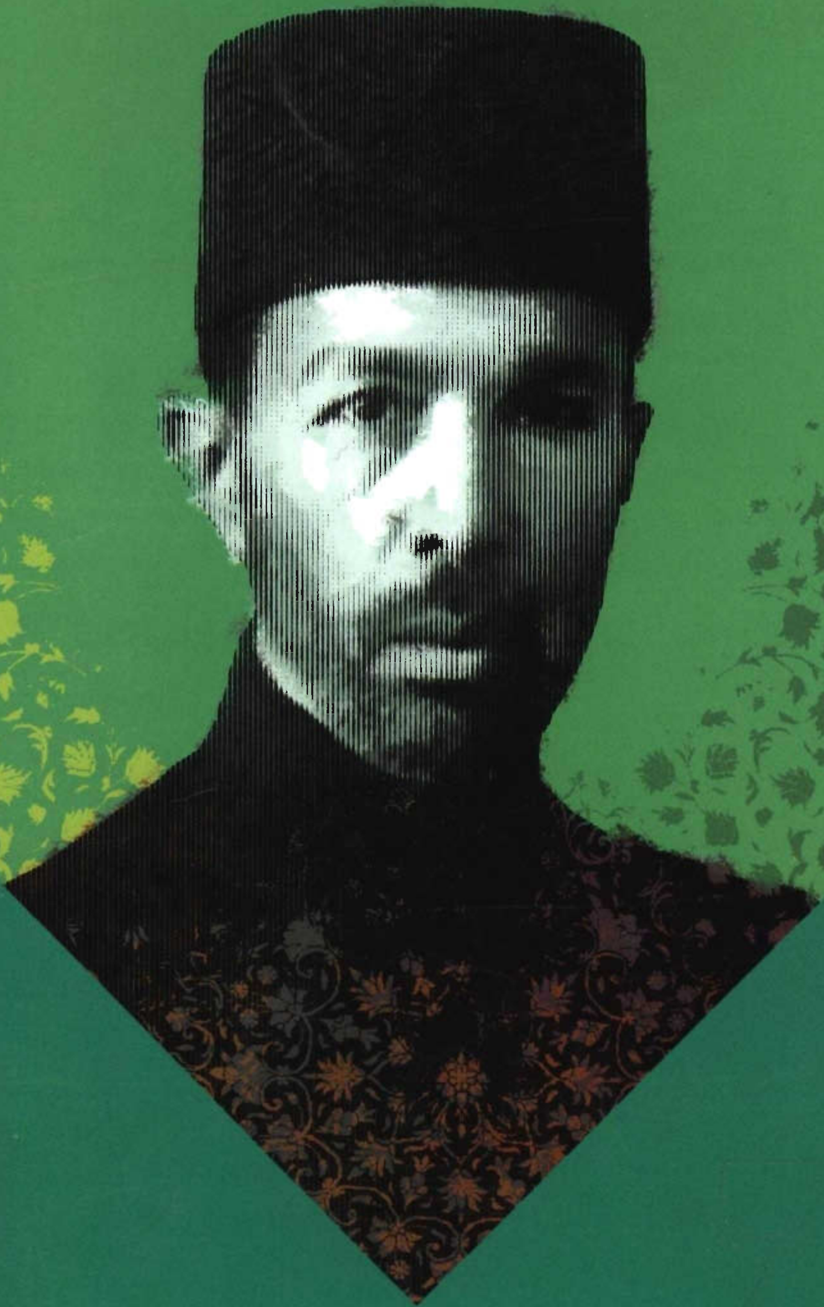


یادی دوباره از بهار

مجموعه مقالات

به کوشش دکتر سعید بزرگ بیگدلی

زبان و ادبیات ۲

ملک الشعرا
بهار یکی از
تلاش‌گران راه
آزادی، جست‌وجوگران
فرهنگی و روزنامه‌نگاران
پرمایه و تاریخ‌نگاران دقیق است
که با شخصیت چند وجهی‌اش، نماد
تحولات عرصه فرهنگ و سیاست در تاریخ
معاصر ایران است. کوشش برای شناخت نقش
وی در تاریخ معاصر ایران با همه فراز و فرودهایی
که زندگی این سیاستمدار شاعر و محقق داشته است
تلاشی برای درک بهتر مسیری است که ملت ایران طی
یک قرن پیموده است. بهار نماینده ادیبانی است که پس از
مشروطیت، مفهوم میهن و میهن‌دوستی را در قلمرو فرهنگ عمومی
ایران رایج کردند. او با تتبعات علمی و پرمایه خود، مجموعه‌ای ارزشمند
از تاریخ تطور زبان پارسی پدید آورد که هنوز هم در نوع خود کم‌نظیر است
و هر پژوهشگر منصفی برای شناخت احزاب و جمعیت‌های پس از مشروطیت به
نوشته‌های او نیاز جدی دارد چرا که او خود در بطن و متن این تشکل‌ها و جمعیت‌ها
زندگی کرده و یکی از صادق‌ترین راویان تاریخ تشکل‌های سیاسی ایران معاصر است.
اینک که غبار حب و بغض‌ها فرو نشسته، نگاه علمی و دقیق به حیات فرهنگی و سیاسی
بهار کاری ارزشمند است. از این رو تلاش شده است تا در قالب مجموعه مقالاتی به قلم
صاحب‌نظران تاریخ و ادبیات ایران، این مهم محقق گردد.



ISBN 978-964-8168-77-8



۶۸۰۰ تومان



به کوشش دکتر سعید بزرگ بیگدلی

یادی دوباره از بهار

مجموعه مقالات



سرشناسه: همایش بزرگداشت ملک‌الشعرا بهار (۱۳۸۶: تهران).
عنوان و نام پدیدآور: یادی دوباره از بهار، مجموعه خطابه‌ها و مقاله‌های همایش بزرگداشت ملک الشعرا بهار؛ به‌کوشش سعید بزرگ‌بیگدلی؛ برگزارکننده: [مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی]
مشخصات نشر: تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی ۱۳۸۶. ـ مشخصات ظاهری: ۵۸۰ ص.
شابک: ۱-۸۹-۸۱۶۸-۹۷۸ ـ وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا.
یادداشت: کتابنامه. موضوع: بهار، محمدتقی، ۱۲۶۵-۱۳۳۰- ـ کنگره‌ها. موضوع: شعر فارسی ـ ـ قرن ۱۴ ـ ـ تاریخ و نقد ـ ـ کنگره‌ها.
شناسه افزوده: بزرگ‌بیگدلی، سعید.
شناسه افزوده: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۶ ۷۶ هـ / ۹۶۸ PIRV ـ رده‌بندی دیویی: ۶۲ / ۱فا ۸ ـ شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۶۸۵۱۱



	مجموعه خطابه‌ها و مقاله‌های همایش بزرگداشت ملک‌الشعرای بهار
ناشر	موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی
ویراستار	حسن حیدرزاده
طراح جلد و یونیفرم	حسن کریم‌زاده
نمونه خوان	وحید دریابیگی
حروف‌نگار	لیلا ملکی میانه
شمارگان	۲۰۰۰ نسخه
قیمت	۶۸۰۰ تومان
نوبت چاپ	اول / ۱۳۸۷
لیتوگرافی	ترمه
چاپ و صحافی	رامین
©	حقوق این اثر برای ناشر محفوظ است
نشانی	تهران، خیابان زرتشت غربی، شماره ۷۶
تلفن	۸۸۹۸۳۱۷۹ و ۸۸۹۸۳۱۸۰
نمابر	۸۸۹۸۳۱۷۸

فهرست مطالب

متن پیام رئیس‌جمهور وقت

بسم‌الله الرحمن الرحیم

شناخت فراز و فرودهای تاریخ فرهنگ و سیاست در یکصد سال اخیر، مایه مؤثر خویشتن‌شناسی ملی ایرانیان است. تلاش‌های روشنگرانه چند نسل در طلب آزادی و استقلال، ره‌توشه‌ای ارزشمند در شناخت راهی است که ملت سربلند ایران امروز در آن گام می‌زند و بدون درک درست و واقعی از راه طی شده، چشم‌اندازی روشن از آینده نمی‌توان ترسیم کرد.

ملک‌الشعرا بهار یکی از تلاش‌گران راه آزادی، جست‌وجوگران فرهنگی و روزنامه‌نگاران پرمایه و تاریخ‌نگاران دقیق است که با شخصیت چند وجهی، او نماد تحولات عرصه فرهنگ و سیاست در تاریخ معاصر ایران است. کوشش برای شناخت نقش وی در تاریخ معاصر ایران با همه فراز و فرودهایی که زندگی این سیاستمدار شاعر و محقق داشته است تلاشی برای درک بهتر مسیری است که ملت ایران طی یک قرن پیموده است.

بهار نماینده ادیبانی است که پس از مشروطیت، مفهوم میهن و میهن‌دوستی را در قلمرو فرهنگ عمومی ایران رایج کردند. او با تتبعات علمی و پرمایه خود، مجموعه‌ای ارزشمند از تاریخ تطور زبان پارسی پدید آورد که هنوز هم در نوع خود کم‌نظیر است و هر پژوهشگر منصفی برای شناخت احزاب و جمعیت‌های پس از مشروطیت به نوشته‌های او نیاز جدی دارد چرا که او خود در بطن و متن این تشکل‌ها و جمعیت‌ها زندگی کرده و یکی از صادق‌ترین راویان تاریخ تشکل‌های سیاسی ایران معاصر است.

اینک که غبار حب و بغض‌ها فرونشسته، نگاه علمی و دقیق به حیات فرهنگی و

سیاسی بهار کاری ارزشمند است که امیدوارم حاصل آن، روشنگری علمی، دقیق و منصفانه باشد چرا که جامعه ایران در موقعیت کنونی بیش از همیشه به انصاف نیازمند است.

از برگزارکنندگان همایش بزرگداشت ملک‌الشعرا بهار سپاسگزارم و برای همه آنان آرزوی توفیق می‌کنم.

سید محمد خاتمی

رئیس جمهوری اسلامی ایران

بازخوانی بهار

قربان بهزادیان‌نژاد*

به هوش باش که ایران تو را پیام دهد	تو را پیام به صد عز و احترام دهد
مباش غره به تقلید غربیان که به شرق	اگر دهد هنر شرقی احترام دهد
پیام مام جگر خسته را به جان بشنو	که پند و موعظه‌ات با صد اهتمام دهد

به نیابت از برگزارکنندگان این همایش و ریاست محترم دانشگاه تهران که قرار بود ایشان قبول زحمت کنند، به شما عزیزان و فرهیختگان خوش‌آمد می‌گویم. از حضور جناب آقای مهندس موسوی و جناب آقای دکتر خانیکی تشکر و قدردانی می‌کنیم و خدمت ایشان خیرمقدم ویژه داریم.

در این فرصت کوتاه سعی می‌کنم چند نکته را خدمت دوستان عرض کنم؛ اول اینکه اصولاً چرا و به پاس کدام خدمت ملک‌الشعرا بهار، باید همایش بزرگداشت برگزار کرد و دوم اینکه چرا چنین همایشی در این مقطع زمانی برگزار می‌شود؟

محمدتقی صبوری (بهار) شاعر آزاده‌ای است که در سال ۱۲۶۵هش چشم به جهان گشود و در اوایل اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ هش درگذشت. این زمان، دوره‌ای از تاریخ معاصر جهان و ایران است که در آن رخدادها و تحولات بسیار عظیمی اتفاق افتاد از قبیل جنگ جهانی اول و دوم، حکمرانی پنج پادشاه در کشور (مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه، احمد شاه، رضاخان و محمدرضا). در طی همین مدت طرح موضوعات اساسی و بسیار جدیدی که از مدتی قبل نضج گرفته بود، به اوج خود رسید و بحث‌های جدی

---

* عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس

حول عقب‌ماندگی کشور و علت آن به پیش آمد که رفته‌رفته به تکوین مفاهیم جدید نظیر عدالت‌خانه، قانون، مجلس شورا منجر شده و بالاخره استقرار مشروطیت به وقوع پیوست. در چنین شرایطی است که نابغه‌ای چون محمدتقی بهار رشد کرد و ابعاد مختلف استعدادهای خدادادی خود را به منصه ظهور رساند. او که زمانه خود را خوب شناخته بود می‌گفت ما امروز در سر دو راهی تاریخ قرار داریم: راهی به سوی کهنگی و توقف، و راهی به طرف تازگی و حرکت. چون بر این باور بود که توقف و طفره در طبیعت محال است و هستی عبارت است از حرکت؛ می‌گفت هر متفکر و نویسنده‌ای که هوادار توقف و محافظت وضع حالیه باشد، با دلیل منطقی باید اذعان کند که رو به عقب می‌رود و هر کس رو به عقب رود به سوی مرگ رو خواهد کرد.

بهار با چنین نگرشی حیات را انتخاب کرد و تا آخر عمر بدان وفادار باقی ماند. حیات وی فقط نفس کشیدن و زندگی عادی نبود. او برای اثبات حقانیت و حیات داشتن خود اصولی را برگزیده و به‌عنوان دلیل راه خود، تا پایان بر آن پایدار و وفادار باقی ماند. ملک‌الشعرا بهار با چنین رویّه‌ای زندگی بسیار پرتلاطمی دارد که بعضاً هم متضاد جلوه می‌کند. طلبه علوم دین، شاعر آستان قدس رضوی، شاعر مردمی، زندانی، روزنامه‌نگار، وکیل مجلس و وزیر فرهنگ، ابعاد مختلف زندگی بهار است که اندیشمندان و محققان آن را در سه عرصه تقسیم‌بندی کرده‌اند: عرصه شعر و ادب و هنر (شامل نقاشی، خطاطی و...). بهار از کودکی شعر گفتن را آغاز کرد و در هیجده سالگی پس از امتحانات بسیار دشوار به ملک‌الشعرایی آستان قدس رسید. مهم‌ترین ویژگی ادبی وی این بود که او شاعر زندگی است. درباره جایگاه ادبی بهار، استاد علی‌اکبر دهخدا بر این باور است که ایران پس از حافظ، شاعری به بزرگی ملک‌الشعرا بهار به خود ندیده است و استاد جلال‌الدین همایی می‌نویسد آنان که حکیمانه به اوضاع جهان و تحولات آن می‌نگرند، بر این عقیده هستند که در دستگاه آفرینش فعل و انفعالات بسیار لازم است تا هنرمندی همچون ملک‌الشعرا بهار به وجود بیاید و در عالم اسباب، هزاران علت و معلول باید چون حلقه‌های زنجیر به هم بپیوندند تا حلقه آخر به وجود شاعری گرانمایه مانند بهار منتهی گردد.

عرصه دوم زندگی بهار روزنامه‌نگاری است. وی کار نویسندگی را از اوان جوانی و از مشهد آغاز نموده و بعدها روزنامه‌های بسیار گرانقدر و ارزشمندی چون بهار، تازه بهار و

نوبهار را چاپ و منتشر می‌کرد. محتوای همه روزنامه‌ها آن دغدغه‌هایی است که حیات و زندگی را تعریف می‌کند: آزادی، پیشرفت، مقابله با دشمن و دشمن‌ستیزی و استبداد.

آخرین عرصه زندگی بهار سیاست است که پیشه اصلی او نیست، اگر چه بهار در بسیاری از حوادث سیاسی زمان نقش مهم دارد. در ورود ایشان به عرصه سیاست هم نظرهای مختلفی مطرح شده است؛ از جمله استاد محیط طباطبایی معتقد است که انزجار و نفرت از دخالت‌های مأموران روسیه، او را از عالم شعر و ادب به سیاست کشاند. اگر چه بهار در عرصه دوم و سوم نسبت به عرصه هنر و شعر و ادب، در مرتبهٔ پایین‌تری قرار دارد لیکن باید به این نکته هم توجه نمود که حتی اگر او فقط یکی از این صفات را داشت، شایسته بود که کشور از او قدردانی کند و بزرگداشت‌هایی از ایشان برگزار کند.

به هر حال او در هر سه عرصه، دین و دینداری، وطن‌دوستی، رعایت اخلاق و اعتماد به نفس و صلح و دوستی را ملاک کارهای خویش قرار داد.

در خصوص مسائل دینداری و دین، استاد غلامحسین یوسفی می‌نویسد بهار هر چه گفته است نشانه آن است که به حقیقت اسلام توجه و علاقه بسیار دارد و بدان عاشق است. دکتر عبدالحسین زرین‌کوب می‌گوید در بیشتر قصاید بهار روح دیانت جلوه‌ای بارز دارد. نه فقط اشعاری که در مدح و ثنای پیغامبر و امامان هست، شاهد این دعوی است بلکه در اخلاقی هم که وی تعلیم می‌دهد روح دیانت و تعلیم اهل ظاهر، بارزتر و قوی‌تر از روح عرفان و تعالیم حکما به نظر می‌رسد.

در خصوص وطن‌دوستی بهار همین بس که بسیاری از محققان بر این باورند که بعد از فردوسی شاعری نمی‌یابیم که این همه و با این محکمی و قوت از ایران و ایرانیت و جایگاه رفیع ایران تعریف و تمجید نموده و به آن خدمت کرده باشد.

امروز گرد هم آمدیم تا از چنین شخصیتی بزرگداشت و تجلیل به عمل آوریم. بزرگداشت ملک‌الشعرا بهار، بزرگداشت شاعر، اندیشمند و سیاست‌مداری است که به اعتلای کشور می‌اندیشید و بررسی زندگی او بررسی فراز و فرود تاریخ زمانه پر تحول و شتاب ایران است.

و اما درباره تاریخ برگزاری همایش ـ که قرار بر این بود به مناسبت پنجاهمین سال درگذشت ایشان در سال ۱۳۸۰ باشد ـ حدود سه سال قبل بحث و گفت‌وگوهای زیادی

در بین مجموعه‌ای که امروز در خدمت شما هستند و این همایش را تدارک دیده‌اند صورت گرفت ولی به دلایلی میسر نشد که این همایش به موقع برگزار شود و امروز با تأخیر تقریباً دو ساله، در پنجاه و دومین سال درگذشت ایشان این بزرگداشت را به همت جمعی از شاگردان، علاقه‌مندان و خانواده محترم ایشان برگزار می‌کنیم که من به‌جا می‌دانم در ابتدا از حضور ایشان و همکاری همه عزیزان به‌ویژه دوست فرزانه و عزیزم آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی که دبیری این همایش را بر عهده داشتند و اعضای کمیته علمی آقایان دکتر قیصر امین‌پور، دکتر دبیر سیاقی، استاد سمیعی، دکتر خاتمی، دکتر قبادی، دکتر خوانساری، دکتر ستوده و سرکار خانم دکتر دبیران، صمیمانه تشکر کنم.

از مسؤولان دانشگاه که در این مدت کمال همکاری و مساعدت را داشتند، به‌ویژه آقایان دکتر رحیمیان و دکتر فرجی‌دانا و همکاران گرانقدرمان در دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دکتر خانیکی و ابراهیم‌آبادی که انصافاً حمایت‌های ایشان همیشه مشوق راه ما بوده است، تشکر و قدردانی می‌کنم.

از همکاران عزیز خودم در مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی آقای دکتر یوسفی، خندق‌آبادی، بهارلو و سایر دوستان نیز تشکر و قدردانی می‌کنم.

همین‌طور مجدداً از خانواده محترم ملک‌الشعرا بهار، سرکار خانم ملک‌دخت و چهرزاد بهار و جناب آقای دکتر یحیی معاصر ـ داماد گرانقدر استاد ـ که متقبل زحمات فراوان شدند و کمک‌های ارزنده فکری و حمایت‌های بی‌دریغ آنها در این راه یار و یاورمان بود، تشکر و قدردانی می‌کنم.

والسلام علیکم و رحمة‌الله

بهار و آزادی

سعید بزرگ‌بیگدلی*

به نام خداوند جان و خرد		کزین برتر اندیشه برنگذرد

با عرض خیرمقدم حضور استادان، صاحب‌نظران، شاگردان، دوستداران و علاقه‌مندان شادروان ملک‌الشعرا بهار، به‌ویژه خاندان گرامی و بازماندگان عزیز آن شادروان و علی‌الخصوص جناب آقای مهندس میرحسین موسوی، رئیس محترم فرهنگستان هنر ـ که اندیشه تابناک برگزاری همایش بزرگداشت این نادره دوران به همت والای این عزیز بود ـ و همین‌طور جناب آقای دکتر خانیکی نماینده محترم ریاست جمهوری که حامل پیام ریاست محترم جمهور برای این همایش گرامی هستند.

ابتدا از حضور سروران عزیز اجازه می‌خواهم که با یادی از شادروان بهار، گزارشی از مقدمات برگزاری این همایش را تقدیم حضورتان بکنم:

ای آزادی، خجسته آزادی		از وصل تو روی برنگردانم

تا آنکه مرا به نزد خود خوانی		یا آنکه تو را به نزد خود خوانم

نام بهار سرشته با یاد شکوهمند و پرطنین آزادی و جلوه‌های پر رمز و راز آن و عشق به میهن است. او که از نوجوانی ذوق و استعداد خداداد خویش را در شعر و ادب، در محضر پدر فرهیخته و استادان دانشمندش پرورش می‌دهد، در آغاز جوانی به همت ذوق و قریحه خویش، کار پیران آزموده می‌کند و به ملک‌الشعرایی آستان قدس نایل می‌آید. دیری نمی‌پاید که همزمان با تحولات سیاسی و اجتماعی مقارن با اواخر دوره

---

* عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس

قاجار و ظهور انقلاب مشروطیت، به علت عشقی که به مردم و دین و میهن خود دارد، همراه با ملک‌الشعرایی آستان قدس، به صف آزادی‌خواهان پیوسته، ابتدا به صورت پنهانی و پس از اندکی آشکارا از مجاهدان راه آزادی می‌گردد و ثمرهٔ آن، فعالیتی است گسترده در احزاب سیاسی، در رسیدن به وکالت مجلس، تا انتشار روزنامه‌های گوناگون و سرودن اشعار انقلابی و اجتماعی. هدف او از این مجاهدت‌ها عشق به تحول و رشد و بالندگی مردم میهن و رهایی کشور از دخالت بیگانگان و اداره امور به دست کسانی است که شوق خدمت به مردم و دین و کشور خود را دارند و در پی ایرانی آباد و آزاد هستند.

با نثر آتشین و شعر آهنین خود در دفاع از مشروطه و مشروطه‌خواهان و ستیز با استبداد سر از پای نمی‌شناسد و جانانه به نبرد سیاهی‌ها می‌رود تا هنگامی که بساط مستبدان خونریز و بی‌شرم وابسته به بیگانگان برچیده می‌شود و نسیم آزادی، نویدبخش به ثمر نشستن خون شهیدان و پیکار مجاهدان راه آزادی می‌گردد. افسوس که گوهر آزادی در میهن او دیریاب است و دیرپای نیست!

اندکی بعد، آتش ظلم و ستم از تنوره استبداد در هیأتی جدید و قدرتمندتر از پیش سر می‌کشد و سموم آن، نهال نوپای آزادی را تهدید می‌کند. بهار که به خوبی ارزش این گوهر ناب را در رشد و بالندگی مردم و میهن می‌شناسد، همراه با دیگر مجاهدان چون شهید مدرس و یارانش با تمام توان به دفاع از آن می‌پردازد. ولی نبرد با استبداد مهیب و ویرانگر که همه را با قدرت خود به اطاعت یا سکوت وادار کرده است، مصافی است نابرابر، که حاصل آن شهادت جمعی از رادمردان چون مدرس، و حبس و شکنجه و تبعید عده‌ای دیگر است. در دوران استبداد رضاخانی نصیب بهار حبس و تبعید و دوری از خانه و خانواده و محرومیت‌های گوناگونی است که به شدت او را آزرده‌خاطر می‌کند و دگرگونی‌هایی در زندگی و احوال و آثار او پدید می‌آورد که انعکاس آن در دیوان اشعارش به خوبی نمایان است.

به‌رغم ناکامی‌های فراوان که بر ملک‌الشعرا می‌رود، روح او فارغ از قید و بند جریان‌ها، همچنان سرکش و ناآرام است و از ستیز با استبداد بازنمی‌ماند. اما استبداد به سرعت موانع استقرار حاکمیت سیاهِ خود را از پیش پای برمی‌دارد و برای او راهی جز مرگ یا سکوت باقی نمی‌ماند. او به ظاهر به سکوت تن درمی‌دهد ولیکن از کوشش دست برنمی‌دارد و تا یافتن فرصتی دیگر برای در دادن صدای آزادی زنده می‌ماند. این

بار بهار در کسوت استادی دانشمند و محققی گرانمایه به تعلیم و تربیت شاگردان مایه‌ور و خلق آثاری بی‌نظیر و تألیفاتی ارزنده دست می‌یازد که ثمره آن اختصاص کرسی استادی در دانش‌سراها و دانشکده ادبیات و تدریس درس‌هایی چون تحول و تطوّر زبان فارسی و سبک‌شناسی، و تصحیح و تألیف آثاری چون *تاریخ سیستان*، *مجمل‌التواریخ و القصص*، *سبک‌شناسی*، *تاریخ احزاب سیاسی* و آثار ارزنده دیگر، به‌ویژه دیوان اشعار اوست.

بالطبع گفتن از بهار فرصتی دراز دامن می‌خواهد و این همایش، ایجاد چنین فرصتی است. اجازه می‌خواهم که با یادی از بانیان این همایش سخن را به پایان ببرم.

اندیشه برگزاری همایش از سال‌ها قبل در بین دوستداران و علاقه‌مندان و شاگردان بهار مطرح بود و هر یک دنبال فرصتی مناسب برای انجام آن بودند تا اینکه سال گذشته به همت اولیای فرهنگ‌دوستِ مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، شکلی جدی‌تر به خود گرفت و با دعوت جمعی از استادان و صاحب‌نظران دانشگاه‌ها و مراکز علمی، و عده‌ای متشکل از شاگردان و علاقه‌مندان شادروان بهار کمیته علمی همایش تشکیل شد و در طی جلساتی مستمر محورهای همایش، زمینه‌های اصلی و موضوع همایش تعیین گردید. با تهیه فراخوان و ارسال آن به مراکز علمی و پژوهشی، از استادان و محققان صاحب‌نظر درخواست ارسال مقاله گردید. در طی مدت زمان اعلام شده بیش از ۱۲۰ خلاصه و اصل مقاله دریافت شد. در اینجا شایان ذکر است که تا چند روز قبل از برگزاری این همایش همچنان علاقه‌مندان شادروان بهار و آثار او، در ارسال مقاله اصرار داشتند، که به دلیل ضیق وقت پوزش خواستیم و ان‌شاءالله در فرصتی دیگر از آنها بهره‌مند خواهیم شد. کمیته علمی با برگزاری جلسات پی در پی مقالات دریافتی را بررسی و پس از ارسال نتایج داوری‌ها به صاحبان مقالات و انجام مکاتبات لازم، سرانجام کمیته علمی تعدادی از این مقالات را پذیرفت. با عنایت به فرصت محدود روزهای همایش، قریب به ۲۵ مقاله برای قرائت در همایش و حدود ۵۰ مقاله دیگر برای درج در مجموعه مقالات درنظر گرفته شد که در همین‌جا از کلیه عزیزانی که با مشارکت علمی خود کوششی درخور در برپایی این همایش ارزنده داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

ناگفته نماند عده‌ای از استادان و علاقه‌مندان شادروان ملک‌الشعرا بهار با ارسال

سروده‌های ارزنده خویش به استقبال برگزاری همایش آمدند که ضمن تشکر از این عزیزان از اشعار والای آنان در این همایش نیز بهره‌مند خواهیم شد. همچنین همایش با انتشار دو مجموعه کوشش کرد تا اندکی از ابعاد وجودی و آثار شادروان ملک‌الشعرا بهار را به سمع و نظر هواداران و علاقه‌مندان و ملت شریف ایران برساند که یک مورد آن انتشار «مجموعه مقالات همایش بزرگداشت ملک‌الشعرا بهار» در دانشگاه سوربن است که به دلایلی تاکنون منتشر نشده بود. این مجموعه به همت آقای علی میرانصاری و پایمردی دکتر سیدمحمد دبیرسیاقی و فعالیت ارزنده عزیزان همکار در مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی آماده انتشار شده، و تقدیم حضور عزیزان می‌شود. در «ویژه‌نامه همایش بهار» نیز مجموعه‌ای از مصاحبه‌ها و گفتنی‌هایی درباره ملک‌الشعرا بهار گردآوری شده که تقدیم دوستداران او می‌گردد.

کمیته علمی همایش امید دارد که مجموعه مقالات را، اعم از آنهایی که در همایش قرائت می‌شود و آنهایی که برای درج در مجموعه مقالات انتخاب شده‌اند، در فرصتی مناسب آماده انتشار و چاپ نماید تا تقدیم علاقه‌مندان به آثار بهار شود.

از لطف خداوند بزرگ سپاسگزاریم که به ما توفیق برگزاری این همایش را عطا فرمود و امیدواریم که نتایج تحقیقات ارزنده استادان و صاحب‌نظران و علاقه‌مندان به مرحوم ملک‌الشعرا بهار ما را در شناخت گامی افزون‌تر از آثار وجودی این نابغه عصر نایل کند.

استاد از زبان دخت

چهرزاد بهار*

با نام و یاد خداوندی که شعر و شاعر را آفرید.
سروران گرامی، استادان بزرگوار، خانم‌ها و آقایان.
بهار در غزلی می‌فرماید:

جای غـزل گـفتن بـهار هـمین‌جاست   حیف که مسکـین مَـلِک دمـاغ نـدارد

من می‌گویم جای سخن گفتن از بهار اینجاست: دانشگاه، تالار فردوسی بزرگ؛ آنجا که بهار بعد از سال‌ها درد و رنج، کمی آرام گرفت و شـاید بـتوان گـفت بـزرگ‌ترین کـتاب سبک‌شناسی را خلق کرد که هنوز همانندی بر آن پـدید نـیامده است. شـاید هـم ایـن زحمتی بود برای خلق بسیاری دیگر از آثار جاودانه او.

به یاد می‌آورم سه سال پیش در پنجاهمین سالگرد درگذشت او در دانشگاه سوربن پاریس به همت دوستداران او همایشی به یادش برپا شد. در آن موقع با خود گفتم چه می‌شد اگر پنجاهمین سالگرد مرگ بهار در دانشگاه تهران و در میان دانشگاهیان ایران و خود ایرانیان برپا می‌شد. خانه بهار و جای سخن گفتن از بهار آنجاست. هر چند از بهار هر کجا سخن رود نیکو و بجاست.

اکنون بسی خوشحالم که امروز متولیان دانشگاه تهران از این بزرگ‌مرد شعر و ادب ایران در دل دانشگاه، در دانشکده ادبیات یاد می‌کنند و گرامی‌اش می‌دارند. بهار عاشق بود، عاشق ایران و ایرانی، عاشق تاریخ و فرهنگ ایران، عاشق بزرگی و عظمت ایـران.

---

* دختر زنده‌یاد ملک‌الشعرا بهار

این شوریدگی را می‌توان در سراسر آثارش به خوبی دید و دریافت. من روزگار رنج‌های بی‌شمارش را ندیده‌ام. من فرزند روزگار خاموشی و سکوت او هستم، دورانی که از رنج‌های زندان‌ها، تبعیدها و نابخردی‌ها فرسوده و نالان بود و از درد سینه می‌نالید، هر چند که خود گفته است:

پرستاران چه می‌خواهید از این بیمار زار امشب اگر نالد بهار از زخم دل نالد نه زخم سل

اما شاهد این بوده‌ام که در هر حال، عشق وطن در سینه پر زخم او بود، عشق به آزادی و آزادگی ایران و ایرانی، عشق به صلح و آرامش:

فغان ز جغد جنگ و مُرغُوای او که تا ابد بریده باد نای او

و هر لحظه آرزو می‌کرد که:

یا رب تو نگهبان دل اهل وطن باش کامید بر ایشان بود ایران کهن را

اینک سپاس می‌گویم خدای را که امروز در این مکان مقدس که نام فردوسی بزرگ را بر خود دارد، یاد می‌کنیم بهار را و سخن می‌گوییم از او و از دستاوردهای یک عمر او که البته آسان به دست نیامده است.

اکنون از سوی خانواده بهار از بزرگواران و استادانی که برای برپایی این همایش بزرگ زحمت فراوانی کشیده‌اند سپاسگزاری می‌نمایم.

باری چو فسانه می‌شوی ای بخرد افسانه نیک شعر نه افسانه بد

یادی از پدر

ملک‌دخت بهار*

سلامی چو بوی خوش آشنایی　　　بر آن مردم دیدهٔ روشنایی

سلام بر دانشمندان و بزرگان فضل و هنر که با بیانات زیبا و شیوای خود محفل ما را به حلیه شعر و ادب آراستند و یاد بهار را در اذهان دوباره زنده نمودند. گرچه به گفته سعدی ـ علیه الرحمة

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز　　　مرده آن است که نامش به نکویی نبرند

باید عرض کنم از بهار آنچه گفتنی بود گفته شد و دوستارانش به نیکی از او یاد کردند. دیگر لزومی نمی‌بینم که من نیز سخنی گویم و تکرار مکررات کنم. بنابراین از طرف خود و خاندان بهار از این همه بزرگواری و قدرشناسی شما رادمردان و نیکو خصلتان سپاسگزاری نموده و از خداوند متعال برای شما خیر و خوشی آرزو می‌کنم و به جهت ضیق وقت و مزاحمت کمتر فقط به یک قطعه شعر بهار اکتفا می‌نمایم. این شعر «*وعده مادر*» است.

شنیده‌ام پسری را جنایتی افتاد　　　از اتفاق، که شرحش نمی‌توان دادن

قضات محکمه دادند حکم قتلش را　　　که رسم نیست به بیچارگان امان دادن

به دست و پای درافتاد مادرش که مگر　　　توان نجاتش از آن مرگ ناگهان دادن

بود علاقه مادر به حالت فرزند　　　حکایتی که محال است شرح آن دادن

از آنکه بود مقصر جوان و دشوار است　　　رضا به فاجعه مرگ نوجوان دادن

---

* دختر زنده‌یاد ملک‌الشعرا بهار

به صورتش دم تیغ آشنا نگشته، جفاست
گلوش را به دم تیغ خون‌فشان دادن

بهار زندگیش ناشکفته حیف بود
گلش به دست جفاکاری خزان دادن

ولی دریغ که قانون حرام می‌دانست
چنان شکار حلالی به رایگان دادن

بود شکستن قانون گناه و نیست گناه
عزیز جانی در دست جان ستان دادن

فقیر بود زن و ناله‌اش نداشت اثر
کجا به ناله توان سنگ را تکان دادن

همه رسوم و قوانین نوشته بر فقراست
بجز مراتب احسان و رسم نان دادن

وسیله‌ای به ضمیر زن فقیر گذشت
که باید آن را یاد جهانیان دادن

گرفت رخصت و در جسگه پسر را دید
چه مشکل است تسلی در آن مکان دادن

بگفت غم مخور ای نوردیده کآسان است
تو را نجات از این بحر بی‌کران دادن

به رهن داده‌ام اسباب خانه را امروز
که لازم است تعارف به این و آن دادن

ز پای دار به آن غرفه بلند نگر
مرا ببینی آنجا به امتحان دادن

گرم سپید بود رخت، مطمئن گشتن
وگر سیاه، به چنگ اجل عنان دادن

شبی گذشت پسر در امید و گفت‌رواست
زمام کار به اشخاص کاردان دادن

صباح مرگ یکی دار دید و میدانی
پر ازدحام، چو لشکر به وقت سان دادن

به غرفه مادر خود دید در لباس سفید
دلش قوی شد از آن عهد و آن زبان دادن

نشاط کرد و بشد شادمانه تا در مرگ
چو داد باید جان به که شادمان دادن

فتاد رشته دارش به گردن و جان داد
به رغم مادر و آن وعدهٔ نهان دادن

یکی بگفت به آن داغدیده مادر زار
به وقت تسلیت و تعزیت نشان دادن

چرا تو وعدهٔ آزادی پسر دادی
مگر نبود خطا وعده‌ای چنان دادن

جواب داد چو نومید گشتم این گفتم
که بچه‌ام نخورد غم به وقت جان دادن

کارنامه زندگی بهار در اشعار او

احمد سمیعی گیلانی*

با عرض ادب و احترام حضور سروران و استادان و خواهران و برادران گرامی و با کسب اجازه از هیأت رئیسه، سخنم را آغاز می‌کنم. عنوان فوق را به این جهت انتخاب کردم که با تورق دیوان بهار احساس کردم ـ و هر کسی احساس می‌کند ـ که چگونه میان حوادثی که طی سال‌های عمر بهار روی داد و اشعار وی تناظری وجود دارد. در واقع می‌توان گفت دیوان اشعار بهار، فرسنگ‌شمار زندگی سیاسی اوست.

فعالیت مطبوعاتی و سیاسی بهار از سال‌های جوانی آغاز شد، از آن روزهایی که در مدح مظفرالدین شاه شعر می‌سرود. نشانه‌های گرایش به سیاست از آن اوان در اشعار بهار نمودار شد. وقتی دو مدیحه «ای نسیم صبا، ای برید کارآگاه» و «باد خراسان همیشه خرم و آباد» را می‌خوانیم، این گرایش سیاسی را می‌بینیم؛ زیرا قصیده اخیر تنها مدح نیست بلکه اندرز به شاه هم هست. بهار در بسیاری از مدایح خود شاه را اندرز گفته است حتی محمدعلی شاه و رضا شاه را. در این شعر نیز مظفرالدین شاه را اندرز داده و می‌گوید:

ملک یکی خانه‌ای است بنیادش عدل	خانه نپاید اگر نباشد بنیاد
داد و دهش گر بنا نهند به کشور	به که حصاری کنند ز آهن و فولاد

باری بهار با خواندن کتب و مجلاتی که در مصر منتشر می‌شد، با افکار جدید آشنا شده بود و پس از استقرار مشروطیت به مشروطه‌خواهان و «انجمن سعادت» خراسان

* عضو فرهنگستان زبان وادب فارسی

پیوست. در دوران استبداد صغیر به همراه سیدحسن اردبیلی، روزنامه‌ای به نام *خراسان* منتشر ساخت که اشعارش با امضای مستعار رئیس‌الطلاب در آن منتشر می‌شد و صاحب‌نظران به هویت سراینده پی می‌بردند. بهار از سال فتح تهران نویسندگی در جراید ملی را آغاز کرد و نخستین مقالات سیاسی و اجتماعی او در جراید توس و بعضی بدون امضا در *حبل‌المتین* انتشار یافت.

بهار روزنامه *نوبهار* را در شوال ۱۳۲۸ در مشهد تأسیس کرد که با پیوستن او به حزب دموکرات ناشر افکار آن حزب شد. این روزنامه سیاسی ـ ادبی که هفته‌ای دو شماره منتشر می‌شد، پس از یک سال و نشر هشتاد شماره بر اثر فشار دولت تزاری تعطیل شد. بهار پس از دو ماه به جای آن، *تازه بهار* را در مشهد منتشر ساخت که انتشار آن تا اواخر محرم ۱۳۳۰ ادامه داشت. دومین شماره آن با صدور اولتیماتوم روس مصادف و در نهمین شماره توقیف شد. پس از آن، بهار با جمعی از دوستان حزبی به تهران تبعید شد و پس از یک سال و اندی به مشهد بازگشت و نخستین شماره دوره سوم نوبهار را در یک‌شنبه ۷ صفر ۱۳۳۲ با مقالات اجتماعی منتشر کرد. با انتخاب بهار به نمایندگی مجلس شورای ملی این روزنامه تعطیل شد. بهار در همین سال به نمایندگی دموکرات‌های خراسان و مردم از کلات و درگز و سرخس انتخاب شد اما اعتبارنامه او با مخالفت مواجه شد و فقط پس از شش ماه بر اثر تلگراف‌های پیاپی اهالی خراسان به تصویب رسید و بهار به دوره سوم مجلس راه یافت.

وی بار دیگر روزنامه نوبهار را منتشر ساخت. طلیعه این دوره روز شنبه شانزدهم محرم ۱۳۳۲ در تهران منتشر شد. نوبهار در این دوره هفته‌ای دو شماره روزهای سه‌شنبه و جمعه درمی‌آمد و مجموعاً به جز طلیعه، ۸۶ شماره از آن منتشر و با ورود قشون روس به تهران و مهاجرت بهار به قم تعطیل شد.

بهار به توصیه مستوفی‌الممالک، وزیرالوزرا در هفتم محرم ۱۳۳۴ به قم مهاجرت کرد و زیر لوای کمیته دفاع ملی قرار گرفت و از خطری که در تهران او را تهدید می‌کرد، در امان ماند. اما از این سفر با دست شکسته به تهران بازگشت. در این حال بود که در تحلیل انقلاب و مشروطیت و سال‌های پایانی عصر قاجار و روابط روس و انگلیس در ایران و جنگ جهانی اول شرح مفصلی نوشت. بهار در تهران میهمان امیر مفخم بختیاری بود. سپس زیر فشار روس و انگلیس به سپهسالار اعظم محمدولی‌خان تنکابنی،

رئیس‌الوزرای وقت به بجنورد تبعید شد.

بهار با سردار معزز، حاکم بجنورد روابط حسنه داشت و او را در قصیده‌ای ستود. با تشکیل کابینه وثوق‌الدوله، بهار پس از گذراندن دوره شش ماههٔ تبعید به تهران آمد و بار دیگر روزنامه نوبهار را با عنوان «*نوبهار*، *روزنامه آزادی*» منتشر ساخت که پس از بیست شماره توقیف و به جای آن «*زبان آزاد*»، به صاحب امتیازی و مدیریت معاون‌السلطنه منتشر شد.

در همین اوان بهار در اداره روزنامه نیمه‌رسمی *ایران* با برادرش میرزا محمد خان ملک‌زاده همکاری داشت. در سال ۱۲۷۹ هش مقالات بهار در آن با امضای «مدیر سیاسی م. بهار» به چاپ می‌رسید. روزنامه *ایران* از ۲۳ اسفند ۱۲۹۸ تا ۲۳ اسفند ۱۲۹۹ تحت نظر و مدیریت بهار منتشر می‌شد. او از این تاریخ تا ۱۳۰۱ هش از مطبوعات کناره گرفت.

بهار در دوره چهارم مجلس از بجنورد به نمایندگی انتخاب شد. وی در شروع ایام تبعید خود از میهمان‌نوازی مردم بجنورد یاد می‌کند و می‌گوید «مردم بجنورد از آن پس هم وکیلم ساختند، در جهان آری نوش از پی نشتر بود». او در این دوره با مدرّس در جناح مخالفان سردار سپه جای داشت. بهار در روز دوشنبه دوم مهر ۱۳۰۱ *نوبهار* هفتگی را که خصلت ادبی ـ اجتماعی داشت، در تهران منتشر کرد که تا سوم آبان ۱۳۰۲ مجموعاً ۳۴ شماره از آن انتشار یافت. بهار در این هفته‌نامه تاریخ اجتماعیون و اشتراکیون یعنی سوسیال دموکرات‌ها را می‌نوشت و عباس اقبال آشتیانی، رشید یاسمی و احمد کسروی از جمله همکاران قلمی او بودند. بهار پس از آن تا سال ۱۳۲۱ هش از قلم زدن در سیاست کناره گرفت و به فعالیت علمی و تحقیقی پرداخت.

ملک‌الشعرا در دوره پنجم مجلس نیز از ترشیز، بجستان، کوه سرخ و توابع به نمایندگی انتخاب شد و همراه با مدرّس در جناح مخالف رضا خان با تغییر سلطنت مخالفت کرد. در اثر این مخالفت سرتیپ مرتضی خان یزدان‌پناه حاکم نظامی تهران در ۲۶ مهر ۱۳۰۳ تقاضای سلب مصونیت او را به رضا خان رئیس‌الوزرا پیشنهاد کرد. همچنین پس از نطق بهار در آبان ۱۳۰۴ در مجلس و مخالفت او با دولت رضا خان، دستور ترور او داده شد که واعظ قزوینی نویسنده روزنامه رعد قزوین، از طرفداران دولت را به جای او کشتند.

بهار پس از رسیدن رضا خان به سلطنت، در دوره ششم به نمایندگی مردم تهران به مجلس راه یافت. به نظر می‌رسید که بهار با مرجع قدرت سر آشتی دارد. طلیعه این آشتی‌جویی که حکم نوعی آتش‌بس داشت، سرودن مثنوی چهار خطابه بود که شاعر آن را در مراسم عید نوروز ۱۳۰۵ در حضور شاه خواند و مورد توجه قرار گرفت و قرار شد به امر شاه، تکمیل و طبع شود و چنین شد. هر چند بهار در بیت اول این مثنوی خصومت سیاسی خود را کنار گذاشته و

شاه جهان پهلوی نامدار — ای تو ز شاهان جهان یادگار

خطاب کرده بود، منظومه حاوی نصیحت و تعالیم اجتماعی و اخلاقی و از قماش نصیحة‌الملوک سنتی بود ضمن آنکه شاعر به رسم مألوف شرح مناقب و فضایل خود را در آن درج کرده بود. بهار در این فرصت از اندرزگام فراتر نهاد و در هشدار، گاه لحنی تند و بی‌پروا اختیار کرد که نمونه آن است:

ناله مظلوم صدای خداست — توپ شهان پیش خدا بی‌صداست

طی همین دورهٔ نمایندگی بود که وی در بهار سال ۱۳۰۶ همراه هیأت وزیران و جمعی از وکلای مجلس به دعوت شرکت نفت ایران و انگلیس به خوزستان سفر کرد و در این سفر بود که شادروان محیط طباطبایی اول‌بار او را با کلاه پوستی و نه عمامه ملاقات کرد.

در پایان دوره ششم مجلس، با تسلط سیاسی و نظامی رضا شاه، دیگر زمینه‌ای برای فعالیت سیاسی بهار وجود نداشت و او عاقلانه از سیاست کناره گرفت. بهار در این دوره به فعالیت آموزشی روی آورد. فعالیت آموزشی او هم دیری نپایید. به سعایت محمد درگاهی، رئیس شهربانی وقت، به موجب حکم وزارت معارف از اول مهر ۱۳۰۸ در زندان موقت شهربانی به سر برد. وی در اشعاری محیط رنج‌آور این زندان و احوال و روحیات خود را وصف کرده است. بهار پس از آزادی ـ که ظاهراً به دنبال فرستادن غزلی از زندان آن را حاصل کرد ـ بار دیگر به مطالعه متون و تتبّع و تحقیقات ادبی و زبانی پرداخت. متأسفانه او را در این احوال نیز آسوده نگذاشتند و در نخستین روزهای سال ۱۳۱۲هـ‌ش بار دیگر بازداشت، و پس از مدتی به اصفهان تبعید شد. بهار در ابتدای ورود به اصفهان نزدیک دو هفته میهمان صدر واعظ شد. این میزبان شجاع بر روی منبر از او یادکرد. این صدر واعظ اگر همان صدر واعظی باشد که من در رشت، یک ماه رمضان هر شب پای منبر او نشسته‌ام، واقعاً خطیب بی‌نظیری بود. وی در ابتدای صحبتش شاید

حدود نیم ساعت خطبهٔ مسجّع می‌خواند و صدای خوبی داشت و اشعار ناصر خسرو را مجموعاً بالای منبر می‌خواند.

بهار در ایام تبعید از تحقیق و تتبّع بازننشست و یکی از بهترین مقالات خود درباره فردوسی را در همین ایام نوشت و در مجله *باختر* به مدیریت سیف‌پور فاطمی منتشر ساخت. پیش از برگزاری جشن هزاره فردوسی در مهر ۱۳۱۳ ذکاءالملک فروغی از شاه تقاضا کرد که به تبعید بهار پایان دهد تا او بتواند در آن جشن شرکت کند. خبر عفو شاه و پایان دورهٔ تبعید بهار (به وساطت و شفاعت فروغی) توسط لقمان‌الدوله ادهم که با خانوادهٔ بهار رابطه و رفت و آمد داشت، به او مژده داده شد.

بهار در بازگشت از تبعید به عضویت کنگره هزاره فردوسی انتخاب شد و ضمن شرکت در مراسم آن در تهران، قصیده‌ای بلند در ۸۱ بیت با عنوان «آفرین فردوسی» خواند. در این اوان بهار دست‌کم به ظاهر، سازش حکومت رضا خان را پذیرفته و سازش با آن را گردن نهاده بود. وی قصیده بلند دیگری در مجله *ایران امروز* منتشر ساخت. این قصیده به ظاهر در مدح رضا شاه بود اما در واقع ستایش کارهای بنیادی‌ای بود که در دوران سلطنت او انجام گرفته بود. از این‌رو بود که آن را «دیروز و امروز» نام نهاد و از جنس دیگر مدح‌ها نشد. در سال‌های جنگ جهانی دوم پس از ورود متفقین به ایران در سوم شهریور، بهار بار دیگر وارد صحنه مطبوعاتی و معرکه سیاسی شد. او ابتدا روزنامه نو*بهار* را به راه انداخت و نخستین شماره آن را روز دوشنبه سوم اسفند ۱۳۲۱ درست ۲۲ سال پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ منتشر کرد. از این روزنامه در این نوبت مجموعاً ۱۰۲ شماره انتشار یافت. عمر نوبهار در پایان این دوره به سر می‌رسد. هر چند بهار در ایام آخر زندگی آرزوی نشر مجدد آن را در دل می‌پرورد.

پس از غائله آذربایجان در سال ۱۳۲۴هـش بهار زیر لوای قوام‌السلطنه به فعالیت سیاسی روی آورد و در کنگره حزب دموکرات ایران مجدّانه شرکت کرد. او در بهمن ۱۳۲۴ در کابینه قوام، وزیر فرهنگ شد. اما وزارت او چند ماهی بیش طول نکشید. وی از حضرت اشرف یعنی قوام که مظفر فیروز را وارد کابینه کرد و زمام امور را به‌دست او سپرد، رنجید و از اینکه به او توجه نمی‌کرد، برآشفته شد. بهار در قصیده‌ای خدمات خود را به رخ قوام می‌کشد و می‌گوید:

بسا شبا که نشستم زشام تا گه بام　　　به نوک خامه نمودم ز خواجه رفع خطر

در نیمه دوم سال ۱۳۲۶هـش بهار به بیماری سل مبتلا شد و با اخذ مرخصی استعلاجی از مجلس، برای معالجه به سوئیس رفت. بدین‌سان بهار ۳۸ سال از عمر ۶۵ ساله را در کشاکش سیاسی گذراند. در این میان قریب شش سال از مرداد ۱۳۰۷ تا پایان دوره ششم مجلس (تا فروردین ۱۳۱۳ و بازگشت از تبعید اصفهان) هر چند ظاهراً فعالیت سیاسی نداشت، همواره تحت نظر و تعقیب بود و با حبس و تبعید تاوان مخالفت‌های سابق خود با رضا خان را می‌داد. سراسر عمر سیاسی بهار در فضایی پرآشوب و مالامال از حوادث و بحران‌ها سپری شد که همه آنها در اشعار بهار، به‌ویژه در قصاید او منعکس شده است. این اشعار را فرسنگ‌شمار زندگی سیاسی بهار می‌توان شمرد. از قضا به برکت سوابق ذهنی برادرش ـ میرزا محمد خان ملک‌زاده ـ در آغاز هر یک از این اشعار شأن نزول آن ذکر شده است که اگر آن نبود، کشف مناسبت‌ها دشوار می‌نمود. فهرست این حوادث تاریخی دراز است و ربط پیدا می‌کند با تشریح قانون اساسی، درگیری سیاسی با محمدعلی شاه، به توپ بسته شدن مجلس، فتح تهران به دست قوای ملی، فرار شاه مستبد و خلع او، فتح آذربایجان به دست ستار خان، تغییر کابینه دموکرات و تشکیل کابینه اعتدالی، تلاش مذبوحانه محمدعلی شاه به نزدیکی با روس برای بازگشت به سلطنت، انتخابات دوره سوم مجلس، نشستن ناصرالملوک به جای عضدالملک به نیابت سلطنت و بسته شدن انجمن‌های ایالتی و ولایتی به دستور او و مخالفت او با حزب دموکرات، ورود قشون روس تزاری به بهانه حفظ اتباع خود به خراسان و شمال ایران، به توپ بسته شدن آستان قدس رضوی به دست روس‌ها، اولتیماتوم روس تزاری، تاج‌گذاری احمدشاه، هجوم قشون عثمانی از سرحد عثمانی به ایران در آغاز جنگ جهانی، مهاجرت به قم و متابع آن تبعید بهار به بجنورد، معاهده سال ۱۹۱۵ روس و انگلیس و مداخله در امور ایران (امور مالی و سواحل بحر خزر و خلیج فارس)، تصدیق سرخودانه این قرارداد از جانب محمدولی خان سپهسالار در زمان مهاجرت رؤسای احزاب به بغداد و برلن و استانبول، انقلاب روسیه و معزول شدن دولت تحت حمایت روس، رهایی آزادی‌خواهان از حبس و تبعید و احیای تشکیلات حزب دموکرات، توقیف روزنامه‌های تهران در دولت مستوفی‌الممالک که قصیده غرّای «بثّ‌الشکوی» به مناسبت آن سروده شد، قرارداد ۱۹۱۹ و مخالفت بهار با آن و پدیدآمدن کدورت بین او و وثوق‌الدوله عاقد قرارداد، قیام خیابانی، کودتای سوم اسفند و دستگیری گروهی از

رجال مخالف سیدضیاء از جمله بهار، حالت انقلابی در خراسان و هرج و مرج احزاب و اختلاس مجلس چهارم، هرج و مرج قلمی و هتاکی مطبوعات و آزار وطن‌خواهان و سستی دولت مرکزی که «دماوندیه» در باب آن سروده شد، زمزمه تغییر کابینه مستوفی‌الممالک، پایان دوره چهارم مجلس در ۱۳۰۲ه‌ش که بهار به مناسبت آن در قصیده «سرگذشت شاعر» زندگی سیاسی خود را بیان می‌کند، انتخابات دوره پنجم به سال ۱۳۰۳ه‌ش که از ترشیز انتخاب می‌شود، غوغای جمهوری‌خواهی که بهار در مقابله با آن مسمّطی می‌سراید به ظاهر در موافقت اما به مناسبت درج استادانه غزلی در آن، مخالفت می‌کند (این شعر در روزنامه *ناهید* از مطبوعات هوادار جمهوری درج شد)، سوءقصد به جان بهار به دستور درگاهی (ریاست شهربانی وقت) بر اثر سخنرانی وی به‌عنوان سخنگوی اقلیت در مجلس پنجم و استیضاح دولت، خلع احمدشاه و انقراض سلسله قاجار در سال ۱۳۰۴ه‌ش) و سرانجام تاج‌گذاری رضا شاه در آن سال.

پس از جلوس رضا شاه سروده‌های بهار یا در اندرز به او است یا در انتقاد از دیکتاتوری او و حرص او در مصادره اموال، یا در هجو و نکوهش عمال او در شهربانی، یا حبسیه‌ها و شکوه از اوضاع زندان و گله از یاران قدیم صاحب مذهب، مثل تیمور تاش. در این وحله بهار به طبیعت روی می‌آورد و رنگ سیاسی اشعار او رفته رفته محو می‌شود. چنین می‌نماید که بهار این موسم روزگار ورع و پرهیز را می‌خواسته برکنار از درگیری‌های سیاسی بگذراند اما مأموران شاه برای خوش‌خدمتی آرامش نمی‌گذاشتند. عاقبت پس از مراجعت از تبعید اصفهان عملاً از هر چه سیاست، بیرون می‌ماند اما این دوره فترت دیری نمی‌پاید و با برکناری رضا شاه و برچیده شدن دیکتاتوری وی در ۱۳۲۰ه‌ش بهار بار دیگر به میدان سیاسی در می‌آید و با حادثه‌ای چون غائله آذربایجان روبه‌رو می‌شود. واپسین فعالیت سیاسی بهار در مقام ریاست جمعیت هواداران صلح بود که با قصیده معروف «جغد جنگ» شاخص شد. بهار در طول زندگی سیاسی خود در کوره حوادث پخته و در آزمایش‌های سخت آبدیده شده و تجربیات سیاسی وسیعی کسب کرده بود. با این همه او بیش از هر چیز و پیش از هر چیز شاعر بود. ورود در مسائل سیاسی و اجتماعی، شعر بهار را به خلاف اشعار دیگر شاعران دورهٔ مشروطیت تنزل نداد. باید گفت که هیچ یک از شاعران اجتماعی آن دوران نتوانسته‌اند مانند بهار شعر فارسی را در مقام شایسته‌اش نگاه دارند. در اشعار سیاسی بهار وزن و قافیه و ردیف با

محتوا سنخیت و سازگاری دارند. آنجاکه شعر به طیبت و استهزا و هجو می‌گراید یا لحن خودمانی اختیار می‌کند یا متانت و صلابت دارد، وزن و قافیه و لحن کلام خصلتی موافق این کیفیات پیدا می‌کند. فی‌الجمله بهار شاعر سیاست‌پیشه است، نه سیاست‌پیشه شاعر، و جهان ادب ما او را شاه شعر سنتی معاصر می‌شمارد همچنان که فرانسویان آناتول فرانس را پادشاه نثر زبان خود می‌شمارند.

یادی از استاد

سید محمد دبیرسیاقی*

دربارهٔ فضایل و سجایا و دانش و بینش و هنرها و استعدادهای فطری و اکتسابی و خدمات فرهنگی و اجتماعی استاد عالی‌قدر شادروان ملک‌الشعرا بهار، استادان ارجمند و محققان نکته‌سنج سخنوری و سخنرانی خواهند کرد و یا آن همه را در مقالاتی سودمند به رشته تحریر درآورده‌اند که طبع و نشر خواهد گردید. بنابراین بنده به مناسبت شاگردی آن بزرگ‌مرد به اختصار یادی از بهار که خود مشتی از خروار است، خواهم کرد خاصه در این هنگام که:

اردیبهشت کرده جهان را بهشت‌وار   نیکوست در بهشت ز ما یادی از بهار

در پژوهشکدهٔ فرهنگ ایرانی که شادروان دکتر خانلری پی افکنده بود و در آنجا شاگردانی معدود دورهٔ فوق‌لیسانس و دکتری زبان و ادبیات فارسی را می‌گذراندند، درسی داشتم. شادروان دکتر مهرداد بهار، فرزند استاد نیز در آنجا تدریس می‌کردند و بسیار اتفاق می‌افتاد که دقایقی پیش از شروع کلاس‌ها با ایشان همسخن شویم و از مطالب تحقیقی سودمند ایشان بهره‌مند گردیم. ایشان گاه به مناسباتی از پدرشان و آثار و کار و کردار و رفتار ایشان خاصه در خانه سخن به میان می‌آوردند و شمه‌ای از خاطرات دوران کودکی و نوجوانی خود را در ارتباط با پدر ـ که فی‌الواقع درحکم استاد ایشان نیز بودند ـ از ملایم و ناملایم، بیان می‌کردند که از جهات مختلف تازگی و آموزندگی داشت و از آن همه می‌توان تعبیر به «جور استاد به ز مهر پدر» کرد.

---

* عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی

چندی پیش نشر «شهاب ثاقب»، به مدیریت آقای دهباشی، کتابی همراه با یادداشتی از نویسنده آن کتاب برای این جانب فرستاده بود با عنوان «مرغ سحر». محتوای آن، خاطرات سرکار خانم پروانه بهار بود از حوادث زندگی ایشان با مرحوم پدرشان و نیز از زندگانی اجتماعی خودشان از جنبه خصوصی و به تعبیر خود نویسنده «شهادتی از نسلی به نسل دیگر». دل‌نشینی مطالب کتاب از دلاویزی آوای مرغ سحر یا شباهنگ چیزی کم نداشت. با اشتیاق آن را خواندم و بهره‌ها بردم.

بوده‌اند فرزندانی که جز از محاسن و سجایای پدران خویش سخن نگفته‌اند و نیز بوده‌اند کسانی که تنها از جور و ستمی که از والدین خود دیده‌اند، شکوه کرده و از سخت‌گیری‌ها و استبداد و قشری بودن آنان حکایت‌ها سر کرده‌اند. شاید شادروان عارف قزوینی را در تباین مبانی اعتقادی با پدرش بتوان نمونه‌ای از این گروه به‌شمار آورد. اما آنان که از درشتی و نرمی، شکوه و تمجید به هم سخن‌های خوش داشته‌اند و قرص نورانی ماه را در حالات مختلف هلال و بدر و محاق به دیده درآورده‌اند و به عبارت بهتر، چهره استاد بهار را در طول زندگی و اعمال و افعال و احوال گوناگون جلوه‌گر ساخته‌اند، هم امکان راه بردن به واقعیات را در مقام تحقیق، آسان کرده‌اند و هم سرمشق و راهگشا قرار دادن او را برای آیندگان، ساده‌تر و مؤثرتر گردانیده‌اند.

نام کتاب مرغ سحر بی‌شک یادآور یا برگرفته از نام تصنیف «مرغ سحر» استاد، از قدیم‌ترین تصنیف‌های اوایل قرن اخیر است و من آن را در حدود سال‌های ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ هش در منزل یکی از خویشاوندان که ضبط صفحه گرامافون بود، شنیدم. بعدها نیز در برخی کافه‌ها و رستوران‌ها از دستگاه گرامافون پخش می‌گردید. آن زمان نمی‌دانستم که سراینده آن کیست اما با شعر «دماوند» استاد یکی دو سال پس از آن آشنا شدم و عکس ایشان را نیز مصمم و با کلاه بی‌لبه در برخی روزنامه‌ها و مجلات آن روزگار دیده بودم. از سال‌های اقامت اجباری ایشان در اصفهان، عمویم که آن هنگام منصبی در حکومت اصفهان داشتند، خاطراتی نقل می‌کردند. تنها در آغاز سال تحصیلی ۱۳۱۸-۱۳۱۹ هش بود که در کلاس درس «دستور زبان فارسی» آن مرحوم، در تالار ضلع غربی عمارت مرکزی دانشسرای عالی ـ که هفته‌ای یک‌بار تشکیل می‌شد و درس عمومی برای همهٔ رشته‌ها از ادبیات فارسی و تاریخ و جغرافیا و فلسفه و علوم تربیتی و باستان‌شناسی و زبان‌های خارجه بود ـ به دیدار و کسب فیض از محضرشان نائل

گردیدم. آن شادروان با قد بلند و لباس منظم و مرتب، نه در پشت میز و نشسته بر صندلی، بلکه ایستاده در جلوی کلاس، یک ساعت تمام، اصول و قواعد زبان فارسی را که غالباً نو و حاصل تتبعات خودشان در نظم و نثر فارسی بود، املا می‌کردند و شاگردان می‌نوشتند. آن قامت رسا و بیان گرم و سخنان نو با حرکت گهگاهی دو لب را ـ که گویی چیزی در دهان می‌مکیدند ـ هرگز از یاد نمی‌توانم برد.

در سال دوم تحصیلی، درس اختصاصی رشته زبان و ادبیات فارسی با ایشان «سبک‌شناسی» بود. آن هنگام کتاب سه جلدی *سبک‌شناسی* ایشان چاپ نشده بود. مطالبی را املا می‌کردند و ما یادداشت برمی داشتیم، در سکوتی مطلق و همگان سراپا گوش که جز حرکت قلم یا مدادها بر صفحات کاغذ، و کلمات ادا شده از دهان استاد، آوای دیگری در فضا طنین‌انداز نبود.

از همکلاسان ما یکی شادروان یزدانبخش قهرمان بود که بعدها داماد استاد گردیدند. یکی از خاطرات آن سال که در ذهن ما به جای مانده است، آن بود که روزی استاد در آغاز درس مژده دادند که دیوانشان که چاپ، ولی توزیع نشده بود، آمادهٔ نقل و عرضه شده است. آنگاه مرحوم قهرمان را فرستادند که مجلدات آن را به خانه منتقل کنند. انبساط خاطری ناگفتنی یافتیم. اما هنوز ساعت درس به پایان نرسیده بود که مرحوم قهرمان برگشتند و خبر دادند که مأموران آگاهی گاری حامل نُسَخ دیوان را به شهربانی بردند. چهرهٔ استاد در هم رفت و ابری تیره فضای خاطر ما مشتاقان بهره‌گیری از آن کتاب را فرا گرفت، به قول سعدی شیرازی، «هرگز آن شیرینی نخست، از یاد رفتنی و آن تلخی به دنبال، فراموش‌شدنی نیست». اما مرحوم بهار به متانت تمام درس را ادامه دادند، نه لب به شکوه گشودند و نه چهره را در گرفتگی ماندند. خموشی و بردباری ایشان از هر شکایت و تغیّر خاطری معنای عمیق‌تر داشت.

دنباله درس سبک‌شناسی به سال سوم تحصیلی کشیده شد و مطالب بر همان روش سابق املا می‌گردید و یادداشت برداشته می‌شد.

تحصیل ما در دوره لیسانس در خردادماه ۱۳۲۲ هش به پایان آمد و برای طی دورهٔ دکتری همراه مرحومان دکتر گلشن ابراهیمی و دکتر حسین بحرالعلومی با موافقت استادان صاحب‌نظر از جمع همکلاسان انتخاب و پذیرفته شدیم. سبک‌شناسی در این دوره جزء دروس اجباری بود و بهره‌گیری ما از محضر استاد، مداومت یافته بود. اندکی

پس از آغاز این کلاس‌ها ساعت درس مرحوم بهار با ساعت درس مرحوم تدیّن که تدریس «معلّقات سبع» را برعهده داشتند، تعارض پیدا کرد. مرحوم تدیّن با تغییر دادن ساعت درس خود موافقت نکرد و صلابت نشان داد. شادروان بهار، ناگزیر کوتاه آمد و پس از چند هفته وقفه ساعت مناسب دیگری در برنامه برای ایشان گنجانده شد.

کسالت گهگاهی ایشان و سبک نشدن کلاس در دوره لیسانس، محرومیت ما از ایشان را به همراه داشت، هر چند هر از گاهی مرحوم دکتر خطیبی که خود درسی در مقدمات سبک‌شناسی داشت، به جای استاد این کلاس را نیز اداره می‌کرد.

بعد از اتمام دورهٔ دوسالهٔ دکتری، برای گذراندن امتحان سه متن *شاهنامه*، *قابوسنامه* و *المعجم* با تعیین وقت قبلی به محضر ایشان در منزل می‌شتافتیم. خانه وی در خیابانی به نام خود ایشان در شمال تهران و جنوب ورزشگاه امجدیه، خانه‌ای با فضای مصفًا و پر گل و درخت و حوض آبی با نیلوفرها شکفته به سطح آب آن و آواز دلکش کبوترانی سپیداندام و یاقوتی منقار که به تصور من حتی بانگ نشاط‌آورشان در شعر استاد زندگی دیرپا یافته‌اند.

شادروان بهار پس از آنکه از تصدی وزارت فرهنگ کناره گرفتند، عصر برخی از روزها به کتابخانه دانش واقع در خیابان سعدی مقابل بیمه ایران ـ که مدیریت آن را مرحوم نورالله ایران‌پرست داشت و گهگاه کتاب‌های جالب از خارج وارد می‌کرد ـ می‌آمدند و آن کتاب‌ها را ملاحظه می‌کردند وگاه با برخی از دوستان قدیم که اهل شعر و ادب بودند و گذارشان بدان محل می‌افتاد، باب سخن می‌گشودند که برای مستمعانی چون ما که اتفاقاً سعادت حضور داشتیم سودمندی‌ها داشت. در یکی از این جلسات بود که مرحوم بهار از مقابله و تصحیح دیوان منوچهری که طی سه سال پس از اتمام دورهٔ دکتری با جمع‌آوری نسخ خطی و جالب و مقابلهٔ آنها با نسخ موجود در کتابخانه‌های ملی و مجلس و شوروی و مدرسهٔ عالی سپهسالار آماده چاپ ساخته بودم، آگاه شدند و از من خواستند که شانزده صفحه از اول کتاب راکه حروف‌چینی و غلط‌گیری شده بود، نزد ایشان بفرستم تا اگر نظری داشته باشند، در آن اِعمال فرمایند، سپس به چاپ نهایی برسد. اما افسوس که کسالت ایشان و عزیمتشان برای معالجه به خارج، جز یک مورد تصحیح به‌جا و سودمند مجال بهره‌گیری دیگری به من نداد و آن تصحیح که به نام خود ایشان ثبت دیوان شده است، کلمهٔ «خُردک نگرش» است در این بیت منوچهری:

خُردک نگرش نیست که خردک نگرشنی　　در کار بزرگان همه ذُلّ است و هَوان است

در سال اول ورود به دانشکده ادبیات دفتری ترتیب داده بودم که استادان و مربیانم در آن هر یک به تناسب، خطی به یادگار مرقوم فرموده بودند: مرحومان میرزا ابوالحسن خان فروغی، میرزا عبدالعظیم خان قریب گرگانی، بدیع‌الزمان فروزانفر، میرزا علی‌اصغر خان حکمت شیرازی، دکتر لطفعلی صورتگر، دکتر رضازاده شفق و عباس اقبال آشتیانی. از مرحوم بهار نیز شرح مُشبعی که تعارضی هم با نوشته مرحوم اقبال داشت، ثبت آن دفتر است که با بیتی چند در ارجمندی پند پدر پایان گرفته است:

پند پدر شنیدم و گفتم ملامت است　　زان روی از آزمایش آن طبع سرکشید
آن‌گاه روزگار مرا در نشاند پیش　　یک دم ز درس و پند و نصیحت نیارمید
چندی کتاب خواندم و چندی معاینه　　دیدم خرام گیتی از وعد و از نوید
بخشی ز گفته‌های پدر شد درست لیک　　بسیار از آن بماند که پیری فرارسید
این عمرها به تجربت ما کفاف نیست　　ناداشته به تجربت دیگران امید
هان ای پسر به پند پدر دل سپار از آنک　　این جنس رایگان را با نقد جان خرید
دِه گوش با نصیحت استاد ورنه چرخ　　گوشت به تیغ مکر بخواهد همی برید
خوش آنکه در صباوت، قدر پدر شناخت　　شاد آنکه در جوانی پند پدر شنید

شادروان بهار را چند خصوصیت ممتاز بود: شاعری توانا بود (گواه صادق دیوان او)، روزنامه‌نگاری روشن‌بین و چیره‌دست بود (شاهد روزنامه *نوبهار* و مجلهٔ *دانشکده*)، مؤلفی جامع‌الاطراف بود (گواه سبک‌شناسی نثر و نظم او)، مصحح و محققی دقیق بود (شاهد *تاریخ سیستان* و *مجمل‌التواریخ و القصص*)، نماینده مجلس و اهل سیاست بود (احزاب سیاسی)، سخنوری بر سخن سوار و گوش مستمع‌نواز بود و استاد و معلمی نوآور. جز کلاس درس هر جا مجلسی بود (دور یا نزدیک) که استاد اشاره می‌فرمود، می‌کوشیدیم که در شمار مستمعان آن جمع باشیم. در انجمن ادبی فرهنگستان با سخنرانی‌های دو هفته یک‌بار در تالار اجتماعات دانشکده ادبیات، جلسه‌ای را به یاد دارم و با آن ختم کلام می‌کنم. ایشان در سالن دانشکدهٔ حقوق برای عموم درباره مقام زن سخنرانی داشتند و مجلس خوبی بود و سخن‌ها آموزنده و پر سود. این دو بیت از آن جمله از خلال بیانات ایشان نقش خاطر است:

شنیدم ز شاهان یکی را که زن　　نمی‌خواست از کشور خویشتن
که اینان جگرگوشگان من‌اند　　همه دختران دختران من‌اند

روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

خاطراتی از جلسات درس و امتحان استاد بهار

حمید فرزام*

ملک‌الشعرا بهار که از رجال نامدار ادب و سیاست و از نوابغ و استادان مسلم روزگار ما بود، از سال ۱۳۱۴ هش تا پایان عمر (اردیبهشت ۱۳۳۰) در دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی تهران در دوره لیسانس و دکتری به تدریس دستور زبان فارسی و سبک‌شناسی مشغول بود. (*سبک‌شناسی*، ج ا. ص مج مقدمه؛ فرهنگ فارسی معین، ج ۵، ص ۳۰۰)

من بنده که از سال ۱۳۲۱ هش به بعد علاوه بر درک محضر پرفیض آن نویسنده محقق و شاعر یگانه از جلسات درس استادان ارجمندی چون احمد بهمنیار کرمانی، جلال‌الدین همایی و عبدالعظیم قریب گرگانی و بدیع الزمان فروزانفر و مدرس رضوی و عباس اقبال و سید محمد کاظم عصار و ابراهیم پورداود و دکتر علی‌اکبر سیاسی و دکتر رضازاده شفق و دکتر سیدمحمد باقر هوشیار و دکتر ذبیح‌الله صفا و دکتر محمد معین - رحمة‌الله علیهم اجمعین - برخوردار گردیده است، به مناسبت بزرگداشت ملک‌الشعرا بهار، از جلسات درس و امتحان آن استاد، خاطراتی نو آیین می‌نگارد، باشد که دانشجویان را به کار آید و استادان را علم و آگاهی افزاید و در آغاز با سخنان دو نفر از استادان معروف درباره بهار، این گفتار را زیب و زیور می‌بخشد.

استاد جلال‌الدین همایی که در ادب فارسی و عربی و بعضی از علوم و معارف، سرآمد همگان و در شعر و شاعری توانا و صاحب‌نام بود و دیوان شعر وی با تخلص «سنا» گواه این مدعاست، جلالت قدر و رفعت منزلت بهار را در نظم، گردن نهاده و گفته

---

* عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی

است:

«بر بعضی از تحقیقات لغوی و ادبی و تاریخی بهار احیاناً می‌توان انگشت نهاد ولی او در فن شاعری یگانه روزگار، و چون بر کرسی شعر بنشیند به راستی ملک‌الشعرا است و دیگر گویندگان معاصر را به هیچ روی با وی یارای مکابره نیست»!

استاد حسینعلی راشد که به مناسبتی از نخستین سخنرانی رادیویی خود در سال ۱۳۱۹ هش یاد کرد، درباره بهار به مطلبی اشارت نمود که بر نکته‌سنجی و ژرف‌نگری به‌ویژه نوع‌دوستی و بزرگواری وی دلالت دارد. برنامه سخنرانی‌های مذهبی در هر هفته شب‌های جمعه بود. مرحوم راشد گفت: «پس از ایراد اولین سخنرانی بامداد روز جمعه به خیابان رفتم. از حُسن اتفاق آقای ملک‌الشعرا بهار را ملاقات کردم. معظّم‌له که شب پیش، آن سخنرانی را شنیده بود، مرا بسیار تحسین و به ادامه کار تشویق فرمود. من ضمن سپاسگزاری، از عیب و نقص سخنم جویا شدم و در این باره اصرار ورزیدم. استاد که اصرار مرا دید، بعد از اندک تأمل قریب بدین مضمون اظهار کرد: «شما در سخنرانی خود مردم را به دو دسته نادان و دانا، بد و خوب، زشت و زیبا تقسیم کردید. بدیهی است بعضی از شنوندگان که از حسن و زیبایی بی‌بهره‌اند از این طرز سخن آزرده‌خاطر می‌شوند و احساس حقارت می‌کنند. بهتر است در میان این‌گونه مطالب، احوال و احساسات درونی همگان از هر جهت رعایت گردد.» من از راهنمایی استاد بسیار سپاسگزار شدم و بر اندیشه بلند وی آفرین گفتم و بدین حقیقت پی بردم که آن شاعر استاد با طبع وقّاد و ذوق و استعداد خداداد، لطایف و ظرایفی درمی‌یابد که زیبنده مقام شامخ ملک‌الشعرایی و استادی اوست...».

چنان که اشارت رفت مطلب اصلی در این گفتار، ذکر خاطراتی از جلسات درس و امتحان استاد بهار است و نقل نخستین خاطره از درس سبک‌شناسی در سال ۱۳۲۱ هش خالی از لطف نیست.

استاد در ضمن درس از سرودهٔ هفت هجایی (آتشکده کرکوی) به مطلع:

فرخته باذا روش   خنینده گرشسپ هوش

یاد کرد. من بنده که آن را در شش هجا تقطیع می‌کرد، پس از پایان درس برای رفع اشکال در راهرو دانشکده این مطلب را با وی در میان نهاد. استاد با آن قامت رسا در برابر من ایستاد و به سخن من گوش فرا داد و با نهایت خوش‌رویی فرمود: «روش و هوش در پایان

مصراع‌های نخستین بیت، دو هجایی است نه یک هجایی و باید آن هر دو را کمی کشید و در دو هجا تقطیع کرد و از این‌رو سرود کرکوی جمعاً هفت هجایی است».

این جانب از رفتار و گفتار ملاطفت‌آمیز وی خاصه ایستادن او در راهرو، در میان ازدحام دانشجویانی که بی‌محابا از اطرافش عبور می‌کردند، به شگفتی درآمد زیرا دیگر استادان، در موارد مشابه غالباً ضمن پاسخ دادن، به راه خود ادامه می‌دادند و بدین‌گونه توقف نمی‌کردند!

و اینک خاطره‌ای از درس دستور زبان فارسی و بعضی تغییرات و دگرگونی‌ها در اشعار استاد بهار: ملک‌الشعرا بهار در دوره لیسانس دستور هم درس می‌داد. یک روز که درباره ضمیر سوم شخص مفرد سخن می‌گفت، فرمود اگر شاعری ضمیر سوم شخص مفرد (او) را بدون ذکر مرجع ضمیر به کار ببرد، مرادش باری‌تعالی است، چنان که من در غزلی گفته‌ام:

تا توانی دفع غم از خاطر غمناک کن   در جهان گریاندن آسان است اشکی پاک کن

گر نسیم فیض خواهی از گلستان وجود   یک سحر چون من به عشق او گریبان چاک کن

مراد من از «او» که بدون ذکر مرجع ضمیر در مصراع دوم بیت اخیر آمده، خداست. این جانب که چند سال بعد به دیوان وی رجوع کرد. مصراع دوم بیت مزبور را بدین‌گونه یافت:

«یک سحر چون گل به عشق او گریبان چاک کن» (دیوان ملک‌الشعرا بهار، ج ۲، ص ۴۱۸) و معلوم گردید که استاد این مصراع را تغییر داده چنان که در بعضی دیگر اشعار بدین کار مبادرت نموده است.

در سال تحصیلی ۱۳۲۲-۱۳۲۳هـ‌ش پیش از شروع درس سبک‌شناسی اظهار کرد: «من قصیده‌ای سروده‌ام که هیجده بیت آن را برایتان می‌خوانم، بنویسید. آن قصیده «پیام ایران» بود که فراخور اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی خود در آن زمان، برای اثبات مراتب میهن‌دوستی و احترام فراوان به آبا و نیاکان ارجمند ایرانی سروده بود که از روی یادداشتی املا فرمود و من بنده و دیگر دانشجویان که همواره مشتاق شنیدن اشعار بهار از زبان خود او بودیم، با اشتیاق تمام آن ابیات را نوشتیم که سه بیت اول آن قصیده بدون کم و کاست عیناً در اینجا نقل می‌شود و به تغییر قافیه مصراع دوم مطلع نیز اشارت می‌رود:

به هوش باش که ایران تو را پیام دهد   تو را پیام به صد عز و احتشام دهد
تو را چه گوید؟ گوید که خیر بینی اگر   به کار بندی پندی که باب و مام دهد
بر استخوان نیاکانت بر گذشته بود   دم بهار که از گل به گل پیام دهد...

چنان که گفته آمد، استاد بعداً به جای قافیه «احتشام» که در مصراع دوم مطلع قصیده آمده است کلمه «احترام» نهاده و «احتشام» را به اواسط قصیده برده است (دیوان اشعار ملک‌الشعرا بهار، ج ۱، ۱۳۴۴، ص ۷-۵۶۶).

این دگرگونی‌ها در دیگر اشعار بهار نیز دیده می‌شود. آقای قهرمان فیض‌آبادی از منسوبان نزدیک استاد بهار سال‌ها پیش در ضمن مقاله‌ای در بیتی از تصنیف نغز و زیبای «مرغ سحر» به مطلع:

مرغ سحر ناله سر کن   داغ مرا تازه‌تر کن

که از سروده‌های بسیار معروف بهار است، بدین نکته جالب اشارت کرده و قریب بدین مضمون نوشته است: «... استاد در یکی از ابیات این تصنیف با صنعت تکریر گفته است:

ای خدا، ای فلک، ای طبیعت   شام ما، شام ما را سحر کن

و آواز خوان دوره‌گردی که در رهگذر بهار با آهنگ دل‌نشین، مصراع دوم را به صورت «شام تاریک ما را سحر کن» خوانده است، الهام‌بخش وی در تغییر بیت مزبور و ضبط آن بدان‌گونه که از آواز خوان شنیده است، گردیده و این دگرگونی‌ها در دیوان شاعران، به دست خودشان یا به‌وسیله کاتبان و ناسخان، فراوان است. مناسب حال و مقام، به‌عنوان جمله معترضه به تغییری که بزرگ‌ترین شاعر غزل‌سرای ایران حافظ شیرازی در مقطع یکی از غزلیات خود داده است، اشارت می‌رود.

به قول مورخ شهیر عبدالرزاق سمرقندی صاحب تاریخ *مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین*، حافظ در بیت:

به خوبان دل مده حافظ ببین آن بی‌وفایی‌ها   که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی

به تسلط تیمور بر خوارزم و قتل و کشتار مردم آن سامان اشارت کرده است و بعد از آنکه تیمور خراسان و نواحی مرکزی ایران را به تصرف درآورد و به قتل‌عام مردم اصفهان پرداخت، به قصد برانداختن سلسله آل‌مظفر روانه شیراز شد، حافظ از بیم جان مقطع غزل را تغییر داد و آن را بدین‌گونه درآورد:

به شعر حافظ شیراز می‌رقصند و می‌نازند   سیه‌چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

(دیوان حافظ قزوینی، ص ۲۰۷)

چنان که گفته آمد، بعضی تغییرات در اشعار حافظ هم به دست دیگران رخ داده است. حافظ در بیت:

یار دلدار من ار قلب بدین‌سان شکند　　　ببرد زود به جانداری خود پادشهش

(دیوان حافظ، ص ۱۹۶)

«جانداری» را به معنی «محافظت کردن و نگاهبانی» به کار برده که در طی قرون و اعصار به دست کاتبان و ناسخان، به «سرداری» بدل گردیده است (دیوان حافظ، ص ۱۹۶ و مقدمه آن ص کح و کو).

به‌طور کلی آثار ارجمند خداوندان ادب فارسی مانند فردوسی و مولانا و سعدی و حافظ و همواره در معرض دخل و تصرف بوده است و دگرگونی نخستین بیت مثنوی معنوی که من بنده درباره آن بحثی مستوفی کرده، گواه راستین این معنی است (*دیوان حافظ قزوینی*، ص کو مقدمه؛ نخستین بیت مثنوی معنوی و تفسیر آن به قلم حمید فرزام جزو *نکته‌ها و نقدها*، با مقدمه دکتر مهدی محقق، ۱۳۸۰هـ.ش، ص ۲۵۰).

پایان بخش این گفتار، خاطره امتحان شفاهی سبک‌شناسی در حضور استاد بهار است که شنیدنی است. این جانب از مرحوم دکتر احمدعلی رجایی شنیدم که امتحان شفاهی استاد بهار از هر دانشجوی دوره دکتری سه چهار ساعت طول می‌کشد و آن را بر اغراق حمل کردم اما آنچه در این‌باره شنیده بودم به رأی‌العین دیدم!

آخرین امتحان دوره دکتری در سال ۱۳۲۹هـ.ش، امتحان شفاهی سبک‌شناسی استاد بهار بود که در باغی از صاحب قرانیه که تابستان اجاره کرده بود، به عمل می‌آورد و روزی یک دانشجو را می‌پذیرفت. بنده در یکی از روزهای هفته حدود ساعت چهار بعدازظهر به خدمت او رفتم. در ابتدای ورود مرا مورد تشویق قرار داد و گفت ورقه کتبی شما بسیار عالی بود. عرض کردم نمره‌ام چند شد، فرمود بیست و این مژده‌ای بزرگ بود و مایه مباهات زیرا بهترین نمره استاد معمولاً چهارده یا شانزده بود!

متون درسی، *دیوان ابوالفرج رونی* و *تاریخ بیهقی* و *المعجم فی معاییر اشعار العجم* و *شاهنامه* بود. من غیر از *شاهنامه* بقیه کتاب‌ها را با خود برده بودم. هر یک از آنها را باز می‌کرد و می‌گفت بخوانید. خواندن چند صفحه تقریباً یک ساعت یا سه ربع طول می‌کشید و استاد گاهی سؤال طرح می‌فرمود. از *تاریخ بیهقی* که چند صفحه خواندم به ترکیب «افسوس کردن» رسیدم. پرسید یعنی چه؟ گفتم: استهزا و ریشخند کردن و

بلافاصله این شعر حافظ را خواندم:

آمد افسوس کنان مغبچه باده‌فروش گفت بیدار شو ای رهرو خواب‌آلود

استاد تحسین فرمود و بر حسب معمول بارک‌الله گفت!

بر دیوان *ابوالفرج*، تصحیح پرفسور چایکین روسی یکی از فضلا مقدمه‌ای نوشته و درباره معنی بعضی اشعار اشاراتی کرده است. به مناسبت از وی ذکری به میان آوردم. فرمود اینها صلاحیت اظهارنظر ندارند! و در معنی بیتی از همان دیوان که بر اثر سال کبیسه در گاه‌شماری قدیم، تیرماه به زمستان افتاده بود، مرا به پیچ و تاب انداخت!

از *المعجم* حروف قافیه را پرسید که نام همه در بیتی به نظم آمده بدین قرار:

حرف تأسیس و دخیل و ردف و قید آن گه روی

بعد از آن وصل و خروج است و مزید و نایره

و من چون به همین ترتیب که در شعر آمده و هنوز هم به خاطر دارم بی‌درنگ پاسخ دادم، استاد فرمود دوباره بگویید و من بار دیگر همه حروف قافیه را شمرده به عرض رساندم! ظاهراً از حضور ذهن این جانب و جواب حاضر و آماده تعجب فرمود!

هوا رو به تاریکی می‌رفت و استاد هم خسته شده بود و از شاهنامه چیزی نپرسید. با اظهار لطف نمره قبولی را در ورقه‌ای مرقوم داشت و در پاکت سربسته به بنده داد تا به دفتر دانشکده بدهم. من با سپاس فراوان از استاد خداحافظی کردم. باغبان را صدا کرد تا چراغ بیاورد. در منزل نبود. دخترش پروانه خانم را صدا کرد. فوراً چراغ به دست آمد و مرا از میان درختان به سمت در خروجی راهنمایی کرد. من بسیار شرمنده شدم و با زبان الکن خداحافظی کردم. این پروانه خانم به تعبیر استاد همان «دختر نازنین» است که در سفر پدر مسلول به سوئیس، ندیم و پرستار و یار و غمخوار او بوده و استاد در همین باره برای او چنین سروده:

ای دختر خوب نازنین من پروانه ماه مه جبین من

تو بخت منی در آستان من تو دست منی در آستین من

ای مرهم سینه فگار من وی مونس خاطر حزین من

یزدانت جزای خیر فرماید ای دختر خوب نازنین من

(دیوان ملک‌الشعرا بهار، ج ۲، ص ۴۸۶)

من در راه نیاوران به تهران، بارها به یاد حرف دکتر رجایی افتادم که گفته بود: «امتحان شفاهی ملک‌الشعرا بهار، از هر دانشجوی دوره دکتری سه چهار ساعت طول می‌کشد!

اشعاری در رثای شادروان ملک‌الشعرا بهار

دکتر مظاهر مصفا*

حقیقت این است که من مرثیه‌ای برای استاد بهار در دوران دانشجویی ساخته‌ام که در مجموعه‌ای به نام *چهل چکامه* یا *طوفان خشم* در همان روزگار دانشجویی چاپ شده بود. فکر می‌کردم موفق شوم آن را پیدا کنم اما پیدا نکردم. یک قطعه کوتاهی که با یاد بهار بعد از ۲۸ خرداد ۱۳۳۲ ساخته‌ام، می‌خوانم.

مسلماً اگر به اندازه یک قصیده وقت داشته باشم می‌توانم غیر از این قطعه، چند مطلب مختصر هم عرض کنم. اخیراً تازه‌ترین داوری که در باب استاد فقید، ملک‌الشعرا بهار دیدم، در مقدمه *دیوان استاد بدیع‌الزمان فروزانفر* است که همکار عزیز ما دکتر شفیعی کدکنی نوشته‌اند. آنجا اشاره‌ای به شاعری مرحوم استاد بدیع‌الزمان کرده‌اند. من قول ایشان را تأیید می‌کنم. گفته‌اند که اگر بدیع‌الزمان مشغله‌های سیاسی نداشت، ما دو بهار می‌داشتیم. یک استنباط این است که به دلیل اینکه استاد فروزانفر مشغله‌های سیاسی داشته است ما بیش از یک بهار نداریم. این داوری را من به سهم خودم تأیید می‌کنم. اما استنباط دیگر آن است که استاد بهار یگانه روزگار است در شاعری، آن هم در روزگاری که شاعران بزرگی داشته‌ایم مثل ادیب‌الممالک فراهانی، ادیب پیشاوری، ادیب نیشابوری. خود استاد بهار هم مشغله‌های سیاسی داشته‌اند. این در حقیقت بر یگانگی و میان‌داری بهار در شعر فارسی تأکید می‌کند. داوری دیگری نیز در شعر مرحوم استاد صورتگر است ـ که این شعر او اینجا خوانده شد ـ و آن این است که بعد از

---

* استاد دانشگاه تهران

جامی، شاعری به عظمت و قدرت بهار نداشته‌ایم. البته بنده قول استاد صورتگر را که نقّاد کم‌نظیر روزگار ما بوده است، تأیید می‌کنم. اما بهار را در هر دوره شعر فارسی که قرار بدهیم، درخشندگی دارد. اگر در دوره جامی باشد، در دوره خاقانی، در دوره نظامی یا در همه اعصار شعر فارسی باشد. به نظر من، در دوره‌های گوناگون شعر فارسی بهار درخشندگی دارد.

بعد از مرداد ۱۳۳۲ قطعه‌ای ساخته‌ام به یاد استاد بهار، و در آن من هنوز آرزوی دیدن استاد بهار را دارم. هنگام سرودن این قطعه من دانشجوی سال ۸-۱۳۲۷ بودم. از مهرداد ـ که عظمت بهار عظمت علمی و شایستگی‌های او را زیر سایه خودش قرار داده و دانشگاه تهران بخت آن را نداشت که از مهارت مهرداد آن‌چنان که باید استفاده کند ـ بارها خواهش کردم که مرا به دیدن پدرش ببرد. گفت که ایشان آن حال و وضعی را ندارند که تو به ملاقات او بیایی.

ما اعتنا به عالم و آدم نکرده‌ایم   بالای خویش پیش کسی خم نکرده‌ایم
با دست خسته پای به دامن کشیده‌ایم   از جنس خلق خواهش مرهم نکرده‌ایم
آب دهان به روی زمانه فکنده‌ایم   زین خشک‌دست آرزوی نم نکرده‌ایم
دست‌طلب به سوی گدایان کجا بریم   ما اعتنا به بارگه جم نکرده‌ایم
ما را به حال خود بگذارید و بگذرید   جنس ثنا و مدح فراهم نکرده‌ایم
گم کرده خاتمیم و از این صخرِ جنّیان   پرسش ز حال گمشده خاتم نکرده‌ایم
از دوستان دوست‌فروشان روزگار   شادی بهل که ما طلب غم نکرده‌ایم
وز حسرت بهشت تمنای رحمتی   از این زبانیان جهنم نکرده‌ایم
ما را به پای، خار ستم بس خلیده است   سوزن طلب ز عیسی مریم نکرده‌ایم

تصویرسازی در شعر بهار

جلیل تجلیل*

شعر شادروان ملک‌الشعرا بهار نمودار گره‌خوردگی و تلفیق سبک خراسانی با ساخت و صورت‌های عوالم عصر ما است. از یک‌سو ریشه‌داری تصاویر و استواری ترکیب‌ها و آهنگینی و تنوع در طنین، ویژگی شعر اوست و از دگر سو، موجی است از اندیشه‌های اجتماعی و حماسی.

استفاده از عناصر زنده و اثرگذار طبیعت در ذهن و کلام او نه چیزی است که از نظر سخن‌شناسان دور بماند. در تشبیهات و استعاره‌ها و کنایه‌ها نیمی از عناصر آهنگ و رنگ و نگار ابتکاری در قلمرو تمثیل و حتی تعلق به تشبیهات وهمی که بر ساخته تخیل فعال و کاوشگری‌های ابداعی اندیشه اوست، ما را در جست‌وجوی مقامات شعری او پایبند و شیفته می‌گرداند.

۱. در برداشت از عنصر چشم‌انداز رنگ، ما به تابلوهای زرد و سیاه و سپید و سرخ و کبود و نیلی و خاکستری و ... بر می‌خوریم.

آلوی زرد چـون رخِ در بـاخته قـمار　　　شفرنگ سرخ چون رخِ دریافته شراب

با عنصر رنگ در تار و پود بافت شعری و اسنادهای مجازی او، خیاط باد صبا شرف رنگین قبادوزی براندام گل یافته است و نوروز حله‌ها بریده و دوخته و به گونه گونه رنگ‌ها برافروخته است. این دست هنرمند صبا وآیت بهاران است که بر برهنگان و بینوایان سبزه و بستان پردریده و اینک یکی زیبانگار آمده و پای دگری رنگین حنا بسته

---

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

است، بر سروبن کسوتی سبز از پای تا سر بریده است. بر دوش بیدنگون، دراعه پیروزه افکنده است:

دگـــرباره خـــیّاط بـــاد صبا　　بر انـدام گـل دوخت رنگین قـبا
بسی حلّه آورد و ببرید و دوخت　　بـــه نـوروز خـیّاط بـاد صـبا
یکـی را بـه بـر ارغـوانـی سلب　　یکـی را بـه تـن خسروانـی ردا
ز اصحاب بستان که یکسر بـدند　　بـــرهنه تـن و مـفلس و بـینوا
بـه دست یکـی بست زیـبانگار　　به پـای یکی بست رنگین حـنا
بـیاراست بـر پـیکر سـرو بـن　　یکی سبز کسوت ز سر تـا بـه پـا
بـــرافکـند بـر دوش بـیدنگون　　ز پـــیروزه درّاعـــه‌ای پـــربهار

از این ایوان الوان که درگذریم، به دلربایی و گوشنوازی آهنگ‌ها می‌رسیم که در گوش حلقه نیوش، نغمه‌های بهاری بسی اثرها می‌گذارد و تشابهی تـدارک مـی‌بیند کـه از آن قطعه‌ها بانگ و حدیث بلبل و بوسه‌های پیاپی بر چمن و دشت و دمـن نـثار مـی‌شود. طنین‌های خوش و دل‌نشین همانند:

زان شـــدست از هــمه مـرغان بـلبل　　شهره در صوت خوش و مستحسن
کـــز مـــقاطیع حـــدیثش خـیزد　　بـــوسه‌های مـــتوالی بـــه چـــمن

۲. صداهای ناهنجاری نیزگهگاه فضای جامه‌ها را تار می‌سازد. در جایی صدای ناهنجار روزنامه‌فروش‌ها چـون آوازی است کـه ازکشیدن نـاخن روی مس بـرمی‌خیزد آوازی جگرخراش. و یا گویی طبل سکندر و خـم رویـین درگـلوی هـر یک تـعبیه کـرده‌انـد.

بدتر از این هر سه، روزنامه‌فروش است　　زیـر بـغل دسته دسته کـاغذ چـرکین
آن یک گوید: های «گـلشن» و «تـوفیق»　　مـختصر واقـعات قـمصر و نـایین ...
ناخن اگر روی مس کشند چگونه است　　هست صداشان جگرخراش دو چـندین
درگلوی هر یکی تو گویی گشته است　　تـعبیه طـبل سکـندر و خُـم رویـین

۳. ابزار و آلات موسیقی در شعر بهار

پیام‌ها و تصویرهایی که از ابزار و آلات موسیقی در دیوان بهار هست هـرگونه پیام متناسب از نیام کلام خارج شده است. بربط، چنگ، رباب، دنبره، دایره هرکدام به سازی و آوازی طنین در آسمان شعر افکنده وگزارشگر و بازگوی گونه گون احوال‌اند:

چون بربط شکسته به کـنجی فـتاده‌ام　　رگ‌های زرد تار کشیده بـر اسـتخوان

هرگه که تندباد حوادث وزد به من　　از هر رگم چو چنگ بر آید یکی فغان

بربط و رباب:

آوازه هوام شبانگاه مرمرا　　آید به گوش خوب‌تر از بربط و رباب

۴. چنگ

عاشقی رشته چنگی است کز آن　　جز به زخمه نجهد صوت حسن

زخمه چنگ محبت بوسه است　　چنگ بی‌زخمه ندارد شیون

تشبیه به حلقه آهنین با وجه شبهی از عناصر با هم تنیده عبارتی است از جزالت و استحکام که در بیتی گوید:

از جزالت تنیده یک به دگر　　سخنان، همچو حلقه جوشن

و این در هم تنیدگی در قصیده معروف او «جغد جنگ» به چندین روی رخ می‌نماید: یکی آنجا که جغد جنگ او چون دیوپایی است که تارهایش به هر طرف کشیده می‌شود و از دگرسو تلفیق آهنگ شاد مفعول مفاعلن با فغان جغد چیزی است که هنر بهار دو ناساز آهنگ شاد و پیام غم را در ساز شعرش دمساز کرده است و چنان برجان آدمی چنگ زده است گویی خیل موران گرد پاره شکر، هجوم آورده‌اند:

فغان ز جغد جنگ و مرغوای او　　که تا ابد بریده باد نای او

همی تند چو دیو پای در جهان　　به هر طرف کشیده تارهای او

چون خیل مور گرد پاره شکر　　فتد به جان آدمی عنای او

۵. دانشمندان بیان و بلاغت در گونه‌ها و برش‌های تشبیه گاه از جهان محسوس و معقول به جهان شاعر که عرصه خیال و اوج آرزوها و مقال است و قوّت تخیل او را به نقد و سنجش می‌گذارد، به تصاویر وهمی می‌رسند، تصاویری که به رغم انتزاع مواد و عناصر از جهان برون، به عوالم وهمی سر می‌کشند.

ماری که با یک دم و چندین هزار سر و پردازش وهمی مار دیگری را با یک سر و چندین هزار دم مخالف است که به ترتیب از عقل و عشق صورت گرفته است.

ماری است عقل یک دم و چندین هزار سر　　ماری است عشق یک سر و چندین هزار دم

۶. تمثیل که شیوه غالب در بیان نیرومند مبانی و مفاهیم با نیروی اقناع و استدلال در بین شاعران است، در شعر بهار ابتکار و لطافت ویژه دارد. آفتاب درخشنده سپهر که میغی تنک را تنگاتنگ در بر کشیده است چنان است که معشوق از پی توری آبگون خود را

نشان داده است:

بـه‌ویژه درخشـنده مـهر سـپهر　　به میغی تُنُک درکشیده است تـن
چـنان کـز پس تـوری آبگـون　　نماید تـن خـویش مـعشوق مـن

سنبل‌های کبود که درکشتزاران با سنبل‌های سپید درکنار هم شکفته‌اند به پاره پاره ابرها مانند می‌شوند و از لابه‌لای آنها صفحه آسمان پدیدار می‌شود:

آن سـنبل کـبود نگـر کـز میان کشت　　بـا سنبل سپید بـه یک جـای بشکـفید
چـون پـاره‌های ابـر رده بسته بـر هـوا　　و اندر میانش جای به جای آسمان پدید

بدین‌گونه تمثیلی که از تشبیهی فراهم می‌شود که وجه شبه آن از امور متعدد پرداخته می‌شود، نوعی انتقال از اندیشه‌های گوناگونی است که مجموعه با مجموعه‌ای دیگـر وجه شبه مرکبی پیدا می‌کند.

۷. در اینجا از اشاره به مهارت ملک‌الشعرا بهار در پرداختن ارسال‌المثل‌ها باید گذشت. این شاعر قدرت تخیل شعری خود را از مثل «زیره به کرمان بردن» وگونه‌های دیگری از آن دست می‌سازد:

گُـهر مـی‌فرستم سـوی ژرف دریـا　　سـوی شکـرّستان شکـر مـی‌فرستم
هـر چند که پیچیده بـه هـم رشته تـدبیر　　آرد سـوی چـنبر سـر گـم گشته رسـن را
آری از ری بـه خـراسان نـبرد زیـرک شعر　　راست چون زیره به کرمان و به تبریز انگور
سـزد گـر بـخندند بـر خـامی مـن　　کـه خـرما بـه سـوی هـجر مـی‌فرستم

بهار، سخن‌سالار بازگشت ادبی

حسن احمدی گیوی*

در ربیع‌الاول سال ۱۳۰۴ ق (۱۲۶۵ هـ ش) در مشهد، خانهٔ میرزا محمدکاظم صبوری، ملک‌الشعرا امام رضا(ع) به قدم پسری روشن شد که پدرش او را به نام فرزند ممدوح و مراد خود، محمدتقی نامید اما هنوز هیجده بهار بر پسر نگذشته بود که سایه از سر او برگرفت. محمدتقی که بعدها ملقب به ملک‌الشعرا و معروف به ملک‌الشعرا بهار گردید، تا سال ۱۲۹۳ هـش در زادگاه خویش اقامت داشت و از آن پس تا دم مرگ در تهران سکونت گزید.

بهار اصول ادبیات را نزد پدر خواند و تحصیلات ادبی و دینی و عربی و قرآن را در خدمت استادان بزرگ خراسان فراگرفت. وی شاعری را از سیزده سالگی آغاز کرد. او سال‌ها جامهٔ روحانیت بر تن داشت. پدرش، صبوری، ملک‌الشعرا امام رضا(ع) بود. عنوان ملک‌الشعرایی امام رضا(ع) مقامی بود که هم حقوق داشت و هم اعتبار و احترام، و ملک‌الشعرا در روزهای مقدس مذهبی، برای بزرگان دین مدح و مرثیه می‌ساخت و در مجالس جشن و عزا می‌خواند.

بهار در سال ۱۲۸۴ هـش پس از مرگ پدر با قدرت‌نمایی و پیروزی در امتحان‌های دشوار، به جای پدر به ملک‌الشعرایی رسید، در حالی که هنوز بیش از هیجده بهار از عمرش نگذشته بود. از شعرهایی که در جلسه آزمون، بر بدیهه سرود و دروازهٔ ملک‌الشعرایی را گشود، رباعی زیر است که آن را نمودار خلاقیت و قدرت طبع او توان

---

* عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی

دانست که از واژه‌های ناهمخوان (آینه، اره، کفش و غوره) ساخته است و به مخالف و منکر اصلی خود خطاب کرده:

چون آینه، نور خیز گشتی احسنت   چون اره به حلق، تیز گشتی احسنت

در کفش ادیبان جهان کردی پای   غوره نشده مویز گشتی احسنت!

اما چون، سری پرشور، روحی ناآرام و طبعی بلند داشت، آن لقب و مقام، او را رام و آرام نساخت و با طلیعه انقلاب مقدس مشروطیت، بر صف آزادی‌خواهان و استبدادستیزان پیوست و با نشر روزنامه نوبهار و نوشتن مقاله‌ها و شعرهای آتشین به روشنگری و افشاگری پرداخت و در سال ۱۲۹۳هـش به تهران رهسپار شد. وی در دوره‌های سوم و چهارم و پنجم و ششم، از خراسان و تهران به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد و پا به پای مصدق و مدرّس و دیگر آزادگان و زورستیزان در سنگر مجلس به جنگ دشمنان میهن و آزادی شتافت.

قامتی استوار و بلند داشت اما شخصیت و شعرش بلندتر بود. در تمامی دوران زندگی به ایران عزیز عشق ورزید و حتی در بستر بیماری و مرگ گفت:

از غم ایران دلم گرفته به نوعی   کز پی درمان خود فراغ ندارد

خراسان را کانون دین و دانش و پاکی و شجاعت می‌دانست، ولی برعکس، از تهران و تهرانی دل پرخونی داشت. تهران را که مرکز حکومت بود، بنای ظلم و خیانت، و سرای فساد و جنایت می‌خواند. وکیلان و وزیران و رجال سیاسی ایران را که همگی در تهران جمع بودند، مردمانی سفله و مزدور، جبون و زبون می‌شمرد، که شریک جرم استبدادند و یاریگر استعمار. با دادن امتیاز به خارجی‌ها و استخدام مستشاران خارجی مخالف، و بندگی بیگانگان را بدتر از مرگ می‌شمرد:

مردن از هر چیز در عالم بتر باشد ولی   بندهٔ بیگانگان بودن ز مردن بدتر است

از دولت استعمارگر انگلیس سخت بیزار بود و آن دولت را باعث تمام بدبختی‌های ایران و ملت‌های شرق می‌دانست و نفرینش می‌کرد:

انگلیسا! در جهان بیچاره و رسوا شوی!   ز آسیا آواره گردی وز اروپا پا شوی

با دخالت روس در ایران و حضور و نفوذ استعمار تازه نفس آمریکا نیز مخالف بود و برای او استعمار سرخ و سیاه فرقی نداشت.

شعر بهار

در میان شاعرانِ «بازگشت به سبک کهن» دیوانِ هیچ یک از بزرگان به اندازه *دیوان بهار*، آیینه تمام‌نمای «بازگشت ادبی» نیست، چه از نظر استقبال و اقتفای موفق قصیده‌ها، و چه از حیث احتوای ویژگی‌های گوناگون دو سبک قدیم، به‌ویژه سبک خراسانی. او سادگی و روانی و استواری را از سبک خراسانی، و زیبایی و شیوایی را از سبک عراقی گرفته، در قالب ذوق و اندیشه و بینش و دانش خود فروریخته و ترکیبی فاخر و فخیم و والا پدید آورده است که به عقیدهٔ سخن‌سنجان، پس از حافظ، بر او، همانندی نتوان یافت.

اینک برای نشان دادن نمونه‌ای از خلاقیت شاعرانهٔ بهار، نخست، ترکیبات وصفی ویژه بی‌شماری، مرکب از اسم و بن مضارع فعل که بسیاری از آنها را خود بهار آفریده و بر غنای زبان فارسی افزوده است ـ و نگارنده در هنگام مطالعه از دیوانش استخراج کرده‌ام ـ در نُه دسته می‌آورم و سپس به ذکر ویژگی‌های سبکی و دستوری و پیامی و معنایی و لفظی شعر او که گویاترین نمونه بازگشت ادبی است، می‌پردازم.

۱. اسم + بن مضارع (صفت فاعلی)

آب‌افشان، آب‌اوبار، آب‌دار، آتش‌افروز، آتش‌پرست، آتش‌زا(ی)، آتش‌فروز، آتش‌فشان، آداب‌دان، آدم‌خوار، آرام‌جو(ی)، آرامش‌طلب، آرمان‌خواه، آزادی‌خواه، آسایش‌خواه، آستان‌بوس، آسمان‌پو(ی)، آسمان‌پیما(ی)، آهن‌خا(ی)، آیین‌پرست، آیینه‌دار، اثربخش، اجری‌خور، احترام‌انگیز، احتشام‌انگیز، ادب‌آموز، ادب‌پرور، اسف‌بار، اسلام‌گرا، اشک‌آور، اشک‌افشان، اشک‌بار، اشک‌پالا، اشک‌ریز، اشک‌فشان، اشکم‌پرور، اعیان‌شناس، افزون‌طلب، افسانه‌ساز، افسانه‌سرا، افسانه‌گستر، افسانه‌گو(ی)، افسون‌ساز، افسون‌طراز، افعی‌پرست، الزام‌آور، امان‌خواه، امن‌خواه، امنیت‌پرور، امیدآفرین، امیدآور، امیدبخش، امیدسوز، اندازه‌بخش، اندازه‌دان، اندوه‌بار، اندوه‌خوار، اندوه‌زا(ی)، اندوه‌فزا(ی)، اندوه‌گسار، اندوه‌گستر، ایران‌پرست، ایران‌خواه، ایران‌گسل، ایمان‌دار، ایمان‌گسل.

بادپیما، باده‌پیما، باده‌خواه، باده‌گسار، باده‌نوش، بارآور، باردار، بارکش، باغ‌دار، بال‌دار، بال‌زن، بانگ‌زن، بت‌پرست، بچه‌باز، بچه‌دار، بدعت‌آور، بذله‌گو(ی)، برق‌زن، بزم‌آرا(ی)، بزم‌جو(ی)، بزم‌ساز، بلاانگیز، بلاجو(ی)، بندانداز، بندباز، بن‌دار،

بنده‌پرور، بنده‌نواز، بنیادکن، بوستان‌پیرا(ی)، بیدادجو(ی)، بیگانه‌پرست، بیگانه‌خواه، بیماردار، بیمارنواز.

پادار، پاس‌دار، پتک‌زن، پدردار، پرافشان، پرتوافشان، پرتوافکن، پرتوفشان، پرخاش جو(ی)، پرخاش‌خر، پرده‌دار، پرده‌در، پرده‌نشین، پرفشان، پرکش، پرونده‌ساز، پوزش پذیر، پوزش‌خواه، پوزش‌گزار، پیچ‌دار، پیرو، پی‌سپار، پیش‌بر، پیش‌بین، پیش تاز، پیش‌رو، پیش‌گیر، پیل‌افکن، پیمان‌شکن، پیمان‌گسل، پیمانه‌زن، پیمانه‌کش.

تاجدار، تاریکی‌پسند، تب‌دار، تجددخواه، تجلی‌بخش، تحسین‌برانگیز، ترانه‌سرا، ترک‌تاز، تسلی‌بخش، تسلیت‌فزا(ی)، تعجب‌آور، تعجب‌انگیز، تعدیل‌فرما(ی)، تعزیت‌خوان، تعزیت‌گردان، تقواکش، تمدن‌خواه، تن‌پرور، توشه‌گیر، تیرافکن، تیرانداز، تیرزن، تیغ‌زن.

جاگزین، جامه‌دار، جامه‌در، جان‌افزا، جان‌اوبر، جان‌باز، جان‌بخش، جان‌بخشای، جان پرور، جان‌شکار، جان‌شکر، جان‌فزا(ی)، جان‌گداز، جان‌گزا(ی)، جان‌گسل، جاه‌جوی، جاه‌طلب، جای‌گزین، جرعه‌نوش، جرم‌پوش، جفاجو(ی)، جفاگستر، جفت‌جو(ی)، جفتک زن، جفته‌انداز، جفته‌زن، جفته‌گذار، جگرخراش، جلودار، جمال‌افروز، جنگ‌آور، جنگ‌جو(ی)، جنگ‌طلب، جوشن‌در، جوشن‌شکاف، جوشن‌گداز، جهان‌آرا(ی)، جهان‌بین، جهان‌پیرا(ی)، جهان‌پیما(ی)، جهان‌جو(ی)، جهان‌خور، جهان‌دار، جهان‌سوز، جهان‌گیر، جهان‌نما، جهل‌آزما(ی)، جهل‌پرست، جهل‌پرور، جهل‌گرا(ی)، جهل‌پراکن.

چاره‌ساز، چرخ‌دار، چرخ‌زن، چشم‌دار، چشمک‌زن، چنگ‌زن، چنگ‌سرا(ی)، چنگ‌نواز، چهره‌فروز، چهره‌نگار، چغانه‌زن.

حرام‌خوار، حرام‌خور، حرب‌طراز، حرب‌ساز، حرمان‌زدا(ی)، حق‌پرست، حق‌پرور، حق‌گزار، حقه‌باز، حقیقت‌پرست، حقیقت‌جو(ی)، حکمت‌آموز، حکمت‌اندوز، حکمت‌اندیش، حکمت‌زا، حکم‌فرما، حلقه‌باف، حیلت‌اندوز، حیلت‌باز، حیلت‌ساز، حیله باز، حیله‌ساز.

خاراشکن، خاردار، خاره‌در، خاطرآزار، خاطرنواز، خاک‌افشان، خاک‌نشین، خانمان‌سوز، خانه‌دار، خانه‌کن، خانه‌کوب، خانه‌نشین، خبردار، خداجو(ی)، خدای‌نما، خدعه‌باز، خدمت‌گزار، خردپرور، خرمن‌گرای، خطابخش، خفتان‌گداز، خنده‌آور،

خونپالا(ی)، خونبار، خونخوار، خونخواه، خونریز، خونفشان، خوی‌گستر، خیرخواه.

دادجوی، دادخواه، دادرس، دادگستر، داغ‌دار، دام‌دار، دام‌گستر، دامن‌گیر، دانش‌اندوز، دانش‌پژوه، دانش‌ستیز، دانش‌طلب، دانش‌فکن، دانه‌افکن، دانه‌نمای، دایره‌زن، دایه‌دار، دخل‌دار، درمان‌گر، دردافکن، دردنگر، درون‌گرا(ی)، دروغ‌باف، دروغ‌زن، دستان‌ساز، دست بردار، دست‌گیر، دستک‌زن، دشمن‌شکار، دعوی‌دار، دغل‌باز، دستان‌سرا(ی)، دل‌آرا، دل‌آزار، دل‌آسا، دل‌آویز، دل‌افروز، دل‌افزا(ی)، دل‌انگیز، دلبر، دل‌بند، دل‌پذیر، دل پرور، دل‌پسند، دل‌جو(ی)، دل‌خراش، دل‌خواه، دل‌خور، دل‌دوز، دل‌سپر، دل‌ستان، دل سوز، دل‌شکن، دل‌فروز، دل‌فریب، دل‌گداز، دل‌کش، دل‌گشا، دل‌نشین، دل‌نواز، دم‌ساز، دنبک‌زن، دندان‌شکن، دوست‌آزار، دوست‌باز، دوست‌خواه، دوست‌دار، دوست‌فروش، دوست‌فریب، دوست‌کش، دوست‌نواز، دین‌پرست، دین‌پرور، دین‌پژوه، دین‌دار، دین‌فروش، دیوبند، دیوکش، دیونما، ده‌نشین، ذره‌پرور.

رازدان، راحت‌افزا(ی)، راحت‌طلب، راه‌اسپار، راه‌بر، راه‌پیما، راه‌زن، راه سپار، راه‌سپر، راه‌شناس، راه‌گشا(ی)، رای‌فروش، رزم‌آزما(ی)، رزم‌آور، رزم‌توز، رزم‌جو(ی)، رزم‌خواه، رزم‌زن، رزم‌سپر، رشدپذیر، رشک‌آور، رعیت‌پرور، رعیت‌نواز، رعیت‌کش، رقص‌کن، روان اوبار، روان‌پرور، روان‌کاه، روان‌گداز، رنج‌بر، رنج‌آور، رنج‌افزا، روان‌بخش، روح‌افزا(ی)، روح‌انگیز، روح‌پرور، روح‌فزا(ی)، رودنواز، روده‌بند، روزشمار، روگردان، روی‌آور، روی‌گردان، ره‌پیما، ره‌جو، ره‌سپار، ره‌سپر، ره‌زن، ره‌گشا(ی)، ره‌نما(ی)، ره‌نورد، ریزه‌چین، ریزه‌خوار، ریزه‌خور، ریوساز.

زبان‌آرا، زبان‌باز، زخم‌بند، زخم‌زن، زربخش، زرتشت‌زای، زخم‌دار، زرطلب، زمزمه‌خوان، زنجیرخای، زنجیرزن، زنجیرگسل، زندباف، زندخوان، زندگی‌بخش، زوبین‌فکن، زور آزما(ی)، زورآور، زورگو(ی)، زهرآشام، زهردار، زهرنوش، زه‌گیر، زن‌پرست، زیب‌بخش، زینت‌بخش، زینهارخوار، زینهاردار.

ژاژخا(ی)، ژاله‌بار، ژاله‌فکن، ژنده‌پوش.

ساغرگیر، سایه‌دار، سایه‌گستر، ساق‌نما(ی)، ستم‌کش، ستم‌گستر، سحرآموز، سحرانگیز، سحرخیز، سحرساز، سحرنما، سخن‌آزما، سخن‌آفرین، سخن‌آموز،

سخن آرا(ی)، سخن چین، سخن دان، سخن ساز، سخن سرا(ی)، سخن شناس، سخن طراز، سخن فهم، سخن ران، سخن گو(ی)، سخن گستر، سرافراز، سرانداز، سرشک افشان، سرفراز، سرکش، سرمایه دار، سرم دار، سرگرای، سرگین چین، سرمه سا(ی)، سرودخوان، سلسله باز، سوت زن، سودآور، سودبر، سودپرست، سودجو(ی)، سودخور، سوزآور، سینه زن، سینه سوز، سیلی خور.

شادی آفرین، شادی آور، شادی بخش، شادی کاه، شادی گوار، شاعرپرور، شاعرنواز، شاه آفرین، شاه پرست، شاه شکار، شاه کش، شب پیما، شب رو، شتردزد، شرافت خواه، شرافت فزا(ی)، شرآور، شرطلب، شراره افشان، شریان گسل، شکرخای، شکرشکن، شعله باز، شکربار، شکرزای، شرف افزا(ی)، شرفزا، شکوفه دار، شکوفه ده، شورش پژوه، شورش طلب، شمشیرزن، شه پرست، شورش فکن، شهرت طلب، شهوت پرست، شوخی نما(ی)، شهرنشین، شهنامه گوی، شوی خواه، شیرافکن، شیراوژن، شیرشکار، شیرشکر، شیرگیر، شیوه زن.

صبح خواب، صبح خوان، صبح خیز، صحرانورد، صحرانشین، صدرگزین، صدرنشین، صف در، صفحه نورد، صف شکن، صورت آرا(ی)، صورت انگیز، صورت بین، ضعیف چزان، ضیاگستر، طرب انگیز، طرب خیز، طرب کاه، طلایه دار، طمع گستر، طمع ورز، طنین افکن، طنین انداز، طوفان زا(ی). ظاهربین، ظاهرساز، ظاهرفریب.

عاشق طلب، عاشق کش، عاقبت سنج، عالم آرا(ی)، عجب گستر، عدالت گستر، عدل گستر، عدوبند، عذاب آور، عذرخواه، عربده جو، عربده کش، عشق باز، عشوه پرست، عرق ریز، عزلت گزین، عصازن، عقده فزا(ی)، عقده گشا(ی)، عقیدت خواه، علم آفرین، علم دار، عمرفرسا، عمرگداز، عوام فریب، عیب جو، عیب دار، عهدشکن.

غزل خوان، غزل سرا(ی)، غزل گو(ی)، غم آور، غم افزا(ی)، غم انگیز، غم بار، غم خوار، غم خور، غم فزا(ی)، غم کاه، غمزه زن، غم گسار، غم گستر، غیب دان، غیب گو(ی).

فتنه آموز، فتنه انگیز، فتنه جو، فتنه ساز، فرح افزا(ی)، فرح انگیز، فرح فزا(ی)، فرح بیز، فرمان بر، فرمان بردار، فرمان پذیر، فرمان ده، فرمان گزار، فرمان گستر، فرش نورد،

فریادرس، فضیلت‌فروش، فقیرکش، فکرکاه، فکل‌بند، فلک‌شکار.

قاعده‌پرداز، قاعده‌دان، قانون‌پرور، قانون‌طلب، قانون‌گذار، قداره‌بند، قداره‌زن، قدح‌گیر، قدردان، قدرشناس، قدم‌زن، قرآن‌شناس، قصیده‌سرا، قطره‌زن، قلعه‌کوب، قلعه‌گیر، قصیده پرداز.

کارساز، کارتن، کاردان، کارگشا، کارکن، کارفرما(ی)، کاشانه‌کوب، کام‌جو، کافورپوش، کام‌یاب، کرانه‌رو، کرایه‌نشین، کراوات‌گذار، کسالت‌آور، کسالت‌بخش، کش‌دار، کشتی‌گیر، کشتی‌نشین، کشورستان، کشورگشا، کشورگیر، کلاه‌بردار، کله‌بردار، کمندافکن، کمنداندار، کلبه‌نشین، کودک‌دار، کوه‌پیما، کمال‌جو، کمال‌طلب، کوه‌کن، کوه‌نما، کوه‌نورد، کهنه‌پرست، کهنه‌گرا(ی)، کیمیاتوز، کین‌توز، کین‌خواه، کین‌کش، کینه‌توز، کینه‌جو(ی)، کینه‌خواه، کینه‌کش، کینه‌گستر، کهسارکوب، کین‌گستر، کینه‌سگال.

گام‌زن، گاودار، گاوران، گاونما، گردون‌نشین، گمان‌شکن، گره‌گشای، گردن‌فراز، گردن‌کش، گل‌افشان، گل‌کار، گل‌فشان، گنج‌بر، گنجینه‌طراز، گوشه‌گیر، گوشه‌نشین، گنج‌خواه، گنج‌خور، گنج‌دار، گنج‌طلب، گندم‌نما(ی)، گوهرافشان، گوهربار، گوهربیز، گوهرریز، گوهرشناس، گوهرفروز، گوهرفشان، گورخیز، گول‌زن، گهربار، گهرزا(ی)، گهرفروش، گهرفشان، گهرخیز، گیتی‌افروز، گیتی‌ستان، گیتی‌فروز، گیتی‌نما.

لاف‌زن، لشکرشکن، لشکرکش، لرزه‌فکن، لعل‌افروز، لعل‌پوش، لگدانداز، لگدزن.

ماجراپذیر، ماجراجو(ی)، مال‌اندوز، مال‌ربا، مایه‌دار، مایه‌گستر، مایه‌گیر، متجددنما(ی)، مجلس‌آرا(ی)، مجلس‌افروز، مجلس‌فروز، مدحت‌خوان، مدحت‌سرا، محبت‌انگیز، محمدت‌خوان، محنت‌افزا(ی)، محنت‌زا، محنت‌فزا، محنت‌کش، مدح‌سرا، مدیحه‌سرا، مخرقه‌اوبار، مدیح‌طراز، مردافکن، مردم‌آزار، مردم‌پرست، مردم‌خای، مردم‌خوار، مردم‌خور، مردم‌دار، مردم‌شکار، مردم‌شکر، مردم‌شکن، مردم‌فریب، مردم‌کش، مردم‌گزا(ی)، مردم‌نما(ی)، مرگ‌آور، مرگ‌بار، مرگ‌زا(ی)، مرگ‌طلب، مژده‌آور، مژده‌گستر، مسندگزین، مشک‌افشان، مشک‌اندای، مشک‌بار، مشک‌فشان، مشروطی‌خواه، مشروطی‌طلب، مشعله‌افروز، مشغله‌ساز، مشکل‌پسند، مشکل‌گشا(ی)، مشک‌بیز، مشک‌ریز، مرهم‌نه، معادی‌شکار، معنی‌سنج، معنی‌شناس، مغفرشکاف، مفسده‌جو، ملک‌آرا(ی)، ملک‌پرور، ملک‌دار، ملک‌ستان، منصب‌دار، منفعت‌جو(ی)، منقبت‌خوان، مواشی‌پرور، موج‌زن، موشکاف، موی‌شکاف، مویه‌دار،

مـهرافـزا، مـهرانگـیز، مـهربار، مـهرپرست، مـهرپرور، مـهرجـو، مـهرزن، مـهرگستر، مهرفزا(ی)، مهر زا(ی)، میانه‌رو، میانه‌گزین، می آشام، می‌پرست، می خوار، می گسـار، میان‌دار، مینوسا(ی)، مهمان‌دار، میهمان‌دار.

نادره‌سنج، نازفروش، نازکش، نازگستر، نافه‌گشا(ی)، نام‌جو(ی)، نام‌دار، نامه‌خوان، نامه دار، نامه‌طراز، نامه‌گشا(ی)، نامه‌نگار، نامه‌نویس، نان آور، نان‌بر، نان‌خوار، نان‌خواه، نان‌خور، نـان‌گسل، نـای‌زن، نـخوت‌فروش، نـصرت‌پژوه، نـعمت‌بخش، نـعمت‌شناس، نغمه‌پرداز، نغمه‌سنج، نغمه‌خوان، نغمه‌زن، نغمه‌نواز، نقش آفرین، نقش‌بند، نقش‌گستر، نمازخوان، نمازگزار، نمایش‌باز، نگـه‌دار، نـوربخش، نـورتاب، نـورگستر، نـهنگ‌اوبـار، نیرنگ‌باز، نیرنگ‌ساز، نیرنگ‌طراز، نیزه‌دار، نیزه‌زن، نـیزه‌شکن، نـیزه‌فکن، نـیزه‌گـداز، نیروبخش، نیروبخشا(ی)، نیروخواه.

واقعه‌گوی(ی)، وام‌پرداز، وام‌خواه، وام‌دار، وام‌سـتان، وجـدان‌دار، وجـدان‌فـروش، وطن پرست، وطن‌خواه، وطن‌فروش، وظیفه‌شناس، وفادار، وفاگستر، وزیرساز، وزیرنما.

هامون‌سپر، هرزه‌درا(ی)، هنرآرا، هنرپرور، هنرتوز، هنرخوار، هنرسنج، هـنرگستر، هنرورز، هوا خواه، هوادار، هوس‌انگیز، هوس‌باز، هوس‌ران، هول‌انگیز.

یادآور، یافه‌سرا، یاوه‌سرا، یاوه‌گوی، یاس آور، یزدان‌پرست، یزدان‌شناس، یتیم‌پرور، یتیم پرست، یتیم‌دار، یتیم‌نواز و....

۲. صفت شغلی

آجرپز، اره‌کش، ارغنون‌زن، برق‌شناس، بـلورفروش، پرده‌دار، تـحصیل‌دار، جـامه‌دار، جـو فـروش، چشـم‌بند، خـدمت‌گذار، دانش‌آمـوز، دانش‌جـو، راه‌دار، روزنـامه‌نگار، روزنـامه‌نویس، روان‌شـناس، زمـام‌دار، سـازنواز، سـاعت‌ساز، سـپرساز، سـتاره‌شمر، سرنازن، سنگ‌تراش، شب‌گرد، کارپرداز، کارشناس، کاردار، گـهرافشـان، گـرماشناس، گل‌فروش، گورکن، لبوفروش، مارافسا(ی)، مشک‌فروش، می‌فروش، نامه‌بر، نامه‌رسان، هنرآموز، هواشناس و....

۳. صفت مفعولی

احـترام‌آمـیز، بـادآور، پـابند، پـامال، پـای‌بند، پـای‌کوب، تـرکمان‌باف، حکـمت‌آمیز،

خانه انداز، دست‌گیر، دل‌بند، دل‌خواه، دل‌گیر، دیریاب، رنگ‌آمیز، زجرکش، زرنشان، زرنگار، زنده‌کش، سایه‌پرور، سحرآمیز، سحرکش، سرشناس، شاه‌پسند، عبرت‌آموز، عبیرآمیز، غم‌گداز، محبت‌آمیز، مهرآمیز، نازپرور و....

۴. اسم آلت

آب‌پاش، آب‌کش، آتش‌بار، بادزن، بغل‌بند، بمب‌افکن، دست‌آویز، دست‌بند، روی‌بند، ساعت‌شمار، سرپوش، عددسنج، کمربند، نورافکن، هواسنج و....

۵. اسم و لقب و عنوان

پای انداز، سر باز، سینه ریز، که ربا، ماه تاب(مهتاب)، تکاور(اسم)، پیغمبر (پیغامبر)، جهان آفرین، خیبر گشای(لقب)، سر پرست (عنوان).

۶. اسم مکان

آب‌گیر، اعیان‌نشین، بلاخیز، پایاب، چشم‌انداز، خطرخیز، دست‌رس، راه‌رو، ره‌رو، ره‌گذر، شاه‌نشین، مرگ‌خیز، مفسده‌خیز، موج‌خیز و....

۷. اسم زمان

شب‌گیر و....

۸. اسم مصدر ـ حاصل مصدر

آتش‌فشان، دست‌رس، گوش‌مال، موج‌خیز و....

۹. وصفی (متشکل از بن مضارع و اسم و اجزای دیگر)

از درون صومعه گردن دراز کن، به خاطر مردم نماز کن، پشت هم انداز، پهن پا زن، در درون میکده صهبا به جام ریز، در فتنه باز کن، دست تطاول دراز کن، ز مرگ احتراز کن، سر از مهر باز کن، سیم و زر بخش و....

گفتار نخست: ویژگی‌های لفظی

الف) فعل

۱. حذف شناسه (به قرینهٔ فعل پیشین):

سحر خوردم و خفت بعد از نماز / به پا **خاست** پایان روز دراز (۲/۳۰۷)

۲. بن ماضی در مفهوم و نقش اسمی:

کوشم که در **نهفت** بمانم ولی دریغ / بیرون کشند زرّ نهان گشته را زکان (۱/۵۵)

۳. بن ماضی در معنی وصفی یا اسمی و نقش متممی:

دوست گفتم ز **گفت** خود خجلم / دوستی، رخت بست از تهران (۱/۵۶۳)

۴. اقسام ماضی و مضارع با «ب»:

چون پر کنی بلور و **بداری** به پیش چشم / گویی در آفتاب، گل سرخ **بشکفید**(۱/۵۳۷)

ز میران و مهان چون او ندیدم / بسی **بنشسته‌ام** با میر و مهتر (۱/۲۴۲)

ببسته بود به من، بخت این چنین میثاق / که من **بخوانم** و او خود **بود** نگهبانم (۱/۱۱۷)

زار **بنالم** چنانکه هرکس بیند / زار **بنالد** به حال زار من اندر (۱/۲۳۴)

لیک دریغا که روزگار **بنگذاشت** / کز تو رسد ملک را طرازی دیگر (۱/۲۹)

۵. صفت فاعلی گذشته با «ب»:

هرگه به دگر سو جهنده زلفش / چون کودک **بگریخته** ز مکتب (۱/۱۰۵)

۶. «همی» زاید نما بر سر فعل:

خواست بر باد **همی دادن** این خاک ولی / آب خود برد و به خود، خیره برافروخت شرر (۲/۴۲)

۷. ساخت ماضی ساده به جای ماضی نقلی:

چو با مردمان کم نشسته است و **خاست** / نیامخته خویی که مخلوق راست (۲/۲۸۱)

۸. ماضی استمراری یایی (ساده):

مردم استخر کز شاپور **بودندی** نفور / تاج را کردند بخش اردشیر، از راه دور (۱/۵۳)

۹. ماضی استمراری یایی با «می»:

بز و پازن زکوه **می‌راندی** / خر و گاو از طویله **می‌خواندی** (۲/۸۴)

۱۰. ماضی استمراری یایی با «همی» پس از فعل:

گر نه نادانی از این زندان بتر **بودی همی** / بنده کردی آرزو تا کاشکی زندان بود (۱/۴۵۶)

۱۱. ماضی استمراری یایی با «ب»:

آنچه از ماهیانه **بگرفتی** / مبلغی زان به کنج **بنهفتی** (۲/۸۹)

۱۲. ماضی استمراری یایی با حذف «ی» به قرینه:

کوفتم سر ز افعیان نیز از میانشان بردمی / جهل این افعی‌پرستان، مانع من گر نبود(۱/۳۵۱)

۱۳. ماضی نقلی با ساختار کهن (بن ماضی + استم، استی...):

بس که از این قبیل **دیدستند** / یا ز همکارها **شنیدستند** (۲/۹)

۱۴. ماضی نقلی مستمر با «همی»:

کهکشان **گفتی همی** پیچیده گردون بر میان / دیبهی زربفت زیر شعری خاکستری (۱/۳۳۷)

۱۵. ماضی بعید مستمر یایی:

گر گم نگشته **بودی** در شرع راه ما / پهلو بر اوج چرخ **زدی** بارگاه ما (۱/۲۲۴)

۱۶. ماضی التزامی نما (مسند و فعل ربطی):

آسمان بود بدان گونه که از سیم سپید / میخ‌ها کوفته باشد به سیه دیبایی (۱/۵۲۲)

۱۷. مضارع اخباری با (می +ب):

سموم خشمش در هر زمین که **می‌بوزد** / بدل به آتش سوزان کند به خشم، سیاه (۱/۳)

۱۸. مضارع اخباری (همی + ب):

همی بنالد رعد و **همی** بتابد برق / یکی چو جان مخالف، یکی چو تیغ امیر (۱/۱۲۰)

۱۹. مضارع اخباری با همی + فعل:

باد صبح از کوهسار **آید همی** / یاد یار غمگسار **آید همی** (۱/۴۲۱)

۲۰. مضارع اخباری با «ب» + فعل + «همی»:

هرچه پیش آید **بیوبارد همی** / ز آدمی و اشتر و اسب و ستر (۱/۵۰۶)

۲۱. مضارع اخباری با «ی»:

ولی چو از پس یک عمر بایدم مردن / اگر بمیرم اکنون **نباشمی** مغبون (۱/۶۱۷)

۲۲. مضارع التزامی با «همی»:

داد آواز و زالی آمد پیش / تا زنان را **همی کند** تفتیش (۲/۱۰۷)

۲۳. مضارع التزامی ساده یا با «ب» و با «الف» در آخر:

دشمن اگر چند فزون **باشدا** / در کف هر پنج، زبون **باشدا** (۲/۱۴۰)

گفتار یاوهٔ تو شعار وطن درید / یارب، که لب ز یاوه درایی **بدوزیا** (۲/۱۳۰۵)

۲۴. مضارع التزامی یایی:

ور شهنشه **ریزدی** آن را به دور / تا ربودندیش خلق از رهگذر (۱/۵۰۷)

هیچ شادی **نیستی** گر در جهان غم **نیستی** / **نیستی** گر هیچ غمگین، هیچ خرم **نیستی** (۱/۶۴۱)

۲۵. مستقبل مقلوب:

داد همی ده دادگر ملکان را / ایزد پاداش **داد خواهد** بی مر (۱/۲۹)

۲۶. مستقبل با مصدر فعل اصلی:

خود گرچه به مادرش ستم **خواهد رفتن** / لیکن تو در این کار، مصیب استی و مأجور (۱/۱۱۸)

۲۷. فعل امر تأکیدی (با «می» و «همی»):

با داوری خویش تا توانی / **می‌کوش** به مرهم دل ریش (۱/۶۱)

خامش منشین سخن **همی گوی** / افسرده مباش خوش **همی خند** (۱/۳۳۰)

۲۸. فعل دعا با ساخت کهن:

دعوت شدند گویی زی ایران / حق بر **کناد** داعی و مدعو را (۱/۲۶۹)

۲۹. فعل آینده در گذشته:

بگشود لرز لرزان در وز نهیب من / گفتی **همی که خواست** رگ جانش **بگسلید** (۱/۵۳۸)

۳۰. فعل وصفی بی «و» و با «و»:

جمله دیوان در برش زانو زدند / هدیه‌ها **برداشته**، بیرون شدند (۲/۲۵۶)

از پا و دست و سینه و پشت و سر و شکم / بالا و زیر **رفته** و بازی در آورند (۱/۲۹۱)

۳۱. فعل نفی (با تقدیم «می» به «ن»):

ور یکی شد، هزار **می‌نشود** / به یکی گل، بهار **می‌نشود** (۲/۵۶)

۳۲. فعل نفی با حفظ «ب»:

شد علم فزون، لیکن بنکاست / نز بخل، نز جبن جبان (۱/۳۹۳)

۳۳. فعل نفی با «نا» به جای «ن»:

جنگی که پریر گیتی بگرفت / ناداده کسی در دهر نشان (۱/۳۹۳)

۳۴. فعل نفی با آوردن «ن» و حذف خود فعل:

بشکست گرم دست چه غم، کار درست است / کسری به شکستم نه که افکار، درست است (۱/۲۸۰)

۳۵. گذارسازی فعل به سبک کهن (الف در میان بن ماضی):

هر آن سیم کاندر میان داشتم / ز کف دادم و روز برگاشتم [گذراندم] (۲/۳۰۷)

۳۶. گذرا با حذف الف «ان»:

روز از درون خیمه در استاد و جا به جای / آن سقف خیمه‌اش را عمداً بسوزنید(۱/۵۳۷)

۳۷. فعل مجهول با «آمدن»:

چون که بر ظلم رفت عادتشان / بسته آمد در سعادتشان (۲/۹۸)

۳۸. فعل مجهول با «گشتن» و «گردیدن»:

به غیر طبع و دل راد او ندید کسی / نهشته گردد در خاک، قلزم و عمان (۱/۸)

۳۹. «ب» زاید نما بر سر فعل مرکب:

به ترک دوست نگویم به هیچ تحدیدی / به راه غیر نپویم به هیچ تحذیری (۱/۷۱۰)

۴۰. تراش‌خوردگی فعل‌ها:

بگمر چندی نظر بر ایشان وانگاه / میوه شیرین چن و شکوفه احمر (۱/۳۱) (بگمار ـ چین)

۴۱. کاربرد زبان گفتاری

خود بگو مازندران حالش چیه؟ / انزلی و رشت، احوالش چیه؟ (۲/۲۲۲)

ب) کلمه‌ها و گروه‌های دیگر دستوری (غیر فعل)

۱. واژه‌ها و ترکیب‌های عربی، چون:

شمس رسل، محمد مرسل که در ازل / از ما سوی اللّه آمده ذات وی انتخاب (۱/۵)

۲. واژه‌ها و ترکیب‌های متروک و نامتداول عربی، چون:

شد غم زلفت مرا زیاد چو دیدم / ملک، پریشان و کار ملک، مقصم (تباه) (۱/۱۱۵)

۳. شبه‌جمله‌های تازی، چون:

گر دهم جان در رهت، اندر دلم / حاش لله گرغبار آید همی (۱/۴۲۳)

۴. ضرب‌المثل‌های عربی، چون:

هیکلی گشت از سخنگویان به پا / گفت: «کل الصید فی جوف القراء» (۲/۲۳۳)

۵. عبارت‌ها و جمله‌های تازی، چون:

خواندی که افکند آن فلان سجاده بر آب روان / این ورزش جان است هان «السعی فیه قد وجب» (۱/۳۵۴)

۶. فعل عربی:

یک روز و دو روز بود و شد گم / با خود گفتیم: خسروا «قم» (۲/۴۸۴)

۷. بخشی از آیات قرآنی، چون:

بشر هم پی برد از سرّ بی‌چون / «تعالی وصفه عما یقولون» (۲/۱۸۶)

۸. نام‌های سوره‌های قرآنی، چون:

از همه بدتر سر و صدای گداهاست / کاین یک «والنجم»، خواند، آن یک «یاسین» (۱/۴۵۳)

۹. اخبار و احادیث عربی، چون:

چه توان کرد؟ علی گفت که «الناس ینام» / داد از دست عوام(۱/۲۵۱)

و نیز: «حسین منی»، «لولاک لما خلقت الافلاک» و....

۱۰. مصراع‌ها و بیت‌های عربی:

عجبا للمحب کیف ینام / کل نوم علی المحب حرام (۱/۴۶۹)

ناصر ملت نمود فتحی بس نامدار / هذا فتح قریب، هذا نصر مبین (۱/۱۶۷)

۱۱. واژه‌ها و عبارت‌های ترکی، چون:

ما را اجانب‌اند و بدین فن / کس را به کارشان سن و من نیست (۱/۲۷۱)

چه می‌کنی؟ به چه کاری؟ ایمانوئل! پسرم / بودور که وارا عزیزم! فرانسوا! پدرم! (۱/۱۶۷)

۱۲. واژه‌ها و ترکیب‌های زیبای فارسی:

گشاده دست و گشاده دل و گشاده زبان / ستوده خوی و ستوده رخ و ستوده لقاست (۱/۲۱۲)

و نیز: ستاره سیرت، سحاب فعل، سپهر پویه، مهر گستر، مهرفر، نادانسته کار، آهنین دل، آهن خا، نهنگ آب اوبار، پلنگ خاک افشان، مه همایون فر، خسرو ستاره سپاه و....

۱۳. واژه‌های کهن متروک:

ازیرا، ایذون، ایدر، دهید (بزنید، بتازید)، ددیگر، سدیگر، اندر، ابر (=بر)، بالجمله، ارجو، پاداش، کم از این (حداقل) و....

۱۴. واگه‌ها در معنی‌های کهن متروک:

کشور (شهر و سرزمین)، شهر (کشور)، دهید (بتازید، بزنید)، کجا (که)، آن کجا (آنجا) و....

۱۵. اصطلاحات سیاسی، چون:

وان کس که شد وکیل و ز مشروطه حرف زد / دوزخ بود به روز جزا پارلمان او (۱/۱۶۴)

آلت دست ارتجاع و فاشیست / جملگی را قطار می‌بینم (۱/۴۸۶)

۱۶. ترکیب‌های مرکّب از واژه‌های فرنگی:

دیپلوماسی مشربان خشک مغز / خود چه می‌دانند جز نیرنگ و رنگ (۱/۲۱۸)

و نیز: اولتیماتوم دادن، بایکون برداشتن، اهل پلتیک، کمیسیون خارجه و....

۱۷. واژه‌های فرنگی، از جمله:

آن کراوات که من بستم با آن صافی / نپسندیدش مادام ز بی‌انصافی (۱/۱۹۹)

۱۸. اصطلاحات اداری و قضایی:

دلال مظلماتی، مبل اداره‌جاتی /گه در محاسباتی، گه در خزانه‌داری (۲/۵۰۴)

بنوشت خطت به خون من لایحه‌ای / خال سیهت لایحه را امضا کرد (۱/۴۷۴)

۱۹. اصطلاحات دستوری و صرف و نحوی:

آن یک امیر لشکر و این یک وزیر جنگ / لعنت بر این مضاف‌الیه و مضاف‌ها! (۱/۵۱۳)

من نیک شناسم فن این کهنه حریفان / نحوی به عمل نیک شناسد «لم» و «لن» را (۱/۷۲۸)

۲۰. اصطلاحات ریاضی:
زبان بناتش به جبر و حساب / سخن گفته در گوش جذر اصم (۱/۴۰۶)
۲۱. اصطلاحات شطرنج، چون:
مات شد شاه ما در اول دست / وان پیاده به جای شاه نشست (۲/۹۰)
و نیز: صفحات ۱/۲۱۹، ۱/۲۶۶، ۱/۳۶۸، ۲/۳۸۲ و....
۲۲. اصطلاحات گفتاری (عامیانه)، چون:
گه در لباس کیک بدان‌سان که گفته شد / در من فتاده و پدرم را در آورند (۱/۲۹۱)
۲۳. اصطلاحات بلاغی (آرایه‌های ادبی):
بحث است تا به علم معانی / از مسندالیه وز مسند (۱/۴۳۵)
و نیز: بحر طویل، سجع و ردف و روی، اعاتتن فاعلات و....
۲۴. اصطلاحات نظامی، چون:
فرماندهی است چشم تو ز ابرو کشیده تیغ / پیشش سپاه مژّه به حال درازکش (۲/۴۷۸)
و نیز: لشکر، توپ، تفنگ، اعلان جنگ، اولتیماتوم، لشکر جرار و....
۲۵. تراش‌دادگی واگه‌ها، چون:
دل من عشق تو را خواست، سپردمش به تو / دل تو را دادم و نک [اینک] هرچه کنی حکم تو راست (۱/۱۰۷)
۲۶. حروف‌افزایی در واژه‌ها، چون:
جای اشکنجه و عذاب و کتک / افکنندش شبی به نمره یک (۲/۱۳)
۲۷. ممال‌سازی واژه‌های تازی:
کان صنم که از عشاق، برده عقل و هوش آمد / با هیولی توحید، در لباس انسانی (۱/۱۲۳)
۲۸. ابدال حرف‌های قریب‌المخرج، چون:
بازگشتی ز بیم باد بزان / به کمانگیر چشم، تیر نگاه (۱/۴۲۴)
۲۹. جمع بستن واگه‌هایی پارسی و فرنگی با پسوند «ات» تازی:
به تعلیمات مرکز با گزافات / رسید از احمد آقا تلگرافات (۱/۳۶۵)
۳۰. کاربرد پسوند «جات» در آخر واژهٔ فرنگی:

کند تا سِرُم‌جات، دفع سموم / بود تا ضمادات، ضد ورم (۱/۴۰۸)

۳۱. دوباره جمع بستن جمع مکسّر عربی با «ها» ی پارسی:

خواهند از این موزه به دریوزه، تُحَف‌ها / شاهان، پی آرایش کاشانه و ایوان (۲/۴۶۳)

۳۲. کاربرد اتباع، چون:

چون کودکی صغیر که با خامهٔ طلا / کژمژ خطی کشد به یکی صفحهٔ کبود (۱/۶۱۳)

۳۳. کاربرد اسم در مفهوم و نقش صفت:

مکن گوش هرگز به مرد دروغ / که در گفته‌هایش نبینی فروغ (۲/۳۲۵)

۳۴. کاربرد اسم صوت، چون:

گویند که نو شدست هی هی / این کهنهٔ شش هزار ساله (۱/۳۸۲)

۳۵. اسم مصدر جعلی فارسی با پسوند «یت» تازی، چون:

خر به چاله ننهد پای مکرر بالله / زین خریت‌ها ویران شده کشور بالله (۱/۱۸۹)

۳۶. آوردن الف در آخر مصدر:

دریغ آمدش حمله آوردنا / به قلب سپه‌شان گذر کردنا (۲/۲۶۸)

و نیز: یازیدنا، جنگیدنا، بردنا، فروبردنا و....

۳۷. آوردن الف تفخیم، چون:

بزرگا وثوقا که تنها همو / بزرگ است و آن دیگران باد و دم (۱/۴۰۷)

۳۸. الف اطلاق در آخر اسم و صفت (در نقش صفت و موصوف و مسند):

من آن ضعیفم کز رنج، گنجم آمد بار / بسا ضعیفا کز رنج گنج بار آورد (۱/۲۷۸)

بسا سرو بلندا که کرد پست / بسا جان گرامی که بشکرید (۱/۳۰۶)

۳۹. الف اطلاق در آخر قید (در نقش فعل ربطی)، چون:

زودا زودا که عدل، منظره بالا زند / حضرت ستارخان، خیمه به صحرا زند (۱/۸۳۱)

زودا و قریبا که در رسد / خاین به سزای خیانتش (۱/۲۹۰)

۴۰. الف شبه جمله‌ساز در آخر صفت و اسم:

خوشا فصل بهار و رود کارون! / افق از پرتو خورشید گلگون (۱/۴۱۷)

آه! غُبنا و اندها! که گذشت / عمر در راه مسلک و مذهب (۱/۴۵۰)

۴۱. الف میانوند، چون:

شب چو در این اتاق گَردآلود / می‌جهیدم ز خواب، زودا زود (۲/۲۷)

بلبلان بافغان زارازار / قمریان با خروش هایاهای (۱/۱۵۳)

۴۲. «با» ی میانوند (در اصل، حرف اضافه):

چون ز مجلس کنی نگاه به کوی / هست ایوان بانک روباروی (۲/۲۳)

۴۳. حرف اضافهٔ زایدنما:

ستاره خشک به مانند زاهدان کسل / بمانده سرد، به مانند راهبان علیل (۱/۳۰۹)

ز ناگه آمد بهرممیزی، سوی طاق / یکی جوان و ببردش به میهمان، رستم (۱/۴۲۸)

۴۴. حرف اضافه‌های (بر، اندر، اندرون، درون) در آخر متمم با وجود «به» در اول آن:

به وادی‌ها درون، خرگوشکان جسته قرار اندر / نهفته تن به زیر خار بن، عیاروار اندر (۱/۶۳۳)

بود زنبیلکی به بار اندر / شیشه می‌در او چهار اندر (۲/۱۰۷)

که قیصر به دریا سپه رانده است / به آب اندرون، آتش افشانده است

نوین مرزبان زین بر آشفته‌اند / به بیغاره بر، چیزها گفته‌اند (۲/۲۶۵)

۴۵. حرف اضافه زایدنمای «اندر» در آخر مصراع‌ها و بیت‌ها:

به وادی‌ها درون، خرگوشکان جسته قرار اندر / نهفته تن به زیر خاربن، عیاروار اندر (۱/۶۳۳)

بود زنبیلکی به بار اندر / شیشه می‌در او چهار اندر (۲/۱۰۷)

۴۶. حروف اضافه به جای یکدیگر:

باید امشب رسیم با خانه / تا نماییم خواب جانانه (۲/۱۰۶) (به خانه)

۴۷. حذف حرف اضافهٔ ضروری:

دل ز دل بردار اگر بایست دلبر داشتن / دل به دلبر کی رسد؟ جز دل ز دل برداشتن (۱/۱۱۱)

۴۸. آوردن حرف اضافه در آخر مصراع نخست:

زارع از زارعی، کاسب از /کاسبی، تاجر از تاجری (۱/۵۴۷)

۴۹. آوردن دو حرف اضافه بر سر متمم:

این قصیده، بدیهه بسرودم / در به گرمابه‌ای روان اوبار (۱/۲۳۶)

۵۰. حرف اضافه «از» به جای حرف نشانه «را»:

شدی با مهوشان ری هم‌آغوش / ز مشتاقان خود کردی فراموش (۲/۱۸۰)

۵۱. «مر» بر سر متمم و «را» در آخر آن به سبک قدما:

مر وزیران دگر را پیش خواند / داستان‌ها زان خیانت‌کیش خواند (۲/۲۲۰)

۵۲. کاربرد واو معیت و حالت:

روز آدینه، قرب ظهر از در / فرخی آمد و دو دیدهٔ تر (۲/۱۶)

۵۳. کاربرد «را»ی بدل از کسره:

بستند مردم را زبان، تا کس نداند رازشان / چون شبروی کاندر نهان، بر پای پیچیده نمد (۱/۳۸۵)

۵۴. کاربرد کاف تفخیم و تصغیر:

این چنین دل نبود با همه کس /کاین دل مادرکان باشد و بس (تفخیم) (۲/۲۰۴)

در برش ساعتکی بنشیند / همرهش بادگکی بگمارند (تصغیر) (۱/۴۸۴)

۵۵. پسوند «نا» ی اسم‌ساز در آخر صفت:

زادی زمام خود به یکی رودهٔ دراز / یک بچگان، رده شده در آن درازنا (۱/۵۰۸)

۵۶. رقص ضمیر (انتقال ضمیر از آخر کلمه‌ای به آخر کلمهٔ دیگر):

چندان برفت کش رهیان و ملازمان /گشتند بی‌توان و بماندند بی‌شتاب (۱/۶۹)

خواهی اگر نوشت یکی جزوش از مدیح / در پیش نه ز برگ درختان، کتاب‌ها (۱/۱۰)

ای فلک آل علی را از وطن آواره کردی / زان سپس درکربلاشان بردی و بیچاره کردی (۱/۱۵۰)

یادآوری: در سه بیت بالا، ضمیرها به ترتیب از آخر نهاد به آخر حرف، از آخر متمم به آخر مفعول، از آخر فعل به آخر متمم منتقل شده است.

۵۷. آوردن ضمیر در نقش منادا:

ای شما که بگذارید، عمر خود به نان خلق / وان گه از خدا دانید، این مراحم شایان (۱/۲۸۸)

۵۸. آوردن گروه وصفی:

سال پارین با سران و مهتران / رفت و شد مهمان «از ما بهتران» (۲/۲۳۵)

۵۹. ساختن مصدر جعلی از مصدرهای عربی:

ماه مشروطه در این ملک طلوعیدن کرد / انتخابات دگرباره شروعیدن کرد
شیخ در منبر و محراب خضوعیدن کرد / حقه و دوز و کلک، باز شیوعیدن کرد (۱/۲۱۴)

۶۰. آوردن یای بیان جنس در آخر صفت، چون:

گماشت بر من و برعرض من سفیهی چند / از این دروغ‌زنی، فاسقی، زبون‌گیری (۱/۷۰۹)

۶۱. آوردن یای فاعلی:

همه، خونی و دزد و بی‌دولت‌اند / ندارند چندان بها و ثمن (۱/۴۸۱)

گفتار دوم: ویژگی‌های معنایی و کاربردی و بلاغی و ادبی

۱. مهارت در صحنه‌سازی و واقعه‌پردازی
۲. کاربرد تعبیرات مخصوص
۳. مبالغه و اغراق در وصف و گاهی در مدح و منقبت بزرگان دین
۴. قدرت در سرایش شعر درخور فهم خواص و عوام، کودک و جوان و پیر
۵. سلیسی توصیف‌ها
۶. ذکر جزئیات در شعرهای توصیفی
۷. قدرت در تجسم و تصویر
۸. اخذ مضامین از طبیعت
۹. افکار دقیق و احساس رقیق در شعر
۱۰. تأثیر شگرف سخن او در خواننده و شنونده
۱۱. روح و ملاحت خاص سخن او
۱۲. آوردن یک معنی به چند عبارت
۱۳. شکوه و سوز و گداز از بیداد زورگویان و خودکامان
۱۴. تغییر محتوای غزل از معاشقه به مضامین سیاسی و ملی و میهنی و آزادی
۱۵. قدرت‌نمایی در آوردن انتقادها و نظریه‌های شخصی در لفافهٔ مدیحه
۱۶. شجاعت ادبی

۱۷. ساختن اشعار بلند و متین از مضامین پیش پاافتاده (چون کیک‌نامه)
۱۸. بیان تخیلات عالی شاعرانه در قالب الفاظ زیبا (چون چکامهٔ آرمان شاعر)
۱۹. بیان اندیشه‌ها و مضامین نو در قالب کهن
۲۰. استواری و انسجام سبک خراسانی با دقت و لطافت سبک عراقی
۲۱. قدرت و خلاقیت شاعری در آوردن همه‌گونه معانی و مضامین مأنوس و نامأنوس در قالب شعر
۲۲. یکدستی اشعار (به جز استثناهای اندک)
۲۳. قدرت و مهارت در وصف (چون زمستان، پاییز، بهار، سپید رود و...)
۲۴. قدرت‌نمایی در بدیهه‌سرایی (مانند قطعه کرج، رباعی چون آینه)
۲۵. سرایش شعر در همهٔ سبک‌های ادبی
۲۶. بزرگ‌ترین نمایندهٔ سبک بازگشت ادبی
۲۷. آمدن همهٔ ویژگی‌های لفظی و معنایی بازگشت ادبی به‌ویژه سبک خراسانی در شعر او
۲۸. تفاخر به مقام علمی و ادبی و شاعری خود
۲۹. استدلال در گزینش سبک کهن در نظم و نثر
۳۰. سرایش چکامه‌های بلند و طولانی، بی‌آنکه از قدرت طبعش بکاهد
۳۱. عزت نفس و مناعت طبع و استقامت در سختی‌ها
۳۲. ستایش خدمت‌ها و کارهای نیک خودکامگان در مقام دفع ضرر و خطر نه با انگیزه سود و سودا

گفتار سوم: انواع نظم ـ اقسام شعر

الف) انواع نظم

بهار در همهٔ انواع نظم، طبع‌آزمایی کرده است و در دو جلد دیوان او که حاوی حدود نوزده هزار بیت شعر از سی هزار بیت اشعار اوست، انواع نظم زیرین را می‌خوانیم:

۱. قصیده: ۲۷۲ قطعه، ۱۰۴۴۸ بیت
۲. غزل: ۷۷ قطعه، ۶۷۰ بیت
۳. قطعه: ۱۰۱ قطعه، ۹۴۸ بیت

۴. مثنوی: ۸ بحر و وزن، ۶۲۱۱ بیت
۵. رباعی: ۷۱ قطعه
۶. دوبیتی: ۱۴ قطعه
۷. مسمّط: ۱۹ قطعه
۸. ترکیب‌بند: ۱۵ قطعه
۹. ترجیع‌بند: ۱۲ قطعه
۱۰. مستزاد: ۷ قطعه
۱۱. چهارپاره: ۳ قطعه
۱۲. تصنیف: ۱۳ قطعه

ب) اقسام شعر

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، بهار در همهٔ زمینه‌های جهان هستی، اندیشه و طبع خویش را به کار گرفته است، از آن جمله است:

۱. مدیحه (ستایشگری)
۲. بدیهیه
۳. لطیفه
۴. مطایبه
۵. طنز و استهزا
۶. مرثیه
۷. هجو
۸. ماده تاریخ
۹. دعا و نفرین
۱۰. چیستان و معما
۱۱. حماسه
۱۲. ستایش اولیای دین
۱۳. مراثی مذهبی
۱۴. مراثی عزیزان و دوستان

۱۵. اخوانیات (مشاعره)
۱۶. مناظره‌ها
۱۷. اشعار سیاسی
۱۸. اشعار آزادی‌ستایی
۱۹. اشعار ملی و میهنی
۲۰. اشعار اجتماعی
۲۱. اشعار فلسفی
۲۲. اشعار تربیتی
۲۳. اشعار دینی و اسلامی
۲۴. اشعار عاطفی و روابط انسانی
۲۵. اشعار با مضامین گوناگون

اطلاعات و معلومات و تحقیقات

بهار بر زبان و ادب فارسی، احاطه و تسلط کامل داشت و با زبان و ادبیات عربی آشنایی کافی. زبان پهلوی را فراگرفت و سه کتاب از آن زبان، به فارسی ترجمه کرد و یکی از آنها را به نظم نیز درآورد. از علوم انسانی و اسلامی و عقلی مانند فلسفه و حکمت و منطق و فقه و عرفان و تاریخ و جز آن، بهره‌ها داشت. به علوم تجربی و طبیعی نیز آشنا بود و اصطلاحات و نکاتی از آنها را به کار می‌گرفت. از علوم جدید مانند جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و تعلیم و تربیت نیز آگاه بود. وی همهٔ کتاب‌های نظم و نثر معتبر فارسی را به دقت در مطالعه گرفت و در آنها به بررسی و پژوهش پرداخت و از این راه، کتاب‌های سبک‌شناسی را به یادگار گذاشت. او آثار و احوال شاعران و نویسندگان و دانشمندان جهان را نیز خواندو از آنها مایه گرفت.

آثار و تألیفات

از تألیفات اوست: *دیوان اشعار* (در دو جلد)، *سبک‌شناسی نثر* (در ۳ جلد)، *سبک‌شناسی نظم*، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، تصحیح سه کتاب تاریخی: *مجمل‌التواریخ و القصص*، *تاریخ سیستان*، *تاریخ بلعمی* (با حاشیه و توضیحات عالمانه و محققانه)، ترجمهٔ

سه کتاب از پهلوی، شرکت در تألیف دستور زبان فارسی معروف به دستور پنج *استاد* در ۲ جلد، روزنامه *بهار*، روزنامه *نوبهار* و مجله دانشکده را نیز بنیان نهاد و مقالات بسیاری در آن دو و مطبوعات دیگر نوشت که مجموعه مقالاتش در دو مجلد به کوشش آقای محمد گلبن چاپ شده است.

بیماری و پایان زندگی

بهار در دوران پیری، به بیماری سل دچار شد. در همان حال، مخالفان نیز با او به کژتابی و دشمنی برخاستند. پیری و تنگدستی با ناتوانی و ناکامی دست به دست هم دادند و بر شدت بیماری او افزودند. مداوا در ایران سودی نبخشید. خانه گرو گذاشت و برای معالجه به سوئیس رفت و بستری شد. ارز دولتی وی را قطع کردند! و ناچار معالجه را ناتمام گذاشت و با درد و حسرت و نومیدی به وطن بازگشت.

این بهار بی‌خزان شعر و ادب ایران که عاشق فصل بهار بود و تخلص بهار داشت، شگفتا و دریغا که در خوش‌ترین روز بهار، یعنی اول اردیبهشت، به خزان نشست.

روانش شاد و خاکش عنبرآمیز باد!

منابع:

۱. آرین‌پور، یحیی، *از صبا تا نیما*، ج ۲، چ ۵، شرکت کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۵۷.

۲. احمد گیوی، حسن، *ستایش‌گر میهن و آزادی*، نشر قطره، تهران، ۱۳۷۸.

۳. بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا)، *دیوان اشعار*، ۲ جلد، به کوشش محمد ملک زاده، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶.

۴. ـــــ *سبک‌شناسی*، ۳ جلد، انتشارات پرستو، چ ۴، تهران، ۱۳۳۵.

۵. دهخدا، علی‌اکبر (علامه)، *لغت نامه*.

۶. زرین‌کوب، عبدالحسین، *با کاروان حله*، چ ۳، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۵.

۷. شفیعی کدکنی، محمدرضا، *مقاله*، آینده، شماره‌های ۱۰ و ۱۱ دی و بهمن ۱۳۶۳.

۸. معین، محمد، *فرهنگ فارسی*.

یادی از ملک‌الشعرا بهار

محمدابراهیم باستانی پاریزی*

قرار نبود من صحبت کنم. منتها یک دو دقیقه خاطره‌ای را نقل می‌کنم که مربوط به مرحوم بهار است. البته من شاگرد مرحوم بهار نبوده‌ام ولی شعر بهار را در پاریز خوانده بودم و از حفظ کرده بودم. در ۱۳۲۷ هش که من اینجا [= دانشگاه تهران] درس می‌خواندم، مرحوم حبیب یغمایی به سبب لطفی که به من داشت، به من گفت بیا برای غلط‌گیری مجله به من کمک کن. من دانشجو بودم. رفتم. عصرها می‌رفتم سراب سردار که خانه‌اش بود و مجله *یغما*. حبیب یغمایی در بهمن ۱۳۲۷ به ریاست فرهنگ کرمان انتخاب شد و رفت کرمان. سال اول مجله بود و مجله هم مرتب منتشر شده بود. برادر یغمایی، اقبال یغمایی، گرفتاری فراوان داشت. گفت من مطمئن نیستم که برادرم کار را تمام کند. این مقاله‌ها آماده هست یک مقداری دیگر کار هست. تو اگر بتوانی، مجله را چند شماره راه بینداز. من می‌دانم که در کرمان زیاد نمی‌توانم بمانم و برمی‌گردم و می‌آیم.

خوب ما علاقه داشتیم. مقالات هم واقعاً به اندازه دو ـ سه شماره بود. چاپ کردیم و دو ـ سه شماره چاپ شد. در همین وقت مرحوم محمد خان قزوینی در بهار ۱۳۲۸ فوت کرد. مجله *یغما* هم مجله ادبی مهمی بود. آن موقع تلفن نبود. یغمایی تلگراف زد به مجله، به من. که باستانی دو ـ سه تا مقاله هست مربوط به قزوینی، در فلان کاغذها، را چاپ کن، عکس خوبی هم داریم. یک چیزی هم اگر توانستی از کسی بگیر تا این شماره

---

* استاد تاریخ دانشگاه تهران

اختصاصی شود. آن وقت مرحوم ملک‌الشعرا بهار پنج ـ شش جلد از دفترهای شعرش را به حبیب یغمایی داده بود؛ نسخه‌های خطی بودند. و به یغمایی اختیار داده بود که هر وقت هر شعری مناسب دانست انتخاب کند. چون خود بهار می‌گفت دیگر من حوصله مقاله نوشتن و نیروی آن را ندارم. یغمایی هم گاهی انتخاب و چاپ می‌کرد. مرحوم بهار به یغمایی خیلی احترام و اعتماد داشت و این دفترهای شعرش را در اختیار او گذاشته بود. من هم که عصرها برای غلط‌گیری آنجا می‌رفتم، گاهی این کتاب‌ها را ورق می‌زدم. هنوز استعداد آن را نداشتم که اینها را درک کنم و هنوز نمی‌دانستم که اینها چه جواهری هستند. در آن وقت هنوز فتوکپی و... نبود. ما هم پول عکس و... نداشتیم تا از آنها برای خود نسخه‌ای برداریم و در ضمن اجازه نداشتیم چنین کاری کنیم. کتاب‌ها را ورق می‌زدم. چندین شعر در آنجا دیدم که در جای دیگر چاپ نشده است. این کتاب‌ها را که ورق می‌زدم در یک‌جا دیدم که مرحوم ملک‌الشعرا نوشته است که این شعر را در رثای عارف قزوینی گفته‌ام که در سال ۱۳۱۲ هـ‌ش فوت کرد. ظاهراً عارف با ملک‌الشعرا هم میانه خوبی نداشتند. ما هم که این را نمی‌دانستیم. ولی این استاد بزرگ در رثای عارف قزوینی شعر گفته بود با اینکه می‌دانست که عارف آدم بددهنی است و به ملک‌الشعرا هم بد گفته است. من از روی ناشی‌گری و جوانی، نزد خودم فکر کردم که این شعر در رثای عارف قزوینی هیچ‌جا چاپ نشده، چون ما ندیده بودیم شعر به این قشنگی در مرگ کسی گفته شده باشد. محمد خان هم که قزوینی است. ما این را به اسم ملک‌الشعرا بهار، درمرگ محمد خان قزوینی چاپ می‌کنیم. شاید خیلی عیبی نداشته باشد. فرستادیم چاپخانه.

بیت اول شعر را که خواندم، در عالم جوانی و دانشجویی، متوجه نبودم، خوشم نیامد. گفتم قدری بهترش کنیم. مرحوم ملک‌الشعرا بهار گفته است:

دعوی چه کنی داعیه‌داران همه رفتند	شو بار سفر بند که یاران همه رفتند
آن گرد شتابنده که بر دامن صحراست	گوید چه نشینی که سواران همه رفتند
افسوس که افسانه‌سرایان همه رفتند	اندوه که اندوه‌گساران همه رفتند
فریاد که گنجینه طرازان معانی	گنجینه نهادند به ماران، همه رفتند

تا آخرش که:

خون بار بهار از مژه در فرقت احباب	کز پیش تو چون ابر بهاران همه رفتند

از مصرع اولش خوشم نیامد: «دعوی چه کنی داعیه‌داران همه رفتند»، تبدیلش کردم به:

از ملک ادب حکم‌گزاران همه رفتند   شو بار سفر بند که یاران همه رفتند

شعر چاپ شد. عکس قزوینی را هم با سبیل و کلاه فرنگی گذاشتیم. در همین حین هم یغمایی از ریاست فرهنگ کرمان معزول شد. صد روز بیشتر رئیس فرهنگ کرمان نبود و ما اسمش را حکومت صد روزه گذاشتیم. علتش هم این بود که در بهمن ۱۳۲۷ که به شاه تیر انداختند، از اینجا دستور دادند که در کرمان مراسم شکرگذاری بگذارند. پیرمرد یغمایی مجلسی گذاشت و فکر کرد افرادی هم دعوت کند که مصمم باشند. آنان هم از موقعیت استفاده کردند، دو نفر آمدند و آنجا سخنرانی کردند و گرفتاری برای یغمایی پیش آوردند. یکی مهندس سید احمد رضوی کرمانی بود و دیگری دکتر بقایی کرمانی، که در همان مجلس گفت تیرکمانه کرد و خورد به جای دیگری. به هر حال رعایت یغمایی را کردند وگرنه هزار گرفتاری پیدا می‌کرد. آمد تهران. روزی رسید که ما مجله را چاپ کرده بودیم و یکی از شعرهای خودم را هم در مجله قالب کرده بودم. خوشحال بودیم. یغمایی هم بدش نیامد. دید دو ـ سه شماره بالاخره درآمده. وقتی این شعر را دید گفت بهار راجع به قزوینی شعر گفته‌اند؟ گفتم این‌طوری شده آقای یغمایی. این شعر را در حق عارف قزوینی نوشته بودند. گفت چرا چنین کاری کردی؟ گفت کار خوبی کردی. هر کاری کردی گذشته.

داشتیم این حرف را می‌زدیم، تلفن زنگ زد. یغمایی گوشی را برداشت. دیدم ای داد بیداد، یغمایی رنگ به رنگ می‌شود و با احترام جواب می‌دهد. نگو که خود بهار بود. که: مرد، من کجا برای محمد خان قزوینی شعر گفته‌ام؟ کجا به این مرد ارادت داشته‌ام؟ دوم اینکه شعر را من برای عارف قزوینی گفته‌ام، اصراری هم نداشته‌ام چاپ شود. تو چرا این کار را کردی؟ یغمایی که نمی‌خواست بگوید من نبودم و دادم محصلی این کار را کرد، گفت آقا ببخشید، این‌طور شده و ما درست کردیم. گفت آخر بدتر از این، شعر مرا چرا دست‌کاری کرده‌اید؟ به هر حال یغمایی خیلی عذرخواهی کرد. بعد گفت باستانی کار بدی شد. فردا صبح هم بهار فرستاد و همه آن هفت ـ هشت دیوان را بردند.

این داستان شعر معروف بهار بود، می‌خواستم به دانشجویانی که اینجا هستند، بگویم بدانید که دست در کار بزرگان نباید ببرید. به هر حال این داستان ما و بهار بود، در مورد یکی از بهترین شعرهای مرحوم بهار: «دعوی چه کنی داعیه‌داران همه رفتند».

بهار، سُنّت و تجدّد

اسماعیل حاکمی*

از دورهٔ سلطنت فتحعلی شاه قاجار به بعد ارتباط نزدیک میان ایران و اروپا آغاز شد و رو به توسعه نهاد. آوردن کارشناسان فنّی در امور نظامی و مهندسی، ایجاد مدارس برای کارآموزی در این فُنون، فرستادن دانشجویان کارآموز به کشورهای اروپا مخصوصاً فرانسه و انگلستان، ترجمهٔ کتب مختلف از رُمان و داستان گرفته تاکُتب علمی و فنّی و نظامی به زبان فارسی از این دوره آغاز گردید. در این میان مدرسهٔ دارالفنون به همّت میرزا محمدتقی خان امیرکبیر افتتاح شد (۱۲۶۸ق) روزنامه‌نگاری هم اندک اندک معمول گردید. رواج صنعت چاپ در ایران، آشنایی مردم را با آثار ادبی و افکار مختلف میسّر ساخت.

در این گیرودار انقلاب مشروطیت آغاز شد، تحصیل زبان‌های اروپایی داوطلبان بسیار حاصل کرد و ادبیات از دربار به میان عامّه راه جُست، واژه‌های جدید و ترکیبات تازه در زبان فارسی راه یافت و اصطلاحات تازه و فکرهای نو معمول شد. همچنین در نثر و نظم از بعضی جهات فساد و تباهی راه جُست: ترجمه‌های نادرست، به کار بردن ترکیبات و اطلاعات نامناسب و غلط‌های دستوری از جملهٔ این آشفتگی‌ها بود. در چنین اوضاع و احوالی بهار در عرصه‌های ادب و سیاست به فعالیت پرداخت.

در دیوان بهار، اشعار از هر دستی هست: قصاید هست، غزلیّات هست، مثنویّات هست و ترجیعات و مسمّطات نیز هست. نه تنها در معانی و مضامین آنهاکُهنه و نو هست

---

* استاد دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

بلکه در قالب‌ها و تعبیرات آنها انواع و فنون مختلف هست که همه از حیث ارزش در یک پایه نیستند. در مثنوی‌ها لحن زیبای نظامی و سنایی و جامی جلوه دارد. امّا در آنها تازگی و طراوات خاصّی نیز هست. در مسمّطات البته از آن روانی و شیرینی که در قصاید هست، چندان نشانه‌ای در میان نیست. در غزل به شیوهٔ شاعران قدیم عراق و فارس تمایلی دارد و رایحهٔ طرز و اُسلوب غزل قُدما در این غزل‌ها دیده می‌شود. در هر حال غزل‌های بهار اوج و لطف قصایدش را ندارد. ولی در مورد قصاید او باید گفت: در قصاید بهار و در تمام آثار او آهنگ کلام قدما طنین و انعکاس بارزی دارد. این عشق به شیوه‌های کُهن و این شیفتگی به شاعران قدیم نزد او به مثابهٔ کیش و آیینی بوده است. از این‌روست که در طیّ اشعارش همه‌جا با احترام و توقیری آمیخته به نیایش و تقدیس از شاعران گذشته نام می‌برد؛ از جمله فردوسی و سعدی را عاشقانه می‌ستاید.

به‌طور کلی دربارهٔ شعر بهار می‌توان گفت وی در شاعری سبک قدیم را پسندید و برگُزید. وی با شعر بی‌وزن و قافیه، شکستن قاعده‌ها و قالب‌های کُهن مخالف بود و اعتقاد داشت که سخن و اندیشهٔ نو را در قالب کُهن باید آورد. او با تجدّد و تمدّن غرب آشنایی یافت امّا غرب‌زدگی و تقلید بی‌جا از فرهنگ و زندگی غربی را نکوهش کرد. در صف میدان شعر مشروطیت، بهار در مرکز آن و همچنین در میمنه قرار دارد و تمایز او از اقرانش (ادیب پیشاوری، ادیب الممالک، دهخدا، سیداشرف، عارف، عشقی و ایرج) در این است که پس از دورهٔ مشروطیت نیز ادامه یافته و قریب سه دههٔ دیگر را نیز شامل است.

از حوادث تاریخ شعر فارسی اینکه شعر بهار تا آخرین روزهای حیاتش همواره در اوج زندگی و پیوند با نبض جامعه بوده و هرگز به ابتذال و سُستی و تکرار گرفتار نشده است و حال آنکه غالب معاصران پس از یک دورهٔ کوتاه شهرت کارشان به ابتذال عجیبی می‌کشد. ضمناً تنوّع اقالیم شعری بهار را نباید فراموش کرد. در حوزه‌های گوناگون: وصف طبیعت، خشم و خروش انقلابی، قلمرو طنز، وطنیات (که حوزهٔ اصلی شعر اوست) مسائل سیاسی، حبسیه‌ها، اخوانیات، مرثیه‌های مذهبی و دوستانه و بسیاری اقالیم دیگر. از این‌رو باید گفت دیوان بهار، متنوّع‌ترین دیوان شعر فارسی در عصر مشروطیت است. در دیوان هیچ شاعر قصیده‌سرایی به اندازهٔ دیوان بهار تنوّع اغراض وجود ندارد. این یکی از سعادت‌های بهار بوده است که قصیده را در روزگاری به

خدمت شعر خویش در آورده که تاریخ اجتماعی ایران و جهان هر روز گونه و رنگ تازه‌ای به خود گرفته و او تجارب شعری قُدما را به خدمت اندیشه‌های خویش ـ در ارتباط با حوادث عصر ـ در آورده است. بهار اگر در قالب غزل توفیقی داشته باشد باز در غزل‌های سیاسی اوست نه غزل به معنی شعر عاشقانه. اگر به جهت تنوّع شعری بهار توان گفت که سهم بهار بیش از هر کس دیگری است سخن بر حق و به دور از هر نوع لاف و گزاف است. از خصوصیّات شخصی بهار و مجموعهٔ آثار وی می‌توان دریافت که:

اوّلاً وی در برابر اندیشه‌های نو و تحول زمان و پیشرفت‌های علم، موافق و پذیرنده است و از تماشای آثار تمدن جدید و ثمره‌های دانش به وجد می‌آید.

ثانیاً او نخستین کسی است که بازگشت به سبک خراسانی را رواج داده و برجسته‌ترین عامل این نهضت به شمار می‌رود.

شعر بهار نموداری از تلفیق خوشگوار کُهنه و نو و قدیم و جدید است. ملک‌الشعرا در نوکردن شعر فارسی و ایجاد سبک تازهٔ کنونی مقامی بلند دارد و از کسانی است که راه را برای شُعرای نوپرداز گشوده است. اهمیّت وی در شعر بیشتر در آن است که اوّلاً زبان فصیح پیشینیان را به بهترین و دل‌انگیزترین صورتی در سخن خود به کاربرد و از این حیث سرآمدِ همهٔ گویندگان دورهٔ بازگشت شد. همچنین می‌توان آن استاد بزرگ را خاتم استادان بزرگ گذشته و در همان حال مبدأ تحوّل و تجدّدی بارآور و سودمند در سخن فارسی دانست.

اگر دیوان دو جلدی بهار را ورق بزنیم از تحوّل اندیشه و بیان او آگاهی خواهیم یافت و هر چه پیشتر می‌رویم بهار از آن مدایح کسالت‌آور مُکرّر دست کشیده و به دنبال اندیشه‌های نوافتاده و به اصطلاح امروزی اشعار مردمی سروده است و شگفت اینکه این تحول مستلزم گذشت سالیانِ دراز نبوده است چنانکه مثلاً قصیدهٔ مشهور او با مطلع:

سوی لندن گذر ای پاک نسیم سحری

سخنی از من برگو به سر ادوارد گری

که مشهورترین چکامهٔ سیاسی عصر بود و بهار آن را در ۲۵ سالگی سروده است. یا قصیدهٔ معروف (دماوندیه) را زمانی که ۳۵ سال داشته سروده است. امتیاز بزرگ بهار در آن است که با وجود انتساب به مکتب شعر قدیم، توانسته است شعر خود را با خواسته‌های ملت هماهنگ سازد و ندای خود را در مسائل و حوادثی که هموطنان را

دچار اضطراب و هیجان ساخته بود، بلند کند. بهار که پس از جُنبش مشروطیت در صف مُجاهدانِ راه آزادی قرار گرفته و قریحه و استعداد خود را در اختیار مرام آزادی‌خواهان گذاشته بود، از دورهٔ دوم فعالیت ادبی قدم به قدم با عصر و زمان پیش می‌آید و به طرز و اسلوب‌های نو رغبت می‌کند، به تجدّد می‌گراید و با شُعرای جوان و متجدّد همکاری می‌کند، در بحث و جدال میان کُهنه‌پرستان و نوجویان هرگونه تجدّد در ادبیات را اصولاً می‌پذیرد منتهیٰ آن را به شرایط خاصّی که عبارت از حفظ اصول پیشین قدیم است، مشروط می‌کند.

این نکته در اینجا قابل ذکر است که فُرم شعر مشروطه با اینکه بزرگ‌ترین شاعر این دوره یعنی بهار ـ یک کلاسیک برجسته و پیرو اسالیب قُدماست ـ گاه از فُرم‌های تثبیت شدهٔ کلاسیک فاصله می‌گیرد.

از درونمایه‌های چشم‌گیر شعر دورهٔ مشروطه یکی وطن‌دوستی است و دیگر آزادی. البته باید توجه داشت که مفهوم وطن در عصر مشروطیت با تلقی‌ای که قُدما از وطن داشتند بسیار متفاوت است.

این وطن مصر و عراق و شام نیست　　　این وطن جاییست کان را نام نیست

که بهترین تعبیر آن در شعر اقبال لاهوری آمده است:

از عراق و روم و ایرانیم ما　　　شبنم یک صبح خندانیم ما

آزادی نیز در مفهوم جدید در حوزهٔ مشروطه، با معنا و مفهومی که پیش از آن دوره داشته، بسیار متفاوت بود. دیگر از درونمایه‌های شعر این دوره رُشد اندیشه‌های سوسیالیستی است که عضویت در «جمعیّت هواداران صُلح» و ستایش صُلح بهار و نفرت از جنگ در قصیدهٔ معروف بهار با مطلع:

فغان ز جُغد جنگ و مُرغُوای او　　　که تا ابد بریده باد نای او

یادگار آن حال و هوا و آن جمعیت است.

در فاصله سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ ش شعرا به مسألهٔ زبان و شکل و تخیّل توجه بیشتری می‌کنند. در نتیجه اقداماتی برای «تجدد شعری» صورت می‌گیرد که برخی از پیشروان آن عبارت هستند از:

۱. ایرج میرزا به لحاظ زبان شعر.

۲. بهار در شعرهایی از نوع (شباهنگ) و (کبوتران من) به لحاظ قالب شعر و نوع توصیف.

۳. یحیی دولت‌آبادی در شعرهایی که کوشیده است وزنی غیر از وزن عروضی به شعر فارسی بدهد.

۴. رشید یاسمی که کوشیده است در قالبِ دوبیتی‌های پیوسته (چهارپاره) مضامین قدیم را وارد کند.

۵. پروین اعتصامی که از نظر شکل شعر و طرح مسائل اجتماعی و انسانی قدم‌هایی در راه تجدّد برداشته است.

۶ و ۷. فرّخی یزدی و ابوالقاسم لاهوتی، نخستین به خاطر دمیدن روح تازه در کالبد غزل فارسی و دومی به سبب ایجاد تحوّل محتوا و شکل شعر و همچنین معانی و مضامینی که وارد شعر کرده است.

چهره‌های شعر مشروطیت در عرصهٔ مبارزه همانند مدافعان وطن، هر کدام در جایگاه خود حضور دارند؛ یعنی در میمنه و میسره و قلب و طلایه و حاشیه. بهار به همراه دهخدا و ادیب‌الممالک در میمنه و تا حدودی در قلب سپاه. ایرج، عشقی، عارف و سید اشرف در قلب، فرخی یزدی و لاهوتی در میسره، فتح‌اللّه خان شیبانی در طلایه، و ادیب پیشاوری و ادیب نیشابوری در دنباله قرار دارند و به تعبیری حاشیه‌نشین هستند.

بهار دربارهٔ سبک شعر خویش می‌گوید: «تتبّعات من در سبک کلاسیک و سبک معاصر و ساده هر دو پیشرفت کرده، توانستم به هر رویه و سبکی که بخواهم شعر بگویم، چه قصاید کلاسیک، چه مُستزادها و و مسمّط‌های ملّی ساده، چه قطعات و رباعیات و مثنویات عوام‌پسند و چه غزل‌های عاشقانه به سبک عراقی». او خود با تأکید اینکه از اهل تتبّع بوده و به جانب تقلید ره پیموده، مُدّعی است که در هر سبک، سخنی دارد؛ سبکش پیرو موضوع است و حتّیٰ نوترین سبکی که در دست است بار اوّل از خیال او خاسته و هم اوست که نقص عظیم طرز کُهن و اُسلوب قدیم را رفع کرده و سبک‌ها را در طبع خود ترکیب، و طرزی مستقل ترتیب داده است:

از پسِ مشروطه نوشد فکرها — سبک‌هایی تازه آوردیم ما

شد جراید پُرصدا

سر به سر تصنیف عارف نیک بود — سبک عشقی هم بدان نزدیک بود

شعر ایرج شیک بود

بود ایرج پیرو قائم مقام — کرده از او سبک و لفظ و فکر وام

عارف و عشقی عوام

سبک اشرف تازه بود و بی‌بَدل — لیک دهُپ هُپ نامه بودش در بغل

بود شعرش مُنتحل

من خود از اهل تتبّع بوده‌ام — جانب تقلید ره پیموده‌ام

وز تعب فرسوده‌ام

لیک در هر سبک دارم من سُخن — پیرو موضوع باشد سبک من

سبک نو سبک کُهن

نوترین سبکی که در دست شماست — بار اوّل از خیالِ بنده خاست

دفتر و دیوان گواست

بود در طرز کُهن نقصی عظیم — رفع کردم نقص اُسلوب قدیم

با خیال مستقیم

سبک‌ها در طبع من ترکیب یافت — تا که طرزی مُستقل ترتیب یافت

منابع

۱. آرین‌پور، یحیی، *از صبا تا نیما*، کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۵۱.

۲. احمد گیوی، حسین، *بهار: ستایش‌گر میهن و آزادی*، انتشارات قطره، تهران، ۱۳۷۸.

۳. بهارن. ملک‌الشعرا، *دیوان*، مؤسسهٔ امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶.

۴. حاکمی، اسماعیل، «مروری بر سبک شاعری بهار»، *طیران آدمیت*، (مجموعه مقالات اسماعیل حاکمی)، انتشارات بازشناسی اسلام و ایران، تهران، ۱۳۸۱.

۵. زرین‌کوب، عبدالحسین، *با کاروان حُلّه*، انتشارات آریا، تهران، ۱۳۴۳.

۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا، *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*، انتشارات توس، تهران، ۱۳۵۹.

۷. صفا، ذبیح‌الله، مختصری در *تاریخ تحوّل نظم و نثر پارسی*، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۶۸.

۸. گُلبن، محمد، *بهار و ادب فارسی*، کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۵۱.

۹. مجلهٔ اختصاصی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکدهٔ ادبیات، دانشگاه تهران، شماره ۳، ۱۳۸۰.

بهار از کدام منظر؟

غلامرضا ستوده*

نخستین کسی که زندگی ملک‌الشعرا بهار را دارای سه جنبه دانست، دکتر علی‌اکبر سیاسی، رئیس وقت دانشگاه تهران بود. دکتر سیاسی در مجلس یادبود بهار در روز نهم اردیبهشت ۱۳۳۰ در تالار دانشکده ادبیات دانشگاه تهران چنین گفت:

> زندگی این مرد بزرگوار، دارای سه جنبهٔ مختلف بود: ادبی، سیاسی و فرهنگی ... ما در اینجا راجع به فعالیت‌های سیاسی مرحوم بهار کاری نداریم و از اظهارنظر در این باب خودداری می‌کنیم ... عجبی نیست اگر فعالیت سیاسی بهار در ادوار مختلف زندگی او مخالفی هم داشته باشد. ولی آنچه مخالف و منکر ندارد، مقام شامخی است که این مرد بزرگ در قلمرو علم و ادب به دست آورده و از این حیث سرآمد همگنان شده.(۱)

دکتر سیاسی در توجیه نظر خود مبنی بر رجحان جنبهٔ ادبی بهار می‌گوید:

> آنچه مرحوم بهار را از گویندگان نامی قرون اخیر ممتاز می‌سازد و بر آن مزیت و رجحان می‌بخشد چند چیز است: یکی اینکه او تنها در نظم استاد مسلم نبود بلکه کلام منثور هم او را مرکوبی راهوار بود و دقیق‌ترین مضامین و رقیق‌ترین احساسات را خامهٔ توانایش با عبارتی روان و رسا ترجمانی می‌کرد. کتاب‌ها و مقالات بی‌شمار او دلالت تام بر این معانی دارند. دیگر اینکه او در همهٔ اقسام شعر و در همهٔ سبک‌ها استاد بود و شاهکارهایی که از طبع وقّاد او تراوش کرده

* استاد گروه آموزشی زبان و ادب فارسی دانشگاه تهران

متعدد و متنوع هستند.[۲]

تأملی در بیانات دکتر سیاسی دربارهٔ جنبه‌های مختلف زندگانی ملک‌الشعرا بهار این حقیقت را آشکار می‌سازد که در آن ایام و حتّی در زمان حیات بهار بین سردمداران اوضاع بر سر جایگاه اجتماعی بهار مناقشاتی در جریان بوده است. این مناقشات، علاقه‌مندان به فرهنگ و زبان و ادب فارسی را نگران ساخته بود که مبادا در غوغای این‌گونه مخالفت‌ها و هیاهوی منکران و مخالفان و طرفداران و موافقان بهار، جامعه از این نکته غافل بماند که یکی از بزرگان زبان و ادب فارسی در دوران معاصر پدید آمده و شعر و نثر فارسی در قریحهٔ او راه رشد و ترقّی را یافته است.

ظاهراً این نگرانی بی‌سبب و بدون علّت نبوده است زیرا نخستین کسانی که نخستین اشعار او را شنیدند سخنی با چنان عذوبت و استحکام را از جوانی هفده یا هیجده ساله بعید دانستند و گفتند ممکن نیست جوانی به این سنّ و سال با هر مقدار دانش و معلومات بتواند چنان اشعاری بسراید که با بزرگان دوره‌های پیشین ادب خراسان برابری و ادعای برتری کند. بعضی گفتند این اشعار از صبوری، پدر اوست که در دربار رضوی[ع] منصب ملک‌الشعرایی داشت. بهار در این باره چنین نوشته است:

«بعد از مرگ پدرم که هیجده سال داشتم، طوری در گفتن شعر مهارت به خرج می‌دادم که جز معدودی از اساتید، سایر فضلای معاصر، آن را باور نکرده، می‌گفتند که بهار اشعار پدرش را ازبر کرده، به نام خود می‌خواند».[۳]

بعضی از منکران گفتند: «شاعر دیگری است که برای بهار این اشعار را می‌گوید».[۴] و حتی عده‌ای در مخالفت و انکار، کار را به جایی رساندند که گفتند: «مادرش گویندهٔ این سخنان است».[۵] تا آنکه کار به اقتراح و آزمایش و بدیهه گفتن می‌رسد که ماجرای آن معروف است و بهار در همهٔ موارد فردوسی‌وار[۶] از اقتراح و طبع‌آزمایی سرفراز بیرون می‌آید.

شگفتا که پس از چند قرن، شاعر نابغه‌ای همچون بهار در اقتراحی دشوارتر از پیشینیان قدرت طبع خود را به اثبات می‌رساند.[۷]

مخالفان در انکار خود همچنان اصرار می‌ورزیدند و گشتند شاعری نزدیک به زمان ملک‌الشعرا بهار یافتند به نام «بهار شیروانی» و گفتند اشعار بهار از بهار شیروانی است. یکی از کسانی که در انکار بهار اصرار می‌ورزید، احمد کسروی بود. کسروی با بهار در

کلاسی که پروفسور هرتسفلد آلمانی برای تدریس زبان پهلوی در تهران دایر کرده بود شرکت می‌کردند و در این دوره بهار و کسروی دوستی و الفتی به هم رسانده بودند تا اینکه شیوه‌ای که کسروی در نفی شاعرانی همچون حافظ و سعدی پیش گرفت، موجب رنجش بهار شد و ظاهراً دوستی آنان ادامه نیافت. یکی از نسبت‌هایی که کسروی به بهار می‌داد، این بود که اشعار بهار از بهار شیروانی است و در تثبیت این نسبت هم اصرار و ابرامی عجیب داشت تا اینکه حبیب یغمایی زبان به اعتراض گشود و به کسروی گفت: «این نسبتی را که به بهار می‌دهید، هر کس اندک فکر و انصافی داشته باشد باور نمی‌کند زیرا اشعار بهار بیشتر در موضوع روز است و نمی‌تواند شاعری دیگر گفته باشد».[۸] یغمایی در دنبال نقل این ماجرا اضافه می‌کند که «دیگران هم این مطلب را به وی می‌گفتند اما کسروی لجاجت می‌کرد».[۹]

باری در این مناقشات ادبی و مجادلات سیاسی که تا زمان مرگ بهار و حتی پس از درگذشت وی ادامه داشت، آنچه فراموش می‌شد و شاید نادیده قرار می‌گرفت، ظهور بهار به‌عنوان شاعری بلندپایه و یک متجدد ادبی در پهنهٔ ادب معاصر فارسی بود. تا اینکه استاد جلال‌الدین همایی به سخن آمد و هشدار داد و گفت:

> آنان که حکیمانه به اوضاع جهان و تحولات گوناگون آن می‌نگرند، بر این عقیده هستند که در دستگاه آفرینش فعل و انفعالات بسیار لازم است تا هنرمندی همچون ملک‌الشعرا بهار به وجود بیاید و در عالم اسباب هزاران علت و معلول باید چون حلقه‌های زنجیر به هم پیوندند تا حلقهٔ آخر به وجود شاعری گرانمایه مانند بهار منتهی گردد و پدر پیر فلک را صبر بسیار باید تا مادر گیتی چنان فرزند دیگر بزاید».[۱۰]

بهاری که همایی چنین توصیف می‌کند مسلماً بهار سیاستمدار نیست، بهار روزنامه‌نگار نیست، آن بهاری نیست که فهرستی از عناوین و القاب به او داده‌اند همچون:

پرچم‌دار صلح[۱۱]، پیش‌آهنگ مشروطه‌طلبی در خراسان[۱۲]، بهار روزنامه‌دار[۱۳]، بهار مجله‌دار[۱۴]، بهار کتابفروش[۱۵]، بهار مورّخ[۱۶]، بهار وکیل مجلس[۱۷]، بلکه بهاری است نابغه و پیش‌رو نهضت جدید و انقلاب ادبی ایران[۱۸]، یک ایرانی اصیل، فرزند زمان در بازگو کردن وقایع زندهٔ عصر[۱۹]، معنی واقعی یک ادیب.[۲۰]

چکامه‌سرای بزرگ[۲۱]، بارورترین استعداد در شعر کلاسیک فارسی ـ به روزگار ما ـ

شاعر ملی ایران که آثار او وارد گنجینهٔ ادبیات جهان شده است[۲۲] و خلاصه شاعری توانا و مسلم.[۲۳]

اینکه دکتر سیاسی در مراسم یادبود درگذشت بهار گفت «به زندگی سیاسی او کاری نداریم» نتیجهٔ روشن‌بینی و دقت‌نظر اندیشمندان آن زمان است. این روشن‌بینی را از قلم استاد محمد محیط طباطبایی چنین می‌خوانیم:

«در این کشور پیش از هر اقدام مفیدی باید زمینهٔ قبول و استطاعت مردم را برای جذب و هضم موضوعی فراهم آورد و این از راه‌کارهای فکری و تعلیمی بیش از فعالیت‌های سیاسی میسر است».[۲۴]

ما در این مقاله قصد بررسی و ارزیابی هیچ یک از جنبه‌های گوناگون شخصیت اجتماعی و سیاسی و حتی ادبی بهار را نداریم فقط این نکته را یادآور می‌شویم که اغلب کسانی که زندگی ملک‌الشعرا بهار را بررسی و ثبت کرده‌اند، به اهمیت جنبهٔ ادبی و فرهنگی آثار و آرای بهار اشاره و تأکید نموده‌اند که «آنچه باید ملک را بدان ممتاز دانست همانا مقام سخنوری اوست».[۲۵]

نقّاد دقیق و نکته‌سنجی همچون استاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب وقتی دور نقد ادبی را به بهار می‌رساند، کامل‌ترین و گویاترین و جامع‌ترین عنوان را برای بهار برمی‌گزینند: «ستایش‌گر آزادی» و این امتیاز بزرگ را برای بهار قائل می‌شود که پیش از او هیچ یک از شاعران فارسی‌زبان دربارهٔ موضوعاتی نظیر عدالت، آزادی، دیانت، تجدد، حکمت، عبرت و طبیعت تا این حد با شیفتگی سخن نگفته‌اند.[۲۶]

دکتر زرین‌کوب هم مانند دیگر منتقدان آثار ادبی، عظمت و ارزش و اهمیت بهار را در تاریخ ادب فارسی چیز دیگری می‌داند و شأن ادبی و علمی بهار را بر جنبه‌های گوناگون دیگر او ترجیح می‌دهد. وی پس از بیان جزء‌جزء ویژگی‌های شعر بهار و بحث علمی و بررسی دقیق مضامین ادبی او سرانجام در ارزیابی آثار و آرا و احوال بهار به این نتیجه می‌رسد که «... بهار را می‌توان از پیشروان تجدد ادبی ایران خواند ... اما در شیوهٔ شعر قدیم باید او را احیاکنندهٔ بزرگ سنت‌های شاعران کهن در روزگار ما شمرد».

حتی پژوهشگرانی که جنبهٔ سیاسی بهار را عنوان تحقیق خود قرار داده‌اند، اعتراف دارند که «بزرگ‌ترین سرمایهٔ ترقی و پیشرفت میرزا محمدتقی در میدان سیاست، ذخایر معلومات ادبی و ذوق سرشار او بود».[۲۷]

گردآورندهٔ *کتاب‌شناسی بهار*، محمد گلبن، که علاوه بر ثبت فهرست مقالات و کتاب‌های منتشر شده دربارهٔ بهار، خود به مطالعه و بررسی مطالب گردآوری شده نیز پرداخته، دراین مطالعه و بررسی به نتیجه‌ای قابل توجه رسیده و چنین اظهارنظر کرده است:

> ... باری باید از چند جنبه به معرفی بهار پرداخت: بهار شاعر، بهار سیاستمدار، بهار نویسنده.... در اینجا می‌گوییم اگر استاد بهار در تمام زندگی ادبی خود تنها همین یک قصیدهٔ «سکوت شب» را سروده، کافی بود که بزرگ‌ترین گویندهٔ زبان فارسی در روزگار ما به شمار آید... .(۲۸)

گویی گلبن در تفرّج وجود بهار چنان محو جلوهٔ نبوغ ادبی بهار شده که جنبه‌های دیگر شخصیت وی را از یاد برده است، جنبه‌هایی که در ارزیابی حیات اجتماعی دوران معاصر نیز حائز اهمیت است.

موضوع مهمّ دیگری که پژوهندگان آثار و احوال و عقاید و باورهای بهار کمتر به آن اشاره کرده‌اند، نکته‌ای است که استاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب متوجه شده و در «ستایش‌گر آزادی» چنین آورده‌اند:

> در بیشتر قصاید بهار، روح دیانت جلوه‌ای بارز دارد. نه فقط اشعاری که در مدح و رثای پیغامبر و امامان هست شاهد این دعوی است بلکه در اخلاقی هم که وی تعلیم می‌دهد، روح دیانت و تعلیم اهل ظاهر بارزتر و قوی‌تر از روح عرفان و تعالیم حکما به نظر می‌آید. ستایش پیغامبر و امامان هر چند که تا حدی لازمهٔ کار ملک‌الشعرایی او در آستانهٔ قدس بوده است لیکن به‌هرحال از قوت روح دیانت در وجود او حکایت دارد.(۲۹)

نیز باید به سخن دکتر غلامحسین یوسفی در این زمینه اشاره کرد که «....بهار هر چه گفته است نشانهٔ آن است که به مغز و حقیقت اسلام توجه و علاقهٔ بسیار دارد و بدان عاشق است».(۳۰)

اگر به نام شخصیت‌های بزرگ ادب و پژوهشگران و سخن‌سنجان معاصر ایران که به بررسی و نقد آثار بهار پرداخته و یا دربارهٔ او اظهارنظری کرده‌اند توجه کنیم، می‌بینیم اکثر قریب به اتّفاق آنان از جمله شخصیت‌هایی هستند که اهل مبالغه نبوده و بی‌جا از کسی یا چیزی تمجید و تعریف نکرده‌اند؛ همچون علّامه علی‌اکبر دهخدا که گفت:

ایران پس از حافظ شاعری به بزرگی ملک‌الشعرا بهار به خود ندیده است... وقتی کارنامهٔ هنری و ادبی او را ورق بزنیم می‌بینیم که در هر قسمت از انواع شعر... داد سخن داده که از ذخایر گرانبهای ادب فارسی است... تحلیل و بحث انتقادی دربارهٔ آثار بهار و روشن ساختن خدمات گرانبهایی که به عالم علم و ادب نموده وظیفهٔ ادبای نامور معاصر و شاگردان استاد است که این کار را سر فرصت و از روی حوصله و دقت انجام دهند و ارزش مقام ادبی این بزرگ‌مرد را برای هم‌میهنان مشخص سازند.(۳۱)

دکتر غلامحسین یوسفی که سال‌ها در مکتب بهار تلمذّ کرده، به این حقیقت پی‌برده بود که «... بهار در بین سخن‌سرایان ایران ممتاز بوده و می‌توانستیم و می‌توانیم در مجامع ادبی و هنری دنیا از او نام ببریم».(۳۳)

از جمله پژوهندگان نام‌آور همزمان بهار، استاد محمد محیط طباطبایی است که تحت عنوان «خاطراتی چند از ملک‌الشعرا بهار» دربارهٔ یکی از مقالات بهار چنین به داوری پرداخت:

... بهار یکی از بهترین مقاله‌های تحقیقی خود را دربارهٔ فردوسی نوشت و به چاپ رسانید که در نوع خود بی‌مانند بود.(۳۴)

از شخصیت‌های ادب‌شناسی همچون حبیب یغمایی و سعید نفیسی و حسین خطیبی و ایرج افشار و محمدپروین گنابادی و محمدعلی اسلامی ندوشن و عبدالمحمد آیتی که هر یک به نوعی دربارهٔ بهار سخن گفته و اهمیت و ارزش آثار ادبی بهار را ستوده‌اند می‌گذریم و می‌رسیم به استاد جلال‌الدین همایی که در این مقاله سخنی شگفت از او دربارهٔ بهار نقل کردیم. «در دستگاه آفرینش فعل و انفعالات بسیار لازم است تا هنرمندی همچون ملک‌الشعرا بهار به وجود بیاید و در عالم اسباب هزاران علت و معلول باید چون حلقه‌های زنجیر به‌هم پیوندند تا حلقهٔ آخر به وجود شاعری گرانمایه مانند بهار منتهی گردد...».(۳۵)

و امّا آن حلقه‌های زنجیر که به تعبیر همایی باید به هم پیوندند در وجود بهار و تکوین شخصیت او کدامند؟ عوامل و عناصر تشکیل‌دهندهٔ شخصیت فکری و ادبی بهار را به مثابهٔ آن دانه‌های زنجیر می‌توانیم به این شرح مطالعه قرار کنیم:

۱. داشتن نبوغ ذاتی که موهبتی است الهی و بهره‌مندی از هوش و استعداد سرشار.

۲. داشتن پدری ادیب و شاعر و پرهیزگار که با این صفات به مقام ملک‌الشعرایی دربار رضوی(ع) رسیده بود. و نوشته‌اند که زبان فرانسه هم می‌دانست و بهار تا ۱۸ سالگی از محضر پدر کسب فیض کرد و چیزها آموخت.

۳. برخورداری از پرورش مادری دانا که با اصول تربیت فرزند آشنا بود.

۴. فراگرفتن زبان عربی در نوجوانی، تا آن حد که در سنین جوانی می‌توانست مقالات علمی و تحقیقی مطبوعات مصر را که انعکاسی از علوم و فنون و ترقیات مغرب زمین بود، مطالعه کند. در واقع زبان عربی و مطبوعات مصر، کلیدهایی بودند که درهای علوم و دانش جدید مغرب زمین را به روی این جوان مستعد و با حرارت باز کردند.[۳۶]

۵. فراگرفتن زبان پهلوی و ترجمهٔ چند کتاب پهلوی دورهٔ ساسانی به فارسی نو؛ مانند ترجمهٔ *اندرزهای آذرباد مار اسفندان* و به نظم درآوردن آن، و نیز ترجمهٔ *شاهنامه گشتاسب* یا *یادگار زریران*. در نتیجه توجه بهار به شاهنامه فردوسی و تهیهٔ شرح احوال فردوسی و نوشتن و عرضهٔ مقاله‌ای معروف و معتبر دربارهٔ فردوسی در کنگره هزارهٔ فردوسی.

۶. محیط فرهنگی آن روز خراسان که مجمع فضلا و ادبا و مرکز سخنوران و فرهیختگان زمان بود.

۷. آشنایی با شخصیت‌های انقلابی مانند سیدحسن مدرس و حیدر خان عمواوغلی و همکاری با آنان.[۳۷]

۸. شروع انقلاب مشروطیت در ایران همزمان با انقلاب روسیه و تقارن آن با سال‌های جوانی و دوران فعّالیت‌های سیاسی بهار.

۹. اشتغال به کار تعلیم و تربیت و تدریس در دانشگاه تهران و دانشسرای عالی تا سطح دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی.

۱۰. و سرانجام علوّ طبع و داشتن اخلاقیات پسندیده.

پی‌نوشت‌ها

۱. درباره آن رباعی معروف، در برخی کتب مانند *مقدمه شاهنامه ابومنصوری* و نیز *تذکره دولتشاه* و برخی کتب تاریخ ادبیات فارسی مذکور است که بین عنصری و فرخی و عسجدی از یک سو و فردوسی از سوی دیگر در تکمیل چهار مصراع یک رباعی با قافیه‌ای نادر چنین طبع‌آزمایی صورت گرفته است:

عنصری: چون عارض تو ماه نباشد روشن.

فرخی: مانند رخت گل نبود در گلشن.

عسجدی: مژگانت همی گذر کند از جوشن.

فردوسی: مانند سنان گیو در جنگ پشن.

۲. علاقه‌مندان می‌توانند از ماجرای اقتراح آزمایش طبع بهار به نوشته‌های خود بهار در این‌باره در *یادنامه بهار* صفحه ۷۷ مراجعه کنند؛ به‌عنوان نمونه آن رباعی را که بهار از التزام چهار کلمه نامأنوس آینه ـ اره ـ کفش ـ غوره در مایه هجو شوخ‌چشمان سرود و دهان ستیزه‌جویان ژاژخای را بست می‌آوریم:

چون آینه نور خیز گشتی احسنت

چون اره به خلق تیز گشتی احسنت

در کفش ادیبان جهان کردی پا

غوره نشده مویز گشتی، احسنت.

۳ و ۴. یادنامه. ص ۲۰۳.

۵. گلبن، محمد، *بلند آفتاب خراسان* (یادنامه استاد محمدتقی ملک‌الشعرا بهار)، نشر رسانش، تهران، ۱۳۸۰.

حیات سیاسی و حزبی بهار، از عرصه اندیشه تا صحنه عمل

محسن مدیرشانه‌چی*

حیات سیاسی بهار از زادگاه و پرورشگاه او، خراسان با قلم زدن در مطبوعات آغاز شد. در واقع روزنامه‌نگاری و کار مطبوعاتی از اجزای لاینفک زندگانی سیاسی بهار در مقام نویسنده و شخصیت فرهنگی بود و همین ویژگی و شخصیت فرهنگی و ادبی وی، مبنایی استوار در فعالیت‌ها و کنش‌های سیاسی و اجتماعی او طی ۴۵ سال کار سیاسی، حزبی و اجتماعی محسوب می‌شد.

بهار از عهد شباب به مشروطیت دل بست و در استبداد صغیر به عضویت مراکز انقلابی مشروطه‌خواهان از جمله «انجمن سعادت» در مشهد درآمد.[۱] نخستین آثار ادبی وی که بعضاً حال و هوای سیاسی داشت، از جمله مستزاد معروف «کار ایران با خداست» در روزنامه *خراسان* منتشر شد و اولین مقالات سیاسی او پس از فتح تهران در جریده توس و *حبل‌المتین کلکته* انتشار یافت.[۲]

بهار در جوانی به حزب دموکرات که یکی از دو حزب اصلی مشروطه‌خواهان بود، پیوست. وی به عضویت کمیته ایالتی حزب در خراسان رسید و روزنامه *نوبهار* را به‌عنوان ناشر افکار این حزب منتشر کرد. او با توقیف *نوبهار*، *تازه بهار* را انتشار داد و با توقیف *تازه بهار* به انتشار مجدد *نوبهار* دست زد و آنگاه که *نوبهار* مشهد برای دومین‌بار در محاق توقیف افتاد، دوره سوم *نوبهار* را در تهران منتشر ساخت.[۳] نوبهار تهران نیز مدتی توقیف شد و پس از چندی برای چهارمین‌بار انتشار یافت. بیشترین مقالات

---

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

ملک‌الشعرا ـ که برخی از آنها بخشی از کتاب معروف او *تاریخ احزاب سیاسی ایران* را تشکیل می‌دهد ـ در نوبهار منتشر می‌شد. *نوبهار* مدتی نیز به نام «زبان آزاد» انتشار می‌یافت. مقالات بهار در نشریات دیگری همچون *خورشید*، *شفق*، *ایران*، *مهر ایران* و *دانشکده* به چاپ می‌رسید.

حیات سیاسی بهار، علاوه بر تلاش‌های حزبی و مطبوعاتی، عرصه فعالیت‌های پارلمانی را نیز در بر می‌گیرد. این فعالیت‌ها شامل دوره اول مشروطه (پیش از استقرار دیکتاتوری رضا شاه) و دوره دوم مشروطه یا عصر احیای مشروطیت (پس از زوال دیکتاتوری) در دهه بیست می‌شود. در دوره اول، بهار چهاربار در مجالس سوم، چهارم، پنجم و ششم شورای ملی به ترتیب به نمایندگی از سوی مردم درگز (کلات و سرخس)، بجنورد و کاشمر (ترشیز) و تهران انتخاب می‌شود.[۴] در دهه بیست نیز آن‌گاه که یک‌بار دیگر انتخابات در فضای رقابت و مشارکت جدی مردمی و به‌گونه‌ای بالنسبه سالم و آزاد ـ برای مجالس چهاردهم تا هفدهم ـ برگزار شد، بهار در مجلس پانزدهم در زمره وکلای تهران به مجلس راه یافت.[۵] به این ترتیب بهار نمایندگی پنج دوره مجلس را تجربه کرد. با توجه به دوره دو ساله مجالس در آن ایام و به پایان نرسیدن دوره قانونی مجلس سوم، دوران نمایندگی بهار به اندکی کمتر از ده سال رسید. به کارنامه سیاسی بهار، تجربه وزارت را نیز باید افزود. او در هفتادمین کابینه از مشروطیت به این‌سو ـ از ۲۵ بهمن ۱۳۲۴ تا ۹ مرداد ۱۳۲۵ ـ وزارت فرهنگ را در کابینه قوام پذیرفت.[۶] سرانجام، حبس و تبعید نیز ـ در مقام جزء لایتجزای فعالیت‌های سیاسی در این مرز و بوم به‌ویژه آن‌گاه که با صداقت و صراحت همراه باشد ـ بخش دیگری از زندگانی سیاسی پرفراز و نشیب بهار را تشکیل می‌دهد. بهار یک‌بار پس از مقاومت مجلس دوم در برابر اولتیماتوم روسیه تزاری و بسته شدن مجلس و انسداد سیاسی در کشور، همراه نه تن از دموکرات‌ها از مشهد به تهران تبعید شد.[۷] وی پس از هشت ماه تبعید، به خراسان بازگشت و در مجلس سوم برای نخستین‌بار به نمایندگی انتخاب شد. با وقوع جنگ جهانی اول و اشغال ایران از سوی روس‌های تزاری که به ناتمام ماندن کار مجلس سوم منجر شد، بهار نیز به اتفاق دیگر نمایندگان این مجلس و سایر استقلال‌طلبان تحت لوای کمیته دفاع ملی به قم مهاجرت کرد، اما به دلیل سانحه‌ای که برایش پیش آمد، برای معالجه به تهران بازگشت. او پس از پنج ماه به خراسان تبعید شد: شش ماه در بجنورد متوقف بود و پس

از تشکیل کابینه وثوق به مرکز احضار شد.[۸] در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ نیز بهار همراه با کثیری از رجال سیاسی به دستور سید ضیا توقیف و شبانه به «محبس نمره دو» وارد شد.[۹]

بهار در مجلس چهارم و پنجم که پیش از تحکیم قدرت و استقرار سلطنت رضا شاه شکل گرفت، نماینده بود. انتخابات مجلس ششم پس از سلطنت رضا شاه برگزار شد و تنها در تهران امکان حضور تنی چند از نمایندگان واقعی مردم میسر شد. از آن پس، مجالس هفتم تا سیزدهم یک‌سره به مجالسی فرمایشی و یک‌دست بدل گشت. بهار یکی از معدود نمایندگان ناهمخوان در مجلس ششم بود که مردم تهران توانستند برگزینند. پس از پایان این دوره، در سال‌های استقرار دیکتاتوری تا شهریور ۱۳۲۰، بهار دوباره در سال‌های ۱۳۰۸ و ۱۳۱۱ به حبس افتاد و ماه‌ها در زندان به سر برد و سالی تمام در تبعید اصفهان گذرانید.[۱۰]

از انقلاب مشروطه تا اوایل سلطنت رضاشاه، و پس از سقوط رضاشاه از آغاز تا پایان دهه سی یعنی در مجموع متجاوز از سی سال به تلاش و پویش فعال در زمینه‌های مختلف کنش‌های سیاسی، حزبی و پارلمانی پرداخت. در این میان حدود پانزده سال سلطنت رضاشاه، دوره فترتی در حیات سیاسی بهار بود که با خانه‌نشینی و انزوا یا حبس و تبعید همراه شد؛ گرچه تلاش‌های علمی و ادبی بهار متوقف نشد و این تلاش‌ها از آغاز جوانی تا پایان حیات پربار او در سال ۱۳۳۰ هش ادامه یافت.

بهار در آخرین دوره حیات سیاسی خویش، تجربه دوره نخست را درعرصه فعالیت‌های حزبی و پارلمانی تکرار کرد. وی کار اجرایی در مقام وزارت را نیز بر تجربه پیشین افزود و انتشار *نوبهار* را هم از سر گرفت. این‌بار نیز همچون گذشته بهار بیش از همه رجال سیاسی به قوام نزدیک بود و از میان احزاب سیاسی، بار دیگر حزبی را برگزید که نام دموکرات بر خود داشت. بهار در آغاز ورود به عرصه سیاست به حزب دموکرات عصر مشروطه وارد شد و به عضویت کمیته ایالتی آن حزب درآمد. در واپسین دوره حیات سیاسی خویش نیز به حزب دموکرات ایران که قوام آن را با خاطره حزب نامدار مشروطه‌خواهان و در رقابت با فرقه دموکرات آذربایجان بنا نهاد، پیوست و به عضویت کمیته مرکزی آن در آمد.

بهار هیچ‌گاه در عرصه سیاست تعصب پیشه نکرد، وامدار کسی نشد، دوستی او با

همکاران سیاسی و حزبی به دشمنی با مخالفان آنان منجر نشد، فعالیت پی‌گیر حزبی او مانع از انتقاد نسبت به حزب متبوع خود و رهبران و هم‌مسلکان حزبی نشد و نفی و تخطئه دیگران را در پی نداشت. او از شمار معدود سیاست‌پیشگان این سرزمین بود که فراتر از شعارها و موج‌ها به اصول و آرمان‌هایی رسیده بود و به آنها اعتقاد داشت و صادقانه و صریح و مستدل از آن دفاع می‌کرد؛ هرچند به مذاق طیف گسترده‌ای از سیاسیون از مصلحت‌جویان و محافظه‌کاران عرصه سیاست تا آرمان‌گرایان، ماجراجویان و غوغاسالاران خوش نمی‌آمد.

برای ارائه طرحی از اندیشه سیاسی بهار، به گفته‌ها و نوشته‌های او و برخی دیدگاه‌ها و مواضع سیاسی وی با رعایت توالی زمانی و سیر تاریخی این رویکردها استناد می‌جوییم.

چنانکه اشاره شد، بهار حیات سیاسی خود را از انجمن‌ها و مراکز انقلابی مشهد، و فعالیت حزبی خویش را مشخصاً با حزب دموکرات آغاز کرد. نخستین احزاب سیاسی ایران و از جمله دو حزب نامور اعتدالیون و دموکرات همزمان با مجلس دوم مشروطه تأسیس شدند و این نخستین مجلس حزبی ایران بود که نوعی نظام حزبی و دموکراسی دو حزبی را در ایران نمایندگی کرد. مجلس سوم نیز صحنه کشاکش دو فراکسیون حزبی اعتدالیون و دموکرات‌ها بود و بهار در این مجلس در صف فعالان فراکسیون دموکرات قرار داشت. وقوع جنگ جهانی اول، ورود قوای روسیه تزاری به تهران و مهاجرت جمعی از ملّیون ونمایندگان مجلس از هر دو فراکسیون، نهایتاً باعث انحلال دو حزب شد.(۱۱) با تحولات جدید جهانی از جمله انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، بهار پیشگام تشکیل مجدد حزب دموکرات شد و همراه با هشت تن دیگر از اعضای دموکرات‌ها به احیای حزب پرداخت.(۱۲) در این زمان، جمعی با محوریت سید محمد کمره‌ای به مخالفت با این امر پرداختند و حزب تازه‌ای بر ضد تشکیل حزب دموکرات به وجود آورند که نام آن را «تشکیلات دموکرات‌های ضد تشکیلی» نهادند.(۱۳) دموکرات‌های تشکیلی که اکثریت را داشتند، جراید *ایران* و *نوبهار* و *زبان آزاد* را ارگان خود قرار دادند و روزنامه *ستاره ایران* ارگان دموکرات‌های ضد تشکیلی شد.(۱۴) اختلافات دو دسته تشکیلی و ضد تشکیلی که ضربه سختی به دموکرات‌ها زد، مدتی به یکی از منازعات حزبی عمده زمان خود بدل شد تا سرانجام ضد تشکیلی‌ها از هم پاشید.

بهار در مجلس چهارم نیز پیشنهاد ایجاد فراکسیون دموکرات را به جمعی از نمایندگان این مجلس (از جمله حکیم‌الملک و تدیّن و شیخ ابراهیم زنجانی و سلیمان میرزا) ارائه کرد اما حزب دموکرات دیگر از میان رفته بود. جمعی از اعتدالیون و دموکرات‌ها، غیرحزبی‌ها و منفردین، «جمعیت اصلاح‌طلب» را به زعامت سید حسن مدرس به وجود آوردند و گروهی از دموکرات‌ها به رهبری سید محمدصادق طباطبایی و سلیمان میرزا حزب سوسیالیست را تشکیل دادند و این دو تشکل به ترتیب اکثریت و اقلیت مجلس چهارم را حائز شدند.(۱۵) با آنکه در مجموع اصلاح‌طلبان را جانشین اعتدالیون، و سوسیالیست‌ها را وارث دموکرات‌ها می‌توان خواند، بهار که به دلایل مختلف نظر مساعدی نسبت به سوسیالیست‌ها نداشت، در این زمان به همکاری با اصلاح‌طلبان پرداخت. علاوه بر مدرس و بهار، رجالی چون آشتیانی، بهبهانی، تیمورتاش، فیروز، قوام‌الدوله، فاطمی، بیات، سردار نصرت، حاج میرزا عبدالوهاب همدانی و داور، افراد مبرّز اصلاح‌طلبان را تشکیل می‌دادند.(۱۶)

بهار از شعار منفی‌بافی گریزان بود. او شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه ایرانی را می‌شناخت و در عین نوجویی و ترقی‌خواهی، با اتخاذ و مبنا قرار دادن اندیشه‌های نامتناسب با جامعه ایرانی موافقتی نداشت. هم از این‌رو بود که وی سوسیالیسم را با جامعه ایرانی متناسب نمی‌دانست و با حزب و فراکسیون سوسیالیست که در غیاب حزب و فراکسیون دموکرات به‌گونه‌ای میراث‌دار این جریان و تبلور گرایش چپ محسوب می‌شد، همراهی نداشت و به انتقاد از آن می‌پرداخت. بهار در عین تعلّقات و فعالیت‌های حزبی، از مجادلات، خصومت‌آمیز احزاب و فراکسیون‌ها و کشمکش‌های اکثریت و اقلیت پرهیز داشت. این مناقشات و نفاق‌ها، هم به پیکره تحزّب که لازمه دموکراسی و پیشرفت سیاسی و اجتماعی بود و هم به مساعدت و همراهی مردم با احزاب سیاسی و اهداف و آرمان‌های آنها آسیب می‌زد و گاه به تشتت و تفرق منجر می‌شد. از محورهای اصلی اندیشه سیاسی بهار، نظم سیاسی و انضباط اجتماعی و ثبات و آرامش بود که مکمل آزادی و دموکراسی پایدار محسوب می‌شد. براین اساس، او به‌گونه‌ای جدی مترصّد پایان بخشیدن به هرج و مرج و بی‌ثباتی بود و دنبال نظم و ثباتی بود که اصلاحات لازم در پرتو آن تحقق پذیرد. بسیاری از مواضع سیاسی بهار و موافقت‌ها و مخالفت‌های او با رجال سیاسی و برنامه‌های آنان را در چهارچوب این

نگره باید دید.

در واپسین ایام حیات دودمان قاجار که کشور بر اثر بی‌کفایتی و سوءتدبیر، کشمکش‌های حزبی، گردن‌کشی‌های یاغیان و فرصت‌طلبان، فعالیت‌های خودمختاری‌جویانه و بعضاً تجزیه‌طلبانه، خرابی‌های ناشی از جنگ، تعرض بیگانگان و طیفی دیگر از عوامل داخلی و خارجی دچار پریشانی و هرج و مرج شده بود، برخی رجال میهن‌پرست و وطن‌خواه که پیشتر در پی آزادی‌خواهی و قانون‌طلبی به عرصه مبارزات مشروطه‌خواهی وارد شده بودند، هر یک به‌گونه‌ای به جست‌وجوی چاره‌ای برای بهبود اوضاع برآمدند. بهار در شمار این اصلاح‌جویان بود. او در این راه، با شماری از رجال سیاسی به همفکری نشست و به ایده‌ها و برنامه‌های بعضی از آنان دل بست. اندیشه سیاسی متین، تعمّق در قضایا و اجتناب از افراط و تفریط در فکر و عمل، بهار را در مسیر مواضع و روشنگری‌های خویش رهنمون می‌ساخت، موضع‌گیری‌ها و روشنگری‌هایی که طبعاً بسیاری از آنها در محیط پر التهاب و تنش‌آلود سیاسی کشور چندان خریداری نمی‌یافت.

سید ضیاءالدین طباطبایی از رجالی بود که بهار پیش از کودتا چندی به همکاری با او در مسیر اصلاح امور امید داشت. بهار به گفته خود در آن اوقات زیادتر از گذشته با او ملاقات داشت، همیشه به این جوان هوشیار و شجاع و نافذ علاقه داشت و با وجود دور بودن افق حزبی و وجود موارد اختلاف سلیقه، همواره سعی داشت اختلافی بین آنها رخ ندهد. آنها اوضاع را هر دو به یک شکل و یک رنگ می‌دیدند.(۱۷) بهار در صدد برآمد بین سید و دوستان خود ـ تیمورتاش و فیروز ـ ارتباطی صمیمانه برقرار کند.(۱۸) بهار دو روز پیش از کودتا به‌طور صریح و قطعی به سید ضیا گفت اگر نقشه و فکری دارید که مربوط به اوضاع باشد، من با شما موافقت خواهم کرد.(۱۹) سرانجام کودتا صورت گرفت بی‌آنکه به گفته‌های بهار در نقشه کارها توجه شود و سید ضیا او را از اصل نقشه و مراد حقیقی خود باخبر سازد. *بهار* کوتاه زمانی توقیف شد اما پس از چندی سید ضیا از او درخواست همدستی و همکاری کرد. پاسخ بهار منفی بود. او به گفته خویش نمی‌توانست کورکورانه با سید ضیا همکاری کند.(۲۰) با این حال به تعبیر خود بهار، سوء قصدی نسبت به دولت سید ضیا در اندیشه او خطور نکرده بود و به اصلاحاتی که وعده داده شده بود، امیدوار بود.(۲۱)

از نگاه نقادانه و واقع‌بینانهٔ بهار، سید ضیا طبعاً مردی انقلابی و با شهامت بود اما به اصول ثابت انقلاب و اقسام تشکیلات از سوسیالیسم و کمونیسم یا فاشیسم طبق رویه علمی و از روی منطق و کتاب احاطه نداشت.(۲۲)

سید ضیا سه ماه پس از کودتا از صدارت عزل شد و از کشور گریخت. احمد قوام که به دستور سید ضیاءالدین توسط کلنل محمدتقی‌خان پسیان در خراسان زندانی بود، آزاد شد، به پایتخت آمد و به جای سید ضیا بر کرسی صدارت تکیه زد. سید ضیاءالدین طباطبایی و قوام‌السلطنه در مقام دو رجل سیاسی برجسته که هر یک خود محور جمعی از فعالان سیاسی ایران بودند، در رأس دو طیف سیاسی رقیب به‌ویژه در دو مقطع تاریخی پر تنش، پیش و پس از سلطنت رضاشاه رو در روی هم قرار گرفتند. بهار بر مبنای اندیشه و گزینش سیاسی خویش که ثبات، اقتدار، نظم و تمرکز از محورهای اصلی آن بود، از میان این دو به قوام امید و اعتقاد بیشتری داشت و در هر دو مقطع مورد اشاره، به همکاری و مساعدت با او روی آورد. این رویکرد از دوران مأموریت قوام در خراسان در مقام والی این ایالت شکل گرفت. بهار بر این نظر بود که قوام‌السلطنه در خراسان اقدامات مفید و مثمری در امنیت و قلع و قمع اشرار کرده و همچنین با آزادی‌خواهان و حزب دموکرات همفکر شده و آنها را به خویش متمایل ساخته است. بهار دولت قوام‌السلطنه را پرکارترین و لایق‌ترین دولت‌ها می‌دانست که بعد از کودتا به وجود آمد.(۲۳)

ایجاد امنیت و قلع و قمع اشرار از نگاه بهار از ملزومات استقرار دولتی مقتدر بود که می‌توانست اصلاحات دموکراتیک لازم را تحقق بخشد. بهار ـ به گفته خود ـ دریافته بود که باید حکومت مرکزی را قدرت داد و برای حکومت نقطه اتکا به دست آورد و مملکت را دارای مرکز ثقل کرد.(۲۴) بر این اساس، وی نه تنها با خودسری‌ها و طغیان‌های اشرار و گردنکشان بلکه با غالب جنبش‌ها و قیام‌هایی که در گوشه و کنار کشور شکل گرفته و بعضاً در مسیر واگرایی و تضعیف و تزلزل حکومت مرکزی عمل می‌کرد، مخالفت ورزید. بهار بر این اعتقاد بود که حکومت مقتدر مرکزی از هر قیام و جنبشی که در ایالات برای اصلاحات برپا شود، صالح‌تر است و باید همواره به دولت مرکزی کمک کرد.(۲۵) او با صراحت و تأکید این نکته را بیان می‌کند:

من آن روز و دیروز و امروز و همیشه صاحب همین عقیده‌ام که باید دولت

> مرکزی مقتدر باشد و شکی نیست دولت مقتدر مرکزی که با همراهی احزاب و مطبوعات آزادی‌خواه و به شرط عدالت بر سر کار آمده باشد، می‌تواند همه کار برای مملکت بکند و از ضعیف کردن دولت‌ها و تحریک اطراف بر ضد دولت، جز مفسده چیزی حاصل نخواهد شد. بر حسب همین عقیده بود که من با تمام سرکشان و نهضت‌کنندگان اطراف و با هر قسم فحاشی و دشمن‌جویی نسبت به حکومت مرکزی به حکم تجربه مخالف بوده‌ام. نه به جنگلی‌ها عقیده داشته‌ام، نه با خیابانی همراه و هم سلیقه بوده‌ام و نه با قیام کلنل محمدتقی خان (به آن طریق) موافقت داشته‌ام. تمام این حرکات را حرکاتی خلاف مصالح کلیت ملک و ملت و به حال مردم این کشور و خود قیام‌کنندگان زیان‌بخش می‌دانسته‌ام لکن نسبت به آنان عداوت و کینه‌ورزی هم نداشته‌ام.(۲۶)

بر اساس این اعتقاد ثابت سیاسی بود که بهار به حمایت از حکومت مرکزی و رجالی چون قوام‌السلطنه و وثوق و مخالفت با حرکت‌ها و قیام‌های واگرایانه پرداخت اما در این مسیر، راه افراط و تفریط را نپیمود. حمایت و پشتیبانی او یک‌سره و بی‌قید و شرط و خالی از کینه‌توزی بود و در مسیر مخالفت نیز از جاده انصاف و عدالت خارج نشد و خصومت و عداوت پیشه نکرد.

بهار معتقد بود دولت وثوق خوب کار کرد: غائله گیلان و اصفهان و کاشان ختم شد، غائله تبریز هم در شرف حل شدن بود که دولت سقوط کرد.(۲۷) قوام، وثوق، فرمانفرما، فیروز و سپهسالار تنکابنی از رجال مورد تأیید بهار بودند که بهار آنان را پرکار و لایق می‌دانست.(۲۸) نظر بهار درباره مشیرالدوله که پس از وثوق بر سر کار آمد، متفاوت بود. کسروی بهار را از بدخواهان کابینه مشیرالدوله می‌خواند.(۲۹) واقع امر آن است که بهار بدخواه مشیرالدوله یا کابینه او نبود و او را مردی دانشمند و پاکدامن می‌دانست(۳۰) اما نحوه برخورد مشیرالدوله و والیان منصوب او چون مخبرالسلطنه با قیام‌های آذربایجان و جنوب، و قلع و قمع این حرکت‌ها را که با خدعه و نیرنگ و قساوت و بی‌رحمی همراه بود، به باد انتقاد گرفت و به حسن مشیرالدوله که در مواجهه با چنین قیام‌هایی ـ به تعبیر بهار ـ به تقلید ناشیانه از حسن وثوق‌الدوله پرداخته بود، تاخت. بهار، شیخ محمد خیابانی و شیخ حسین خان چاه کوتاهی را شهیدان وطن خواند و در مرثیه‌ای در مرگ آنان چنین سرود:

در دست کسانی است نگهبانی ایران — کاصرار نمودند به ویرانی ایران
آن قوم سرانند که زیر سر آنهاست — سرگشتگی و بی‌سر و سامانی ایران
الحق که خطا کرده و تقصیر نمودند — این سلسله در سلسله جنبانی ایران
در سلطنت مطلقه چندی پدرانشان — بردند منافع ز پریشانی ایران
نعم‌الخلفان نیز در این دوره فترت — ذی‌روح شدند از جسد فانی ایران
پامال نمودند و زدودند و ستردند — آزادی ایران و مسلمانی ایران
کشتند بزرگان را و ابقا ننمودند — بر شیخ حسین و به خیابانی ایران

گر خون خیابانی مظلوم بجوشد
سرتاسر ایران کفن سرخ بپوشد

کشت آن حسن از بهر وطن گر دو سه کاشی — کشت این حسن احرار وطن را چو مواشی
تقلید از او کرد و ندانست و خطا کرد — آری در کهدان شکنند سارق ناشی
این صاحب کابینه و آن والی تبریز — صدری که چنین است چنانند حواشی
گر قتل مهین شیخ حسین خان را در فارس — تصویب نمودند به صد عذر تراشی
گر بر سر تبریز دویدند و نمودند — قانون اساسی را از هم متلاشی
در سایه قانون سر قانون‌طلبان را — از تن ببریدند و نکردند تحاشی
آوخ اگر ارواح شهیدان به قیامت — گیرند گریبان نژاد لله باشی

گر خون خیابانی مظلوم بجوشد
سرتاسر ایران کفن سرخ بپوشد

شاید این سروده و مواضع بهار در مقابل مشیرالدوله و مخبرالدوله در قبال نوع برخورد با قضایای آذربایجان و جنوب سبب شد که مخبرالدوله در واکنش تندی نسبت به بهار او را به بی‌خبری از کمّ و کیف وقایع و سهم‌گیری از رشوه‌های قرارداد ۱۹۱۹ متهم سازد. زمینه این اتهام، موضع حمایت‌آمیز بهار از وثوق‌الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ و نیز عدم موضع‌گیری صریح بهار در قبال قراردادی بود که با موج مخالفت‌های فزاینده‌ای در کشور روبه‌رو گشت و سرانجام لغو شد. بهار را به گفته خود عقیده بر این بود که باید مردم را درنوشتن عقاید موافق و مخالف آزاد گذاشت و افکار را سانسور و حبس نکرد و از این‌رو در روزنامه *ایران* که در آن اوقات زیر نظر او اداره می‌شد، مقالاتی له و علیه قرارداد انتشار می‌داد.[۳۱] متن نوشته مخبرالدوله هدایت ـ که بهار در شعر خود از جد او

رضاقلی خان، معلم عباس میرزا به‌عنوان لله‌باشی یاد می‌کند ـ به نقل از کتاب نام آشنای او، *خاطرات و خطرات*، از این قرار است:

نظر به بی‌خبری از کیفیات حادثه و نظر به شکرانه از سهم ناز شست قرارداد ۱۹۱۹ طغیان قلم آقای ملک مغتفر است. در تجاوز از نعم‌الخلفان به اسلاف تا لله‌باشی قافیه را باخته‌اند، تاریخ نه قضایای مرو را فراموش می‌کند، نه ۱۹۱۹ را، نه قطع عضو فاسد را، نه سید عبدالحسین لاری را کسی سر برید نه خیابانی را، آن به قشقایی فرار کرد این در لجاج، انتحار.[۳۲]

با این حال، چنانکه اشاره شد، بهار در چهارچوب اصول و مبانی فکری و بینش و روش سیاسی خود از اساس با حرکت‌های آذربایجان و جنوب نیز همچون جنبش‌ها و قیام‌ها موافقتی نداشت و صرف نظر از نوع برخورد با آن، فرونشاندن آنها و استقرار حاکمیت دولت مرکزی را در آن صفحات، منطبق با مقتضیات سیاست و کشورداری و در جهت مصالح کشور می‌دانست. بنا به اظهار خود بهار، این اعمال مشیرالدوله بسیار مشعشع بود و هر چند اساس رنجش منفی‌بافان و حتی یک عده از ملّیون گردید، اما از لحاظ مصالح اساسی دولت و ادای وظیفه کشورداری محل تأمل نیست که طبق سیاست و صلاح عمل شده بود.[۳۳] بهار بر مبنای مشی و دیدگاه سیاسی خود که پیشتر توضیح داده شد، از آغاز قیام خیابانی و هواداران او در آذربایجان آن را افتادن به بیراهه‌ای می‌دانست و «قیامیون»را از راهی که در پیش گرفته بودند، برحذر می‌داشت. به تعبیر کسروی، بهار قیام تبریز را نپسندید و در جریده *ایران* زبان خرده‌گیری باز کرد.[۳۴] بهار در این زمینه خطاب کرده بود:

ترسم نرسی به کعبه ای تبریزی   کاین ره که تو می‌روی به قبرستان است

همین مواضع و مواعظ بود که سبب شد خیابانی سخت بر او بتازد و خطاب به وی و دیگر هواخواهان هم‌گرایی و اقتدار حکومت مرکزی، از ناصحان و مشفقان تا دشمنان و سرگوب‌گران، چنین نهیب زند:

هرگز تهران پی به مقاصد این قیام نخواهد برد... روزنامه ایران، آن جریده بی‌وفا و بی‌حقیقت از طریق مستقیم‌تر از [روزنامه] رعد [یعنی سید ضیاء] به مطالعه این قیام پرداخته و لاتمن شعور حرف‌زده است... در آخر مقاله خودش، نویسنده ایران یک حرف خیلی مستقیم و سخیفی به زبان آورده است.... می‌گوید...

ترسم... بدبخت! تبریز قصد هیچ کعبه‌ای را نکرده است... تبریز، مرکز سربلند آزادی‌ستان، خودش کعبه آمال آزادی‌خواهان است... شعرای تهران دیگر شعر برای ما نخواهند سرود... شما بروید و رباعی‌های نفرت‌انگیز خودتان را به پای خائنین تقدیم نمایید... . بگذارید تبریز این جهاد را بدون قصیده‌های شما انجام دهد.[۳۵]

نگاه بهار به نهضت جنوب هم با وجود انتقاد از مشیرالدوله در خصوص شیوه برخورد با نهضت و با آنکه بهار کسانی چون شیخ حسین خان را از احرار وطن خواند، نگاهی منتقدانه و منفی بود. وقایع جنوب چنانکه ذکر شد، در مجموع از نظر بهار غائله‌ای بود که نهایتاً باید ختم می‌شد. در نقد چنین رویکردی است که برخی تاریخ‌نگاران نهضت جنوب نوشته‌اند:

بهار منظور شیخ حسین خان چاه کوتاهی را که سهم زیادی در قیام علیه انگلیسی‌ها دارد درک ننموده لذا جنبش میهنی و استقلال‌طلبانه او را غائله می‌نویسد و تلویحاً یک نهضت مقدس ملی را قیام علیه دولت مرکزی معرفی می‌نماید و از این‌رو از حقیقت پاک به دور افتاده است.[۳۶]

به هر روی، بهار در مسیر مطالعه و تجربه سیاسی خویش به اندیشه سیاسی منسجمی دست یافت که خاص خود او بود. تجربه‌آموزی، واقع‌گرایی، اعتدال و در عین حال تأکید و اصرار بر اصول و آموزه‌ها، شجاعت، صریح بودن، صداقت و جسارت در بیان اعتقادات و مواضع، از ویژگی‌های اندیشه و عمل سیاسی بهار بود. بهار قریب هشتاد سال پیش با تشخیص علمی و واقع‌گرایانهٔ کنش‌های سیاسی به بیان انگاره‌ها و دیدگاه‌هایی پرداخت که تاکنون نیز در تحلیل تحولات و فراز و نشیب‌های تاریخ معاصر و داوری در باب سوانح، جسورانه می‌نماید و با گذشت روزگاران و تعمیق تبیین علمی وقایع سیاسی، بیش از پیش تازگی می‌یابد.

بهار با نگرش واقع‌بینانه و علمی و سیاسی ـ که می‌توان آن را به اندیشه بنیانگذار دانش سیاست، نیکولو *ماکیاولی* نزدیک دانست ـ اظهار کرد که در سیاست هر کار و هر عمل شنیع و خشنی که مقرون به بقا و قدرت شخص یا جماعتی گردد، رواست و در عرف ملکداری جایش هموار می‌شود.[۳۷] بدیهی است این روا داری مورد پسند بهار نبود اما بیان جسورانه واقعیتی عریان بود. بهار، اقتدار و تمرکز دولت را می‌طلبید و وجود

چنین دولتی را برای اصلاح‌طلبان صالح‌تر از قیام‌ها و جنبش‌هایی می‌دانست که لاجرم می‌بایست در مسیر تحقق این تمرکز و اقتدار قربانی شود.

بهار بقای حکومت ضعیف و درمانده احمد شاه را از موانع نیل به اقتدار و اصلاحات بنیادی می‌دانست. بر این مبنا به رجالی چون وثوق دل بست که بتوانند کاری اساسی کنند و هم بر این اساس به انتقاد از او پرداخت. بهار در ایران در پی مصلحانی بود که همچون آتاتورک و موسولینی با ایجاد دولت‌های مقتدر به جای حکومت‌های ضعیف، به ایجاد وحدت ملی و انجام اصلاحات بپردازند. بهار از وثوق انتقاد می‌کند که نخواست یا جرأت نکرد که طرز کار آتاتورک یا موسولینی را پیش گیرد و این کار بعدها صورت گرفت ولی به دست عده‌ای قزاق نه به دست عده‌ای عالم و آزادی‌خواه.[۳۸]

بهار، خودکامگی و سرکوب‌گری را تأمین‌کننده اقتدار و اصلاحات مقتدرانه نمی‌دانست. او عدالت و دموکراسی و آزادی احزاب و مطبوعات را شرط حمایت از دولت مقتدر متمرکز مطلوب خود و لازمه موفقیت آن در اصلاح امور برمی‌شمرد.[۳۹] در عین حال، پراکندگی و تفرق، دسته‌بندی‌های خصمانه، تشتت و هرج و مرج را نه تنها مخل نظم و آرامش و امنیت بلکه مقدمه و بهانه‌ای برای سرکوب و محو و انعدام آزادی و دموکراسی می‌خواند. او به درستی به بیان این تجربه تکرارشونده در تاریخ ایران می‌پردازد و می‌گوید:

> این معنی بر من مسلم است که هر وقت بناست بدبختی بزرگی بر ضد دموکراسی پیش بیاورند قبلاً از هرج و مرج ابتدا می‌کنند.[۴۰]

حکومت مقتدر و تمرکزگرای رضاشاه که وحدت و تمرکز و اقتدار و امنیت را به ارمغان آورد، از بسیاری جهات می‌توانست مطلوب بهار باشد اما افتراق اساسی آن با آنچه بهار در پی آن بود، برانداختن آزادی و برقراری حکومت قزاقان چکمه‌پوش و خودکامگان سرکوبگر و حاکمیت مطلقه به جای حکومت مصلحان صالح و عالم و آزادی‌خواه بود. بهار در این باره می‌گوید:

> پیش‌بینی‌هایی که چند سال درباره آنها قلم و چانه زده بودم یعنی مضرات هرج و مرج فکری و ضعیف کردن رجال مملکت و دولت مرکزی، آن روز بروز کرد و مردی قوی با قوای کامل و وسایل خارجی و داخلی، به اوضاع کشور و بر آزادی و مجلس و بر جان و مال همه مسلط شد و یک‌باره دیدیم که حکومت مقتدر

مرکزی که در آرزویش بودیم به قدری دیرآمد که قدرتی که در مرکز به وجود آمده، بر حکومت و شاه و کشور مسلط گردیده است. تصور کنید مردی که تا دیروز به آرزوی ایجاد حکومت مقتدر مرکزی با هرکس که احتمال قدرتی در او می‌رفت، همداستانی کرده بود، اینک باید با مقتدرترین حکومت‌ها مخالفت کند؛ چه وی را خطرناک می‌دید.[۴۱]

مخالفت‌های بهار و اقلیتی از نمایندگان مجلس پنجم در برابر موافقت اکثریت این مجلس با انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی رنگ باخت و رضاشاه با استقرار سلطنت به تحکیم پایه‌های استبداد و خودکامگی پرداخت. در مجلس ششم ـ چنانکه اشاره شد ـ تنها در تهران امکان انتخاب تنی چند از نمایندگان واقعی مردم از جمله بهار فراهم شد و این آخرین حضور سیاسی او در اولین دوره حیات سیاسی‌اش بود. از آن پس تا پایان دوران اختناق، صرف نظر از عرصه تدریس و تحقیق و تألیف و شعر و ادب، بهره بهار از صحنه سیاست، از انزوا و سکوت و خانه‌نشینی تا حبس و تبعید و دربه‌دری در نوسان بود. با سقوط رضا شاه و بازشدن فضای سیاسی، بسیاری از رجال و فعالان سیاسی اواخر عصر قاجار که در دوره پهلوی اول در زمره محبوسان و تبعیدیان و منزویان بودند، به میدان سیاست بازگشتند. قوام و بهار دو تن از چهره‌های نام‌آشنا بودند. بهار پس از تجدید حیات نوبهار، در سال ۱۳۲۴ هـ‌ش همراه با دکتر حسن ارسنجانی و برخی دیگر از فعالان سیاسی که غالباً از هواداران قیام بودند، به تشکیل حزبی به نام «حزب آزادی» پرداخت. با تشکیل حزب دموکرات ایران از سوی قوام در سال ۱۳۲۵ هـ ش، حزب آزادی در حزب جدید ادغام شد و غالب رهبران حزب آزادی از جمله ارسنجانی و بهار به این حزب پیوستند.[۴۲] بهار همراه با دوازده تن دیگر از رهبران حزب دموکرات ایران، کمیته مرکزی حزب را تشکیل می‌دادند.[۴۳] بهار چنانکه اشاره شد، به کابینه قوام نیز راه یافت و کمتر از شش ماه وزیر فرهنگ بود. در سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ هـ ش، او در آخرین تجربه وکالت خویش به نمایندگی مجلس پانزدهم برگزیده شد و همراه با سردار فاخر حکمت، رئیس مجلس، رهبری فراکسیون دموکرات هوادار قوام را به عهده داشت که اکثریت این مجلس را تشکیل می‌داد.[۴۴] بهار در واپسین تجربه سیاسی و حزبی خود، در سال ۱۳۲۹ هـ‌ش ریاست انجمن هواداران صلح را پذیرفت.[۴۵]

درگذشت محمدتقی ملک‌الشعرا بهار پس از ۶۴ سال زندگی پربار در سال

۱۳۳۰هش، پایان حیات انسان فرهیخته‌ای بود که جامعیت او در گستره‌ای وسیع از شعر و ادب و تدریس و تحقیق و تألیف تا پرداختن به سیاست از عرصه اندیشه تا صحنه عمل، در تاریخ معاصر ایران، کم‌نظیر و شاید بی‌نظیر بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. آبراهامیان، یرواند، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۲.

۲. اداره کل آرشیو، دفتر رئیس جمهور، *دولت‌های ایران از میرزا نصرا.. خان مشیرالدوله تا میرحسین موسوی*، سازمان چاپ و انتشارات ورزات فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۴.۱۳۷۹. ۳. ارسنجانی، نورالدین، *دکتر ارسنجانی در آینه زمان*، نشر قطره، تهران، ۱۳۷۹.

۴. بهار، ملک‌الشعرا، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران تا انقراض قاجاریه*، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱.

۵. ـــــ دیوان، به کوشش چهرزاد بهار، انتشارات توس، تهران، ۱۳۸۰.

۶. شجیعی، زهرا، *نخبگان سیاسی ایران، از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی*، ج ۴، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۲.

۷. فراشبندی، علیمراد، *گوشه‌ای از تاریخ انقلاب مسلحانه مردم مبارز تنگستان، دشتی و دشتستان علیه استعمار*، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۲.

۸. کسروی، احمد، *قیام شیخ محمد خیابانی*، به کوشش محمدعلی همایون کاتوزیان، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۶.

۹. مخبرالسلطنه، مهدی قلی خان هدایت، *خاطرات و خطرات*، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۵.

نگاهی به کتاب «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران»
انقراض قاجاریه

دکتر ناصر تکمیل همایون*

مقدمه

ملک‌الشعرا محمدتقی بهار در سال ۱۳۰۴ هـ ق متولد شد. در هشت ـ نه سالگی بود که یکی از حادثه‌های مهم تاریخی عصر قاجار، یعنی ترور سیاسی ناصرالدین شاه، مقتدرترین پادشاه این سلسله، پیش آمد. افکار تازه اجتماعی چون مشروطیت و تشکیل حکومت قانونی، اندک اندک در میان مردم تهران و شهرهای بزرگ ایران چون مشهد که زادگاه بهار بود، تبلیغ و ترویج شد و بهار نوجوان که همراه پدرش در مجالس و محافل ادبی و فرهنگی شرکت می‌کرد، با آنگونه اندیشه‌ها نیز آشنایی یافت. با آنکه در سال ۱۳۲۲ هـ ق یعنی در هجده سالگی، پس از درگذشت پدرش، میرزا محمدکاظم صبوری، منصب و لقب «ملک‌الشعرایی» از سوی مظفرالدین شاه به وی رسید، اما محمدتقی ملک‌الشعرا بهار خراسانی که به مشروطیت و آزادی‌خواهی دلبستگی یافته بود، در زمره مشروطه‌خواهان خراسانی باقی ماند و در بیست سالگی در بزرگ‌ترین هنگامه تاریخ معاصر ایران، یعنی نهضت مشروطیت شرکت کرده و در دوران استبداد محمدعلی شاهی با انتشار روزنامه *خراسان* و چاپ شعر معروف و مؤثر «کار ایران با خداست» نام‌آور شد و پس از فتح پایتخت مقالات او در روزنامه *طوس* خراسان و *حبل‌المتین کلکته* انتشار یافت. بهار در سال ۱۳۲۸ هـ ق در ۲۴ سالگی، خود روزنامه *نوبهار* را که ناشر

---

* استاد و عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

افکار حزب دموکرات ایران بود، در خراسان انتشار داد و در مبارزه با استبداد و سلطه‌طلبی روس‌ها از پیشگامان مبارزان شد و در هماهنگی با دموکرات‌های تهران، جنبش خراسان را به درستی مدد رساند. پس از آنکه روزنامه وی توسط قونسول روسیه توقیف شد، ملک‌الشعرا بلافاصله روزنامه *تازه بهار* را انتشار داد. این روزنامه نیز در محرم ۱۳۳۰ هـ ق توسط وثوق‌الدوله، وزیرخارجه وقت توقیف گردید و ملک‌الشعرای ۲۶ ساله دستگیر و به تهران فرستاده شد.[۱]

بدین‌سان نوجوانی ملک‌الشعرا و بخش نخست دوره جوانی او در خراسان با بزرگ‌ترین جنبش سیاسی اجتماعی ایران یعنی مشروطیت همزمان بود و شاعر آزاده خراسان در بطن آن قرار گرفته بود. دوره بازگشت ملک‌الشعرا به مشهد، انتشار مجدد روزنامه نوبهار، انتخاب او به نمایندگی مجلس شورای ملی در سال ۱۳۳۲ هـ ق از درگز و کلات و سرخس، آغاز جنگ جهانی اول، توقیف مجدد روزنامه *نوبهار* این‌بار از طرف قونسولخانه روس و انگلیس، و سرانجام انتقال روزنامه از مشهد به تهران و باز هم توقیف آن، رفتن به قم، تبعید به مشهد با دست شکسته، احضار او به تهران پس از شش ماه، و چندین واقعه دیگر هرکدام به تنهایی از حادثه‌های مهم تاریخی ایران در آن روزگار بوده است که با وقوع انقلاب روسیه و تغییر رژیم آن کشور همزمانی داشته و بخش‌های جوانی ملک‌الشعرا بهار را در برگرفته است.

تشکیل حزب دموکرات و انتخاب شدن بهار به عضویت کمیته مرکزی، تأسیس انجمن ادبی و بازهم انتشار روزنامه *نوبهار*، عضویت در مجلس چهارم و پنجم، پیدا شدن سردار سپه و شنیدن صداهای چکمه‌پوشان استبداد وابسته، تشکیل مجلس مؤسسان، برچیده شدن سلطنت خاندن کهن قاجار، به تخت نشاندن رضا خان سردارسپه پهلوی، حفظ رونمای مشروطیت و انجام انتخابات فرمایشی زیر نظر قشون در سراسر ایران به استثنای پایتخت به علت وجود آزادی نسبی و انتخاب چند تن از «آشنایان ره عشق» چون مرحوم مدرس، دکتر مصدق، ملک‌الشعرا بهار و چند تن دیگر، سرانجام پایان یافتن تلاش‌های دوره جوانی ملک‌الشعرا در راه سیاست و اصلاح کشور، و به زبان خودش پس از آن «ما لایق آن نبودیم که دیگرباره قدم به مجلس شورای ملی بگذاریم».[۲]

در آن زمان که ملک‌الشعرا بهار با آن همه تجربه و تلاش از سیاست کنار رفت یا کنار گذاشته شد، چهل سال داشت و به نظر می‌رسید که پخته و با تجربه و کارکشته شده بود.

۱. پیوند بهار با تاریخ

علت دست‌یازیدن بهار را به نگارش *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران* در دو بند می‌توان تعیین کرد:

الف) آموزش‌ها و تجربه‌های زمان

آنچه از زندگی بهار می‌دانیم، چشم‌اندازی است که وی را شخصیتی ممتاز و با ارزش‌های فرهنگی و سیاسی نشان داده که در اکثر وقایع نهضت ملی مشروطه‌خواهی ایران از آغاز تا برپایی سلطنت دیکتاتوری رضا خان حضور فعال داشته است. وی با شرکت در انجمن‌ها و محافل مشروطه‌خواهان، مشاهده بسیاری از وقایع اجتماعی و سیاسی، شنیدن اخبار گوناگون و خواندن روزنامه‌های مختلف‌العقیده، حضور در مجلس شورای ملی به‌عنوان نماینده در دوره‌های متعدد و وقوف بر همه مذاکرات، عضویت در کمیته مرکزی حزب دموکرات ایران و تعامل سیاسی و مبارزاتی با اعتدالیون و احزاب دیگر، آشنایی با ساخت تاریخی و اجتماعی انواع فرقه‌سازی‌های سیاسی ایران و جز اینها، بر بسیاری از مسائل آگاهی داشت که دیگران از آنها بی‌خبر بودند. فزون بر این، بر پایه نوشته‌هایش در کتاب *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، کتاب خطی *تاریخ احمد* شهریور را نیز در اختیار داشته و از آن بهره برده است.

ب) مطالعه احوال گذشتگان و بررسی متون تاریخی

ملک‌الشعرا بهار آن شخصیت تیزبین و مجرّب در دوره کوشش‌های فرهنگی خود به‌ویژه در زمان مطالعه و تهیه مطالب ارزنده برای کتاب بسیار ارزشمند *سبک‌شناسی* با تمام متون تاریخی فارسی آشنا شد که با نگاهی بر آن کتاب این واقعیّت مشهود است. وی در دوره‌های دوری از سیاست در سال ۱۳۱۴ هش *تاریخ سیستان* و در سال ۱۳۱۷ هش *مجمل‌التّواریخ و القصص* را از دو مؤلف ناشناخته، تصحیح و منتشر کرد و در سال ۱۳۲۴ خورشیدی بخشی از کتاب *جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات* نورالدین محمد عوفی را انتشار داد. بصیرت و توانمندی او در شناخت تاریخ و حلّ معضلات ادبی متون و نسخ قدیم روشن است. وی همچنین با نگارش مقاله‌های مفید دربارهٔ کتب تاریخی گذشتگان و وقایع و حوادث و شخصیّت‌های تاریخی نشان داده که به تاریخ و ثبت و ضبط حوادث تاریخی علاقه‌مند است.

بی‌تردید یک استاد تاریخ‌شناسی که از آغاز نهضت مشروطیت تا پایان مجلس ششم

به مدت بیست سال در ظهور و بروز بسیاری از حوادث حضور داشته و در بسیاری از وقایع دخیل بوده است، با ذوق و شوق فرهنگی و تعهد اخلاقی و ملّی، می‌بایست تاریخ وقایع آن دوران را به رشته تحریر در آورد و به تحقیق، انتظار عمومی جامعه چنین بوده است.

۲. انگیزه و هدف نگارش

بهار بعد از ماجرای شهریور ۱۳۲۰ هش که «نفس‌های پیچیده در سینه‌ها به جوش آمد و فریادها بلند شد» با آنکه در سکوت بود، ملاحظه کرد و به زبان خودش:

> مجاهدان روز شنبه یک یک پیدا شده در میدان تاریخ و سیاست می‌گذرند... فصول تازه‌ای در تاریخ شکل می‌گیرد که هرگاه صاحبان درد و اعضای اصلی این تاریخ پررنج و ملال ـ که از ده یکی بیش زنده نمانده است ـ باز هم به سکوت بگذرانند، ممکن است به تاریخ لطمه وارد شود و ما تَرَک تاریخ میان ورّاث و اخلاف غیرواقعی و بی‌حق تقسیم و پخش گردد و مطالبی از قالب هویٰ و هوس بیرون آید که مایه کدورت ارواح دلباختگان راه قانون و فداکاران میدان وطن‌خواهی گردد.

مرحوم بهار اضافه کرده است:

> مردم تشنه شنیدن داستان‌های جانگداز بیست ساله‌اند و اگر کسی که در نوشتن این‌گونه یادداشت‌ها حق اولویت داشته باشد، در نوشتن مسامحه و تعلّل ورزد، بالطبع آن کسانی که حق ندارند یا به‌درستی از قضایا مطّلع نیستند، خواهند نوشت. لذا شروع به یادداشت این مختصرترین تاریخ نمودم.

بهار با تواضع تمام به واقعیّت دیگری از کتاب خود اشاره دارد:

> «ادعا ندارم که از سهو و نسیان بری است. اما اگر بنا بود چند تن از صاحب دردان و اعضای این تاریخ، تاریخ گذشته را بنویسند، بدون شک حقیر یکی از آنان بوده و هست».(۳)

مسأله دیگری که بهار در جای دیگر بدان اشاره کرده، حائز اهمیت است:

> من در وقایع شهریور دریافتم که بسیاری از جوانان ایران که بایستی هادیان افکار پیشروان کاروان سیاست و اجتماع آینده شوند، از داستان‌های گذشته هیچ‌گونه

> آگاهی ندارند و برای رفع این نقیصه چند فقره یادداشت و تذکارهای محفوظ و مضبوط را زیر عنوان *تاریخ مختصر احزاب سیاسی* به شکل مقالاتی در روزنامه *مهر ایران* انتشار دادم.(۴)

نا گفته نماند که معاندان و کسانی که نشر حقایق تاریخی و واقعیّت‌های اجتماعی و سیاسی منافع آنها را در خطر قرار می‌دهد، متعصّبانه علیه بهار لاطائلاتی گفتند و خاطر او را آزردند، اما وی مردانه ایستاد و بیان کرد «من خدای را به شهادت می‌طلبم که این تاریخ را تنها برای خدمت به افکار عامّه و ضبط وقایع کشور نوشته‌ام و ذرّه‌ای قصد انتقام یا انتقاد در نوشته‌های مزبور نداشته‌ام».(۵)

۳. چگونگی انتشار کتاب

کتاب *تاریخ احزاب سیاسی ایران* دو جلد است. نخست جلد دوم آن به صورت مقالات در روزنامه *مهر ایران* انتشار یافته است. روان‌شاد مهرداد بهار، فرزند ملک‌الشعرا بهار در *یادداشت ویراستار* می‌نویسد:

> بهار یک رشته مقالاتی هر روزه با شتاب می‌نوشت و برای طبع در روزنامه *مهر ایران* به چاپخانه می‌فرستاد و فرصت لازم برای به چاپخانه رفتن و مقاله روز را تصحیح کردن نیز نداشت.

وی افزوده است:

> به یاد دارم که گاهی با او به دفتر *مهر ایران* می‌رفتم و می‌دیدم که او همانجا می‌نشست مقاله می‌نوشت و به چاپخانه می‌فرستاد.(۶)

این مقالات از اسفند ماه ۱۳۲۰ تا مرداد ماه ۱۳۲۱ هش به مدت شش ماه به چاپ می‌رسید و اوضاع احوال سال‌های ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۴ هش (دوره به سلطنت رسیدن رضاشاه) را در برمی گرفت. مجموعه آن مقالات تحت عنوان *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران* جلد دوم *انقراض قاجاریه* با ویراستاری دکتر مهرداد بهار در سال ۱۳۶۳ هش به صورت کتاب به زیور طبع آراسته شده است.

اما جلد اول، سلسله مقالاتی بود که ملک‌الشعرا در روزنامه *نوبهار* در سال‌های ۱۳۲۱-۱۳۲۲هش انتشار داده و توسط شخص مؤلف در سال ۱۳۲۳ هش به چاپ رسیده است. بهار قصد نگارش جلد سوم کتاب خود را زیر عنوان *قضاوت‌های تاریخی*

درباره *مدرس*، بزرگ‌ترین مرد *فداکار* داشته است و از شماره نود تا صد در روزنامه نوبهار مطالبی از زندان به چاپ رسانده، اما به علت توقیف روزنامه ناتمام مانده است و معلوم نیست کدام مقام دستور داده که از نوشتن باقی داستان خودداری کند. بدین امر مجدداً اشاره خواهد شد. این کتاب از ذکر وقایع مشروطیت آغاز شده و پس از آوردن وقایع پادشاهی احمد شاه، تا پایان مجلس دوم ادامه می‌یابد.

هردو جلد کتاب که گاه توارد نیز دارند، تقریباً در حدود هشتصد صفحه (۳۸۰ ص جلد اول ۴۲۰ ص جلد دو م) بدون فصل‌بندی به صورت امروز یا تبویب مطالب به صورت تاریخ‌نویسی جدید، دارای عنوان‌هایی است. آنچه مربوط به احزاب است در جلد اول عبارت است از:

- احزاب سیاسی و مجلس اول (۴ صفحه)
- روابط سیاسی احزاب (۱ صفحه)
- جنگ بین‌الملل دموکرات‌ها را نجات داد (۱ صفحه)
- دموکرات و اعتدال منحل می‌شود (۲ صفحه)
- حزب سوسیالیست (۵ صفحه)
- رفقای ما جر می‌زنند (۶ صفحه)

و در جمع ۲۱ صفحه

و در جلد دوم:

- احزاب سیاسی (۱۶ صفحه)
- حزب تجدد (۱ صفحه)
- فراکسیون‌های مجلس پنجم و ششم (۳ صفحه)

و در جمع ۲۰ صفحه

از هشتصد صفحه کتاب دو جلدی *تاریخ احزاب سیاسی ایران* فقط ۴۱ صفحه مربوط به احزاب است و اگر در بندهای دیگر نیز مطالب کوتاهی درباره احزاب پیدا شود، بی‌شک از پنجاه ـ شصت صفحه بیشتر نخواهد بود. حال آنکه در قسمت اعظم کتاب مطالبی مفید و آگاهی‌دهنده به رشته تحریر در آمده است. در جلد اول چون:

مهاجرت، قرارداد ۱۹۱۹، سقوط دولت‌های گرجستان و قفقاز و ارمنستان، مقدمات کودتا، مجلس چهارم، فکر قشون متحدالشکل، کلنل محمدتقی خان، مسافرت دوم

احمد شاه به فرنگ، امتیاز نفت شمال، فتح قلعه چهریق، اعزام محصل به خارج، نطق رفیق چیچرین، زلزله در تربت، واقعه بحرین، عاقبت کنفرانس دوران و ظهور آتاتورک.

و در جلد دوم: قتل عشقی، استیضاح دولت سردار سپه، ماجرای شیخ خزعل، احمد شاه در فرنگ، نطق دکتر مصدق در مخالفت با پادشاهی سردار سپه، نطق مرحوم مدرس، اخراج ولیعهد، یادداشت‌های متفرقه.

بدین‌سان روشن است با آنکه عنوان کتاب مرحوم بهار *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران* است، اما محتوای کتاب مطالب دیگر است. بهار خود نیز تلویحاً به این مسأله اشاره کرده است آن‌جا که می‌گوید:

در یکی از جراید نسبتی به من و دوستان قدیم من، اکثریت دوره چهارم، داده شد و من خود را ناگزیر دیدم که از دوستان خود دفاع کنم و مقدمه‌ای به نام *تاریخ احزاب سیاسی* برای تأمین همین مدعا آغاز کردم ولی ناگهان خود را در میان تاریخ دوره کودتا و جمهوری یافتم و به ناچار آن را بدین صورت به پایان آوردم».(۷)

از این‌رو در این کتاب با آنکه درباره احزاب سیاسی ایران مطالب جالبی نقل شده است اما بیشتر به تاریخ تحولات مشروطیت و نظام پارلمانی ایران تا انقراض سلسله قاجاریه شبیه‌تر است. با آن همه، در شناخت احزاب و موضع‌گیری آنها نیز راهنمای امینی است؛ برای مثال:

ـ در ارتباط با قرارداد ۱۹۱۹ آمده است:

> جمعی قلیل از دموکرات‌ها روزی از آن قرارداد طرفداری کرده بودند و جمعی دیگر از راه‌های حزب مخالفت نموده بودند.(۸)

چگونه است که در برابر قراردادی آن‌چنانی، یک حزب سیاسی موضع‌گیری مشخصی نداشته است و گروهی، از آن قرارداد طرفداری کرده و گروهی به مخالفت به آن برخاسته‌اند.

ـ در ارتباط با حزب سوسیالیست:

> مؤسسان حزب سوسیالیست، آقایان میرزا محمدصادق طباطبایی و شاهزاده سلیمان میرزا دو پیشوای دموکرات و اعتدالیون قدیم بودند و هر دو آزادی‌خواهان معروف و پیشوایان مشروطیت ایران محسوب می‌شدند.(۹)

رهبران دو حزب مخالف با گرایش‌های فراماسونی، سازنده حزب سوسیالیست

شده‌اند.

ـ در ارتباط با ماهیت ایدئولوژیک:

> اقلیت مجلس را عناصری از حزب تازه سوسیالیست و عده‌ای از رفقای قدیم من به‌وجود آورده و اکثریت مجلس را اصلاح‌طلبان در دست گرفته بودند و این اکثریت و اقلیت همچون پایه‌اش بر مسلک و مرام نبود، بعد از یک سال گاهی به هم می‌خورد، یعنی اقلیت با دسته دیگری سازش می‌کرد و از آنها قُر می‌زد و از ناراضیان استفاده کرده دولت را می‌انداخت.(۱۰)

چگونگی اخلاق سیاسی و مبارزات حزبی در پارلمان چنین بوده است.

ـ درباره جریان‌های برون‌مرزی:

> در واقع دو حزب قدیم دموکرات و اعتدال پیدا شد. ولی این دفعه طبیعی نبود زیرا انقلاب این دو حزب را به وجود نیاورده بود بلکه انقلاب روسیه موجب تغییر عقیده عده‌ای از حزب‌بازان شده بود.(۱۱)

ـ در مورد تشکیلات و مرام:

> این جمعیت [= اصلاح‌طلبان] بدون تشکیلات منظم حزبی و بدون تناسب مسلکی از افراد و بقایای احزاب قدیم به وجود آمده، در مرکز و ایالات تشکیلات نداشت.(۱۲)

از این‌گونه اظهارنظرها در هر دو جلد یافت می‌شود و نشان می‌دهد که احزاب آن روزگار نه پایه و مایه عقیدتی و ایدئولوژیک داشته‌اند و نه مانند پاره‌ای احزاب اروپایی، ریشه‌های «طبقاتی» پدید آورندهٔ آنها بوده است. این مسأله در پژوهش دیگر بدین سان آمده است:

> در سازمان‌ها و حزب‌های جدید (گاه فضاهای ناسالم) یک انسان سنتی ایرانی فقط در یک بند مشخص (سیاسی) با دیگران هماهنگی‌های نسبی یافته است. نه آن‌سان که باید «ایدئولوژی» و «مرام» حزب آگاهی‌های لازم را فراهم آورده است و نه به لحاظ اجتماعی، خاستگاه ویژه‌ای مشخص شده است. در نتیجه وابستگان با پذیرش یا القای بخشی از اندیشه‌ها و راه و روش‌های سیاسی در نوعی بیگانگی روانی و عاطفی قرار گرفته‌اند. این امر در تمام ادوار حیات سیاسی احزاب در ایران به‌طور کامل محسوس است.(۱۳)

مرحوم مدرس نیز از تعدد حزب‌ها و اختلاف‌های آنان با یکدیگر گله داشته و با اشاره به «مرامنامه»های گوناگون این احزاب که عمل به آنها در آن روزگار امکان‌ناپذیر بود، با ناراحتی بیان کرده است:

تا این حزب‌های زهرماری در این مملکت رویید، مشروطیت راه خود را گم کرد.[۱۴]

۴. جایگاه فرهنگی کتاب

کتاب *تاریخ احزاب سیاسی ایران، انقراض قاجاریه* را از دو منظر مورد بررسی قرار می‌دهد:

اول) از منظر مؤلف کتاب به لحاظ تاریخ‌نویسی و به لحاظ شخصی.

دوم) از منظر تألیفی کتاب.

در منظر اول، بهار خود با صداقت تمام نوشته است که «من با کمال صراحت اذعان دارم که مورخ نیستم و فن من تا امروز تاریخ‌نویسی نبوده است و آن حوصله و مجال که مورخی باید در طلب مدارک و اسناد مطلوب تکاپو کند، در من نیست و از حدود کتابخانه خویش و مآخذ مربوط به فن مخصوص به خود که جمع کرده‌ام، نمی‌خواهم خارج شوم».[۱۵]

با آنکه در زمان بهار، هنوز هم ما مورخ ـ به معنای جدید و علمی ـ جز چند تن بیشتر نداشته‌ایم، اما بهار از آنها نه تنها کمتر نبوده، بلکه گاه با تعبیر و تفسیرهای خود نشان داده که بسیار باریک‌بین و زیرک و زمان‌شناس است. به تحقیق نمی‌توان از وی انتظار داشت که تاریخ‌نویس نقاد امروزی باشد. وی بر پایه اسناد گردآوری خود مطالبی نوشته که تمامی آنها برای مورخان عصر مشروطیت اول و دوم بسیار مهم است و در چندجا خودِ خبری را نقل می‌کند، اما صادقانه می‌افزاید «ولی من نمی‌دانم این خبر تا چه حدود درست است».[۱۶] یا از کتاب احمد شهریور در ورود قزاقان به تهران به مسأله‌ای اشاره می‌کند و آن‌گاه یادآور می‌شود «اما من این معنی را باور نمی‌کنم».[۱۷]

بهار خدای را شاهد می‌گیرد که «دقیقه‌ای از طریق راستی و اعتدال و بیان حق و حقیقت عدول نکرده است».[۱۸] ملک‌الشعرا سعی کرده در کتاب خود از کسی بدگویی نکند، نام بسیار کسان را نیاورده تا «تاریخ را از لوث اسامی ایشان پاک نگاه دارد».[۱۹] و

اگر نام پاره‌ای اشخاص را آورده، آنان گناهکار بوده‌اند و «حق رنجش از کسی را ندارند. آنها باید روزی به محاکمه جلب شوند».[۲۰] همچنین وی کوشیده است که احساسات و تمایلات خود را در داوری‌های تاریخی دخالت ندهد و در برابر کسانی که به او گفته بودند «تو نمی‌توانی بی‌طرفانه چیز بنویسی»، جواب بسیار منطقی بدین‌سان داده است:

بر فرض صحت این دعوی، اگر با تمام مواظبت و دقت، باز به حکم طبع بشری ممکن نباشد بی‌غرضانه و بی‌طرفانه صرفاً تاریخی نگاشت، نظر به گذشتن زمان و بیم محو شدن حقایق و جریانات گذشته، من اقدام به ثبت پاره‌ای مسائل تاریخی با اتکا به اسناد موجود نموده‌ام. خوب است دیگران هم در همین حدود، تاریخی با همین سیاست بنویسند به شرطی که متکی بر اسناد باشد تا از امتزاج و اختلاط اینکه تاریخ، مردم بی‌طرف بتوانند نتیجه مطلوب را به‌دست آوردند و الا اگر بنا باشد ماکه خود درکار بوده‌ایم چیزی ننویسیم، دیگران هم که درکار سکوت کنند، سکوت کنید تاریخ این مدت نیز مانند تاریخ مشروطیت و تواریخ دیگر کشور از میان خواهد رفت و وقتی به فکر جمع‌آوری خواهند افتاد که دیگر نه سندی در دسترس کسی باقی است و نه اطلاعاتی و یادداشتی و مسموعات صحیحی باقی مانده است و این خطاست![۲۱]

این همه بر او عیب گرفته‌اند که «نتیجه این تاریخ کلاً به نفع شاه سابق نیست» اما جوابی که ملک‌الشعرا داده است به دور از قال و مقال، ذات تاریخ‌شناسی او را آشکار ساخته است:

علت این معنی همانا نفی تاریخ است و مرا در آن دستی نیست و بر من حرجی نه، زیرا وقایع و کارهایی که شده است، حقیقت تاریخ این عمل را خود بنفسه انجام داده است. چه می‌توان کرد؟ امروز در دنیای بدین بزرگی که تمدن جدید آن را چنین در هم فشرده و تنگ کرده و اجزای عالم را به هم نزدیک نموده است، نمی‌توان تاریخ را دگرگونه کرد و حقایق تاریخی را پایمال نمود.

فلک گر به زیر نقاب اندر است — و یا زیر پر عقاب اندر است
مپندار کاو از پس کار تو — به فکر خطا و صواب اندر است
اگر بد کنی کیفرش بد بری — نه چشم زمانه به خواب اندر است
در ایوان‌ها نقش بیژن هنوز — به زندان افراسیاب اندر است

آن‌گاه اضافه کرده است:

> کرداری که شاه سابق و دوستانش در این واقعه مرتکب شدند، خود فی‌نفسه موجب شرمساری‌هاست و هر آینه اگر من در ذکر نام هر یک از آن ذوات عظیم‌الشان، هزاران هزار گوهر مدح و ثنا و محمدت نثار می‌کردم و بالعکس در حین بردن نام رقیبان ایشان به همان مقدار دشنام و تهمت و اهانت روا می‌داشتم باز به هنگام قضاوت همین نتیجه حاصل می‌شد که ما با آن روبه‌رو هستیم که «زنگی به شستن نگردد، سپید».(۲۲)

اما به لحاظ شخصی، زمانی بهار نگارش *تاریخ احزاب سیاسی ایران* را آغاز کرد که کهنسال نبود ولی سختی ایام دیکتاتوری، زندان‌ها و تبعید و سختی‌ها و تبعیض او را ناتوان کرده بود. بیماری وی نیز مزید برعلت شده بود و به قول فرزندش مهرداد بهار، وی «مجبور بود دو بخش عمده‌ای از مطالب کتاب را از لابه‌لای خاطرات گذشته خود بیرون کشد و بنویسد. در حالی که گردش روزگار و بد زمانه روح و ذهن او را سخت فرسوده بود و حافظه چندان چون گذشته یاری‌اش نمی‌کرد و نام‌ها و حوادث در ذهن او گاه صورتی آشفته و نابجا می‌یافت».(۲۳) از این‌رو، برخی از ایرادهای نه چندان چشم‌گیر، از مقوله فراموشکاری و به قول خودش «سهو نسیان» بوده است.

در منظر دوم، یعنی تألیفی، کتاب به علت تعلق به «تاریخ کنونی» (Acteele Histoire) از برخورداری بسیاری اسناد و مدارک دور مانده است و این مشکلی است که همه کتاب‌های همسان چون *تاریخ بیداری ایرانیان* ناظم‌الاسلام و جز اینها دارند. از زمان چاپ و انتشار این کتاب بیش از شصت سال گذشته است. اسناد فراوانی امروزه در دسترس پژوهشگران قرار دارد که در آن روزگار هیچ یک از آنها در دسترس مرحوم ملک‌الشعرا و محققان دیگر نبود؛ چون اسناد مربوط به کودتای ۱۲۹۹ هش یا اسناد مربوط به مهاجرت (بایگانی مرحوم نظام‌السلطنه مافی و جز اینها). البته مرحوم بهار خود نیز بیان کرده که مجال جست‌وجوی اسناد و مدارک را نداشته است. اتکا به حافظه نیز معضلات و نسیان‌های دیگری را فراهم کرده است، زمانی که می‌نویسد «بر آن سر بودم که این تاریخ را به ترتیب سنین و شهور تا امروز بنویسم».(۲۴)

آشکار است که وی جنبه‌های وقایع‌نگاری یا «تاریخ‌نگاری» (Historiographie) را در نظر داشته و توقع مورخ (Historiene) بودن از وی برخلاف نظر تاریخ‌شناسان

امروزی است و بهار خود به این امر عنایت داشته است.

اما افزون بر این چند نکته، باید به «احتیاط کاری»های بهار نیز توجه کرد که چه بسا بر پایهٔ خصلت اخلاقی و فضیلت زندگی فرهنگی ـ سنتی او بوده است. در ارتباط با سید ضیا، وثوق‌الدوله، نصرت‌الدوله فیروز، تیمورتاش و حتی رضاشاه مطالب دیگری نیز داشته که نانوشته مانده است و در ناتمام گذاشتن کتاب آورده است:

> به پاس میل درونی بعضی مقامات که احترام آن را بر خود و مردم ایران فرض می‌دانم، بدون آنکه اشارتی کرده باشند یا منعی در کار باشد، در نوشتن باقی داستان خودداری می‌کنم مگر از طرف همان مقام، بار دیگر امر شود و وسایل کار را نیز در دسترس حقیر بگذارند و مرا مأمور مجلّد دیگر بفرمایند.(۲۵)

چگونه می‌شود که «اشارتی» نکرده باشند و «منعی» در کار نباشد، اما همان مقام که به ظاهر معلوم نیست چه کسی است، «بار دیگر امر فرماید»؟ پر معلوم است که نه تنها اشارت کرده‌اند، بلکه امر صادر فرموده‌اند که دنباله داستان چاپ نشود. جمله‌های بعدی بهار شاید بتواند روشنگر واقعیت ناگفته او باشد:

> حضوراً به پیشگاه شاهنشاه ایران (محمدرضا شاه) سخنی معروض داشتم. اکنون آن جمله تاریخی را تکرار می‌نمایم تا از من به یادگار بماند و آن جمله این است که عرض کردم «شهریارا، اگر اعلیحضرت شما پادشاهی باوفا باشید، بهتر از آن است که فرزندی باوفا باشید». این یک حقیقتی است. شاه ایران باید قضاوت کردار پدر بزرگوار خود را به افکار عمومی گذارد و دخالتی در این امر نفرماید.(۲۶)

العاقل یکفیه الاشاره

سخن پایانی

ملک‌الشعرا بهار از سنین نوجوانی و جوانی با فرهنگ و سیاست آشنایی علمی و عملی پیدا کرد و در این راه با تحمل انواع سختی‌ها و معضلات، کوشش‌ها و روشنگری‌های خود را به منصه ظهور رساند و در مسند تصمیم و قانون‌گذاری در مجلس و حزب قرار گرفت و در زمره برجستگان دوره اول مشروطیت ایران قلمداد گردید و از همین طریق ما را بر بسیاری از وقایع آشکار و پنهان زمان آگاه کرد و در دوره استبداد با روی آوردن به

کتاب‌های تاریخی و بررسی و انتشار آنها، به تاریخ شناخت گسترده‌تری یافت به‌طوری که برازنده بود تاریخ روزگار پرآشوب خود را به رشته تحریر درآورد و به انتظار جامعه پاسخ دهد. وی با تشویق کردن جوانان به شناخت گذشته و دور کردن لطمه‌های خیانت‌آمیز و جاهلانه به تاریخ، مسامحه و تعلل را کنار گذاشت و بدون هیچ ادعایی با پذیرش بودن سهو و نسیان، *تاریخ احزاب سیاسی ایران* را نخست در روزنامه *مهر ایران* و *نوبهار* و آن‌گاه به صورت دو جلد کتاب که جلد دوم آن، همت شادروان مهرداد بهار را همراه داشت، به نسل جدید ایران ارائه کرد. این کتاب با همه کمبودها و نقصان‌ها و گاه اشتباهات و خطاهای کوچک و حتی احتیاط کاری‌ها، در زمره بهترین کتاب‌های شناخت جامعه سیاسی ایران از نهضت مشروطیت تا سلطنت رضا خان است و بهار در نگارش آن صداقت علمی و بی‌غرضی خود را نشان داده است و هیچ محققی از خواندن و بررسی آن و بهره‌وری از آن بی‌نیاز نیست.

کتاب مرحوم بهار و چند کتاب همسان دیگر، نه تنها اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران را در آن روزگاران آشکار کرده بلکه نسل پژوهشگر تاریخ معاصر ایران را با شیوه‌های تاریخ‌نویسی و تحولات آن آشنا می‌سازد اما بهار به‌گونه داشتن از تبار فضیلت‌مداری در برابر انواع زورمندان زمان نگارش تاریخی و اجتماعی خود را ناله حق‌طلبانه مردم ایران دانسته و تسلیم ستمگران نابخرد و دنیاپرستان سیه‌دل نشده است و به راستی:

دانش و آزادگی و فضل و مروت   این همه را بنده درم نتوان کرد

منابع

۱. بهار، ملک‌الشعرا، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی؛ انقراض قاجاریه*، چاپ رنگین، تهران، ۱۳۲۳.

۲. ـــــ *تاریخ مختصر احزاب سیاسی؛ انقراض قاجاریه*، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.

۳. تکمیل همایون، ناصر، *نگاهی به چگونگی شکل‌گیری حزب‌های و سازمان‌های سیاسی در ایران*، دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی وزارت کشور، تهران، ۱۳۷۸.

۴. مدرسی، علی، «مدرس، مجلس و تاریخ»، *مجله مجلس و پژوهش*، سال سوم، ش ۱۷۰، ۱۳۷۴.

بهار و ترانه‌سرایی

یحیی معاصر*

استاد ملک‌الشعرا بهار در اول اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ بعد از ۶۵ سال عمر پربار در راه خدمت به فرهنگ و ادب ایران که آن همه آن را دوست می‌داشت، درگذشت. در اول اردیبهشت ماه ۱۳۸۰، پنجاه سال بعد از وفاتش، مراسم بزرگداشت و یادبود او را در ایران و فرانسه برپا داشتند و استادان و دانشمندان جهان درباره زندگانی و آثار و شعرها و نوشته‌هایش که در تاریخ ادبیات معاصر ایران بی‌نظیر است، سخن‌ها گفتند و یادش را گرامی داشتند.

بی‌گمان در صدسال اخیر بر تارک ادب و فرهنگ ایران گوهری تابناک‌تر از ملک‌الشعرا بهار ندرخشیده است. بهار آخرین و بزرگ‌ترین و قوی‌ترین شاعر کلاسیک و موسیقی‌شناس زبان فارسی در دوران معاصر به‌شمار می‌رود که درباره او تاکنون سخن‌سنجان و دانشوران و هنرشناسان بسیار سخن گفته و کتاب‌ها نوشته‌اند و بدون شک بعد از این هم کسانی دیگر درباره او داد سخن خواهند داد.

ملک‌الشعرا یک ایرانی هوشمند و نجیب نیک‌اندیش و دلسوز مردم و خواهان نیک‌بختی و آسایش و پیشرفت هموطنانش بود و در برابر ظلم و ستم شاهان قاجار و پهلوی و سایر زورمداران و زورگویان ایستادگی می‌کرد و با اینکه همواره جانش در خطر بود، بدون واهمه‌خواهان آزادی و عدالت و آسایش هموطنانش بود. تبعیدها، زندان‌ها و آزارهای هیأت حاکم هیچ‌گاه او را از عقاید اصلاح‌طلبانه‌اش دلسرد و منصرف نمی‌کرد و

---

* داماد بهار

در هر مقامی که بود، چه در مجلس شورای ملی، چه در دانشگاه، و یا در مقالات روزنامه‌ها، عقاید خود را به نظم و نثر ابراز می‌داشت. باید دانست که ملک‌الشعرا بهار علاوه بر نظم و نثر و نطق و سخنوری که در آنها استادی یگانه بود، درباره هنر نقاشی و موسیقی ایرانی و اخترشناسی نیز تحقیقات جامعی نموده است. بهار فردی اجتماعی بود و به‌وسیله معاشرت و مصاحبت با دوستان موسیقی‌دان و ستاره‌شناس و نقاش، آگاهی‌های سودمندی در این حوزه‌ها به‌دست آورده بود که در بعضی از شعرهایش به خوبی منعکس و نمایان است.

از جمله موسیقی‌دان‌های برجسته ایرانی که هم‌عصر ملک‌الشعرا بهار بودند، بدین شرح نام می‌بریم: غلامحسین درویش، علی‌اکبر شهنازی، مرتضی نی‌داود، یحیی زرین پنجه، غلامحسین برازنده (نوازندگان معروف تار)، و آقایان جهانگیر مراد حسام‌السلطنه، ابراهیم منصوری، رکن‌الدین مختاری، رضا محجوبی (نوازندگان ویولون)، و خانم منیژه صفدری قاجار، معلم موسیقی مدارس دختران تهران که برای تصنیف‌های استاد بهار آهنگ می‌ساختند.

باید دانست که در گذشته آهنگ‌های موسیقی را در ایران به علت نبودن الفبای موسیقی (نت)، سینه به سینه حفظ می‌کردند و قطعات و الحان و گوشه‌های هر دستگاه موسیقی را مانند پیش‌درآمدها، آوازها، تصنیف‌ها را به خاطر می‌سپردند که پس از درگذشت موسیقی‌دان‌ها و نوازندگان، به علت نبودن نت، اغلب آهنگ‌های موسیقی فراموش شده و از بین می‌رفتند. خوشبختانه امروز کلیه آهنگ‌های موسیقی ایرانی با نت نوشته شده و دیگر فراموش نخواهد شد. چنانکه اگر در گذشته نت وجود می‌داشت و آهنگ‌های زیبا و دلپذیر و گوشنواز ایرانی که به‌وسیله نوازندگان نامدار مانند باربَد، نکیسا، رامتین، بامشاد، فارابی، صفی‌الدین ارموی و... ساخته شده بودند، با نت در جایی ثبت و نگاهداری می‌شدند، هیچ‌گاه از بین نمی‌رفتند. در اینجا لازم می‌دانم از استاد دکتر لطف‌اللّه مفخم پایان، نوازنده ویولون که در دانشگاه‌های تبریز و مشهد استاد جغرافیا بود، یاد کنم. ایشان تحصیلات علمی خود را در رشته جغرافیا در پاریس و دانشکده معروف سوربون انجام داده و در رشته ویولون یکی از شاگردان ممتاز استاد صبا بود. او کلیه دستگاه‌های موسیقی ایرانی را به خط نت نوشته و جمع‌آوری کرده است. شادروان دکتر مفخم پایان واقعاً استادی کم‌نظیر بود و به عالم موسیقی ایران

خدمت شایانی نموده است. یادش گرامی و روانش شاد باد.

بی‌گمان موسیقی ایرانی از همان ابتدا با شعر پیوند و هم‌بستگی داشته است و در میان بزرگان شعر پارسی شاعران آشنا به موسیقی بسیارند؛ مانند رودکی سمرقندی، فردوسی طوسی، منوچهری دامغانی، خاقانی شروانی، نظامی گنجوی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، سعدی شیرازی و خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی و عبدالرحمن جامی، که بعضی از آنها مانند رودکی نوازنده چنگ و مولانا نوازنده رباب بوده‌اند.

رودکی چنگ بر گرفت و نیک نواخت   باده انداز کو سرود نواخت

خواجه شمس‌الدین محمد حافظ علاوه بر موسیقی، آوازخوانی هم داشته است:

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه   که لطف طبع و سخن گفتن دَری داند

از شاعران معاصر ایران، شادروان محمدتقی ملک‌الشعرا بهار، میراث‌بر پنج قرن شعر درخشان پارسی و یکی از بزرگ‌ترین قصیده‌سرایان تاریخ ادبیات ایران است. بهار در اشعار خود علاوه بر رعایت موسیقی درونی یعنی حسن تلفیق و تناسب در ترکیب واژه‌ها به علت آشنایی به فن موسیقی، تعابیر و اصطلاحات آن را در اشعار خود به نیکی به‌کار برده است و در پاره‌ای از سروده‌هایش طنین موسیقی به‌گوش می‌رسد. بهار در دو جلد دیوان اشعار خود علاوه بر ذکر نام بعضی از موسیقی‌دان‌های بزرگ ایران و یادآوری هنر و کارشان، به نام بعضی از سازها و همچنین نواها و اصطلاحات و دستگاه‌های موسیقی ایرانی اشاره کرده است.

ملک‌الشعرا بهار در مثنوی سی لحن موسیقی قدیم ایران درباره باربد، موسیقی‌دان نامی و بزرگ ایران در دوران ساسانیان و بربط نواز دربار خسرو پرویز، تحقیق کرده و تعبیراتی را که نظامی گنجوی طی منظومه خسرو و شیرین در بعضی از اسامی الحان داده، یادکرده است. سی لحن عبارت هستند از:

آرایش خورشید ـ آیین جمشید ـ اورنگی ـ لتغ شیرین ـ تخت طاقدیسی ـ حقه کاووس ـ راح و روح ـ رامش جان ـ روز فرخ ـ سبزه در سبزه ـ سروستان ـ سرو سهی ـ شادروان مروارید ـ شبدیز ـ شب فرخ ـ کین ایرج ـ کین سیاوش ـ کبک دری ـ کیخسروی ـ قفل رومی ـ گنج بادآورد ـ گنج گاوان ـ گنج کاووس ـ ساز نوروزی ـ ماه بر کوهان ـ مشکدانه ـ مروای نیک ـ مهرگانی ـ ناقوس نوبهاری ـ نوشین باده ـ نیمروز ـ نخجیرگان.

تفاوت‌های دیگری هم در اسامی الحان موجود است که بهار آنها را تذکر داده است. به‌طور کلی کار تحقیق در دیوان بهار مستلزم بررسی دقیق بیت به بیت اشعار و یادداشت اصلاحات و تطبیق و تعبیر و ارتباط آنها با صناعات شعری و صنایع معنوی بدیع است که باید ارتباط آنها با دستگاه‌های موسیقی، آوازها و گوشه‌های آن در سیستم دوازده دستگاه قدیم و جدید موسیقی ایرانی روشن گردد.

نام دستگاه‌های اصلی موسیقی ایرانی عبارت هستند از:

ماهور، سه‌گاه، چهارگاه، راست پنجگاه، شور، همایون، دشتی، نوا، اصفهان، افشاری، بیات ترک. هر یک از این دستگاه‌ها دارای تعدادی آواز و گوشه هستند. استاد بهار اصطلاح «گاه» را در موسیقی ایرانی نظیر سه‌گاه و چهارگاه و راست پنجگاه متخذ از «گات» یعنی سرود دانسته است. بهار به واسطه تسلط به اصول و مقامات موسیقی کلاسیک ایران و آشنایی با جزئیات گوشه‌ها و آوازها با مهارت توانسته است اصطلاحات موسیقی را در شعرهایش با زیبایی و ظرافت و مهارت خاصی مورد استفاده قرار دهد به‌طوری که در قصیده‌های آمال شاعر، سپیدرود، هدیه تا گور، لِزَنیه و سایر مدایح و مناقب و اشعارش به بهترین وجه از عهده این امر برآمده است.

تصنیف‌های بهار

تصنیف‌سازی در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه قاجار و آغاز مشروطه به‌عنوان تریبونی آزاد و واکنشی در برابر قدرت زورمداران و انتقاد غیرمستقیم از شیوه کار حکومت و اوضاع و احوال مملکت بوده است، به‌خصوص چون روزنامه‌نگاران نمی‌توانستند آزادانه از شاه و هیأت حاکم انتقاد کنند. ملک‌الشعرا بهار که روزنامه‌هایش به بهانه‌های گوناگون توقیف و خودش هم تهدید به قتل و تبعید و زندان می‌شد، ناچار بود همراه سرودن شعرهای سیاسی و اجتماعی به تصنیف‌سازی هم متوسل شود تا بتواند پیام‌های خود را در مورد آزادی و عدالت اجتماعی ابلاغ کند. سبک بهار در تصنیف‌سازی دل‌نشین است و با مضامین عاشقانه شروع می‌شود و به انتقاد از طرز کار و عمل حاکمان و زورمداران ختم می‌شود و بهار پیام خود را با ظرافت خاصی ابلاغ می‌نماید.

تصنیف جاودانه «مرغ سحر» که خانم قمرالملوک وزیری آن را برای نخستین‌بار در سالن گراند هتل تهران خوانده است، نمونه‌ای از تصنیف‌های ملک‌الشعرا بهار است که

آهنگ آن را آقای مرتضی‌خان نی‌داوود ساخته و تاکنون به‌وسیله خوانندگان معروف و مشهوری مانند آقایان شجریان، جمال صفوی، نادر گلچین، عقیلی، لطفی، فرهاد مهراد، فاضل جمشیدی و خانم‌ها قمرالملوک وزیری، ملوک ضرابی، هنگامه اخوان، اکرم بنایی، شکیلا و ایران‌الدوله خوانده شده است. تصنیف‌های بهار هر کدام به مناسبت‌های خاصی سروده شده‌اند که عموماً جنبه سیاسی و اجتماعی و میهنی دارند. آشنایی بهار با موسیقی در موفقیت تصنیف‌هایش نقش مؤثری داشته که مورد توجه همگان قرار گرفته است.

شادروان بهار مجموعاً ۴۳ تصنیف ساخته است که در چاپ اول دیوان همه آنها به چاپ نرسیده‌اند ولی در چاپ‌های بعدی کم و بیش بعضی از آنها را که در کتاب‌های دیگر یافته شده است، به چاپ رسانده‌اند. در آخرین چاپ دیوان اشعار بهار که به مناسبت پنجاهمین سال درگذشت بهار توسط خانم چهرزاد بهار در تاریخ ۱۳۸۰ چاپ شده است، در جدول ترانه‌ها و تصنیف‌ها از ۳۴ ترانه نام برده شده که فقط ۲۶ تصنیف به چاپ رسیده است. خوشبختانه با کوشش و تفحّص و پی‌گیری، موفق شده‌ایم تاکنون ۴۳ ترانه از تصنیف‌های بهار را که در کتاب‌های *سرگذشت موسیقی ایران*، *بهار و موسیقی*، *چهل و دو ترانه قدیمی شاعران و آهنگ‌سازان ایران*، *از صبا تا نیما*، *کتاب زندگانی و آثار استاد ملک‌الشعرا بهار* و حتی برخی را از روی صفحات قدیمی گرامافون استخراج نماییم و ان‌شاءالله در چاپ آینده دیوان اشعار استاد بهار به دوستان بهار تقدیم خواهد شد.

همان‌طور که قبلاً گفته شد، ملک‌الشعرا بهار قبل از همه شاعران و بیشتر از همه آنها تصنیف ساخته است. آهنگ‌سازان تصنیف‌های ملک‌الشعرا بهار، استادان نامدار موسیقی ایران مانند غلامحسین درویش، جهانگیر مراد (حسام‌السلطنه)، رکن‌الدین مختاری، مرتضی نی‌داوود، علی‌اکبر شهنازی، ابراهیم منصوری، یحیی زرین پنجه، عبدالحسن برازنده، شکرالله قهرمانی، خانم منیژه صفدری قاجار، رضا محجوبی و... هستند. ضمناً استادان دیگری هم مانند حبیب سماعی، حسن استوار، نورزاد، سالاری، جواد معروفی و موسی نی‌داوود در ارکسترها همکاری می‌کرده‌اند. درویش خان برای هفده تصنیف بهار آهنگ ساخته است که همه آنها قبل از تاریخ ۱۳۰۵ هش هستند. زیرا درویش خان (متولد ۱۲۵۱ هش) در آذر ۱۳۰۵ در ۵۴ سالگی در اثر ضربه مغزی به

علت تصادف درشکه‌اش با یک اتومبیل و سقوط از درشکه درگذشته است. جهانگیر میرزا مراد (حسام‌السلطنه) نیز بیش از ده آهنگ برای تصنیف‌های بهار ساخته است. خانم منیژه صفدری قاجار هم برای سه تصنیف بهار آهنگ ساخته که در سالن گراند هتل تهران در ارکستر بانوان تحت رهبری خودش اجرا شده است. آهنگ تصنیف «مرغ سحر» راکه شهرت جهانی یافته، آقای مرتضی نی‌داوود ساخته است. آهنگ تصنیف «رقیب وطن» در دستگاه بیات ترک به‌وسیله آقای رکن‌الدین مختاری ساخته شده و آهنگ تصنیف «اصفهان» توسط مرتضی نی‌داوود و علی‌اکبر شهنازی و عبدالحسین برازنده، هنگامی که مرحوم بهار در سال ۱۳۱۲ هـ‌ش در شهر اصفهان در تبعید بودند، ساخته شده و توسط خواننده شهیر اصفهانی آقای تاج اجرا شده و به اهالی محترم اصفهان اهدا شده است. در سال ۱۳۱۲ هـ‌ش بقیه آهنگ تصنیف‌های ملک‌الشعرا بهار را آقایان ابراهیم منصوری، رضا محجوبی، شکرالله قهرمانی، یحیی زرین پنجه و علی‌اکبر شهنازی ساخته‌اند و در اغلب هیأت ارکسترها آقایان رزین پنجه، استوار، سالاری، نورزاد، منصوری، موسی نی‌داوود نیز شرکت داشته‌اند. موسی نی‌داوود برادر مرتضی نی‌داوود است که ویولون می‌زد. خانم ملوک ضرابی هر کدام بیش از ده تصنیف بهار را خوانده‌اند. همچنین آقای شجریان هم پنج تصنیف بهار را خوانده است. تصنیف مرغ سحر را عده بی‌شماری در اروپا و آمریکا و همه‌جا خوانده‌اند.

فهرست منابع

۱. آرین‌پور، یحیی، *از صبا تا نیما*، ج ۱ و ۲، تهران: انتشارات کتاب‌های جیبی، ۱۳۶۰.

۲. احمدی‌گیوی، حسن، *ستایش‌گر میهن و آزادی*، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۸.

۳. بهار، محمدتقی «ملک‌الشعرا»، *دیوان*، به کوشش چهرزاد بهار، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۸.

۴. ـــــ *سبک‌شناسی*، تهران: ۱۳۵۱، انتشارات امیرکبیر.

۵. حافظ، *دیوان*، به کوشش غنی و قزوینی، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۷۶.

۶. حدادی، نصرالله، *چهل و دو ترانه قدیمی ایران*.

۷. خالقی، روح‌الله، *سرگذشت موسیقی ایران*، ج ۱.

۸. شریفی، حبیب، *بهار و موسیقی*، چاپ پاریس به مناسبت پنجاهمین سال درگذشت بهار.

۹. عابدی، کامیار، *به یاد میهن: زندگی و شعر ملک‌الشعرا بهار*.

۱۰. گلبن، محمد، *بهار و ادب فارسی*، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱.

۱۱. نیکو همت، *زندگی و آثار کلاسیک ملک‌الشعرا بهار*.

۱۲. هدایت، مهدی قلی «مخبرالسلطنه»، *خاطرات و خطرات*، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۵.

۱۳. یوسفی، غلامحسین، *چشمهٔ روشن*، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۹.

فهرست ۴۳ تصنیف استاد ملک‌الشعرا بهار: نام آهنگ‌سازان و خوانندگان نامی آنها به شرح زیر است:

نام تصنیف	شاعر	آهنگ‌ساز	دستگاه	نُت	خوانندگان	هیأت ارکستر و نوازندگان
ای چرخ	بهار	درویش‌خان	ماهور		جمال صفوی	
ای ایران هنگام کار است	//	//	ماهور		جمال صفوی	تار: عینی‌خان ویلن: نورزاد
عروس گل از باد صبا	//	//	سه‌گانه	+	قمرالملوک وزیری، ملوک ضرابی	تار: مرتضی نی‌داوود ویلن: موسی‌خان
زمن‌نگارم خبر ندارد	//	//	ماهور		قمرالملوک، شجریان، پری، ملوک ضرابی	
باد خزان وزان شد	//	//	افشاری	+	قمرالملوک، شجریان، جمال صفوی	ویلین: منصوری، پیانو: استورسالاری
بهار دلکش	//	//	ابوعطا	+	قمرالملوک، شجریان	
دائم مه من بر من دلیرش کند ناز	//	//	ماهور		قمرالملوک وزیری	
ای دلبر من تاج سر من	//	//	ماهور		جمال منصوری، شجریان به مناسبت بزرگداشت حکیم همسر خانم از سوی یونسکو در سال ۱۹۹۹ در مارس توسط آقای شجریان اجرا شده است.	
صبحدم از مشرق طلوعی در جهان کن	//	//	سه‌گانه		قمرالملوک وزیری، جمال صفوی	

نام تصنیف	شاعر	آهنگ‌ساز	دستگاه	نُت	خوانندگان	هیأت ارکستر و نوازندگان
مرغ سحر	بهار	مرتضی نی‌داوود	ماهور		قمرالملوک وزیری، ملوک ضرابی، شجریان، هنگامه اخوان، گلچین عقیلی اکرم بنایی، لطفی، شکیلا، فاضل جشمیدی، فرهاد مهرداد	
رقیب وطن	//	رکن‌الدین مختاری	ترک			
شبنم تر	//	منیژه صفدری‌قاجار	بیات ترک		ملوک ضرابی	ارکستر بانوان (گراند هتل)
ای شکسته دل عاشقی تا چه	//	حسام‌السلطنه جهانگیر نژاد	ابوعطا		قمرالملوک وزیری	//
ای زن بهر وطن زمزمه سرکن	//	منیژه صفدری	ماهور		ملوک ضرابی	//
ای تازه گل ای مه و شبنم	//	منیژه صفدری	افشاری		//	//
گل سرخ مینا	//	استوار	دسته کُر		خواهران سید انوش	پیانو: استوار، ویلن: نورزاد
پرده ز رخ برافکن	//	یحیی زرین پنجه	افشاری		ناهید نیک‌بخت	
ای ایران روز فتح و ظفر است	//	//	ماهور	+	جمال صفوی	ویلن: نورزاد تار: یحیی خان
فروردین	//	//	ماهور	+	//	پیانو: استوار تار: یحیی خان، ویلن: نورزاد

نام تصنیف	شاعر	آهنگ‌ساز	دستگاه	نُت	خوانندگان	هیأت ارکستر و نوازندگان
اصفهان روتاب نگری بهشت ثانی	بهار	عبدالحسین برازنده استاد دنیتن	اصفهان	تاج اصفهان	عبدالحسین برازنده مرتضی نی‌داوود	
پروانه موجود ظریف	//	ابراهیم منصوری	شهناز		مرتقا خانم	ویلن: منصوری تار: سالاری، سنتور: سماعی
زن باهنر	//	//	سه‌گانه		جمال صفوی	ویلن: منصوری پیانو: استوار، تار: سالاری
مرغ بینوا	//	//	ترک		جمال صفوی	//
به دل جز غم قمر ندارم	//	شکرالله قهرمانی	ترک	+	قمرالملوک وزیری	
ز نی کوبه جهان هنر ندارد	//	بهار	سه‌گانه		جمال صفوی	پیانو: استوار، ویلن: نورزاد
ای ایرانی تا به کی نادانی	//	درویش‌خان	دشتی		جمال صفوی	
نسیم سحر بر چمن گذر کن	//	جهانگیر مراد حسام‌السلطنه	ابوعطا		جمال صفوی	
ای شهنشه	//	//	دشتی		//	
کبوتر	//	//	ابوعطا	+	//	

نام تصنیف	شاعر	آهنگ‌ساز	دستگاه	نُت	خوانندگان	هیأت ارکستر و نوازندگان
باد صبا بر گل نظر کن	بهار	//	همایون	+	//	پیانو: استوار، تار: سالاری، ویلن: منصوری
ای وطن نمی‌دانم چرا ویرانه گشتی	//	//	افشاری		//	
عشقت آتش به دل زد	//	//	ترک		ملوک ضرابی	تار: یحیی زرین پنجه، ویلن: منصوری
ماه من شاه من	//		افشاری		//	//
نظر کرد دادار ایران	//	درویش‌خان	چهارگاه		جمال صفوی	
ای شهسوار وطن	//	//		به مناسبت فتح ایران در اوایل مشروطیت سروده شده.	//	
باش تا پنجه ناهید	//	یحیی زرین پنجه	همایون		//	
اشرار ایران بی‌خبر	//	درویش خان	ماهور		جمال صفوی	با شروع جنگ جهانی اول ساخته شده است.
گفتم اردو بزن به تبریز	//	درویش خان	افشاری		جمال صفوی	تا در جنگ جهانی میان اهالی تبریز با قوای محمدعلی شاه
حضرت ستارخان	//	//	//			به مناسبت شکست قوای محمدعلی شاه به فرماندهی عین‌الدوله از ستارخان رئیس مجاهدین تبریز

نام تصنیف	شاعر	آهنگ‌ساز	دستگاه	نُت	خوانندگان	هیأت ارکستر و نوازندگان
بهار ز نو رسیده است	بهار	رضا محجوبی	ابوعطا			
ای وطن من	//	یحیی زرین پنجه	افشاری		ناهید نیک‌بخت	ویلن: نورزاد تار: یحیی خان

خاطراتی از استاد بهار

سلیم نیساری*

به نام خداوند جان آفرین   حکیم سخن در زبان آفرین

با سلام خدمت سروران گرامی، دوستان و دانشمندان حاضر در مجلس.

شخصیت بهار متشکل است از مختصات یک شاعر طراز اول، استادی پژوهشگر، نویسنده و روزنامه‌نگاری با شهامت، سیاستمداری با متانت رأی و اعتقاد و یک فرد مصلح اجتماعی که دایم با زور و استبداد و خودکامگی فرمانروایان در ستیز بود. من باید یکی از این جنبه‌ها را انتخاب بکنم ولی فکر کردم چون استادان و دانشمندانی هستند بود که در این زمینه بیانات بسیار با ارزشی ایراد کنند من چیزی بگویم که اختصاصی باشد و آن ذکر چند خاطره است و این خاطره‌ها هم معمولاً باید در مجلس کوچکی گفته شود، الان واقعاً احساس شرم می‌کنم که برخی خاطره‌ها را در حضور جمع و در سالن بزرگی می‌خواهم ذکر کنم. البته باید ببخشید.

درس «سبک‌شناسی» را که در سال دوم و سوم رشته ادبیات فارسی در دانشسرای عالی تدریس می‌شد، در خدمت استاد خواندیم. کتاب سبک‌شناسی که در سه جلد تدوین شده است، در همان زمان دانشجویی ما، یعنی از سال ۱۳۱۹ه‍ش به بعد زیر چاپ بود و وقتی چاپ شد، فهرست رجال، کتب، قبایل، اماکن مربوط به هر سه جلد را بنده تنظیم کردم.

ما دانشجویان رشته ادبیات فارسی این مقدار می‌دانستیم که افتخار شاگردی استاد

---

* عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی

ملک‌الشعرا بهار را داریم و او بزرگ‌ترین شاعر قصیده‌سرای قرن حاضر است. ولی به یاد ندارم که استاد سر کلاس از اشعار خود برای ما خوانده باشد. دوست عزیزم دکتر فرزام خاطره‌ای راجع به بهار فرمودند که به مناسبتی گویا ایشان یک قصیده را سر کلاس خوانده‌اند و به شاگردان گفته‌اند این را یادداشت کنید. ولی من خوب به یاد ندارم که استاد وقتی برای انواع هنرهای بدیع، مثالی از گفتار شعرا نقل می‌کردند، از سروده‌های خود مثالی ذکر کرده باشند. یادم است روزی برای رعایت «صوت و آهنگ حامل معنا» هنگام قرائت شعر، چند مثال از اشعار فرخی و عنصری را ذکر کردند. از جمله دو بیت از یک قصیده عنصری را خواندند:

خدای سخت و قوی باش گفت آهن را　　　در اینکه گفت دو بود اندر آهنش تقدیر
یکی که تیغ شود زو به دست شاه اندر　　　دگر که گردد بر گردن عدو زنجیر

استاد فرمودند در بیت دوم، مصرع اول را باید سریع و کلمه تیغ را هم با تکیه خواند. وقتی می‌خوانید «یکی که تیغ شود»، حالتی مجسم می‌شود که ممدوح به‌طور سریع تیغ را از نیام بیرون می‌آورد. مصرع دوم را باید با تأنی و کلمه به کلمه خواند. تأنی و توالی تلفظ حرف دال، اتصال حلقه‌های زنجیر را به نظر می‌آورد. سال‌ها بعد ضمن قرائت اشعار بهار به این بیت رسیدم:

بـرّنده و سهمناک و توفنده　　　از دشت گذشت تند طوفانی

به یادآوری زمینه‌ای مطلبی که ایشان تدریس کرده بودند، متوجه شدم که انتخاب کلمات در این بیت تکرار حروف ت و ف، حالت حرکت تندباد و غرّش طوفان را به نظر می‌آورد. ولی خود استاد این شعر را نه برای ما خواندند و نه این توجیه را کردند.

استاد بهار در حاشیه درس سبک‌شناسی با دقت و علاقه کامل نکاتی درباره دستور زبان فارسی نیز توضیح می‌دادند. البته علاقه‌مندی‌های دیگری به گویش و کلمات و... داشتند. ایشان نظریات جدید را که قبلاً انتشار نیافته بود بیان می‌کردند. از طرف وزارت فرهنگ بهار با چهار استاد دیگر مأموریت داشتند که کتاب دستوری برای دبیرستان‌ها تألیف کنند. این کتاب سال‌ها تجدید چاپ شد و به نام دستور پنج استاد معروف است. ما دانشجویان ایشان می‌دانستیم که ایشان با برخی نظریات استاد عبدالعظیم قریب موافقت ندارند ولی ایشان سر کلاس از کسی نام نمی‌بردند. از جمله در آن موقع در کتاب‌های دستور زبان می‌نوشتند که اصل فعل مصدر است و در آخر مصدر دو حرف «دَن» و «تَن»

قرار دارد و پیش از نشانهٔ «دن» یا «تن»، در مصدرهای فارسی یکی از یازده حرف «زمین خوش فارس»، یا «شرف‌آموزی سخن» می‌آید. استاد بهار توضیح دادند که مصدر و مشتقات دیگر مرتبط به افعال مانند صفت فاعلی، مفعولی، صیغه مبالغه و اسم مصدر از یکی از دو ریشه، یکی ریشه امر و دیگری ریشه ماضی مشتق است و آن یازده حرف پیش از «دن» و «تن»، هیچ نقشی در این امر ندارد و پسوند مصدر هم «دن» و «تن» نیست بلکه نون ماقبل مفتوح است.

اما در مورد خاطراتی که می‌خواستم نقل کنم، نخواستم مواردی را که خودم هم در آن شرکت داشتم، بازگو کنم. دو خاطره می‌گویم. یکی از آنها به دلیل آن است که اصل مطلب به خاطرم جالب و پرمعنا آمد و این جریان از این قرار بود. مرحوم علی‌اصغر حکمت درسی درباره ادبیات قرن نهم به عهده گرفته بود و هفته‌ای یک ساعت، در سالن کنفرانس دانشسرای عالی به صورت سخنرانی ایراد می‌شد. یک روز که پشت سر ایشان به طرف سالن حرکت می‌کردیم، اتفاقاً استاد بهار هم از روبه‌رو می‌آمدند. به هم که رسیدند ایستادند، از حال و احوال هم پرسیدند. معلوم بود چند سالی است که همدیگر را ندیده‌اند. آقای حکمت گفت برای سخنرانی آمده است. استاد بهار گفت اگر اجازه می‌دهید من هم بیایم و استفاده کنم. همراه هم وارد سالن شدند. آقای حکمت پشت کرسی خطابه قرار گرفت و استاد بهار در ردیف دانشجویان در صف اول نشستند. برای ما دانشجویان منظره حساسی بود و منتظر بودیم ببینیم آقای حکمت چه خواهد گفت. آقای حکمت گفتارشان را با این عبارت آغاز کردند: امروز برای من حسن اتفاقی بود که با دوست ادیب و شاعر نامدار استاد بهار که مدتی از فیض دیدارشان بی‌نصیب بودم، چند دقیقه پیش دیدار تازه کردم. حالا می‌خواهم به‌عنوان تذکری به شما دانشجویان که یقین دارم که قدر و مرتبت چنین استادی را به خوبی تشخیص می‌دهید، این نکته را اضافه کنم که آیندگان به حال شما غبطه خواهند خورد که شما شاگرد این استاد بزرگوار بودید. این جمله هنوز در گوش من طنین‌انداز است و به واقع حرف بسیار با ارزش و مهمی است. از این گفته مرحوم حکمت من استفاده کردم و نکته‌ای از آن آموختم که آن نکته را «موهبت هم‌زمانی» تعبیر می‌کنم و توضیح بیشتری نمی‌دهم.

برای تکمیل مطالب صحبت خودم عنوان چند خاطره را یادداشت کرده بودم اما اول می‌خواهم این نکته را یادآور شوم که گوینده هر خاطره‌ای گاه تنها شاهد جریان است.

مثل جریان آقای حکمت. ولی گاهی خود او هم نقشی در صحنه به عهده دارد. بنده به پیروی از این سخن بابا افضل کاشی:

از مـردمک دیـده بـاید آمـوخت   دیدن همه کس را و ندیدن خود را

از یادآوری هر خاطره‌ای هم که خود بنده دخیل بودم، خودداری کردم. با این حال دریغم می‌آید که با اجازه ریاست جلسه و حضار محترم از ذکر یک خاطره‌ای که بـرای بـنده موجب افتخار نیل به سه جایزه گردیده صرف نظر کنم و این است ماجرای این خاطره؛ کلاس‌های سال سوم تحصیلی رشته ادبیات به پایان رسیده بود. ما مشـغول گـذرانـدن امتحانات پایان دوره لیسانس بودیم. برای امتحان درس سبک‌شناسی طبق برنامه، روزی در ساعت هشت قرار گذاشته بودند. استاد بهار سر وقت تشریف آوردند و در اطـاقی نشستند و می‌خواستند به‌طور شفاهی امتحان بگیرند. دانشجویان هم در راهرو، پشت در جمع شده بودند و یکی بعد از دیگری وارد اطاق می‌شدند و بعد از ۱۰-۱۵ دقیقه امتحان تمام می‌شد و بیرون می‌آمدند. چند نفر به این ترتیب وارد کلاس شدند و بیرون آمدند. نوبت به یکی از دانشجویان که رسید به فاصله یک دقـیقه خـارج شـد و قـیافه گرفته‌ای داشت و چیزی نگفت. یکی دیگر بعد از او وارد شد اما به فاصله یک دقیقه بیرون آمد و گفت استاد اوقاتشان خیلی تلخ است. چند نفر که پشت در، در انتظار نوبت بودند به خاطر این پیشامد غیرمترقبه عقب کشیدند و کسی داخل کلاس نشد. استاد بهار چند دقیقه بعد در اطاق را باز کردند و گفتند چرا نمی‌آیید تو؟ دانشجویان که عقب کشیده بودند این بنده حقیر را که عقب کشیده بودم و در گوشه‌ای در کنار در ایستاده بودم، به جلو هُل دادند و مجبور شدم داخل کلاس شوم. استاد بهار همه ما دانشجویان سال سوم را که در حدود ۲۵ـ۲۶ نفر بودیم تک تک می‌شناختند. پس از آنکه روی صندلی جلوی میز روبه‌روی ایشان بنشینم، پرسیدند آیا سبک‌شناسی را خوب یاد گـرفته‌ای؟ عـرض کردم بله استاد. فرمودند بسیار خوب، ولی قبلاً آن سؤالی را کـه از دو نـفر قـبل از تـو پرسیدم، تکرار می‌کنم. آیا می‌دانی پسوند مصدر و ریشه فعل و مشتقات فعل چیست و رابطه ریشه امر و ریشه ماضی چگونه است؟ نفس راحتی کشیدم و گفتم استاد اگر اجازه می‌دهید پای تخته سیاه بروم و توضیح بدهم. رفتم و به‌طور دقیق آنچه استاد بـه‌عنوان مطلب جنبی و حاشیه‌ای گفته بودند، توضیح دادم و به همین دلیل هم آن دو نفر قبلی که سبک‌شناسی را خوب یاد گرفته بودند و فکر می‌کردند اینها مـطالبی حـاشیه‌ای است،

نتوانسته بودند جواب بدهند اما من چون علاقه داشتم آنچه را ایشان گفته بودند تشریح کردم و وقتی تمام شد با لبخند و با نگاه تشویق‌آمیز جلو آمدند، دست مرا فشردند و فرمودند: پیر شوی جانم! خوشحال از جلسه بیرون آمدم. به دوستان گفتم نمی‌دانم چه بگویم، من هنوز خیری از جوانی ندیده‌ام، استاد می‌گویند: پیر شوی!.

اما آن سه جایزه که نصیبم شد، به خاطر ارزش آنها این خاطره را با عذرخواهی از اینکه یک خودخواهی هم در قالبش بود خدمتتان عرض می‌کنم. جایزه اول که نصیبم شد یکی نمره نوزده یا بیست بود که در درس سبک‌شناسی گرفتم. دومین تشویقی که موجب شد بنده سال‌ها بررسی و پژوهش خودم را درباره دستور خط فارسی ادامه دهم که منجر شد به کتابی زیر عنوان *دستور خط فارسی* و در سال ۷۴ از طرف اداره انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شد و من چون آن زمینه را از زمان دانشجویی داشتم و سال‌ها روی این کار کردم، اولین وظیفه‌ام این بود که این جمله را ذکر کنم: اینک با احساسی توأم با ستایش یاد استادانم را گرامی می‌دارم: ملک‌الشعرا بهار. این جایزه دومی که یادگار تشویق ایشان است و اما جایزه سوم مطلبی که ارزش آن ماورای هرگونه تخمین است. چند بیت چکامه پند و تشویقی است که استاد با ذکر اسم این بنده سروده‌اند که وقتی این شعر را در دیدار دوستانه چند نفر از همکاران دانشگاهی خوانده بودم، بعد شنیدم که یکی گفته بود این نیساری عجب آدم زرنگی است، یکی طبع شعری دارد و رفته زحمت کشیده و شعری ساخته، اسم خودش را آورده و می‌گوید شعر مال استاد بهار است. این شعر به امضای استاد بهار را می‌خواهم خدمت خانم چهرزاد بهار تقدیم بکنم چون در دیوانی که مکرر چاپ شده، این شعر نیست. شاید دست ایشان نبوده و شاید تقصیر بنده بود و شاید این قطعه شعر جنبه خیلی خصوصی داشت، نخواستند در دیوان بیاید. از دوازده بیت دو ـ سه بیت آن را می‌خوانم:

فرزند من، ای سلیم نیساری — آماده سعی باش و پر کاری

جز دانش و نام نیک از این عالم — هر چه طلبی بود گران باری

فرهنگ اساس فرّ و هنگ آمد — زین راه مپیچ تا توان داری

حالا برای حسن ختام و اینکه سخنرانی‌ام از جنبه‌های خصوصی خارج شود، با خواندن شعری از استاد سخنرانی را تمام می‌کنم. عنوان شعر «دلال و ضلال» است. مفهوم ظاهری شعر، این است که بهار یک دختر ایرانی را در بصره دیده که درس قرآن

می‌خواند و مشکلی در تلفظ حروف عربی دارد و با نگاه شاعری زیباپسند احساس خود را از جریان مشاهده خود به رشته نظم درآورده است. اما در این شعر ایهامی وجود دارد و پیامی انتقادی به کنایه نهفته است و آن، اعتراض به عمل کسانی است که حتی در یک متن فارسی کلمات عربی را از همان خاستگاه صوت‌های عربی تلفظ می‌کنند، مثل برخی از گویندگان تلویزیون که نام حُسین را با تلفظ فارسی می‌گویند حُسَیْن. بعضی از معلمان ادبیات فارسی معتقد بودند (و شاید هم باشند) کلماتی مانند مکاتبه، معامله و... باید بر وزن مفاعَلَه تلفظ کرد؛ یعنی مُکاتَبَه، مُعامَلَه. اما این است آن شعر بهار:

دیدم به بصره دخترکی اعجمی نسب — روشن نموده شهر به نور جمال خویش
می‌خواند درس قرآن در پیش شیخ شهر — و از شیخ دل ربوده به غنج و دلال خویش
می‌داد شیخ درس «ضلال مبین» بدو — و آهنگ ضاد رفته به اوج کمال خویش
دختر نداشت طاقت تکرار حرف ضاد — با آن دهان کوچک غنچه مثال خویش
می‌داد شیخ را به «دلال مبین» جواب — آن شیخ می‌نمود مکرر مقال خویش
گفتم به شیخ راه ضلال این‌قدر مپو — کان شوخ منصرف نشود از خیال خویش
بهتر همان بود که بمانید هر دوان — او در دلال خویش و تو اندر ضلال خویش

بهار روزنامه‌نگار

هادی خانیکی*

در بیستمین سال درگذشت مرحوم ملک‌الشعرا بهار، مرحوم محیط طباطبایی با همین نام ـ بهار روزنامه‌نگار ـ خطابه شیوایی دارد که در راهنمای کتاب ـ شماره‌های ۵ و ۶ مرداد و شهریور ۱۳۵۱ آمده است: «با وجودی که در سال‌های اول مشروطه در غالب شهرهای بزرگ ایران روزنامه‌ها دایر شده بود و انجمن‌های برخی از ایالات و ولایات از خود نشریه‌ای داشتند، مشهد وقار استبدادی خود را با سکوت زبان و قلم حفظ می‌کرد تا آنکه سید حسین ادیب اردبیلی از طلاب فاضل و صاحب قلم و آزادی‌خواه آذربایجانی که در مشهد می‌زیست، روزنامه *خراسان* را در سال ۱۳۲۷ هـ ق تأسیس کرد...». *خراسان* پس از *ادب* که توسط ادیب‌الممالک فراهانی در سال ۱۳۱۸ هـ ق از تبریز به مشهد رفت، دومین نشریه این شهر بود. استاد محیط طباطبایی می‌گوید: «تا جایی که یاد دارم پنجاه سال پیش که دوره روزنامه *خراسان* را در تهران دیده بودم، از مرحوم بهار در آن نظم و نثری به چشم نیامده بود و مقاله‌های آن به قلم سید اردبیلی و دوستان آذربایجانی او بود». اما خود بهار در این باره می‌نویسد:

> من در خراسان یکی از آنها بودم که از وضع تهران راضی نبودند و در انجمن‌های سرّی، سری برده و دست داشتم. نخستین اشعار سیاسی و اجتماعی من در بین سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ هـ ق و هنگام کشاکش من با شاه و مجلسیان و سال اول بسته شدن در مجلس و بمباران بهارستان و استبداد کوچک محمدعلی شاه

---

* عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی (ره)

گفته می‌شد و بدون امضا در روزنامه خراسان که آن هم محرمانه چاپ می‌شد،
انتشار می‌یافت و بر دل‌های آزادی‌خواهان می‌نشست.

پس از انتشار روزنامه *طوس* به‌وسیله میرزا هاشم خان قزوینی از سوی تولیت آستان رضوی، بهار با عنوانی شاعرانه همکاری خود را با این روزنامه آغاز کرد، اما در این حد متوقف نماند. او گاهی در *طوس* مشهد و گاه در *حبل‌المتین* چاپ کلکته مقالات فراوانی را در زمینه مسائل اجتماعی نشر داد به گفته خود او در سال ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ هـ ق مقالات سیاسی و اجتماعی و تاریخی او به امضای «م. بهار» در روزنامه توجه مردم را جلب کرد.

پس از تشکیل حزب دموکرات از طرف حیدر خان عمو اغلو، ملک‌الشعرا روزنامه نوبهار را با امتیاز و مسؤولیت خویش به‌عنوان ناشر افکار حزب در مشهد انتشار داد. مقالات تند *نوبهار* سبب توقیف آن شد و بعد *تازه بهار* انتشار یافت و در محرم سال ۱۳۳۰ این روزنامه هم توقیف شد و بهار به تهران تبعید گردید.

شهرت بهار موجب نمایندگی او در دوره سوم مجلس از سه شهر درگز، کلات و سرخس شد و همزادی سیاست و مطبوعات، به او باز امکان روزنامه‌نگاری داد و *نوبهار* دوباره در تهران منتشر شد.

انتخاب در دوره چهارم از بجنورد بود و دوره پنجم از کاشمر و دوره ششم از تهران.

روزنامه‌ها و مجلات

علاوه بر مقالات که صریحاً یا بدون اسم در روزنامه‌ها و مجلات دیگران منتشر ساخته و شماره آنها از حد حصر خارج است، روزنامه‌ها و مجلات ذیل را در مشهد و تهران مشخصاً منتشر کرده است.

۱. *نوبهار*
۲. *تازه بهار*
۳. *نوبهار* در تهران
۴. *نوبهار* هفتگی
۵. مجله *دانشکده*

کارنامه روزنامه‌نگاری بهار را می‌توان چنین فهرست‌بندی کرد:

۱. بهار شاعر و مشروطه‌خواه در سال‌های ۱۲۸۴ هش در روزنامه محلی *خراسان* و

در سال ۱۲۸۵ هش در روزنامه *طوس*.

۲. بهار به‌عنوان روزنامه‌نگار سیاسی و حزبی (محلی ـ ملی) با تأسیس *نوبهار* به منزله ارگان حزب دموکرات مشهد در سال ۱۲۸۸ هش (توقیف ۱۲۹۰ هش به دستور وثوق‌الدوله) و تأسیس *تازه بهار* در مشهد در سال ۱۲۹۰ هش و توقیف از سوی کسیساز رابیژا ـ جنرال قنسول دولت تزاری پس از نُه شماره

ـ انتشار دوره دوم *نوبهار* در دی‌ماه ۱۲۹۲ در مشهد

ـ انتشار دوره سوم *نوبهار* در تهران در آذرماه ۱۲۹۳ و توقیف آن در آبان ۱۲۹۴

ـ انتشار مجدد *نوبهار* در سال ۱۲۹۶ و توقیف آن در همان سال

ـ انتشار روزنامه *زبان آزاد* سه روز پس از توقیف *نوبهار* در سطح ۳۵ شماره (پیوستگی با زندگی او با سیاست‌ورزی و نمایندگی مجلس)

۳. بهار به‌عنوان روزنامه‌نگار سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ادبی

ـ انتشار دوباره *نوبهار* با دستور رفع توقیف احمد شاه در سال ۱۲۹۶ (انعکاس تاریخچه سه سال و نیم جنگ و بخشی از تاریخ قاجار)

ـ انتشار نخستین شماره روزنامه یومیه نیمه‌رسمی *ایران* از ۱۲۹۸ تا سوم اسفند ۱۲۹۹ / ملک‌زاده

ـ همکاری با روزنامه‌های *قانون*، *قرن بیستم* و *نسیم صبا*

ـ انتشار مجدد روزنامه *نوبهار* در سال ۱۳۲۱ به میزان ۱۰۲ شماره

ـ انتشار مجموعه مقالات «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» در روزنامه *ایران*

۴. بهار به‌عنوان روزنامه‌نگار ادیب و محقق

ـ انتشار مجله *دانشکده* در اردیبهشت ماه ۱۲۹۷ (به اندازه ۱۲ شماره) و تعطیلی آن ناشی از فقر مالی

ـ انتشار هفته‌نامه ادبی *نوبهار* در سال ۱۳۰۱ (گردش به اکثریت مجله)

برخورداری از همکاری دانشورانی چون اقبال آشتیانی، رشید یاسمی، سعید نفیسی با گرایش به نوآوری

ـ همکاری با مجلات ادبی *ارمغان*، *آینده*، *مهر*، *باختر*، *آرمان*، *تمدن* و *ایران* بین سال‌های ۱۰۳۵-۱۳۲۰

«امید می‌رود که یک نمونه از روح نوین ادبیات قرن بیستم که تازه فایده آن را در

می‌یابیم روی بنیان محکم زبان فارسی و حفظ لغات زنده و شیرین و امثال یادگارهای تاریخی این لسان متین به هموطنان ادب دوست و ادیب‌نواز خود تقدیم داریم. دنیا دستخوش انقلابات است، از دریا تا کوه‌ها، از ممالک عظیم تا فامیل‌های کوچک، و همچنین فرم لغات و اصطلاحات همه چیز در این عرصه منتسب و محیط متغیر دستخوش تقلب و تغییرند، پس شگفت نیست اگر در ادبیات ما حتی در لغات و اصطلاحات ما و طرز ادای مقاصد ما تغییراتی حاصل شده در عین حال نمی‌خواهیم پیش از آنکه سیر تکامل به ما امر می‌دهد ما خود مرتکب امری شویم».

ما همان‌طور که نمی‌خواهیم شعر را از پیروی کلاسیک منع کنیم، نمی‌خواهیم آنان را از پیروی شعر سفید (بی‌قافیه) و بی‌وزن هم منع نماییم اما باید گویندگان را آزاد بگذاریم که هنرنمایی کنند (شفیعی: تجددطلب).

سرنوشت سیاست‌ورزی و روزنامه‌نگاری: او نگارنده آزادی بود و هزینه پیشبرد آن را خود داد

تا بر زِ بَر ری است جولانم	فرسوده و مستمند و نالانم
هزل است مگر سطور اوراقم	یاوه است مگر دلیل و برهانم
عمری به هوای وصلت قانون	از چرخ برین گذشته افغانم
گفتم که مگر به نیروی قانون	آزادی را به تخت بنشانم
و امروز چنان شدم که بر کاغذ	آزاد نهاد خامه نتوانم
ای آزادی، خجسته آزادی	از وصل تو روی بر نگردانم
تا آنکه مرا به نزد خود خوانی	یا آنکه تو را به نزد خوانم

۱. نوبهار در ارتجال و بدیهه‌سرایی (خطیبی)

اره، آینه، کفش، غوره

۲. بهار دانشگاهی (سبک‌شناسی) و بهار روزنامه‌نگار

۱. بهار محقق

۲. بهار سیاستمدار

۳. بهار شاعر، آیا ضلع چهارم بهار روزنامه‌نگار است.

۳. رشته فصل همه این وجوه تلاش او را در راه آزادی و ریشه در همین خاک داشتن اوست: راه پرهزینه حقیقت را بی‌قرار پیموده

امید انتشار *نوبهار* را با حاشیه‌نویسی‌های خود او دارم.

افسوس که افسانه‌سرایان همه رفتند — اندوه که اندوه‌گساران همه رفتند

آن گرد شتابنده که در دامن صحراست — گوید چه نشینی که سواران همه رفتند

خونبار «بهار» از مژه در فرقت احباب — کز پیش تو چون ابر بهاران همه رفتند

قصیده مجلس چهاردهم یا داستان یک سرخوردگی

سیری در برخورد شعر بهار با تاریخچه مجلس شورا از آغاز تا مجلس چهاردهم

شهین سراج*

در میان اشعاری که بهار، این ستایش‌گر وطن و آزادی و مشروطه، در آخرین دهه زندگی خویش (۱۳۲۰ـ۱۳۳۰) در رابطه با نهضت مشروطیت و سرنوشت مجلس شورای ملی سروده است، قصیده مجلس چهاردهم[۱] هم از نقطه نظر درونمایه و هم به لحاظ آفرینش فضایی عاطفی از توان ویژه‌ای دارد. یادداشتی که درباره این قصیده در دیوان بهار آورده شده، اشاره بدان دارد که شاعر سرودهٔ مزبور را در رابطه و با الهام از حوادث سال ۱۳۲۳ هـش و ترکیب مجلس چهاردهم آفریده است و حرمان و رنجی را که در آن بیان داشته، بازتاب رویدادهای این دوره از تاریخ کشور ماست. این نکته دور از حقیقت نیست و حداقل بر بخشی از قصیده مصداق پیدا می‌کند اما به گمان ما درونمایهٔ بخش آغازین این قصیده و اصولاً فضای کلی آن، حکایت از زخمی عمیق‌تر و رنج و حرمانی کهن‌تر دارد که حوادث سال‌های بیست و ترکیب ناموزون مجلس چهاردهم تنها نمکی را ماند که بر آن زخم دیرینه پاشیده باشند. به دلیل شکنجی که این زخم قدیم در روح و روان بهار باقی گذاشته است، شناخت ماهیت آن برای پی بردن به چگونگی درونیات این چهره بزرگ مشروطیت اهمیتی اساسی دارد. به همین سبب بررسی این قصیده نمادین و پی‌گیری چگونگی شکل‌گیری مضامین و مفاهیم اساسی آن را در مسیر زندگی بهار و دیگر سروده‌های او، موضوع این گفتار قرار می‌دهیم.

---

* محقق

قصیده مجلس چهاردهم ۵۵ بیت دارد و شاعر آن را با وصف گردشی غروبگاهی در محله بهارستان و به دور مجلس شورا، آنجا که روزی قبله‌گاه آزادی‌خواهان و مشروطه‌خواهان بوده است، آغاز می‌کند. گویا گردش در این محله از عادات او بوده و ایشان بیشتر غروب‌ها از منزل خود تا بهارستان پیاده راه می‌پیموده و چه بسا مضامین اساسی قصیده مورد نظر ما هم در همین گردش‌های غروب گاهی و طی سال‌ها در خاطر او نقش بسته است.(۲) به هر روی آنچه او در آن مکان و در آن سال‌ها می‌بیند، خاطرش را چنان آزرده می‌کند که به هنگام بازگشت به خانه با قلبی افسرده و زبانی مویه‌گر به خلق تابلویی بس رقت‌آور دست می‌زند، فضایی می‌آفریند پر از وحشت، پر از سیاهی. او از آن ساحت و مکانی که روزی آیتی از سعادت بود، مکانی می‌سازد تاریک‌تر از تیره شبان دیجور؛ جنتی رسم می‌کند بدون حور و پری و سراپای قصور که زیر هر گلبن آن، هزاران عقرب و جانور موذی خانه کرده است. بلبل این باغ از فرقت مردان شریفی که روزی در این سرا گلبانگ آزادی سر می‌دادند، نوحه گر است و قمری‌اش از مرگ وکیلان غیور مویه‌گر. از زیر و بم و سایه روشن‌های قلم بهار، آوای دلخراش مرگ آزادی و رنگ به خاک سپاری یک آرمان به گوش می‌خورد:

به بهارستان افتاد مرا دوش عبور — جنتی دیدم بی‌حور و سراپای قصور
حوریان کرده رخ از فترت ایام دژم — قصرها یافته از فرقت احباب فتور
سر به سر یافته تبدیل به آیات عذاب — آن کجا بود سراپای پر از آیت نور
ساحتی کایتی از روز سعادت بودی — گشته تاریک‌تر از تیره شبان دیجور
زیر هر گلبن او جمع هزاران عقرب — دور هر نوگل او گرد هزاران زنبور
بلبلش نوحه‌گر از فرقت مردان شریف — قمری‌اش مویه‌گر از مرگ وکیلان غیور

آری آنچه در آن باغ یافت می‌شود دهشت‌انگیز و به جای زندگی، یادآور نابودی و مرگ است. حتی پرندگان و گیاهان و نسیم سحرگاهی که باغ آزادی را می‌روبد، در این حسرت همنفس بهار می‌شوند و هنگامی که شاعر گوش به دیوار این باغ می‌سپارد، صدای یاران قدیم و رهروان راه آزادی را می‌شنود ولی از ملک عدم:

آید آواز سلیمان ولی از ملک عدم — می‌رسد بانگ مدرس ولی از عالم گور
فاخته کوکو گویان که کجا رفت بهار — ورشان مویان مویان که کجا شد تیمور
هر سحرگاه بروبد ره و بیراه نسیم — به امیدی که کند مؤتمن‌الملک عبور

جای کیخسرو بگرفته فلان گبر به زر　　جای مستوفی بنشسته فلان رند به زور(۳)

از بیت دهم بهار وارد وصف مجلس چهاردهم و نمایندگان آن می‌شود که به جای خدمت به مردم، خیانت و تزویر و تقلب را پیشه کرده‌اند:

بد دلی جای دلیری و طمع جای گذشت　　سفلگی جای جوانمردی و غم جای سرور

همه پستی و دنائت همه نادانی و جهل　　همه تزویر و تقلب همه تقصیر و قصور

آه از این مجلس و دولت که تو گویی از غیب　　همه هستند به ویرانی کشور مأمور

این وکیلان که به فرمان رضاخان بودند　　همه از عهد ششم جالس این مجلس سور

اینک از غفلت ما، ماه شب چهارده‌اند　　تا کی افتد به محاق این مه منحوس شرور

آری او در تنفر از این مجلس تا آنجا پیش می‌رود که آرزوی در محاق فرو ریختن این ماه شرور منحوس را می‌کند. آخرین ابیات این قصیده یادآوری خراسان، وطن مألوف بهار، است و در این گیر و دار از خراسان هم که همواره در هر فترت و حادثه‌ای سپر نگه‌دارنده ایران بوده است، به دلیل برگزیدن چنین نمایندگانی که صفات آن را بهار بهتر از ما ترسیم می‌کند، گله‌مند می‌شود.

...زین وکیلان که تو منشور وکالت دادی　　نام دیرین تو شد پست الی یوم نشور

همه بی‌فضل و فضیلت همه بی‌علم و سواد　　همه قلاش و بُخوبُر، همه الدنگ و شرور

همگی از اثر بی‌رگی و بی‌حسی　　برده در عهد رضا شاه حظوظ موفور

کاربرد زبان و واژگانی که همه باری از آزردگی دارند، فضاسازی و تصاویر این قصیده، همه و همه حکایت از دلزدگی و سرخوردگی سراینده دارند. زبانی بدین گویایی و تنشی بدین تندی نمی‌تواند تنها از دل عرض زمان بیرون آمده باشد به‌ویژه آنکه به نظایر چنین مضامینی در دیگر اشعار بهار و در دیگر مقاطع تاریخی نیز برخورد می‌کنیم که نشان از سرخوردگی آرمان عمیق او دارند نسبت به پاگرفتن مجلسی صالح که پشتوانه برپایی حکومتی با منشایی ملی باشد. برای نمونه در قصیده دیگری به نام «تأسف بر گذشته»(۴) از سر همین سرخوردگی، بهار آرمان‌های خویش را در دست‌یابی به آزادی و قانون، مشتی اعتبارات می‌نامد و در رابطه با همه مبارزات خویش می‌گوید:

دو ده سال اندرین تاریک دوزخ　　که آن را روضه رضوان گرفتم

به امید نجات ملک، خود را　　بشیر شوکت و عمران گرفتم

عصایی اژدها وش در دو انگشت　　به سان موسی عمران گرفتم

ز استقلال و آزادی و قانون / به پیش دیده شادروان گرفتم
شدم غافل ز تقدیر الهی / پی آبادی ایران گرفتم
چه محنت‌ها که در تبعید دیدم / چه عبرت‌ها که از زندان گرفتم
ندانستم که محکوم زوالیم / طبیعت را چو خود نادان گرفتم

در برخورد با چنین اشعاری، آن هم از سوی چهره‌ای چون بهار، یک پرسش بنیادین در برابر ما قرار می‌گیرد و آن جست‌وجوی مقطع یا مقاطع زمانی و انگیزه این همه سرخوردگی است. شکنج روحی این شاعر مشروطه‌خواه از چه زمانی آغازیدن گرفته و چه عواملی در شکل‌گیری آن در جان و زبان شاعر تأثیر داشته‌اند؟ آیا در این کاوش می‌توانیم از میان صدها رویدادی که تاریخ و سیر تحول مشروطه را در ایران می‌سازند، چند رویداد عمده‌تر را برگزینیم و آنها را پایه شناخت دل‌آزاری و سرخوردگی این مدیحه‌سرای وطن و آزادی قرار دهیم؟ از میان رویدادهایی همچون بمباران مجلس به فرمان محمدعلی شاه، تعطیلی آن در برابر اولتیماتوم روس‌ها، کنش جناح تندرو و ترور پاره‌ای از شخصیت‌های مشروطه‌خواه، استقرار دیکتاتوری رضاخان و حذف اقلیت مجلس و محرومیت بهار از انتخاب شدن در مجلس هفتم و... کدام یک بیشتر در این مقوله سهم داشته‌اند؟ آشکار است که داوری ما نمی‌تواند بدون کاوشی ژرف در سیر این‌گونه حوادث و چگونگی برداشت بهار از آنها صورت بگیرد. از طرف دیگر، درک ماهیت و زوایای این سرخوردگی و شناخت مقطع یا مقاطع عمده آن ممکن نخواهد بود مگر آنکه در آغاز از پایگاه نهضت مشروطه و نقشی که این رویداد در زندگی و ذهن و زبان بهار داشته است صحبتی به میان آوریم.

بهار و نهضت مشروطیت

بحث در این مقوله می‌تواند از زوایای گوناگون صورت بگیرد؛ برای نمونه نقش بهار در روند شکل‌گیری مجلس و جبهه‌گیری‌های او در بزنگاه‌های عمده و گیر و دارها مسائلی است که هنوز به‌درستی شکافته نشده‌اند. پیوستن او به اقلیت مجلس و طرفداری‌اش از قانون اساسی، مخالفت و موافقت او با پاره‌ای طرح‌ها، مسأله تعویض سلطنت و غیره هنوز در هاله‌ای از ابهام هستند. این مهم را از طریق بازبینی تاریخ این دوره و به‌ویژه با تجزیه و تحلیل گفتارهای تاریخی او در مجلس می‌توان بررسی نمود. از سوی دیگر

کارکرد او به‌عنوان روزنامه‌نگاری که سبک و کارش در بطن مشروطیت شکل می‌گیرد، مقوله‌ای است که موشکافی تیزبینانه‌ای را می‌طلبد تا تأثیر مقالات و اشعار سیاسی او را بر پاره‌ای از جریان‌های سیاسی زمانه او روشن‌تر سازد. اما آنچه دراینجا موردنظر ماست بهار آرمانگرا است؛ انسانی که برای وطن خویش آرمان سعادت و بهرورزی دارد و فکر می‌کند که تنها راه آن، دست‌یابی به حکومت قانون و برپایی مجلس و مبارزه با استبداد و مشارکت ملّیون و آزادی‌خواهان در امر حکومت است. در این راه از هیچ تلاشی فروگذاری نمی‌کند؛ از مقام خود به‌عنوان ملک‌الشعرا آستان قدس دست می‌کشد؛ روزنامه تأسیس می‌کند و به جانبداری از آزادی‌خواهان وحزب دموکرات می‌پردازد؛ اهل خانه و کاشانه را رها کرده و به‌عنوان نماینده مجلس شورا راهی تهران می‌شود؛ به انواع مصیبت‌ها و بلایا تن درمی‌دهد؛ مورد لعن و تکفیر قرار می‌گیرد؛ چندین بار به دلیل دفاع از آرمان‌های خود به زندان و تبعید می‌افتد ولی دست از آرمان خود برنمی دارد و سرسختانه از آن دفاع می‌کند. اما از پس آن همه کوشش و تلاش چه پیش می‌آید که این مبارز سرسخت را چنین دلسرد و سرخورده می‌بینیم آن چنانکه آن مجلس شورا را که روزی آیتی از سعادت بودی، به مکانی تاریک و وحشتناک تشبیه می‌کند و در قصیده دیگرش «تأسف به گذشته» آرمان‌های خویش را مشتی اعتبارات می‌نامد؟

نشانه‌های راهبرد به یک سرخوردگی

برای راهبری به تاریخچه این سرخوردگی و چگونگی شکل‌گیری آن در ذهنیت بهار، می‌توان زندگی‌نامه او را بررسی کرد و به اسناد و مدارک گوناگون رجوع نمود و بالطبع به حقایقی دست یافت. اما به گمان ما گویاترین سندی که می‌تواند ما را به مقصد اصلی یعنی چگونگی شکل‌گیری این آزردگی رهنمون کند، شعر اوست. تنها آن «رشته تنیده ز دل و بافته ز جان» است که می‌تواند ما را به زوایای روح این آرمانگرای دردمند راهبری کرده و از فراز و فرود آن به‌ویژه در راه آرمان مشروطیت آگاه سازد. زیرا نباید از یاد برد که این آرمانگرای بزرگ را با دیگر آرمانگرایان فرقی اساسی است و آن اینکه او شاعر است، شاعری سترگ که شعرش را با جریان تاریخی مشروطیت پیوندی ژرف داده و از آن پناهگاهی امن برای خود ساخته که هر زمان از گیر و دار روزگار خسته و فرسوده

می‌شود، بدان پناه می‌آورد و طوفان‌های وجود خویش را بر بند بند شعر خویش می‌تازاند و خود چه زیبا این پناه‌جویی در شعر را با تضمینی از اشعار مسعود سعد سلمان در قصیده «سکوت شب»[۵] که برگی از دفتر قطور تنهایی‌ها و رنج‌هایش است، بیان می‌کند:

بیتی به حسب حال بیارم از آنچه گفت   مسعود سعد سلمان در آن بلند جای
گردون به درد و رنج مرا کشته بود اگر   پیوند عمر من نشدی نظم جانفزای

۱. بهار و مشروطیت و نظم جانفزای

برای آنکه از پیوستگی شعر بهار با مشروطه آگاه شویم، باید به ویژگی‌های شعر او در این رابطه اشاره‌ای بکنیم. شعر بهار از نظر برخورد با مشروطیت چند ویژگی عمده دارد: یکی از آنها، کشش دورانی است. اگر از اولین شعر او، قصیده «عدل و داد» که آن را در رابطه با صدور فرمان مشروطیت در سال ۱۲۸۵ هش سروده، تا آخرین قصیده او «تأسف بر گذشته» که در سال ۱۳۲۴ هش پرداخته شده، کار او را دنبال کنیم بدین نتیجه خواهیم رسید که شعر بهار، بازتاب حدود نیم قرن تاریخ آزادی‌خواهی و تلاش برای حکومت قانون در این مرز و بوم است. بهار سرنوشت مجلس و دیگر نهادهای مشروطه را رها نمی‌کند، چه در آن دوران که خود در میان معرکه است و چه در آن زمان که در گوشه مجلس خار بر جگر و قفل بر دهان دارد، یا در گوشه‌نشینی و عزلت به سر می‌برد، ولی آنچه بر سر مجلس و دموکراسی و آرمان‌های این ملت می‌آورند، در شعر او نقش می‌بندد.

دیگر ویژگی شعر بهار در رویارویی با نهضت مشروطیت، تنوع فضای درونمایه‌ای آن است. بهار هم به زمینه‌های شکل‌گیری این نهضت توجه دارد و عوامل سیاسی و اجتماعی آن را در شعر خویش می‌آورد، هم به وقایع و مقاطع عمده نظر دارد و هم به نقش چهره‌ها و شخصیت‌های عمده می‌پردازد. او نبض حوادث را در دست دارد و تقریباً می‌توان گفت که کمتر حرکتی است که از چشم او پنهان مانده باشد. هیچ شاعری به اندازه بهار نسبت به زمینه و زمانه و سرنوشت مشروطیت آن همه کنجکاو نیست. بخشی از دیوان بهار را به حق باید «تاریخ مشروطه» نامید.

در بیان ویژگی‌های شعر بهار در برخورد با مشروطیت، آنچه بیش از دو دیگری که

برشمردیم، دارای اهمیت است تحول ذوق و زبان بهار است. هر چند اقلیم شعر بهار، پهناور و گسترده است اما در بطن مشروطیت است که شعر بهار جان می‌گیرد و پرورده می‌شود.(۶) بخش مهمی از عناصر شعر او چون قالب و زبان و آهنگ و ترکیب‌آفرینی مُلهَم از مشروطیت و رویدادها و گیرودارهای آن و از آن فراتر، مُلهَم از آن آرمان بزرگ است.(۷) آگاهی از چیرگی توانمند این آرمان بر ذهن و زبان این شاعر، به ما رخصت می‌دهد تا درکاوش روحیات او در برخورد با مشروطه و تاریخچه دردناک استقرار مردم سالاری در ایران، شعر او را ملاک قرار دهیم. اما باید یادآور شد که این دگرگونی، چه از دیدگاه عاطفی و چه از نظر زبانی، یک‌باره صورت نگرفته و فراز و نشیب حادثات و ماهیت آنها در دگرگونی آنها مؤثر بوده‌اند. بهار با سیر حوادث گاه خندیده و گاه گریسته است. گاه سرمست از پیروزی، گلبانگ آزادی سر داده و گاه ناامید از پاگیری مجلس، بر وطن خویش تعزیت خوانده است. پس ما را از رویارویی با حوادث شعر بهار از ابتدا تا قصیده مجلس چهاردهم، گزیری نیست و در این روند چند مقطع اصلی را پایه قرار می‌دهیم.

۱. صدور فرمان مشروطیت و تأسیس مجلس شورای ملی و امضای قانون اساسی

آخرین سال‌های پادشاهی مظفرالدین شاه، سال‌های پرتنشی بود و عاقبت پس از افزایش ناخرسندی‌های عمومی، برپایی تظاهرات و شورش‌ها، بستن بازارها در تبریز و تهران و شیراز، تشکیل اجتماعات و بست‌نشینی‌های مکرر مردم و علما و تجار و کسبه، کوچ کردن علما به قم به‌عنوان اعتراض به اعمال دولت، پناه بردن به باغ سفارت انگلیس و تقاضای اعلام مشروطیت و کناره‌گیری عین‌الدوله از صدارت بر اثر شورش و هیجان عمومی، بالاخره مظفرالدین شاه در تاریخ ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ به صدور فرمان مشروطیت و تأسیس مجلس شورای ملی، مرکّب از برگزیدگان ملت تن داد. مجلس یکم در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ با حضور شاه در کاخ گلستان گشایش یافت و در آخرین روزهای زندگی مظفرالدین شاه ۵۱ اصل قانون اساسی به امضای شاه رسید.

در این سال‌ها بهار شاعری است جوان در خراسان مألوف که در عین داشتن مقام ملک‌الشعرایی آستان قدس با مشروطه‌خواهان نیز سر و سرّی دارد؛ در منقبت اولیا قصایدی پرطنین می‌سراید ولی اشعار سیاسی خود را نیز در روزنامه *خراسان* و *توس* به

چاپ می‌رساند.

در رابطه با صدور فرمان مشروطیت و برپایی مجلس شورای ملی در *دیوان بهار* سه قصیده می‌یابیم به نام‌های «عدل و داد»، «به شکرانه توشیح قانون اساسی»، و «عدل مظفر».[۸] هر سه قصیده در سال ۱۲۸۵ هش و در مشهد سروده شده‌اند. هر سه سروده در ستایش شاه مظفر. شاعر، شاه را با القابی چون شاه دادگر (به شکرانه، بیت ۱۶)، خسرو روشن دل و دادگستر (عدل مظفر، بیت ۳) و خسرو گیتی‌ستان (عدل و داد، بیت ۸) می‌ستاید. مظفرالدین شاه اعتبار داشتن این القاب را از آنجا به دست آورده که فرمان به تأسیس عدالت‌خانه داده است. اما شاعر بیش از شهریار دادگستر، مفهوم عدل را می‌ستاید زیرا «عدل نهادی است که خانه ـ که در حقیقت همان وطن است ـ بدون آن نخواهد پایید حتی اگر حصاری از آهن و پولاد بر آن نهند». بهار میان برپایی انجمن عدل، اتحاد میان دولت و ملت، و سعادت ملک، نوعی وابستگی ایجاد نموده است و در حقیقت آراستگی ملک را از آن می‌داند که در آن انجمنی برپا شده «کاندرو ز همه ملک / انجمن آیند بخردان هنرور». (عدل مظفر، بیت ۶ تا ۸)

کشور ایران ز عدل شاه مظفر — رونقی از نو گرفت و زینتی از سر
انجمن عدل را به ملک بیاراست — دست ستم را ببست و پای ستمگر
مجلسی آراست کاندرو ز همه ملک — انجمن آیند بخردان هنرور
خواست به هم اتحاد دولت و ملت — تا بنمایند خیر ملک وی از شر
کشور آباد شد به نیروی ملت — ملت منصور شد به یاری کشور

در این مرحله، اشعار بهار برجستگی چندانی ندارد هرچند که به اتحاد ملت و دولت توجه کرده ولی زبان او هنوز زبانی است درباری و مدیحه‌ای. او با همان لحنی که یک شاعر دربار غزنوی ممدوح خویش را می‌ستاید به گفتن از مشروطه و شاه مشروطه‌خواه دست زده است. شاید خود او نیز به نیاز دگرگونی زبان پی برده باشد و برای همین در همین قصیده به لزوم از میان برداشتن غمزه مردم فریب مدح و آوردن حکمت و معانی عالی در شعر اشاره کرده است:

گفتم مدح تو با طریق مطبوع — مر همه را نیست این طریق میسر
گرچه هم اندر غزل توانم گفتن — غمزه مردم فریب و چشم فسونگر
لیک نگویم به‌ویژه اکنون کز شعر — حکمت جویند، نی گزاف و کر و فر

نشگفت ار حکمت آید از سخن من   کز سنگ آید همه زلال مقطر

به هر صورت آنچه از زیر و بم اشعار او در این دوران به گوش می‌رسد، امیدی است که شاعر جوان بر این نهضت بسته است.

۲. درکشاکش مجلس شاه

مظفرالدین شاه در ۱۸ دی ماه ۱۲۸۵ سر در خاک کشید و فرزند او محمدعلی میرزا که به قول فریدون آدمیت نه صاحب عقل زرین و نه حتی کفایت حکومت فردی مقتدرانه را داشت، به تاجداری رسید.[۹] او چون از تربیت مشروطه‌خواهی بی‌بهره بود و از جانبی به شیوه استبدادی دوران ولیعهدی خویش نیز خو گرفته بود به مشروطه روی نیاورد و از همان آغاز تاجداری در صدد برآمد تا در اعتبار حقوقی و سیاسی فرمان مشروطیت ـ بدین برهان که پدرش آن سند را در بیماری و ناهشیاری امضاکرده ـ شبهه اندازد.[۱۰] عوامل ناخرسند از نهضت مشروطه نیز با این خواست محمدعلی شاه همراهی کردند. از اولین واکنش‌های این شاه ناخرسند تا کودتای او و بمباران و بستن مجلس، اعلام فرمانداری نظامی، بر چیدن انجمن‌ها، اعدام میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل و ملک‌المتکلمین در باغ شاه، انباشته است از رویدادهای گوناگون و سرنوشت‌ساز که شرح آن در تاریخ مشروطه آمده است. در نگاهی کلی می‌توان گفت حفظ و حراست مجلس ملی در برابر توطئه‌ها و دسیسه‌هایی که هستی مجلس و مشروطه را تهدید می‌کرد و جلوگیری از بازگشت استبداد، روحیه جمعی این دوران است. در رابطه با این دوران در *دیوان* بهار چندین سروده می‌یابیم که برجسته‌ترین آنها عبارت هستند از ترکیب‌بند بلند «آیینه عبرت»، مثنوی «اندرز به شاه»، مسمّط مخمس «پند سعدی» و مسمّط «کار ایران با خداست».[۱۱] زبان بهار در سه منظومه اول هنوز سنتی است. او بر آن است که از راه پند و اندرز، مخدوم خویش را بر سر راه آورد، در حالی که در شعر «کار ایران با خداست» شیوه دیگری در پیش می‌گیرد. برای پی بردن به دگرگونی زبان بهار به هر سه شعر نظری می‌افکنیم.

بهار ترکیب بند «آیینه عبرت» را یک سال پس از تاجداری محمدعلی شاه سروده و بخشی از آن را در روزنامه *نوبهار* به چاپ رسانیده است. شاید بهار عنوان این شعر را از اولین بیت قصیده معروف «ایوان مدائن» خاقانی گرفته باشد.[۱۲] او سیر و سیاحتی

دامنه‌دار در تاریخ ایران می‌کند و دلایل فراز و فرود ادوار گوناگون تاریخی ما را بررسی می‌نماید. شاعر بر آن است تا در برابر دیدگان شهریار، آیینه‌ای از عبرت بگذارد از زندگی پادشاهانی که به خاطر عدل و داد و دهش و هوشیاری، خود و کشور و ملت را به نیکبختی رساندند و آنهایی که با در پیش گرفتن استبداد و خودرایی، خویشتن و ملک و سرزمین را به باد فنا دادند. وی این رویه را در بررسی سرتاسر تاریخ ایران در پیش نظر دارد؛ برای نمونه درباره پادشاهی جمشید می‌گوید:

جم در آغاز شهی بگرفت راه و رسم داد — لیک در آخر به استبداد و خودرایی فتاد
جم در استبداد شد تا ملک خود برباد داد — آری آری ملک از استبداد خواهد شد به باد

گشت و گذار بهار در تاریخ ایران دور و دراز است. ولی آنچه در این شعر برای ما اهمیت دارد چگونگی برخورد او با نهضت مشروطیت و دوران معاصر او و به‌ویژه پرداختن به زمینه‌های برپایی نهضت مشروطه است. بهار شکل‌گیری نهضت را از میانه حکومت ناصرالدین شاه می‌داند و زمینه‌های آن را دربار فاسد، نابخردی شاه، متوقف ماندن اصلاحات امیرکبیر و سپهسالار و ناخرسندی مردم می‌شمارد.

ناصرالدین شه جوانی بود نادانسته کار — مهد علیا مادرش درکارها دایر مدار
مردم دربار هر یک کسی مردم شکار — بود تنها صدر اعظم در پی اصلاح کار
شد فراهانی تباه و گشت اتابک ناپدید — بر سپهسالار هم از مفسدان آفت رسید
دیر شد هنگام اصلاحات و شد مویش سپید — گشت از درباریان سفله یکسر ناامید
تا به شه عبدالعظیمش راند دژخیم قضا — وز قضا گشت اندر آنجا کشته تیر رضا

وی سپس به برشمردن رویدادهای عصر مظفرالدین شاه می‌پردازد و در این پرداخت به عنصر فکری و روشنفکری و آنچه جلودار و هدایت‌کننده اصلی نهضت مشروطیت بوده، توجه می‌کند:

انقلاب فکری اندر عهد او برکار شد — جلسه‌ها ایجاد گشت و فکرها بیدار شد
اختر سعد دموکراسی ز مغرب بردمید — پرتو آن اختر از مغرب سوی مشرق رسید

بهار برای آنکه محمدعلی شاه غافل را بیشتر با طبیعت آنچه گذشته است، آشنا سازد به برشمردن حوادث و حرکت‌های دوران پدر او می‌پردازد و از جابه‌جایی امین‌الدوله، و برکناری عین‌الدوله و کوشش اتابک گرفته تا بست‌نشینی‌های مردم و روحانیون و کشمکش میان دولتیان و بازاریان و جنگ و هنگامه‌هایی که بر سر کوی و برزن

درمی‌گیرد، با او گفت‌وگو می‌کند و این‌چنین، زنجیره‌ای از کوشش‌ها را تا امضای فرمان مشروطیت می‌سازد و از مجموعه آن، به‌عنوان یک جنبش ملی یاد می‌کند (از بند ۱۳۸ تا ۱۵۸ ص ۹۸ تا ۱۰۱). اگر بگوییم که بهار از اولین گویندگانی است که از این رویداد به‌عنوان جنبشی ملی یاد کرده است و نه دست‌آوردی از بیگانگان، به خطا نرفته‌ایم هر چند که عنصر فکری آن را حاصل تجربه اندیشه غربی می‌داند:

صدر اعظم کرد با مردم ز هر سو اشتلم — لیک گفتش جنبش ملی که هان ای خواجه قم
طبل آزادی کشید آواز چون رویینه خم — خلق باز آمد ز شه عبدالعظیم و شهر قم
گشت صادر دست‌خط شه در اصلاح امور — از قضا «عدل مظفر» گشت تاریخ صدور
گشت عین‌الدوله از کار صدرات برکنار — از پس او شد مشیرالدوله را آغاز کار
داد بر مشروطه فرمان خسرو والاتبار — منتخب شد مجلس شوری در اول روزگار
یافت قانون اساسی در ولایت انتشار — انجمن‌ها گشت برپا در همه شهر و دیار
اندر آن هنگام فرمان یافت شاه دادگر — تاج و تخت ملک را بگذاشت از بهر پسر

بهار کلام خود را با هشدار به محمدعلی شاه به پایان می‌برد و کوشش می‌کند که وجدان او را به‌عنوان شهریاری که در عصر او رویدادی چنین تعیین‌کننده روی داده، بیدار کند.

مثنوی «اندرز به شاه» در سال ۱۲۸۶ هش سروده شد و در روزنامه *نوبهار* به چاپ رسید. مایه اصلی این مثنوی را همان پند و اندرز می‌سازد ولی شاعر این بار سرنوشت عبدالمجید دوم پادشاه عثمانی (۱۸۴۲-۱۹۱۸) را در برابر محمدعلی شاه می‌گذارد تا عبرتی جوید: «عبدالحمید نیز چون محمدعلی شاه، شه اسلام بود و نکوفال و نکونام بود. در آغاز به مشروطه فرمان بداد و قسم خورد و عهد بست ولی در آخر مجلس شوری را ویران نمود و دست به قتل وکلا برگشود و عاقبت کار خویش را نیز بدید؛ گرفتار لشکر مشروطه‌خواه شد و خود گرفتار، و کسانش تباه شدند».

باشد امروز گرفتار بند — تا چه زمان رای به قتلش دهند
از پس او مملکت آزاد شد — خاطر مشروطگیان شاد شد

شعر «پند سعدی» در قالب مسمّط مخمس است. این سروده تضمینی است از غزل سعدی که مخاطب خود را از عاقبت جورپیشگی می‌ترساند: «هر فرمانروایی هر چند پرقدرت، در آخر، جز زیر خاک نخواهد بود. هر چند چون فراعنه و عاد و ثمود از هیبتی افسانه‌ای برخوردار باشد». بهار با تضمین غزل سعدی خواسته میان روزگار خویش و

عهد سعدی از نظر سیرت پادشاهان پیوندی ایجاد کند و در این راه از آشنایی گسترده خود به ادب فارسی بهره برده است. سبک این شعر نشان می‌دهد که بهار جوان در پی زبانی است که هم به گوش سنت آشنا باشد و هم بتوان با آن با زمانه خویش گفت‌وگو کرد.

از اشارات تاریخی بندهای پنجم و ششم، برمی‌آید که این شعر پس از پیمان‌شکنی محمدعلی شاه، بمباران مجلس و کشتار در آذربایجان نوشته شده است، آنجا که می‌گوید:

کشت ملت را کردی ز ستم پاک درو
شد کهن قصهٔ چنگیز ز بیداد تو نو
به جهان دل ز چه بندی پس از این گفت و شنو
ای که در نعمت و نازی به جهان غره مشو
که محال است درین مرحله امکان خلود
بگذر از خطه تبریز و مقام شهداش
بشنو آن قصه جانسوز و دل از غم بخراش
اندر آن خطه پس از آن کشش و آن پرخاش
خاک راهی که بر آن می‌گذری ساکن باش
که عیون است و جفون است و خدود است و قدود

بند آخر این شعر توان ویژه‌ای دارد و نماینده ایمان راسخ اوست بر اینکه عاقبت کوکب مشروطه ز گردون کمال سرخواهد زد و روشنایی بر تاریکی غلبه خواهد نمود.

سرزند کوکب مشروطه ز گردون کمال به سر آید شب هجران و دمد صبح وصال
ای که در شدت فقری و پریشانی حال صبر کن کین دو سه روزی به سر آید معدود

کار ایران با خداست

در این شعر که در قالب مستزاد است، بهار کار آموزش و پند و اندرز شاه را رها می‌کند. چه سازد با شاهی که مذهب او از مذهب‌ها جداست؟ با چنین شاهی چنین مست و غافل که چشمانش همچون خفاش از نور خورشید در رنج و عناست، از آزادی سخن گفتن خطاست. مستزاد «کار ایران با خداست» از اولین اشعار بهار است که در آن به

شخصیت متزلزل محمدعلی شاه پرداخته و میان استبداد او و حال و روزگار کشور با زیباترین نمادهایی که حاصل کوشش اوست، برای بیانی تازه، پیوندی برقرار نموده است.(۱۳)

هر دم از دریای استبداد آید بر فراز　　موج‌های جانگداز
زین تلاطم کشتی ملت به گرداب بلاست　　کار ایران با خداست
مملکت کشتی، حوادث بحر و استبداد خس　　ناخدا عدل است و بس

زبان بندهای آخر تند و انقلابی است و او به جنبش ملت و سردمدارانی که به گمان او برای فتح تهران و برچیدن بساط ظلم در راهند، روی آورده است. در اینجاست که رایت کلام و استحکام زبان او را می‌توان دید:

باش تا خود سوی ری تازد ز آذربایجان　　حضرت ستارخان
آنکه توپش قلعه‌کوب و خنجرش کشورگشاست　　کار ایران با خداست
باش تا بیرون ز رشت آید سپهدار سترگ　　فر دادار بزرگ
آنکه گیلان ز اهتمامش رشک اقلیم بقاست　　کار ایران با خداست
باش تا از اصفهان صمصام حق گردد پدید　　نام حق گردد پدید
تا ببینیم آنکه سر ز احکام حق پیچید کجاست　　کار ایران با خداست

با سرودن این شعر، بهار خود را به جریانات ادبی و سیاسی دوران خویش نزدیک‌تر می‌سازد. شعر او در حقیقت تقلیدی است از مستزاد سید اشرف گیلانی «درد ایران بی‌دواست» که در همان اول در روزنامه نسیم *شمال* به چاپ رسیده بود. همو سبک میرزا طاهرزاده، شاعر و نویسنده آذربایجانی را در پیش چشم داشت که آثارش تأثیر بسیاری بر گفته‌های انقلابی این عصر باقی گذاشته است.(۱۴) بهار جوان بدین ترتیب به یکی از نیازهای زمانه خویش پاسخ می‌گوید که همانا سراییدن شعری است که بر زبان به راحتی جاری شود و خون انقلابی را در سرها به جوش آورد.

آنچه درباره چگونگی رویارویی شاعر جوان با این دوران می‌توان گفت، آن است که او با وجود آگاهی از رویدادهای ناگوار این دوران، هنوز به آینده امیدوار است و گمان می‌کند که نفس گرم جنبش همچنان باقی است و فریاد در گلو خفه نشده است. از این‌رو او نیز نفس گرم خویش را با ندای گرم آزادی‌خواهی همراه می‌کند.

۳. فتح تهران و ندای ترانه ملی

عاشقان مشروطه را نه کوشش‌های مذبوحانه محمدعلی شاه از راه باز داشت، نه تعطیلی مجلس، نه کشت و کشتار در تبریز و نه تنبیه و اعدام آزادی‌خواهان و نه زد و بندها و دسیسه‌های بیگانگان که جانبدار سلطنت و بقای شاه مستبد بودند. آتشی روشن شده بود که هنوز همه رمز و رازهای آن بر ما روشن نیست ولی هرچه بود در اثر تابش گرمای آن، بر جسم سرد ایران، شوری در دل وطن‌پرستان ایجاد شد که حاصل آن تکان خوردن زنجیره سنگین تاریخ این کشور کهنسال بود.

چرخ حرکت مشروطه‌خواهی را فتح تهران ـ که به‌وسیله نیروهای سردار اسعد بختیاری، سپهدار تنکابنی، مجاهدان تبریز و نیروهای ستار خان و باقر خان و بیرم خان ارمنی در تیرماه ۱۲۸۸ صورت گرفت ـ شتاب بیشتری بخشید. محمدعلی شاه از سلطنت خلع شد و به دامن حامیان قدیمش، روس‌ها پناه برد. فرزند خردسال او احمد میرزا را به تاجداری برداشتند و عضدالملک نیابت سلطنت را بر عهده گرفت. مجلس دوم در ۲۴ آبان ۱۲۸۸ گشوده شد. در حالی که ناآرامی‌ها و تنش‌ها هنوز سراسر کشور را فرا گرفته بود و از مجلس انتظار می‌رفت که در کنار دوباره راه‌اندازی مشروطه، به این امور هم رسیدگی کند. روس‌ها در گوشه و کنار ایران بساط خود را گسترده بودند و انگلیسی‌ها نیز به افزایش نفوذ استعماری خود در منطقه مشغول بودند.

شاعر جوان هنوز در زادگاه خویش است و سرمست از دریافت پیروزی آزادی‌خواهان به سرودن مشغول، و هیچ فرصتی را برای رساندن این ندای ملی به گوش ملیون صاحب ذوق از دست نمی‌دهد. او از آنچه در تهران و دیگر شهرها می‌گذرد، آگاهی می‌جوید و تاریخ را با شعر خویش پیوند می‌زند. حضور ذهن انقلابی و همبستگی بی‌پروای او را از یکی از یادداشت‌هایی که بر یکی از اشعار این دورانش (مسمّط فتح تهران) باقی گذاشته می‌توان دریافت:

> ملّیون خراسان در روز ۲۹ جمادی‌الاخر ۱۳۲۷ در عمارت منتصرالملک، مرکز و انجمن قوای ملیه خراسان مجتمع شده، بشارت فتح تهران را که تلگرافی از مرکز رسیده بود، قرائت نمودند. دو ساعت قبل از انعقاد مجلس، این جانب در خانه پسر باجی عراقی معروف که از هوچی‌های معروف آن روزگار و مرد بی‌سواد ولی خوش قلبی بود، بودم که آن خانه در جوار مجلس مزبور واقع گردیده بود.

> این مسمّط را بداهه در آن خانه در ظرف یک ساعت و نیم گفته، پاکنویس کردم و در مجلس و محفل ملی مزبور قرائت نمودم و از طرف علما یک ثوب عبای سفید به من صله داده شد و من همچون صله ملی بود، پذیرفتم.(۱۵)

در رابطه با این دوران در دیوان بهار شش سروده می‌یابیم: ترجیع بند «الحمدالله» در دوازده بند، ۳۶ بیت (دیوان، ص ۱۴۳)، ترکیب بند «ترانه ملی» در شش بند، ۶۲ بیت (دیوان، ص ۱۵۱)، ترجیع بند «وقت کار است» در چهار بند، چهل بیت (دیوان، ص ۱۵۶)، مسمّط «فتح تهران» در شش بند و ۲۱ بیت (دیوان، ص ۱۶۱)، قصیده «فتح الفتوح» در ۱۳۳ بیت (دیوان، ص ۱۶۳) و مسمّط «تهنیت به آذربایجان» در چهارده بند، ۴۲ بیت (دیوان، ص ۱۷۲).

در نگاه کلی به اشعار بهار می‌بینیم که رویکرد شاعر در بیان حوادث دوران، بیشتر به قالب‌های آهنگین و شعارگونه است تا قالب قصیده. همچنین اشعار او از تنوع رنگ و زبان برخوردارند که همانا نمایانگر زمانه اوست. در بعضی به شاعران ساختن آنچه در برابر دیده دارد پرداخته و کوشش نموده است بعدی خیالی به چرخش عوامل و عناصر سازنده تاریخ این دوران ببخشد؛ برای نمونه در شعرهای «الحمدالله»، «ترانه ملی» و «وقت کار است» ابتکاری به‌کار برده و دو چهره وطن را پیش و پس از پیروزی آزادی‌خواهان به تصویر کشیده است. وطن در تعطیلی مجلس و متوقف ماندن جریان نهضت مشروطیت، گاه چون ملکی ستم کشیده که اشک‌بار به گوشه غم خزیده است، گاه چون جسمی است به خون تپیده و یا باغی است بر او خزان رسیده (ر.ک: وقت کار است، بندهای یک تا نه). فرسوده از بیداد و آلودهٔ خاک و خون است. مام وطن را رخ نیلگون کرده‌اند و قلب او را خسته‌اند (ر.ک: الحمدالله، بندهای دو تا پنج). آتش جهانسوز در خرمن ملک افتاده و خون‌های شریف بر خاکِ منازعت روان است. اما این رنگ‌ها گذراست از آن‌رو که بر اثر کوشش مجاهدان دانا و فرارسیدن قهرمانان ملی از خطّه مردخیز تبریز و اصفهان و رشت زخم‌های این جسمِ به خون تپیده التیام می‌یابد و بهار، بدان باغ خزان رسیده بازمی‌گردد و ساحت ملک از آنان که جورپیشه کرده بودند، خالی می‌شود واز فرّ مجاهدان بهروز، ایران همچون فردوس جاودان می‌شود.

اما در پاره‌ای دیگر از اشعار این دوران شاعر به وقایع‌نگاری و وصف میدان‌های جنگ و ستیز میان آزادی‌خواهان و نیروهای استبداد ارج بیشتری گذاشته و از خلال آنها آگاهی‌های گوناگونی درباره چگونگی بسیج نیروهای ملی، تجهیزات آنها، قلمرو

درگیری آنها در گیلان و قزوین و کرج و غیره به گوش می‌رساند.[۱۶] آنچه در این اشعار چشم‌گیر می‌نماید، لحن انقلابی و سراسر شور و باور بهار جوان است. استحکام این باور را از شیوه گفت‌وگوی او با ناصران و سرداران ملت و القابی که بدیشان نسبت می‌دهد، می‌توان درک نمود.

ای شیر دل دلیر ستار / سردار مجاهدان تبریز
ای بسته میان به فر دادار / در حفظ حقوق عزت‌آمیز
ای ناصر ملت ای سپهدار / ای از ره جور کرده پرهیز
ای باقرخان راد سالار / بر خرمن جور آتش‌انگیز
ای صمصام ای بزرگ سردار / آب دم تیغت آتش تیز
همدست شوید جمله احرار / تا پای کشد عدوی خونریز[۱۷]

۴. انحلال مجلس دوم و اولین نشانه‌های سرخوردگی در ذهن و زبان بهار

مجلس دوم که پس از یک سال و چهار ماه و ۲۱ روز دربستگی، در تاریخ ۲۴ آبان ۱۲۸۸ گشایش یافته بود، در تاریخ سوم دی ماه ۱۲۹۰ پس از رأی کمیسیون مخصوص و فرمان ناصرالملک نایب‌السلطنه منحل گردید. گروه‌های بسیاری از نمایندگان و هیأت دولت به فرمان نایب‌السلطنه به قم تبعید شدند و جراید و مطبوعات نیز توقیف گردیدند.

در انحلال مجلس دوم هم عوامل داخلی مؤثر بودند و هم اعمال نفوذ بیگانگان به‌ویژه روس‌ها که با پاره‌ای اصلاحات، از آن جمله به‌کارگیری مستشاران آمریکایی موافق نبودند. دو نوبت اولتیماتوم روس‌ها در ۸ و ۲۴ آذرماه ۱۲۹۰ و آوردن لشکر به قزوین و تهدید مجلس، در کار مشروطه تازه جان گرفتهٔ ایران بار دیگر وقفه انداخت.[۱۸] بهار به همهٔ این عوامل و حوادث توجه کرده است آنجا که روی به زعمای ملت کرده و فریاد بر می‌آورد:

هان ای ایرانیان، ایران اندر بلاست / مملکت داریوش دستخوش نیکلاست
مرکز ملک کیان در دهان اژدهاست / غیرت اسلام کو؟ جنبش ملی کجاست
برادران رشید! این همه سستی چراست / ایران مال شماست ایران مال شماست
دولت روس از شمال رایت کین برفراشت / به محو دین مبین به خیره همت گماشت
به خاک ایران نخست تخم عداوت بکاشت / به غصب ایران سپس پیش کند یاد داشت

کنون به مردانگی پاسخ دادن سزاست ایران مال شماست، ایران مال شماست[۱۹]

در این شعر در حقیقت بهار نسبت به دخالت بیگانگان در امور کشور خروش برمی‌آورد اما آنچه بیشتر از هر چیز او را می‌رنجاند، پایه‌ریزی سرشت خشونت و ایجاد شکافی عمیق در بطن مجلس و رفتار نابخردانه جبهه انقلابیون افراطی است که در این دوره با ایجاد اغتشاش، درکار مجلس وقفه انداختند. البته باید افزود که هر چند تاریخ پای‌گیری این خشونت را گاه از مجلس دوم و پیدایش حزب دموکرات (که به جای اجتماعیون ـ عامیون تشکیل شد) نوشته‌اند، ولی باید یادآور شد که در حقیقت آغاز این بحران از همان مجلس اول است. از همان آغاز، جبهه افراطی و وابستگان آنها در انجمن‌ها، روشی پیش گرفتند که مجلس را علیه خویش برانگیختند، روشی که به قول فریدون آدمیت هم نفی مطلق الزامات دموکراسی بود و هم خلاف خرد سیاسی. بمب‌اندازی و محیط وحشت آفریدن، ترتیب دادن تظاهرات با شعارهای افراطی، تبلیغ قهر و خشونت، نشر شب‌نامه آمیخته با تهدید و پرخاشگری و... از جمله کالایی بود که هیأت افراطی، به بازار گرم سیاست عصر مشروطه عرضه کردند.[۲۰] از مجلس دوم کار این اختلاف بالا گرفت و کار به کشت و کشتار و ترور پاره‌ای شخصیت‌ها چون سید عبدالله بهبهانی هم رسید و عاقبت همان سران و وکلای افراطی از آن‌رو که هیچ کدام پایگاه سیاسی و اجتماعی محکمی نداشتند، وا دادند و از مملکت گریختند.

در تاریخچه زندگی بهار می‌خوانیم که او از ابتدا گرایشی عقیدتی به دموکرات‌ها داشت و با حیدر خان عمو اوغلی نیز در پایه‌گذاری حزب دموکرات مشهد همکاری نمود و روزنامه *نوبهار* را به‌عنوان ارگان حزب دموکرات در مشهد پایه گذاشت.[۲۱] به قولی، شناخت بهار از مرام‌های سیاسی جدید به میزان شایان توجهی مرهون آشنایی او با حیدر خان عمو اوغلی است[۲۲] اما کار که بدین مرحله رسید، در ایمان او نسبت به این گروه خللی ایجاد شد. اگر بگوییم اولین سرخوردگی بهار از رفتار همقطاران و یا همفکران خود او بوده، بیراه نگفته‌ایم. در سال ۱۲۹۰ هـ ش در زندگی‌نامه خود و در رابطه با منش پاره‌ای از اعضای حزب دموکرات در این دوران می‌نویسد:

... زندگی سیاسی ما هم به اینجا ختم می‌گردد که هر چه بافته بودیم پنبه شد. خود ما هم از خانه و لانه رانده شدیم!... از قضا در تهران هم رفقای ما را تبعید کردند! بعد از یک سال از تهران با هزار زحمت به مشهد مراجعت نمودم. حزب

را دیدم در حال خمود؛ جراید در حال توقیف و رفقا بدون حرارت و امید در پی کسب و کار خود... . یک سال کار کردم، تکفیرم کردند؛ آزارم دادند؛ خودی‌ها و دموکرات‌ها بیشتر از دیگران به جرم حق‌گویی با من پرخاش کردند و من به کار خود مشغول، تا جنگ بین‌الملل افق جهان را با برق ششلول یک نفر صربی قرمز ساخت... .[۲۳]

سرخوردگی آمیخته با خشم بهار را نسبت به آنچه بر سر مجلس در این سال‌ها آوردند، در دو شعر او جست‌وجو می‌کنیم: ترجیع‌بند «امان از من و تو» (ص ۱۸۰) و ترکیب‌بند «ناصرالملک» (ص ۲۱۷).

ترجیع‌بند «امان از من و تو» که دارای شش بند (۶۹ بیت) است، در حقیقت بیان تلخ و دلخراش اولین سرخوردگی بهار است. هنوز چندان زمانی از شکل‌گیری آن لحن پرشور و انقلابی که از فاتحان تهران با چنان شکوه و جلالی سخن می‌گوید، نگذشته است که کارش به آنجا می‌رسد که در هر بند از ترجیع‌بند «امان از من و تو»، آنچه را عده‌ای در لباس مشروطه‌خواهی بر سر مام وطن آورده‌اند برمی‌شمرد و سپس دشنام و لعن و نفرین نثارشان می‌سازد. آنها را که چنین در کار مشروطیت وقفه انداخته‌اند مایه ننگ (بیت سه)، دبنگ (شش بیت)، جفنگ (بیت‌های ۳، ۶، ۱۱، ۱۵، ۱۸، ۲۱ و ۲۷)، افتاده و لنگ (۱۵)، با خودی همچو پلنگ، لایق سیلی سنگ (۲۱ بیت)، تا ابد دراز و لنگ (۲۷ بیت) و... خطاب می‌کند. در این داوری هیچ کس مصون نیست؛ هر دسته و فرقه‌ای چه دموکرات چه اعتدالی، مستبد، مساواتی، صاحب ثروت و یا لات، در آنچه بر سر مام وطن آمده، سهمی دارند. یکی رخ مام وطن کنده و دیگری گیسویش، چشم او به نشده گشته خراب ابرویش (بیت ده). شیوه بهار در این شعر جابه‌جایی ضمایر است. وی آن‌گاه که از خود سخن می‌گوید (به‌عنوان دموکرات) ضمائر من و ما را به‌کار می‌برد و چون به دیگران (اعتدالی و مستبد) می‌رسد، ضمیر تو. ولی در یک چرخش جالب همان دموکرات، مستبد می‌گردد و همان مستبد، رنگ دموکرات (مساواتی) به خود می‌گیرد و هیچ‌کس در نقش حقیقی خود نیست.

هیچ دانی که چه کردیم به مادر من و تو — یا چه کردیم به هم، جان برادر من و تو
سعی کردیم به ویرانی کشور من و تو — رو که اُف بر تو و من باشد و تف بر من و تو

هر دومان مایه ننگیم امان از من و تو

من و تو هر دو جفنگیم امان از من و تو

مستبد گشتم و تو باز مساوات شدی
یا که من صاحب‌ثروت شده تو لات شدی
اعتدالی شده مخلص، تو دموکرات شدی
الغرض من چون تو لات و تو چو من مات شدی
باز هم بر سر جنگیم امان از من و تو
من و تو هر دو جفنگیم امان ازمن و تو

بهار آه حسرت را برای بند آخر گذاشته است آنجا که صحبت از روح مشروطه می‌کند که بر اثر این خشونت‌ها غمگین و نگرانِ فرارسیدن فتنه‌های کمین گرفته است.

حالت ما وتو امروز چنین است بهار　　روح مشروطه ز ما و تو غمین است بهار
ای بسا فتنه که ما را به کمین است بهار　　روش و سیرت و کردار گر این است بهار
تا ابد واز و ولنگیم امان از من و تو
من و تو هر دو جفنگیم امان از من و تو

محاکمه ناصرالملک

خشم بهار تنها متوجه پاره‌ای دموکرات‌های ستیزه‌جو نیست که روشی دیگر گرفتند، او دیگر بازیگران صحنه را در برابر چشم دارد و در این میان «ناصرالملک»، آن مرد زبون و مکار را از قلم نمی‌اندازد: انسان جبون و شخصیت مزوّری که در هیچ‌یک از مناصبی که به او واگذار شد (چون ریاست وزرا، وزیر مالیه، نیابت سلطنت) هرگز به مصلحت ملت قدمی برنداشت و در بزنگاه‌های عمده از ترس به غلام سفارت انگلیس پناهنده شده و فرار را بر قرار ترجیح داد. از شوربختی ملت ایران در این هنگامه سخت تاریخی، اختیار کشور و مجلس بدو بود و در برابر تهدیدها نه تاب مقاومت آورد و نه توانست سیاستی درست پیشه کند. بهار از برای محاکمه ناصرالملک ترکیب‌بندی در شش بند (۶۹ بیت) سروده است. وی در بخشی از این شعر به سرزنش اخلاق و منش ناصرالملک می‌پردازد و او را «سخت جبان» و «ترسو ابلیسی در لباس آدم» می‌خواند. اما دلخونی بهار از دست دیپلمات‌مشربان خشک مغزی است که به صرف آنکه ناصرالملک تحصیلات خود را در فرنگ انجام داده، نیرنگ‌های او را باور می‌کنند و به حرف ناصحانی که هشدار می‌دادند که ناصرالملک، آن برید زشت‌پی و زشت‌خوی، پشت استقلال را خواهد شکست و

رشته‌های ملک را از هم خواهد گسست، وقعی نمی‌گذاشتند. ابتکار بهار در این شعر، آوردن تمثیل‌هایی از مثنوی مولوی است که بر لطف کلام او می‌افزاید و طنز سیاسی او را با باورهای تربیتی و سنتی ما پیوند می‌زند.

هرکه روزی چند رفت اندر فرنگ — کی شود آگه ز رسم و نام و ننگ
ناصرالملک از فرنگستان چه یافت — جز تقلب‌های دزدان فرنگ
سخت نزدیک است شعر مولوی — در صفات این‌چنین قوم دبنگ
«یک شغالی رفت اندر خم رنگ — اندر آن خم کرد یک ساعت درنگ
پس برآمد یال و دم رنگین شده — کین منم طاوس علّیّین شده»

بخش دیگر این شعر پرونده سیاسی ناصرالملک را برملا می‌کند. به دیده بهار و شاید برخی دموکرات‌ها ناصرالملک در بازگردانیدن شاه مخلوع، تبانی با «شوستر»، اولتیماتوم روس و بی‌کارکردگذاری مجلس دست داشته است.

ناصرالملک آمد و مسند ربود — با وزیران پیل بازی‌ها نمود
حیله‌ها انگیخت تا خود از شمال — شاه سابق با سواران رخ نمود
«شُستر» آن والا مشیر ارجمند — بهر دفعش دست قدرت برگشود
دست در دامان این نایب زدند — که بکن فکری در این هنگامه زود
خان نایب نیز انگشتی رساند — تا که از روسیه بالا شد عمود
آمد از روسیه اولتیماتومی — سرخ و سبز و ازرق و زرد و کبود
ناصرالملک آن یل کار آزمود — اندرین میدان میانداری نمود
کشت ملت را که خرم بود و سبز — نارسیده از حیل بازی درود
زان سپس قصد فراریدن گرفت — تا نبیند آنچه خود آورده بود
کرد روشن آتش و خود روی تافت — تا از آن ما را رود در چشم دود

ترکیب‌بند «ناصرالملک» را به دلیل بار معنایی آگاهی‌دهنده آن می‌توان همچون سند و بیانیه‌ای از آنچه مشروطه‌خواهان درباره ناصرالملک و طرفداران سرخوردگی‌های بهار از اوضاع سیاسی زمان محسوب نمود.[۲۴]

۵. در فترت میان مجلس دوم و سوم

بعد از بسته شدن در مجلس، رویدادهای ناگوار دیگری در پی بود که ساحت این ملک

قدیم را قلمرو آشوب و بلوا ساخت و سیاهه آن به دراز کشید و شاید ناگوارترین آنها ادامه یافتن حکومت مطلق ناصرالملک است که به قول بهار پشت استقلال را شکست.

روس‌ها با دستیاری صمد خان شجاع‌الدوله در تبریز به کشتار آزادی‌خواهان پرداختند و ثقه‌الاسلام را بر دار زدند، و در مشهد با به توپ بستن حرم حضرت رضا(ع) و کشتار جمعی زائران، بر سنگینی بار جنایات خویش در این مرز و بوم افزودند. انگلیس‌ها نیز به نوعی دیگر سیاست گسترش نفوذ خود را پیش می‌بردند. آنان در نبود مجلس، دولت ایران را واداشتند تا سیاست خود را با مفاد قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم کشور به مناطق نفوذ تطبیق بدهد. دو دولت روس و انگلیس در ضمن به‌دست آوردن قرضه‌ای به میزان شش هزار و هشتصد لیره انگلیسی، زنجیره‌های اسارت اقتصادی و سیاسی را بر گردن ملت ایران بیشتر فشرده و استقلال اقتصادی و سیاسی میهن ما را دستخوش مطامع خویش کردند.

اگر از کوچه‌های شعر بهار در این گذر سخت تاریخی عبور کنیم و گوش به صداهایی که در آن می‌پیچد، بدهیم صدای شاعر را که بر ضد همهٔ این دست‌اندازی‌ها خروش برمی‌آورد، می‌شنویم. صدای دلخراش توپ روس پردهٔ گوش را می‌درد و بوی خاک خون‌آلوده توس، شامه را دچار احساسی چندش‌آور می‌کند.(۲۵) باد شب‌گیری که در این کوچه‌ها می‌چرخد، فریاد دلخراش دلاوران آذربایجان را می‌آورد، سرزمینی که به چنگ یاغیان اسیر شده و دانشورانش زینت‌دار شده‌اند.(۲۶) در این دوران بیشتر هوش و حواس شاعر متوجه متوقف ماندن چرخه مشروطه و تاخت و تازهای بیگانگان و بالا گرفتن نابسامانی در کشور است. در این سال‌ها بهار زیباترین وطنیه‌های خویش را در برابر دست‌اندازی بیگانگان به خاک وطن سروده است؛ برای نمونه او خیمه‌زدن لشکر دشمن را بر کناره‌های ایران، این‌چنین زاریده است:

ای خطه ایران مهین ای وطن من — ای گشته به مهر تو عجین جان و تن من
دور از تو گل و لاله و سرو سمنم نیست — ای باغ گل و لاله و سرو و سمن من
تا هست کنار تو پر از لشکر دشمن — هرگز نشود خالی از دل محن من...(۲۷)

۶. در مجلس به فرخی وا شد

در سی تیر ماه ۱۲۹۳ احمد شاه به سن بلوغ رسید و دوران زمامداری ناصرالملک نیز

سپری گردید. او پیش از سپری شدن دوران زمامداری‌اش فرمان انتخابات مجلس سوم را صادر نمود و پس از سه سال فترت، در تاریخ چهاردهم آذر ماه ۱۲۹۳ مجلس سوم توسط احمدشاه قاجار گشایش یافت. بهار مشروطه‌خواه که تاکنون از طریق فعالیت‌های مطبوعاتی و نوشتن بر ضد استبداد و چاپ اشعار میهن‌پرستانه جایی از برای خود در دل مشروطه‌خواهان باز کرده بود، در مجلس سوم از جانب مردم کلات و درگز و سرخس به‌عنوان نماینده برگزیده شد (آذر ۱۲۹۳). هر چند که اعتبارنامه او به دلیل پاره‌ای از مقالاتش درباره آزادی زنان مورد مخالفت اعتدالیّون و حتی بعضی از سران دموکرات قرار گرفت ولی عاقبت پس از شش ماه به تصویب رسید و بهار مستقیماً وارد عرصه مبارزات پارلمانی شد. وی گشایش مجلس را در ترکیب‌بند «مجلس سوم» (ص ۲۸۲) که بدین مناسبت سروده، شادباش می‌گوید:

در مجلس به فرخی وا شد   آنچه گم گشته بود پیدا شد
شید رخشان عدل طالع گشت   دیو دژخیم ظلم رسوا شد
بانگ پاینده باد آزادی   از ثری باز تا ثریا شد...

ولی فراتر در همین ترکیب‌بند رگه‌هایی از سرخوردگی و ناامیدی به چشم می‌خورد، هرچند آنچه آورده ظاهراً از برای وصف دوران فترت سه ساله است اما زبانش را می‌توان برای زمان حال گرفت و مضامینش را برای همان تاریخچه ده ساله مشروطیت ـ که بهار آن را به درستی غنچه‌ای می‌داند که نشکفته دچار نسیم آذاری شد ـ بجا دانست:

غنچه انقلاب نشکفته   شد دچار نسیم آذاری
فکرهای بدیع ناگفته   شد ز زنگار مفسدت تاری
مغزها تیره عقل‌ها خفته   قهرمان نجات، متواری
کودتای سیاه آشفته   شده غرق سیاه کرداری
وه که سخت اوفتاده در ششدر   کشور شش هزار ساله ما
وه‌که جز احتیاج و فقر و ضرر   نیست سرلوحه مقاله ما
وه که بر هیچ کس نکرد اثر   خنجر آه و تیر ناله ما
هله ز اخلاق ما به جای شکر   می‌چکد زهر در پیاله ما
با چنین حال کی دهد اختر   به جز از خون دل نواله ما

جای شور و شعف کسی که پس از پایان هجرانی دور و دراز، شاهد مقصود را در آغوش

می‌کشد در این شعر خالی است. این کوکب مشروطه همانی نبود که شاعر سال‌ها پیش سرزدن آن را ز گردون کمال بر خود وعده داده بود و افسوس که تیرگی‌های دیگری از درخشش این ستاره در آسمان کشورمان هر چه بیشتر کاستند و بر سرخوردگی‌های این سراینده نیز فزودند.

۷. از مجلس سوم تا کودتای سید ضیا

مجلس سوم یک سال بیشتر دوام نیاورد و پیش از به پایان آوردن دوران رسمی خود، در تاریخ ۲۲ آبان ماه ۱۲۹۴ تعطیل شد. شرایط سیاسی و اجتماعی کشور، درگیری جنگ بین‌الملل اول، حضور قوای روس در قزوین و تهدید پایتخت، مهاجرت نمایندگان به قم و کرمانشاه، تشکیل دولت موقت و بسیاری از حوادث دیگر، وقفه‌ای دوباره در کار مجلس و مشروطه ایجاد نمود. تعطیلی مجلس این‌بار پنج سال طول کشید. از این زمان تا کودتای ۱۲۹۹ که مقطعی سرنوشت‌ساز است، در ساحت زندگی سیاسی کشور ما رویدادهای عمده‌ای رخ می‌دهد که پاره‌ای از آنها ناشی از تغییراتی است که دو ابرقدرت حاضر در منطقه (روس و انگلیس) در سیاست و جهت‌گیری‌های خود نسبت به ایران داده بودند. اگر تغییر سلطنت تزاری روس به حکومت کمونیستی سبب تعدیل مناسبات آن کشور و تخلیه موقتی خاک ایران از قوای روس شد، اما همین جهت‌گیری سبب افزایش نفوذ انگلیس و دست‌اندازی هر چه بیشتر آن دولت بر خاک میهنمان گردید. کوشش انگلیس برای تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ که به موجب آن ایران از هر جهت جزو منطقه تحت نفوذ انگلیس و تحت تسلط و تفوق آن دولت درمی‌آمد، از آن جمله است. از جانب دیگر در نبود قدرت مرکزی و تعطیلی پارلمان، اوضاع داخلی ایران دستخوش ناگواری‌های سیاسی و اجتماعی دیگری مانند ناامنی و قحطی، بالاگیری حکومت خانخانی و رقابت ایلات در نواحی مختلف کشوری، پای‌گیری پاره‌ای گرایش‌های خودمختاری در گیلان و آذربایجان گردید که رنگ‌های تیره چهره وطن را در این سال‌ها غلظت بیشتری بخشید.

کشش بهار

مشاهده اسارت وطن و محو شدن تدریجی استقلال آن، رنگ سرخوردگی را در ذهن و زبان بهار افزایش می‌دهد. سروده‌های او در این دوران و در برخورد با دست‌اندازی‌های

بیگانگان ـ که این یک به شمال، آن یک به جنوب، این یک به خفا و آن یک به ملا[۲۸] هر کدام بخشی از خاک وطن را اشغال کرده‌اند ـ بیان رنج و حرمان شاعر وطن‌پرست است که دیگر شعر نیز یارای آرام‌بخشی او نیست و او را مرهمی دیگر باید، کیمیایی یا شرابی که یاد وطن و این همه دردمندی را از خاطر او ببرد. بدین دلیل او از ساقی خود باده‌ای می‌خواهد که خرد وطن‌پرستانه او را بزداید و او را بی‌خودی بخشد تا آرزوی بزرگ داشتن ایرانی آزاد و سربلند را به فراموشی بسپارد. وصف این شراب آرمانی، طلب و دردمندی بهار را در این سال‌ها بهتر می‌رساند:

بیا ساقی آن باده بی‌خودی — به من ده که سیر آیم از بخردی
که این بخردی بند و دام من است — وزو تلخ‌تر زهرکام من است
به من ده که از خود فرامش کنم — به یک‌باره بند گران بشکنم
نگویم که ایران سرای من است — هم این مرز فرخنده جای من است
به من ده که از رنج سیرم کنی — به بیگانه خویی دلیرم کنی
ندانم که دشمن به خاک من است — به تاراج ناموس پاک من است

اما هیچ شرابی نیست که بتواند خرد وطن‌پرستانه را از هوش و حواس بهار ضایع کند. برای همین دست به کار می‌شود تا به هر شیوه‌ای شده در راه استقلال میهن خویش و به‌ویژه احیای پاره‌ای از نهادهای مشروطه کوشش و مبارزه کند. کوشش بهار مشروطه‌خواه در این سال‌ها در چند جهت اصلی سیر می‌کند. وی بر آن می‌شود که در غیبت مجلس و تعطیلی گروه‌های سیاسی به حفظ و حراست مطبوعات و آزادی بیان که از ره‌آوردها و ارکان عمده مشروطیت است، بپردازد. او خود در صحنه مطبوعات حاضر است و نسیم نوبهار و تازه بهار را با وجود همه توقیف کردن‌ها زنده و گرم نگه می‌دارد و با روزنامه‌های دیگر نیز همکاری می‌نماید.[۳۰] بازتاب جوش و خروش او را هنگامی که مانع از انتشار روزنامه‌اش می‌شوند، در اشعار این سال‌ها می‌بینیم. برای همین است که در قصیده شکوائیه‌ای که در سال ۱۲۹۷ هش در عهد کابینه مستوفی‌الممالک و پس از توقیف همه روزنامه‌های تهران و از آن جمله نوبهار سروده، پایگاه خویش را به‌عنوان روزنامه‌نگار عهد قانون که هم از حقانیت قانون و هم از حق آزادی قلم دفاع می‌کند، چنین بیان می‌کند:

عمری به هوای وصلت قانون — از چرخ برین گذشت افغانم

در عـــــرصه گـــیر و دار آزادی فـــرسود بـــه تـــن درشت خـفتانم
تـــیغ حـــدثان گسست پـــیوندم پـــیکان بـــلا بسفت ستخوانـم
گـفتم کـه مگـر بـه نیروی قـانون آزادی را بـــــه تـــخت بـنشانم
و امـروز چـنان شـدم کـه بـر کـاغذ آزاد نـــــهاد خـــامه نـــتوانـــم
ای آزادی، خـــجسته آزادی از وصـــل تـــو روی بـــرنگردانـم
تـا آنکـه مـرا بـه نـزد خـود خـوانی یا آنکه تو را به نزد خود خـوانـم[۳۱]

این خشم نشان از اعتقاد اوست به لزوم بقای کار آزادانه مطبوعات که از آرمان‌ها گرانقدر نهضت مشروطه بود و بسیاری در راه آن سر و جان به باد داده بودند.

از جانب دیگر تلاش‌های اومتوجه گردآوری و پیوند دوباره تشکیلات از هم پاشیده حزب دموکرات می‌شود تا شاید بتواند از آن، جبهه‌ای قدرتمند تشکیل داده و انتخابات را تجدید کند و نفسی تازه بر جان بی‌جان استقلال ایران بدمد. بهار در بیان تاریخچه این تلاش در تاریخ احزاب می‌نویسد:

> من و هیجده نفر از زعمای دموکرات تصمیم گرفتیم که تشکیلات بر هم پاشیده حزب را به هم پیوند دهیم و کمیته از بین رفته را بر طبق نظامنامه به‌وجود آوریم. شروع به کار کردیم. ما اکثریت داشتیم. حوزه‌ها را تشکیل دادیم و کمیته مخفی انتخاب شد و جراید *ایران*، *نوبهار* و *زبان آزاد* ارگان ما قرار گرفت و شروع به کار کردیم. در این حین عده‌ای از هم‌مسلکان که ازهر حیث با هم متجانس بودند، دور مرحوم سید کمره‌ای جمع شدند. روزنامه *ستاره ایران* را ارگان خود ساخته، بر ضد تشکیل حزب دموکرات حزب تازه‌ای را تشکیل و نام آن را «تشکیلات دموکرات‌های ضد تشکیلی» نهادند... . با دشنام و تهمت جلوی ما را سد کردند. ما با دولت قرار گذاشته بودیم که انتخابات دوره چهارم را آغاز کند، لیکن این دو دستگی و اختلاف مانع انجام این مقصود گردید.[۳۲]

بهار جهت‌گیری ضد تشکیلی را ناشی از فقدان چشم حقیقت‌بین و درک شرایط زمان می‌داند: «آنها نمی‌بینند که ایران به دم کام نهنگست و در حال نزع» و در آنچه آنان در پیش گرفته‌اند، عاقبتی جز مرگ وطن نمی‌بینند. از همین‌رو در قصیده پر توان «به چه کارید» (دیوان، ص ۳۱۴) منش آنان را با توصیفاتی همچون خودخواه مناطق، بگسسته دل از جمله علائق، یک‌سر زده بر قلب خلایق، پرداده به اقوام مناطق، خود روی و سیه دل

چون شقایق، خصم وطن را شده سائق، مرگ وطن را شده شایق و... بیان می‌دارد. تحول و استحکام زبان سیاسی بهار در این قصیده چشم‌گیر است و به دیده ما یکی از آن حلقه‌های اصلی را در زنجیره تحول روحی او همین قصیده می‌سازد:

ای معشر خودخواه منافق به چه کارید؟ جز کشتن یاران موافق به چه کارید؟
ای راست به مانند غراب و بچه خویش بر فکر بد خود شده عاشق به چه کارید؟
ای خنجری ازتهمت و دشنام کشیده یکسر زده بر قلب خلائق، به چه کارید؟
ای از پی ویرانی یک قوم موافق پرداده به اقوام مناطق به چه کارید؟
ای در چمن ملی و در باغ سیاسی خود روی سیه‌دل چو شقایق به چه کارید؟
ای دامن خود کرده پر از خاک و فشانده بر فرق خود و چشم حقایق به چه کارید؟
ایران به دم کام نهنگ است خدا را ای خصم وطن را شده سائق به چه کارید؟
بیچاره وطن در دم نزع است دریغا ای مرگ وطن را شده شایق به چه کارید؟

دنباله اختلاف میان دموکرات‌ها به مجلس چهارم نیز کشیده شد و به گمان بهار یکی از عللی که سبب شد سردار سپه بدون هیچ‌گونه مقاومتی به قدرت روزافزون دست یابد، نبودن تشکل لازم میان دموکرات‌ها در مجلس چهارم بود:

> ... در مجلس چهارم سی نفر از دموکرات‌ها وجود داشتند و می‌توانستند فراکسیونی تشکیل دهند و دوازده نفر نیز از افراد منفرد در مجلس بودند و اگر این عده با هم ائتلاف کرده بودند، اکثریت مجلس چهارم به دست حزب دموکرات افتاده بود... . باز هم می‌گویم گناه زیر سر عده‌ای از دموکرات‌ها و سوسیالیست‌های عوام‌فریب بود که قدرت اداره‌کردن یک اکثریت قاطع و ایجاد دولتی مقتدر و راندن سیاستی مثبت را در خود نمی‌دیدند و می‌خواستند بگذارند اکثریت را دیگران بربایند و این آقایان از برکت منفی‌بافی آبروی جدیدی در جامعه کسب کنند و در اواخر مجلس اکثریت را به‌دست گیرند و کاری که از حالا می‌توانند بکنند، آن روز بکنند.[۳۳]

فارغ از دفاع از سنگر روزنامه و مطبوعات و زنده‌سازی تشکیلات احزاب، رویکرد بهار در این سال‌ها به ملت است. وی در طلب احیای روح وطن‌پرستی در ملت ایران است و اشعارش گواه این انگیزه اوست. گویی روح شعر در آرزوی دوران صدر مشروطیت است که صفوف ملت از هر دسته و طایفه‌ای در طلب آزادی راهی صحنه بودند و نه

قوای بیگانه بازدار آن بود و نه قوای خودی. ولی اکنون آنچه می‌بیند سستی و بی‌حالی است. بدین سبب نقدی شدید از اخلاقیات و عادات ملی ما به عمل می‌آورد و آن خصوصیاتی را که به دیده او بازدارنده شکل‌گیری روحیه ملی و وطن‌پرستانه است با ضربات کوبنده خاطرنشان می‌سازد. در این داوری هیچ کس بر کنار نیست جهل عوام و جهل خواص هر دو سبب نگون‌بختی ماست. از وطن‌پرستی ایرانیانی که جمله خود را مجنون وطن خطاب می‌کنند ولی برای رهانیدن لیلای وطن حاضر به هیچ‌گونه جانبازی نیستند و به جای آن لمیده و عمر به صحبت از لیلی و مجنون می‌گذرانند، سخت انتقاد می‌کند.[۳۴] سستی و بی‌تفاوتی پاره‌ای از ایرانیان را در قبال وطن، مذموم می‌شمارد و با سلاح برنده شعر به نبرد بی‌تفاوتی می‌رود.

ای مردم ایران همگی تند زبانید   خوش نطق و بیانید
هنگام سخن گفتن برنده سنانید   بگسسته عنانید
در وقت عمل کند و دگر هیچ ندانید   از بس که جفنگید از بس که جبانید
هنگام سخن پادشه چین و ختایید   ارباب عقولید
در فلسفه اهل کره را راهنمایید   یا رد و قبولید
هنگام فداکاری در زیر عبایید   از بس که فضولید از بس که جهولید
از بس چو خروس سحری هرز دراييد

گر روی زمین را همگی آب بگیرد   ای ملت هوشیار
دانم که شما را همگی خواب بگیرد   ای مردم بی‌کار
ور این کره را دانش و آداب بگیرد   بر این تن بی‌عار هرگز نکند کار
کی راست شود چوب اگر تاب بگیرد

ای وای دریغا که وطن مرد ندارد   کس درد ندارد
رویین تنی اندر خور ناورد ندارد   همدرد ندارد
در خاک وطن خصم هماورد ندارد   هم جمع ندارد هم فرد ندارد[۳۵]
جز دیده گریان و رخ زرد ندارد

در آستانه کودتا

در این اوان بهار همچون بسیاری دیگر از وطن‌پرستان و آزادی‌خواهان ایرانی، انسانی

است سرخورده و خسته، ولی پرکار و پرتلاش. در برابر ناآرامی و شورش و فساد و هرج و مرجی که سراسر کشور را فراگرفته، شعر او مایه اصلی می‌گیرد: نقاشی چهره وطن با رنگ‌های سیاسی و اجتماعی آن و نوعی قدرت‌گرایی که زاده وضعیت و اوضاع زمانه اوست. در نگاه کلی، می‌توان گفت که رنگ‌هایی که بهار در این دوران بر چهره وطن می‌زند، سایه‌ای تیره از ناخرسندی و غباری از دلزدگی و خستگی از اوضاع سیاسی ایران دارند؛ برای نمونه در سال ۱۲۹۶ هش در قصیده «ای ملک» (ص ۳۱۵) چهره ایران را این چنین نقاشی می‌کند:

ملک ایران سر به سر در انقلاب است ای ملک
کشور جمشید و فریدون خراب است ای ملک
جنبشی با خاطر بیدار کاندر ملک ما
مسکنت بیدار و آسایش به خواب است ای ملک

در ترجیع‌بند «خون خیابانی» (ص ۳۲۸) می‌نویسد:

در دست کسانی است نگهبانی ایران — کاصرار نمودند به ویرانی ایران
آزادی را بلهوسان ملعبه کردند — حریت را بی‌خردان مسخره کردند(۳۶)

آری کشوری که در آن استقلال و آزادی را ملعبه کرده‌اند و بیگانان در آن هرچه می‌خواهند می‌کنند، ویرانه‌ای بیش نیست و با رنگ دیگری نمی‌توان چهرهٔ آن را مجسم نمود:

ویرانه‌ای است کشور ایران — ویرانه را بها و ثمن نیست
امروز حال ملک خراب است — بر من مجال شبهت و ظن نیست
هر سو سپه کشند و رعیت — ایمن به دشت و کوه و دمن نیست
کشور تباه گشت و ویران — گویی زبانشان به دهن نیست(۳۷)

و در قصیده «تهران، قبل از کودتا» (ص ۳۳۷) وضعیت سیاسی و اجتماعی تهران و اصولاً ایران را با زبانی آکنده از زخم زبان چنین توصیف می‌کند:

... شاهی است در این شهر که جز زر نشناسد — خلقی که ندانند به جز چنگ و دف و نی...
در باری ننگین و گدا و متملق — اعیانی بدفطرت و دزد و دغل و غی
اعضای اداراتی کور و کچل و لوس — احزاب وزیرانی شوم و بد و بد پی
مشروطه پرستانش بی‌علم و خل و جلف — آزادی‌خواهانش بی‌خون و رگ و پی

نـــه شـــیوه مـــلّیت و نـــه رسـم تـمدن   نـــه رابـــطه طـــایفه، نـــه قـاعده حـــی

چنانکه گفتیم، درونمایه دیگر شعر بهار در این سال‌ها، نوعی گرایش به قدرت است که ماهیت آن کاملاً ساخته و پرداخته وضعیت تاریخی زمانه اوست. مشاهده کشوری که رشته‌های اداری و سیاسی آن یا از هم گسسته و یا در حال از هم گسستن است، دیدن مملکتی که ـ به قول شاعر ـ در آن مسکنت بیدار و آسایش به خواب است، در ذهنیت بهار و دیگر مصلحان و آزادی‌خواهان، آرزوی برآمدن دستی از آستین قدرت را به وجود می‌آورد که بتواند سررشته این کلاف سردرگم را به دست گرفته و شکلی به ناشکلی اوضاع بدهد. در این سال‌ها اشعار سیاسی بهار آکنده است از واژه‌ها و ترکیباتی که رساننده این آرزوست. حکومت سرنیزه، تیغ‌کش دلیری که گردی از خاک وطن برآرد، شاهی که با شمشیر ملک خویش نگه دارد، زعیم و کارگشا و مرد دلیر نیزه‌افکنی که باغ وطن را از زاغ و زغن خالی کند، در اشعار او بارها آمده است. برای نمونه در قصیده «پیش‌گویی» (ص ۲۸۶) آرزوی خویش را چنین بیان می‌دارد:

بـــهارا بـــهل تـــا گـــیاهی بـــرآیـد   درخشـــی ز ابـــر ســـیاهی بـــرآیـد

درین تیرگی صبر کـن شـام غـم را   کـه از دامـن شـرق مـاهی بـرآیـد

برون آید از آستین دست قـدرت   طـبیعت هـم از اشتباهی بـرآیـد

بـــرین خـاک تـیغ دلیـری بـجنبد   وزین دشت گرد سپاهی برآید[۳۸]

باید یادآور شد که در این گرایش و در این دوره ویژهٔ تاریخی این تنها بهار نبود که آرزوی برآمدن دستی از آستین قدرت، شکل‌گیری حکومت مقتدر مرکزی و انجام پاره‌ای از سازندگی‌ها و اصلاحات را در سر می‌پروراند. بسیاری دیگر از میهن‌پرستان و مصلحان اجتماعی، چه در داخل و چه در خارج کشور، در این آرمان با او همفکر بودند.[۳۹] در نظر پیروان این گرایش، تحقق یافتن جامعه مدنی در کشوری که بیشتر مردم آن بی‌سواد بودند، تجربه دموکراسی نداشتند، احزاب و گروه‌های سیاسی در آن شکل نگرفته بود، از همه مهم‌تر دست‌خوش انقلابات و شورش‌های قدرت‌طلبانه محلی نیز می‌بود و استقلال و هستی آن هم هر دم به‌وسیله دخالت بیگانگان مورد تهدید قرا می‌گرفت، آرزویی بس دور و دراز محسوب می‌شد. تحقق وحدت ملی و تمامیت ارضی، آموزش و پرورش مردم و تجدد و نوسازی نهادهای اولیه مملکت، در دیده این گروه از وطن‌پرستان شرط عمده برقراری دموکراسی محسوب می‌شد؛ برای نمونه مجله کاوه که

در این اوان در برلین منتشر می‌شد، در این باره نوشت:

... چهار طریق برای اداره مملکت وجود دارد: اول مشروطه ناقص و خراب، دوم استبداد بد، سوم مشروطه خوب و صحیح که درایران غیرممکن است و بنابراین آنچه باقی می‌ماند، اداره استبدادی خوب است که فرنگی‌ها آن را استبداد منوّر گویند؛ مانند حکمرانی *پطرکبیر* در روسیه یا *میکادو* در ژاپن یا تا اندازه‌ای مانند امارت *محمدعلی پاشا* در مصر. در ایران یک مستبد وطن دوست و متمدن و مقتدر و مسلطی ممکن بود اصول و رسوم تمدن را در اطراف و اکناف مملکت اجرا نماید، لکن نباید مخفی بماند که وجود و ظهور این‌گونه استبداد بی‌غرض و منوّر خیلی اتفاقی و از نوادر است... و حالا در قرن چهاردهم طبیعت سیر اجتماعی دیگر چندان موافق این امر نیست و دوره این ظهورات قدری گذشته است و چون راه‌حلی نیست، باید مردان صحیح‌العمل در همان مشروطه ناقص در اصلاح مملکت مشارکت نمایند... .[۴۰]

۷. کودتا و آرزوی دراز بهروزی

عاقبت این دست از آستین قدرت بیرون آمد و روز سوم اسفند ۱۲۹۹ با کودتای قزاقان به سرکردگی رضا خان میرپنج برگی در دفتر تاریخ کشور ما گشوده می‌شود. ولی به دیده بهار ـ همچون بسیاری دیگر ـ عاملان و پیشوایان آن کودتا نه چهره و وجهه ملی داشتند و نه کفایت لازم برای رهبری کشور. حوادث بعدی چون دستگیری و بازداشت و بی‌احترامی به بسیاری از چهره‌های ملی، روزنامه‌نگاران و مشروطه‌طلبان، و همچنین روی کار آمدن حکومتی خودکامه، بر نفرت از این کودتا و کابینه سیاه آن افزود. نخستین بازتاب این خشم و نفرت بهار را در رابطه با این واقعه، در چکامه پرتوان «هیجان روح» (ص ۳۴۵) می‌بینیم که برگ دیگری است از داستان سرخوردگی‌های ژرف بهار. این شعر، گویی گفت‌وگویی است که شاعر با آرمان خویش و با همه نیروهایی که در خدمت آن آرمان گذاشته، برقرار می‌کند. به دلیل لحن و آوای این قصیده، می‌توان آن را در ردیف آن دسته از سروده‌های بهار که نمادی از سرخوردگی عمیق او هستند، قرار داد. شاعر در رویارویی با آنچه پیرامون او می‌گذرد، به نیروهای وجودی خویش فرمان می‌دهد که دست از سرکشی و پرواز بردارند و در جای خویش خاموش بنشینند. به خامه‌ای که در

خدمت آن آرمان گذاشته، فرمان به شکستن می‌دهد (بیت یک)؛ از فکر خویش می‌خواهد که دیگر به هیچ ره نگراید و همه را گوید که به هیچ سو مگذرند (بیت دو)؛ توسن عاطفت را گوید که سبک‌تر چم و طایر آرزو را فرمان می‌دهد که فروتر پر (بیت سه)؛ روح غنی باید بسوزد و عاجز شود و طبع سختی بکاهد و زحمت برد (بیت شش)؛ حس فره فسرده و عقل قوی می‌بایست خموده گردد (بیت هشت)؛ نفس بزرگ خرد و قلب فراخ در تنگنا شود (بیت نه) و... و هنگامی که رو به آرزوی دراز بهروزی و غصه زادوبوم که برانگیزاننده همه آن نیرو هست، می‌کند چنین فرمان به سرکوبی آنها می‌دهد:

ای آرزوی دراز بهروزی — کوته گشتی هنوز کوته‌تر
ای غصه زادوبوم بیرون شو — بیرون شو و روز خرمی مشمر

۹. عصر رضا خان و سرنوشت مشروطیت

رژیم کودتایی سه ماه بیشتر نپایید. نخست‌وزیر کابینه کودتا در اثر ناخرسندی‌هایی که به بار آورده بود و از ترس مجازات، شبانه از ایران گریخت و خود را به بغداد رسانید. بهار در *تاریخ احزاب سیاسی* و در بیان شکست سید ضیا، به انگیزه‌های جالبی اشاره می‌کند که نموداری از چگونگی برداشت اوست از بالا روی و دست‌یابی به قدرت در جامعه آن روز ایران:

> ... سید ضیا طبعاً مردی انقلابی و با شهامت بود، اما به اصول ثابت انقلاب و اقسام تشکیلات از سوسیالیزیم و کمونیسم، یا فاشیسم طبق رویه علمی و از روی منطق و کتاب احاطه نداشت... اصل معینی نداشت، نه کمونیسم بود که همه را بکشد، نه فاشیست بود که با اعیان همکاری کند و تندروان و کمونیست‌ها را خاموش سازد، نه حزبی داشت که هم‌مسلکان را کار بدهد و باقی را بی‌کار سازد، نه ایل و عشیره‌ای داشت که اقوام خود را که طبعاً بسته به او باشند بر مردم دیگر مسلط کند و نه هم قبلاً طبق اظهار خود مشارالیه تدارک دیده شده بود که لااقل صدنفر دوست مناسب با اوضاع با خود همدست سازد که بعد از سه ماه سردار سپه نتواند زیر پایش را جاروب نماید... .[۴۱]

آری سید ضیا رفت ـ یا به قول بهار، سردار سپه زیر پایش را جاروب کرد ـ و جای به سربازی گمنام سپرد که نه از خاندان سرشناسی بود و نه وابستگی و جای پای محکمی

داشت و تنها در دو اصل، سخت ثابت قدم بود: یک دست‌یابی به قدرت و دیگر سازندگی ایران و برقراری امنیت. او مدارج قدرت را از فرماندهی بریگارد قزاق (اسفند ۱۲۹۹) تا وزارت جنگ (مهر ۱۳۰۰)، ریاست وزرا (آبان ۱۳۰۲)، فرماندهی کل قوا (بهمن ۱۳۰۳) تا برداشتن قاجاریه و تأسیس سلطنت پهلوی (آبان ۱۳۰۴) به سرعت طی نمود. وی توانست به بخشی از آرزوهای وطن‌پرستان ایرانی همچون تأمین وحدت ملی و تمامیت ارضی، برقراری قدرت مرکزی و نوسازی پاره‌ای از نهادهای جامعه همچون ارتش و آموزش و پرورش، امور مالیه و غیره جامه عمل بپوشاند.

با پیدایش رضاخان در صحنه سیاسی اجتماعی ایران، در زندگی‌نامه بهار و دفتر سرخوردگی‌های او نیز فصلی جدید و بس پیچیده آغاز گردید. این شاعر مشروطه‌خواه در زمان اقتدار رضاشاه یک‌بار به دلیل مخالفت با طرح تغییر سلطنت، مورد سوءقصد قرارگرفت (هشتم آبان ۱۳۰۳) و از حق انتخاب در مجلس هفتم محروم شد، و بار دیگر مورد غضب و اتهام قرار گرفته، به زندان و تبعید محکوم گردید (۱۳۰۸-۱۳۰۹ و۱۳۱۲-۱۳۱۳) و تنها با وساطت فروغی و سپردن تعهدنامه‌ای مبنی بر عدم دخالت در امور سیاسی، توانست به صحنه زندگی بازگردد.[۴۲] در آنچه در این دوران بر بهار رسید، عوامل گوناگون سیاسی، زد و بندها، کینه‌های شخصی، دخالت بدخواهان، رویه و منش رضاشاه و هم پاره‌ای جهت‌گیری‌های بهار تأثیر داشته‌اند که برشمردن آنها کلام را به درازا می‌کشاند. اصولاً بررسی رابطه بهار و رضا شاه و تأثیر گیر و دار این رابطه بر ذهن و زبان این شاعر از بخش‌های شورانگیز زندگی اوست و جست‌وجو در انگیزه‌ها و چگونگی شکل‌گیری مهر و کین، ستیز و سازش، نکوهش و ستایش میان این دو چهره عمده تاریخ معاصر ما می‌تواند خود دفتری جداگانه را در بر گیرد. اما آنچه در این مقاله مورد نظر ماست، بررسی تحول مشروطیت در این دوران و بازتاب آن در شعر بهار است. به دلیل تأثیر ژرفی که این زمان بر جان و روان بهار گذاشته، آوردن مقدمه‌ای هر چند کوتاه در بیان ویژگی‌های شعر او در برخورد با نظام خودکامه رضا خانی ضرور می‌نماید.

هر پژوهنده‌ای که در صدد شناخت و تجزیه و تحلیل این دوره از سروده‌های بهار باشد، در همان آغاز کار، در برابر یک گره پیچیده قرار می‌گیرد و آن برخورد با گونه‌ای ستایش و نکوهش رضاخان پهلوی و نظام تحت رهبری اوست در دیوان این شاعر. این

ویژگی سبب ناهمسازی و ناهمگونی تصاویری می‌شود که این سراینده از این دوران و از شخصیت رضاشاه به دست داده است. او گاه رضا خان را شاه جهان، نابغه راستین، قائد ایران زمین، پادشه بی‌قرین، یکه‌سوار وطن، فارس لشکرشکن، قائد کشورستان می‌نامد،[۴۳] فرمانده بزرگ و شاهی که فرمان او بر همه روان است،[۴۴] خداوند ایران زمین، شاهنشاه با داد و دانش، کسی که از فرّ او اطراف کشور مصون گشته و حاجات مردم برآورده شده است،[۴۵] همان شاهی که هست دلش دلبستهٔ سعادت کشور چون دل خسرو به دام طره شیرین، شاهنشاه جوانبختی که از فر او این کشور دیرینه همچون گلستان شده است.[۴۶] اینها نمونه القابی است که بهار در ستایش‌های خود از رضاخان بدو نسبت می‌دهد. اما همین قائد ایران زمین گاه در هیأت پادشاهی خنجرکش و خونریز و ساغرزن و میخواره ظاهر می‌شود که خلایق را از او بیزاریست، پادشاهی که مقام خویش را بدون رضایت خلق و به تصدیق فلان بیگانه به‌دست آورده،[۴۷] اژدهایی که جز بردن مال ملت و تأمین گنج سعدآباد و سپردن قباله نفت به بیگانگان نیت دیگری ندارد،[۴۸] دیو مازندرانی‌ای که از افسون او وطن کران تا کران به تیرگی گراییده است.[۴۹]

عده‌ای از پژوهشگرانی که در این باره به کندوکاو پرداخته‌اند، وجود این دوگانگی را گاه ناشی از ناچاری و حفظ صیانت ذات در برابر تهدیدات نظام رضاخانی دانسته‌اند. در این میان تعبیر و برداشت محمدعلی سپانلو قابل توجه است. او اشعار بهار را در برخورد با غضب این شهریار خودکامه بر سه دسته تقسیم نموده است:

نخست آثار آشکار یعنی آن شعرهایی که به قصد گشایش کار خود نگاشته و آنها را برای شاه و اطرافیان او فرستاده؛ دوم اشعاری که با جبهه‌گیری و پیغامی کاملاً متضاد، بر ضدیت با شاه سروده شده و در بسیاری از آنها سقوط دیکتاتوری رضاشاه و برخی دیگر حتی بعد از مرگ بهار به چاپ رسیده است. در مقابل آن دو دسته، اشعار دیگری قرار دارد که سپانلو از آنها به‌عنوان نیمه علنی یاد می‌کند:

> این شعرها خطاب به شاه و حاوی درخواست مستقیم یا ضمنی از او نیست؛ از آن شعرها که شاعر برای دل خود می‌گفته و نمی‌خواسته منتشر شود هم نیست؛ آثاری است که می‌توان به آن عنوان «نیمه‌علنی» داد. در این آثار و در نحوه ارائه آنها است که روحیه واقعی بهار، یعنی شیوه زندگانی او کشف می‌شود، شیوه‌ای که می‌توان گفت نوعی شگرد زیستن به سبک شرقی است که ریشه در فرهنگ

حاکم و محکوم و یادها و آزموده‌های تاریخی مردم ایران دارد. بین صراحت لهجه، یعنی زبان سرخی که سر سبز به باد می‌داد، و چاپلوسی و مزاح‌گویی که آیینه وجدان را سیاه می‌کرده، راه سومی بوده است که برخی از بزرگ‌ترین ادبا و هنرمندان ایران بر آن گام زده‌اند. نوسان بین بیم و امید، بین جبن و شجاعت، بین خودداری و مهار نشدن، در این گروه آثار بهار شگفت‌انگیز و شایان تأمل است. اینها پرتوهای واقعی روح مردی فرهیخته، با فرهنگ و صاحب‌نظر است که هر چند می‌هراسد و هرچند برای زنده ماندن تملق می‌گوید و نقش میش سر در پیشی را بازی می‌کند، ولی چون بسیاری از اسلاف خود نمی‌تواند در لحظه تعیین‌کننده مهار زبانش را داشته باشد... .[۵۰]

ماهیت ستایش

همان‌گونه که گفتیم، داوری در این باره نیاز به غور و بررسی و رویارویی گفته‌ها با زمان و زمینه‌ها دارد. ولی در برآورد کلی می‌توان گفت که فارغ از مدح و ثنایی که بهار ـ به قول سپانلو ـ برای پیشبرد کار خود و رهایی از چنگال جلاّدان رژیم، نثار رضاخان و نظام او نموده است، در میان آثار این شاعر می‌توان به سرودهایی نیز برخورد که هر چند رنگ باخته، اما نشانی هم از باور به کرده‌های رضاخان در بر دارد. به اعتقاد ما مدح بهار از رضاشاه همواره هم از روی بی‌باوری و زیر شلاق ترس وتهدید نبوده است. نباید فراموش نمود که این مرد توانست به بخشی از آرزوهای وطن‌پرستان جامه عمل بپوشاند،[۵۱] همان آرزوهایی که بازتاب آن را در شعر بهار پیش از انجام کودتا بیان داشتیم. فراتر از همه آن آرزوها برقراری امنیت و ایجاد حکومت مرکزی قوی بود که بیشتر مصلحان اجتماعی بدان اعتقادی راسخ داشتند و رضاخان توانست با کارایی خویش آن آرزو را برآورده سازد و بهار بارها در اشعار خویش بدان اشاره کرده است؛ برای نمونه در منظومه «چهار خطابه» که در سال ۱۳۰۵ هش و پس از تاجگذاری رضاشاه سروده شده، از آرزوی خود مبنی بر برآمدن نابغه‌ای صالح و ایران‌پرست که بتواند رشته افکار به‌دست گیرد و با لشکری متحدالشکل ملک جم را امنیت بخشد، صحبت می‌کند و آن نابغه را در وجود رضاخان می‌یابد.[۵۲]

عشق من این بود که در ملک جم   نابغه‌ای قد بنماید علم

نابغه‌ای صالح و ایران‌پرست — رشته افکار بگیرد به دست
متحدالشکل بود لشکرش — تا که شود امن و امان کشورش
تو چو یکی شیر برون آمدی — با یک شمشیر برون آمدی
برق فروزنده شمشیر تو — بود نگهدار دل شیر تو

در همین منظومه و در قالب پند و اندرز به شاه نوخاسته، برنامه‌ای نیز برای آبادانی کشور تقدیم می‌دارد که بی‌شباهت به مرام‌نامه انجمن ایران جوان نیست.

در قصیده بلند «فخریه» (۱۱۲ بیت) که متأسفانه در دیوان تنها بخشی از آن آمده، بهار به مقایسه وضعیت کشور در پیش و پس از برآمدن رضاخان می‌پردازد و تحقق یافتن بسیاری از اصلاحات را در زمینه‌های گوناگون بدو نسبت می‌دهد:

نگه کن به ایران ز ده سال پیش — ز آشوب و غوغا و قحط و بلا
خزینه تهی‌تر ز مغز وزیر — ذخیره تهی‌تر از آن هر دو تا
ادارات ویرانه و بی‌حقوق — سپاهی برهنه تن و بینوا
سر ماه، دولت به دریوزگی — شده بر در اجنبی چون گدا
به هر گوشه‌ای ظالمی مقتدر — به هر دسته‌ای مفسدی مقتدا
شده ملک گیلان و مازندران — به تاراج بیگانه و آشنا
به هر برزن و کوی گرد آمده — پی مفسدت لشکری ز اشقیا
وطن‌دوستان سر خجلت به زیر — ولی سفلگان گرم چون و چرا
درین حالت زار ناگه ز غیب — برآمد یکی دست زورآزما
شها شهریارا تو بودی که برد — وطن زی فداکاری‌ات التجا
تو بودی که در جنگ خونین رشت — سپر ساختی تن به تیر بلا
تو بودی که کردی به رزم جنوب — به دریا و صحرا تن خود فدا
تو بودی که گرگان ز نیروی تو — تهی شده ز یک گله گرگ دغا
تو بودی که آن پست و تیره مغاک — رساندی وطن را به اوج علا...

در برداشت کلی، می‌توان گفت که بهار با همه عداوتی که نسبت به آن حاکم خودکامه داشت، اقدامات او را به‌ویژه در زمینه امنیت و برقراری تمامیت ارضی قدر و سپاس می‌نماید و این داوری را حتی پس از برکناری او، در پاره‌ای از آثار خویش بیان داشت؛ برای نمونه در تاریخ مختصر احزاب سیاسی و انقراض قاجاریه که پس از سقوط رضاشاه

نوشته شده، کارایی او را در این زمینه ستوده و حتی پاره‌ای از کج‌روی‌های او را گناه خویشان سیاسی او به‌شمار آورده است. سخن بهار در این زمینه جاندار و سرشار از مکنونات روحی اوست:

... امنیتی که ایرانیان سالیان دراز عطش شدید به آن را در روح خود احساس می‌کردند، مثل ابر بهاری بر فضای ایران خیمه زد، و تیپ‌های سرباز مانند ورق گنجفه پشت در پشت ازکارخانه فعالیت و شوق این مرد خستگی‌ناپذیر و این اعجوبه عصر خود بیرون آمده، به اطراف و اکناف گسیل می‌شد. آه! اگر ده نفر صاحب‌منصب درس‌خوانده و درستکار و جوانمرد از آسمان به زیر آمده، به انجام دادن آرزوهای آن روز سردار سپه که در عالم خود بی‌نظیر بود کمر بسته بودند، چه می‌شد؟ آه! اگر نادانی بی‌سواد و پست فطرت و دروغگو با لباس شریف و بزرگوار نظام در دور و بر سردار سپه از دور و نزدیک سبز نشده بودند، چه عالمی داشتیم... .

من به این مرد تازه رسیدهٔ شجاع و پرطاقت اعتقادی شدید پیدا کردم. این رباعی را در وزارت جنگ ایشان گفتم و به دفتر وزارتی فرستادم و مدتی طول کشید تا به ملاقات ایشان رفتم:

سردار سپه راست دلی روشن و صاف　چون آینه و رفیع چون قله قاف
از او عمل است و از دگر مردان لاف　سردار سپه نمی‌توان شد به گزاف[۵۳]

ماهیت نکوهش

نکوهش‌های بهار از رضاخان هم منش او را در بر می‌گیرد و هم کارکرد نظامی را که رهبری‌اش برعهده او بود. شاید بتوان با بهره‌جویی از شعر بهار رخ نمای جالبی از رضاخان کشید. آویختن به هر وسیله‌ای مانند حبس و تهدید، و زبان بستن و کشتن مردم برای دست‌یابی به قدرت، عجب و کبر بیش از اندازه،[۵۵] پرستش مدح و ستایش،[۵۶] ناشکیبایی در برابر هرگونه نکوهش،[۵۷] اشتهای بی‌کران به گردآوری مال و ثروت و املاک[۵۸] و بی‌حرمتی و سوءظن به همه کس حتی خدمتگزاران و یاران وفادار و از میان برداشتن ایشان، بخشی از انتقاداتی است که بهار بر رضاشاه وارد آورده است.[۵۹] نکته‌هایی که این شاعر تیزهوش از منش و اخلاق رضاشاه ـ آن هم در قالب شعر ـ آورده،

گویاترین برگ و سندی است که می‌تواند در بررسی وضعیت روانی این چهرهٔ سیاسی در برخورد با قدرت، مورد بهره‌برداری قرار بگیرد؛ برای نمونه رفتار بیمارگونه و ناپسند رضاشاه نسبت به خدمتگزارانش را که سبب برکناری، حبس و تنبیه و از میان برداشتن بسیاری از آنان شد، در این شعر بهار با نهایت گویایی بیان شده است:

... هر که خود را ز تو کنار کشید	سختی از دست روزگار کشید
و آنکه شد با مظالم تو شریک	ساخت خود را به حضرتت نزدیک
پس ده سال خدمت از دل و جان	یافت پاداش گور یا زندان
و آنکه عیب تو گفت رویاروی	و ز حقیقت نگشت یک سر موی
یا بمیرد به فقر و خون جگر	یا کشد حبس نفی و در به دری[۶۰]

هنگامی که این شعر را در کنار این واقعیت تاریخی قرار دهیم که بسیاری از یاران رضاشاه همچون امیر لشکر عبدالله خان امیر طهماسب، نصرت‌الدوله فیروز میرزا، عبدالحسن تیمورتاش، سردار اسعد بختیاری، محمدعلی فروغی، سید حسن مدرس، میرزا حسین خان عبدالملک (دادگر)، میرزا محمدعلی اکبر خان داور و... در اثر سوءظن و داوری‌های گاه بی‌ریشه او از میان برداشته شده‌اند، به ارزش گواهی‌های بهار بیشتر پی خواهیم برد.[۶۱]

نکوهش‌های بهار از نظام رضاخانی آمیخته است از منش و کنش این سلطان با اقتدار و دخالت بی‌رویه نظمیه و حکومت پلیسی بر زندگی مردم، رواج خبرچینی و جاسوسی، ضعف دستگاه عدلیه و دستگیری و حبس و شکنجه شهروندان بدون داشتن انگیزه و محکومیت پایه‌دار، دست‌درازی به اموال مردم، از میان بردن خاندان‌های بزرگ و دست‌اندازی به اموال ایشان، بر مسند قدرت نشاندن بی‌پایگان و دونان و برکناری افراد شایسته و خدمتگزار از مقامات دولتی، بخشی از نکته‌هایی است که بهار بر آن نظام زور وارد می‌آورد و شعرش آیینه‌ای تمام‌نماست از باورها و بی‌باوری‌های او در برخورد با این دوره شگفت‌انگیز تاریخ سرزمین ما.[۶۲] اما آنچه بیش از هر عیب دیگری، روح این مدیحه‌سرای وطن و مشروطه را می‌آزارد، زیر پا گذاشتن حقوق مشروطه، تجاوز به قانون اساسی، بی‌حرمتی و بی‌اقتدارسازی مجلس شورای ملی، از میان بردن اقلیت پارلمانی، بی‌احترامی به حقوق و امنیت وکلا است؛ عیبی که حتی جلوهٔ و رنگ اصلاحات رضاشاه نیز قادر به پوشانیدن آن نیست. شاید همین ویژگی است که بهار را از

دیگر پیروان تجدد آمرانه جدا می‌سازد. او سازندگی ایران و برقراری امنیت را می‌جست ولی نه به قیمت از میان برداشتن نهادهای آزادی و مشروطه. پافشاری بر همین خواسته او را در چند مقطع عمده در برابر نظام رضا خانی قرار داد که به آن خواهیم پرداخت.

مجلس چهارم (تیرماه ۱۳۰۰ تا ۳۰ خرداد ۱۳۰۲) و نخستین دست‌اندازی‌های رضاخان بر نهادهای مشروطه

اولین زیاده‌روی‌های رضاخان و بی‌توجهی‌های او نسبت به حدود اختیارات قوه مجریه در برابر قوه مقننه در مجلس چهارم روی داد، آنجا که این سردار تازه از راه رسیده ـ که مقام وزیر جنگ را برعهده داشت ـ برای تأمین بودجه ارتش و انجام اردوهای نظامی، بر خود و دیگر نظامیان دست گشادگی‌هایی را در امر گردآوری مالیات روا دید که مورد تأیید مجلس نبود. وی همچنین هرگونه انتقاد روزنامه‌نگاران و دیگر سخنگویان را با خشونت پاسخ گفت و سبب ایجاد ناخرسندی‌هایی را فراهم آورد. برخوردهای تند سردار سپه با مدیران جراید در این دوران سبب تحصن روزنامه‌نگاران و اعتراض مجلس به سردار سپه و استعفای او گردید که شرح آن در تاریخ این دوره آمده است.[۶۳] بهار در این زمان از جانب مردم بجنورد در مجلس شورا نماینده بود و نشر و چاپ مجله *نوبهار* هفتگی را نیز بر عهده داشت. نخستین یادآوری‌های او را بر گوش بی‌نیوش سردار سپه در این مجله و در رابطه با برخورد مجلس و وزیر جنگ می‌خوانیم. بخشی از این یادآوری‌ها را بهار در تاریخ احزاب آورده که ذکر آن در اینجا برای آشنایی با سابقه رویارویی این دو چهره سیاسی، بی‌بهره نخواهد بود. بهار در تذکر به سردار سپه می‌نویسد:

> ... ما ناگزیر به آقای وزیر جنگ علاقه داریم و نمی‌توانیم به یک ایرانی قوی‌الاراده که وجودش در اجتماع شاهد منتهای لیاقت ایرانی می‌تواند بود، علاقه نداشته باشیم. به همین دلیل قضایای وارده بر آقای وزیر جنگ در تاریخچه‌های نوبهار همه وقت یادداشت خواهد شد... .
>
> ما از استعفای آقای وزیر جنگ همان‌قدر متأسفیم که از بعضی از کارهای ایشان و مأمورین ایشان. ما و هر ایرانی میل داریم که وزیر جنگ از حدود وزارت جنگ و فرماندهی کل تجاوز نکرده و حتی‌الامکان در خزانه قشونی

دقت بیشتر نموده، به عملیات مستخدمین لشکری زیادتر دقیق شوند و زیادتر خزانه عمومی ملت را مراعات نمایند. ما می‌خواهیم که در کارهای وزارت داخله و مالیه به هیچ وجه دخالت از طرف لشکریان به عمل نیاید، تا کمتر مضار فرعی برای این اداره لشکری فرض شود. ما دوست داریم که حکومت‌های نظامی با بودن مجلس لغو شود تا بی‌جهت کسی حق حمله به مجلس و وزارت جنگ نداشته باشد... . بالاخره ما امیدواریم وزیر جنگ بداند که در ایران قوه‌ای فوق قوای ملت و مرکزی قوی‌تر و صالح‌تر از مجلس شورای ملی وجود نداشته و یک وزیر هر قدر قوی و صالح باشد، باید با مجلس کار کرده و از مجرای همکاری با مجلس هر فکری دارد و هر خدمتی که در نظر گرفته، به موقع به اجرا بگذارد... .[۶۴]

البته بردباری بهار در مقالات اوست و به مانند همیشه در شعر عالم دیگری است. رنگی از بی‌قراری و بیم و امید و گاه خشم و نفرت از اوضاع زمانه بر جان و زبان او در این ایام حاکم است. در برابر ناهنجاری‌های سیاسی و اجتماعی و جنگی که میان سردار سپه و مطبوعات و مجلس درگرفته، شاعر از خود می‌پرسد که چه باید کرد؟ پاسخ‌های او گاه با برش‌هایی قاطعانه همراه است:

ترک ملک عجم بباید گفت — رای ملک عدم بباید کرد
یا به نخجیرگاه جهل عجم — کار شیر اجم بباید کرد
وین نظامات زشت ناخوش را — به خوشی منتظم بباید کرد
خامه‌ای چون ستان باید ساخت — نامه‌ای چون صنم بباید کرد
سر رندان اجتماعی را — خرد بی‌کیف و کم بباید کرد
وین دنی دایگان ملت را — رهسپار عدم بباید کرد[۶۵]

گاه که فکر او راه به جایی نمی‌برد، ناامیدانه از دماوند، از آن دیو سپید پای در بند می‌خواهد ترکیبی بسازد بی‌مماثل و معجونی بی‌همانند از نار و سعیر و گاز و گوگرد، از دود و حمیم و صخره و گند، از آتش آه خلق مظلوم، و از شعله کیفر خداوند، و از آن ابری بر سر ری بفرستد و اساس این بنای تزویر را از ریشه برکند.[۶۶] و چون دماوند نیز طلب شاعر را در برکندن این اساس تزویر و ظلم وقعی نمی‌نهد، بهار به سکوت شب و شعر خویش پناه می‌برد:

من خود به شب پناه برم ز ازدحام روز
دو گوش و چشم بسته ز غولان هرزه‌لای
چون که در این سرای نباشد به جز فریب
آن به که هیچ نبیند در این سرای

از مجلس پنجم تا یک شب شوم

سردار سپه از نخستین درگیری‌های خود با مجلس چهارم درسی بزرگ گرفت و دریافت که برای اجرای مقاصد خویش می‌باید مجلس و نهادهای مشروطه را زیر فرمان کامل درآورد. پاره‌ای از جریان‌های سیاسی و عقیدتی و پیدایش گروه‌هایی چون سوسیالیست‌ها به رهبری سلیمان میرزا اسکندری که با برنامه‌های سردار سپه سر سازش داشتند و چه بسا خود واضع پاره‌ای از آنها بود، نیز به در هم بافتگی مجلس و قدرت سردار سپه یاری رسانید.

پنجمین دوره قانون‌گذاری در تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۰۲ شمسی افتتاح شد. اکثریت مجلس را در این دور نمایندگان ائتلافی فراکسیون تجدد (حدود چهل تن) به رهبری سید محمد تدّین و فراکسیون سوسیالیست‌ها (حدود چهارده تن) به رهبری سلیمان میرزا تشکیل می‌داد و در برابر این اکثریت، فراکسیون اقلیت قرار داشت که با رهبری سید حسن مدرس اداره می‌شد. در دوران برپایی مجلس پنجم، بهار از جانب مردم ترشیز به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد. شناخت جبهه‌گیری‌های بهاری در مجلس پنجم برای فهم پاره‌ای از نظریات سیاسی او اهمیت زیادی دارد. در این دوران است که او به دلیل اعتقاد محکم خود به حرمت قانون اساسی و نهادهای مشروطه و دفاع محکم از آنها در مجلس، رفته رفته در ذهنیت دستگاه سیاسی رضاخان ـ که برای پیشبرد برنامه‌های اصلاحی خویش از قانون‌شکنی ابایی نداشت ـ به‌عنوان عامل ناراحت و ناراضی جای می‌گیرد.[۶۸] در تاریخچه مجلس پنجم هر کجا که دست‌اندازی به قانون اساسی و یا زیرپا گذاشتن نهادهای مشروطه به میان می‌آید، چه در غوغای جمهوری، چه در استیضاح سردارسپه و چه در مسأله ماده واحده و تغییر سلطنت، به نام بهار به‌عنوان مدافع و بازدارنده برمی‌خوریم. در این راستا حوادث بسیار و گوناگون‌اند که بر شمردن آنها سخن را به درازا می‌کشاند. اما از این میان ما به سه رویداد عمده که به‌گونه‌ای در شکل‌گیری سرخوردگی بهار تأثیر داشته و هم در شعر او بازتاب یافته، اشاره می‌کنیم:

جمهوری سردار سپه مایه ننگ است

در آغاز کار، ماجرای جمهوری اتفاق می‌افتد و هنگامی که سردار سپه با پشتیبانی فراکسیون اکثریت، دست به‌کار راه‌انداختن بساط جمهوری‌خواهی می‌شود، استدلال بهار در مخالفت با این طرح کمابیش همان استدلال مدرّس بود: مجلسی که به قانون اساسی و وفاداری به مشروطه و شاه مشروطه قسم خورده بود، صلاحیت تغییر نظام سیاسی را نداشت. او همین برهان را هم در مباحثات و جنگ و جدال‌های مجلس و هم در مقالات و اشعاری که در این باره نوشت، بارها تکرار نمود. در رابطه با غوغای جمهوری دو سروده در دیوان بهار به چشم می‌خورد: غزل جمهوری (ص ۳۸۷) و جمهوری‌نامه (ص ۳۸۸). این دو سروده سرشار است از آگاهی‌های گوناگون درباره انگیزه‌های برپایی برنامه جمهوری‌خواهی، هواداران و برپاکنندگان آن در درون و برون مجلس، از رندان سیاسی گرفته تا روزنامه‌نگاران، شاعران و گویندگان پیرو. ما در این مقاله کاری به گزارشگری اشعار بهار در رابطه با مسأله جمهوری نداریم. آنچه برای ما مهم است رابطه این رویداد است با اصل مشروطیت و آزادی، که بهار به حق یادآور می‌شود که اساس طرح جمهوری سردار سپه ضد آن عمل می‌کند و بهانه‌ای است که به نام اراده ملی، قانون اساسی را لغو کنند. هم از این‌روست که بهار در غزل جمهوری ندا در می‌دهد:

جمهوری سردار سپه مایه ننگ است
کاین صحبت اصلاح وطن نیست که جنگ است

بی‌علمی و آوازه جمهوری ایران
این حرف درین مملکت امروز جفنگ است

آزادی و مشروطیت افتاده به زحمت
این گوهر پر شعشعه در کام نهنگ است

افسانه جمهوری ما ملت کودک
عیناً مثل ملعبه شهر فرنگ است

در پرده جمهوری کوبد در شاهی
ما بی‌خبر و دشمن طماع زرنگ است

نکته دیگری که در سروده‌های بهار در رابطه با مسأله جمهوری جلب نظر می‌کند،

برخورداری زبان اوست از لحنی سرشار از طنز و ریشخند که در اشعار سیاسی پیشین او کمتر سابقه داشته است.[۶۹] بی‌شک تأثیر سبک و قلم «عشقی» را که در آفرینش «جمهوری‌نامه» با بهار هم صدا بوده است، نباید نادیده گرفت. آنان هر یک از شخصیت‌های سیاسی را با طنز و گاهی درشت‌گویی در نظر آورده‌اند؛ برای نمونه رضاخان را شبان رشتی و الدنگ قلندر لقب داده (بند پنج و هشت)، تدیّن، عنوان سفیه کهنه مشی را گرفته (بند ۵)، صبای روزنامه‌نگار را بی‌شعور بدقیافه خوانده (بند ۶) و بر دادگر، لقب بالا بلند بی‌کفایت بخشیده است (بند ۷).

در شعر «جمهوری‌نامه» که به شکل ترکیب‌بند سروده شده، گفت‌وگویی خیالی را میان نمایندگان اکثریت درنظر آورده که درکار پیشبرد جمهوری از هیچ کاری حتی نادیده گرفتن قانون اساسی و مجلس واهمه‌ای ندارند:

دبیر اعظم آن رند سیاسی — زکمپانی نماید حق‌شناسی
زند تیپا به قانون اساسی — به افسون‌های نرم دیپلماسی
دریغ از رنج دور و راه بسیار

تدیّن گفت مجلس هست با من — نماییم اکثریت را معین
شود این کار پیش از عید روشن — به جمهوری بگیریم رای قطعاً
نه قانون می‌شود مانع نه افکار — به زور مشت فیصل می‌دهم کار
دریغ از راه دور و رنج بسیار

ز ملّاها جوی وحشت نداریم — قشون با ماست دهشت نداریم
حذر از جنبش ملت نداریم — شب عید است ما فرصت نداریم
دریغ از راه دور و رنج بسیار

به تهران نیست یک تن انقلابی — به جز مشروطه‌خواهان حسابی
که از وحشت نگردند آفتابی — لار کردند قدری بی‌لعابی
بیاویزیمشان بر چوبه دار — به نام ارتجاعیون و اشرار
دریغ از راه دور و رنج بسیار

قتل شاعر جوان

ندا و صلای بهار و هم‌آوایی او با مخالفان طرح جمهوری از جمله میرزاده عشقی که

مقالات و اشعار ستیزه‌گر او در روزنامه قرن بیستم منتشر شده بود، بی‌حادثه نگذشت و اولین میوه تلخ خود را در تیرماه ۱۳۰۳ بخشید آن هم در آن هنگام که عشقی، آن شاعر سخنگو و گشاده زبان را در برابر خانه‌اش به قتل رساندند.(۷۰) حادثه قتل عشقی همچون پتکی بود که بر روح و روان بهار وارد آمد. پژواک نطق تاریخی او در مجلس هنوز هم در گوش می‌پیچد هنگامی که پس از قتل عشقی به‌عنوان یکی از فرزندان نهضت مشروطیت، از آزادی بیان دفاع کرد و گفت:

> جراید اقلیت را توقیف می‌کنید؛ گلوله به ما تحویل می‌دهید؛ اجازه نطق هم به ما نمی‌دهید... من چهل سال از عمرم می‌گذرد و بیست سال آن را در سیاست گذرانیده‌ام... من بیست سال است در دهانه مرگ زندگانی می‌کنم... من در مقابل قشون تزار ایستادگی کرده‌ام و از مملکت ایران دفاع نموده‌ام... من از تهدید به قتل یا کشته شدن باکی ندارم... من عقیده‌ام این است که آن پنجه سرخ که یخه عشقی را گرفت و او را به طرف گور برد، آن پنجه، پنجه دشمن است. باید مجلس آن پنجه و دست را قطع کند. آن دست و پنجه از هر آستینی که بیرون آمده باشد باید قطع شود! به شما می‌گویم اگر مجلس آن پنجه خائنانه را قطع نکند، مردم ایران آن دست و پنجه را قطع خواهند کرد، زیرا چنین دستی قابل تحمل ملت نیست و باید قطع شود!(۷۱)

شاید نیازی به تذکر این نکته نباشد که نیت بهار از پشت هم آوردن واژه «پنجه» یادآوری لقب رضاخان میرپنج بود که او را قاتل حقیقی عشقی می‌دانست. بازتاب شکنجی را که با دیدن جان‌سپاری عشقی بر روان بهار وارد آمده از فحوای مثنوی زیبایی که برای او سروده، می‌توان درک نمود.(۷۲) این سوزنامه نشان از ژرفنای زخمی است که مرگ شاعر جوان، بر روح و روان بهار گذاشته و شناخت آن به نظر ما برای شناخت لایه‌های آن زخم عمیق مهم می‌نماید. پیش‌درآمد این شعر، فضایی مرگبار را در برابر چشم مجسم می‌سازد؛ همه چیز باری از نحوست و تیرگی دارد؛ شبی که عشقی را کشتند شبی است که در آن چشم کیوان ز فکرت رازهای نهفت نمی‌خوابد؛ نحوست بر گرد او هاله می‌زند؛ سعادت ز پیش او گریزنده گشته؛ فرشته خروشان بررفته ز جای؛ دیو تبسم کنان جای او را گرفته، دیوی که برق نحوست از چشمانش می‌بارد و از آن چشم، کینه و کید و خشم منتشر می‌شود و هوا از اندیشه‌اش تاریک می‌شود...؛ عاقبت از درون زهرآگین دیو

دودی تنوره‌زنان و با شعله‌های کبود برمی‌خیزد و به دور خویش می‌پیچید و همچون سیه گوهری شوم و بگداخته ز بالا خروشان سوی خاک می‌تازد و جان عشقی را می‌گدازد.

رها گشت کیوان هم اندر زمان / از آن شوم سوزنده بی‌امان
سیه گوهر شوم بگداخته / که برقش ز کیوان جدا ساخته
ز بالا خروشان سوی خاک تاخت / به خاک آمد و جان عشقی گداخت

سپس بهار میان این نحوست کیوانی و تنوره آن دیو منحوس ـ که گل عمر عشقی را بچید و بر باد داد ـ و روزگار خویش نوعی همگونی ایجاد می‌کند و با برشمردن گروهی سپاهی بر سر آب و خاک ما آورده‌اند، عصر خویش را عصر تسلط دیوان می‌خواند:

به بنگاه کی تاخت دیو سفید / دژم گشت رخسار تابنده شید
ز افسون دیوان مازندران / وطن تیره شد از کران تا کران

گناه عشقی همان بود که زبان به نکوهش دیوان گشوده بود، خصوصیتی که هیچ خودکامه‌ای بر نمی‌تابد. تأثر بهار از مرگ عشقی تنها به سبب از دست دادن یک دوست شاعر نبود، او در این میان، ضایع‌سازی یکی از آرمان‌های نهضت مشروطیت را می‌دید که همانا حق آزادی بیان بود که عشقی یکی از چهره‌های گویای آن محسوب می‌شد. شکن بهار نیز از خاموشی آواز است و نه تنها آواز خوان.

یکی تازه گل اندر آن باغ بود / به بیغاره بر خر زبان برگشود
هنوزش ز خر بود بر لب نوا / که خر سر فرو برد و کندش ز جا
گل عاشقی بود و عشقیش نام / به عشق وطن خاک شد والسلام
نمو کرد و بشکفت و خندید و رفت / چو گل صبحی از زندگی دید و رفت

یک شب شوم

پس از عشقی نوبت به بهار می‌رسد. یکی دیگر از مقاطع مهم دوران مجلس پنجم که صدای بهار را با وجود همه تهدیدها و خطرات بر ضد قانون‌شکنی بلند می‌سازد، هنگام تغییر سلطنت است.

در آبان ۱۳۰۳ اکثریت مجلس تصمیم می‌گیرد کار را یکسره کند و بساط قاجاری را برچیند. مانورها و صحنه‌گردانی‌ها از سر گرفته می‌شوند. وضعیت را غیرعادی جلوه می‌دهند و خطر آشوب و از هم گسیختگی زمام مملکت در میان می‌آید. مباحثی که در

این ایام در مجلس مطرح شده، خواندنی است. تحلیل نطق «داور» و «یاسایی» و مصدق نشان از گرایش‌های گوناگونی است که بر روح مجلس در این ایام غلبه داشته است. در هر صورت مسألهٔ نادیده گرفتن ماده ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ قانون اساسی در میان است و بی‌حرمتی نسبت به قانون. باز هم صدای بهار در مجلس می‌پیچد و بارها در میان بیانات خود لزوم رعایت چهارچوب قانونی را در هرگونه دگرگونی یادآور می‌شود:

... مجلس شورای ملی باید یک نکته را کاملاً رعایت کند و آن قانون اساسی است. ... و آن شقّی را انتخاب کند که هم به وضعیات حاضره خاتمه داده شود و هم اندک خدشه‌ای به قانون اساسی رخ ندهد و وارد نشود... . قانون اساسی برای هر کسی که در مملکت زندگی می‌کند، واجب‌الاحترام است و واجب‌الرعایه است... باید سعی کنیم که قانون اساسی کاملاً محفوظ بماند و اگر بشود همان‌طوری که گفته شد، قضیه رفراندوم را ایجاد کرد و دو اصل و سه اصل از قانون اساسی را از بین برد... اجازه ندهیم که به وکلای مجلس توهین کنند و بالاخره در آتیه به کرسی و کرسی‌نشین اهانت کنند... . این کار نباید به طریقی شود که هر روط بتوانند ما یا پارلمان‌های آینده این مملکت را ملزم کنند که یک قسمت قانون اساسی را مقراض کنیم. ما باید کاری کنیم و قضایا طوری به دست ما حل شود که پارلمان‌های آینده هم دچار اشکال نشوند... .[۷۳]

نطق بهار به دستگاه نظمیه گزارش می‌شود. سخنگوی اقلیت را که در مخالفت با تغییر سلطنت سخن گفته می‌باید تنبیه نمود تا درسی برای دیگر مخالفان باشد. ولی چوب این نطق را روزنامه‌نگاری به نام واعظ قزوینی که برای امر دیگری به مجلس آمده است، می‌خورد. مأموران آن نگون‌بخت را که هیچ گناهی جز شباهت به بهار نداشت، با تپانچه از پای درآوردند و بر پریشانی خاطر نماینده شاعر افزودند. دو حادثه، دو ترور در رابطه با آزادی بیان و دفاع از حکومت قانون آن هم در فاصله‌ای نه چندان دور، خاموش‌سازی گوینده‌ای که روحی ملی‌گرا دارد و زبانش با عالی‌ترین رسانه ملی ما، یعنی شعر، پیوند دارد حادثه‌ای ساده نبود و بر آورد میزان شکنجی که بر روح شاعر آرمان‌گرا وارد شده، چندان هم دشوار نیست. نطق بهار پیامد دیگری نیز به دنبال داشت و آن نگارش قصیده «یک شب شوم» (*دیوان*، ص ۳۹۹) است که در آن بهار به وصف رنگ و نگار دغلی مجلس در زمان تغییر سلطنت می‌پردازد و طوفان‌های روحی خویش را بر بند بند شعر خویش

می‌تازاند و برگی دیگر بر مشروطه‌نامه‌های خویش می‌افراید:

شب چو دیوان به حصار فلکی راه زدند / اختران میخ بر این برشده درگاه زدند
راهداران فلک بر گذر راهزنان / به فراخای جهان ژرف یکی چاه زدند
خصم در کثرت و قانون‌طلبان در قلّت / به قیاسی که تنی پنج به پنجاه زدند
چهارده تن به فضای فلک آزادی / نیمه‌شب همچو مه چارده خرگاه زدند
خواستند اهرمنان تا ز کمین‌گاه مرا / خون بریزند از این‌رو ره و بیراه زدند
ناگهان واعظ قزوین به کمین‌گاه رسید / بر سرش ریخته و زندگی‌اش تاه زدند

از پایان مجلس پنجم و پیامدهای آن تا مجلس هفتم و ماجرای حذف اقلیت، دیگر در اشعار بهار ـ به عللی که بر خواهیم شمرد ـ اشاره مستقیمی به مجلس و سرنوشت آن نمی‌بینیم. گفتن او از مجلس گاه در مقام پند و اندرز به رضاشاه بازتاب می‌یابد؛ برای نمونه در قصیده «دین و دولت» (*دیوان*، ص ۴۰۸) به آن شاه نودولت، ارزش آزادی ملت و نگاهبانی از نهاد مجلس را این چنین یادآور می‌شود:

بر سخنان بهار پادشها گوش دار / وین گهر شاهوار گیر ز من رایگان
ملت و دلشادی‌اش هست در آزادی‌اش / هرچه نشان دادی‌اش سخت مگردان عنان
مجلس شورا سترگ، روح وکیلان بزرگ / بهر بد اندیش، گرگ بهر خلایق شبان
خصم تعلل کند، بلکه تجاهل کند / چون که تعادل کند، پادشه و پارلمان

حذف اقلیت و سرنوشت پارلمان

مجلس پنجم در جلسه نهم آبان ۱۳۰۴ به برکناری احمد شاه قاجار بر طبق ماده واحده با اکثریت هشتاد رأی موافق در مقابل پنج رأی مخالف رای داد. این مجلس در تاریخ ۲۲ بهمن ماه ۱۳۰۴ خاتمه یافت. رضاخان پهلوی در تاریخ چهاردهم اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ به‌طور رسمی تاجگذاری کرد. از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰ هفت دوره قانون‌گذاری بدون وقفه برگزار گردید. در میان این هفت دوره قانون‌گذاری، مجلس هفتم از دیدگاه پژوهش ما یعنی جست‌وجوی فراز و فرود نظام پارلمانی و بازتاب آن در ذهن و زبان بهار اهمیت ویژه‌ای دارد؛ از آن‌رو که در این دوره است که اقلیت پارلمانی از صحنه حذف شد و اعضای اقلیت، حق انتخاب شدن نیافتند و هر یک اگر هم مانند بهار و مدرس سرنوشتی شوم پیدا نکردند، اما به‌گونه‌ای از صحنه سیاسی کنار رانده شدند. بهار در نقش

سرنوشت سیاسی خویش و در رابطه با حذف اقلیت در مجلس هفتم چنین آورده است:

... در مجلس چهار من و مدرس و آشتیانی و بهبهانی و نه نفر دیگر از نمایندگان در اقلیت بودیم... . این اقلیت و مخالفت آقایان تا پایان دوره پنجم طول کشید. دوره ششم من و مدرس و آشتیانی و بهبهانی و نه نفر از کاندیدهای مدرس از شهر تهران انتخاب شدیم. مدرس و من و رفقا در اقلیت باقی بودیم و بعد از ختم دوره ششم، انتخابات را دولت در دست گرفت. مجلس تمام شد. مدرس را دستگیر کردند و به خواف فرستاندند. بهبهانی و زعیم و مرا نگذاشتند انتخاب شویم. یک‌بار پنج ماه در تهران و یک‌بار دیگر یک سال در اصفهان به حال تبعید به سر بردم... .(۷۴)

آری مجلس وجود داشت و انتخاباتی نیز صورت می‌گرفت ولی مجلسی که در آن تنها یک گرایش حق نطق و بیان داشت و دیگر گرایش‌ها از صحنه حذف شده بودند، آن هم با ارعاب و ضرب و جرح و زبان‌دوزی. این امر نمی‌توانست مورد قبول شاعری نماینده چون بهار باشد که بیش از بیست سال از عمر خویش را وقف احیای سیاست و مبارزه در راه تحقق حکومت قانون کرده بود. شاید بدین دلیل است که سرنوشت مجلس هفتم در شعر بهار جای به‌خصوصی یافته است که بدان می‌پردازیم.

در قصیده بلند «اندرز به شاه» (ص ۴۶۹) که در سال ۱۳۰۷ هـش سروده شد و همهٔ درونمایه آن را انتقاد از نظام رضا خانی تشکیل می‌دهد، بهار از بی‌قدرت‌سازی مجلس سخن به میان آورده و آن را همچون تعزیه، و شاه را چون تعزیه‌گردانی می‌داند که انتخاب و اختیار همه وکلا و حرکاتشان را در دست گرفته باشد:

شاه حالی به همه کار دخالت دارد　　خویش را کرده طرف با همه کس در هر کار
از رئیس الوزرا تا به وکیل و به وزیر　　از مدیر کل تا منشی و تا دفتردار
همه با میل شه آیند ز صندوق برون　　شمر ذی الجوشن و خولی و سنان و مختار
پادشه تعزیه گردان شد و مجلس تکیه　　گریه دارد به خدا! این روش ناهنجار...
هست پیدا که بود ملک به روی چه اساس　　نیست روشن که بود کار ز روی چه مدار
نیست مشروطه که قانون اساسی باشد　　ضامن زندگی خلق و نگهبان دیار

بهار در بخش دیگری از قصیده به خاموش‌سازی اقلیت در مجلس هفتم اشاره می‌کند و مجلس هفتم را مجلس شومی می‌نامد که ملت از آن بیزار است.

بـود ایـن دلخـوشی خـلق کـه انـدر مـجلس
هست یک عـــده وطـن‌خواه رشـید و بـیدار
گـــاه و بـــیگاه سـخن گـویند از راه صـواب
خـواه و نـاخواه جـلوگیرند از عـیب و عـوار
گـــرچـه خــاموش نشســتند در آخـر، زیـرا
اکـــثریت بـــه ره مـــنطقشان بست حـــصار
لیک بـــا ایـــن هـمه خـاموشی و مـظلومیت
خـــلق را بـــود بـــه آن چـند نـفر اسـتظهار
لیک نـظمیه بـه زور کـتک و حـبس بـه خلق
گـفت کـز یـاری ایـن جـمع کـنند اسـتغفار
مجلس هفتم آن مجلس شومی است که هست
از چـنین مـجلس و ایـن قـانون مـلت بـیزار

بهار در قصیده «فتنه‌های شکار» (ص ۵۴۴) از مجلس هفتم به‌عنوان مجلس پر عیب و عوار یاد می‌کند و نمایندگان را مشتی گیج و بی‌اختیار آلت دست ارتجاع و فاشیست می‌نامد:

فـــتنه‌ها آشکـــار مـــی‌بینم — دست‌هـا تـوی کـار مـی‌بینم
ز انـــتخابات ســـوءمجلس را — پـــر عـــیب و عـوار مـی‌بینم
وکـلا را بـه مـثل دور ششـم — گـــیج و بـی‌اخـتیار مـی‌بینم
در گلستان به جای کبک و تذرو — قـــنفذ و ســـوسمار مـی‌بینم
مـلتی را کـه شـد فـرامش کـار — عـــاقبت اشکـــبار مـــی‌بینم

زبان حسرت و درد بهار در قصیده «شهر بند مهر و وفا» (ص ۵۳۲) که در همین اوان (۱۳۰۸ هـ‌ش) سروده شد، به اوج خود می‌رسد. به دیده ما این قصیده نیز نمودار دیگری است از سرخوردگی بهار از اوضاع سیاسی وقت و به‌ویژه ضعف نهادهای مشروطه که بهار از آن با عنوان «آتشی بر خاک وطن گرم بود» (بیت هشت) یاد می‌کند. به دلیل یکپارچگی موضوع و همچنین پی‌آمد هماهنگ نمادها و اشارات سیاسی، قصیده «شهر بند مهر و وفا»، نیز یکی از قصیده‌های موفق بهار است در رابطه با بیان افسردگی‌های سیاسی او. این قصیده دارای دو بخش اصلی است که در عین حال، گیر و داری تنگاتنگ

با هم دارند. از بیت یکم تا هفتم شاعر با بهره‌گیری از نمادهایی زیبا ذهن خواننده را برای آنچه بعداً خواهد آمد، آماده می‌سازد. در این نمادها یک کلیت اصلی وجود دارد: آنها نماینده ارزش‌هایی هستند که شاعر به آنها دلبستگی دارد ولی به دلیل اوضاع زمانه از خصوصیات خویش تهی شده‌اند. در شهر بند مهر و وفا دلبری نمانده؛ همان‌گونه که زیر کلاه عشق، سری باقی نمانده؛ در باغ خرمی، خشکسال حادثه بزرگ‌تری بر جای نگذاشته و برق جفا در باغ حقیقت، گلی را بر جای نهشته است؛ کرم ستم بر شاخ فضیلت زده...، آن شور و عشق و آن آتشی که از آن جز اخگری نمانده و پیامدهای دیگر آنکه از میان رفتن آداب ملک‌داری و آیین معدلت است و بی‌پناهی مردم و تسلط نظام زور و سایر ناگواری‌های حکومت رضا خانی، که درونمایه بقیه بیت‌ها را تشکیل می‌دهند:

آن آتشی که خاک وطن گرم بود از آن — طوری به باد رفت کز آن اخگری نماند

هر در که باز بود سپهر از جفا ببست — بهر پناه مردم مسکین دری نماند

آداب ملک داری و آیین معدلت — بر باد رفت و زان همه جز دفتری نماند

مرغ خموش

پس از رانده شدن بهار از ساحت مجلس شورای ملی و محرومیت از داشتن فعالیت‌های سیاسی، محکومیت و اسارت در زندان رضاشاه (۱۳۰۸ تا ۱۳۰۹ و ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۳)، زندگی و زبان بهار نیز وارد مرحله جدیدی می‌گردد. از آن‌رو کان آتشی که شعر او گرم بود از آن، چنان فسرد کز آن اخگری نماند. زندگی او در این سال‌ها به انجام خدمات فرهنگی و ادبی می‌گذرد. تصحیح متون قدیم، ترجمه چند متن پهلوی، تدریس در دانش‌سرای عالی، شرکت در هزار فردوسی، عضویت در فرهنگستان ایران، پژوهش در تاریخ ادب و زبان فارسی و همکاری با روزنامه‌ها و مجلات ادبی چون *ارمغان*، *مهر*، *آرمان*، *نامه تمدن*، *تعلیم و تربیت*، *مهر ایران* و *آموزش و پرورش*، از آن جمله‌اند. اما روح ستیزه‌جوی او را تنها پژوهش و کنکاش و شرکت در مباحث ادبی اغنا نمی‌کند. او هرگز تنها یک وطن‌پرست ادبی نبوده است. او باید در صحنه باشد و از دانش و آموخته خویش، از برای پرورش و دفاع از ارزش‌هایی که بدان ایمان دارد، بهره ببرد؛ زیرا بنیاد فرهنگ او را اعتقاد به آزادی و حکومتی با منشاء ملی می‌سازد. بدین دلیل این از میدان

راندگی و بستن زبان سیاسی و همچنین مشاهده فروپاشی مجلس، بر او بس گران می‌آید و زخمی است که التیام نتواند یافت.

در برخورد با آنچه بر او رسیده، زبان او به جانب ذم و شکوی و اعتراض، و گاهی تظلم و از همه مهم‌تر نقد شدید بنیادهای نظام رضاخانی گرایش بیشتری پیدا می‌کند که ما در برگ‌های پیشین خطوط اصلی آن را برشمردیم. اما آنچه تقریباً در همه سروده‌ها مشترک است تصویری است که بهار از خویشتن و پایگاه خویش به‌عنوان مردی بافرهنگ وطن‌خواه اما در بند و خاموش به دست می‌دهد. بارها، چه در شکوائیه‌ها، چه در زندان‌نامه‌ها، نامه‌های منظوم و دیگر آثاری که در این دوران نوشته در چرایی اسارت و از میان راندگی خویش پرسش می‌کند:

مانده‌ام در شکنج رنج و تعب   زین بلا وارهان مرا یا رب
ای دریغا لباس علم و هنر   ای دریغا متاع فضل و ادب
که شد آوردگاه طنز و فسوس   که شد آماجگاه رنج و تعب
من کیم، چیستم، تنی لاغر   ناتوان‌تر ز تارهای قصب
کیستم؟ شاعری قصیده‌سرای   چیستم؟ کاتبی بهار لقب
چیست جرمم که اندرین زندان   درد باید کشید و کُرم و کرب[۷۵]

جالب آنکه همیشه تنها خود بهار است که بدین پرسش بهترین پاسخ را می‌دهد:

چیست جرمش؟ کرده چندی پیش از آزادی حدیث
تا ابد زین جرم، مطرود در سلطان بود[۷۶]

و گاه با زبانی نمادین به این پرسش خویش پاسخ می‌دهد:

بلبل به جرم صورت اسیر قفس شود   و آزاد وار زاغ بگردد به گلستان

پی‌گیری نماد مرغ اسیر و خموش اما در عین حال گویا در شعر بهار، در کنار سایر نمادهای دیگری که او از خویش و آرمان‌های خویش در این روزگار می‌دهد، ما را به شناخت بازتاب آن رنجش کهن در شعر او نزدیک می‌سازد. برای نمونه در قصیده «مرغ خموش» (ص ۵۲۲) که در زندان سروده شده، بهار از فرقی که میان او و دیگر مرغان وجود دارد، سخن می‌گوید. در حالی که مرغان دیگر هر کدام یا سر در پر خویش کشیده در آشیانه خود غنوده‌اند و یا سر در شاخ صنوبری کشیده و یا از صحبت گلی مست شده‌اند. بهار مرغی است که نوا به فلک بر کشیده، سر به دشنه جلاد داده، آشیانه به

تاراج داده و از آسیب خار ناله مکرر کرده است اما در همان حال، به دلیل شیفتگی‌ای که به‌گل دارد و زخمی کزین روی بر جان و پر خویش تحمل می‌کند، خویشتن را می‌ستاید:

قربان مرغکی که ز سودای عشق گل   از زخم نوک خار به خون پر کشیده است
یا چون بهار از لطمات خزان جور   سر زیر پر نهفته و دم در کشیده است

هرچه بیشتر در نظام رضاشاهی پیش می‌رویم سرخوردگی بهار فزون‌تر و امید او برای ساختن حکومتی با منشاء ملی و زنده‌سازی مشروطه کمتر می‌شود. سرخوردگی او تنها از سیاست‌پیشگان نیست. او فراموش‌کاری‌های ملت را نیز در این امر سهیم می‌داند و هر زمان بتواند فریاد بر می‌آورد و از تباه گشتن ملیون و خم شدن پشت احرار در برابر سفها صحبت به میان می‌آورد:

ای وطن‌خواهان سرگشته و حیران تا چند؟   بد گمان و دو دل و سر به گریبان تا چند
ملک غارت شد و ملّیون گشتند تباه   لیک ملیون‌ها شده بهره سردار سپاه
یارب این کینه و این ظلم دمادم تا کی   دل ایرانی آماجگه غم تا کی
پشت احرار به پیش سفها خم تا کی   ظلم ضحاکان در مملکت جم تا کی(۷۹)

اما چه سود «همه بدخواه پهلوی در دل، و همه مداح پهلوی به زبان» و کس به ندا و صلای اندیشمندان و گویندگانی چون او توجه ندارند. و شاید یکی دیگر از انگیزه‌های سرخوردگی او در همین بی‌سپاسی همگنان باشد:

عمری سخن به خیر وطن گفتم ای دریغ   کامد به دست هموطنانم به سر زمان
سر بر سر سنان رود آن را که نیست بخت   بیچاره من که رفت سرم بر سر زبان(۸۰)

در میان سال‌های ۱۳۰۹ تا ۱۳۲۰ هـ‌ش که سال خروج رضاشاه از ایران است، شعر بهار از درونمایه‌های سیاسی و اجتماعی خالی نمی‌شود و چنانکه آوردیم، او چه در «آزادی» و چه در بستگی، دگرگونی‌ها را زیر نظر دارد و با پختگی حیرت‌انگیز به نقد جامعه می‌پردازد. اما بازتاب کنجکاوی‌های او را نسبت به مجلس و وضع نمایندگان و انتخابات و تاریخچه مشروطیت پس از خروج رضاشاه در شعر او می‌یابیم.

۱۰. سقوط رضاشاه و بازگشت بهار به قصه کهن مجلس

بعد از حضور متفقین در ایران و استعفای رضاشاه از سلطنت، بهار به صحنه سیاست و پاره‌ای فعالیت‌های مطبوعاتی باز می‌گردد؛ روزنامه *نوبهار* را دوباره دایر می‌کند (سوم

اسفند ۱۳۲۱)؛ در جبهه آزادی که توسط عده‌ای روزنامه‌نگار و به منظور جلوگیری از بازگشت استبداد تشکیل شده بود، عضویت می‌یابد (۱۳۲۱)؛ در کابینه دوم قوام‌السلطنه، وزیر فرهنگ می‌شود (۲۲ بهمن ۱۳۲۴)؛ ریاست نخستین کنگره نویسندگان ایران را که از طرف انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی تشکیل شده بود، به عهده می‌گیرد (۱۳۲۴)؛ در مجلس پانزدهم به‌عنوان نماینده تهران برگزیده می‌شود (۱۳۲۵)؛ با احمد قوام در تشکیل حزب دموکرات ایران همکاری می‌کند (۱۳۲۶) و ریاست انجمن هواداران صلح را نیز می‌پذیرد (۱۳۲۶).

بازگشت بهار به صحنه سیاسی و اجتماعی، قرین پاره‌ای کامیابی‌ها و ناکامی‌ها است که هم معلول حال و هوای این دوره از تاریخ کشور ما و هم پیشینه‌های سیاسی بهار است. نزدیکی و دوری او به گرایش‌های چپ، پیوستن به مانورهای سیاسی کابینه قوام و سپس سرخوردگی و گسستن از او بر سر مسأله «پیشه‌وری» و خودمختاری آذربایجان و دخول سه وزیر توده‌ای در کابینه، در آزردگی خاطر بهار بی‌تأثیر نبوده است. اما بی‌شک یکی از انگیزه‌های مهم این آزردگی را سرنوشت مجلس و مسائل پیرامونی آن تشکیل می‌دهد و هم بدین دلیل است که دوباره بازگشتی بدین داستان قدیم می‌کند و حال و روز مجلس شورا را درونمایه چند قصیده می‌سازد که یکی از پرتوان‌ترین آنها همانا قصیده «مجلس چهاردهم» است که انگیزه ما برای نوشتن این مقاله شد.[۸۱] بنابراین پیش از ختم گفتار، بی‌سبب نیست اگر به فضای سیاسی‌ای که بهار را دچار رنج و حرمانی گدازنده می‌کند تا در این قصیده هم به حال و هم به گذشته برگردد، نظری بیفکنیم.

سایه‌های سیاسی مجلس چهاردهم

فضای سیاسی ایران بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۳ه‍ش که سال آفرینش این قصیده است، چند ویژگی عمده دارد. نسیم کم‌رنگی از آزادی بر ساحت این ملک باستانی وزیدن می‌گیرد. روزنامه‌ها و مجلات بی‌شماری منتشر می‌شوند و یا نوشتن را از سر می‌گیرند؛ بسیاری از گروه‌ها و احزاب سیاسی که هستی و کار آنها در نظام زور و یکدست رضاشاهی ممکن نبود، وارد کارزار سیاست می‌شوند، از آن جمله حزب کمونیست ایران که با تشکل و نام جدید توده مشغول فعالیت می‌شود، بر بسیاری از نهادهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تأثیر می‌گذارد؛ به مجلس چهاردهم هشت

نماینده می‌فرستد و قادر می‌شود بر ذهنیت بسیاری از جوانان اهل قلم و داعی اداره مملکت مستقیم یا غیرمستقیم تأثیر بگذارد. در طول تاریخ مشروطیت ایران این نخستین‌بار بود که عده‌ای با مرام کمونیستی عملاً در مجلس شورای ملی راه پیدا کرده بودند.

آری استبداد رفت و به جای آن محیطی پر هرج و مرج ـ که البته سرشار از آزادی‌ها است ـ بازآمد. به قول یکی از پژوهشگران، برای این مردم آزادی اغلب در روزهایی به دست می‌آید که دولت ضعیف و کشور در خطر است.

فرمان انتخابات دوره چهاردهم در آخر خردادماه سال ۱۳۲۲ در زمان صدارت سهیلی صادر شد و هنگامی صورت گرفت که نیروهای نظامی کشورهای متفق در ایران بودند. احزاب و دسته‌های سیاسی که پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ با مرام‌های مختلف سیاسی به‌وجود آمده بودند، در انتخابات به فعالیت پرداختند. از سوی دیگر عوامل متنفذ داخلی نیز خواه ناخواه انتخابات را تحت سلطه و قدرت خود داشتند.(۸۳) این انتخابات در غالب نقاط کشور با طرزی ننگین و با مداخله رئیس دولت و وزیر کشور و مقامات دیگر شروع و خاتمه پذیرفت. به همین دلیل ملت ایران به اکثریت مجلس چهاردهم به دیده احترام نمی‌نگریست و افکار عمومی انتظار داشت که مسبّبان تضییع حقوق جامعه، تحت تعقیب و مجازات قرار گیرند تا در ادوار بعد این حق ملی از دستبرد مقامات داخلی و خارجی مصون بماند.(۸۴) نکته شایان توجه دیگر این دوره، شرکت رجال و عناصری است که در تمام دوران دوم مشروطیت از صحنه سیاست رانده شده بودند، مانند سید ضیاءالدین طباطبایی، عامل کودتای ۱۲۹۹ هش و نخست وزیر دولت موقت کودتا که به‌عنوان نماینده مردم شهر یزد در مجلس چهاردهم انتخاب گردید و همین امر سبب برانگیختن خشم بسیاری از ملیّون شد. در همین زمان، بهار هم‌صدا با بسیاری از رجال جراید و احزاب سیاسی، در صدد افشاگری علیه سید ضیاءالدین طباطبایی برآمد و مقالات گوناگونی در روزنامه *نوبهار* علیه او چاپ نمود. همین امر و انتقادات او از مسأله انتخابات، سبب توقیف روزنامه *نوبهار* شد.(۸۵)

مجلس چهاردهم بیشتر عمر خود را با تشنجات داخلی ناشی از عقیده و عدم رنسانس و سلیقه گروه‌های مختلف و تحریکات دولت‌های خارجی گذراند. این دوره قانونگذاری همچنین شاهد حوادث دیگری از آن جمله غائله آذربایجان و قیام سید

جعفر پیشه‌وری و جانبداری حزب توده از آن و همچنین بازی‌های سیاسی قوام‌السلطنه در این رابطه بود که خود بر فضای سیاسی این عصر و شعر بهار تأثیر عمده‌ای گذاشته است. بازتاب این بخش اخیر (حوادث ۱۳۲۴ به بعد) از تاریخ مجلس را باید در قصیده دیگر او به نام «یک صفحه از تاریخ» (ص ۸۱۷) جست‌وجو کرد، همانجایی که با زبانی پر طعنه می‌گوید:

جرم خورشید چو از حوت به برج بره شد   مجلس چهاردهم ملعبه و مسخره شد
آذر آبادان شد جایگه لشکر روس   دستهٔ پیشه‌وری صاحب فری فره شد...

انتخابات پر دسیسه، خرید و فروش رأی، نفوذ پاره‌ای از عناصر بی‌صلاحیت و با سابقه سیاسی آلوده، مانند سید ضیا به‌عنوان نمایندگان ملت، حضور روح انتقام‌جویی و تسویه‌حساب‌های شخصی، تأثیرپذیری از تحریکات دولت‌های خارجی، عمده‌ترین نکوهش‌هایی است که بهار از مجلس چهاردهم می‌کند و همین ویژگی‌هاست که مجلس را در نظر او به آن جنت بی‌حور و سراپای قصور، به آن ساحت تاریک‌تر از تیره شبان دیجور تبدیل نموده است.

همه پستی و دنائت همه نادانی و جهل   همه تزویر و تقلب و همه تقصیر و قصور
همه با اجنبیان یار و زکشور بیزار   همه با سید ضیا جور و به ملت ناجور
به جز از نفع ندارند ز هستی مقصود   به جز از پول ندارند به گیتی منظور
همه مخلوق سهیلی، ز چه؟ از دزدی رأی   همه مطرود خلایق ز چه؟ از نقص شعور
وطن از پنجه یک ظالم اگر جست، چه شد   که در افتاد به چنگال گروهی مزدور

سرانجام سخن

در جست‌وجوی ریشهٔ شکنجی که بر زبان بهار در قصیده مجلس چهاردهم سایه افکنده، به‌گذشته‌ها سفر کردیم. از آن‌روکه به دیده ما چنین زبان تلخی نمی‌توانست تنها از جوهر عرضی رویدادهای همزمان با این سروده‌ها برآمده باشد و هم از این‌روکه زبان او نشان از شکست آرمان برقراری حکومتی با منشا و اقتدار ملّی را می‌داد که با عواطف بهار رابطه‌ای تنگاتنگ دارد. پس برگه‌هایی منظوم از تاریخ این آرمان‌خواهی او را در دیوانش ورق زدیم و از رسانه پرتوان شعرش برای دست‌یابی به فراز و فرود عواطف او در رویارویی با روند جای‌گیری دموکراسی در این ملک قدیم بهره بردیم. دیدیم که این

ستایشگر آزادی و مدیحه‌سرای وطن درگیر و دار پر تنش حوادث و در مقاطع به‌خصوصی چگونه سراسر شوق و شور در ستایش آزادی و حکومت قانون، شادباش‌ها سروده است و هم به هنگام‌های دیگر و در برابر شکست‌ها و نارسایی‌ها از پریشانی‌ها و سرگشتگی‌ها زاریده و پس از دورانی خاموشی اجباری، باز به مجلس و سیاست راه پیدا کرده و با تجربیاتی نه چندان خوش، از چگونگی مجلس و مشروطه سخن گفته است. چیرگی فراز و نشیب نهضت مشروطیت بر ذهن و زبان بهار، پدیده‌ای غیرقابل انکار است. کنکاش ما در رهیافت به ریشه سرخوردگی بهار و مقاطع عمده آن، ما را بیش از پیش به باورمندی پرتوان او به آرمان دموکراسی می‌رساند. دیوان او نشان می‌دهد که تا واپسین دقایق هستی خود، حرفی سوای این بر لب نداشت: «جز مجلس ملی نزند بیخ استبداد»، و «بی‌نیروی قانون نرود کار از پیش...» و «امروز امید همه زی مجلس شوراست»(از قصیده به یاد وطن، ۱۳۲۷). اما او نیز چون دیگر آرمانگرایان در این راه به سختی و سنگ زیاد بر خورده. از آن‌رو گهگاه یأس و نومیدی از خود نشان داده، نیز چرخش‌ها و زمزمه‌های دیگری سازکرده و دچار دوگویی نیز شده. اما در ژرفنای وجود خویش، از این آرمان دست برنداشته است. اگر بخواهیم از انگیزه‌های عمده سرخوردگی بهار صحبت کنیم باید بگوییم که انگیزه اصلی آن همانا پا نگرفتن حکومتی با منشاء ملی در این مرز و بوم است. بهار در این شکست، بی‌کفایتی سیاستمداران و خیانت و سرسپردگی پاره‌ای از زمامداران امور، تربیت نایافتگی و گاه پاره‌ای غفلت‌های ملت را عامل عمده می‌داند. از میان تمام مقاطعی که برشمردیم بی‌شک عصر رضاشاه بیش از دیگر مقاطع بر سرخوردگی بهار تأثیر گذاشته است. چرخش زبان او و از زبانی پرطنین و پویا و سرشار از امید به زبانی ملامت‌گر و گاه پر از تظلم، نشان طنین قدرت جابرانه آن عصر بر ذهنیت این شاعراست.

خلاصه مطلب اینکه در این روال، بهار را نمی‌توان همچون شاعری تاریک‌بین تلقی نمود. او علی‌رغم همه سرخوردگی‌ها و نقد تند و تیزی که از نهادهای جامعه و هم ملت خویش می‌کند، به ایران و ایرانی همواره باوری عمیق داشت و بیهوده نبود که می‌گفت:

> ... من به ایران و ایرانی امیدواری‌ها دارم. بگذار باز هم پتک حوادث ما را بکوبد، بگذار چنگیز و تاتار دیگر هم ما را خرد و خمیر کنند، بگذار نان و ثروت ما را باز هم غارت کنند... آیا این آسمان الهام‌بخش را هم از ما خواهند گرفت... .[۸۶]

پی‌نوشت‌ها

۱. پایه کار ما در این گفتار دیوان اشعار شادروان محمدتقی بهار «ملک‌الشعرا» بهار به کوشش مهرداد بهار، تهران: انتشارات توس، سال ۱۳۶۸ است. برای اشعاری که در این دیوان یافت نمی‌شود، از دیوان بهار به کوشش محمد ملک‌زاده، تهران: مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، سال ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ شمسی، با یادآوری بهره برده‌ایم. برای قصیده مجلس چهاردهم ر.ک: دیوان، ج ۱، ص ۷۷۵.

۲. گفت‌وگو با دکتر مهرداد بهار، مجله *کلک*، شهریور ۱۳۷۳، شماره ۵۴، ص ۱۷۸.

۳. در این چند بیت، بهار به پاره‌ای از چهره‌های سیاسی اشاره می‌کند که چندین دوره نماینده مجلس بوده‌اند: سلیمان اشاره است به سلیمان میرزا اسکندری (سلیمان محسن اسکندری)، نماینده مجلس در دوره دوم، سوم، چهارم و پنجم و لیدر سوسیالیست‌های مجلس پنجم. وی بعد از استعفای رضا شاه از سلطنت به ریاست حزب نوپای توده ایران انتخاب شد. سید حسن مدرس، نماینده مجلس تا دوره ششم، پیشوای اقلیت مجلس که در سال ۱۳۰۷ هش دستگیر ودر خواف در سال ۱۳۱۶ هش به قتل رسید. بهار، نماینده دوره سوم تا ششم که در دوره هفتم از انتخاب شدن در مجلس محروم شد. تیمورتاش یا سردار معظم خراسانی، نماینده دوره‌های دوم تا ششم مجلس و وزیر دربار رضاشاه که در زندان قصر در سال ۱۳۱۲ هش به قتل رسید. مؤتمن‌الملک حسین پیرنیا، رئیس مقتدر چندین دوره مجلس شورای ملی در دوره‌های چهارم و قسمتی از پنجم و ششم. او یکی از خوشنام‌ترین سیاستمداران دوران معاصر است. کیخسرو (شاهرخ ارباب کیخسرو) نماینده زرتشتیان در مجلس ادوار دوم تا دوازدهم. مستوفی‌الممالک پسر میرزا یوسف مستوفی‌الممالک، چندین‌بار به مقام وزرایی رسید و در جنگ جهانی اول در مقابل نفوذ روسیه و انگلیس مقاومت نمود.

۴. دیوان، ص ۷۹۰، قصیده به مطلع:

ز دلبر بوسه‌ای تاوان گرفتم   پس از عمری خسارت جان گرفتم

۵. قصیده «سکوت شب»، دیوان، ص ۳۶۶ به مطلع:

آشفت روز بر من از این رنج جانگزای   بخشای بر من، ای شب آرام دیرپای

۶. ر.ک: شفیعی کدکنی، «شعر بهار»، مجله آینده، سال دهم، شماره ۱۰ و ۱۱، ص ۶۳۸.

۷. برای نمونه می‌توانیم ترکیبات زیر را ذکر کنیم:

اختر سعد دموکراسی، طبل آزادی، بانگ پاینده باد آزادی، دریای استبداد، بیخ استبداد و چشم استبداد، جنبش استبداد، کشت ملت، لشکر ملت، غنچه انقلاب، می انقلاب، سایه قانون، مغاک سیاست، باغ سیاست، ریشه مشروطه، روح مشروطه، ماه مشروطه،... ر.ک: ماشاالله آجودانی، «ترکیب‌آفرینی و

ارتباط آن با فرهنگ شاعران»، بررسی دیوان‌های چهار شاعر مشروطه، لندن: مجله *فصل یک*، ۱/۱، ص ۱۷ تا ۲۰.

۸. برای سه قصیده «عدل و داد»، «به شکرانه توشیح قانون اساسی» و «عدل مظفر» ر.ک: دیوان، ص ۱۸، ۳۲ و ۳۳.

۹. ر.ک: فریدون آدمیت، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، جلد دوم، تهران: انتشارات روشن‌گران، ص ۳۰.

۱۰. همان، ص ۳۱.

۱۱. *آیینه عبرت*، ص ۵۶ تا ۱۰۱؛ مثنوی *اندرز به شاه*، ج ۲، ص ۹۵۱؛ «پند سعدی»، ص ۱۲۶؛ «کار ایران با خداست»، ص ۱۴۱.

۱۲. قصیده ایوان مداین خاقانی به مطلع:

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر

کن هان ایوان مداین را آیینه عبرت دان...

ر.ک: ضیاءالدین سجادی، گزیده اشعار خاقانی، سپهر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۸۳، درباره این قصیده ر.ک: به مقاله بهار در کتاب *بهار و ادب فارسی*، ج ۱، ص ۱۷۰.

۱۳. شخصیت و اعمال محمدعلی شاه و برگشت او به ایران به کمک روس‌ها درونمایه یکی دیگر از اشعار بهار است تحت عنوان «سبحان‌الله این چه رنگ است» (*دیوان*، ص ۲۰۰) که در آن کوشش‌های مزبوحانه محمدعلی شاه را در این دوران با لحنی طنزآمیز و از زبان خود او به نکوهش گرفته:

بودم روزی به شهر تهران مولا و خدایگان و سلطان

بستم همه راه توپ غران گفتم که کسی نماند از ایشان

دیدم روز دگر که جنگ است سبحان الله این چه رنگ است...

۱۴. ر.ک: سید اشرف گیلانی، *کلیات نسیم شمال*، تهران: توس، ۱۳۶۳، ص ۱۶۶؛ و همچنین به رحیم‌زاده ملک، هوپ هوپ *نامه و زبان برای انقلاب*، تهران، سحر، ۱۳۵۷، ص ۸۷-۲۰۷. بهار فراتر از اینها درباره تقلید سید اشرف از صابر در مثنوی مکاتبات منظوم (ج ۲، ص ۱۰۳۰) نوشت:

احمد ای سید اشرف خوب بود احمدا گفتن ازو مطلوب بود

شیوه‌اش مرغوب بود

سبک اشرف تازه بود و بی‌بدل لیک «هپ هپ نامه» بودش در بغل

بود شعرش منتحل

۱۵. مسمّط «فتح تهران»، *دیوان*، ص ۱۶۱.

۱۶. برای نمونه ر.ک: قصیده بلند «فتح‌الفتوح» و مسمّط «فتح تهران» و مسمّط «تهنیت فتح آذربایجان».

۱۷. ترانه ملی، *دیوان*، ص ۱۵۲. باید یادآور شد که بهار تصنیف‌هایی نیز در تهنیت فتح تهران و پیروزی مشروطه‌طلبان سروده است. ر.ک: *دیوان*، ج ۲، ص ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰.

۱۸. باقر عاقلی، روزشمار *تاریخ ایران*، تهران: نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۰، ص ۵۸-۵۹.

۱۹. مسمّط «ایران مال شماست» *دیوان*، ص ۲۵۷.

۲۰. فریدون آدمیت، *مجلس اول و بحران آزادی*، ص ۱۱۰.

۲۱. ر.ک: محمد گلبن، «تاریخچه روزنامه نوبهار»، مجله *یغما*، سال ۲۵، شماره اول، فروردین ماه ۱۳۵۰، ص ۲۷.

۲۲. ر.ک: محمدعلی سپانلو، بهار، تهران: طرح نو، ۱۳۷۴، ص ۱۹.

۲۳. بهار، *تاریخ احزاب سیاسی*، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۷، ص ز.

۲۴. در رابطه با رویه ناصرالملک نسبت به دموکرات‌ها بهار مقاله‌ای هم در روزنامه *نوبهار* شماره ۵۵ مورخه ۸ شعبان ۱۳۳۲ قمری نوشته و بخش‌هایی از این مقاله را در تاریخ احزاب سیاسی ایران آورده است. ر.ک: *تاریخ احزاب سیاسی ایران*، ج ۱، ص ۱۲ و ۱۳.

۲۵. ر.ک: ترکیب‌بند «توپ روس»، ص ۲۲۷ و قصیده در واقعه بمباران آستانه حضرت رضا(ع)، ص ۲۲۲، به مطلع:

بوی خون ای باد توس سوی یثرب بر   بـا نـبی گـو از تـربت خـونین پسـر

۲۶. ر.ک: مثنوی «به یاد آذربایجان» ج ۲، ص ۹۸۵.

۲۷. ر.ک: «ای وطن من»، ص ۲۰۸. به دیده ما شناخت زبان بهار در برخورد با تاخت و تاز بیگانگان در خاک وطن غور و بررسی دیگر می‌خواهد. یادآوری اشعاری که بهار در این رابطه سروده، در این مقال برای عرضه جنبه‌هایی دیگر از شکنج روحی اوست. نگارنده این مقوله را در نظرآوری واژه‌ها و نمادهای آن، در رساله دکترای خویش بررسیده است. این رساله در دست ترجمه است و به زودی منتشر خواهد شد.

۲۸. اشاره است به قصیده «آواز خدا»، دیوان، ص ۲۸۲ و ابیات زیر:

این یک به شمال آن یک بـه جـنوب   این یک بـه خـفا آن یک بـه مـلاست

در مغرب ملک جنگ است و جـدال   در مشرق ملک قتل است و شـقاست

۲۹. از ساقی‌نامه بهار، ج ۲، ص ۱۰۵۹.

۳۰. ر.ک: محمد گلبن، *تاریخچه روزنامه بهار*، پیشین، ص ۳۰ و ۳۱.

۳۱. قصیده «بث‌الشکوی»، ص ۳۲۶.

۳۲. بهار، *تاریخ احزاب*، ج ۱، ص ۲۷.

۳۳. همان، ص ۱۲۱. بر گفته‌های بهار باید این نکته را افزود که انشعاب حزب دموکرات علل سیاسی و تاکتیکی به‌خصوص داشته است. توضیح اینکه در جنگ جهانی اول که سران حزب اعتدال و حزب دموکرات از ایران مهاجرت کردند، عده‌ای از اعضای حزب دموکرات در تهران بر این عقیده شدند که مادام که سران حزب در خارج از کشور به سر می‌برند، از اتخاذ هرگونه تصمیمی به نام حزب خودداری شود و انتخابات هم تا بازگشت آنان صورت نگیرد. اما عده‌ای دیگر را عقیده بر این بود که مهاجرت بعضی از سران حزب نباید حزب را از فعالیت‌های سیاسی بازدارد و نتواند وظیفه‌ای را که طبق مرام‌نامه دارد، انجام دهد. این دو نظر که با هم شدیداً مخالف بود، سبب شد که در حزب انشعاب روی دهد و آن دسته از اعضا که نمی‌خواستند به نام حزب، کاری بشود به دموکرات ضد تشکیلی مشتهر گردیدند. ر.ک: محمد مصدق، تهران: *خاطرات و تألمات مصدق*، انتشارات علمی، پاییز ۱۳۶۵، فصل هیجدهم، (عضویت من در جمعیت دموکرات ضد تشکیلی)، ص ۱۱۱.

۳۴. اشاره است به قصیده «در محرم» ص ۳۲۹ و این بیت:

جمله مجنون‌اند و لیلای وطن در دست غیر　　هی لمیده صحبت از لیلی و مجنون می‌کنند

۳۵. مسمّط «ای مردم ایران»، ص ۲۸۹.

۳۶. البته باید گفت که بهار هرگز با جنبش‌های تجزیه‌طلبانه سر توافق نداشته است. در مقدمه *تاریخ احزاب*، ص ط می‌نویسد:

> ... من با تمام سرکشان و نهضت‌کنندگان اطراف و با هر قسم فحاشی و دشمن ماجرایی نسبت به حکومت مرکزی به حکم تجربه مخالف بوده‌ام، نه به جنگلی‌ها عقیده داشته‌ام، نه با خیابانی همراه و هم‌سلیقه بوده‌ام و نه با کلنل محمدتقی خان (به آن طریق) موافقت داشته‌ام... . همواره بدین وقایع که بلاشک با سرانگشت تحریک استعمارطلبان بی‌رحم برای تهدید مرکز و اجرای مداخلات آنان صورت می‌بست به دیده تأسف و تنفر نگریسته‌ام.

۳۷. قصیده «یا مرگ یا تجدد»، ص ۲۸۷.

۳۸. همچنین ر.ک: قصاید «راه عمل»، ص ۳۱۱ و «شه نادان»، ص ۳۱۳. این روحیه تا مدت‌ها پس از انجام کودتا نیز بر اشعار بهار سایه افکنده بود. ر.ک: قصیده «سرنیزه»، ص ۳۶۰ و «چه باید کرد»، ص ۳۵۸.

۳۹. در این باره ر.ک: نادر انتخابی، «ناسیونالیسم و تجدد در فرهنگ سیاسی بعد از مشروطیت»، ایران‌نامه،

سال یازدهم، شماره ۲، سال ۱۹۹۳ /۱۳۷۲، ص ۱۸۵-۲۰۹.

۴۰. ر.ک: تقی‌زاده، «نکات و ملاحظات؛ بی‌قیدان و سیاست‌چینان»، کاوه، ۴ سپتامبر ۱۹۲۱. نقل از مقاله جمشید بهنام، «زمینه‌های فکری اندیشمندان ایرانی مقیم برلین»، ایران‌نامه، سال ۱۶، شماره ۴، پاییز ۱۳۷۷، ص ۵۶۸. ۴۱. *تاریخ احزاب ایران*، ص ۹۵ و ۹۶.

۴۲. ر.ک: میر انصاری، اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران، دفتر دوم، (ملک‌الشعرا بهار) نامه تعهدنامه بهار و پا درمیانی فروغی، ص ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۷۴.

۴۳. قصیده «دین و دولت»، ص ۴۰۹.

۴۴. قصیده «جزر و مد سعادت»، نسخه ملک‌زاده، ص ۳۷۳ تا ۳۷۷.

۴۵. قصیده «فخریه»، نسخه ملک‌زاده، ص ۳۷۸ تا ۳۸۱.

۴۶. قطعه «در تاریخ موزه ایران باستان»، نسخه ملک‌زاده، ص ۴۶۳.

۴۷. قصیده «در تاجگذاری رضاشاه»، ص ۴۱۰.

۴۸. قصیده «استهزاء»، ص ۴۰۳.

۴۹. مثنوی «به یاد عشقی»، ج ۲، ص ۱۰۶۲.

۵۰. سپانلو، پیشین، ص ۷۸.

۵۱. علی‌اکبر سیاسی در خاطرات خود به این نکته اشاره می‌کند که رضاشاه اصلاحات خود را از مرام‌نامه انجمن ایران جوان گرفت. در توضیح مطلب می‌نویسد که اندکی پس از تأسیس انجمن ایران جوان و انتشار مرام‌نامه آن در برج حمل ۱۳۰۰ هش سردار سپه، نخست‌وزیر، نمایندگان انجمن را به نزد خود فراخواند و از آنها پرسید: شما جوان‌های فرنگ رفته چه می‌گویید؟ این انجمن ایران جوان چه معنی دارد؟ سیاسی می‌گوید: ما گروهی جوانان وطن‌پرست هستیم که از عقب‌افتادگی ایران و از فاصله‌ای که میان کشور ما و کشورهای اروپایی وجود دارد، رنج می‌بریم و قصدمان از بین بردن این فاصله است ومرامنامه هم بر همین پایه تدوین شده. سردار سپه مرام‌نامه را از او گرفته و نگاهی به آن می‌اندازد و می‌گوید: اینها که نوشته‌اید، بسیار خوب است.... ضرر ندارد که با ترویج مرام خود تا چشم‌ها و گوش‌ها را باز کنید و مردم را با مطالب آشنا سازید. حرف از شما ولی عمل از من خواهد بود... . این نسخه مرام‌نامه را بگذارید نزد من باشد چند سال دیگر خبرش را خواهیم شنید. ر.ک: به علی‌اکبر سیاسی، گزارش یک زندگی، لندن، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۷۶-۷۷، نقل این مطلب از مقاله نادر انتخابی، ص ۲۰۲ است.

۵۲. چهار خطابه، نسخه ملک‌زاده، ج ۲، ص ۱۴۳ تا ۱۵۲.

۵۳. *تاریخ احزاب ایران*، ج ۲، انقراض قاجاریه، ص ۲۱۱.

۵۴. همان، ص ۱۰۱.

۵۵. قصیده «در تاجگذاری»، ص ۴۱۱.

۵۶. استهزاء، ص ۴۰۲ و ۴۰۳.

۵۷. قصیده «شکوائیه»، ص ۶۲۵ و قصیده «حبسیه»، ص ۵۱۲.

۵۸. قصیده «چه داری» ص ۴۷۷؛ مثنوی «کارنامه زندان»، ج ۲، ص ۹۱۲، ۹۱۳ و ۹۱۶ و «تا کی و تا چند»، ص ۵۱۶.

۵۹. انتقاد ار رضا شاه در شعر بهار گاه با حالت نمادین و قصه وداستان بیان شده. مانند حکایت گراز (ج ۲، ص ۹۱۳) که در آن بهار به وصف حکایت گرازی می‌پردازد که مرغانی نغمه‌پرداز به دور خویش جمع کرده است. آن مرغان در حقیقت ریزه‌خواران گرازند و گراز نیز بدون آنکه چیزی از نغمات آنها فهم کند تنها سری تکان دادی و خبرگی‌های خود نشان می‌دهد.

۶۰. کارنامه زندان، ص ۹۱۵.

۶۱. ر.ک: نعمت‌الله قاضی «شکیب»، *علل سقوط حکومت رضا شاه*، تهران: نشر آثار، تهران، ۱۳۷۲، ص ۷۵ تا ۱۲۳.

۶۲. برای نقد بهار از رضاشاه غیر از اشعار یادشده همچنین ر.ک: «غزل جمهوری» و «جمهوری‌نامه»، ص ۳۸۷ و ۳۸۸؛ «اندرز به شاه»، ص ۴۶۹؛ «ای هوار محمد»، ص ۴۹۰؛ «غضب شاه»، ص ۵۰۶؛ «حبسیه»، ص ۵۱۲؛ «تا کی و تا چند»، ص ۵۱۶؛ «گرسنه»، ص ۵۳۲؛ «غزل شماره ۲۷»، ج ۲، ص ۱۱۶۳؛ «فرار رضای سارق»، ج ۲، ص ۱۲۳۳؛ قطعه «رضا شاه»، ج ۲، ص ۱۲۳۲.

۶۳. برای نمونه ر.ک: عبدالرحیم ذاکر حسین، مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، تهران: انتشارات دانشگاه، ۱۳۶۸، ص ۸۳ تا ۹۶ و مقدمه حسین مکی بر دیوان فرخی یزدی، تهران، آذر ماه ۱۳۵۷.

۶۴. برگرفته از مقاله «مجلس و وزیر جنگ»، نوبهار هفتگی، ۱۶ میزان، ۱۳۰۱، نقل از *تاریخ احزاب*، ص ۴۷.

۶۵. قصیده «چه باید کرد»، ص ۳۵۸.

۶۶. قصیده «دماوندیه دوم»، ص ۳۵۷.

۶۷. قصیده «سکوت شب»، ص ۳۶۶.

۶۸. عبارت «شخص ناراحت» را رضاشاه درباره بهار به کار برده است. ر.ک: نامه حسین اعلاء، رئیس دفتر

مخصوص شاهنشاهی درباره رهایی بهار از زندان، علی میرانصاری، پیشین، ص ۱۷۱، سطر ششم.

۶۹. برای بحث درباره هزل و شوخی در شعر بهار، ر.ک: حشمت مؤید، «هزل و طنز و شوخی در شعر بهار»، *ایران‌نامه*، ویژه نامه بهار، سال پنجم، شماره ۴، تابستان ۱۳۶۶، ص ۵۹۶ تا ۶۲۵.

۷۰. عشقی مقالاتی همچون «آرم جمهوری»، «جمهوری سوار»، «جمهوری قلابی»، «جمهوری نابالغ» و «مظهر جمهوری» را در روزنامه *قرن بیستم* منتشر نموده بود. ر.ک: *کلیات میرزاده عشقی* به کوشش سید هادی حائری، تهران: جاویدان، ۱۳۷۳، مقالات عشقی.

۷۱. *تاریخ احزاب سیاسی*، انقراض قاجاریه، ج ۲، ص ۱۰۹.

۷۲. مثنوی «یاد عشقی»، ج ۲، ص ۱۰۶۲، همچنین ر.ک: «در مرثیه عشقی» ج ۲، ۱۲۳۱ و مقالات بهار درباره عشقی «مرگ عشقی» قانون، تیر ۱۳۰۳، «قتل شاعر جوان»، مهر ایران، ۱۳۲۱.

۷۳. *تاریخ احزاب سیاسی*، انقراض قاجاریه، ص ۲۹۳ تا ۲۹۹.

۷۴. شرح احوال بهار به قلم خود او در مقدمه بهار بر کتاب *تاریخ تطور شعر فارسی* به کوشش تقی بینش، مشهد ۱۳۳۴، ص ۹.

۷۵. قصیده «غضب شاه»، ص ۵۰۶.

۷۶. قصیده «حبسیه»، ص ۵۱۳.

۷۷. ناله بهار از زندان، ص ۶۱۵.

۷۸. همچنین ر.ک: قصیده «گرسنه»، ص ۵۲۳؛ «شهر بند مهر و وفا»، ص ۵۳۲؛ «مرغ شباهنگ»، «غزل زندان»، ج ۲، ص ۱۱۷۹؛ «ناله بهار از زندان»، ص ۶۱۵ و «تبعید به اصفهان»، ص ۶۱۹.

۷۹. مسمّط «تا کی و تا چند»، ص ۵۱۶.

۷۰. ناله بهار از زندان، ص ۶۱۵.

۸۱. درباره مجلس چهاردهم و فضای سیاسی آن بهار همچنین قصیده «انتخابات» (ص ۷۷۵) را سروده که در آن با زبانی گزنده به نیرنگ‌های انتخاباتی اشاره کرده است. در قصیده «یک صفحه از تاریخ»، (ص ۸۱۷) نیز به مسأله پیشه‌وری و طرفداری توده‌ای‌های مجلس از آن پرداخته است.

۸۲. سپانلو، پیشین، ص ۱۱۱.

۸۳. ر.ک: زهرا شعیفی، *نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی*، جلد چهارم نمایندگان مجلس شورای ملی، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۷۲، ص ۲۲۲.

۸۴. ر.ک: حسین کی استوان، «سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم»، ۱۳۲۷، ص ۲۵۶، نقل از کتاب ذاکر حسین، *مطبوعات سیاسی*، ص ۱۵۱. از جمله معترضان به انتخابات این مجلس دکتر مصدق بود.

او شدیداً خواستار محاکمه سهیلی و تدیّن که هر دو متهم به دخالت در انتخابات دوره چهاردهم مجلس و اختلاس وجوهی از صندوق دولت بودند، شد تا در ادوار بعد کس دیگری را جرأت دخالت در انتخابات نباشد و این حق ملی از دستبرد مقامات داخلی و خارجی مصون بماند.

۸۵. ر.ک: علی میرانصاری، اسناد مشاهیر، ص ۲۴۲.

۸۶. بهار، مقاله «دستور زبان»، مجله *تعلیم و تربیت*، سال هشتم، شماره ۵ و ۶، ص ۹۱۲. نقل از بهار و ادب فارسی، ج ۲، ص ۴۱۹.

جلوه‌های آرمانی در شعر ملک‌الشعرا بهار

سعید روزبهانی*

مفهوم آرمان، صفات انسان آرمانی، جامعه آرمانی

در مقدمه باید گفت، جهان امروز همچون روزگار گذشته، تشنه آرمان‌خواهی است. رواج یافتن واژه‌هایی چون شایسته‌سالاری، وطن‌سالاری، انسان‌سالاری و ـ حتی فراتر برویم ـ رمان‌سالاری و ناسیونالیسم‌سالاری، خود می‌تواند دلیلی بر آرمان‌جویی باشد. این ترویج، ریشه در میهن‌دوستی، میهن‌پرستی، ملی‌گرایی و نوع‌دوستی و به‌طور کلی ریشه در فرهنگ، ملیت و قومیت انسان آرمانی دارد.

در ارزش میهن‌دوستی باید گفت، مردم سرزمین ما به همان سان که با گرایش به آرمان‌ها و باورهای دینی زندگی می‌کردند، با اندیشه‌ها و برداشت‌های انسانی دیگری نیز از جهان قرار می‌گرفتند و این ارزش‌های گسترده، احساسات فطری میهن‌دوستی آنان را در مرحله‌های تاریخی تلطیف می‌کرد. به همان‌سان که به‌طور سنتی احترام به مادر، امری انسانی بود و مذهب نیز به آن تقدس می‌داد، دوستی میهن (حب‌الوطن) هم ویژگی پیدا می‌کرد بدان اندازه که در مجموعه‌های حکمتی ملت ما، وطن را «مادر دوم» (ام‌الثانیه) نام نهاده‌اند.[۱] «حب‌الوطن من الایمان» نیز خود اشاره‌ای است بر اینکه این امر حتی در روایات اسلامی ما نیز ارزش پیدا کرده است. این ارزش و قداست مربوط به امروز نیست؛ بلکه از روزگاران گذشته نسل به نسل ادامه داشته و دارد. به گفته دکتر ناصر تکمیل همایون «برداشت‌های کنونی ملت ما از میهن‌دوستی، دنباله همان ارزش‌هایی

---

* عضو هیأت علمی گروه ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار

است که رگه‌های انسانی آن در دوره‌های کهن تاریخی پیدا شده است و نشانه‌های آن را نه تنها در سنگ‌نبشته‌ها بلکه در تواریخ یونانی و رومی و دیگر ملت‌های جهان می‌توان بازیافت».[۲]

آرمان (= ارمان) در لغت به معنای «آرزو، امل، حسرت، امید، رنج، پشیمانی»[۳] آمده است (فرهنگ معین) ویژگی‌هایی اخلاقی و اجتماعی که برای انسان آرمانی پرداخته شده، ریشه در این معانی دارد. از ویژگی‌های انسان آرمانی است (از دیدگاه اخلاقی و اجتماعی): خیرخواهی، نوع‌دوستی، دادگری، ظلم‌ستیزی، دردمندی، دردآگاهی و... (از دیدگاه ملی و میهنی): جهانداری، جهانبانی، دارا بودن وجدان ملی، ناسیونالیسم‌خواهی و... ناسیونالیسم از دیدگاه مثبت[۴] آن‌گونه که در تعریف آمده است: «ملت‌خواهی، ملت‌پرستی، اعتقاد به رجحان ملت خویش بر ملل دیگر».[۵]

واژهٔ «ناسیون» (nation) از ریشه زادن و متولد شدن است که ملاک را از ویژگی‌های ژنتیک و خونی و نژادی گرفته است. معادل آن در عربی «شعب» است به معنی شاخه و رشته‌ای از نهر بزرگ یا درخت واحد نوع بشر که در همان حال که به یک ملیت، تشخص و اصالت وجودی می‌دهد، وابستگی آن را به درخت انسانی و حتی شاخه‌ها و شعبه‌های دیگر بشری در برمی‌گیرد.[۶]

از این پرمعنی‌تر کلمه‌ای است که ما در فارسی به ازای ناسیونالیسم و ناسیون اروپایی انتخاب کرده‌ایم، یعنی «ملت و ملیت» به معنی راه و روش و اساساً به مجموعه‌ای از افراد انسانی یا یک گروه بشری اطلاق می‌شود که دارای فرهنگ و ایمان و راه و هدف مشترکی هستند. ما برخلاف غربی‌ها به جای خون، فرهنگ را ملاک گرفته‌ایم و به جای زاییدن، احساس کردن و اندیشیدن را. از این‌رو در بینش ما، مفهوم «ملیت» زاده «نسبت» نیست، بل زاده «خودشناسی روحی و انسانی» است. جامعه آرمانی نیازمند این صفات است و زمانی جامعه و مردم آن به پایداری و مانایی می‌رسند که بتوانند «آرمان‌سالاری» را در خود بارور کنند و بقبولانند و بایستی از سطوح مختلف ملی، اجتماعی، فرهنگی، علمی و اقتصادی، این آرمان‌سالاری را نضج دهند. آن‌گاه ملیت واقعی شکل می‌گیرد و جامعه با ملیت خود، به سوی خوبی‌ها و نیکی‌ها گام برمی‌دارد.

آرمان‌گرایی در ادبیات

آنچه از کارکرد ادبیات برای ما ترسیم می‌شود، چیزی جز آرمان‌جویی نیست. برای نمونه به برخی از کارکردهای ادبیات اشاره می‌شود: وسیله تزکیه و پالایش روح است؛ عرصه تمرین آزادی است از آن جهت که سازنده جهانی است که می‌خواهیم و نمی‌یابیم؛ از طریق نمایش واقعیت اجتماعی با جامعه‌شناسی، هم‌صدا می‌شود. نویسندگان رمان واقع‌گرا روابط اجتماعی و انسانی را به دقیق‌ترین صورت، تصویر و تحلیل می‌کنند. ارزش‌های انسانی اصیل چون عشق و محبت را در شکل‌های جاودانه به تصویر می‌کشند و...[۷] آیا در این چند مورد از کارکردهای یاد شده، ادبیات ارمغانی جز انسان‌سازی و آرمان‌خواهی دارد؟ از نخستین شعرهای فارسی (قرن چهارم) تا به امروز این درخشش بوده و هست و ادامه خواهد داشت؛ ولی ممکن است متناسب با هر دوره و برهه زمان پررنگ‌تر و یا کم‌رنگ‌تر شود.

ادبیات آرمانشهر

درکنار سایر انواع ادبی (ادب حماسی، تعلیمی و غنایی) به نوع ادبی آرمان‌شهر یا آرمانی یا ادبیات مدینه فاضله برمی‌خوریم همان‌طورکه از نامش پیداست، به آن دسته از آثار ادبی اطلاق می‌شود که در آنها به طرح جامعه آرمانی پرداخته شده است. ناگفته نماند که در انواع ادبی تعلیمی و حماسی نیز رگه‌هایی از این نوع ادبی پیدا می‌شود و در واقع این نوع ادبی با دو نوع مذکور کاملاً عجین است. در ادبیات تعلیمی نیز شاعر یا نویسنده ضمن بیان ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی، در حقیقت نوعی آرمان‌خواهی را به خواننده فرایاد می‌دهد؛ به‌عنوان مثال جامعه مطلوبی راکه سعدی در بوستان خود به تصویر می‌کشد، چیزی جز روحیه پاک انسان آرمانی نیست. طبیعی است چنین روحیه‌ای وقتی به دست می‌آید که فرهنگ و اخلاق و آداب اجتماعی و فرهنگی انسان آرمانی در حد مطلوب جامعه باشد و مورد پسند همگان.

«آرمان‌شهر» یا «مدینهٔ فاضله» یا «ناکجاآباد» بزرگ‌ترین نماینده فکری گویندگان و نویسندگان انسان‌دوست و عدالت‌خواه است. گویندگانی که میزان سخن آنها بیشتر بر محور مضامین اخلاقی، اجتماعی و عرفانی دور می‌زند، بیشتر با این مقوله سروکار دارند.

در ادبیات فارسی شاعرانی به‌عنوان «شاعران اعتراض» با نوع شعر «معترض»[۸] برخاسته‌اند: فردوسی، ناصرخسرو، سنایی غزنوی، خاقانی، نظامی و... به‌خصوص آن دسته از شاعرانی که با سلاح زهد، به میدان نبرد با نامردی و ناجوانمردی آمده‌اند. بررسی نوع شعر «زهدیات» در شاعران ادب فارسی خاصه ناصرخسرو و سنایی غزنوی، به خوبی بیانگر این مدعاست.

به‌طور عام در شعر تمام شاعران، کم و بیش این نظریه (نظریه انسان آرمانی) دیده می‌شود. اما بسامد این نوع فکر در بعضی از گویندگان بیشتر است. مگر در بوستان سعدی، مثنوی مولانا و شعر حافظ اعتراضی دیده نمی‌شود؟

نظامی در *مخزن‌الاسرار* بعد از ذکر مقدمات، وارد مقالات بیست‌گانه می‌شود. بن‌مایه‌های مقاله‌ها، مضامین اخلاقی، دینی و عرفانی است و آرمان واقعی شاعر در این مقاله‌ها شکل می‌گیرد. او در تمام این مقاله‌ها، همواره آدمی را مخاطب قرار می‌دهد و آرمان‌خواهی را به او متذکر می‌شود.

... جهد به آن کن که وفا را شوی — خود نپرستی و خدا را شوی
خاک دلی شو که وفایی در اوست — وز گل انصاف گیایی در اوست
هر هنری کان ز دل آموختند — بر زه منسوج وفا دوختند
گر بپسندیش، دگر سان شود — چشمه آن آب، دو چندان شود
مردم پرورده به جان پرورند — گر هنری در طرفی بنگرند
خاک زمین جز به هنر پاک نیست — وین هنر امروز در این خاک نیست
گر هنری سر ز میان برزند — بی‌هنری دست به آن درزند
نقش وفا بر سر یخ می‌زنند — بر مه و خورشید زنخ می‌زنند...[۹]

در جامعه‌ای که بی‌رسمی‌ها بر آن حاکم است مصلح و اندیشمند اجتماعی ـ که دارای بینش عالی انسانی است ـ بیش از دیگران رنج می‌برد چراکه او در آرزوی رسیدن به جامعه‌ای است که در آن ارزش‌های والای انسانی حاکم باشد و همه چیز انسانی باشد. این همان مدینه فاضله و در اصطلاح امروز «جامعه ایده‌آل» است.

سنایی نیز در قصاید اجتماعی و انتقادی خود چنین دیدگاهی دارد:

مرد هشیار در این عهد کم است — ور کسی هست به دین متهم است
گوشه گشتست بسان حکمت — هر که جویندهٔ فضل و حکم است[۱۰]

در همین قصیده، سنایی تازیانه انتقاد خود را بر همه طبقات جامعه فرود می‌آورد به‌گونه‌ای که هیچ کس نمی‌تواند از زیر یوغ انتقاد او خارج شود. در قصاید دیگر او نیز چنین تفکری دیده می‌شود. این‌گونه شعرها که از نوع شعر «معترض» محسوب می‌شود، همان جستن اندیشه‌های والای انسانیت و آدمیت را به یاد می‌آورد که در سایه آرمانگرایی به دست می‌آید. در کنار این قصیده و قصیده‌های دیگر حکیم، قصیده زیر درخشش خاصی دارد (تنها مطلع آن بیان می‌شود):

ای خداوندان مال‌الاعتبار، الاعتبار   ای خداخوانان قال‌الاعتذار، الاعتذار(۱۱)

این قصیده، از شاهکارهای سنایی و جزء یکی از قصیده‌های ممتاز زبان فارسی در زمینه موضوع اجتماعی است. همین قصیده به تنهایی، جایگاه سنایی را در عرصه شعر آرمانی نشان می‌دهد.

سعدی نیز در بوستان و گلستان خود، جامعه ایده‌آل را می‌جوید. شیخ اجل در دو اثر شگرف خود، ارزش‌های اصیل انسانی و اخلاقی را بیان کرده و ضمن اشاره به بی‌رسمی‌های عصر خود و انتقاد از آنها، نوع‌دوستی و خیرخواهی و بالاخره آرمان‌جویی را فرایاد می‌آورد:

بنی آدم اعضای یکدیگرند   که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار   دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی   نشاید که نامت نهند آدمی(۱۲)

در بوستان نیز این‌گونه است:

... نیاید به نزدیک دانا پسند   شبان خفته و گرگ در گوسفند
برو پاس درویش محتاج دار   که شاه از رعیت بود تاجدار
مکن تا توانی دل خلق ریش   وگر می‌کُنی، می‌کَنی بیخ خویش
فراخی در آن مرز و کشور مخواه   که دلتنگ بینی رعیت زشاه
بر آن باش تا هرچه نیت کنی   نظر در صلاح رعیت کنی
الا تا نپیچی سر از عدل و رای   که مردم زدستت نپیچند پای...(۱۳)

حافظ نیز در همان غزل که چندان جایگاه مناسبی برای طرح مضامین انتقادی و اجتماعی نیست، به طرح مدینه فاضله خود می‌پردازد.از این‌روست که غزل‌های او آیینه تمام‌نمایی از قرن هشتم است.

جای آن است که خون موج زند در دل لعل
زین تغابن که خزف می‌شکند بازارش...(۱۴)

یا این بیت:

آدمــی در عــالم خـاکـی نـمی‌آید بـه دست
عالمی دیگر بباید ساخت وز نو آدمی...(۱۵)

تقریباً تمام ادبیات منظوم و منثور ما به چنین مضامین انسان‌دوستانه و اخلاقی آراسته است. کلیله و دمنه، مرزبان‌نامه، آثار عبید زاکانی و آثار دیگر گویندگان توانای این مرز و بوم، چنان آراستگی و درخششی دارد که بعد از گذشت قرن‌ها، هنوز در دل ایرانیان و دیگر ملت‌ها و به‌طور کلی در دل و جان کسانی که این چنین جـامعه‌ای را مـی‌جویند، تازگی دارد. همین تازگی، باعث جاودانگی و پایداری آنها شده است.

در ادبیات عرفانی و صوفیانه، این تفکر عمیق‌تر است چراکه عارف همواره به دنبال انسان کامل است. شاید بتوان گفت کل پیام عرفان، توجه به عالم معنی و بی‌توجهی به عالم ظاهر است. صعود به عالم معنی وقتی تحقق می‌یابد که تعلّقات دنیوی و هواهای نفسانی ریشه‌کن شود، و این ریشه‌کنی جز به نفی خودی و طرد صفات بشری نیست.

تمام صفات انسان آرمانی در انسان حقیقی و عارف مطلق جمع است. پس عـارف واقعی نیز انسان آرمانی به حساب می‌آید.

ملی‌گرایی و آرمان‌گرایی در شاهنامه

لازمهٔ شعر حماسی، وطن‌دوستی است زیرا حماسه زمانی به وجود می‌آید کـه قـومی برای استقلال خود با دشمنان بجنگد تا میهن را از دست دشمن نجات دهد. پس جنگ با دشمن، نتیجه وطن‌دوستی است. از این‌رو، جـهان‌بینی انسـانی آرمـانی ـ حـماسی، بـر دلبستگی‌های قومی، وطن‌پرستی و ارزش‌های نژادی و تخمه و گوهر مبتنی است. روی این اصل، ایرانیان نام آزاده (شریف و نجیب) را بر خود نهادند و کشور خود را سرزمین آزادگان دانستند.

ساختار معنایی *شاهنامه*، بیان جهان‌داری و جهان‌بانی آرمانی و یا به عبارت دیگـر آرمــان شـهریاری است. بـزرگ‌ترین پـیام‌های *شـاهنامه*، آرمـان‌گرایـی، آرمـان‌جویی و وطن‌دوستی است. فردوسی در سرتاسر نامه سترگ خود، همواره این دو پیام را یادآوری

می‌کند. به گفته دکتر محمدامین ریاحی در کتاب *فردوسی* «وطن‌پرستی فردوسی، احساسی حکیمانه توأم با اعتدال و خردمندی و عاطفه انسانی و به کلی دور از نژادپرستی است. عشق به ایران در *شاهنامه* به مفهوم عشق به فرهنگ مردم ایران و آرامش و آبادی ایران و آزادی و آسایش مردم ایران و برخورداری آنها از عدالت است».(۱۷)

شاهنامه تبلور روح ملی است. راز ماندگاری *شاهنامه* و اهمیت کار فردوسی، در همین دریافت درست و صحیح روح ملی و ریزه‌کاری‌های آن است. «مثل روح ملی مثل انسان و روح انسانی است که مصدر مجموعه احساس‌ها، عاطفه‌ها، آرزوها، نیازها و کارکردهای اوست. روح ملی نیز در طی قرن‌ها بر پایهٔ مناسبت‌های مختلف و ارتباط‌های جمعی از ویژگی‌های مشترکی برخوردار می‌شود و کم‌کم به صورت یک کلی اجتماعی عنوان فرهنگ ملی می‌گیرد».(۱۸) روح ملی، نماینده ملت و مرجع اندیشه‌ها و کارکردهای جمعی مردم است. گفتنی است این روحیه در سایه وحدت ملی شکل می‌گیرد؛ چراکه شکل‌پذیری و تداوم هر کانون قدرتی، نیازمند وحدتی همه‌جانبه است.

آرمانگرایی در شعر بهار

درون‌مایه‌های شعر مشروطیت عبارتند از آزادی، وطن، زن، غرب و صنعت غرب، انتقادهای اجتماعی و... .

به گفته دکتر شفیعی‌کدکنی در *ادوار شعر فارسی*، «اگر دو نهنگ بزرگ از شط شعر بهار بخواهیم صید کنیم، یکی مسألهٔ وطن است و دیگری، آزادی».(۲۹) بهترین ستایش‌ها از آزادی و حتی زیباترین مدح‌ها از مفهوم وطن در آثار بهار به چشم می‌خورد:

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست — کار ایران باخداست

مذهب شاهنشه ایران ز مذهب‌ها جداست — کار ایران باخداست

شاه مست و شیخ مست و شحنه مست و میر مست — مملکت رفته زدست

هر دم از دستان مستان فتنه و غوغا بپاست — کار ایران باخداست(۳۰)

بهار در قطعه‌ای، دین و وطن را کنار یکدیگر قرار داده و از آنها به‌عنوان دو عصا تعبیر می‌کند که با تکیه بر آن دو، اسباب بخت و کامروایی مهیا می‌گردد:

دو عصا در دو دست خود دارد — که تهش زآهن است و سر ز طلاست

یک عصا دین و یک عصاست وطن　　تکیهٔ هر یکی بدین دو عصاست[۳۱]

فردوسی و بهار

فردوسی و بهار، هر دو سوخته وطن و آزادی و دورکردن میهن از بیگانگان و اجانب، بر یک مشرب و مسلک رفته و هر دو از یک آبشخور بهره برده‌اند. اما نوع ظرف و نحوه برداشت و به‌طورکلی خصایص تکنیکی، با توجه به گذشت زمان فرق می‌کند.

فردوسی:

همه سربه‌سر تن به کشتن دهیم　　از آن به که گیتی به دشمن دهیم[۳۳]

یا:

دریغ است ایران که ویران شود　　کنام پلنگان و شیران شود[۳۴]

و صدای بهار این‌گونه:

... کجاست حزبی از آزادگان که چون پدران

زخصم جان بستاند، به دوست جام دهد؟

وطن به چنگ لئام است، کو خردمندی

که درس فضل و شرافت، بدین لئام دهد

به جهد، پایهٔ حزبی شریف و پاک نهد

به مشت، پاسخ مشتی فضول و خام دهد[۳۵]

شعر بهار

بهار در عرصه شعر فارسی جایگاه ممتازی دارد. او را آخرین شاعر قصیده‌سرای ادب فارسی می‌دانند.

از دیدگاه سبک‌شناختی (از نظر فکری) در شعر معاصر، مفهوم «وطن» بسامد بالایی دارد. در هیچ دوره‌ای به این اندازه با مفاهیم وطنی و به‌طور کلی‌که به وطن‌دوستی و ایران‌دوستی ختم شود، برخورد نمی‌کنیم: مام وطن،[۳۸] مادر وطن، بیرق وطن، ناموس وطن، ندای وطن، نوباوگان وطن. درباره واژه ایران: اولاد ایران، حریت ایران، دفتر مصائب ایران. درباره مملکت و ولایت و دولت و سلطنت: صیانت مملکت، عقلای مملکت، استقلال دولت و سلطنت و.... کاربرد واژه‌ها و انواع ترکیبات وصفی و اضافی

در این دوره به حدی است که تقریباً در دیوان اکثر شاعران و گویندگان این دوره چنین اصطلاحاتی پیدا می‌شود. به‌گونه‌ای این مفاهیم رخنه کرد که حتی شاعران با درآمیختن قالب‌های قدیم با یکدیگر و دخل و تصرف در قالب‌های شعری و ابداع قالب‌های نو، اندیشه‌های نوین آرمانی و وطن‌خواهی خود را در آنها بیان کردند.

این آزادی‌خواهی و ملی‌گرایی در این دوره با طرح‌های نوین و اسباب و وسایل تازه به نمایش درآمد به این معنا که در کنار نظم و نثر، روزنامه‌ها، نشریات و... به خدمت جامعه درآمدند. از این‌رو در این دوره، ادبیات انتقادی به شکل چشم‌گیری گسترش یافت. ملک‌الشعرا بهار، از جمله شاعران و ادیبان سترگ است که در سایه ادبیات و نشریات، داد وطن‌دوستی و آرمان‌گرایی را به تمامی داده است. سروده زیر بهترین نمونه شعر آرمانی شاعر است.

برخیزم و زندگی ز سر گیرم — وین رنج دل از میانه برگیرم
باران شوم و به کوه و در بارم — اخگر شوم و به خشک و تر گیرم
یک ره سوی کشت نیشکر پویم — کلکی زستاک نیشکر گیرم[۴۰]

جلوه‌های آرمانی در شعر بهار

۱. عشق به میهن: بهار همچون ایرانیان آزاده دیگر به میهن خود عشق می‌ورزد. او این عشق به وطن را در کنار آرامش و صلح می‌خواهد. خود او درباره صلح می‌گوید:

«من صلح را به خاطر صلح، نه به خاطر آن کسانی که درباره آن صحبت می‌کنند، دوست دارم».[۴۱] بهار در قصیده «وطنیه» دیده هر ایرانی غیرتمند را باز می‌کند و خون مردانگی و حمیت را در رگ‌های او به جوش می‌آورد:

ایران بود آن چشمه صافی که به تدریج
بگرفته لجن تا گلو و زیر ذقن را
کو مرد دلیری که به بازوی توانا
بزداید از این چشمه، گل و لای و لجن را[۴۳]

در جای جای دیوان خود، با وطن بسان یک دوست و همدل و همزبان برخورد می‌کند و همواره، وطن را به خانه دل خود می‌آورد، او را در آغوش می‌گیرد و از سر سوز با او درددل می‌کند:

دور از تو گل و لاله و سرو و سمنم نیست ای باغ گل و لاله و سرو و سمن من
بس خار مصیبت که خلد دل را بر پای بی روی تو ای تازه شکفته چمن من
تا هست کنار تو پر از لشکر دشمن هرگز نشود خالی از دل محن من
از رنج تو لاغر شده‌ام چونان کز من تا بر نشود ناله، نبینی بدن من[۴۴]

این‌گونه عشق‌ورزی، نشان از اندوخته‌های شاعر و همه گویندگان میهنی و ملی از تاریخ ایران است. به گفته دکتر غلامحسین یوسفی «بهار از تاریخ ایران مایه‌ها اندوخته بود و از سر وطن‌دوستی به آن عشق می‌ورزید... اصولاً نسل بهار، برخلاف پسینیان، دوستار تاریخ و آگاه از تاریخ بودند. به همین سبب علاقه‌شان به وطن، آگاهانه بود و با استعدادها و نیازها و مقتضیات ملت و مملکت خویش به خوبی آشنایی داشتند. بی‌خبری از تاریخ و فرهنگ ـ که ثمره‌اش بی‌ریشگی و بی‌ثباتی است ـ به نظر آنان ناروا می‌نمود».[۴۵]

او تا بدانجا وطن را دوست دارد که معتقد است اگر کسی نسبت به وطن مهر نداشته باشد، کافر است:

هر که را مهر وطن در دل نباشد، کافر است
معنی حب‌الوطن فرموده پیغمبر است[۴۶]

از نشانه‌های این عشق به وطن و میهن، دلسوزی‌ای است که شاعر نسبت به آحاد ملت خود دارد. این دلسوزی در مسمّط وطنیه او کاملاً مشهود است:

کار بیچاره وطن زار شد افسوس افسوس
جهل ما باعث این کار شد افسوس افسوس
یار ما همبر اغیار شد افسوس افسوس
باز ایران کهن خوار شد افسوس افسوس
که چنین کشور دیرین کهن در خطر است
ای وطن‌خواهان زنهار وطن در خطر است[۴۷]

در جای دیگر، نگرانی خود را در از دست دادن وطن این‌گونه بیان می‌کند:

بیچاره وطن در دم نزع است دریغا
ای مرگ وطن را شده شایق، به چه کارید؟[۴۸]

در باب عشق به میهن، نمی‌توان به راحتی از کنار قصیده «دماوندیه» اول و دوم بهار گذشت. در این دو قصیده، تمام جلوه‌های آرمانی دیده می‌شود: حس وطن‌دوستی،

دلسوزی به حال وطن، ترغیب حس ایرانیان در مبارزه با ظلم و استبداد، وحدت ملی و.... شاعر با زبان سمبلیک و با نوع اسناد مجازی، دماوند را در کنار خود گذاشته و با او چه زیبا سخن گفته و درد دل کرده است:

بفکن ز پی این اساس تزویر — بگسل ز هم این نژاد و پیوند
برکن ز بن این بنا که باید — از ریشه بنای ظلم برکند
زین بی‌خردان سفله بستان — داد دل مردم خردمند[۴۹]

در قصیده زیر، سوز دل شاعر با انتقاد از خفته شدن حس وطن‌دوستی، این‌گونه نمودار است:

رفته حس مردمی از مرد و زن، من با کیم
نیست گوشی تا نیوشد این سخن، من با کیم
بیست سال افزون زدم داد وطن، نشنید کس
تازه از نو می‌زنم داد وطن، من با کیم
همچو بلبل گر هزار آوا برآرم، چون که هست
گوش‌ها بر نغمه زاغ و زغن، من با کیم[۵۰]

۲. وحدت ملی: همان‌طور که فردوسی در *شاهنامه* خود، وحدت ملی را فریاد داده است، بهار نیز در قصاید و سروده‌های خود، به عشق وطن، هر ایرانی آزاده را به وحدت ملی ترغیب می‌کند. در قصیده «پرندهٔ زندانی» ضمن بیان آزردگی‌ها و ملامت‌ها، تشویق به وحدت ملی نیز نشان داده شده است. طبیعی است تا این وحدت نباشد، بحث از آزادی و وطن‌دوستی بیهوده است و ره به جایی نخواهد برد. اما فریاد وحدت‌گرایی بهار:

شمع اگر کشته شد از باد، مدارید عجب — یاد پروانه هستی شده بر باد کنید
جور و بیداد کند عمر جوانان کوتاه — ای بزرگان وطن، بهر خدا داد کنید
گر شد از جور شما، خانه موری ویران — خانه خویش محال است که آباد کنید
کنج ویرانه زندان شد اگر سهم «بهار» — شکر آزادی و آن گنج خداداد کنید[۵۱]

یا این ابیات:

ای جوانان غیور فردا — پردل و باشرف و زیرک‌سار
پاک سازید ز گرگان دغا — حرم پاک وطن را یک‌بار[۵۲]

چند عامل برای ایجاد وحدت ملی نقش دارد:

الف) حس تحریکات ایرانیان نسبت به وطن خود: شاعر گاه به جد و گاه به مطایبه، ایرانیان آزاده را به رویارویی با ظلم و فساد و حراست از میهن فرامی‌خواند.

خانه‌ات یکسره ویرانه شد ای ایرانی
مسکن لشکر بیگانه شد ای ایرانی
عهد و پیمان تو ایفا نشد ای ایرانی
عهد بشکستنت افسانه شد ای ایرانی
عهد غیرت مشکن عهدشکن در خطر است
ای وطن‌خواهان زنهار وطن در خطر است...
بذل جان در ره ناموس وطن چیزی نیست
بی‌وطن خانه و ملک و سر و تن چیزی نیست
بی‌وطن منطق شیرین و سخن چیزی نیست
بی‌وطن جان و دل و روح و بدن چیزی نیست
بی‌وطن جان و دل و روح و بدن در خطر است
ای وطن‌خواهان زنهار وطن در خطر است(۵۳)

مطایبه‌های او نیز از سر سوز و گداز است:

هرچه تو نقش زدی بنده زدم وارویش   هرچه مقصود تو شد، بنده دویدم سویش
تو رخ مام وطن کندی و من گیسویش   چشم او به نشده گشت خراب ابرویش
خوب نقاش زرنگیم، امان از من و تو
من و تو هر دو جفنگیم، امان از من و تو

ب) نوع‌دوستی و پیمانداری: طبیعی است این عوامل، در یکدیگر دخیل‌اند. وقتی حس ایرانیان تحریک می‌شود، در آنها نوع‌دوستی و پیمانداری نسبت به حقوق کیان نظام و مرزهای ایران‌زمین، در رأس قرار می‌گیرد. بدون این دو، تحریکات بی‌ثمر است و چون تخمی است که در شوره‌زار افکنده شود:

شرط ما بود که با هم همدست شویم
به وفاق و به وفا یکسره پابست شویم

از پـی نـیستی از هـمت حـق هست شـویم
نـه کـز ایـنان ز نـفاق و دودلی پست شـویم
که مرا خانه و ملک و سر و تـن در خـطر است
ای وطن‌خواهان، زنهار وطن در خطر است(۵۵)

و در این قصیده که بهترین نمونه غرور ملی و حس میهن‌دوستی در آن پیداست:

بـه هـوش بـاش کـه ایـران تـو را پیام مـی‌دهد
تــو را پـیام بــه صـد عـز و احـترام دهـد
تـو را چـه گـوید؟ گـوید کـه خـیر بـینی اگـر
بـه کـاربندی پـندی کـه بـاب و مـام دهـد...
دو چشم مـام وطـن زآفتاب و مـه سـوی مـاست
وزیـن دو دیـده بـه مـا کسـوت و طـعام دهـد
ز چشـم مـام وطـن خـون چکـد بـر ایـن آفـاق
کـه سـرخـی شـفقش جلوه صبح و شـام دهـد
بـه مـا خـطاب کـند بـا دو دیـده خـونبار
که کیست آنکه به من خون خویش وام دهد؟(۵۷)

ج) دادگری: در چند جا بهار، جامعه ایرانی را به دادگری و عـدالت فـراخـوانـده است چراکه او معتقد است در سایه عدل و راستی می‌توان ایـرانـی آبـاد و خـالی از اجـانب داشت. این اعتقاد در جای جای ادبیات آرمانی ما آمده است، حتی در حماسه‌های ملی ما. اصولاً جامعه ایده‌آل، با درستی و راستی و عدالت و با دشمنی با نفاق و تبعیض به سرمنزل مقصود می‌رسد. بهار در قصیده «کابوسیه» خود، ایـن تـفکر را ایـن‌گونه بـیان می‌دارد:

عدل کن عـدل کـه گـفتند حکـیمان جـهان   مـملکت بـی‌مدد عـدل نـماند بـرجـای
پادشاهان جهان را سـه فـضیلت یـار است   یا یکی زین سه بودشان به عمل راهنمای
اول آن پــادشهی پــاکـدلی دادگـری   دین‌پژوهی که به هـر کـار بـترسد زخدای
یـا کـریمی کـه بـیندیشد از آوازهٔ زشت   براساس شـرف و فـضل شـود مـلک‌آرای
یا خردمندی صاحب‌نظری کاندر وقت   بنگرد عاقبت کار به تدبیر و به رأی(۵۸)

۳. ارج نهادن به روایات و قهرمانان ملی تاریخ کهن ایران: دم‌خور بودن بهار با شاهنامه

نشان از علاقه او به قهرمانان ملی بوده و این علاقه خود ناشی از عشق او به تاریخ کهن است. به گفته زرین‌کوب «عشق به ایران کهن، عشق به تاریخ ایران، در سراسر دیوان بهار به چشم می‌خورد. این تاریخ گذشته ایران در نظر او، آیینه حکمت و عبرت است».(۵۹)

یاد مفاخر و مآثر گذشتگان و شیفتگی به پهلوانان و سرداران قدیم ایران در کلام او همه جا وجود دارد. همین اشتیاق، او را به کار تحقیق در تاریخ و ادب ایران و زبان گذشته ایران به‌خصوص *شاهنامه* کشانده است.

۴. مبارزه با اجانب و بیگانگان: در تاریخ مبارزات ایران همیشه نیروهای بیگانه وجود داشته‌اند. بهار و هر شاعر آزاده دیگر، با دخالت هر بیگانه و اجنبی به شدت مخالفند. بهار، تسلط بیگانگان را بر کشور ایران ناشی از نفاق، تشتت و دو دستگی ملت می‌دانست و به ایرانیان عاشق وطن همواره هشدار می‌داد که بیدار باشند و کمین دشمنان را هوشیار. زمانی آرزوهای آرمانی یک ملت تحقق می‌یابد که هیچ بیگانه‌ای در اهداف آن ملت دخیل نباشد.

این بود حال غریبی چون من — در یکی کشور بیداد سرشت
مانده بیگانه به شهر و به وطن — چون مؤذن به کلیسا و کنشت(۶۳)

در ابیات زیر، شاعر انزجار خود را از حضور بیگانگان این‌گونه بیان می‌کند:

به حیرتم که اجانب زما چه می‌خواهند؟ — ملوک عصر زمشتی گدا چه می‌خواهند؟
زفقر مردیم، از نان ما چه می‌شکنند — به جان رسیدیم، از جان ما چه می‌خواهند؟
خطا نمود شه و اجنبی سزایش داد — زملتی که نکرده خطا، چه می‌خواهند؟
زهند و بصره گرفتند تا به مصر و حجاز — خدا قبول کند از خدا چه می‌خواهند؟...(۶۴)

پی‌نوشت‌ها

۱. تکمیل همایون، دکتر ناصر: *میهن‌دوستی در ایران*، نشر استقلال، اسفند ۱۳۵۹، ص ۵۷.

۲. همان، ص ۴۱.

۳. فرهنگ معین، ذیل لغت «آرمان و ارمان».

۴. گفتنی است، اگر ناسیونالیسم جنبه مثبت داشته باشد، موجب همبستگی و روابط حسنه و احسان و خدمت زیادتر و بیشتر به کسانی که با آنها زندگی می‌کنیم، می‌شود و اگر این‌چنین نگاه کرده شود، ضد عقل و منطق نیست؛ بلکه مقوله‌ای است پذیرفتنی (ر. ک: *ملیت و ملیت‌گرایی از نگاه شریعتی و مطهری*، نشر استقلال، مرداد ۱۳۵۹، صص ۷ـ۱)

۵. فرهنگ معین؛ ذیل لغت ناسیونالیسم.

۶. *ملیت و ملیت‌گرایی*: از نگاه شریعتی و مطهری، نشر استقلال، مرداد ۱۳۵۹، ص ۲۵.

۷. فتوحی، دکترمحمود و عباسی، دکتر حبیب‌الله: *فارسی عمومی* (درسنامهٔ دانشگاهی)، نشر روزگار، چ دوم، ۱۳۷۸، صص ۱۹ـ۲۰.

۸. در این‌بار شفیعی‌کدکنی، دکتر محمدرضا، *تازیانه‌های سلوک*، نشر آگاه، چ اول، ۱۳۷۲، (مقدمه) و اسلامی ندوشن، محمدعلی، آواها و ایماها، نشر یزدان، چ چهارم، ۱۳۷۰، ص ۱۹۳.

۹. نظامی گنجوی، الیاس‌بن یوسف: *مخزن‌الاسرار*، تصحیح وحید دستگردی، به‌کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره، چ سوم، ۱۳۷۸، صص ۱۷۴ـ۱۷۵.

۱۰. سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم: *دیوان اشعار*، تصحیح محمدتقی مدرس‌رضوی، نشر سنایی، چ چهارم، ص ۸۱.

۱۱. همان، ص ۱۸۲.

۱۲. سعدی شیرازی، مشرف‌الدین عبدالله: *گلستان*، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، نشر خوارزمی، چ پنجم، ۱۳۷۷، ص ۶۶.

۱۳. ـــــــ: *بوستان*، به تصحیح دکترغلامحسین یوسفی، نشر خوارزمی، چ پنجم، ۱۳۷۵، صص ۴۲ و ۴۳.

۱۴. خطیب رهبر، خلیل: *شرح غزل‌های حافظ*، نشر صفی علیشاه، چ هفدهم، ۱۳۷۵، ص ۷۵.

۱۵. همان، ص ۶۴۰.

۱۶. فردوسی، ابوالقاسم: *شاهنامه* (براساس چاپ مسکو)، به‌کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره، چ چهارم، ۱۳۷۶، ج چهارم، ص ۲۷۸. (تمام ارجاعت به همین چاپ می‌باشد).

۱۷. ریاحی، دکتر محمدامین: فردوسی، نشر طرح نو، چ سوم، ۱۳۷۶، ص ۱۹۳.

۱۸. راشد محصل، دکتر محمدرضا: مقالهٔ «جلوه‌های روح ملی در شاهنامه»، ارائه شده به همایش بزرگداشت فردوسی توسی، مشهد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر شریعتی، اردیبهشت ماه ۱۳۸۲.

۱۹. *شاهنامه*، چ مسکو، ج اول، ص ۱۲.

۲۰. همان ماخذ، همان جلد، صص ۱۳ و ۱۴.

۲۱. *شاهنامه*، چ بروخیم، ۱۹۳۵، ج پنجم، ب ۱۴۳۲.

۲۲. *شاهنامه*، چ مسکو، ج اول، ص ۳۱.

۲۳. همان، ج سوم، ص ۷۱.

۲۴. همان ماخذ، همان جلد، ص ۶۳.

۲۵. *شاهنامه*، محمدامین ریاحی، صص ۲۰۳ و ۲۰۴.

۲۶. شفیعی‌کدکنی، دکتر محمدرضا: *ادوار شعر فارسی*، نشر سخن، چ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۸.

۲۷. بهار، ملک‌الشعرا: *دیوان اشعار*، به کوشش مهرداد بهار، نشر توس (چاپ اول توس) ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۰۸. (تمام ارجاعات به همین چاپ می‌باشد.

۲۸. همان، ج ۲، ص ۱۲۵۸.

۲۹. ادوار شعر فارسی، ص ۳۵.

۳۰. *دیوان بهار*، ج ۱، ص ۱۴۱.

۳۱. همان، ج ۲، ص ۱۲۱۰.

۳۲. *ادوار شعر فارسی*، صص ۸۷-۸۸ (نقل به مضمون)

۳۳. *شاهنامه*، چ مسکو، ج ۴، ص ۲۷۸.

۳۴. همان، ج ۲، ص ۱۳۸.

۳۵. *دیوان بهار*، ج ۱، ص ۵۹۹.

۳۶. تعبیر از دکتر اسلامی ندوشن است. ر.ک: اسلامی ندوشن، دکتر محمدعلی: *ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ*، نشر یزدان، چاپ سال ۱۳۶۸، ص ۲۴.

۳۷. شفیعی‌کدکنی، دکتر محمدرضا: تازیانه‌های سلوک، نشر آگاه، چ اول، ۱۳۷۲، ص ۳۶.

۳۸. به‌عنوان نمونه این بیت از فریدون توللی:

مام وطن به دامن بیگانه خفته مست   دل بد گمان مکن که چه با مادرت کنند

۳۹. دکتر محمدجعفر: چون سبوی تشنه (ادبیات معاصر ایران)، نشر جامی، چ دوم، ۱۳۷۵، ص ۷۱.

۴۰. دیوان بهار، ج ۱، ص ۵۴۶.

۴۱. محمدی، حسن‌علی: از بهار تا شهریار، نشر ارغنون، چ سوم، ۱۳۷۵، ص ۱۲۱.

۴۲. دیوان بهار، ج ۱، ص ۸۰۷.

۴۳. همان، ج ۱، ص ۸۱۰.

۴۴. همان، ج ۱، ص ۲۰۸ و ۲۰۹.

۴۵. یوسفی، دکتر غلامحسین: چشمه روشن، نشر علمی، چ سوم، ص ۴۵۳.

۴۶. دیوان بهار، ج ۱، ص ۷۵۴.

۴۷. همان، ج ۱، ص ۱۹۸.

۴۸. همان، ج ۱، ص ۳۱۵.

۴۹. همان، ج ۱، ص ۳۵۸.

۵۰. همان، ج ۱، ص ۴۳۰.

۵۱. همان، ج ۱، ص ۱۱۷۹.

۵۲. همان، ج ۱، ص ۵۹۴.

۵۳. همان، ج ۱، ص ۱۹۷.

۵۴. همان، ج ۱، ص ۱۸۱.

۵۵. همان، ج ۱، ص ۱۹۹.

۵۶. همان، ج ۱، ص ۵۷۶.

۵۷. همان، ج ۱، ص ۵۹۶.

۵۸. همان، ج ۱، ص ۱۲۶۷.

۵۹. زرین‌کوب، دکترعبدالحسین: *با کاروان حله*، نشر علمی، چ دهم، ۱۳۷۶، ص ۳۷۹.

۶۰. دیوان بهار، ج ۱، ص ۸۰۸.

۶۱. همان، ج ۱، ص ۴۱۳.

۶۲. همان، ج ۱، صص ۴۱۴-۴۱۷.

۶۳. همان، ج ۱، ص ۵۹۳.

۶۴. همان، ج ۱، ص ۱۲۳۰.

۶۵. همان، ج ۱، ص ۵۸۴.

منابع

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی، *آواها و ایماها*، تهران: نشر یزدان، چ چهارم، ۱۳۷۰.

۲. ــــ *ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ*، تهران: نشر یزدان، چاپ سال ۱۳۶۸.

۳. بهار، ملک‌الشعرا، *دیوان اشعار*، به کوشش مهرداد بهار، تهران: نشر توس، ۱۳۶۸.

۴. تکمیل همایون، ناصر، *میهن‌دوستی در ایران*، تهران: نشر استقلال، ۱۳۵۹.

۵. خطیب رهبر، خلیل، شرح *غزل‌های حافظ*، تهران: نشر صفی علیشاه، چ هفدهم، ۱۳۷۵، ص ۱۳۷۵.

۶. راشدمحصل، محمدرضا، مقالهٔ «جلوه‌های روح ملی در شاهنامه»، ارائه شده به همایش بزرگداشت فردوسی توسی، مشهد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر شریعتی، اردیبهشت ماه ۱۳۸۲.

۷. ریاحی، محمدامین، *فردوسی*، تهران: نشر طرح نو، چ سوم، ۱۳۷۶.

۸. زرین‌کوب، عبدالحسین، *با کاروان حله*، تهران: نشر علمی، چ دهم، ۱۳۷۶.

۹. سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، *دیوان اشعار*، به تصحیح محمدتقی مدرس‌رضوی، تهران: نشر سنایی، چ چهارم.

۱۰. سعدی شیرازی، مشرف‌الدین عبدالله، *گلستان*، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: نشر خوارزمی، چ پنجم، ۱۳۷۷.

۱۱. ــــ *بوستان*، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: نشر خوارزمی، چ پنجم، ۱۳۷۵.

۱۲. شفیعی کدکنی، محمدرضا، *تازیانه‌های سلوک*، تهران: نشر آگاه، چ اول، ۱۳۷۲.

۱۳. شفیعی کدکنی، محمدرضا، *ادوار شعر فارسی*، تهران: نشر سخن، چ اول، ۱۳۸۰.

۱۴. فردوسی، ابوالقاسم، *شاهنامه* (براساس چاپ مسکو)، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره، چ چهارم، ۱۳۷۶.

۱۵. معین، محمد، *فرهنگ فارسی معین*.

۱۶. محمدی، حسن‌علی، *از بهار تا شهریار*، تهران: نشر ارغنون، چ سوم، ۱۳۷۵.

۱۷. نظامی گنجوی، الیاس‌بن یوسف، *مخزن‌الاسرار*، تصحیح وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره، چ سوم، ۱۳۷۸.

۱۸. یوسفی، دکتر غلامحسین، *چشمه روشن*، تهران: نشر علمی، چ سوم.

بهار و آزادی
تحلیل مفاهیم مختلف آزادی در شعر بهار

مریم صادقی گیوی*

مشروطه در ایران، نوعی گذار از سنت است، گذار از سنت‌های اجتماعی و به‌ویژه سیاسی. انقلاب مشروطه یک سخن جدید و رویکرد نو و عملکرد تازه است. در این دوره است که مردم به سخن می‌آیند، از خانه‌ها به در می‌آیند و به خیابان می‌ریزند و با سلاح‌های خود به دست آورده، در جلوی کاخ‌ها می‌ایستند و شاه را مخاطب قرار می‌دهند و این روشی مدرن و نوین است، عقیده‌ای است جدید و شیوه بیانی است نو. دوران مشروطه دوران گذر از سنت به مدرنیسم است. شاعران و سخن‌پردازان دورهٔ مشروطه تحت تأثیر عوامل فرهنگی و سیاسی و حکومتی، تحت تأثیر همین نوگرایی، مفاهیم دیگری را نیز در شعر وارد کرده‌اند و این امر، عمدتاً نتیجهٔ گرایش‌ها و مسائل مطرح شده در جامعهٔ ایران بوده است. در این دوره افکار و اندیشه‌های نو و جدید با گرایش‌های مذهبی و غیرمذهبی آغاز شده و روند تازه‌ای در اشعار راه پیدا می‌کند که می‌توان آن را نوعی سیاست‌گرایی و انتقاد از اعمال و رفتار دولتمردان و سران حکومتی نامید.

رویدادهای سیاسی کشورهای مجاور ایران و روزنامه‌ها و ترجمه‌ها و تألیف‌ها و شب‌نامه‌ها و انجمن‌های سری و علنی و طرح عقاید مختلف و تغییر روند حکومت‌کنندگان، باعث شد که شاعران که البته بخشی از مردم و تودهٔ جامعه به شمار

---

* استادیار دانشگاه آزاد

می‌روند، در ذهن خود، و در تکاپوی بین اندیشه‌های امروز و دیروز خود، به دنبال راه‌حلی باشند برای مشکل و معضلی که به تازگی با آن روبه‌رو شده‌اند و آن مسائل سیاسی و اندیشه‌های آزادی‌گرایانه در بیان نطق و قلم و فکر است. این امر باعث شده که با همان روش سنتی شعرسرایی به بیان خواسته‌های جدید جمعی بپردازند و آن محور فردگرایانه را فرسنگ‌ها به عقب برانند و با سیرهٔ جمع‌گرایی و جامعه‌گرایی، از این مقولات جدید با ملت سخن گویند و با این موج‌های تازه، دریای شعر فارسی را به حرکت و سپس تلاطم بیندازند.

یکی از چهره‌های شاخص و ممتاز این دوره ملک‌الشعرا بهار است. بهار در شعر خود از آزادی و مفاهیم دیگر سیاسی سخن می‌گوید و از همین راه و نیز انتشار روزنامه، آرا و ایدئولوژی خود را بیان می‌دارد. شعر سیاسی بهار، چند خصوصیت و ویژگی دارد که لازم است ذکر شود:

۱. همراهی با مردم: بهار، در این دوره، همزمان و مقارن با مشروطه، در سخنوری و شاعری به شهرت می‌رسد. او اشعار انقلابی و سروده‌ها و اجتماعیات و سیاسیات خود را در میان مردم نشر می‌دهد و از این راه همگام با مردم، با درباریان و حکام سودجوی، به مقابله و معارضه می‌پردازد و برای اولین‌بار مسائل مختلف سیاسی را در شعر خویش مطرح می‌کند.

۲. نداشتن راهکار و اصول مشخص: بهار مانند شاعران دیگر این دوره، از اصول سیستماتیک و منظم و روشمند حکومتی، سخن نمی‌گوید یعنی در زبان و شعر او، راهکار و راهبرد و اصول و موارد مشخص اصلاح جامعه و اصولاً پیشنهاد روش جدید حکومت هم وجود ندارد. کار او انتقاد از وضعیت موجود است و سخن و اندیشهٔ او دربارهٔ محورهای مختلف آزادی، کلی است. او با نظرگاه عمومی و کلی، وضعیت کنونی جامعه را فاسد می‌داند و مردم جامعه را گرفتار جهل و خرافات و بی‌سوادی. در نتیجه صرفاً با هدف آگاه کردن مردم از مسائل گریبان‌گیرشان سخن می‌گوید تا آنان را بیدار کند.

۳. عدم ثبات و ژرف‌نگری: شاعران دوران مشروطه از جمله بهار، بیشتر تحت تأثیر و نفوذ فرهنگ‌های وارداتی به بایستگی و اهمیت آزادی‌های سیاسی و اجتماعی پی برده بودند و مطالعات اندک و سطحی آنان، نوعی عدم ژرف‌نگری و تجزیه و تحلیل را باعث شد. در نتیجه فعالیت و سخن آنها بیشتر حالت شبه روشن‌فکری پیدا کرد؛ بدین معنا که

فاصلهٔ آنان با مردم جامعه، بسیار کم بود. آنها از دید مردم، ابعاد مختلف مسائل و معضلات را بررسی می‌کردند و صرفاً از رهگذر انقلاب مردم، زبان به سخن می‌گشودند. به همین علت، بهار پس از دوران مشروطه و ثبات نسبی جامعه با وجود ظلم و ستم و استبداد و عدم آزادی در دهه‌های پایانی زندگی خود (از ۱۳۲۴هـش به بعد) کار و مبارزهٔ سیاسی را رها کرده و به پژوهش و تحقیق می‌پردازد و خود بدین نکته اذعان دارد. (بهار، ۱۳۶۸: ج ۱، مقدمه).

۴. زمینه ناکافی و نامناسب: نکتهٔ مهم دیگر در طرح مسائل سیاسی دورهٔ مشروطه این است که عرصهٔ شعر به‌ویژه شعر سنتی و کلاسیک، به علت محدودیت‌های بسیار و قوالب مختلف اصولاً نمی‌تواند زمینه و میدان مناسبی برای طرح مسألهٔ آزادی باشد. به همین دلیل شاعران ناچار بوده‌اند یا سخنی نگویند یا کنایه‌ای و اشاره‌ای بیاورند و بگذرند. در نتیجه در شعر این دوره از تجزیه و تحلیل مفاهیم آزادی و ابعاد مختلف آن، اثری و سخنی نیست.

۵. آزادی درونی و بیرونی: شعرای پیش از مشروطه خود را مرغ می‌خوانده‌اند که گرفتار قفس جسم است و بدن و تن، زندان این مرغ ـ که روح است ـ می‌شده و مانع از پرواز او به سوی ملکوت بوده است. در شعر پس از مشروطه، شاعران خود را مرغی می‌دانند که گرفتار زندان پادشاه است و نمی‌تواند پرواز کند. به عبارت دیگر پرواز شاعران پیش از مشروطه، پرواز عرفانی است و پرواز شاعران پس از مشروطه، پرواز سیاسی و اجتماعی. می‌توان گفت شاعران پیش از مشروطه آزادی‌های درونی یعنی رهایی از قیود نفسانی و وابستگی‌های روحی را در شعر خود مطرح می‌کرده‌اند، اما شاعران پس از مشروطه آزادی‌های بیرونی یعنی آزادی‌های بیان و قلم و مطبوعات و به‌طور کلی آزادی‌های سیاسی و اجتماعی را. پس مشروطه دوران گذر از آزادی‌های درونی به آزادی‌های بیرونی است. پس از این مقدمه، به بررسی مفاهیم مختلف آزادی در شعر بهار می‌پردازیم.

مفاهیم مختلف آزادی در شعر بهار

ملک‌الشعرا بهار مهم‌ترین و شاخص‌ترین شاعر سنت‌گرای این دوران است. او شاعری را از سیزده سالگی آغاز کرد و در سال ۱۲۸۴هـش پس از مرگ پدر با پیروزی در

امتحانات دشوار، به جای پدر به ملک‌الشعرایی رسید. جوانی بهار با انقلاب مشروطیت همزمان و همراه بود. بهار به صف آزادی‌خواهان پیوست و با نشر روزنامهٔ *نوبهار* به نوشتن اشعار و مقالات روشنگرانه پرداخت. فعالیت‌های سیاسی بهار در حوزهٔ نمایندگی مجلس هم انجام می‌گرفت. او در چهار دوره از خراسان و تهران به نمایندگی مجلس برگزیده شد و همراه مصدق و مدرس در صف اقلیت قرار گرفت. بهار که در زندگی خود پس از یک دوره فعالیت سیاسی گسترده و زندان و تبعید در مدت ۲۶ سال، در اغلب موارد با جبهه‌گیری فعال، به سود ارزش‌های آزادی سیاسی و حقوق مردمی اقدام کرده بود، در پایان سومین زندان که رژیم پهلوی، نصیبش کرده بود، عملاً دیگر به صحنه برنگشت، مگر در زی معلمی، مدرسی، وزیری یا نمایندهٔ مجلسی. و در همه حال نزدیک به مقامات دولت روز. در نتیجه بهار مداخله‌گر مرد و بهار سلامت رو ماند. (سپانلو، ۱۳۶۹: ۳۲۶) بنابراین شاعر به واسطهٔ قرار گرفتن در میانهٔ اوضاع حاد اجتماعی و سیاسی (که منجر به مشروطه شد) یکی از مهم‌ترین موضوعات فکری و رایج زمانه را که آزادی بوده، در شعر خویش مطرح ساخته است.

۱. آزادی وطن

مهم‌ترین مسأله و رکن آزادی در شعر بهار، وطن است. فریادها و شکوه‌هایی که او به خاطر وطن سرداده، آن قدر زیاد است که می‌توان او را «شاعر وطن» نامید. او گاهی از گرفتاری وطن به دست اجانب می‌نالد و داد سخن می‌دهد و مردم را تشجیع می‌نماید که به پا خیزند و همکاری نمایند و میهن را نجات دهند. در قصیدهٔ «وطن در خطر است» (سال ۱۲۸۹ هـ‌ش) هم‌میهنان را به مبارزه می‌خواند:

خانه‌ات یکسره ویرانه شد ای ایرانی   مسکن لشکر بیگانه شد ای ایرانی

ای وطن‌خواهان زنهار وطن در خطر است

(بهار، ۱۳۶۸: ۱۹۷)

بهار در قصیده‌ای با نام «ای وطن من» میهن را خطاب قرار داده می‌خواهد که او را از چنگ لشکریان روس، حفظ کند:

ای خطهٔ ایران مهین، ای وطن من   ای گشته به مهر تو عجین جان و تن من

بس خار مصیبت که خلد دل را بر پای   بی روی تو، ای تازه شکفته چمن من

و امروز همی گویم با محنت بسیار دردا و دریغا وطن من، وطن من
(همان: ۲۰۹)

بهار در جای دیگر در نهایت دردمندی، از زبان مام وطن، فرزندان را با لحنی حماسی خطاب می‌کند:

پیام مام جگر خسته را ز جان بشنو که پند و موعظه‌ات به صد اهتمام دهد
وطن به چنگ لئام است کو خردمندی که درس فضل و شرافت بدین لئام دهد
(همان: ۵۹۹)

اما راه نجات و رهایی وطن چیست؟ آیا تنها جنگ و مقابلهٔ نظامی می‌تواند وطن را نجات دهد؟ از چنگ بیگانگان آری اما از قید جهل و خرافه نه. بهار پاسخی بدین‌گونه دارد:

یا مرگ یا تجدد و اصلاح راهی جز این دو پیش روی وطن نیست
ایران کهن شده است سراپای درمانش جز به تازه شدن نیست

اما راه‌های این تجدد بیان نمی‌شود و صرفاً با کنایه‌ای و اشاره‌ای از آن می‌گذرد.

۲. آزادی و زندان

از ناله‌ها و اشعار شکوه‌آمیز بهار برمی‌آید که اوقات زندان بر او بسیار سخت و طاقت‌شکن بوده است. او چند نوبت در زندان و تبعید به سر برده. او یک‌بار در سال ۱۲۹۰هـ‌ش دستگیر شده و به مدت یک سال در زندان و بار دیگر از فروردین ۱۳۱۲ تا مرداد همان سال و باز در سال ۱۳۱۳ به مدت یک سال در اصفهان تبعید بوده است. بخشی از *دیوان* او به نام «کارنامهٔ زندان» (ج ۲، صص ۹۳۱-۹۳۹) شرح این زندان‌ها و رفتار مأموران حکومت با اوست. بهار با توصیفات دقیق جزییات، فضای مکانی و زمانی را به خوبی روشن می‌سازد.

بهار در قصیدهٔ «غضب شاه» (سال ۱۳۱۲هـ‌ش) از گرفتاری و اندوه خود سخن می‌گوید:

مانده‌ام در شکنج رنج و تعب زین بلا وارهان مرا یارب
چیست جرمم که اندرین زندان درد باید کشید و کُرم و تعب
(همان: ۵۰۶)

گاهی شاعر از آزادی خود ناامید می‌شود و به دربند ماندن، رضایت می‌دهد اما با یک

شرط:

من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید قفسم برده به باغی و دلم شاد کنید
فصل گل می‌گذرد، هم نفسان بهر خدا بنشینید به باغی و مرا یاد کنید

(همان: ۱۱۸۰)

بهار در قصیدهٔ «دماوندیه»، حتی کوه را دربند می‌خواند و بند بر دهان:

ای دیو سپید پای دربند ای گنبد گیتی ای دماوند
بر ژرف دهانت سخت بندی بربسته سپهر زال پر فند

(همان: ۳۵۷)

شاعر در اشعار متعدد، خود را مرغ می‌خواند، مرغی که اسیر زندان شده و نمی‌تواند پرواز کند یا آواز بخواند. مرغ سحر مورد خطاب شاعر است در بیان دردمندی‌ها:

مرغ سحر ناله سر کن داغ مرا تازه‌تر کن
آه شرر بار این قفس را برشکن و زیر و زبر کن
این قفس چون دلم تنگ و تاراست.

(همان: ۱۳۱۳)

۳. آزادی و استبدادستیزی

واژه و اصطلاح استبداد، واژهٔ جدید و سیاسی است که به تبع مشروطه در شعر و زبان این دوره وارد شده است. بهار می‌گوید:

پادشاها ز ستبداد چه داری مقصود که ازین کار جز اوبار نگردد مشهود

(همان: ۱۲۶)

دیکتاتوری و استبداد در شعر بهار دو بعد دارد، یکی ظلم و جور پادشاه و کارگزاران و امیران است:

برق جفا به باغ حقیقت گلی نهشت کرم ستم به شاخ فضیلت بری نماند

(همان: ۵۳۳)

و در جای دیگر

تا به کی شاه و رفیقانش نمایند ستم چند ملت را دوشند به مانند غنم

(همان: ۵۱۷)

و یک شعر بسیار زیبا که نمی‌توان از آن صرف نظر کرد:

دو رویه زیر نیش مار خفتن | سه پشته روی شاخ مور رفتن
تن روغن زده با زحمت و زور | میان لانهٔ زنبور رفتن
به کوه بیستون بی‌رهنمایی | شبانه با دو چشم کور رفتن
برهنه زخم‌های سخت خوردن | پیاده راه‌های دور رفتن
به پیش من هزاران بار بهتر | که یک جو زیر بار زور رفتن

(همان: ۱۳۶۰)

و بعد دیگر آن آزار و اذیت ملت است؛ به عبارتی بهار یک‌بار از حکام می‌نالد و یک‌بار از ملت و هموطنان خویش که نمی‌گذارند او آزادانه سخن بگوید:

عمری سخن به خیر وطن گفتم ای دریغ | کآمد به دست هموطنانم به سر زمان

(همان: ۶۱۸)

بهار در قصیده‌ای «داد از دست عوام» که در سال ۱۲۹۱هـ‌ش سروده از هموطنان گلایه می‌کند که با او هم صدا نیستند و آنان را به باد انتقاد می‌گیرد:

از عوام است هر آن بد که به اسلام رود | داد از دست عوام
کار اسلام ز غوغای عوام است تمام | داد از دست عوام

(همان: ۲۰۹)

۴. استبدادپذیری

یک موضوع قابل توجه و مهم که باید در اشعار بهار بررسی شود این است که بهار با وجود داشتن اشعار و ابیات ستیزه‌جویانه، به مستبدان و استبداد تمایل و گرایش نیز دارد و این مطلبی است که نمی‌توان به آسانی، از آن صرف نظر کرد. بهار در قصیدهٔ «عدل مظفر» در ۸۸ بیت مظفرالدین شاه را به عدل و داد و دهش و سخا ستوده و کشور را در سایهٔ او بسیار آبادان و در رفاه، و مردم را بسیار راضی و خرسند و خوشبخت خوانده است:

کشور ایران ز عدل شاه مظفر | رونقی از نو گرفت و زینتی از سر
کشور آباد شد به نیروی ملت | ملت منصور شد به یاری کشور
انجمن عدل را به ملک بیاراست | دست ستم را ببست و پای ستمگر

(همان: ۳۳)

بهار، حتی در قصیده‌ای با نام «دین و دولت» که در تاجگذاری رضاشاه گفته،او را به عدل و انصاف ستوده است:

مژده که بگرفت جان از بر تخت کیان   شاه جهان پهلوی، میرجهان پهلوان
پرتو انصاف و عدل، کرده منور زمین   غرش سعی و عمل خاسته تا آسمان

(همان: ۴۰۹)

این موضع‌گیری‌ها در شعر و اندیشهٔ بهار، هیچ تأویلی نمی‌تواند داشته باشد مگر اینکه بپذیریم بهار در دورهٔ سیاست‌زدایی قرارگرفته که این هم تفسیری نابجاست چون در این صورت، باید از هرگونه کشش و تمایل به رژیم پهلوی، خالی باشد که خود این اشعار، مطلبی غیر از این را می‌رساند. شاید بتوان گفت در اندیشهٔ شاعر، حداقل بهبودی نسبی اوضاع اجتماعی، خود شاهدی کافی است تا بتواند ارزش‌گذاری و تأیید شود و به همین دلیل عامل آن، که رژیم پهلوی است (از نظر شاعر)باید با دیدهٔ اغماض، مورد ستایش قرارگیرد.

۵. آزادی بیان

از موضوعات مهم و قابل تعمق در شعر بهار، آزادی قلم و بیان است. شاعر بارها گفته جرم او و علت حبس و زندان او، سخن گفتن است. گناه او زبانی است گویا و هر کسی که چشم نبندد و سخن گوید جایش در زندان است:

بلبل به جرم صوت اسیر قفس شود   و آزاد وار زاغ بگردد به گلستان

(همان: ۶۱۶)

روزنامه‌نگاری در زمان بهار، جرم است وکسی که مقاله می‌نویسد مجرم است. شاعر هم در شعرش خود را مجرم می‌خواند. جرم او چیست؟ از آزادی حدیث کردن و نوشتن:

چیست جرمش؟ کرده چندی پیش از آزادی سخن
تا ابد زین جرم مطرود در سلطان بود

(همان: ۵۱۵)

و باز در جای دیگر می‌گوید:

مرغان دهن از زمزمه بستند تو گویی   بردند درین تیرگی از یاد سخن را

(همان: ۸۰۸)

اما شاعر نمی‌تواند خاموش شود:

شعر شاعر نغمهٔ آزاد و روح شاعر است
کی توان این نغمه را بنهفت با افسونگری

(همان: ۶۶۷)

و خود را نهیب می‌زند و به خاموشی می‌خواند:

خموش باش چه بسیار دیده‌ایم که داد زبان سرخ سر سبز را به تیغ کبود

(همان: ۱۲۲۳)

۶. آزادی مطبوعات

یکی از موضوعات مهم و سخنان درخور توجه در شعر بهار، آزادی مطبوعات است. بهار، مؤسس روزنامه و نویسندهٔ مقاله است. در روزنامهٔ خود از مسائل اجتماعی و سیاسی صحبت می‌کند و طبیعی است که در آن اوضاع و احوال، روزنامه‌اش توقیف شود و او راکه مسؤول و نویسنده است، با خطر زندان و تبعید روبه‌رو سازد و همین امر خود عامل بزرگی است که شاعر را وادارد که فریاد زند و از عدم آزادی مطبوعات گلایه و شکوه کند:

شاه را گفتند تا بندد زبان دوستان
دشمنان را این نخستین فتح باب است ای ملک

(همان: ۳۱۶)

در زمان شاعر، روزنامه‌نگاری آن قدر مورد تهدید و ارعاب است که شاعر هم باور کرده که مقاله‌نویسی جرم سنگین اوست:

گیرم این جرم از من است آخر عفو اغماض شهریار کجاست

(همان: ۱۲۱۸)

بهار در روزنامه‌اش، تند و اعتراض‌آمیز می‌نویسد، روزنامه‌اش توقیف می‌شود و شاعر را به نتیجه‌ای تلخ می‌کشاند:

پند همین است خموش ای قلم جوی دلی پند نیوش ای قلم

(همان: ۹۵۸)

بهار در قصیدهٔ «بث‌الشکوی» (۱۲۹۷) که به‌عنوان اعتراض سروده، مفاخره می‌کند که از

آزادی سخن می‌گوید:

چون آتش روشن است گفتارم — چون آب منزه است دامانم
گفتم که مگر به نیروی قانون — آزادی را به تخت بنشانم
ای آزادی، خجسته آزادی — از وصل تو روی برنگردانم

(همان: ۳۲۷)

۷. آزادی زن و حجاب

یکی دیگر از مفاهیم آزادی در شعر بهار، آزادی زن و آزادی حجاب است. البته او در اشعار خود اصول و ضوابط و محدودهٔ آن را تعیین نمی‌کند و حتی تعریف مشخص و متمایزی هم ندارد و حرف‌های او بیشتر تحت تأثیر فضای جامعه است. او می‌خواهد زنان درس بخوانند و فرهنگ و علم بیاموزند چون این نکته را در کارهای آنان و تربیت فرزندان مؤثر می‌داند. او عقیده دارد که هر مانعی در راه تحصیل علم باید از میان برداشته شود، از نظر شاعر چون حجاب، از ورود زن به اجتماع و مدارس ممانعت می‌کند، باید از میان برداشته شود و به همین دلیل به حجاب می‌تازد و آن را هم ردیف جهل و بی‌خبری می‌داند:

زنانی که به جهل در حجابند — ز آداب و هنر بهره نیابند
چنین زن به جهان ثمر ندارد

همان: ص ۱۳۲۲)

و در ادامهٔ همین شعر به زنان می‌گوید:

فرو خوان کتاب را — برافکن حجاب را
از این بیشتر به گل — مپوش آفتاب را

(همان: ۱۳۲۲)

و در شعر دیگری می‌گوید:

ز چشم شوخ رقیب ای صنم چه پوشی روی
بپوش قلب خود از وی که آبرو اینجاست
بهار پردهٔ موپین حجاب عفت نیست
هزار نکتهٔ باریک‌تر ز مو اینجاست

(همان: ۱۱۵۷)

از این ابیات بر می‌آید که شاعر لباس ظاهر و پوشش زنان را مانعی فکری و درونی حساب کرده و از این مقایسه به انطباق غلط رسیده و نتیجه گرفته که زنان یا باید با حجاب باشند و بی‌سواد وجاهل در خانه بمانند و یاکشف حجاب کنند و درس بخوانند و به اصطلاح، مترقی و فرنگی شوند. و این خود یک نگاه سطحی و غیرژرف به مسأله است.

۸. آزادی و عدالت و مساوات

عدالت از مفاهیم سیاسی و اجتماعی در شعر بهار است و شاعر آن را از لوازم ضرور حکومت شایسته و جامعهٔ به‌صلاح می‌داند و توصیه دارد که همهٔ دولت‌مردان و حکام و شاهان، باید برای برقراری آن بکوشند. او در قصیدهٔ «هرج و مرج» می‌گوید:

داند کاین دوره عدل باید ازیراک　　　گلشن دولت زعدل گردد خرم

(همان: ۱۱۵)

معدلت و انصاف از آرزوهای دیرین شاعر است:

استخوانم خرد شد در آرزوی معدلت　　　کاشکی ز اول همای آرزو را پر نبود

(همان: ۳۷۸)

مساوات هم عنصری است که در شعر بهار، جایی برای خود دارد. گرچه بهار مانند فرخی و میرزاده عشقی، از مساوات و برابری رنجبر و کارگر و دهقان صحبتی ندارد. شعر او در تساوی افراد نوع بشر است که خیلی مجمل و کوتاه است. در مسمّط طولانی «اهلاً و سهلاً» که پس از انقلاب آزادی‌خواهی در مملکت عثمانی در مشهد سروده از مساوات افراد سخن می‌گوید:

دانی که یکسانند نوع بشر　　　اندر حقوق خودی

غصب حقوق خلق در هر نظر　　　باشد ز نابخردی

عدل و مساوات است نعم السیر　　　در مذهب ایزدی

جور و ستبداد است بئس الشعار　　　درکیش پروردگار

می‌بینیم که بهار از مساوات صحبت کرده اما از اصول و جزئیات و شرایط آن، سخنی به میان نیاورده است و این مفهوم هم مثل سایر مفاهیم و عناصر، بیشتر به صورت تقلیدی و گذراست نه عمقی و اصیل.

۹. آزادی دزدان

یکی از موضوعاتی که بهار در اشعار خویش مطرح کرده است، آزادی دزدان و رها بودن آنان و گرفتاری درستکاران و دربندی آنان و حبس راستان است. این موضوع بیانگر اوضاع اجتماعی آن روز ایران است.

چاپلوس و دزد و حیز آزاد و من در حبس و رنج
زان که فکرم را به گرد معرفت جولان بود

قاتلان هم مانند دزدان کسانی هستند که درین مملکت آزادند هر خلافی انجام دهند و کسی معترض و معترض و جلودار آنان نیست.

دزد و خونی بگذرند آزاد در دهلیز حبس   لیک ما را منع بیرون شد ازین زندان بود
(همان: ۵۱۴)

دزدان از طرف شاه و ایادی او حمایت می‌شوند

به زور بازوی شه مغز عاجزان کوبند   زهی فقیرکشی و ضعیف رنجانی

و مدرسان و فقیهان در تبعید گرفتار مأموران هستند:

آزاد جاهلان و گشاده زبان خران   بسته مدرسان و فقیهان به خواف‌ها
(همان: ۵۷۴)

۱۰. آزادی تحصیل و تعلم

مفهوم دیگر آزادی در شعر بهار، آزادی تحصیل برای عموم مردم اعم از زن و مرد است. این حق طبیعی مردم است که به مدرسه بروند و علم جدید و کلاسیک بیاموزند. شاعر مردم را به آموختن علم تشویق می‌کند و آن را یکی از اهداف جامعهٔ مطلوب و آرمانی می‌داند. او در مثنوی «آمدن سرمایه‌داری» می‌گوید:

پیش از این علم خاص ملا بود   زندگی بستهٔ کلیسا بود
علم‌ها از انحصار بیرون شد   زندگی زان حصار بیرون شد
(همان: ۸۸۵)

جامعهٔ ایران در آغاز دوران تجدد خود به سر می‌برد، معلوم است که از عوامل ثبات این تجدد و نوگرایی از بین رفتن بی‌سوادی با تحصیل درس مدرسه و آموزش همگانی است. بهار این موضوع اجتماعی را درک کرده و در شعر خود مطرح نموده است.

۱۱. نمادهای آزادی در شعر بهار

نمادهای آزادی و استعارات آن، در شعر بهار اندک است. لازم است در این قسمت به آنها نیز اشاره‌ای داشته باشیم.

از نظر بهار، قرآن کتاب آزادی انسان‌هاست. او می‌گوید اصول آزادی انسان از قید و زنجیر در این کتاب آسمانی ذکر شده، پس تأسی‌جستن به قرآن و تعالیم آن، آزادی انسان‌ها را ضامن است:

مایهٔ آزادی دوران ما   جمله نهفته است به قرآن ما

(همان: ۹۵۵)

در شعر بهار، آزادی و بوستان به جایی است که هنرمندان باشند، در غیر این صورت، انسان در زندان است.

بهر من صحبت هنرمندان   بوستان است و غیر ازو زندان

(همان: ۹۴۸)

بنابراین زندان فقط سلول تنگ و تاریک نیست. وقتی هنر نباشد، آزادی هم نیست و وقتی آزادی نباشد، انسان هر جا که باشد، در زندان است.

از مجموع مطالب گفته شده چنین بر می‌آید که شعر بهار، نمایندهٔ راستین شعر مشروطه است چون توانسته است مضامین و مفاهیم سیاسی و اجتماعی آن روز از جمله مبحث آزادی را که محوری‌ترین و اساسی‌ترین بحث سیاسی است، در صحنهٔ خود متجلی سازد.

منابع و مآخذ

۱. آدمیت، فریدون، *اندیشهٔ ترقی و حکومت قانون* (عصر سپهسالار)، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۳.
۲. ـــــ *فکر آزادی و مقدمهٔ نهضت مشروطیت*، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول ۱۳۴۰.
۳. آرین‌پور، یحیی، *از صبا تا نیما*، تهران: زوار، چاپ ششم، ۱۳۷۵.
۴. آشوری، داریوش، *شعر و اندیشه*، تهران: نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۸۰.
۵. الگار، حامد، *پژوهشی در باب تجددخواهی ایرانیان*، میرزا ملکم خان، ترجمهٔ جهانگیر عظیما، انتشارات مدرس، چاپ اول، بی‌تا.
۶. برلین، آیزایا، *چهار مقاله درباره آزادی*، ترجمه ضیاء موحد، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۶۸.
۷. بهار، ملک‌الشعرا، *دیوان اشعار*، به کوشش مهرداد بهار، تهران: توس، چاپ چهارم، ۱۳۶۸.
۸. بهنام، جمشید، *ایرانیان و اندیشهٔ تجدد*، تهران: نشر فرزان، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۹. حائری، عبدالهادی، *نخستین رویارویی اندیشه‌گران ایران*، تهران: امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۷.
۱۰. زرگری‌نژاد، غلامحسین، *تحول اندیشه‌های سیاسی در دورهٔ قاجار*، (رسالهٔ دکتری دانشگاه تربیت مدرس) شهریور ۱۳۷۳.
۱۱. سحابی، عزت‌الله، *مقدمه‌ای بر تاریخ جنبش ملی ایران*، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۶۹.
۱۲. سپانلو، محمدعلی، *چهار شاعر آزادی*، تهران: انتشارات نگاه، چاپ اول، ۱۳۶۹.
۱۳. عابدی، کامیار، *به یاد میهن* (زندگی و شعر بهار)، تهران: نشر ثالث، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۱۴. فراستخواه، مقصود، *سرآغاز نواندیشی معاصر* (دینی و غیردینی)، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم،۱۳۷۷.
۱۵. قادری، حاتم، *اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۱۶. کدی، نیکی، آر، *ریشه‌های انقلاب اسلامی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۱۷. کرمانی، ناظم الاسلام، *تاریخ بیداری ایرانیان*، به اهتمام سعیدی سیرجانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
۱۸. کسرایی، محمدسالار، *چالش سنت و مدرنیته در ایران*، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۹.

۱۹. لنگرودی، (محمدتقی جواهری گیلانی)، *تاریخ تحلیلی شعرنو*، جلد اول و دوم، تهران: نشـر مـرکز، چاپ دوم، ۱۳۷۷.

۲۰. مطهری، مرتضی، *نهضت‌های اسلامی در صد سالهٔ اخیر*، تهران: انتشارات صدرا، چاپ اول، شـعبان ۱۳۹۸هـق.

۲۱. محیط طباطبایی، محمد، *تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران*، تهران: بعثت، ۱۳۶۶.

۲۲. ملک‌زاده، مهدی، *تاریخ مشروطیت ایران*، جلد اول و دوم، تهران: نشر ابن سینا، ۱۳۲۸.

ملک‌الشعرا بهار و «بازگشت ادبی»

میرزا ملااحمد*

استاد ملک‌الشعرا بهار از شمار آن ادیبان و دانشمندان و رجال اجتماعی و فرهنگی ایران است که در تحقیق و بررسی و پیشبرد علم و ادب و فرهنگ فارسی‌زبانان سهم بزرگ داشته‌اند. چشم‌انداز علمی استاد بهار نیز خیلی وسیع بوده و رشته‌های گوناگون ادبیات‌شناسی، زبان‌شناسی، تاریخ، مردم‌شناسی و امثال اینها را فرامی‌گیرد. دانش و جهان‌بینی وسیع، دانستن زبان‌های گوناگون و تاریخ زبان و ادبیات غنی و باستانی ایران به او امکان داده است که به حل و فصل مسائل تحقیق نشده زبان، ادبیات و فرهنگ پردازد. یکی از دوره‌های خیلی کم تحقیق شده، تاریخ ادبیات قرن‌های دوازده و سیزده بود. خاورشناسان اروپایی به ادبیات قرن‌های سه تا نه هجری ـ که در واقع دوران شکوفایی ادبیات کلاسیک ایران است ـ توجه زیاد نموده و ادبیات قرون بعد را نادیده می‌گرفتند. استاد ملک‌الشعرا بهار از نخستین محققانی است که به این دوره ادبیات ایران توجه خاص نموده و نه تنها در مجله‌های خود خوانندگان را با صبای کاشانی آشنا کرد بلکه مسائل عمده و تازه نظری و عملی ادبیات دوره مذکور را بررسی نمود.

بازگشت ادبی از پدیده‌های تازه ادبیات ایران در عصرهای آخر بود که تا پیش از استاد بهار، توجه محققان را به خود جلب نکرده بود. او نخستین دانشمندی است که به بررسی این پدیده مهم ادبیات قرن‌های دوازده و سیزده پرداخته و اهل علم و ادب را با آن شناس نمود. مقالهٔ مفصل ملک‌الشعرا بهار «بازگشت ادبی» که در چندین شماره مجله

---

* رئیس بخش سازماندهی علوم آکادمی علوم تاجیکستان، استاد دانشگاه ملی تاجیکستان.

ارمغان در سال‌های ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲هش به طبع رسید، اقدام مهمی در این راستا بود.[۱] در این مقاله مؤلف پس از مقدمه مفصل راجع به شعر و شاعری در ایران و شرح و توضیح سبک‌های خراسانی و عراقی و هندی، وضع شعر را در عهد قاجار بررسی می‌کند. او به‌طور اجمالی روند شعر را در ایران در قرن‌های اخیر به قلم داده، ضمناً به مهم‌ترین مسائل آن اشاره می‌نماید؛ از جمله او به دلیل‌های منابع ادبی و تاریخی امثال *حدایق‌الجنان* عبدالرزاق خان دنبلی تکیه نموده، سید علی مشتاق را بنیادگذار «بازگشت ادبی» می‌شمارد. مؤلف مقاله درست تأکید می‌کند که «می‌توان آغاز تجدید صنعت شعری قدیم را از همین زمان شمرد و پیشوای آن را به تصدیق عبدالرزاق خان در غزل *مشتاق* و در قصیده *آذر بیگدلی* قرار داد».[۲] بهار سپس به خدمت شاعران معروف دور اشاره می‌کند:

> مشتاق اصفهانی در غزل، اساس سبک هندی را در هم شکست و آذر بیگدلی قصاید فصیح و غرّا به شیوه ظهیر فاریابی گفت. میرزا نصیر طبیب اصفهانی، مثنوی *پیر و جوان* را به لطافت نظامی و پرمغزی حافظ سرود. هاتف اصفهانی قصاید بلند را به سبک امامی هروی و گاهی به شیوه خاقانی و ترجیع‌بند خویش را به لطافت و پرمغزی حکیم سنایی ساخت. عبدالرزاق خان دنبلی... متخلص به مفتون، در قصیده و غزل و مثنوی داد فصاحت داده، قصیده را مانند امیر معزی بر سرود... حاجی سلیمان صباحی بیدگلی در قصیده و غزل داد فصاحت داد و شهاب ترشیزی غزل را به سبک تازه و لطیف و محکم گفت و قصیده و قطعه را به سبک انوری ابیوردی و خاقانی ساخت».[۳]

زمان حکمرانی فتحعلی شاه قاجار که خود شاعر بوده و با تخلص «خاقان» شعر می‌سرود و دیوان اشعار او موجود است، دوره رونق و رواج شعر در ایران است. استاد بهار در مقاله مذکور شاعران معروف آن دوره، نشاط، مجمر، اسیری اصفهانی و امثال آنها را یادآور شده از اشعار آنها نمونه‌ها می‌آورد. او به‌خصوص راجع به شاعر معروف این دوره، فتحعلی‌خان صبا که ملک‌الشعرا دربار فتحعلی شاه بود، به‌طور جداگانه توقف نموده، خدمات او را در شعر و شاعری و پیشرفت حیات ادبی تأکید می‌کند و مهم‌ترین خصوصیات اشعار او را ذکر نموده در ضمن ایراد محسنات به معایب آن نیز اشاره می‌کند:

> از خصایص طرز «صبا» یکی پختگی و تلفیق کلمات سخته و استعمال لغات فارسی قدیم و رعایت صنعت ترصیع و مطابقه و مراعات‌النظیر و جمع و تفریق است و از معایب سبک او پیچیدگی کلمات و تعقید و استعمال کلمات غریب و وحشی و حذف افعال و روابط در معانی، به تصور اینکه فصاحت شعر، این نقیصه را جبران خواهد کرد. دیگر تقدیم خبر بر مبتدا و نظایر آن است و این مطالب احیاناً از روانی و لطافت اشعار صبا کاسته و آن را قدری خشن ساخته است، نه این باشد که این معایب بر محسنات شعری او غلبه داشته باشد، بلکه گاهی در قصاید به این معایب برمی‌خوریم.(۴)

در بررسی اشعار نماینده دیگر معروف ادبیات این عهد، قصیده‌سرای مشهور، قاآنی شیرازی نیز استاد بهار همین روش را پیش گرفته اول خصوصیات مثبت اشعار او را ذکر می‌نماید و سپس به نقصان‌های آن اشاره می‌کند. او درست تأیید می‌نماید که قاآنی هر چند بیشتر به پیروی شاعران پیشین پرداخته است ولی صاحب سبک خاص بوده و مکتب ادبی به‌وجود آورده است.(۵) در عین حال او تأکید می‌کند که شاعر در ردیف شعرهای بسیار خوب «شعرهای بسیار بد هم دارد».(۶) استاد ملک‌الشعرا بهار خصوصیت‌های اشعار قاآنی را چنین به قلم می‌دهد:

> استحکام کلمات و لغات فخیم و ترکیبات قلنبه و خشن و تهتک در تشبیب و تغزل و عشق‌بازی، از مختصات وی است و روی هم رفته در شعر قاآنی لفظ پرمعنی و خیالات سطحی بر تخیلات عالیه و تصورات بلند غلبه دارد. قاآنی از شعر به یک طمطراق یا هنگامهٔ پر سر و صدا قناعت داشته است. دیگر از نشانه‌های طرز قاآنی آن است که هر جا مضمونی قدیمی و فکر مبتذل را ساخته است، از جاده لطافت خارج نشده و به محض آنکه در ردیف همان شعر مضمونی از خود اختراع کرده، تأثیر سلیقه خود را از قبیل تهتک، جست‌وخیز، قلنبه‌بافی و خشونت در آن می‌گنجاند.(۷)

طوری که می‌بینیم استاد بهار خصوصیات اشعار شاعران را خیلی مؤجز و مختصر بیان نموده است، ولی پوشیده نیست که این عبارت و جمله‌های کوتاه نتیجه مطالعه و بررسی و زحمت‌های فراوان و طولانی‌اند. بنابراین مقاله «بازگشت ادبی» از لحاظ محتوا و گنجایش حکم رساله مفصل را دارد. ضمناً باید گفت استاد بهار با آنکه مقام بلند قاآنی را

در ادبیات فارسی اعتراف می‌کند، هم در مقالهٔ «بازگشت ادبی» و هم در مقاله‌های دیگر خود به نقصان‌های اشعار او اشاره نموده و بعضاً او را سخت مذمت کرده است؛ از جمله او پاره‌ای از قصیده قاآنی را مثال آورده به آن ایراد می‌گیرد که قاآنی از شجاعت و دلیری خود سخن رانده است در حالی که «او مردی قوی بنیه و شجاع و سلحشور نبوده است... اما خود را مکرر در اشعارش بدین اوصاف ستوده و به شعر حماسی شوخی کرده است».(۸)

در این مورد به نظر ما ایراد مؤلف مقاله عادلانه نیست زیرا اولاً شاعر حق دارد که از نام خود به‌طور عموم و کل سخن راند؛ ثانیاً در قصیدهٔ مدحی استناد کردن به عنصرهای حماسی و مبالغه جایز است و حسن شعر را می‌افزاید؛ مثلاً در ابیات زیر قاآنی با تصویرهای حماسی و مبالغه‌آمیز، طراوت و جذابی شعر را بیشتر نموده‌اند:

رونـده سیلی در ره گـرم عـنان پـیچد   دو دست رو کنم و سیل را بگردانم(۹)

استاد بهار راجع به زبان و وزن اشعار قاآنی و نارسایی‌های آن نیز اظهار نظر کرده است؛ از جمله او به استفادهٔ الف اطلاق در بیت ذیل قاآنی ایراد گرفته است:

نـدانـما ز کـودکی شکـوفه از چـه پـیر شـد
نخورده شیر عارضش چرا به رنگ شیر شد(۱۰)

به نظر ما الف اطلاق از یک طرف سادگی و روانی شعر را افزوده، از سوی دیگر حالت حیرت و حیرانی را خوب تجسم نموده است.

نکته دیگر قابل تذکر، مفهوم اصطلاحی «بازگشت ادبی» است. استاد بهار هم در مقالهٔ «بازگشت ادبی» و هم در مقاله‌های «شعر در ایران»، «شعر فارسی»، «سبک شعر فارسی» این پدیده ادبی را «سبک» دانسته است، در حالی که خود او نیز تأیید کرده است این سبک، تازه نبوده از تجدید سبک‌های خراسانی و عراقی عبارت است. بنابراین آن را نه سبک بلکه رویه یا جریان ادبی دانستن بهتر است.(۱۱)

در فرجام سخن، این مطلب را هم باید ذکر کرد که استاد ملک‌الشعرا بهار نه تنها نخستین محقق بازگشت ادبی است بلکه از نمایندگان برجسته این رویهٔ ادبی نیز به شمار می‌رود. در واقع اشعار رنگین او با سادگی و روانی، فصاحت و لطافت، شیرینی و ملاحت، یادآور سبک خراسانی است.

به این ترتیب تحقیقات پر ارزش استاد ملک‌الشعرا بهار اقدام مهمی در جهت شناخت بازگشت ادبی بوده و باارزش بلندنظری و عملی خود برای محققان ادبیات قرن‌های آخر چون راهنما خدمت می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله که اصلاً خطابه بوده است، بعداً در مجموعه مقالات *بهار و ادب فارسی* که با کوشش محمد گلبن به طبع رسیده جای داده شده است.

۲. گلبن، محمد، *بهار و ادب فارسی*، جلد اول، انتشارات شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۱، ص ۵۵.

۳. همان، ص ۵۵.

۴. همان، ص ۵۸.

۵. یحیی آرین‌پور به این اندیشه بهار چنین ایراد گرفته است که به نظر ما درست نیست: «اما حقیقت آنکه قاآنی هرگز صاحب سبک خاص و مکتب مستقلی در شعر نبوده». ر.ک: یحیی آرین‌پور، *از صبا تا نیما*، جلد اول، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۱، ص ۹۷.

۶. *بهار و ادب فارسی*، جلد اول، ص ۶۰.

۷. همان، ص ۶۰ و ۶۱.

۸. همان، ص ۶۲.

۹. همان، ص ۶۲.

۱۰. همان، ص ۶۵.

۱۱. راجع به این مسأله نگارنده این سطرها بحث مفصل کرده است: میرزا ملااحمد، «نشاط و مجمر»، دوشنبه، مجلهٔ *دانش*، ۱۹۸۳، ص ۱۶ و ۱۷.

منابع

۱. آرین‌پور، یحیح، *از صبا تا نیما*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۱.

۲. گلبن، محمد، *بهار و ادب فارسی*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۱.

۳. میرزا ملااحمد «نشاط و مجمر»، مجله *دانش*، دوشنبه: ۱۹۸۳.

یادی از شادروان بهشت آشیان ملک‌الشعرا بهار
دو شعر اثر طبع مرحوم م.بهار

غلام محمد*

مقدمه

ادبیات هر قوم نتیجه احساسات و تأثراتی است که از محیط تعالیم دینی و فنی، سیاست ملی و معیشت عمومی و بالاخره آب و هوای اقلیم ایجاد شده و به زبان شعری حقایق عصر خود را وانمود می‌سازند. ملک‌الشعرا بهار این مطلب حکیمانه را برای آیندگان فرموده:

«آغاز همین قرن (سده چهاردهم هجری شمسی) در ادبیات ایران، کهن‌سرایان و نوپردازان در برابر هم صف‌آرایی کردند و همانند رستم و اسفندیار بر یکدیگر تاختن آوردند.

ز سمّ سواران در آن پهن دشت　　　زمین شش شد و آسمان گشت هشت!

(فردوسی)

ولی آنان که از این قبیل کشمکش‌ها آگاه بوده و تجربه اندوخته بودند، از آغاز می‌دانستند که این پیکار، کودکانه و بیهوده است زیرا در ادبیات و سایر هنرهای زیبا کهنه و نو مطرح نیست، خوب و بد مطرح است. اما اینکه خوب چیست و بد کدام، نیاز به بحث مفصل ندارد و وسیله تشخیص خیلی ساده و آسان است: مرور زمان!

آری، مرور زمان بهترین محک است در تشخیص نیک و بد در قلمروهای هنرهای

---

* عضو کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

زیبا. اگر اثری پس از گذشت صدها سال همچنان تر و تازه ماند و گذشتگان و آیندگان آن را پسندیدند، آن اثر خوب است و پدیدآورنده آن هنرمند راستین: فردوسی، خیام، مولانا، سعدی، نظامی، صائب و غیره. اگر شعری امروز سروده شد و فردا از یاد رفت و جای در دل‌ها باز نکرد، بی‌ارزش است؛ اغلب اشعار افراطی نوپردازان و یا تقلیدهای طوطی‌وار، مبتذل، بی‌روح و ملال‌آور کهنه‌سرایان.[1]

ملک‌الشعرا بهار و سپس شهریار با چند تن از شاعران معاصر از قبیل نیما، عشقی و دیگران لزوم تجدد ادبی را درک کرده بودند و از آنجا که در قالب‌های کهن شعر فارسی استاد بودند، در قالب‌های نو نیز محتاطانه، معتدله و خردمندانه پیش رفتند و آثار ارزنده جاودانی، هم در شعر کهن و هم در شعر نو از خود به یادگار نهادند.[2] اینک نمونه‌های خوب از سخنان نو در قالب کهن، بدان‌سان که آندره شنیه (Andre chenier) گفت: درباره اندیشه‌های نو، شعر کهن بسازیم. (sur des pensers nouveaux faisons des vers antiques) یکی از این نمونه‌ها «کیک‌نامه» سروده ملک‌الشعرا بهار است.

کیک‌نامه

در سال ۱۲۹۴ هش در حالی که بهار در تهران به معالجه دست شکسته خود مشغول بود، دولت وقت به ریاست مرحوم محمدولی خان سپهسالار تشکیل شده بود. به اصرار مأموران سیاسی اجنبی که از خامه دلدوز بهار هراس داشتند، شاعر بیمار را تحت‌الحفظ گرفته به خراسان تبعید کردند. بهار شش ماه در شهر بجنورد به حکم دولت بازداشت بود. این قصیده در شهر بجنورد گفته شده است.

چون اختران پلاس سیه بر سر آورند — کیکان به غارت تن من لشکر آورند
دو دو و سه‌سه ده‌تا ده‌تا و بیست‌بیست — چون اشتران که روی به آبشخور آورند
آوخ چه دردها که مرا در دل افکنند — آوخ چه رنج‌ها که مرا بر سر آورند
از پا و دست و سینه و پشت و سر و شکم — بالا و زیر رفته و بازی در آورند

---

۱ و ۲. مهدی روشن ضمیر، دو شاعر بزرگ مولانا، شهریار، انتشارات مستوفی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۷۶، ۲۷۹.

چون رگزنان چابک بی‌گفته پزشک — بهر گشودن رگ من نشتر آورند
بر بسترم جهند و تو دانی که حال چیست — چون یک قبیله حمله به یک بستر آورند
از هم جدا شوند چو دزدان ز یک کنار — وز یک کنار روی به‌یکدیگر آورند
در آستین راست چو گیرم سراغشان — چابک زآستین چپم سر برآورند

***

نازان و سرفراز بتازند سوی من
گویی مگر ز خیل مخالف سرآورند
در کشوری که اجنبیان را مجال نیست
بی‌دار و گیر روی بدان کشور آورند
در جایگاه پنهان داخل شوند و فاش
ناکرده شرم حمله به بام و در آورند
گویی مگر که نیزه گذاران غزنوی
با نیزه روی بر در کالنجر آورند
یا خیلی از عشیره قزّاق نیم‌شب
مستانه حمله بر بنه قیصر آورند
خوابم جهد ز چشم و خیالم پرد ز سر
زآنچ این گزندگان به من مضطر آورند
چون کار سخت گشت بجنبم زجای خویش
گویم مرا چراغی در محضر آورند
آن ناکسان چراغ چو دیدند و جنبشم
خامش شوند و تن به حجاب اندر آورند
چون بر کشم لباس گریزند و خویش را
زیر قمیص بستر در سنگر آورند
من نیز مردوار برونشان کشم ز جای
ور چون زنان ز بیم به سر معجر آورند
انگشت انتقام من آرد به دامشان
هر چند همچو مرغان بال و پر آورند



افزون مراست باری از این‌گونه دشمنان — کز کینه هر دمیم غمی دیگر آورند
گه دستیار اجنبیان گشته و به من — چون کیک حمله‌های بسی منکر آورند
گاهی وزیر گشته و بی‌موجبی مرا — از باختر دوانده سوی خاور آورند
گاهی مرا به خطّه بجنورد بی‌دلیل — بنشانده و به لابهٔ من تسخر آورند
گه در لباس کیک بدانسان که گفته شد — بر من فتاده و پدرم را درآورند
من نیز با چراغ بلاغت به جانشان — اخگر زنم اگر چه تن از اخگر آورند
اندامشان بدوزم با نوک خامه‌ام — هر چند پیش خامهٔ من خنجر آورند
یک یک برون کشمشان از گوشه و کنار — گر چه پناه بر سر دو پیکر آورند

بهار، مرد پیکار

شادروان دکتر روشن ضمیر می‌فرماید: «... باری اگر بنا شود که هر یک از بزرگان را تنها با یک کلمه به آیندگان بشناسانیم در مورد بهار شاید «مرد پیکار» سزاوارتر از همه باشد.

«... مرد پیکار در صفحه سیاست، در تالار مجلس، در عرصه ادب...».[1]

در عرصه ادب، بهار روی هم رفته یک شاعر کلاسیک بوده و در قصیده‌سرایی به سبک خراسانی آخرین شاعر زبردست به شمار می‌رود، ولی در عین حال چه از نظر معنی و مفهوم و چه از نظر ظاهر و فرم شعر و طرز بیان، نوآوری‌های شایان توجه به یادگار گذاشته و گذشته است.

اگر نوآوری‌های استاد بهار شرح داده شود، سخن به درازا خواهد کشید و شاید به اندازه خود دیوان، نقد ادبی داشته باشد، ولی خوشبختانه این کار را فرد صالح‌تری انجام داده و از سنگینی وظیفه ما کاسته است و آن مقدمه ۲۵ صفحه‌ای است به نام «یادگار بهار» که شادروان استاد دانشمند و با ذوق آقای دکتر غلامحسین یوسفی بر آثار بهار نوشته و در جلد اول *بهار و ادب فارسی* مشتمل بر بخشی از آثار منثور استاد بهار مندرج است.

اندیشه‌های بهار بلندتر از آن بود که به تکرار مضامین و مطالب دیگران بسنده کند و

---

۱. مهدی روشن ضمیر، یاد یاران، انتشارات مستوفی، چاپ اول، تهران، تابستان ۱۳۷۱.

گواه این مدعا مجله *دانشکده* و سایر مقالات اوست؛ آن چنانکه توان گفت او یکی از پیشروان تجدد ادبی در دوران مشروطیت و بعد از آن بوده است، ولی نه به تندی و ویرانگری نیما یوشیج، بلکه آرام و با احتیاط. در یک جمله می‌توان بهار را در ساحه ادب طرفدار تحول (Evolutionist) و نیما را طرفدار انقلاب (Revolutionist) به شمار آورد؛ به عبارت دیگر شاید مرحوم بهار به‌طور ناخودآگاه و از راه توارد و تشابه اندیشه، این اندرز مذکور آندره شنیه، شاعر دوران انقلاب فرانسه را به‌کار بسته است: «درباره اندیشه‌های نو، شعر کهن بسازیم» (Sur des pensers nouveaux faisons des vers antiques).

با توجه به همین، عنایت بهار به نوآوری و اعراض او از توقف و تقلید محض بود که این بنده (مرحوم روشن ضمیر) رساله دانشجویی خود را به‌عنوان «تجدد» زیرنظر بهار گذرانده‌ام، و از اظهارنظری که برای تشویق فرموده هنوز هم شرمسارم...» (همان، ص ۹۹) و نیز می‌فرماید: اما اگر کسی بخواهد از آرای استاد در مورد نوآوری به‌طور نمونه آگاه شود، بهتر است به شعر ناتمام استاد در پاسخ‌نامه منظوم شادروان صادق سرمد، شاعر معاصر، مراجعه شود:

لیک در هر سبک دارم من سخن

پیرو موضوع باشد سبک من

سبک نو، سبک کهن

نوترین سبکی که در دست شماست

بار اول از خیال بنده خاست

دفتر و دیوان گواست

(بهار: ج ۲، ۲۳۰)

... شما اگر دیوان دو جلدی بهار را ورق بزنید از تحول اندیشه و بیان او آگاهی خواهید یافت. گفتم «بهار مرد پیکار» بود. او نه تنها به خاطر اندیشه‌های سیاسی دشمنی‌ها دیده و زجرها کشیده بود، بلکه در ساحه ادب نیز که حقاً یکه‌تاز میدان بود، از رشک‌ورزان و کوته‌اندیشان فشارهایی دید که اگر این‌بار بر دوش دماوند نهادندی، بدل به دریای خزر گردیدی!...». از همان آغازِ شاعری، گفتند شاعری جوان محال است بتواند چنین اشعاری بسراید، او اشعار بهار شیروانی را دزدیده

و به نام خود کرده است، همچنانکه گفتند اشعار پروین اعتصامی را پدرش اعتصام‌الملک می‌سراید وگرنه زن کجا و این اندیشه‌های بلند کجا!....
(روشن‌ضمیر، ۱۳۷۱)

ای بی‌انصاف‌ها! آیا این بهار شیروانی بود که به سال ۱۳۱۳ هش در بزرگداشت هزاره فردوسی، شعر «درینگ واتر» را ارتجالاً به شعر پارسی ترجمه کرد؟ یا «هدیه تاگورا»ی اقبال لاهوری را بهار شیروانی نوشت؟!

به دیو مردم نادان همی نبندم دل — کزین گروه نبینم به جز گران جانی
دریغ باشد پرداختن به چوبین دیو — مرا که هست به ملک سخن سلیمانی

(بهار: ج ۲، ۴۹۹)

ترجمه اشعار شاعر انگلیسی

در جشن هزاره فردوسی که به سال ۱۳۱۳ خورشیدی از طرف دولت ایران در تهران و مشهد برپا شده بود، آقای جان درینک واتر (M.J. Drink water). شاعر و مستشرق عالی‌مقام انگلیسی یکی از دعوت‌شدگان خارجی در این جشن بود که قصیده‌ای به زبان انگلیسی ساخته و در یکی از مجالس جشن تهران خواند. استاد بهار بنا به تقاضای جمعی از دانشمندان مضمون قصیده شاعر انگلیسی را که مرحوم مجتبی مینوی آن را به فارسی برگردانده بودند، به نظم درآوردند و مورد توجه و تحسین اهل مجلس و شاعر انگلیسی قرار گرفت. در پایان قصیده چند بیت نیز به زبان خود بر آن افزوده است. اینک آن برگردان:

به قسطنطنیه بتابید ماه — بلرزید از آن برج‌های سیاه
ز قرن‌الذهب ساخت سیمین کمند — مگر بگذرد زان بروج بلند
نگارا نگه کن که این نور پاک — دگر باره از این شب تابناک
پیامی ز من آورد سوی تو — ز روزن درآید به مشکوی تو
ز غوغای مغرب به تنگ آمدم — سوی کشور داستان‌ها شدم
ز داد و ده غرب دل بگسلم — مگر لختی آرام گیرد دلم
تو کاگاهی ای ماه مشکوی من — ز شب زنده‌داری نجم پرن
ز یاد خود ایدر مرا شاد کن — درین راه دورم یکی یاد کن

به نیمه ره زندگی راه جوی | ز چشم حسودان بی‌آبروی
ز لندن شوم سوی شهر گُلان | به هر گل سراینده بر بلبلان
به مرزی که آنجا خجسته سروش | به رامش بسی برکشیده خروش
به خاکی که ناهید فرخنده چهر | برافشاند از زخمه باران مهر
چو ز اندیشه و رنج گشتم پریش | مرا خواند فردوسی از شهر خویش
مرا پیر خیام به آواز خواند | همم حافظ از شهر شیراز خواند
به جایی کجا آسمانی سرود | به گوش آید از این سپهر کبود
به گوش نیوشنده گیرد عبور | سبک نغمهٔ داستان‌های دور
به جایی که گه گاهت آید به گوش | غو لشکر کورش و داریوش
خموشی گزیدم از آوازشان | کجا نیکتر بشنوم رازشان
به باغی پر از سوری و یاسمن | در آن نغمه خوانان شده انجمن
به هر سو گل تازه با ناز و غنج | هزار اندر آن جاودان نغمه‌سنج
به رامش زدوده دل از کین و آز | فکنده غم روزگار دراز
شوم تا بدانجا شوم نغمه‌سنج | مگر وارهم لختی از درد و رنج
ز پاریس و از شارسان ونیز | ز سر منزل ویلون و دوک نیز
گذشتم به بلغار و آن کوهسار | گرفتم به قسطنطنیه گذار
به شهری که روزی ز بخت و نصیب | شد اسلام پیروزگر بر صلیب
سپیده چو از خاوران بگذرد | گریبان شام سیه بر درد
کند روشن این تیره چاه مرا | گشاید سوی شرق راه مرا
مرا آرزوها روایی کنند | به شهنامه‌ام رهنمایی کنند
کزین آرزوهای کوتاه خویش | به گوش آیدم بانک دلخواه خویش
به امید فردا دلم خرم است | وز اندیشهٔ روز دل بی‌غم است
بهل تا یک امشب نپیچم ز غم | نباشم ز یاد حسودان دژم
که فردا روم تا به بانگ سرود | نیوشم همی باستانی درود
که خیام و حافظ در آن بوستان | مرا چشم دارند چون دوستان
که با همرهانی چنان پاک خوی | سوی گور فردوسی آریم روی
از ایران نرفته است نام و نشان | شکست جهان نشکند پشتشان

هزیمت نیاورده در بندشان — نبرده دل و فر و اورندشان
اگر چند پروردگار سخن — ببست از سخن دیرگاهی دهن
چو برتابد استاره‌ای ارجمند — نهند از سخن کاخ‌های بلند
سر تخت جمشید را نو کنند — ز نو یاد جمشید و خسرو کنند
ز طهران که بنگاه تاج است و تخت — به گوش آید آوازهٔ فرّ و بخت
ز شیرازی و اصفهانی سرود — بود تر زبان رکنی و زنده رود
چو خیزد نواشان ز مهر و ز درد — نباشد کم از فخر ننگ و نبرد
هنوز اندر آن کشور دیرباز — بود ابر با بارهٔ دژ به راز
کند پادشاهان با فر و زور — ز پیکار، پیروزی و جشن و سور
ز هر دژ به گوش آید آوای کوس — ز ایوار تا گاه بانگ خروس
تو گویی جهان تا جهان لشکرست — سوی فتح‌های گزین رهبرست
فزون زان فتوحی که داریم یاد — ز کشورگشایان با فرّ و داد
ز باغی میان خلیج و خزر — کز آنجا گل نو برآورده سر
سوارانی از مهر و از آرزو — رسولانی از فکرهای نکو
ز ایران سوی غرب پوینده‌اند — شما را در آن ملک جوینده‌اند
سخن گسترا موی بشکافتم — کز اندیشه‌ات روزنی یافتم[1]
«درینک وتر» کت چشمهٔ زندگی — بجوشد ز لب گاه گویندگی
همی بوی مهر آید از روی تو — همی یاد شرم آید از خوی تو
ز دریا گذشت است اندیشه‌ات — بود سفتن گوهران پیشه‌ات
تو را هست اندیشه دریاگذار — ازیرا چو دریا بود بی‌کنار
سرود خوشت برد هوش مرا — ز گوهر بیاکند گوش مرا
رسیدی به پای خجسته سروش — ز لندن به منزلگه داریوش
جمیل زهاوی بزرگ اوستاد — در این بزم والا زبان برگشاد
به شعر اندرون‌تر زبانی گرفت — ز شعرش زمین آسمانی گرفت
ز انفاس او آتشی بردمید — وزان شعله شد چون تو نوری پدید

---

۱. از اینجا به بعد بهار از زبان خود سخن گفته است.

وزیـــن آتش و نـور، طـبع «بـهار» ز افسـردگی رست و شـد شـعبه بـار

NEW LINES WRITTEN DEJECTION IN TRAVELLING TO PERSI

BY:JOHN DRINK WATER.[1]

آخرین پیکار بهار، پیکار با مرگ بود، پیکاری که در آن شکست ما حتمی است. برادرش آقای ملک‌زاده می‌نویسد:

اما آفتاب عمر بهار غروب کرده بود. هنوز یک سال بیش از بازگشتن نگذشته بود که دوباره مریض شد و از کلیه فعالیت‌های ادبی و اجتماعی باز ماند و در نخستین روز اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ شمسی پس از یک هفته جدال وحشتناک و غم‌انگیز با مرگ درگذشت.[2]

مرگ از برای اهل فضیلت نیست مرگ تو گر چه مرگ فضیلت بود

آغـاز زنـدگی تـو امـروز است کـان زنـدگی حیات مـوقت بـود

(صادق سرمد)

شـاهد علم و ادب چـون بـه سـرای تـو رسـید

گفت جایی بـه جـهان خـوش‌تر از ایـنجا نشـود

هر که بیتی دو بـه هـم کـرد، کـلامی دو نـوشت

بـا تـو در عـرض ادب هـمسر و هـمتا نشـود

نه ملک گـردد هـرکس کـه بـه کـف داشت قـلم

بـــا یکـــی جـقه چـوبینه کسـی شـا نشـود

غـم مـخور گـر نـبود کـار جـهانت بـه مراد

کـــار دنـــیا بـــه مـــراد دل دانـــا نشـود...

(ایرج میرزا)

مـرگ حیات است، حیات است عکس نـــماید بـــه دل کـــافری

خـانهٔ تـن گـر شکـند هـین منال تو به یقین دان که به زندان دری!

جـامهٔ ایـن جسـم غـلامانه بـود گـــیر کـنون پـیرهن سـروری...

ای مَلِک، یاد از تو، ای سلطان اقلیم هنر

---

۱. هزاره فردوسی، جمعی از دانشمندان، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۲ ش، ص ۳۵-۳۷.

۲. یاد یاران، ص ۲۰۱ و ۲۰۲.

ای «دماوند» از تو یک کانون عشق و التهاب
رفتی و با خویش بردی شوکت دربار فضل
شاعر از فر و فروغ افتاد و شعر از آب و تاب
نی مذاقی در هنر ماند و نه لطفی در سخن
نی صفایی در قلم ماند و نه ذوقی در کتاب

(شهریار)

هر بهاری را خزانی در پی است، اما چه دردناک و نابهنگام است که در نخستین روز اردیبهشت ماه، آنگاه که رخسار گیتی آراسته همچون بهشت است، ناگهان باد خزانی وزیدن گیرد و گل‌ها را بر شاخساران بخشکاند![1]

به اردیبهشت این گل از دست ما رفت　　که دیده به اردیبهشت این خزانی؟!

(محمود سلماسی ـ آزرم تبریزی)

یادگار بهار به قلم شادروان دکتر غلامحسین یوسفی:[2]

... اینک بیست سال[3] است که روزگار بهار پایان گرفته است و برخلاف بهار طبیعت، او دیگربار به ما چهره نخواهد نمود. نگاهی به آثار قلمی شادروان بهار در دل ما این حسرت را برمی‌انگیزد و دریغ می‌خوریم که اکنون سال‌ها است ملت ایران از دم‌گرم و طبع شعرآفرین و نثر پرجوش شاعری استاد و نویسنده‌ای وطن‌خواه بی‌نصیب مانده است! نشر کتاب ارجمند *بهار و ادب فارسی* به نویسندهٔ این سطور فرصتی مغتنم ارزانی داشت که این مختصر را به صورت مقدمه بر این مجموعه بنویسد، نه به مقصد آنکه حق بهار و این کتاب را اداکرده باشد بلکه به منظور تیمّن و تبرّک شرکت و در این خدمت و به‌عنوان یاد شاگردی کوچک از استاد بزرگ خویش... .(یوسفی، ج ۱: ۴۰)

مطلب فوق‌الذکر را فراهم آورده‌ام و در دسترس همگان می‌گذارم و این خدمتی است به ادب و فرهنگ ایران و مردم این مرز و بوم و نیز حق‌گذاریی است نسبت به شاعری بزرگ و استادی نامور.

---

۱. یاد یاران، ص ۱۹۱.

۲. گلبن، *بهار و ادب فارسی*، ص ۳۹ و ۴۰.

۳. استاد در سال ۱۳۵۰ مقدمه این کتاب را نوشته است.

منابع و مأخذ:

۱. آرین‌پور، یحیی، *از صبا تا نیما*، دو جلد، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ اول، ۱۳۵۰.

۲. اسحاق، محمد، *سخنوران ایران در عصر حاضر*، جلد اول، دهلی: ۱۳۵۱.

۳. افشار، ایرج، *فهرست مقالات*، دوره کامل، پنج جلد.

۴. براون، ادوارد، *تاریخ ادبی ایران*، ترجمه علی پاشا صالح و دیگران، تهران: ۱۳۳۶.

۵. برقعی، سید محمدباقر، *سخنوران نامی معاصر*، تهران: ۱۳۳۶-۱۳۳۹.

۶. بهار، محمدتقی، *دیوان اشعار*، تهران: امیرکبیر، دوجلد، ۱۳۴۰.

۷. خلخالی، سید عبدالحمید، *تذکرهٔ شعرای معاصر*، تهران: طهوری، تهران، ۱۳۳۷-۱۳۳۳.

۸. دین‌شاه، سلیستر، *سخنوران دوران پهلوی*، بمبئی.

۹. روشن ضمیر، مهدی، *دو شاعر بزرگ مولانا، شهریار*، تهران: مستوفی، ۱۳۷۱.

۱۰. ـــــ، *یاد یاران*، تهران: مستوفی، تهران، ۱۳۶۲.

۱۱. صدر هاشمی، محمد، *جراید و مجلات ایران*، جلد چهارم، تهران: کمال اصفهان، ۱۳۳۲.

۱۲. ـــــ *هزارهٔ فردوسی*، جمعی از دانشمندان، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

۱۳. مجله مهر، (مجله علمی، ادبی، اقتصادی مصور)، مؤسس مجید موقر، تهران، شماره ۵ و ۶، سال دوم، مهرماه ۱۳۱۳.

زبان‌شناختی ملک‌الشعرا بهار

محمدحسین یمین*

محمدتقی بهار «ملک‌الشعرا» همچنان که ادیب و سخنور بزرگ، محقق و دانشمند سترگ پارسی‌زبان در اویل سده چهاردهم هجری بوده است، به همان‌گونه زبان‌شناس برجستهٔ این عصر نیز به‌شمار می‌آید. این حقیقت را آثار ارزشمند وی در ارتباط به زبان‌شناسی وضوح تأیید و تثبیت می‌کند. مقام بهار در زبان‌شناسی، از چندین نگاه مهم و شایسته ارج‌گذاری است: نخست آنکه وی مقدم‌تر از دانشمندان دیگر در رابطه با زبان‌شناسی پژوهش‌هایی انجام داده است. اوست که در سال ۱۳۱۴ هش در مقدمهٔ *تاریخ سیستان* ویژگی‌های زبانی این اثر را تحلیل کرد و توضیح داد و راه‌هایی را برای سایر محققان زبان پارسی دری گشود و اثر ارزشمند و قابل قدری را در این مورد ایجاد نمود، چنانکه بخش عمده و بزرگ آن را مسائل زبانی احتوا کرده است. در حقیقت بهار با این اثر (*سبک‌شناسی*) زبان‌شناسی را اساس گذاشته است. مقام بهار در زبان‌شناسی از اینجا قابل توجه و درخور ستایش و ارزنده است که وی نه تنها در ساحه‌ای محدود از زبان‌شناسی، بلکه در بخش‌های مختلف آن ابتکاراتی را به دست گرفته است. بهار بیشتر از پنجاه سال قبل در مقدمهٔ *تاریخ سیستان* گذشته از شرح ویژگی‌های صرفی و نحوی اثر، به توضیح مختصات فونولوژیکی و لیکسی کولوژیکی آن نیز پرداخته است و تئوری‌های این دانش‌های مستقل را در آن عملاً تحلیل و تشریح کرده است؛ مثلاً توضیح و توصیف و تقلیب اصوات در واژه‌ها، ارائه واژه‌های کهن و دخیل و واژه‌های مترادف و

---

* استاد دانشگاه کابل

از این قبیل. به همین‌گونه بهار در جلد دوم و سوم سبک‌شناسی هفده متن کلاسیک را در بخش‌های مختلف زبان‌شناسی به تفصیل مورد تشریح و تدقیق قرار داده است؛ مثلاً *تاریخ بیهقی*، *سیاست‌نامه*، *مجمل‌التواریخ*، *اسکندرنامه*، *نوروزنامه*، *کشف‌المحجوب*، *اسرارالتوحید*، *تذکرةالاولیا*، *کلیله و دمنه*، *چهار مقاله*، *تاریخ بخارا*، *مقامات حمیدی*، *تاریخ بیهقی*، *تاریخ وصاف*، *گلستان*، *المعجم* و *تاریخ جهان‌گشا*.

علاوه بر اینها به تحلیل زبانی چندین متن دیگر کلاسیک به اختصار پرداخته است که شامل برخی از اشعار کهن پارسی دری از جمله شکوائیهٔ رودکی می‌شود.

بهار در خلال این آثار گرانبهای خویش به تثبیت بسیاری از مقوله‌های زبانی دست یافته و اینها را به شکل درست به‌کار برده است؛ به حیث نمونه استعمال «بای تأکید»[۱] که عده‌ای آن را به اشتباه «بای زینت» و یا «بای زاید» گفته‌اند را همچنین کاربرد مقولهٔ متکلم مع‌الغیر[۲] بر جمع شخص اول که بعضی آن به صورت نادرست جمع متکلم نامیده‌اند و نیز استعمال کتگوری فعل مستقبل محقق‌الوقوع[۳] که شکلاً ماضی و دارای معنای مستقبل است؛ مثلاً در این مصرع حافظ:

فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش

یعنی گل یارش شود.

جلد نخست سبک‌شناسی بهار محتوی بحث‌های مهمی در بخش‌های گوناگون زبان‌شناسی است و در این موارد در زبان پارسی دری اثری به این عمق و گستردگی تدوین نشده است؛ مثلاً پژوهش در موضوع شاخه‌های زبان، زبان‌های ایرانی و دوره‌های تحول آن و ارتباط زبان پارسی دری به آنها. در این اثر بحث‌هایی هم در زمینه‌های مختلف زبانی صورت گرفته است که با زبان‌شناسی تاریخی ارتباط پیدا می‌کند.

تحلیل واژه‌های مترادف، واژه‌های وامی، واژه‌های کهن، گسترش معنایی لغات در آن، همه شامل واژه‌شناسی می‌گردد که دانشی است مستقل. به همین‌گونه، بررسی ریشه‌های واژه‌ها در این اثر ارتباط می‌گیرد به ریشه‌شناسی که شاخه مهمی از زبان‌شناسی را احتوا می‌نماید و نیز ارائه عبارت‌های استوار و ایدیم‌ها ـ که بعضاً در آن صورت گرفته است ـ موضوع فریزیولوژی را می‌سازد.

این همه دقایق و حقایق دال بر این است که بهار با بحث روی موضوعات زبانی

مقدم‌تر از دیگر دانشمندان با شرح و تحلیل ممیزات زبانی آثار کلاسیک‌مان در بیش از نیم قرن قبل، و با تدوین مجموعه‌ای در سبک‌شناسی در همان اوان، مسلماً در ساحهٔ زبان‌شناسی از دانشمندان پیشگام به حساب می‌آید و کارهای وی در این زمینه‌ها سرمشقی بوده است برای آیندگان.

از احتمال به دور نیست که بخش‌های مربوط به زبان‌شناسی در «سبک‌شناسی» بهار انگیزه و رهنمودی بوده باشد برای نگارش تاریخ زبان پارسی دری، تحقیقات زبان پارسی دری و ایجاد دستور زبان پارسی دری در سال‌های بعدی، چه تا آن‌گاه آثاری بدین جامعیت در زبان‌شناسی پارسی دری به دست نگارش قرار نگرفته است و آنچه به میان آمده پس از تدوین سبک‌شناسی در چندین دهه قبل بوده است. همین امروز آثار و کارهای علمی بهار همان‌گونه که در ساحات مختلف مورد استفاده قرار گرفته و می‌گیرد، بخش زبان‌شناختی وی، منبع و سرچشمهٔ مهمی در تکستولوژی است.

در نتیجه باید گفت که بهار چه در بخش ارایهٔ مقوله‌های زبانی در دستور و سایر ساحات زبان‌شناسی و هم از نظر ادبیات‌شناسی پایگاه بلند و مقام مقدم داشته است و نیز در مورد آنانی که تحلیل زبانی سبک‌شناسی را منحصر به ساحهٔ دستور و محدود تصور کرده‌اند، باید افزود که این دیدگاه قابل تأمل است، چه بهار در سبک‌شناسی، متون را نه تنها از نظر دستور بلکه طوری که در بالا ارائه شد، در ارتباط با ساحات مختلف زبان‌شناسی نیز بررسی و تحلیل کرده است.

منبع

۱. بهار، ملک‌الشعرا، *سبک‌شناسی*، ج ۱، چاپ پرستو، ۱۳۴۹.

۲. همان، ص ۳۶۶.

۳. همان، ص ۳۵۴؛ یا مقدمهٔ *تاریخ سیستان*، کابل، مطبعهٔ دولتی، ۱۳۶۶.

هواداری ملک‌الشعرا بهار

از اندیشه تأسیس دولت مقتدر مرکزی ۱۳۰۳-۱۲۹۷: بررسی دلایل و زمینه‌ها

محسن خلیلی*

محمدتقی بهار فرزند محمدکاظم صبوری در سال ۱۳۰۴ هـق. در شهر مشهد متولد شد. پدرش شاعر بزرگ معاصر ناصرالدین شاه بود و از همو لقب ملک‌الشعرایی گرفته بود. همین لقب را مظفرالدین شاه به محمدتقی نیز به موجب فرمان مخصوص اعطاء کرد. علوم قدیمه را نزد استادانش میرزا عبدالرحمن شیرازی، میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری و سیدعلی خان درجزی فراگرفت و از طریق مطبوعات مصری با اوضاع جهان و به‌ویژه فرهنگ اروپایی آشنا شد. فعالیت‌های قلمی و سیاسی فراوان داشت و آنها را با هم همزاد و همسان ساخته بود. در روزنامه نوبهار و هفته‌نامه *تازه بهار*، مقالات تند و آتشینی علیه دخالت‌های ناروای روسیه تزاری در امور مربوط به ایران و نیز هشدار به همه ایرانیان ـ از آن بابت که صفات مذموم یک ملت را بر می‌شمرد و به طریقی مستدل آنها را تقبیح می‌کرد و نیز به تجدید حیات ایران از طریق توسیع صفات نیکوی ایرانی توصیه می‌نمود ـ می‌نگاشت. نماینده مجلس هم از سوی خراسانیان و هم از سوی تهرانی‌ها شد ولی در امر سیاست نترس بود و در بحبوحه موافقت همگانی با قضیه جمهوری‌خواهی رضا خانی و تغییر سلطنت قاجار به حدی به‌طور جد مخالفت کرد که حتی یک‌بار عوامل سردار سپه قصد ترور وی را کردند ولی اشتباهاً سید واعظ بی‌گناهی را به جای او در مقابل مجلس شورای ملی کشتند. مدتی نیز هم حبس و تبعید کشید و در

* دکتری علوم سیاسی، استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد

زمان سلطنت پهلوی دوم نیز مدت کوتاهی وزیر فرهنگ کابینه قوام‌السلطنه شد (مرسلوند، ۱۳۶۹: ۱۰۰-۹۳). مقام و مرتبه وی نه در سیاست که در عرصه فرهنگ و ادب به راستی بر کسی پوشیده نیست. آخرین بازتاب شعر کهن فارسی و آزادی‌خواه‌ترین و متعادل‌ترین متفکر ایران در قرن اخیر (بهار، ۹:۱۳۸۲) نامیده‌اندش که باید او را در زنجیره تاریخ هزار و دویست ساله شعر فارسی و با بزرگانی از نوع منوچهری، فرخی، مسعود سعد، خاقانی و ناصرخسرو مقایسه کرد (اتحاد، ۱۱۵:۱۳۷۹).

وی کسی بود که بی‌گمان و گفت‌وگو استاد سخنوران معاصر بود و نثر و شعرش آمیختگی شدیدی با سیاست داشت تا جایی که دو مفهوم ـ وطن و آزادی ـ را صید دو نهنگ بزرگ از شط شعر بهار (همان: ۱۲۰) خوانده و نوشته‌اند که ایران‌دوستی را از فردوسی و عشق به آزادی و دموکراسی را از انقلاب مشروطه (همان: ۱۱۶) فراگرفته بوده ولی تنها به آن بسنده نمی‌کرده بلکه عشق به امیرالمؤمنین هم در وجود وی عمیقاً لانه کرده بوده است تا جایی که دخترش می‌گوید:

پدرم را در حال اشک ریختن دیدم. بسیار تعجب کردم. پرسیدم آقاجان چی شده؟ در جوابم گفت امروز روز قتل حضرت علی(ع) است (بهار، ۴۴:۱۳۸۲).

نگارنده مایل است بداند ـ و این نکته را به صورت پرسش اصلی این مکتوب قرار می‌دهد ـ که چرا محمدتقی بهار هنگامی که به نگارش *تاریخ مختصر احزاب سیاسی* می‌پرداخته و نیز در روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها قلم می‌زده است، از تشکیل حکومت مقتدر مرکزی حمایت می‌نموده و آن را علاج دردهای معاصر ایرانیان به حساب می‌آورده است؟ اندیشه‌ای که سرانجام به تشکیل حکومت خودکامه رضا خانی و تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی منجر شد و دیدیم که بر کشور چه رفت و چه تندروی‌هایی که صورت نگرفت و چه نادرستی‌هایی که ساز نشد؟ آیا ملک‌الشعرا هوادار چنان حکومت و شخصی بوده و یا از راه درمان یک درد ریشه‌ای که در گوشت و رگ و پوست خلق ایرانی خلیده بوده و با سرشت او همسانی نشان می‌داده است به اقتدار دولت تمرکزگرا تأکید می‌ورزیده و زمینه‌های آموزه‌ای آن را فراهم می‌آورده است؟ پاسخ آغازین نگارنده ـ در آن را در حکم فرضیه تلقی می‌کنیم ـ آن است که نابسامانی برآمده از ناسازواری انقلاب مشروطه و آشفتگی توان‌فرسای امر زمامداری کشور به همراه پراکندگی و بدبختی خلق ایرانی نه تنها در ذهن وی بلکه در ذهن همه ایرانیان، نیازمندی به کسی یا کسانی، به

فکری یا مرامی و تشکیلاتی را می‌پروراند که بیایند و کار را از ریشه بر عهده گیرند و حتی اگر شده است با جبر و زورکار را به پیش برند و اوضاع را اصلاح کنند و مملکت را از این آشفتگی شانزده ساله اندوهبار برهانند. عوام‌خواهان چنان وضعی بودند و چون و چرایی هم در آن نداشتند. وانگهی نخبگان هم در این کار بودند و به آن کار می آمدند و زمینه‌های تئوریک آن را فراهم می‌آوردند. گرایش محمدتقی بهار را تنها از میان دو جلد کتاب *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*: انقراض قاجاریه، پی می‌گیریم و سپس آن را تئوریزه و مستدل می‌کنیم.

محمدتقی بهار در اینکه چرا از حکومت مرکزی مقتدر حمایت می‌کند دلایل خود را بیان می‌نماید:

دریافتم که باید حکومت مرکزی را قدرت داد و برای حکومت، نقطه اتکا به دست آورد و مملکت را دارای مرکز ثقل کرد... حکومت مقتدر مرکزی از هر قیام و جنبشی که در ایالات برای اصلاحات برپا شود، صلاح‌تر است و باید همواره به دولت مرکزی کمک کرد و هوچیگری ضعیف ساختن دولت و فحاشی جراید به یکدیگر و به دولت و تحریک مردم ایالات به طغیان و سرکشی برای آتیه مشروطه و آزادی و حتی استقلال کشور زهری کشنده است (بهار، ۱۳۷۹، ج۱: ح و ط).

انقلاب مشروطیت از نظر وی رو به نابودی می‌رود زیرا بسته بودن متمادی پارلمان، انفکاک قوای حریت‌خواه از همدیگر، تبعید عناصر فعال مشروطه و تأخیر و اهمال در امر انتخابات، آشکار می‌سازد که آتیه ایران سیاه خواهد بود. نخبگان معتقد شده بودند که «استقلال و تمامیت ملکیه» در حال از دست رفتن است و از این دست «سخنان زهردار و یأس‌آمیز» حتی به پادشاه جوان نیز گفته می‌شد (همان، ج ۱: ۱۳ و ۱۶) پادشاهی که به زعم وی می‌بایست «طرز کار آتاتورک یا موسولینی» (بهار: ۲۹) را پیش می‌گرفت که نگرفت و عده‌ای قزاق به جای او این کار را کردند. در آن زمان در میان ایرانیان چیزی که نبود «دو فکر موافق» بود (همان: ۱۸). احمدشاه نیز که از هر چیزی می‌ترسید و جرأت و علاقه‌ای برای هیچ اقدام نداشت (همان: ۵۶) اشراف و اعیان کهنه ایرانی نیز که به بدترین صفت‌ها دچارند و فکر می‌کنند هر کس که می‌خواهد سر و سامانی برقرار کند حتماً باید نسبت اشرافی داشته باشد (همان: ۶۴). مجموعه ایرانیان نیز که به «کرم آدم‌خورک» مبتلا هستند:

مثل آن است که در ایران کرمی باشد که او را کرم آدم‌خورک می‌نامند. بعضی جوان‌ها که بوی خاصی می‌دهند یعنی بوی غیرت و شعور و لیاقت از آنها استشمام می‌شود این کرم آنها را زیر نظر می‌گیرد، همه آنها را پی می‌کند، گاهی در آنها نفوذ می‌کند و زهر می‌ریزد و هرگاه بی‌اثر ماند در طرف آنها، رئیس آنها، همکاران آنها، رفقای آنها زهر می‌پاشد. آنها را بر علیه این جوان مسموم می‌کند. خلاصه این جوان را تا آخر عمر و روزگار پیری دنبال می‌کند تا او را به گور کند یا از کار بیندازد (همان: ۱۶۱).

رسوخ افکار و اعمال و رفتارهای انحرافی در یک ملت (همان: ۱۱۵ و ۱۱۶) و نیاز مملکت به قاعده که مشروطه آن را از بین برد و چیزی هم به جای آن نگذاشت (همان:۲۴۷) و تذکار این نکته که «انقلاب مکرر» هم هیچ به حال ملت و مملکت نافع نیست (همان: ۲۴۸) همگی دست در دست هم می‌دهند تا محمدتقی میانسال در این دوران به «سیاست مثبت و اکثریت قاطع و دولت مقتدر» (همان: ۱۲۱) وفاداری نظری نشان دهد زیرا خستگی همگانی از بساط فرقه‌بازی و پیش نبردن هیچ کاری، نیازمندی به «حکومت نافذالکلمه مقتدر» (همان: ۱۳۱) را نزد عوام و خواص موجه می‌ساخت:

«حکومت مقتدر و توانایی که از عمرو زید اندیشه نکند و اصلاحات را از ریشه شروع کند و از مداخلات شما (انگلیسی‌ها) و روس‌ها علی‌السویه جلوگیری نماید و بزرگ‌تر از هر کاری به فکر امنیت و تجارت و امور اقتصادی باشد» (همان: ۹۱).

این نه تنها فکر و اندیشه او بلکه فکری همگانی بود تا آنجاکه می‌نویسد این وضع آشفته، نیازمند دولت قوی بود و حتی مدرس هم اگر مجال و نیرو می‌یافت کودتا می‌کرد و به سراسیمگی‌ها و هرج و مرج‌ها پایان می‌داد (همان: ۶۱) حتی در این زمینه انگلیسی‌ها نیز با او شور و مشورتی کرده بودند و از بهار خواسته بودند که به انگلیسی‌ها در ایجاد حکومتی مقتدر که بتواند هر «صاحب داعیه و صاحب صوتی» (همان: ۶۳) را سرکوب نماید مذاکره کند. پس اندیشه تغییر اوضاع مابه‌الاشتراک همگانی بود:

فکر تغییر وضع در هر سری دور می‌زده است و از شاه تا شهزاده و از عالم تا عامی همه دریافته بودند که با این وضع شرب‌الیهود و اصول ریاکاری و پوشانیدن لباس ملی بر اغراض فرومایه شخصی نمی‌توان کار کرد و همه در صدد بودند که از طریق کودتا و جمع قوای متشتت و تمرکز آنها می‌توان به سرمنزل مقصود برسند منتهی رفیق ما (سید ضیا و رضا خان) که زودتر از همه کامیاب شد بدین لسان‌الغیب رطب‌اللسان بود که

می‌فرماید:

من به سر منزل عنقانه بخود بردم راه/ طی این مرحله با مرغ سلیمان کردم (همان:۶۶).

حتی در طرد جنبش‌هایی چون جنگلی و پسیان و خیابانی معتقد است که آنها نمی‌بایست اقدامات را در سطح محلی دنبال می‌کردند بلکه می‌بایست خیال و اقداماتشان در جهت دولت مرکزی و ایجاد حکومت مقتدر و قوی تمرکز (همان: ۱۵۸ و ۱۵۹). ولی نکته مهم آن است که اندیشه ایجاد انتظام و فکر پیدایش دولت مقتدر مرکزی نزد او حول محور شخص نمی‌گشته و حتی به رضا خان میرپنج نیز هیچ نظری نداشته بلکه به تنها چیزی که می‌اندیشیده روند ایجاد دولت مقتدر و نوساز بوده است و از این حیث گاهی زخم زبانی هم بر رضاخان ـ رضاشاه بعدی ـ نیز می‌زند:

هنوز قزاق ایران درست یک قوه ساخته شدهٔ اجنبی و مطیع اجنبی شناخته می‌شد نه یک قوه پاک و فداکار ایرانی. و شکی نیست که این قوه در گیلان و مازندران فداکاری‌ها کرده بود اما آن همه در تحت نظر و مصالح سیاست خارجی بود. (همان: ۱۰۹)

بهار رضا خان را به سرکوب‌گری وحشیانه متهم می‌سازد (همان: ۸۵) که با ذات و ماهیت اندیشه دولت مرکزی مقتدر نزد محمدتقی بهار متضاد بود؛ مانند آنکه تخته قاپو کردن عشایر را اصل پذیرفتنی دانسته ولی شیوه اعمال و اجرای آن را ناپسند شمرده است:

> درین عمل به واسطه عدم مواظبت کامل و نفع‌طلبی مأمورین نظامی گروه بسیاری از مرد و زن و کودک و احشام تلف گردید و بالاخره امر اسکان چون بدون نقشه منظم بود عملی نشد و نفوس بسیاری از بین رفتند (همان: ۲۷۲).

گمان می‌کنیم تعبیر «نقشه منظم» که وی سید ضیاء و رضاخان را به نداشتن آن متهم می‌کند عبارت از همان دستگاه فکری و تئوری‌پردازانه‌ای است که پیش از وقوع هر عمل مهم سیاسی و اجتماعی می‌بایست آن را پروراند و موجّه و مدلّل ساخت و سپس دست به اقدام و عمل زد. کاری که سیدضیا نداشت و نکرد:

به اصلی و مسلکی ثابت ایمان نیاورده بود... در سخن ماهر بود. او ظاهراً فاشیست بود اما با اصول فاشیزم آشنا نبود. آن روزها مرض دیکتاتوری برای جلوگیری از کمونیزم در دنیا مد شده بود (همان: ۹۵).

به زعم وی حتی «دیکتاتوری غمخوار» ـ که برای رواج نظم و انتظام علیه آشفتگی‌ها حتی اگر شده است باید آن را از چوب تراشید (همان: ۲۵۰) ـ به علت نبود یک «پرنسیپ متین و اخلاق ساده و حقیقی و امتحان داده»، می‌توانست به سرعت شکست خورد زیرا نبودن پرنسیپ و عادت کردن به حیات روزمره و اجرای تفننات خصوصیه و دخالت احساسات کوچک شخصی است که مادیون و معنویون همه در یک ردیف در آن شرکت دارند و این است یک درد بی‌درمان (همان: ۲۵۱).

چرا چنین حکومتی می‌بایست پدید می‌آمد و ویژگی‌های آنچه بود؟ محمدتقی بهار چنین پاسخ می‌دهد:

> باید حکومت مقتدری به روی کار آید قدری قوی‌تر و فعال‌تر و با جرأت‌تر باشد. باید دولت‌ها اقلاً پنج سال دوام کنند تا بتوانند نقشه‌ها و طرح‌های تازه‌ای اندیشیده و به کار برند. باید جراید تعدیل شود، باید قانون هیأت منصفه را ترتیب داد، باید جلو هرج و مرج فکری و قلمی را گرفت، باید دولت مرکزی را قوت بخشید، باید مرکز ثقل برای کشور تشکیل داد، باید ملت را از چنگ دایه‌ها و لله‌های جاهل و نادان و منفی‌باف نجات داد. باید پارازیت‌ها را که من غیراستحقاق به اندام ملت چسبیده‌اندو خون او را می‌مکند، کنده دور انداخت. باید حکومت مشت و عدالت را که متکی به قانون و فضیلت و جرأت باشد رواج داد (همان: ۱۰۰ و ۱۰۱).

اما به زعم وی نمی‌بایست اقتدارات و انتظامات این حکومت در اختیار یک نفر قرار گیرد زیرا می‌بایست به پشتوانه یک دستگاه فکری عمل کند و متکی به فرد نباشد. که اگر او رفت یا استعفا داد یا مریض شده و یا مرد همه آن اقتدارات و تنظیمات مثل عهد شاه عباس و نادر و کریم خان از میان نرود (همان: ۶۸).

این طرز فکر نشان می‌دهد که وی با حکومت خودکامانه یک نفره موافق نیست بلکه خیال وی آن است که با بهره‌گیری مداوم از یکسری اصول متین و وطن‌خواهانه که پشتوانه‌ای در تاریخ و جغرافیا و هویت ملی ایرانیان دارد، آشفتگی‌های زمانه برطرف گردد. به همین دلیل اشعار وطن‌خواهانه و یا وطنیات ـ مانند «وطن در خطر است»، «وطن من»، «داد از دست عوام»، «داد از دست خواص»، «یا مرگ یا تجدد»، «ای مردم ایران» (صالحی، ۱۰۲:۱۳۸۱) ـ همگی نشان‌دهنده آن روحیه و عرق ملی و میهن‌دوستانه‌ای

است که وی را سرانجام به تشکیل یک دولت مقتدر رهنمون می‌سازد، دولتی که حافظ وطن باشد و دو عنصر «تاریخی بودن و اقلیم» را به‌عنوان بر سازنده‌های هویت ملی (همان: ۱۰۴) قوام بخشد. علاقه شدید وی به فردوسی ـ به‌عنوان زنده‌کننده نژاد و ملیت ایران، خالق افتخارات و محامد و معالی محو و فراموش گشته، حکیم اخلاقی قابل ستایش به مثابه روح مقدسی که می‌بایست تجدید عظمت ایران را از وی استمداد کرد (اتحاد، ۱۳۷۹: ۲۰۷و ۲۰۹) ـ نشان‌دهنده نوعی ناسیونالیسم باستان‌گرایی بود که می‌خواست مجد و جلال فراموش شده ایرانیان را که از «دفتر خواطر» خط خورده بود (همان: ۲۰۷) را دوباره به بارگاه شکوه بنشاند. غرور جریحه‌دار شده ایرانیان از تجاوزات استعمارطلبانه روس‌ها و انگلیسی‌ها و نیز محو و اشغال شدن ایران در جنگ جهانی اول ـ خلاف آنکه دولت ایران اعلام بی‌طرفی کرده بود ـ وضعی را پدید آورد که اگر کسی صدای رفع زبونی ایران و اعاده مجد و عظمت را در می‌داد گوش‌های شنوای بسیاری می‌یافت. وی این وظیفه را با علاقه‌مندی در خود درک و احساس کرده بود که در این سراسیمگی زمانه و مغشوش شدن هویت‌ها باید هم خودآگاهی تاریخی نسبت به تاریخ و سرزمین یافت و هم از آن آگاهی، میل و آرزویی برای پایان دادن به آشفتگی‌های زمانه و اعاده عظمت تاریخی ایران ایجاد کرد (صالحی، ۱۳۸۱:۱۰۹). به همین سبب هیچ مایه شگفتی نیست اگر ببینیم مصرّانه خواستار بازسازی و آبرومند کردن وضع قبر نادرشاه می‌شود ـ که آنک طویله گاریچیان اتباع روس شده بود (اتحاد، ۱۳۷۹:۲۱۱) و نیز تعریف و تمجید از سردار سپه را ابزاری قرار داده بود تا وی به آبادی و عمارت آرامگه فردوسی تشویق شود و در این زمینه عیبی نمی‌بیند که از آن سردار دلیر برای تجدید عظمت و جبروت سرداران باستانی ایران دعوت کند (همان: ۲۰۹) علاقه بهار به فرهنگ و زبان باستان ایران سبب شد که «پهلویا یاد ز میراث کن / مدرسه پهلوی احداث کن» را بسراید (همان: ۱۶۶) و وی را ـ که اکنون قادر به انجام هر کاری بود ـ بزرگ جلوه دهد و گرنه تاریخ نویسی‌اش شاهدی بر این مدعاست که به شخص وی علاقه‌ای نداشته و ارادتی نمی‌ورزیده است. تنها سبب آن بود که به وطن و میهن خود علاقه وافر داشت. تجربه انقلاب مشروطه و ناکامی آن و نیز تجربه جنگ جهانی اول و خسارت‌های هنگفت آن سبب شد که از دو عنوان «آمال ملی و احتیاج ملیه»، بهره گیرد و وطن‌خواهان را به «احتفاظ مایملک» تشویق کند (صالحی، ۱۳۸۱: ۱۰۸-۱۰۶) و گوشزد سازد که در ایران، «قومیت‌های مختلفه» را

می‌بایست تحت «ملیت واحده» درآورد و در سایه وحدت‌های گوناگون تاریخی، ادبیات، آب و هوا و اقلیم، عادات و اطوار واخلاق، قبله و زیارتگاه وآمال و آرزوی ملیه (همان: ۱۱۰) به آنها هویتی یکسان بخشید. نگاه تیزبین متوجه می‌شد که آمال‌های همگون‌ساز و یکسانی آفرین محمدتقی بهار ـ در آن وضع اسفناک به جامانده از ناکامی‌های هرج و مرج آفرین انقلاب مشروطه و ادخال خسارت‌بار ایران در جنگ اول جهانی ـ همگی در گام نهایی نیازمند ساختکاری مقتدر با ساز و کارهایی نظم‌آفرین بود که قدرت را یکپارچه کند و مایملک ملت را از هر حیث از نابودی و پراکندگی برهاند.

نیاز ایرانیان به حکومت مقتدر ـ که مرکز ثقلی داشته باشد ـ و فراهم آوردن فضایی فکری که همگان آن نیاز را موجه و مستدل بدانند، دستاورد ناکامی و نابه‌هنگامی انقلاب مشروطه بود، انقلابی که حاصل سال‌ها کشاکش ایرانیان میان دو مقوله زیستن به طرز قدیم و افسون طرز جدید بود. مشروطیت از همان آغاز محکوم به شکست شده بود زیرا ائتلاف کوشندگان گوناگون آن ناپایدار و حاصل تلفیقی ناهماهنگ و نامنسجم میان اندیشه دینی و اندیشه مدرن تلقی می‌شد که رضایت هیچ کدام از مؤتلفان را به همراه نداشت. از دیگر سو، ایرانی در رویارویی‌اش با تمدن مغرب زمین به جای ژرف کاوی در مبانی اندیشه‌ای و ذاتی راز ترقی غربیان، به نگاه قشری و ظاهری به نظم و نظام سیاسی اجتماعی اروپا و نیز وجوه تکنیکال پیشرفتگی غربیان بسنده و تصورکرد هر چه هست در ماشین و ابزار است و اگر ایرانی هم به تکنیک و فن آنان دست یابد سرانجام همانند آنان خواهد شد. خمیرمایه فکری مبتذلی که نه ریشه در سنن ایرانی داشت و نه اسلام‌گرایان آن را بر می‌تابیدند و نه سبب خشنودی روشنفکران می‌شد ـ به آن جهت که عملاً نتوانسته بود ایرانی را به سوی ترقی وتجدد سوق دهد ـ انقلاب مشروطه نام گرفت که چون طرز قدیم را بر هم زده و نتوانسته بود طرز جدید را رواج دهد هم مبانی ارزش‌های پیشین مورد قبول اجتماع را برهم زد و هم وضعیت نه این و نه آن را حاکم کرد و به انواع بحران‌های دوران گذار، ایران را مبتلا نمود. شالوده اقتباسی که مبنای انقلاب مشروطیت قرار گرفت، بر فضایی تهی از پیوندها و مشحون ازگسست‌ها استوار شد و از همان آغاز نظام برآمده از مشروطیت را بر پایه ناسازگی و ناپایداری بنا کرد.

تجاوز و بهره‌کشی خارجیان، ویرانی اقتصادی، شورش، درگیری داخلی و فرمانروایی ضعیف، ایرانیان را مستأصل ساخته بود. دو قدرت بزرگ خارجی یعنی

روسیه و انگلستان مانع توسعه و پیشرفت ایران می‌شدند و از پاگیری و نفوذ قدرت سوم ممانعت می‌کردند. روس‌ها بی‌چون و چرا مخالف حکومت پارلمانی بودند و بریتانیایی‌ها نیز ترجیح می‌دادند که سروکارشان با یک فرد باشد و گرفتار انواع دولت‌ها و مجلس‌ها نشوند. به قولی انگار ایران محکوم به سرنوشت شوم بود و هیچ چیز نمی‌توانست آن را نجات دهد و هرگونه تلاش عمده ایرانیان به منظور اصلاحات از جانب قوایی خارج از اختیار آنان، شکست خورده بود (غنی، ۱۳۷۸: ۲۹). ایران بدون آنکه خود بخواهد وارد جنگ عالم‌گیر اول شد و بدون آنکه خود بخواهد با ویرانی و هرج و مرج واقعی بیرون آمد. تولید کشاورزی سقوط کرده بود، سربازان خارجی از آذوقه موجود استفاده می‌نمودند و در توزیع آن اخلال می‌کردند و دلالان نیز به کمبودها و کاستی‌ها دامن می‌زدند. قحطی بزرگ سال‌های ۷-۱۲۹۶ (۱۸-۱۹۱۷) چنان وخیم بود که عده‌ای ریشه‌های درختان را می‌خوردند و در مواردی نیز آدم‌خواری گزارش می‌شد. سیمای خشن مشکلات اجتماعی و اقتصادی ایران با آنفلونزایی که اروپا را در نوردیده و اکنون وارد ایران شده بود و نیز مرض تیفوس که همه‌جا را فرا گرفته و ده‌ها هزار نفر را نابود می‌کرد، خود را عمیقاً نشان می‌داد. رقم مرگ و میر ناشی از بیماری و گرسنگی در مجموع بسیار بالا بود. تجارت دچار نابسامانی شده، جاده‌ها خراب، پل‌ها ویران و راهزنی رایج بود. (ملایی، ۱۶۵:۱۳۸۱ و کدی، ۱۲۱:۱۳۸۱) نخست‌وزیری‌ها نوبتی شده بودند و دولت‌ها ناپایدار (غنی، ۲۷۱-۳۰۷:۱۳۷۸). تمامی کشور در دست «الملک» و «السلطنه» و «الدوله»‌های آزمند درآمده بود و مردم فقط می‌خواستند از گرسنگی نمیرند. فکر ایجاد دیکتاتوری از همین‌جا نضج یافت که در آن زمان بهبود عجالتاً متمرکز در رضاخان و مستشاران آمریکایی (همان: ۲۸۵) محسوب می‌شد، افسری قزاق که یادگرفته بود فرمان قاطع بدهد و بی‌چون و چرا و بی‌درخواست و التماس ندای اطاعت بشنود. (همان: ۳۰۷). این تفکر بختیار هم بود زیرا از یک‌سو نیروهای مذهبی به انفعال سیاسی دچار شده بودند (ملایی، ۱۶۷:۱۳۸۱) و از دیگرسو، سیاست‌های بریتانیا با آرمان تجددگرایان در ایران ـ که خواستار تغییر ماهیت و شکل نظام سیاسی شده بودند ـ تقارن یافته بود (همان: ۱۷۰). انقلاب روسیه به سال ۱۹۱۷ و در اوج جنگ جهانی به وقوع پیوسته بود و لنین می‌خواست که خود را از جنگ بر سر مطامع استعماری رهایی بخشد و برسر آن شد که حتی از ایران پا بیرون گذارد و تمامی امتیازات استعماری را ببخشد. انگلیسی‌ها

در وضعیتی سخت بودند زیرا هم از سوی ایرانیان تحت فشار قرار گرفته بودند که همانند رقیبش روس باید از ایران بیرون رود و هم از دیگر سو فشار افکار عمومی بریتانیایی‌ها بر دولتمردان انگلیسی افزونی یافته بود زیرا دیگر حاضر نبودند جان سربازان خود را در راهی دهند که دیگر چندان منفعتی برای آن قائل نبودند. ولی زمامداران انگلیسی دیگر رقیب دیرینه را در هماورد نمی‌دیدند؛ دفاع از هندوستان نیز هم چنان مهم تلقی می‌شد، ایران هم که کشور نفت‌خیزی بود. بنابراین خواستند در قالب برقراری نوعی تحت‌الحمایگی مستور هم قراردادی حقوقی بر ایران تحمیل کنند و هم اینکه به نفع آنها بود که دولتی قوی و مقتدر روی کار آید. بنابراین در هم تنیده شدن عوامل بسیاری سبب شد که همه ایرانیان خواستار نظم آهنین و عدالت همراه با مشت شوند. محمدتقی بهار نه از سر سیاست‌بازی که از حس وطن‌دوستی بود که به روی کار آمدن دولت مقتدر تمایل نشان می‌داد گرچه هیچ‌گاه روند را با شخصیت یکسان نساخت و عقیده‌اش را فدای مجیزگویی به فردی که آنک در آن مصدر قرار می‌گرفت نکرد.

هنگامی که می‌خواهیم گذشته خود را بشناسیم درست آن است که افزون بر توصیف و توضیح صرف رویدادها، به درون‌فهمی آن رخدادها نیز دست یازیم و این امر میسور نمی‌شد مگر آنکه تاریخ را ـ به‌عنوان علمی که تغییرات ساختاری را بررسی می‌کند ـ در همسایگی علوم اجتماعی در آوریم که مدعی بررسی تغییرات ساخت یافته است ـ (نجاتی حسینی، ۱۵۶:۱۳۸۲). ما فقط هنگامی می‌توانیم به هویت تاریخی دست یابیم که پژوهش‌های تاریخی روشمند انجام دهیم. این روشمندی تنها با استعانت از تمامیت علوم اجتماعی به دست می‌آید و پس از آن است که می‌توان به هویت فرهنگی ـ اجتماعی یک ملت در درازنای تاریخ پی برد. محمدتقی بهار اندیشه خود را در یک زمینه تاریخی (آشفتگی ناکرانمند جماعت ایرانی) و با عطف توجه به یک باستان نمون (پایایی ملت و ملیت ایرانی در پویه تاریخ) بیان می‌کند.

فهرست منابع

۱. اتحاد، هوشنگ، *پژوهشگران معاصر ایران*، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۷۹.

۲. بهار، پروانه، مرغ سحر، تهران: شهاب ثاقب، چاپ دوم، ۱۳۸۲.

۳. بهار، محمدتقی، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، انقراض قاجاریه. تهران: امیرکبیر، جلد اول، چاپ پنجم، ۱۳۷۹.

۴. صالحی، نصرالله، *بهار و آمال ملی*، *مطالعات ملی*، سال ۴، شماره ۱۴، زمستان ۱۳۸۱، صص ۱۱۵-۹۹.

۵. غنی، سیروس، *ایران: برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نیلوفر، چاپ دوم، ۱۳۷۸.

۶. کدی، نیکی، *ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس، ۱۳۸۱.

۷. مرسلوند، حسن، *زندگی‌نامه رجال و مشاهیر ایران*، تهران: الهام، جلد دوم، ۱۳۶۹.

۸. ملایی توانی،علیرضا، مشروطه و جمهوری: *ریشه‌های نابسامانی نظم دموکراتیک در ایران*، تهران: گستره، ۱۳۸۱.

۹. نجاتی حسینی، سید محمود، «واکاوی هویت تاریخی، تاریخ نگاری و جامعه‌شناسی تاریخ ایران: ملاحظات نظری و روش‌شناختی»*مطالعات ملی*، سال۴، شماره ۱، پیاپی ۱۵، صص ۱۹۰-۱۵۳.

بهار و شعر سیاسی

مهدی فیاض*

مقدمه

تحولات عمیق اجتماعی تغییرات بنیادینی را در مبانی فرهنگی جوامع به وجود آورده است. بر همین اساس، وقوع مشروطه در ایران، ساختار ادبیات و شعر کلاسیک فارسی را دگرگون ساخت و طبقه‌ای از شاعران و ادیبان را در دامان خود پرورد که آنان به مقتضیات زمان، مفاهیمی تازه راکه در شعر گذشتگان ـ اگر نگوییم سابقه نداشت ـ بسیار نادر و معدود بود، وارد عرصهٔ ادبیات ساختند. این نوع تازه از شعر که باید «شعر سیاسی»اش نامیده، مضامینی چون وطن و میهن‌دوستی، آزادی و آزادی‌خواهی، تجددطلبی و سنت‌شکنی و انتقاد کردن از شاه و وزیر گرفته تا کاسب و کشاورز و عمله و فعله و همه طبقات اجتماعی را در بر می‌گرفت؛ مضامینی که به اقتضای زمان و بر اثر آشنایی و گرته‌برداری از مبانی فرهنگی مغرب زمین (لیبرالیسم) رفته رفته جای خود را در میان انواع موضوعات شعر پارسی گشود. بررسی زمینه‌های ظهور و بروز جریان اخیر ولو به‌طور اجمال، مجالی وسیع می‌طلبد که از حوصله این مقاله خارج است و آن را باید در بستر سبک‌شناسی ادبیات معاصر ایران باز کاوید. معلوم است در چنان احوالی که ذکر شد و تحولی که در کلیه مظاهر زندگی توده مردم پیش آمد، خواه ناخواه گروهی از شاعران و نویسندگان پیدا شدند که به واسطهٔ خاستگاه طبقاتی یا علایق فطری و غریزی یا جبر زمانه یا به علل دیگر، در زمرهٔ آزادی‌خواهان در آمدند و به مبارزه‌ای قلمی و

---

* عضو هیأت علمی دانشگاه شاهرود

هنرمندانه علیه دولتیان و مستبدان و بیگانه‌پرستان دست زدند. در دوران انقلاب مشروطه هم کسانی چون «ادیب‌الممالک فراهانی» (امیری)، «سید اشرف‌الدین گیلانی» (نسیم شمال)، «عارف قزوینی»، «علامه محمد دهخدا» (دخو)، «ابوالقاسم لاهوتی»، «میرزاده عشقی» و «فرخی یزدی» کم و بیش خود را به سیاست و مسائل آن آغشتند که در میان آنان محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا) جایگاه رفیع‌تری دارد. محمدتقی ملک‌الشعرا بهار به سال ۱۲۶۵ هش در مشهد چشم به جهان گشود. پدرش میرزا محمدکاظم متخلص به صبوری پسر محمدباقر کاشانی، خود اهل شعر و ادب و ملک‌الشعرا آستان قدس رضوی بود. بهار نخستین دروس ادبی را در پیش پدر فراگرفت و این ادب‌آموزی را به‌تدریج افزون‌تر ساخت و تا واپسین روزگار زندگی خود که در سال ۱۳۳۰ هش در تهران به پایان آمد، ادامه داد و از نظر وسعت اطلاعات ادبی و تاریخی در ردیف اول دانشمندان ایران قرار گرفت. این شاعر نویسنده و محقق و سیاستمدار که سال‌ها کرسی تدریس «سبک‌شناسی» را در دانشگاه در اختیار داشت، با زبان پهلوی نیز آشنا بود و شگفت‌آور آنکه، با اینکه زبان خارجه نمی‌دانست با کنجکاوی ذاتی و به یاری استعداد درخشانش پیوسته از آخرین و تازه‌ترین تحقیقات خاورشناسان آگاهی داشت. نخستین دوره عمر او با انقلاب مشروطیت مصادف بود و از همان روزگار سهمی عمده در مبارزات آزادی‌خواهانه به عهده گرفت و با پای نهادن در عرصه سیاست و مبارزات ملی تا پایان عمر در راه آزادی کشور و ملت خود گام برداشت. چنانکه به گفته استاد دکتر شفیعی‌کدکنی، او پس از فردوسی دومین شاعر ملی ایران به شمار می‌آید.[1] گواه درستی این سخن آن است که در دیوان نسبتاً مفصل بهار کمتر شعری را می‌توان یافت که در آن به صراحت یا کنایه، از اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ایران ذکری به میان نیامده باشد، به‌طوری که می‌توان گفت شعر بهار با زندگی او و زندگی وی با سیاست گره خورده است، آن‌چنان‌که هیچ‌یک از این سه‌گانه بدون آن دو دیگر قابل بررسی و نقد نیست. زندگانی سیاسی بهار با حادثه‌های ریز و درشت فراوانی همراه بوده که برجسته‌ترین و خوفناک‌ترین آنها را نخست باید انقلاب مشروطه و حوادث ناشی از آن و دیگر دوران تاریک و استبداد مطلق پهلوی اول در طول سلطنت شانزده ساله‌اش بر ایران دانست. شعر بهار هم آیینه تمام‌نمایی از اوضاع ملک و مردم و جهل رعیت از یک‌سو و دسیسه‌های قدرت‌های مسلط خارجی از سوی دیگر است که

مملکت ایران را دچار هرج و مرج و نابسامانی ساخته بود. در چنین دوره‌ای که ملک‌الشعرا بهار، این سخن‌سرای متعهد و شجاع، پای مردانگی در میان نهاد و همه توش و توان ذهنی و هنری خود را در جهت استقلال و بهروزی ایران و ایرانی به‌کار گرفت و امروز که پنجاه و سه سال از خاموشی این ادیب گرانمایه می‌گذرد، جای آن است که به دور از تعصب و حبّ و بغض با نظری منصفانه و حقیقت‌پژوهانه کارنامه هنری و فکری او بازخوانی شود تا حق وی بسزا گزارده آید؛ زیرا نادیده گرفتن نقش شخصیت‌هایی که آسایش و راحتی خویش را در راه منافع ملک و ملت فدا ساخته و با حبس و زجر و تبعید، بهای آزادی جامعه را پرداخته‌اند، در حقیقت چشم بستن بر سیر تکاملی «انسانیت» در گسترهٔ تاریخ است. در این گفتار مختصر نگارنده کوشیده تا نکته‌هایی چند از زندگانی ادبی و سیاسی بهار را ـ آن چنان که خود از مطالعه دیوان شاعر دریافته است، عرضه نماید و از آنجا که قالب قصیده متضمن قصد و نیت خاص سراینده در سرودن شعر است، به قصاید بهار توجهی ویژه نموده است. هرچند ناگفته پیداست که آوردن شواهد زیاد از شعر بهار کار بیهوده‌ای است و تنها باعث افزوده شدن حجم مقاله می‌شود، با این همه تا آنجا که مقتضی بوده، سخن خویش را با کلام بهار زینت داده‌ایم. خوشبختانه دیوان بهار در دو مجلد حاوی قصاید، مثنویات، غزلیات، قطعات، ماده تاریخ، رباعیات، مطایبات، تصنیف‌ها و اشعار به لهجه مشهدی، با نظارت نزدیکان شاعر بارها به چاپ رسیده و اغلب این اشعار تاریخ سروده شدن را بر پیشانی خود دارند که کار نقد و تحلیل آنها را برای پژوهنده آسان‌تر می‌سازد. با مطالعه این دیوان با چهار دوره مجزای زمانی روبه‌رو می‌شویم که به ترتیب عبارت هستند از:

۱. دوره اقامت در خراسان (۱۲۸۲ تا ۱۲۹۲ خورشیدی)؛

۲. دوره اول اقامت در تهران (۱۲۹۳ تا ۱۲۹۹ خورشیدی)؛

۳. دوره دوم اقامت در تهران (از اسفند ۱۲۹۹ تا شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی)؛

۴. دوره سوم اقامت در تهران (از شهریور ۱۳۲۰ تا پایان عمر او در اول اردیبهشت ۱۳۳۰ خورشیدی).

دوره نخست شاعری

در دوران نخست که به دهه آغازین شاعری بهار مربوط می‌شود، وی سخن‌سرایی است

که از دریچه چشم شعرای دوره بازگشت به مقوله شعر می‌نگرد و اغلب مضامین تکراری گذشته را لباس نظم می‌پوشاند. این جوان جویای نام که هنوز چند صباحی از دریافت یکصد تومان صله و فرمان ملک‌الشعرایی‌اش در آستان قدس رضوی به واسطه سرودن قصیده‌ای در مدح مظفرالدین شاه قاجار نگذشته، بزرگ‌ترین هنرش علاوه بر استخدام الفاظ و قوافی کهنه و فراموش شده، تقلید و اقتفا از قصاید مطنطن و مصنوع سبک خراسانی و عراقی است. رودکی، امیر معزی، منوچهری، فرخی، ناصر خسرو، انوری، جمال‌الدین عبدالرزاق، خاقانی و حتی میرزا حبیب قاآنی از جمله شعرایی‌اند که بهار به نوعی در شعر خویش از آنان تأثیر پذیرفته و به سبک و سیاق آنان سخن گفته است و این موضوعی است که شاعر خود نیز آن را بیان کرده و در مستزادی به شیوه نو که در حقیقت فشرده‌ای از نقد سبک‌شناسی نظم فارسی هم هست می‌گوید:

من خود از اهل تتبع بوده‌ام جانب تقلید ره پیموده‌ام
وز تعب فرسوده‌ام
لیک در هر سبک دارم من سخن پیرو موضوع باشد سبک من
سبک نو سبک کهن

(دیوان، ج ۲، ۲۵۶)

و سخن صواب همین است که بهار خود فرموده: تتبّع در سروده‌های شاعران پیشین. وی جای دیگری هم بدین موضوع اشاره کرده است:

تتبّع بسی کرده‌ام لاجرم توارد اگر شد تفضل نما
بلای توارد بلایی است صعب به یزدان گریزم من از این بلا

(دیوان، ج ۱، ۳۹۹)

و این نیز بدان سبب است که او از دوران طفولیت به واسطه داشتن پدری شاعر و سخنور و بر حسب ذوق و علاقه خود با دیوان‌های سرایندگان بزرگ پارسی زبان مأنوس بوده و دامنه این انس و الف چنان گسترده است که گاهی شاعر بی‌آنکه واقعاً خود بخواهد، مضامین شعرای سلف را عیناً اقتباس می‌کند؛ فی‌المثل قصیده او با عنوان «سفرنامه» در برخی مواضع یادآور قصیده معروف «لامیه» منوچهری است و این خود شاید دستاویزی بوده که بهار جوان بدان وسیله قصد داشته قدرت سخنوری و نظم‌آفرینی خود را به معاصران عنود و منکر خویش بنمایاند. به هر روی هنر ملک‌الشعرا در این

دوران آن است که می‌تواند چون پیشینیان سخن گوید و نظم خود را به رنگ شعر آنان در آورد. این رنگ‌پذیری چنان است که بعداً جزو توانایی‌های اختصاصی بهار می‌شود تا جایی که وی به هنگام مرگ ایرج میرزا در رثای او چنان سخن می‌گوید که پنداری این خود ایرج است که در وفات خود مرثیه می‌سراید (دیوان، ج ۲، ۲۳۹). هم در این دوره اول شاعری است که بهار آوردن لغات و ترکیبات فراموش شدهٔ نادر و دیریاب اعم از پارسی قدیم و عربی را در سخن خود ناخوش نمی‌دارد و کلماتی نظیر شیمه، پاداش، پادافراه، خرطال، لاسیما، بیغاره، برهون، شباره، گواژه، خاد، طریف، تلید، سبسب، فرغر، غژمان، فدفد و بسیار واژگان دیگر از این دست، چاشنی شعر اوست. از حیث مضمون هم اشعار دورهٔ اول حیات ادبی بهار که شامل یکصد و پنجاه قصیده یا تغزّل و تشبیب آغازین قصاید اوست و در مجلد نخست دیوانش طبع شده، تنها حدود سی قصیده رنگ و بوی دارد و از این جمله هم پنج یا شش قصیده است که مبین افکار انقلابی شاعر است و بقیه آن اشعار یکصد و پنجاه گانه یا در منقبت پیامبر و اولیای دین است یا شکوه از بخت و اقبال و روزگار، و احیاناً مفاخره و تعریضی نسبت به بدخواهان و معاندان خویش. در این میان قصاید متعددی هم در مدح حکام و سرشناسان زمان به چشم می‌خورد که برخی با حسن‌طلبی هم از سوی شاعر نسبت به ممدوح همراه است. اشخاص با رویه‌ها و مسلک‌های متفاوت، از مظفرالدین‌شاه، محمدعلی شاه، احمد شاه، مشیرالدوله و عین‌الدوله گرفته تا صمصام‌السلطنه بختیاری، سپهدار رشتی، ستارخان، باقرخان، سیدمحمد طباطبایی و سیدعبدالله بهبهانی همگی در مواضعی از اشعار این دوره بهار به نیکی ستوده شده‌اند و یقیناً اگر قرار باشد از دیگر ممدوحان شاعر در زمان اقامت وی در خراسان یاد شود، نام‌های دیگری نیز در میان خواهد آمد. در این دوره، بهار مدح را ناپسند نمی‌داند و در پاره‌ای از موارد با سرافرازی مداح بودن خود را اعلام می‌دارد و خطاب به محمدعلی شاه می‌گوید:

سپهر قدرا! اکنون بهار مدح سرای — میان به مدح و ثنای تو بسته است همچو قلم
به مدح آن شه کز ایزدش هزار درود — بسی بکوشید اندر حریم شاه امم
بدان طریق دعای تو و ثنای تو را — همی سراید اکنون در این شریف حرم

(دیوان، ج ۱، ۶۷)

و در جای دیگر خطاب به وی گوید:

ای ملک قدر بلند اختر که با تقدیر قدر — آسمان بر درگه قدر تو آمد خاکسار
تهنیت را اندر این عید همایون فر شنو — شعر چون درّ یتیم از مادح دیرین بهار

(دیوان، ج ۱، ۶۸)

در مدح شاهزاده رکن‌الدوله گوید:

یکی بنگر سوی این چامه‌گستر کز مدیح تو
بر او بر کف، هزاران رشته از لولوی غلطانش
من این مدحتگری را از صبوری مانده‌ام بر جا
که هست از مدحت این خاندان آکنده دیوانش
ز مدح سفلگان، طبع مرا رنجی پدید آمد
که نشناسد کس ایدر جز مدیح شاه درمانش

(دیوان، ج ۱، ۷۰)

و در جای دیگر باز خطاب به وی گوید:

ملکا! نک بهار مدح سرای — می‌سراید تو را ثنای جمیل

(دیوان، ج ۱، ۷۱)

و در مدح مشیرالدوله صدر اعظم گوید:

هان خداوندا کنون عید است و ابر آذری — چون کف راد تو در هر سو کند گوهر نثار
تهنیت را اندر این عید همایون فر شنو — شعر چون در یتیم از مادح دیرین بهار

(دیوان، ج ۱، ۷۶)

البته چنانکه گذشت، در دیوان بهار تعدادی هم اشعار سیاسی مربوط به این دوره یافت می‌شود که حاکی از دلبستگی او به مفاهیمی چون آزادی و استقلال وطن و بهروزی ابنای آن است. اما سروده‌های او در این اوقات بیشتر بر پایه احساس و عاطفه است تا منطق و خردورزی و آینده‌نگری، و دشمن آزمون و خطاست؛ فی‌المثل در شعرهای سیاسی روزگار جوانی‌اش با عناوینی چون «عدل و داد»، «اندرز به حاکم قوچان»، «به شکرانه توشیح قانون اساسی»، «عدل مظفر»، «صد شکر و صد حیف»، «صدارت اتابک و آیینه عبرت»، بیشتر سعی می‌کند تا با پند و اندرز و در پیش گرفتن روشی مسالمت‌جویانه، مخاطب را به قبول خواسته‌های خود وادارد. اما چندی بعد که اساس مشروطه را در خطر می‌بیند، با سرودن مستزادی با عنوان «کار ایران با خداست»

مخالفت خود را با دستگاه حکومتی شدید و علنی می‌سازد.

وطن‌دوستی

به نظر می‌رسد که آشنایی بهار با «حیدر خان عمو اوغلی» و داخل شدن در جرگه اعضای حزب دموکرات شعبه مشهد در سال ۱۲۸۹ هش باعث بالا رفتن بینش سیاسی او شده باشد و از این زمان به بعد قلم شعر بهار جوهر تازه‌ای می‌یابد که او را سرآمد شاعران هم عصر خویش می‌سازد به‌طوری که بیشترین اشعار سیاسی بهار تا پیش از اقامت در تهران (دوره دوم) مربوط به این سال و دوره پنج ساله بعد از آن است و عشق به وطن، هسته مرکزی و محور اصلی تمامی آنها را تشکیل می‌دهد؛ از جمله ترجیع‌بندی با عنوان «وطن در خطر است» که در سال ۱۲۸۹ هش سروده شده، میزان تأثر بهار را از اوضاع آشفته کشور به خوبی نشان می‌دهد:

وطنیاتی با دیدهٔ تر می‌گویم — با وجودی که در آن نیست اثر می‌گویم
تا رسد عمر گرانمایه به سر می‌گویم — بارها گفته‌ام و بار دیگر می‌گویم
که وطن باز وطن، باز وطن در خطر است — ای وطن‌خواهان زنهار وطن در خطر است

(*دیوان*، ج ۱، ۲۳۰)

و در جایی دیگر خطاب به وطن می‌گوید:

دردا و دریغا که چنان گشتی بی‌برگ — کز بافتهٔ خویش نداری کفن من
بسیار سخن گفتم در تعزیت تو — آوخ که نگریاند کسی را سخن من
وان گاه نیوشند سخن‌های مرا خلق — کز خون من آغشته شود پیرهن من
و امروز همی گویم با محنت بسیار — دردا و دریغا وطن من، وطن من

(*دیوان*، ج ۱، ۲۳۸)

و این حس در او چنان شورانگیز است که صریحاً فتوا می‌دهد:

هر که را مهر وطن در دل نباشد کافر است — معنی «حب‌الوطن» فرمودهٔ پیغمبر است

(*دیوان*، ج ۱، ۶۳۹)

بهار در شعر کودکانه‌ای هم که در سال ۱۳۱۰ خورشیدی برای اطفال دبستانی سروده، کوشش نموده تا بذر عشق به میهن را در دل‌های آنان شکوفا سازد. به هر روی شاعر در حالی که برای معالجه در سوئیس به‌سر می‌برد، بخش عمده‌ای از قصیده معروف خود

موسوم به «لزنیه» را با یاد وطن و افتخارات باستانی آن می‌سراید. این رباعی هم میزان علاقه‌مندی و حساسیت بهار را به کشور می‌نمایاند:

عمری بسپردیم به کام دگران — ما در تشویش و قوم در خواب گران
القصه وطن را به دو چشم نگران — رفتیم و سپردیم به هنگام مه گران

(*دیوان*، ج ۲، ۵۱۱)

و از خداوند می‌خواهد که:

بار الها تفضّلی فرمای — دری از رحمتت به ما بگشای
مگذار این وطن ز دست شود — وین نژاد قدیم پست شود
کاین وطن مهد علم و عرفان است — جای پاکان و رادمردان است
دور ساز این اراذل و اوغاد — برکن از ملک بیخ جور و فساد

(*دیوان*، ج ۲، ۱۳۲)

آزادی و آزادی‌خواهی

گذشته از وطن‌دوستی، آزادگی و آزادی‌خواهی و استبدادستیزی از عمده‌ترین وجوه اشعار بهار است، به‌طوری که بخش مهمی از دیوان شاعر به ستایش آزادی اختصاص دارد. او که نخستین درس‌های آزادی را در دوران جوانی با شرکت در اجتماعات مخفی مشروطه‌طلبان گرفته بود، با شعله‌ورشدن آتش انقلاب مشروطه، در کوره حوادث سیاسی آب داده شد و به‌عنوان صاحب قلمی مستقل و آزادی‌خواه در نزد همگان شناخته گردید. با وجود همه اشکالاتی که ظاهراً در پاره‌ای موارد به اندیشه و مشی سیاسی بهار وارد کرده‌اند ـ که این خود جای بررسی و تحلیل دقیق‌تری دارد ـ به راستی غیرمنصفانه است که سیمای شخصیت سیاسی او را جدا از تلاش مستمرش در راه آزادی ترسیم نمود، چرا که بخش مهمی از همه رنج‌ها و نامرادی‌ها شاعر در طول زندگی و نیز تجلیل خوانندگان شعرش پس از فقدان وی به واسطه همین خصوصیت او بوده است. آدمی با خواندن شعر بهار، گاه به سختی متعجب می‌شود که وی چگونه تنها به اتکای روحیه آزاداندیش خود، از خطرهای آشکار استقبال کرده و با سلاطین و حاکمان و زورمندان روزگار، مقابل شده و با آنان در افتاده است.

بهار در یکی از نخستین قصیده‌هایی که در ستایش آزادی و مذمت استبداد سروده

خطاب به محمدعلی شاه قاجار که حکایت رفتارش با آزادی‌خواهانی چون ملک‌المتکلمین یا شیخ‌احمد روحی و میرزا آقا خان کرمانی هنوز هم شنونده را دچار هراس و رعب می‌کند، بی‌هیچ پروایی چنین می‌سراید:

با شه ایران ز آزادی سخن گفتی خطاست — کار ایران با خداست
مذهب شاهنشه ایران ز مذهب‌ها جداست — کار ایران با خداست
هر دم از دریای استبداد آید بر فراز — موج‌های جان‌گداز
زین تلاطم کشتی ملت به گرداب بلاست — کار ایران با خداست

(*دیوان*، ج ۱، ۱۸۳)

و در ادامه شاه مستبد را به مرگ و هدم و نیستی بشارت می‌دهد. اصولاً بهار شاعری است که آزادی را سرمنشاء همه خوبی‌ها و فضایل اخلاقی می‌داند و همین اعتقاد است که زبان او را به ستایش آزادی گشوده و سبب شده تا با هرچه مظهر ظلم و استبداد و آزادی‌کشی است به پیکار برخیزد. به گفته خودش:

معنی صدق و وفا و شرم در آزادی است — ای بهار آزاد باش و هر چه می‌خواهی بگو

(*دیوان*، ج ۱، ۴۲۵)

و در جای دیگر نیز گوید:

مراست روحی خالی ز عجز و ذلت ضعف

مرا دلی است مبرّا ز مکر و کید و فسون

(*دیوان*، ج ۱، ۵۹۷)

و همین آزادی‌سرایی است که بسیاری از اوقات مزاحمت‌هایی جدی برای شاعر پیش می‌آورد و او را به حبس و تبعید و دربه‌دری می‌کشاند. با این همه بهار آن‌چنان که خود گفته، با آزادی پیوندی ناگسستنی دارد و بر سر آن است که بر این پیمان ابدی به هر قیمت که شده وفادار بماند:

گفتم که مگر به نیروی قانون — آزادی را به تخت بنشانم
و امروز چنان شدم که بر کاغذ — آزاد نهاد خامه نتوانم
ای آزادی، خجسته آزادی — از وصل تو روی برنگردانم
تا آنکه مرا به نزد خود خوانی — یا آنکه تو را به نزد خود خوانم

(*دیوان*، ج ۱، ۳۲۷)

و آن‌گاه که آزادی را به جرم آزادی‌خواهی از کف داده، با آزادگی، آزادی را از قفس محبس فریاد می‌کند:

ما جگرگوشهٔ کوهیم و پسرخواندهٔ ابر — هرکجا سبزتر آن مزرعه گردشگه ماست
شیر را عار ز زندان نبود وین رفتار — بی‌سبب مایه فخر عدوی روبه ماست
ای بهار از دگران کارگشایی مطلب — که خدا کارگشای دل کارآگه ماست

(*دیوان*، ج ۲، ۳۸۹)

و در حبسی دیگر نیز چنین سروده است:

هر که دارد ز شما مرغ اسیری به قفس — برده در باغ و به یاد منش آزاد کنید
آشیان من بیچاره اگر سوخت چه باک — فکر ویران شدن خانه صیاد کنید

تا آنجا که گوید:

جور و بیداد کند عمر جوانان کوتاه — ای بزرگان وطن بهر خدا داد کنید
گر شد از جور شما خانه موری ویران — خانه خویش محال است که آباد کنید
کنج ویرانهٔ زندان شد اگر سهم «بهار» — شکر آزادی و آن گنج خداداد کنید

(*دیوان*، ج ۲، ۴۱۳)

و این‌چنین است که وقتی او از آزادی می‌گوید، بوی مردانگی از شعرش به مشام می‌رسد:

ما بادهٔ عزت و جلالت نوشیم — در راه شرف از دل و از جان کوشیم
گر در صف رزم جامه از خون پوشیم — آزادی را به بندگی نفروشیم

(*دیوان*، ج ۲، ۵۰۹)

و در این قطعه هم که ظاهری طیبت‌آمیز دارد، میزان نفرت شاعر آزاده از زور و ستم و استبداد به خوبی نمایان است:

دو رویه زیر نیش مار خفتن — سه پشته روی شاخ مور رفتن
تن روغن زده با زحمت و زور — میان لانه زنبور رفتن
به کوه بیستون بی‌رهنمایی — شبانه با دو چشم کور رفتن
برهنه زخم‌های سخت خوردن — پیاده راه‌های دور رفتن
به پیش من هزاران بار بهتر — که یک جو زیر بار زور رفتن

(*دیوان*، ج ۲، ۴۷۴)

استعمار خارجی

با توجه به روحیه آزاده‌خواهی و وطن‌دوستی که از بهار توصیف شد، طبیعی است که وی بر استعمار و فشار همسایگان قوی پنجه و دولت‌های مداخله‌گر روزگار سخت بتازد و توطئه آنان را برملا سازد. موقعیت خاص جغرافیایی ایران و ضعف شاهان قاجار و شکست‌های ایران در مقابل روسیه تزاری موجب شده بود تا ایران بیش از پیش درکانون توجه قدرت‌های استعمارگر قرارگیرد و دولت انگلیس نیز با استشمام بوی نفت منطقه، به بهانه حفاظت از منافع خود در شبه قاره هند، مرکز اصلی دسیسه بر ضد ایران گردد. بهار با آگاهی سیاسی خود، کوشش نمود تا نگرانی عمیقش را از سیاست‌های استعماری دو قدرت شمالی و جنوبی نشان دهد و آنان را از دخالت در امور کشورش برحذر دارد. همچنین وی اعتقاد داشت که سرچشمه بسیاری از فسادها و عقب‌ماندگی‌های ما به واسطه دخالت غربیان درکشور است و در جایی سرود:

آن روز باخت این وطن پابرهنه سر | کاینجا نهاد اجنبی سربرهنه پای

(*دیوان*، ج ۲، ۴۸۲)

از همین‌روی در قطعه دیگری چنین می‌گوید:

به حیرتم که اجانب ز ما چه می‌خواهند | ملوک عصر ز مشتی گدا چه می‌خواهند
ز فقر مردیم، از نان ما چه می‌شکنند | به جان رسیدیم از جان ما چه می‌خواهند

(*دیوان*، ج ۲، ۴۵۲)

درباره فجایع و بی‌رسمی‌های انگلیس در قصیده‌ای می‌گوید:

ظلمی که انگلیس در این آب و خاک کرد | نه بیوراسپ کرد و نه افراسیاب کرد
از جور و ظلم تازی و تاتار درگذشت | ظلمی که انگلیس در این خاک و آب کرد

و در بیت بعد ادامه می‌دهد:

کرد انگلیس آن همه بیداد و بر سری | اخلاق ما تباه و جگرها کباب کرد

و نکته جالب توجه در این قصیده آن است که بهار آزادی‌خواه و مشروطه‌طلب هم نقش انگلیس را در پیدایش و نابودی اساس مشروطه انکار نمی‌کند و گرایش محمدعلی‌میرزای ولیعهد را به روسیه از اسباب حمایت انگلیس از انقلاب مشروطه ایران می‌داند:

بیمارگشت شاه و ولیعهد نوجوان | روسی نمود لهجه و لگزی ثیاب کرد

روبـــاه پـــیر گشت ز دربـار نـاامـید　　تـدبیر شـاه پـیر و ولیـعهد شـاب کرد
افکـند انـقلابی و مشـروطه را بـه مـلک　　درمـان نـاتوانـی و داروی خـواب کرد
وآنگه چو دید مجلس ملی است مرد کار　　با روس در خـرابـی مـجلس شـتاب کـرد

(*دیوان*، ج ۱، ۶۴۲)

بهار سپس تیغ آختهٔ هجو را به روی انگلستان می‌کشد و ضمن قصیده دیگری در قالب نفرین‌نامه‌ای مطایبه‌آمیز دولت فخیمه را به باد ناسزا می‌گیرد:

انگلیسا در جهان بیچاره و رسوا شوی　　زآسیا آواره گردی وز اروپـا پـا شـوی

(*دیوان*، ج ۱، ۶۴۳)

و در ادامه آن، سرنوشت خفت‌بار انگلیس را بر اثر ملی شدن صنعت نفت ایـران و از دست رفتن مستعمرات شرقی آن پیش‌گویی می‌کند. اما چنانکه گـذشت، بـهار روسـیه تزاری را نیز مانند انگلیس می‌داند و هر دو را به یک چوب می‌راند چراکه هر دو دولت برای چپاول ایران همدست‌اند و تنها چون دشمنی شاعر با روسیه بـه واسـطه هـم‌مرز بودنش با خراسان، زاد بوم شاعر، و جنایت‌هایی که در آن دیار از او سرزده کهنه‌تر است، به آن دولت بیشتر پرداخته و خبث و نامردی‌اش را بیشتر آشکار کرده است؛ برای مثال در قصیده مشهوری با عنوان «پیام بـه وزیـر خـارجـه انـگـلیس»، «سـر ادوارد گـری» را مخاطب ساخته و سیاست ناصواب آن سیاستمدار کهنه‌کار را در قبال ایران به باد انتقاد گرفته و مکر و غدر و پیمان‌شکنی روسیه را به وی گوشزد کرده و او را از عاقبت کار بیم داده است. همچنین در قصیدهٔ «سرگذشت شاعر»، از مـصائبی کـه روسـیان بـر او روا داشتند، قدری سخن گفته:

در هزار و سیصد و سی روسیان روسبی　　طرد کردندم به ری زیرا کسم یـاور نـبود

(*دیوان*، ج ۱، ۳۶۸)

و پس از شرح آوارگی‌های خود سخن را بدینجا رسانده که:

لشکر روس از در قـزوین بـه ری رانـدند و مـن
سوی قم راندم، از آن کِم تـاب آن لشکـر نـبود
اندر آن پرخـاشگه بشکست دستم از دو جـای
ویـن شکست آخـر بـلای ایـن تـن لاغـر نـبود

بهار خطاب به محمدعلی شاه هم، او را از دوستی با روسان برحذر می‌دارد:

پادشاها نصیحتم بشنو	مملکت را به دست روس مده
نوعروسی است ملک و تو داماد	به کسی دست نوعروس مده
روس، اهریمنی است خونخواره	به کف اهرمن دبوس مده
تا تقاضای دیگری نکند	به نخستین مخوان و بوس مده

(*دیوان*، ج ۲، ۴۸۱)

و در غزلی که به مناسبت جنگ جهانی اول در خراسان گفته و لغات و ترکیبات تازه را در آن به خدمت گرفته، به سپاه اشغالگر روس و روش سیاسی آن دولت تاخته است. (*دیوان*، ج ۲، ۴۰۷) اما آن‌چنان که پیشتر گذشت، بهار هر دو دولت روس و انگلیس را متجاوز و مداخله‌گر می‌داند و با ذکر نام نمادین آنها اشاره به خوی و مرام وحشیانه‌شان دارد:

شیر و خورشید ای دریغ ار جنبشی می‌کرد از آنک
خرس و روبه را گذاری بر یک آبشخور نبود
زود در سازند خصمان، وین مثل روشن شود
گر عروسی کرد سگ، جز بهر مرگ خر نبود

(*دیوان*، ج ۱، ۳۷۰)

و در ترجیع‌بندی دیگر نبز درباره این دو چنین می‌گوید:

خرس صحرا شده همدست نهنگ دریا
کشتی ما را رانده است به گرداب بلا
آه از این رنج و محن، آوخ از این جور و جفا
هان به جز جرأت و غیرت نبود چاره ما
زان که ناموس وطن زین دو محن در خطر است
ای وطن‌خواهان زنهار، وطن در خطر است

(*دیوان*، ج ۱، ۲۲۹)

نکته‌ای که ذکر آن در اینجا بی‌مناسبت نیست، اشارات دوستانه بهار به جمهوری سوسیالیستی شوروی سابق است چنانکه یکی از علل گرفتاری‌هایش را در دوران حکومت پهلوی اول ـ چنانکه خود در قصیده «شکوائیه» بدان اشاره‌ای کرده ـ باید همین امر به‌شمار آورد. او در قطعه‌ای با عنوان «پیش‌بینی» که به سال ۱۳۰۷ هش سروده به

گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی منتظر وقوع انقلابی همانند انقلاب اکتبر روسیه و استقرار نظام اشتراکی در کشور ایران است. همچنین در قصیده «هدیه باکو» و برخی اشعار دیگر (*دیوان*، ج ۲، ۴۰۵) خود نظر مساعدش را نسبت به سوسیالیسم پنهان نمی‌کند اما به نظر می‌رسد که ابراز علاقه او به این مرام، یکی به سبب سقوط حکومت تزاری در روسیه بوده که آن را راهی برای نجات کشور خود می‌دانسته و دیگر آنکه به واسطه روحیه آزادی‌خواهانه‌ای که داشته، با همه مظاهر بی‌عدالتی مخالف بوده و حکومت رنجبران بر سرنوشت خود از جمله آرزوهای قلبی و دیرینه بهار به شمار می‌آمده است، وگرنه دلیل عدم استقبال شاعر از سیاست‌های جمهوری سوسیالیستی شوروی سابق از خلال قصیده‌ای (*دیوان*، ج ۱، ۶۸۹) که درباره اشغال آذربایجان و تشکیل حکومت خودمختار پیشه‌وری در آن دیار ساخته به خوبی آشکار است و همین می‌نمایاند که وی هرگاه استقلال و آزادی و وحدت ایران را در خطر دیده، بدون هیچ ملاحظه و پرده‌پوشی، سخن خود را بیان کرده است.

تجددطلبی

از دیگر موضوعاتی که در شعر بهار قابل‌توجه تواند بود، تجددطلبی و مبارزه او با افکار و آداب پوسیده و راکد است. بهار با آنکه در خانواده‌ای سنتی بزرگ شده و برآمده و بالیدهٔ مکتب و حوزه‌های علمیه روزگار خود است، با نگاهی تازه و عمیق که نتیجه تحولات انقلاب مشروطه است، به اوضاع عصر خود می‌نگرد. این طرز نگرش و نشاط و تر دماغی حاصل از آن، شعر بهار را هم از جهت قالب و هم از حیث محتوا دستخوش تغییر و دگرگونی ساخته است. اگر چه در آغاز، سروده‌های بهار را در دوره نخست شاعری دچار عوارض ناشی از جمود و رخوت سبک بازگشت دانستیم، در گذر تدریجی زمان است که شعر او به همراه اندیشه‌اش جامه‌ای نو می‌پوشد و رفته رفته به کمال می‌رسد.

انتخاب قالب‌هایی چون مستزاد و مسمّط که در اولی تساوی طول مصراع‌ها و در دیگری تقیّد به قوافی پی‌درپی الزامی نیست، به‌خصوص قصیده‌سرایی در قالب دو بیتی‌های متوالی (نظیر قصاید افکار پریشان، سرود کبوتر، ای سعادت و مرغ شباهنگ) که دست شاعر را برای بیان اندیشه‌های خود بازتر می‌گذارد، نتیجه رویکرد بهار به

قالب‌های تازه‌تر شعری بوده است. او درباره نو بودن اسلوب شعر خویش می‌گوید:

نوترین سبکی که در دست شماست بـــار اول از خـــیال بـنده خــاست

دفتر و دیوان گواه‌ست

بود در طـرز کـهن نـقصی عـظیم رفـع کـردم نـقص اسـلوب قـدیم

با خیال مستقیم

(*دیوان*، ج ۲، ۲۵۶)

و درباره نوگرایی در مضمون و گریز از تکرار چنین می‌سراید:

بـــهارا هـمتی جـو اخـتلاطی کـن بـه شـعر نـو

که رنجیدم ز شـعر انـوری و عـرفی و جـامی

مکرّر گر همه قـند است خـاطر را کـند رنـجه

ز بادامم بدآید بس که خواندم چشم بـادامـی

(*دیوان*، ج ۱، ۵۰۳)

و در تعریف شعر و بیان جوهر کلام شاعرانه هم با تفاوت قائل شدن میان شعر و نظم این قطعه زیبا را پدید می‌آورد:

شعر دانی چـیست؟ مـرواریـدی از دریـای عـقل

شاعر آن افسونگری کاین طرفه مـروارید سـفت

صنعت و سجع و قوافی هست نظم و نیست شعر

ای بسا ناظم کـه نـظمش نـیست الا حـرف مـفت

شـــعر آن بـاشد کـه خـیزد از دل و جـوشد ز لب

بـاز در دل‌هـا نشـیند هـر کـجا گـوشی شـنفت

ای بسا شاعر که او در عمر خود نـظمی نسـاخت

وی بسا ناظم که او در عمر خـود شـعری نگـفت

(*دیوان*، ج ۲، ۴۴۲)

بنابراین در بررسی تاریخچه پیدایش و سیر تطور شعر نیمایی هم نباید یکسره از نقش وی غفلت ورزید.

آثار تجدد و سنت‌شکنی در اندیشه‌های اجتماعی بهار هم در شعرش هویداست. او که ریشه بسیاری از گرفتاری‌ها و عقب‌ماندگی‌های مردم را پایبندی به برخی رسـوم و

عادات و باورهای ناپسند می‌دانست، اصلاح‌طلبی و تجدد را لازمه حیات کشور می‌شمرد و می‌گفت:

یا مرگ یا تجدد و اصلاح — راهی جز این دو پیش پای وطن نیست
ایران کهن شده است سراپای — درمانش جز به تازه شدن نیست
عقل کهن به مغز جوان هست — فکر جوان به مغز کهن نیست

(*دیوان*، ج ۱، ۲۹۷)

اما این هرگز بدان معنی نیست که شاعر خواسته باشد به همه هنجارهای مرسوم روزگار پشت کند و مانند برخی از معاصران خود با هویت ملی و دینی خویش، از راه ستیزه درآید و یکسره از پای تا سر فرنگی شود. تجدد در باور بهار چیزی جز ایجاد انگیزه و نشاط در توده‌های مردم برای پیشرفت و تعالی نیست. او می‌کوشد تا با آگاهی‌بخشیدن به جوانان و آشنا نمودن آنان با سرگذشت پرافتخار نیاکانشان مجد و عظمت از دست رفته‌شان را با تکیه بر فرهنگ بومی به آنان بازگرداند.

ز درس و حکمت و آداب رفتگان مگسل — که این گسستگی‌ات خواری مدام دهد
به علم خویش بکن تکیه و به عزم درست — که علم و عزم به تو عزت و مقام دهد
ولی ز سنت دیرین متاب رخ زیراک — به ملک، سنت دیرینه احتشام دهد
ز درس پارسی و تازی احتراز مکن — که این دو قوت ملی علی‌الدوام دهد
شعائر پدران و معارف اجداد — حیات و قدرت اقوام را قوام دهد
مباش غرّه به تقلید غربیان که به شرق — اگر دهد هنر شرقی احترام دهد
تو شرقی‌ای و به شرق اندرون کمالاتی است — ولی چه سود که غربت فریب تام دهد
به هر صفت که برآیی برآی و شرقی باش — وگرنه دیو به صد قسمت انقسام دهد

(*دیوان*، ج ۱، ۵۲۹)

در جایی دیگر با زبانی تند و گزنده، عامه مردم را نهیب می‌زند و آنان را از بیکاری و تن‌آسانی پرهیز می‌دهد و آرزو می‌کند که خون کیانی دوباره در رگ‌های ایرانیان جاری شود تا همپای سایر ملل مترقی به بهروزی نائل گردند:

گر روی زمین را همگی آب بگیرد — ای ملت هشیار
دانم که شما را همگی خواب بگیرد — ای مردم بیکار
ور این کره را دانش و آداب بگیرد — بر این تن بی‌عار هرگز نکند کار

کی راست شود چوب اگر تاب بگیرد

امید که جنبش کند این خون کیانی — در ملت آرین

گیرند ز سر مرد صفت تازه جوانی — چون مردم ژرمن

در ملک نگهداری و در ملک ستانی — کز سطوت جمشید وز قدرت بهمن

دارند بسی بر ورق دهر نشانی

(*دیوان*، ج ۱، ۳۰۰)

در قصیده دیگری هم که در ذم یکی از وزرا سروده از تعلیمات وزرای فرهنگ انتقاد می‌کند:

اسرار طبیعی و مقالیدش — پر کرده جهان و نزد ما مبهم

از ترجمه شفا چه سود امروز — کی قطره برابری کند با یم

آنجا که بر آسمان پَرَد مردم — نازش نسزد بر اشهب و ادهم(۴۰)

(*دیوان*، ج ۱، ۴۳۶)

زین قوم چه خواهی که بهین پیشه‌ورانش

گهواره تراش‌اند و کفن‌دوز و دگر هیچ

زین مدرسه هرگز مطلب علم که اینجاست

لوحی سیه و چند بدآموز و دگر هیچ

(*دیوان*، ج ۲، ۳۹۷)

از همین روی است که بهار دور بودن ایرانیان از علوم و معارف را سرچشمه همه گرفتاری‌های آنان می‌داند و دولتمردان را به جهت اهمیت ندادن به علم و دانش، مؤاخذه می‌کند:

به کشوری که در آن ذره‌ای معارف نیست — اگر که مرگ ببارد کسی مخالف نیست

بگوی مجلس شورا چرا معارف را — هنوز منزلت کمترین مصارف نیست

(*دیوان*، ج ۲، ۳۹۳)

و برای اعتلای کشور و جبران عقب‌ماندگی‌های آن، کسب دانش و زدودن زنگ‌های خرافه و بدعت از دین را به جوانان پیشنهاد می‌کند:

خواهی اگر این ملک باز بیند — آن فرّ و شکوه و بزرگواری

بزدای ز دین زنگ‌های دیرین — زان پیش که شد روز ملک تاری

با نیروی دانش برون کن از دین این خرخری و جهل و زشتکاری

(دیوان، ج ۱، ۶۰۰)

و نیز در اشعاری که مقارن با واقعه کشف حجاب بانوان درباره آن قضیه سروده با آنکه اجبار داشته تا بنا به مقتضیات زمان علیه برداشتن پوشش از سر زنان چیزی نگوید و با آن موافقت ضمنی هم بنماید، به سبب برخورداری از اندیشه‌های مذهبی، لحنش بسیار ملایم و متین است و به هیچ روی افکار دستگاه سلطنت رضا خانی را ترویج نمی‌کند؛ مثلاً در پایان قصیده‌ای که مضمون آن ستایش شاعر از همسر خود است، درباره زنان ایران گوید:

دردا که زنان خطّه ایران ماندند به زیر نیلگون چادر
یک نیمه خراب مشرب دیرین یک نیمه خراب مسلک نوبر

(دیوان، ج ۱، ۴۳۸)

و در یکی از مثنویاتش هم در صفت زن چنین سروده:

چادر و روی‌بند خوب نبود زن چنان مستمد خوب نبود
جهل اسباب عافیت نشود زن رو بسته تربیت نشود
کار زن برتر است از این اسباب هست یکسان حجاب و رفع حجاب

(دیوان، ج ۲، ۱۴۶)

چنانکه از سخنان شاعر پیداست، او رفع حجاب را علاج عقب‌ماندگی زنان ایرانی نمی‌داند و معتقد است که علم‌آموزی و پاس داشتن گوهر عفت و شرم، زنان را در جایگاه مناسب انسانی خویش قرار می‌دهد:

سوی علم و هنر بشتاب و کن شکر که در این دورهٔ والایی ای زن
حجاب شرم و عفت بیشتر کن کنون کازاد ره پیمایی ای زن
به کار علم و عفت کوش امروز که مام مردم فردایی ای زن

(دیوان، ج ۱، ۵۸۹)

همچنین بهار در غزلی به مطلع:

گل مقصود نچید آنکه چو من خوار نشد
نشد آزاد ز غم هر که گرفتار نشد

(دیوان، ج ۲، ۴۰۴)

خلاصه و زبدهٔ اعتقادات خود را درباره حجاب و عصمت زنان ابراز داشته است:

صنما پرده ز رخ برکش و بر قلب فکن / که حجاب رخ زن حافظ اسرار نشد
چهره بگشای و ز چشم بد اغیار مترس / که گل آزرده دل از چشم بد خار نشد
در پی پرده ناموس نهان شو زیرا / چادر و پیچه حجاب زن بدکار نشد

انتقادگری بهار

قبلاً گفتیم که بهار در ستایش آزادی و انتقاد از خودکامگان و مستبدان، زبان تند و بی‌پروایی دارد، زبانی که اگر چه سرش را بر باد نداد اما او را به آزار و گزند فراوانی مبتلا ساخت. در منطق بهار وطن‌فروشان و ستمگران و مال‌اندوزان و چپاولگران مستحق بدترین دشنام‌ها هستند. حال فرق نمی‌کند این جماعت، روزنامه‌چی و وکیل و وزیر باشند یا حاکم و سلطان. او همه را به یک چشم می‌نگرد و با یک زبان ناسزا می‌گوید و از کسی ملاحظه و روایی هم ندارد و چنانکه خود می‌گوید:

من نیز با چراغ بلاغت به جانشان / اخگر زنم اگر چه تن از اخگر آورند
اندامشان بدوزم با نوک خامه‌ام / هر چند پیش خامه من خنجر آورند
یک یک برون کشمشان از گوشه و کنار / هر چند پناه بر سر دو پیکر آورند
ور بگذرم به خواری گیرم گلویشان / فردا که خلق را به صف محشر آورند

(*دیوان*، ج ۱، ۳۱۲)

وی گاهی صاحبان جراید وابسته و فاسد را آماج نیش قلم خود می‌کند و دنائت طبع آنها را باز می‌گوید:

جملگی دزدند و از دزدی اگر قارون شوند
باز دزدی کرده گویند اندر این نان برکتی است

(*دیوان*، ج ۱، ۳۲۵)

و گاهی هم آنانی را که تا دیروز داعیه مشروطه‌طلبی و آزادی‌خواهی داشته و چون به قدرت رسیده‌اند پادویی استعمار را پیشه خود ساخته‌اند، رسوا می‌کند؛ از جمله محمد ولی خان سپهدار، دوست و متحد پیشین خود را که رئیس‌الوزرا بوده، به سبب خیانت به ملتش می‌داند، لایق ناسزا شمرده در حق او می‌گوید:

لعنت به وزیری چنین که هست / برخیر بداندیش همتش

با آنکه فزون دارد احترام | با آنکه فزون است ثروتش
قوم و وطن خود کند ذلیل | و آنگاه بخندد به ذلتش
بخشد وطن خود به رایگان | و آنگاه گریزد ز خشیتش
زودا و قریبا که در رسد | خائن به سزای خیانتش

(*دیوان*، ج ۱، ۳۱۰)

هنگامی که آخرین پادشاه قاجار به علت تن‌پروری و عدم لیاقت کشور را قرین هرج و مرج و آشوب ساخته بود، چنین می‌سراید:

زین شه نادان امید ملک‌رانی داشتن
هست چون از دزد، چشم پاسبانی داشتن
کذب و جبن و احتکار و خسّت و رشوت‌خوری
هیچ ناید راست با تاج کیانی داشتن
شاه تن‌پرور به تخت اندر بدان ماند درست
ماده گاو و زین و برگ از زرکانی داشتن

(*دیوان*، ج ۱، ۳۱۶)

و در جای دیگر هم شاه را مخاطب ساخته او را مسبب اصلی کودتای سوم اسفند سید ضیا می‌داند:

ای شاه دگر فسانه شد شاهی | خاصه چو تو شاه شوم بد اختر
خاصه تو که تخم فتنه را در ملک | آوردی و کاشتی به هر معبر
کردی به فسون انگلیس دون | کاری که نکرد جز تو دیگر خر
ای خر تو کنون چو گاو گردن نه | آن یوغ که خود شدیش صنعت‌گر

(*دیوان*، ج ۱، ۳۴۶)

و در ادامه قصیده همانند برخی مثنوی‌هایش (ر.ک: دیوان، ج ۲، ۱۱۸ و ۱۷۱) احمد شاه را به سختی هجو کرده است.

بهار و رضا خان

یقیناً یکی از فصل‌های درخشان زندگی و مبارزات سیاسی بهار، رویارویی او با پهلوی اول و خودکامگی‌های اوست. وی از همان ابتدای به قدرت رسیدن رضاخان، سردار

سپه به‌عنوان وزیر جنگ با او از در مخالفت درمی‌آید و برای جلوگیری از استبدادش به مبارزه‌ای جانانه دست می‌زند و آنگاه که رضاخان و همدستانش نغمه جمهوریت را ساز می‌کنند، شاعر با سرودن مسمّط موشّحی با مطلع:

جمهوری ایران چو بود عزت احرار   سردار سپه مایه حیثیت احرار

(*دیوان*، ج ۱، ۳۷۴)

ظاهراً با این جریان همراهی می‌کند درحالی که با تجزیه و ترکیب مجموع کلمات سه مصرع هر بند با تمام مصراع چهارم هر بند، غزلی از آن به دست می‌آید که در مخالفت آشکار با توطئه جمهوری است:

جمهوری سردار سپه مایه ننگ است

این صحبت اصلاح وطن نیست که جنگ است

(*دیوان*، ج ۱، ۳۷۵)

و در ترجیع‌بندی با عنوان «جمهوری‌نامه» با زبان طنز تعزیه‌گردانان این خیمه‌شب‌بازی را به باد انتقاد و استهزا می‌گیرد:

رضاخان کهنه الدنگ قلندر   نموده نوحهٔ جمهوری ازبر

عجب جنسی است این الله‌اکبر   گهی عرعر نماید چون خر نر

زمانی پاچه گیرد چون سگ هار   ولی غافل ز گردنبند و افسار

دریغ از راه دور و رنج بسیار

(*دیوان*، ج ۱، ۳۷۶)

بهار کار مخالفت با سردار سپه را به آنجا می‌رساند که پس از بازگشت وی از سفر خوزستان، در قصیده‌ای به سبک و سیاق پیش‌گویی‌های شاه نعمت‌الله ولی، او را در هیأت پهلوان پنبه‌ای تصویر می‌کند که نمایش خنده‌آور آذین‌بندی پایتخت را به مناسبت جنگ با شیخ خزعل، برای تحمیق عوام و اراذل ترتیب داده است:

عکس سردار را به هر طاقی   جفت نقش و نگار می‌بینم

از بر فرق او نهاده ز کج   تاج گوهرنگار می‌بینم

بنده سردار را فقط برعکس   پدر تاجدار می‌بینم

(*دیوان*، ج ۱، ۳۸۵)

وی در مثنوی «به یاد عشقی» ترور این شاعر آزاده و همفکر خود را به دست عمال

شهربانی رضاخان محکوم نموده و با اشاره‌ای به علت کشته شدن شاعر که همانا سرودن شعری مطایبه‌آمیز «مَثَل یاسی و خر» که در ذم سردار سپه بوده، ضمن هجو رضاخان او را مسبب قتل عشقی می‌داند:

چو خر دُم عَلَم کرد در بوستان — لگدکوب شد کشتهٔ دوستان
گهی جفته زد گاه سرگین فکند — گهی سر فرو برد و چیزی بکند
لگد کرد و بشکست و افکند و ریخت — گلوی گل تازه از تن گسیخت
یکی تازه گل اندر آن باغ بود — به بیغاره بر خر زبان برگشود
هنوزش ز خر بود بر لب نوا — که خر سر فرو برد و کندش ز جا
گل عاشقی بود و عشقیش نام — به عشق وطن خاک شد والسلام

(*دیوان*، ج ۲، ۲۹۴)

بهار هنگام تاجگذاری رضا شاه قصیده‌ای سروده که آدمی با خواندن آن در شگفت می‌ماند که چگونه شاعر توانسته از عواقب آن در امان ماند و به مرگ مفاجا دچار نیاید ـ هرچند که یک‌بار پیشتر تا آستانه قتل پیش رفته و از خوش‌اقبالی وی دیگری را (واعظ قزوینی نام) اشتباهاً با تیر مأموران سردار سپه به خاک افکنده بود ـ در این سروده بهار شمه‌ای از جنایت‌های شاه تازه را برشمرده است:

پهلوی تاج به سر گر نهد از بدکاری است — نیست آن تاجگذاری که کله‌برداری است
حبس و تبعید و زبان بستن و مردم کشتن — بهر تحصیل شهی زشتی و بدکرداری است

(*دیوان*، ج ۱، ۳۹۶)

قصیده‌ای که با عنوان «اندرز به شاه» در *دیوان بهار* درج شده، نیز از همین دست است. در این شعر بلند شاعر ضمن انتقادات شدید و صریح و بی‌پروا نسبت به رضا شاه، جرایم او را یکایک برمی‌شمرد و به‌عنوان خیرخواه ملک و ملت، شاه را از سیاست‌های غلط و هم‌پیمانی با اجانب برحذر می‌دارد و به طریق پیش‌گویی که اتفاقاً درست از کار درمی‌آید، آینده تاریک او را پیش چشمش می‌آورد:

پادشاها ز لجاج و ز طمع دست بدار — که نباشد ز لجاج و ز طمع بدتر کار
تو دگر شاه شدی نان رعیت مستان — تو دگر سیر شدی گرسنگان را مفشار

(*دیوان*، ج ۱، ۴۳۷)

و هنگامی که رضا شاه با خواری و فلاکت از ایران می‌گریزد در قطعه‌ای، نقش دولت‌های

خارجی و به‌خصوص انگلستان را در به سلطنت رسیدن او آشکار کرده، کینه خود را نسبت به فرزند او پنهان نمی‌سازد.

انگلیسان رضای سارق را — اندر این ملک شه رضا کردند
پس چندی از او برنجیدند — عیب او جمله برملا کردند
خبث او را به ملک جار زدند — مشت او را به دهر واکردند
چون که بدنام گشت و کرد فرار — افتخاری دگر نصیب ما کردند
طفل آن دزد بی‌مروت را — اندر این ملک پادشا کردند

(*دیوان*، ج ۲، ۴۵۰)

و در این رباعی هم پهلوی دوم را در آغاز شاهی مخاطب ساخته، از ظلم و جور باز می‌دارد:

ای شاه! وطن رفت و وطن‌خواه نماند — سیم و زر و ساز و برگ و تنخواه نماند
ز آه دل ما شها حذر کن هر چند — در ملک ز جور پدرت آه نماند

(*دیوان*، ج ۲، ۵۱۳)

با این همه نکته‌ای که نباید فراموش شود آن است که علاوه بر برخی دیدگاه‌های سیاسی مندرج در شعر بهار که دلیلی بر درستی آنها در دست نیست ـ فی‌المثل نحوه نگرش او به قیام جنگلیان گیلان و قصیده‌ای که درباره آن سروده (*دیوان*، ج ۱، ۳۳۳) ـ ابیاتی از دورهٔ کمال شعری و پختگی سیاسی او به‌جاست که در آنها به ستایش اعضای طبقه حاکم و از جمله رضا شاه پرداخته و این خود نقطه تاریکی بر سابقه مبارزاتی وی برجا گذاشته است. اگر جانبداری او را از احمد قوام و حسن وثوق ناشی از ارادت قلبی و دوستی مخلصانه وی بدانان بدانیم ـ که در این صورت اسباب سرودن قصیده وقایع گیلان که پیشتر یاد شد، قدری واضح‌تر می‌شود ـ دربارهٔ مدایح شاعر درباره رضا شاه باید نکاتی را در نظر داشت: نخست آنکه تمجیدهای بهار از پهلوی اول در مقایسه با انتقاداتی که به وی نموده، بسیار ناچیز است؛ دیگر آنکه گفتار و کردار گذشتگان را باید نسبت به محیط و روزگار خودشان سنجید و در باب آن قضاوت نمود. در رژیم‌های صاحب دموکراسی، انتقاد و هجو کردن کسی، کار چندان دشواری نیست، حداکثر اگر انتقادی نامنصفانه باشد و هجوی خلاف هنجار، محکمه‌ای و هیأت منصفه‌ای در میان خواهد بود که منتقد و هجوگو را متناسب با جرم انتصابی‌اش سزا دهد. اما در نظام‌های دیکتاتوری که نه تنها

مخالف را برنمی‌تابند بلکه موافق نیز باید حتماً دلیلی برای موافقت خود به پیشگاه حاکم عرضه نماید تکلیف چیست؟ در چنین نظام حکومتی بر سر سخنور و شاعری که نسبت به آینده میهن و آرمان‌های مردم خویش وفادار باشد چه خواهد آمد؟ یقیناً ملک‌الشعرا بهار در دوران حکومت دیکتاتوری پهلوی چنین وضع و حالی داشته است به قول مولانا:

غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای در کف شیر نر خونخواره‌ای

و این همان سخنی است که بهار خود جایی بدان اشاره کرده است:

آنکه با شیر شرزه آمیزد خون خود را به رایگان ریزد
هر که با ظالمان بود کارش حق بدیشان کند گرفتارش
از بزرگان انگلیس تنی رانده در زیر تیغ خوش‌سخنی
وای آن‌کس که در بسیط جهان تکیه سازد به قول پادشهان
ای که داری خبر ز سرّ ملوک سزد ار خویش را بسازی سوک
شاه شیر است نزد شیر مرو ور روی سوی او دلیر مرو

(*دیوان*، ج ۲، ۹۰)

اگر او در آغاز دوره شاعری به واسط رتبه ملک‌الشعرایی و احیاناً جوانی و نامجویی گاه گاه قصایدی می‌ساخت و در آن نایب‌التولیه یا امیر و حاکم و سلطانی را به جهت جلب نفعی مثلاً در حد دریافت صله‌ای یکصد تومانی مدح می‌کرد، مدایحی که در دوره پهلوی سروده بی‌شک برای دفع ضرری بوده است و چنانکه خود گفته:

گر مدحی از ابنای بشر می‌گویم نه چون دگران به طمع زر می‌گویم
آنان پی جلب نفع گویند مدیح من مدح پی دفع ضرر می‌گویم

(*دیوان*، ج ۲، ۵۰۷)

در پایان سخن با ذکر این بیت شاعر:

با مردگان خویش مروت کنید از آنک او نیست تا جواب شما را بیاورد

(*دیوان*، ج ۲، ۵۹۶)

چند سطر از پاسخ او را به اعتراض کسانی که بهار را مداح دربار پهلوی می‌دانستند می‌آوریم:

> اینک کسانی که با زندگی مدت انزوای من آشنا نیستند بدانند که من مدیحه‌سرای نیستم و آثار چهل‌ساله من گواه است، ولی هرگاه خدای نکرده

روزی یک قصیده مانند سایرین در وصف شاه سابق می‌گفتم و این عمل را به قصد حفظ جان و ناموس و بقای نفس و انجام وظیفه پدری و شوهری نسبت به خانواده فقیر خود می‌کردم نبایستی مرا مورد ملامت قرار داد.(۲)

سخن آخر

ملک‌الشعرا بهار هر که بود در مدت عمر نسبتاً کوتاه خود (۵۵ سال) تلاش قابل ملاحظه‌ای در راه پیشرفت زبان و ادب فارسی از خود نشان داد و آثار فراوانی در زمینه‌های مختلف علم و ادب بر جای گذاشت. وی شعر را آبرویی تازه بخشید و نثر را در بستری نو به جریان انداخت. دریغا که حیات او با روزگاری نامساعد مصادف بود که همراه مردم ناسازگارش مجالی برای بروز همه استعدادهای بالقوه درونی‌اش فراهم نیاورد.

بهار در همه عمر شاعری خود، بر سر دو راهی انتخاب میهن و آزادی و منش‌های نیک از یک‌سو و صیانت ذات و حفظ خانواده و ناموس از سوی دیگر قرار داشت و سیاست اصلی او این بود که با حفظ تعادل میان آنها هیچ‌کدام را فدای دیگری ننماید و این خود هنر بزرگی است. او در میدان زندگی جنگاوری بود که برای غلبه بر دشمن پیوسته «کرّ و فرّ» می‌کرد، گاهی حمله و پیشروی و گاهی گریز و عقب‌نشینی.

امروز بهار زنده نیست تا قضاوت آیندگان را درباره خود بداند اما نام نیک او هرجا که سخن از آزادی و وطن‌دوستی باشد، در میان خواهد آمد.

روانش شاد و مزارش پر نور باد.

پی‌نوشت‌ها

۱. *دیوان* شاعر شادروان محمدتقی بهار ملک‌الشعرا، به کوشش چهرزاد بهار، ویرایش دوم، انتشارات توس، تهران ۱۳۸۰.

۲. دیباچه *تاریخ مختصر احزاب سیاسی*، ص یج.

سیر نوگرایی در شعر بهار

منیژه عبداللهی*

۱. زندگی‌نامه

محمدتقی فرزند محمدکاظم صبوری در دوازدهم ربیع‌الاول ۱۳۰۴ هـ ق در مشهد به دنیا آمد. عنفوان جوانی و اوان جوش و خروش طبع سخنگوی بهار با انقلاب مشروطیت همراه شد و این انقلاب که در تمام شؤون حیات اجتماعی ایران تحولی عمیق ایجاد کرد، در اندیشه شاعر جوان نیز تأثیری شگرفت نهاد و وی را در سال ۱۳۲۴ هـ ق عملاً در شمار مشروطه‌خواهان درآورد و از سال فتح تهران (۱۳۲۷) به نوشتن مقالاتی در جراید ملی به امضای «م.بهار» پرداخت. بهار در سال ۱۳۲۸ هـ ق روزنامه *نوبهار* را که ارگان رسمی حزب دمکرات ایران بود، در مشهد به طبع رسانید اما این روزنامه به دلیل نشر مقالات تند و رویّه ضد روسی و انتقاد از «ناصرالملک» نایب‌السلطنهٔ معتدل و لیبرال منش در سال‌های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ هـ ق توقیف گردید. در محرم سال ۱۳۳۰ هـ ق شاعر و نه تن از یارانش به تهران تبعید گردیدند اما بهار پس از هشت ماه به مشهد مراجعت کرد و حزب را که در غیبت او از رونق افتاده بود، بار دیگر سر و سامان بخشید.

بهار در سال ۱۳۳۲ هـ ق به نمایندگی دوره سوم مجلس انتخاب شد و نوبهار را در تهران منتشر کرد اما به سبب هیجانات سیاسی و ماجرای مهاجرت نمایندگان به قم و فشار قوای روسی، روزنامه بار دیگر توقیف گردید و شاعر این‌بار از تهران به خراسان (بجنورد) تبعید شد. او پس از بازگشت به تهران بر دامنه فعالیت‌های ادبی خود افزود که

---

* استادیار بخش فارسی دانشگاه علوم پزشکی.

حاصل این دوره فعالیت او دایر کردن انجمن ادبی «دانشکده» و نشریه‌ای به همین نام بود که می‌کوشید مکتب تازه‌ای متناسب با نیازهای زمان در نظم و نثر ایجاد کند.

سرانجام مجلس پنجم که در دست رضا خان مانند موم بود به فرمانروایی مطلق رضاخان جنبه قانونی داد. پس از پایان دوره ششم که بر اثر سنگینی سایه دیکتاتوری، اکثر دولتمردان نیکخواه به انزوای سیاسی و خانه‌نشینی پناه بردند (۱۳۰۷ ش) بهار نیز به دامان تحقیقات ادبی آویخت. حاصل این دوره پربار، مراقبت در تصحیح و تنظیم کتب ابتدایی، تصحیح *تاریخ سیستان*، تصحیح و تحشیه *مجمل‌التواریخ و القصص*، *تاریخ بلعمی* و *جوامع‌الحکایات* عوفی است. همچنین بهار در این سال‌ها (۱۳۱۲ ش) تصمیم به چاپ دیوان خود گرفت که با مخالفت دولت روبه‌رو شد و به دنبال آن پنج ماه محبوس گردید و سپس به اصفهان تبعید شد. مثنوی بلند «کارنامه زندان» حاصل این حبس و تبعید است. سرانجام به مناسبت آغاز جشن‌های هزاره فردوسی با پایمردی محمدعلی فروغی، نخست‌وزیر وقت، بهار به تهران فراخوانده شد و تدریس تاریخ ادبیات در دانشکده ادبیات به او محول شده و حاصل این دوره از عمر بهار تألیف کتاب *سبک‌شناسی* نثر است که بر حسب پیشنهاد وزیر فرهنگ وقت تدوین و چاپ شد. خود بهار، این اثر را «حاصل آخرین ایام عزلت و انزوا» نامیده است زیرا پس از آن در شهریور ۱۳۲۰ هـش بار دیگر عرصه فعالیت‌های اجتماعی فراخ گردید و بهار نیز همچون دیگران بدان پا نهاد. او ابتدا برای آگاهی جوانان از تاریخ مشروطه، سلسله مقالاتی در روزنامه *مهر ایران* با عنوان «تاریخ کودتا و چگونگی زمامداری سردار سپه» و کتابی در دو جلد به نام *تاریخ انقراض قاجاریه* تألیف نمود. همان مجموعه مقالات نیز بعدها مستقلاً به صورت کتابی منتشر گردید.

بهار در سال ۱۳۲۴ هـش در کابینه قوام‌السلطنه به وزارت فرهنگ رسید اما پس از چند ماه به دلیل اختلاف با قوام آن را ترک گفت. وی در این باره می‌نویسد:

> آخر وزیر شدم و ای کاش که آقای قوام مرا به وزارت دعوت نمی‌کرد و آن چند ماه شوم را که بی‌هیچ گناه و جرمی در دوزخم افکنده بود، نمی‌دیدم.

او بعد از این وزارت کوتاه، در مجلس پانزدهم به نمایندگی از تهران انتخاب شد اما این، مجلسی نبود که رضای خاطری فراهم سازد. از این زمان به بعد بیماری سل، رفته‌رفته او را ناتوان ساخت. در سال ۱۳۲۸ هـش وی که برای مداوا به فرانسه رفته بود، به ایران

بازگشت و به آخرین فعالیت خود که بیشتر اجتماعی بود تا سیاسی، یعنی ریاست «جمعیت هواداران صلح» پرداخت.

آخرین فعالیت بهار، این مرد بزرگ فرهنگی و رجل سیاسی که تمام عمر خود را در راه خدمت به مردم خویش سپری کرد، فعالیتی صلح‌دوستانه و آخرین قصیده‌ای که سرود (در سال ۱۳۲۹ ه ش) «نفرین بر جنگ» بود؛ قصیده‌ای که گویا حسن ختام و مؤخّره‌ای بر طومار حیات پربار او و چکیده‌ای از تمام تکاپوها و تلاش‌های عمر پر ثمر این آخرین فرد از نسل سخنوران کهن خراسان بود. سرانجام در نخستین روز اردیبهشت ۱۳۳۰ ه‌ش دفتر طبع وقاد ملک‌الشعرا بهار در هم پیچید.

۲. درآمد

از چندی قبل از دوران مشروطیت، در دیوان شعرای دوره قاجار اشاراتی پراکنده و مختصر به حوادث روز وجود دارد؛ به‌عنوان نمونه در شعر سروش اصفهانی ماجرایی از قبیل «قتل خان خیوه» و آمدن تلگرام، راه یافته است (آرین‌پور، ۱۳۶۰: ۸۷). و قاآنی نیز به ورود ناوگان انگلیسی به آب‌های جنوب و کارشکنی سفیر انگلستان در ماجرای هرات اشاره کرده است. اما این نمونه‌ها آن چنان مختصر و بدون ترتیب و تشکل خاص فکری هستند که می‌توان وجودشان را تصادفی به حساب آورد. نمونه راستین نهضت فکری پیشرفته و منسجم در محیط ادبی و فرهنگی تنها در شعر بعد از مشروطه جلوه‌گر شده است. ملک‌الشعرا بهار نیز که طلوع حیات شعری‌اش با سپیده دم انقلاب مصادف گردیده بود، نمی‌توانست از تأثیر محیط جدید برکنار بماند. از این‌رو حوادث روزگار و جزر و مد وقایع در آثار او جنبه تعیین‌کننده داشته است، چنانکه محمدعلی اسلامی‌ندوشن می‌نویسد:

> اگر بهار پنجاه سال زودتر به دنیا آمده بود، آثارش به‌کلی رنگ دیگری می‌گرفت و شاید نمی‌توانست خود را از قید جمود، رهایی بخشد (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۴).

اگر چه نمی‌توان از تأثیر محیط و انگیزه‌های فکری دوران بهار در شعر او چشم‌پوشی کرد، ذکر این نکته ضرور است که ذهن نوجو و کمال‌طلب بهار همراه با قدرت طبع و تسلط کامل بر زبان، برای او موقعیتی استثنایی فراهم کرده بود تا بتواند شعر خود را در

مسیر تحول ادبی به کار گیرد. بهار همواره در تکاپوی یافتن راهی برای عملی ساختن تجدد و نوسرایی بود و ضرورت ایجاد چنین تحولی را به خوبی احساس می‌کرد چنانکه در این زمینه سروده است:

بهارا همتی جو، اختلاطی کن به شعر نو — که رنجیدم ز شعر انوری و عرفی و جامی
مکرّر گر همه قند است خاطر را کند رنجه — ز بادامم بد آید بس که خواندم چشم بادامی

(بهار، ۱۳۶۸: ۵۵۹)

دیوان بهار تابلویی رنگارنگ از قدرت طبع او را به نمایش می‌گذارد که در آن تمام جلوه‌ها و انواع شعر فارسی نمودار شده است و در هر کدام از آنها نیز کوشش شاعر برای به اوج رسانیدن کلام مشهود است. اگر چه مهم‌ترین بخش اشعار بهار را قصاید تشکیل می‌دهند، شاعر در عرصه مثنوی‌سرایی، سرودن غزل و قطعه نیز آثار ماندگاری از خود به یادگار گذاشته است که در این نوشتار مجال پرداختن به آنها نیست. در این مقاله به‌ویژه کوشش شده تا از رهگذر بررسی قصائد او چگونگی تحول و سیر نوگرایی در آنها به بحث گذاشته شود.

۳. قصاید بهار

از یک دیدگاه قصیده‌های بهار به دو بخش قابل تقسیم است: قصاید به شیوه شاعران کهن و قصایدی که تحت تأثیر فضای انقلابی و دوران نوین سروده شده است.

۱ـ۳. قصایدی که به شیوه کهن سروده شده، تمام ویژگی‌های اشعار دوره بازگشت را در خود جمع دارد. در این قصاید آهنگ کلام قدما طنین و انعکاس بارزی دارد و سایه شاعران گذشته همه‌جا بر دوش سخن سنگینی می‌کند. این قصاید گاه حبسیات قاآنی و مسعود سعد را به یاد می‌آورد و گاه در توصیف بهار و شراب به شادخواران کهن همچون منوچهری نظر می‌اندازد. آنچه در این مورد گفتنی است، آن است که بهار به مدد طبع خروشان در تمام این تتبعات، پیروز و سرفراز بیرون آمده و قصایدی محکم و سنگین ـ که پرورده جوشش طبع و به موازات آن تسلط غریب بر الفاظ و ترکیبات و تعبیرات گوناگون است ـ سروده است. در یک جمله، در شیوه قدیم او را باید احیاکننده بزرگ

سنت‌های شاعران کهن در زمان ما شمرد.[۱] مضامین این قصاید را می‌توان بدین‌گونه برشمرد:

الف) مدائح و مراثی مذهبی که فرم و لحنی کاملاً سنتی دارند. باید این نکته را یادآوری کرد که بهار شخصاً مرد دینداری است و روحیه مذهبی او همه‌جا نمایان است ولی او در عین حال از خرافات دینی به دور بوده و حتی با آن مبارزه می‌کند. قطعات «جهنمیه» و «نکیر و منکر» گواه این مدعاست. همچنین اشعاری که برای آزادی زنان سروده، نشان‌دهنده آزاد منشی و روحیه مترقی اوست.

ب) مدایح و ابراز تهنیت برای جلوس پادشاهان و بزرگان دولت که طیف وسیعی را در بر می‌گیرد. سرودن بخشی از این اشعار را می‌توان به حکم منصب ملک‌الشعرایی و از روی اجبار دانست و بعضی از آنها (مدایح رضا شاه) غالباً از روی اضطرار بوده است (ر. ک: مقدمه تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران).

ج) شکوائیه از روزگار و حاسدان (و گاه معارضه با آنان). «پیام شاعر»، «شکوه از حسود»، «خدعه حسود»، «بیزاری از حیات»، «نکوهش چرخ»، «ناله بهار در زندان» و... جزء این‌گونه اشعار هستند.

د) توصیفات که شامل بهاریه (۷ قطعه)، تشبیب (۴ قطعه)، تغزل (۱۸ قطعه) و توصیف طبیعت (جمال طبیعت، وصف تگرگ، شب و شراب، سپیدرود، در صفت شب، خمریه و توصیف انگور، توصیف خورشید، دامنه البرز، صفت هتل و اسب و...) است. بهار در بیان این توصیفات بسیار موفق است؛ به‌عنوان مثال «گلستان» ترکیبات زیبا و سرزندهٔ بسیار دارد. همچنین «تابستان»، «اختر حقیقت» و به‌خصوص «فتح دهلی» که توصیف فتوحات نادر است، با همان سبک و سیاق کهن و به استواری قصاید سبک خراسانی است.

هـ) موضوعات پراکنده دیگر همچون بیان پند و حکمت و اندرز در قصیده توحید، تجرید و منقبت، پند پدر، لُغَز، ساختن ماده تاریخ، طلب وظیفه عقب‌افتاده و... .

شاخص‌ترین ویژگی‌های زبانی و بیانی این قصاید بدین ترتیب است:

الف) پای‌بندی به رعایت سنن کهن قصیده‌سرایی:

---

۱. زرین‌کوب، عبدالحسین. سخن شماره ۱۰ سال ۳۶.

بهار در این راه تا آنجا پیش رفته که گاه برای سپاس از اعطای یک صله (انگشتری) قصیده‌ای می‌پردازد و خود را مقید می‌کند تا کلمه انگشتری را در هر بیت به کار ببرد (التزام). وی در رعایت این سنت‌ها چنان غرق بود که در قصیده‌ای در منقبت امام رضا(ع) بی‌توجه به آنکه ممدوح از سلاطین ترک قرن چهارم و پنجم نیست، در تشبیب سرود:

اکنون که آفتاب به مغرب نهفته روی   از باده بر فروز به بزم آفتاب‌ها
مجلس بساز با صنمی نغز و دلفریب   افکنده در دو زلف سیه پیچ و تاب‌ها
ساقی به پای خاسته چون سرو سیم تن   و انباشته به ساغر زرین شراب‌ها

(بهار، ۱۳۶۸: ۱۰)

به تقلید از قدما قصایدی در مدح عشق حقیقی و ذم عشق مجازی می‌سراید:

تا به چند اندر پی عشق مجازی   چند با یار مجازی عشق بازی

و می‌گوید:

از ره تجرید زی لاهوتیان شو   کاید از ناسوتیانت بی‌نیازی (همان: ۱۲)

وی در تغزل قصاید از توصیف معشوق مذکر ابایی ندارد و در قصیده «روزه‌گشای» می‌سراید:

شاد شد دوش ز دیدار من آن ترک پسر   من از این شاد که او برده مه روز به سر
من گمان کردم کز روزه تبه گردد و زار   آن رخ روشن و آن دو لب چون لاله‌تر

(همان: ۱۰۸)

و نیز تغزل:

پیمان‌شکن نگار من آن ترک لشکری
بگرفت خوی لشکری و شد ز من بری
من دل به لشکری ز چه دادم به خیره خیر
هشیارمرد، دل نسپارد به لشکری
تا بود صف شکست و کمند و کمان گرفت
ایدون گمان کند که چنین است دلبری
قلب سیاه را نشناسد ز قلب دوست
قلب تو بر درد چو به جولانش بگذری

(همان: ۲۱۵)

به‌کارگیری تعبیرات و ترکیبات قدیم چون:

هر دم ز هجر آن رخ چون سیم نابسود یاقوت سوده بارم بر زرّ جعفری

(همان: ۲۱۵)

سوسن تو شکسته بر سر لاله لاله تو شکفته در بن سوسن

(همان: ۲۱۶)

ای برگل سوری زده از مشک سیه خال

وز عود، خط آراسته بر چینی تمثال

ای دست نکویی به بناگوش تو زان زلف

بنگاشته بی‌خامه بسی جیم و بسی دال

از جیم تو صد تاب و شکن بر دل عشاق

وز دال تو صد بند و گره در دل ابدال

(همان: ۱۱۵)

خلاصه آنکه در این قبیل اشعار، بهار عاشق همچنان از نار عشق می‌سوزد و گواه صادق او اشک سیال است. حلقه زلف پرشکن است و نرگس مست صف شکن، بلبل همچنان عاشق گل است و ابروان کج، صفت خنجر و کمان دارند. دهان، غنچه، دو رخ تازه چون گل سرخ، روی نکو چون گلستان و خال، رهزن است.

ب) به کارگیری عملیات مهجور:

شاعر ماگاه برای اثبات شاعری خود و برای آنکه در جرگه ادبا و شعرا مقامی ارجمند و پایگاهی رفیع بیابد[1] مجبور به ساختن قصاید فرمایشی می‌گردد؛ همچون قصیده «گواه سخنوری» با روی «ب» که برای پرداختن قافیه از هیچ کلمه‌ای صرف‌نظر نکرده است، کلماتی همچون غضب، اشهب، مخضّب، ارنب و....

همچنین کلمات مهجور فارسی نیز به حد وفور در دیوان بهار، یافت می‌شود: آفند: بومهن، پاداشن، پادافره، پرگست، ترفند، جوزافروشه، خشبین، زلیفن، فانید، مجس و....

مراعات‌النظیر:

---

۱. دیوان، مقدمه قصیده گواه سخنوری، ص ۱۰۴.

ز دست معدلتش پای ظلم شد در بند
ز پای تختگهش دست جور شد کوتاه (همان: ۳)
خواست برباد همی دادن این خاک ولی
آب خود برد و به خود خیره برافروخت شرر(همان: ۵۳)
و صنعت تلمیح و به‌کارگیری تعبیرات قرآنی:
چیست نمرودی، خلیل اللّه را هشتن ز دست
وانگه از کوری نظر بر صنع آزر داشتن (همان: ۱۱۱)
ستودمْتْ نادیده بعد از دو قرن
چو مر مصطفی را اویس قرن (همان: ۵۴۲)
کندیم و کافتیم و به هر سو شتافتیم
دیدیم سبع‌های سمان و عجاف‌ها (همان: ۵۷۵)
صنعت تقسیم:
نگر به زلف و بناگوش آن بت کشمیر
یکی ز ساده پرند و یکی ز سوده عبیر
شگفتم آید زان دل در آن بر سیمین
یکی به طبع حدید و یکی به لطف حریر
بر من آمد آراسته به هم رخ و زلف
یکی چو لیله مظلم، یکی چو بدر منیر (همان: ۱۱۹)
نوعی ردالعجز علی‌الصدر:
شنگرف دو رخسار تو آمیخته با سیم سیم تو ز دو دیده‌ام انگیخته سیماب
سیماب اگرم بارد بر رخ عجبی نیست سیماب روان شیفته باشد به زر ناب
و صنایع گوناگون دیگری چون توشیح، التزام و... به‌خصوص لف و نشر که بهار در آن قدرتی بسزا دارد و در بسیاری از اشعار دیوان می‌توان آن را مشاهده نمود و همچنین جناس که در یک قصیده تمام (مرگ تزار) خود را ملزم داشته که در هر بیت جناسی به کار برد، با این مطلع:
خمش مباش کنون کامد ای بهار، بهار سخن ز لعبت چین و بت بهار به آر
۲ـ۳. بخش دوم شامل قصایدی است که تحت تأثیر وقایع روز (عمدتاً وقایع

مشروطیت) سروده شده و با انتقادهای سیاسی و اجتماعی و ستایش و نکوهش این و آن همراه است. این بخش از آثار بهار، از جهت موضوع و مضمون دچار دگرگونی و تحولی شگرف گردیده بدین ترتیب:

الف) در قصاید مدحی و غیر مدحی خطاب به پادشاهان و بزرگان، جای مدح و ستایش معمول سنتی، به پند و اندرز و گاه تهدیدی کنایه‌آمیز (مثلاً اشاره به سرگذشت لویی شانزدهم، پادشاه فرانسه و یا سلطان عبدالحمید، پادشاه عثمانی) روی آورد شده و سرگذشت پیشینیان را برای عبرت چون آیینه‌ای مقابل ممدوح قرار می‌دهد. قصاید «جزر و مد سعادت»، «انقراض قاجاریه»، «اندرز به شاه»، «پیام ایران»، «پند سعدی» (خطاب به محمدعلی شاه) و... از این‌گونه به شمار آیند.

ب) نوع دیگر، قصاید و چکامه‌هایی است که به صورت اخوانیه یا شکوائیه یا حبسیه سروده شده‌اند و شاعر در آنها به‌طور معمول، به بیان شخصی و گاه توصیف محیط خود می‌پردازد اما بعد ماهرانه به سوی طرح و بیان نابسامانی‌های اجتماعی و انتقاد سیاسی، گریز می‌زند. بدین ترتیب روشن می‌شود که قصد اصلی او از بیان حالات شخصی و سایر توصیفات، پریدن بر سکّوی انتقاد سیاسی است؛ به‌عنوان مثال می‌توان از اشعار «به یاد وطن»، «شاعری در زندان»، «صفاهان»، «بثّ‌الشکوی» و «هیجان روح» نام برد که این آخرین، هنگام دستگیری بعد از کودتا سروده شده و پس از مقدمه‌ای مؤثر به توصیف زندان می‌پردازد و سپس شعر را با انتقادی شدید نسبت به احمد شاه ادامه می‌دهد:

ای شاه دگر فسانه شد شاهی

خاصه چو تو شاه شوم بد اختر (همان: ۳۵۲)

همچنین اشعار «دل‌شکسته»، «سکوت شب»، «سرگذشت شاعر» و... از این نوع هستند.

ج) قصاید و اشعار وطنی که به تأثیر از وقوع حادثه و برای تشویق و تهییج آزادی‌خواهان و سایر اشخاص که افق فکری سیاسی آنان با شاعر در یک راستا بود، سروده شده است؛ همچون «فتح‌الفتوح»، «دارالمجازات»، «خون خیابانی»، «یک شب شوم» و....

ویژگی‌های کلی اشعار این بخش

بند اول بیانیه انجمن ادبی دانشکده چنین بود:

> تجدید نظر در طرز و رویّه ادبیات ایران بر روی احترام اسلوب لغوی و طرز ادای عبارات اساتید متقدم، با رعایت سبک جدید و احتیاجات عمومی در حال حاضر. (پیام نوین، ۱۳۴۰)

از این به بعد صفت بارز اشعار بهار، نوعی نوآوری مشروط و مقید است که با بیانیه مذکور، کاملاً مطابق باشد. با این حال شاعر برای حصول نتیجه مطلوب روش‌های گوناگونی را آزموده است که سیر تحولی آن را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

الف) قصایدی که سیمای آشکار آنها بیان مضامین جدید است در شکل و قالب کهن، و به دلیل وجود همین موضوعات جدید، سیل کلمات نو که تا قبل از این هرگز امکان راهیابی به عرصه هنر شعر به‌خصوص قصیده را نداشت، وارد میدان می‌شود و در کنار کلمات فخیم و اشرافی ادبی قرار می‌گیرد. از این جهت تازگی و هیجانی در این زمینه می‌آید اما در ارزیابی کلی، نقص عمومی آنها عدم برخورد به موضوعات از دیدگاهی جدید و غیرمألوف است؛ به‌عنوان مثال شاعر به تفنگ، هواپیما، چاه‌های نفت و... به همان چشمی نظر می‌کند که به بهار، خزان، اسب و هلال می‌نگریست و برای راه‌آهن همان‌گونه لُغَز ترتیب می‌دهد که منوچهری برای شمع و قلم ترتیب می‌داد. از همین رهگذر است که شاعر ضمن یک قصیده پس از توصیف خزان و زمستان به همان‌گونه که قبلاً به مدح ممدوح پرداخته، به اوضاع وطن گریز می‌زند. همچنین در قصایدی با قافیه‌های دشوار (حریق، آمل، فتح و...) و یا قصیده‌ای تمام مطلع (با یک‌بار تجدید مطلع) و یا قصیده سرا پا جناس (مرگ تزار) و یا قصاید موشّح، به بیان موضوعات روز و ذکر آلام و رنج‌های وطن و هموطنانش می‌پردازد. نکته جالب آنکه شاعر به مدد طبع موزون و موهبت بیان شاعرانه و به یاری تسلط غریب بر کلام موفق شده است در همین شیوه یعنی تلفیق قالب‌ها و کلمات کهن با مضامین امروزی آثاری ماندنی از خود برجای گذارد.

ب) در گام بعدی و پس از آزمودن معانی نوین در قالب و بیان کهن، به اشعاری بر می‌خوریم که در آنها کلمات روزمره در کنار کلمات قدیم نشانده شده‌اند، همچون تشبیت ص ۱۲۵ دیوان با مطلع: «قومی به عشوه ماهر، جمعی به چهره باهر».

باهم ز لعل گویا، گویان به شور و غوغا صحبت به کام آقا، عصرت به خیر موسیو
و یا:

مه شوال بیاراست سپاهی زانجم
داد دیشب به مه روزه یک اولتیماتوم
گفت بایکوت عمومی را بردار ز خلق
در خمخانه کن آزاد به روی مردم
هم خود از ملک ده استعفا تا پاس نهم
ورنه از پاس دهم باش خود آماده جنگ
رمضان کرد چو بلژیک رخ از کینه عبوس
گشت تسلیم و بیفکند زکف توپ و تفنگ (ص ۲۶۸)

و یا آنجا که به مجاهد تفنگ بر دوش و از جان گذشته صدر مشروطیت، بدین‌گونه صحبت می‌دارد و او را به شرکت در جنگ تشویق می‌کند:

از بر دوش، تفنگ‌افکن و آسوده‌گذار لختی آن دو سر زلف سیه غالیه رنگ
نه که آن زلف تبه گردد از گرد مصاف نه که آن رو سیه گردد از دود تفنگ

(همان: ۲۰۹)

در این نمونه‌ها که در دیوان کم نیستند، تجدد و نوگرایی تنها در کلمات خلاصه می‌شود و هیچ لطف و ذوقی در آنها نهفته نیست،[۱] به‌ویژه آنچه موجب عدم مقبولیت نمونه‌های ذکر شده می‌گردد، همانا عدم پیوند کلمه با بافت و گسیختگی آن دو است. تذکر این نکته ضرور است که این شیوه اگر با تمهید قبلی و با قصد خاص، به‌خصوص در بیان موضوعات طنزآلود، فراهم آمده باشد، می‌تواند بسیار مؤثر واقع گردد؛ مثلاً در قصیده منظومه مانند و یا منظومه به شکل قصیده «رستمنامه» که برای بیان روبه‌رو شدن کهنه و نو، از این روش بهره‌برداری شده، به‌خصوص توصیف صحنه جنگی که رستم با ببر بیان و ناچخ و تیر و کمان، به مصاف سپاه منظم و توپ و تفنگ می‌آید، بسیار موفق است. در موضوعات جدی، این شیوه از گیرایی و جذابیت چندانی ندارد.

---

۱. لازم به یادآوری است که این طرز استفاده از کلمات جدید و اغلب بیگانه منحصر به بهار نیست و در این دوران بسیاری از شعرا از جمله ادیب‌الممالک، عارف، وحید و... همین روش را به کار می‌بستند.

ج) با این همه این نوع تازه‌جویی و نوپردازی در یک مرحله پیشرفته‌تر، آرام آرام مسیر صحیح خود را باز می‌یابد؛ به‌عنوان مثال در ترکیب بند «توپ روس» که به مناسبت بمباران گنبد و حرم مقدس امام رضا(ع) در مشهد به دست سربازان روسی سروده شده، از تلفیق سنت مرثیه‌سرایی و سوگواری معمول شیعیان با حادثه جدید اثری حاصل شده که در نوع خود، رسا و مؤثر است.

رضوان درید جامه و زد پیرهن به نیل　　خون موج زد چشمه ز تنسیم و سلسبیل
آیا دوباره خون حسین و کسان او　　گشته است برگروه زنازادگان سبیل
ای پادشاه دین، بنگر کاوفتاده باز　　از توپ روس، زلزله در بارگاه دین
(همان: ۲۲۹)

از سوی دیگر تجربیات مختلف و وقوع حوادث پی در پی که مجال صنعت‌پردازی به هیچ شاعری نمی‌داد، سرانجام شعر بهار را به استفاده از زبان معمولی و کلمات گویا و غنی محاوره‌ای کشانید:

به خیر خویش همی کرد کارهای بزرگ　　که نی رضای خدا بُد در او نه خیر بشر

***

در اروپا پخته‌اند او را و او　　سخت از این پخت‌وپزها گشته مست
ابله‌هان گفتند «خیر این‌طور نیست»　　ناصرالملک آدمی دانشور است
(همان: ۲۱۸)

در این دسته اشعار، علاوه بر الفاظ، شاعر توانسته به شایستگی از مثل‌های رایج زبان فارسی سود جوید:

گرفتم آنکه دیگ شد گشاده سر　　کجاست شرم گربه و حیای او
عطاش را نخواهم و لقاش را　　که شوم‌تر لقایش از عطای او (همان: ۸۲۵)
دوستم گفتم و ز گفت خود خجلم　　دوستی رخت بست از تهران
همه مانند کبک در دی ماه　　کرده سرها به زیر برف نهان (همان: ۶۳۱)
آرزو بر نوجوانان عیب نیست　　لیک بر پیران فزون زین عیب چیست
مشت باشد نمونه خروار　　ابر باشد نشانه باران (همان: ۶۳۲)

در پیروی از این شیوه شاعر گاه به سرزمین ترکیبات نو وارد می‌شود:

لاجـــرم دوانـــــند پـــی پـــختن نـــان
چشم‌ها بسته و بگشوده دهان‌ها چو تنور (همان: ۷۸۰)
کام مفسد مظهر خمیازه شد...

(همان: ۱۷۳)

اما در نزدیک شدن به زبان محاوره ضمن حصول تصویرها و مضامین بدیع، همواره خطر افکنده شدن به وادی نظم‌پردازی و در نتیجه ایجاد لحن شعاری و روزنامه‌ای وجود دارد:

ای مفتخران، مفت‌خوری تاکی و تا چند　　کو حسن همیت
ای رنجبـران رنجبری تـا کـی و تـا چند　　بیچـاره رعیـت

(همان: ۲۹۱)

ایـــن کشـــور تـحت‌الحـمایه نـیست　　هـــم نـــیز بـــرنجد ز صـــحبتش
مـــلکی کـــه ز جـــیحون و هـیرمند　　تـــا دجـــله بـــرآیـــد مســـاحتش
از کس بـــــنخواهـــــد حـــمایتی　　وین گفته نگنجد به غیرتش (همان: ۳۰۵)
دیـــپلماسی مـــذهبان خشک‌مـــغز　　خـود چـه مـی‌دانـند جز نـیرنگ و رنگ
بـــند و اجـــری خـــور و ســـند و بس　　از تمدن خوان تا الدنگشان...(همان: ۲۲۱)

د) سرانجام طبع نوجو و تکاپوی ذهنی شاعر توانست در بخشی از آثار متأخر خود، اندیشه تجدد را عملی سازد و با دیدگاهی کاملاً تازه و ابداعی به دور از تأثیر قدما با شعر و موضوعات آن برخورد نماید. «دماوندیه» مشهورترین قصیده از این دست است که با وجود استفاده از فرم و قالب و حتی کلمات کهن، به دلیل برخورداری از ادراک شاعر در القای مقصود کاملاً موفق است. زبان توصیفی و فرم و قالب این شعر بر روی هم برای بیان منویّات و تنش‌های درونی شاعر و سپس گسترش و تعمیم آن به خارج، مساعدترین فضا را ایجاد کرده است. بنابراین، شعر از ویژگی خاص ادبیات نوین که توصیف اجزای منظره طبق حالت درونی شاعر است، به نحو درخشانی بهره برده و به همین جهت این قصیده را باید در صدر معدود قصایدی قرار داد که حلقه پیوند ادبیات نو و کهنه بوده و در عین حال، آغاز جدایی و استقلال سبک جدید از قدیم است. همچنین در قصیدهٔ «خزانیه» پاییز را به هیأت ممتحن می‌بیند و برگ‌ها را به صورت طفلان دبستانی:

پـــاییز بـــه رغـــم نـــیرّ اعـــظم　　افـراخت بـه بـاغ و بـوستان پـرچـم

همچون گه امتحان یکی دژخیم / در خشم و لبانش پر ز باد و دم
طفلان چمن ز هیبتش لرزان / رخ زرد و نژند چهر و بالا خم
هر کو پی امتحان فراز آید / بیرون کندش ز بوستان در دم
بر سنگ زند دوات مینا را / وز هم بدرد کتاب اسپرغم
شیرازه کشد ز دفتر کوکب / معجر فکند ز عارض مریم...(همان: ۲۶۷)

مسمّط «کهنه شش هزار ساله» و «شب زمستان» و «پاییز» و «کارون» نیز از نظر برخورداری از توصیفات و تعبیرات جدید قابل توجه هستند. همچنین «سرود مدرسه» که علاوه بر سایر ویژگی‌ها از بیانی بسیار روان نیز برخوردار است.

به گواه نمونه‌ها بهار در قالب شعر نیز دخل و تصرفاتی به عمل آورده و در بعضی موارد به سرودن چامه‌های دوبیتی (چهارپاره)، همچون «کبوتران من» روی آورده که خود دریچه‌ای برای ورود به هوای تازه و ایجاد نوآوری‌های بنیادی‌تر است. اما در مقام مقایسه، اشعاری که از دیدگاه و احساسات جدید و شخصی شاعر بهره‌مند است، حتی اگر به تحول قالب نیز دست نیافته باشد، نسبت به سایر اشعار اصیل‌تر و در تحول ادبی تأثیرشان شگرف‌تر و ژرف‌تر خواهد بود زیرا وجود مضامین و ادراک تازه از اشیا و محیط ضرورتاً طرز بیان و قالب و واژه‌های جدید را نیز طلب خواهد کرد. اما قالب و فرم جدید الزاماً محل رشد و مولّد محتوای جدید نخواهد بود.

۴. نتیجه‌گیری

ملک‌الشعرا بهار از قدرتمندترین شاعران دوره‌های اخیر است که به‌ویژه قصیده‌های مستحکم و حماسه‌وار او از بهترین اشعار وطنی در زبان فارسی محسوب می‌شود. در شعر بهار از لاله بی‌داغ سوئیس تا حریق آمل و تا واگذاری امتیاز نفت شمال، همگی جاده‌هایی هستند که اندیشه او را به سوی بزرگ‌ترین عشق زندگی‌اش یعنی آرزوی بهبود اوضاع و سعادت‌مندی کشور می‌کشانند.

بهار در دوران پختگی و کمال شعر خود، به‌خصوص از حوالی سال‌های ۱۳۲۰ هش به بعد به زبان روان، سلیس و شیوا دست یافته که در نوع خود منحصر به فرد است و توانسته باگسستن از تقلید و تتبع از شیوه قدما، در عین حال با همان قدرت و تسلط کامل بر زبان و باگزینش الفاظ مؤثر راهی جدید به سوی تحولی ادبی و نوگرایی ادبی بگشاید.

منابع

۱. آرین‌پور، یحیی، *از صبا تا نیما*، تهران: انتشارات کتاب‌های جیبی، ۱۳۶۰.

۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی، «به یاد دهمین سال درگذشت ملک‌الشعرا بهار»، پیام نوین، شماره ۱۰، سال ۳، ۱۳۰۴.

۳. بهار، محمدتقی، *دیوان اشعار*، چاپ پنجم، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۸.

۴. بهار، محمدتقی، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی*، چاپ دوم، تهران: سازمان کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۵۷.

۵. پیام نوین، شماه ۸، سال ۳، ۱۳۴۰ (بیانیه انجمن ادبی دانشکده).

۶. مجله سخن، شماره ۱۰، ۱۳۳۶. (مقاله دکتر زرین‌کوب).

بهار شعر پارسی

فاطمه کوپا*

مقدمه

استاد فقید، ملک‌الشعرا بهار، بی‌تردید بزرگ‌ترین گوینده پارسی در چند قرن اخیر از تاریخ ادبی ایران است. او نه تنها شاعری زبان‌آور و بلنداندیشه، بلکه در همان حال محققی بزرگ، نویسنده‌ای فعال، استادی لایق و روزنامه‌نگاری مبتکر و پرارزش بود. فعالیت ممتد ادبی وی که از نخستین سال‌های جوانی آغاز شده بود، نزدیک به نیم قرن ادامه داشت. او مسلماً یکی از ارکان تکامل و تحول صوری و معنوی نظم و نثر در دوران معاصر است.

اهمیت شعر بهار بیشتر در آن است که وی اولاً زبان فصیح پیشینیان را به بهترین و دل‌انگیزترین صورتی در سخن خود به کار برد و از این حیث سرآمد همه گویندگان دوره بازگشت شد؛ و ثانیاً از زبان متداول فارسی و مفردات و تعبیرات و اصطلاحات آن برای تکمیل زبان ادبی قدیم و به کار انداختن آن در رفع حوایج روز استفاده کرد و آن را به نحوی بسیار مطلوب در سخن خود گنجانید؛ و ثالثاً از حدود فشرده و تنگ موضوعات قدیم در شعر بیرون آمد و آن را وسیله سودمندی برای بیان مقاصد گوناگون و موضوعات جدید قرار داد و اندیشه‌های فلسفی و اجتماعی و سیاسی خود را آزادانه در آن گنجانید؛ و رابعاً با اطلاع وافری که از زبان پارسی و با معرفتی که به ادبیات پیش از اسلام داشت، به خلق ترکیبات جدید و یا وارد کردن بسیاری از لغات متروک لهجه‌های

---

* عضو هیأت علمی دانشگاه پیام‌نور (سازمان مرکزی)

کهن و احیای آنها در آثار خود توفیق یافت و از این طریق در جهت غنای زبان پارسی گام‌های مؤثر و اساسی برداشت. کلام در دست او مطیع و منقاد و مانند موم قابل قبول صور گوناگون بود. فصاحت و طنین دلچسب و آهنگ‌های محرک ترکیباتش مایهٔ تأثیر بی‌سابقه سخن او در دل‌هاست و بی‌شک می‌توان او را خاتم استادان بزرگ پیشین و در همان حال مبدأ تحول و تجددی بارآور و سودمند در سخن فارسی دانست (صفا، ۱۳۳۹: ۳۲۷ و ۳۲۸).

نگاه بهار به شعر و سخنوری

تلقی بهار از شعر با آنچه قدما یا حتی بسیاری از معاصران او گفته و نوشته‌اند، تفاوت دارد. توجه وی بیشتر به جوهر و لطیفهٔ معنوی شعرست نه فقط به جنبه‌های صوری و لفظی آن. همچنین تعابیر پیشینیان از شعر ـ که شعر یدرک و لا یوصف است ـ او را قانع و راضی نمی‌کند، چرا که او در صدد کشف راز زیبایی شعر و به دست آوردن مقیاس و قاعدهٔ محققتری است، حتی گاهی آثار نوعی نقد روان‌شناختی در آرای او دیده می‌شود؛ برای مثال در تعریف «شعر خوب» می‌نویسد:

> شعر خوب چیزی است که از احساسات، عواطف، انفعالات و از حالات روحیهٔ صاحب خود، از فکر دقیق پر هیجان و لمحهٔ گرم تحریک شدهٔ یک مغز پرجوش، و خون پر از حرارتی حکایت کند. پس هر شعری که شما را تکان ندهد به آن گوش ندهید، زیرا شعر خوب یعنی احساسات موزونی که از دماغ پرهیجان و از روی اخلاق عالی‌تری برخاسته باشد. لغت، اصطلاحات، حسن ترکیب، سجع و وزن و قافیه، صحت یا سقم قواعد و مقررات نظمیه، هیچکدام نمی‌توانند در خوبی و بدی شعر حاکم و قاضی واقع شوند. هرچه هیجان و اخلاق گوینده در موقع گفتن یک شعر، یا ساختن یک غزل، قوی‌تر و نجیب‌تر باشد، آن شعر بهتر و خوب‌تر خواهد بود.

این سخنان بهار یادآور قطعهٔ معروف اوست:

شعر دانی چیست مرواریدی از دریای عقل

شاعر آن افسونگری کاین طرفه مروارید سُفت

صنعت و سجع و قوافی هست نظم و نیست شعر
ای بسا ناظم که نظمش نیست الا حرف مفت
شعر آن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب
باز در دل‌ها نشیند هرکجا گوشی شنفت
ای بسا شاعر که او در عمر خود نظمی نساخت
وی بسا ناظم که او در عمر خود شعری نگفت

این اهمیت اصالت شعر و صمیمیت شاعر در نظر او، سبب می‌گردد شعر را به دو نوع طبیعی و غیرطبیعی تقسیم کند و تنها شعر طبیعی و حقیقی ـ یا به تعبیر یکی از منتقدان روزگار ما «شعر بی‌دروغ و بی‌نقاب» ـ را قبول داشته باشد.

از آنجا که بهار، شعر را نمودار روح و طرز فکر و آمال دلپسند شاعر می‌داند، بر این باور است که هر اندازه اندیشه شاعر بلندتر و سخنش از صداقت و صمیمیت بیشتری برخوردار باشد، تأثیر آن نیز افزون‌تر است و این جمله را به «اخلاق شاعر» تعبیر می‌کند. وی همچنین به «شعر عمومی» یعنی شعری که از حیث اشتمال و کلیت محدود به زمان و مکان خاصی نباشد، ارج می‌نهد:

«اساس شعر خوب عمومی، احساسات شدیده و اخلاق عالیهٔ شاعرست. پس شعر خوب عمومی، شعری است که از اثر یک حالت خوب عمومی و یک رشته اخلاق خوب عمومی گفته شده باشد. این شعر همه‌جا و همه‌وقت خوب است.»

بهار در جایی دیگر درباره شاعر ملی و شعر مقبول می‌نویسد:

> شاعر ملی باید اخلاقش از سایر هموطنانش بهتر باشد تا بتواند آنان را هدایت نماید و اشعار خویش را در محفظه‌های دماغ و اشکاف کتابخانه‌های آنها باقی و جاودانه نگاه بدارد. کسی که اخلاق او از مردم عصرش عالی‌تر و بزرگوارتر نیست و بالاخره کسی که هیجان، حس رقیق و عاطفهٔ تکان‌دهنده ندارد، آن‌کس نمی‌تواند شاعر باشد.

بهار در عین حال که از تأثیر اعجاب‌انگیز بیان شاعرانه غافل نیست در شعر، بیشتر طرفدار سادگی و زیبایی فطری است نه تصنع و تکلف. به‌خصوص در اوصاف، انس با طبیعت و گرمی حیات ناشی از شعر طبیعی و گرایش به واقع‌نگاری را مستحسن می‌شمرد و در تعبیر و توضیح آن می‌نویسد:

در حقیقت همان قسم که یک سررشتهٔ صنعت به قریحه و فکر آزاد و خیال سبک سیر شاعر یا صانع دیگر بسته است، سر دیگر آن به زمین و به طبیعت و به آن خیالاتی که آن‌قدرها مجبور نیستند بالاتر بروند، بسته شده و هنر در اینجاست که نگذاریم این رشته پاره شود (گلبن، ۱۳۷۷: ۲۳-۲۷).

شیوه یا سبک شاعری بهار

بهار از پیروان سبک قدیم و بیش از همه شاعری قصیده‌سراست و در قصیده‌سرایی مهارت و استادی فوق‌العاده‌ای از خود بروز می‌دهد. وی در هیچ‌یک از مراحل فعالیت ادبی خود عملاً پا را از دایرهٔ اصول قدما فراتر نمی‌نهد و همواره چه در آثار کلاسیک و چه در اشعار پرشور وطنی و اجتماعی خود، شاعری ادیب و استادی قصیده‌سراست، به گونه‌ای که قصاید او در روشنی اندیشه و صلابت زبان و صور خیال با آثار بزرگان شعر فارسی پهلو می‌زند، با این تفاوت که پیام‌هایش برای ما و روزگار ما آشناتر و مأنوس‌تر است (آرین‌پور، ۱۳۵۳: ۳۳۹-۴۳۵).

با آنکه بهار دایرهٔ لغوی بسیار گسترده‌ای دارد و واژگان فارسی و عربی را با چیره‌دستی به کار می‌برد، گاهی از به کار بردن واژگان عامیانه نیز پرهیز نمی‌کند. از بارزترین جنبه‌های هنر او، دیگرگون کردن حال و هوای شعر فارسی با حفظ قالب‌های آن است. بهار در همان قالب‌های شناخته شده شعر فارسی، مفاهیمی نو همچون وطن، آزادی، دموکراسی، مساوات، عدالت و حقوق زن را مطرح می‌سازد و در شعر فارسی فضایی نو با دیدگاهی جدید پدید می‌آورد که تا روزگار او مانندش دیده نشده بود (زرین‌کوب، ۱۳۵۵: ۳۱۵).

بهار در بحث و جدال میانه کهنه‌پرستان و نوجویان، هرگونه تجدد در ادبیات را اصولاً می‌پذیرد، منتهی آن را به شرایط خاص ـ که عبارت از حفظ اصول و سنن قدیم باشد ـ مشروط می‌کند و خود در نوشته‌ها و سروده‌های خویش همیشه نسبت به این سنن و اصول پایبند و وفادار می‌ماند. حقیقت این است که بهار از یک‌سو شیفته نمونه‌ها و یادگارهای شعر قدیم است و از سوی دیگر از تحول زمان و مقتضیات روزگار بی‌خبر نیست و با این همه میل دارد روش‌های جدید را با اصول شعر کهن سازش دهد و در این گیر و دار اندیشه‌های متناقض، همواره از بروز هرج و مرج ادبی واهمه دارد (آرین‌پور،

۱۳۵۳: ۳۳۸).

بهار درباره سبک خود می‌نویسد:

> تتبعات من در سبک کلاسیک و سبک معاصر و ساده هر دو پیشرفت کرده، توانستم به هر رویه و سبکی که بخواهم شعر بگویم، چه قصاید کلاسیک، چه مستزادها و مسمّط‌های ملی ساده، چه قطعات و رباعیات و مثنویات عوام‌پسند و چه غزل‌های عاشقانه سبک عراقی (به نقل از: رفعت، ۱۳۶۵: ۵۰).

اشعار بهار از حیث روانی و ارزش هنری پست و بلند و فراز و نشیب زیادی دارند، اما

> روی هم رفته همه آنان متین، پاکیزه، استوار و با تزئینات و صنایع بدیعی آراسته‌اند و در میان آنها نمونه‌هایی بسیار فخیم و فاخر می‌توان یافت (آرین‌پور، ۱۳۵۳: ۳۴۰).

در مجموع بنابر عقیده مرحوم علی‌اکبر دهخدا می‌توان گفت که بهار بزرگترین شاعر

> معاصر سبک خراسانی است و می‌توان گفت که در طول چهار قرن اخیر، شاعری به این قریحه و ذوق در سبک خراسانی نبوده است (همان: ۱۲۷).

درون‌مایه‌های اصلی شعر بهار

در دیوان اشعار بهار لغات و اصطلاحات شعر قدیم از عبیر و دیبا، عقیق و مهرگیا، کاروان و جرس، نرگس بیمار و طرّه پرشکن، غالیهٔ موی و شام زلف، جور یار و درد فراق، رقیب و اغیار و... سهمی عظیم دارند. او نیز همچون پدران شاعر خود راه خرابات را خوب می‌شناسد و از چشم ساقی مست و خراب است. در مسیل مسکنت می‌خوابد و به پای خم سر می‌اندازد. در نظر او دهان یار رازی است نهفته که چون در دهان‌ها افتاده، فاش شده و نکته‌ای است که هرکس در آن گمانی دارد و «تا او سخن نگوید کس را یقین نباشد!» بسامد این‌گونه الفاظ و عبارات در شعر بهار به اندازه‌ای است که حتی گاهی الفاظ و افکاری را که از سیاست و مطبوعات در آن آمده، تحت‌الشعاع قرار می‌دهد (همان: ۳۳۹ـ۳۴۰):

لفظ آتشبار او یأس‌آور و امید سوز

نرگس بیمار او درد افکن و درمان گسل

غمزه‌اش در دلبری یغماگر و مردم فریب
طرّه‌اش در کافری تقوی‌کش و ایمان گسل (غزلیات)
دلم بیفسرد از جور یار و درد فراق
تنم بفرسود از گردش دی و بهمن (تغزلات)
غمزه‌ات خونریزتر یا دیدهٔ خونبار من
طرّه‌ات آشفته‌تر یا خاطر افگار من
طالع من تیره‌تر یا زلف تو یا شام هجر
وصل تو دشوارتر یا کام دل یا کار من (غزلیات)

بهار در نخستین اشعار سیاسی‌اش، آن‌گاه که به زبان توده مردم در ستایش مشروطیت سخن می‌گوید، چیزی جز مفهوم عام و کلی عدل را نشناخته است. شاعر جوان از فلسفه سیاسی، پارلمان، آزادی‌های اجتماعی و نهادهای قانونی آگاهی زیادی ندارد اما در میانه تقلید از منش‌های کهن، گاه گریزهایی می‌زند که حکایت از پیشرفت او در معارف سیاسی دارد، نمونه بارز آن بیت زیر است:

دولت و دین هر دو توأم‌اند ولیکن   این دو پسر راست عدل و قانون مادر

اما از اینها گذشته در این اشعار آغازین دو مضمون اساسی وجود دارد که جوانه‌های آن تا پایان عمر در آثار بهار شکوفا می‌شود: آزادی‌خواهی و میهن‌دوستی.

بهار پس از بر تخت نشستن محمدعلی شاه به‌جای مظفرالدین شاه، ترکیب‌بند بلندی به نام «آیینه عبرت» خطاب به او می‌سازد که موضوع آن بعدها در دیگر آثارش تکرار می‌شود. شاعر تلخ و شیرین تاریخ ایران را از مبدأ افسانه‌های شاهنامه تا روزگار خود برمی‌شمرد و شاه را از اندیشهٔ دشمنی با مشروطیت و قانون اساسی برحذر می‌دارد:

پادشها چشم خرد باز کن   فکر سرانجام ز آغاز کن

پس از به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی به فرمان محمدعلی شاه، اشعار سیاسی و تبلیغی بهار در ضدیت با استبداد و تجلیل از سران مقاومت ملی آشکارتر می‌شود؛ از آن جمله مستزاد زیر است:

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست   کار ایران با خداست
مذهب شاهنشه ایران زمذهب‌ها جداست   کار ایران با خداست

در سال ۱۲۸۹ هش به دنبال استناد دولت روسیه به قرارداد کاپیتولاسیون، مبنی بر

محکومیت دخالت دولت ایران در امور اتباع روسیه و تظاهرات سراسری مردم در بعضی از شهرهای بزرگ، بهار به منظور ترغیب و تحریک ملت از دو اهرم نیرومند مدد می‌گیرد که دست‌مایه اشعار بعدی او و بسیاری از شاعران دیگر می‌شود: «غیرت اسلامی» و «جنبش ملی» (سپانلو، ۱۳۷۴: ۱۴-۱۲):

هان ایرانیان! ایران اندر بلاست مملکت داریوش، دستخوش نیکلاست
مرکز ملک کیان، در دهن اژدهاست غیرت اسلام کو، جنبش ملی کجاست؟
برادران رشید، این همه سستی چراست؟ ایران مال شماست، ایران مال شماست!

پس از کودتای سوم اسفندماه ۱۲۹۹ بهار به‌عنوان نمایندهٔ کاشمر و شاعری انقلابی، با سلطهٔ غیرقانونی رضاخان به مقابله برمی‌خیزد و در قطعه بلند «استهزا» حریف را به ریشخند می‌گیرد:

عکس سردار را به هر طاقی جفت نقش و نگار می‌بینم
از بر فرق او نهاده زکج تاج گوهرنگار می‌بینم
بنده سردار را فقط برعکس پدر تاجدار می‌بینم

بهار در راستای مبارزه مستمرش با توطئه جمهوری‌خواهی سردار سپه، با استفاده از یک شگرد مطبوعاتی در روزنامه *ناهید* مسمّطی در ستایش جمهوری چاپ می‌کند که کلمات آغازین مصراع‌ها به‌طور جداگانه بیت دیگری را در نکوهش جمهوری قلابی تشکیل می‌دهند(همان: ۳۷-۳۹):

جمهوری ایران چو بود عزت احرار
سردار سپه مایهٔ حیثیت احرار
ننگ است که ننگین شود این نسبت احرار
کاین صحبت اصلاح وطن نیست که جنگ است

و رمز کشف شده چهار مصراع بالا بیت زیر است:

جمهوری سردار سپه مایهٔ ننگ است
کاین صحبت اصلاح وطن نیست که جنگ است

تقریباً در اغلب آثار این سال‌های شاعر، مستقیم یا به تعریض، از نظام حکومت انتقاد شده و به‌خصوص اصلاحات کشور، که زیرنظر مستقیم شاه انجام می‌گرفت، در مقابل سلب آزادی‌های مدنی، کم‌ارزش تلقی شده است:

فتنه‌ها آشکار می‌بینم / دست‌ها توی کار می‌بینم
جای احرار در تک زندان / یا به بالای دار می‌بینم
وکلا را به مثل دور ششم / گیج و بی‌اختیار می‌بینم
آلت دست ارتجاع و فاشیست / جملگی را قطار می‌بینم

شاعر در مردادماه سال ۱۳۰۸ به زندان می‌افتد. این زندان که یک ماه به طول می‌کشد، با پی‌آیندهای شوم آن ـ که رنج‌ها و محرومیت‌ها و البته زندان‌های بعدی است ـ در مجموع پنج سال پراضطراب از عمر او را در برمی‌گیرد. کارهای متنوع و فراوان سیزده ماه زندان و تبعید بهار را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

۱. آثار آشکار، یعنی اشعاری که به قصد گشایش کار خود نگاشته و برای شاه و اطرافیان او فرستاده است؛ آثاری همچون قصاید «هفت شین»، «بهار اصفهان» و ترجیع‌بندی به نام «وارث تهمورث و جم» و چند قطعه و غزل دیگر از این جمله است. در این سروده‌ها، شاعر از مظلومیت و بی‌گناهی و خدمات سابق و انزوای اخیر خود سخن می‌گوید و گلایه می‌کند، اما به نظر می‌رسد که این نوع طرح مسأله تنها برای خوش‌آیند شاه صورت گرفته و او قلباً حاضر به پذیرفتن شغلی در دستگاه نیست. در قصیده «هفت شین» می‌گوید (همان: ۶۱ و ۸۰):

بودم امیدوار که بعد از چهار سال / شاه جهان به چاکر دیرین نظر کند
گوید که دور گوشه‌نشینی به سر رسید / باید بهار جامهٔ خدمت به بر کند
بگشاید آن زبان که در آفاق علم و فضل / دانا ز جان و دل سخنانش زبر کند

اما گذشته از هر ترفندی، واقعیت این است که شاعر از معدود گویندگان کلاسیک ایران به شمار می‌آید که طی مدیحه، شخص خود را بیشتر از ممدوح خویش می‌ستاید. به جز این، بهار در ایامی که در زندان به‌سر می‌برد، غزلی می‌سراید و به دربار می‌فرستد که مضمون آن حاکی از این است که شاعر نه تنها «تسلیم» خود را فروتر از «قدرت» شاه نمی‌داند، بلکه به‌طور ضمنی «کلبه» درویشی خود را بر «قصر»ناامن سلطان ترجیح می‌دهد و در پایان بر راستی راه و روش همیشگی خود تأکید می‌کند:

قدرت شاهان ز تسلیم فقیران بیش نیست
قصر سلطان امن‌تر از کلبه درویش نیست

تجربت کردم رهی سوی سرای عافیت
راست‌تر زین ره که من بگرفته‌ام در پیش نیست

۲. در برابر آثار یاد شده، اشعاری دیگر هست با جبهه‌گیری و پیغامی کاملاً متضاد که بسیاری از آنها پس از سقوط دیکتاتوری رضاخان به چاپ رسیده است؛ از آن جمله‌اند چکامه‌های «شکوه و تفاخر»، «شاعری در زندان»، «ناله بهار در زندان» و «شکوائیه»:

هیچ نگذشت از ستم بر ما ز چنگیز مغول — کز رضاخان ستمکار ستم‌گستر گذشت

در جایی دیگر می‌گوید:

ای دل به صبر کوش که هر چیز بگذرد — زین حبس هم مرنج که این نیز بگذرد
دوران رادمردی و آزادگی گذشت — وین دورهٔ سیاه بلاخیز بگذرد
صبح نشاط خندد و آید بهار عیش — وین شام شوم و عصر غم‌انگیز بگذرد

۳. در مقابل آن دو دسته از اشعار بهار، دسته سومی نیز هست که می‌توان به آن عنوان «نیمه علنی» داد. در این آثار و در نحوهٔ ارائه آنهاست که روحیهٔ واقعی بهار، یعنی شیوهٔ زندگانی او کشف می‌شود، شیوه‌ای که می‌توان نوعی شگرد زیستن به سبک شرقی نامید، که ریشه در فرهنگ حاکم و محکوم، و یادها و آزموده‌های تاریخی مردم ایران دارد؛ از آن جمله‌اند قصیده «نوید پیک» در پاسخ بهار به ستایش‌نامهٔ یکی از دوستان خود (همان: ۸۴ و ۸۸)

ز درد ناله نمودیم نای‌مان بفشرد — به عجز ناله نوشتیم نامه‌مان بدرید
به اعتراض گذشتیم، عرضه کرد به قهر — درون خانه نشستیم، خانه‌مان کوبید
سیاستش همه خوف است و هیچ نیست رجا — طریقش همه بیم است و هیچ نیست امید

نخستین سرودهٔ مهم بهار، در نیمهٔ دوم سال ۱۳۲۰ هش قصیده‌ای به نام «حب‌الوطن» است که مستقیماً به شاه جدید «محمدرضا» خطاب می‌کند و در افادهٔ مرام خود، که تلفیق ملیت و مذهب است با اشاره‌هایی به تاریخ گذشته ایران، خطاب به شاه می‌گوید:

در ره فرهنگ و آیین وطن غفلت مورز — ملک بی‌فرهنگ و بی‌آیین درختی بی‌بر است
رونق فرهنگ دیرین رهنمای هر دل است — اعتبار دین و آیین پاسبان هر در است

اما چندی بعد در قطعه «سنجر و امیر معزی» از دشمنی شاه جدید با خود خبر می‌دهد:

چو شاه پیر از این عرصه رفت، در حق من
جفای شاه جوان هم نکرد تغییری...

گماشت بر من و بر عرض من سفیهی چند
از ایـــن دروغ‌زنـــی، فـــاسقی، زبـــون‌گیری
گـرفته سیم و زر از شاه و کـرده هجو بـهار
هـــجای گـــنده‌تر از گـــندنایی و ســـیری
عـــلو قـــدر مـــرا ایـــنت بـــرترین بـــرهان
کـــه شـــاه راست ز مـــن وحشـــتی و تشـویری

در آخرین روزهای سال ۱۳۲۹ هش بهار شعری می‌سراید که می‌توان آن را «غزل خداحافظی» خواند. بهار در این ایام به اندازه درد و رنج بیماری سل، از زخم‌زبان حسودان رنجور است. با اینکه خاموشی گزیده و زبان در کام کشیده تا در شمار رفتگان و فراموش‌شدگان درآید، باز هم محیط دون‌پرور در پی آزار اوست (همان: ۱۱۲-۱۱۳)

خـامُشی جُستم که حاسد مرده پندارد مرا
وز ســـر رشک و حســـد کـمتر بـیازارد مـرا
زنـده در گـور سکـوتم مـن، مگـر زیـن بیشتر
روزگـــار مـــرده‌پرور خـــوار نشـــمارد مـرا
مـرگ شاعر زنـدگی‌بخش خیال اوست، کـاش
ایـن خـموشی در شـمار مـردگان آرد مـرا...
شد امید از شش جهت مقطوع و نومیدی رسید
بـو کـه نـومیدی بـه دست مرگ بسپارد مرا

پی‌نوشت‌ها

۱. ذبیح‌الله، صفا، *گنج سخن*، چاپ اول، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۳۹، صص ۳۲۸ و ۳۲۷.

۲. محمد، گلبن، *بهار و ادب فارسی* با مقدمه دکتر غلامحسین یوسفی، جلد اول، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱، مقدمه، صص ۲۳-۲۷.

۳. یحیی، آرین‌پور، *از صبا تا نیما*، جلد دوم، چاپ چهارم، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۳، صص ۴۳۵-۳۳۹.

۴. عبدالحسین، زرین‌کوب، *با کاروان حله*، چاپ سوم، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۵، ص ۳۱۵.

۵. یحیی، آرین‌پور، همان، ص ۳۳۸.

۶. محمود، رفعت، *نغمهٔ کلک بهار*، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۵، ص ۵۰.

۷. یحیی، آرین‌پور، همان، ص ۳۴۰.

۸. همان، رص ۱۲۷.

۹. یحیی، آرین‌پور، همان، صص ۳۴۰ و ۳۳۹.

۱۰. محمدعلی، سپانلو، *بهار*، چاپ اول، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۴، صص ۲۱-۱۴.

۱۱. همان، صص ۳۹ و ۳۷.

۱۲. همان، صص ۸۰ و ۶۱.

۱۳. همان، صص ۸۸-۸۴.

۱۴. همان، صص ۱۳۰ و ۱۱۳ و ۱۱۲.

منابع

۱. آرین‌پور، یحیی، *از صبا تا نیما*، ج ۲، چ ۴، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۳.

۲. رفعت، محمود، *نغمهٔ کلک بهار*، چ ۱، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۵.

۳. زرین‌کوب، عبدالحسین، *با کاروان حلّه*، چ ۱، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۵.

۴. سپانلو، محمدعلی، *بهار*، چ ۱، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۷۴.

۵. صفا، ذبیح‌الله، گنج سخن، چ ۱، تهران: انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۳۹.

۶. گلبن، محمد، *بهار و ادب فارسی*، با مقدمه غلامحسین یوسفی، ج ۱، چ ۳، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.

زن شعر خداست
سیمای زن در مجموعه اشعار ملک‌الشعرا بهار

مریم حسینی*

از جمله مضامین رایج عهد مشروطه مضمون «آزادی زنان» و توجه به جایگاه ایشان در جامعه ایرانی بود. شاعران عهد مشروطه، ادیب‌الممالک فراهانی، عارف قزوینی، میرزا عشقی، فرخی یزدی، نسیم شمال، دهخدا، لاهوتی، ایرج میرزا و پروین اعتصامی همه از پیشروان دفاع از حقوق زنان بودند. اینان به نقش اساسی زنان در تغییر جامعه ایرانی توجه داشتند و می‌دانستند که تا زمانی که نیمی از جامعه ایرانی اسیر و محصور دیوارهای خانه‌ها و حجاب‌ها هستند، پیشرفت جامعه غیرممکن است. دعوت به تعلیم و تربیت زنان و اهمیت دادن و توجه به علم‌آموزی ایشان البته با حفظ عفت و عفاف از شعارهای شاعرانه عهد مشروطه بود. در این میان طبیعی بود که حمایت از حضور زنان در جامعه با نفی پیچه و روبند همراه باشد و بیشتر این شاعران، زنان را ترغیب می‌کردند که با حفظ حجاب و عفت بدون روبند در جامعه حاضر شوند و به مدرسه روند و دانش آموزند.

سهم بهار در میان شاعران مشروطه از همه بیشتر است. فرصت و مدت عمر بهار به او این اجازه را داد تا در باب مهم‌ترین مضامین عصر سخن‌سرایی کند. ستایش وطن، آزادی، قانون در کنار حقوق و آزادی زنان از مهم‌ترین مضامین شعر وی هستند. شاعری که از موهبت داشتن مادر، همسر و دخترانی پاکیزه نهاد برخوردار بود، در میان اشعارش

---

* استادیار گروه زبان و ادب فارسی دانشگاه الزهرا

بارها در ستایش و درباره این قشر محروم جامعه سخن ساز کرده بود. از مجموعه اشعار بهار اعم از قصاید، غزلیات، قطعه‌ها و مثنوی‌ها و... می‌توان به میزان توجه شاعر به محرومیت زنان واقف شد و همزمان می‌توان دریافت که او تا چه اندازه دوستدار خانواده و زن و همسر بوده و تا چه اندازه برای زنان خانواده خود ارزش قائل بوده است.

در مجموعه اشعار بهار دو نام لیلی و شیرین به جز در یک مورد اصلاً دیده نمی‌شود در حالی که این دو نام زنان که مظهر معشوقی‌اند، در شعر شاعران پیش از عهد مشروطه بارها تکرار می‌شود. لیلی و شیرین اسطوره‌های عشق‌اند و شعر عاشقانه ایجاب می‌کرد که از ایشان سخن‌ها رود اما بهار زنان را ورای صفت معشوقه بودنشان می‌خواست. او از همسر، مادر، دختر و زن خردمندی سخن می‌گوید که نیمی از جمعیت مملکت ایرانی را تشکیل می‌دهد و باید با جهل و خرافه و نادانی و افسون و جادو مبارزه کند. لیلی در شعر بهار جز لیلای وطن نیست:

هی لمیده صحبت از لیلی و مجنون می‌کنند جمله مجنون‌اند و لیلای وطن در دست غیر

واژه زن ۳۶۲ بار، مادر ۱۴۴ بار و دختر ۴۱ بار در اشعار بهار تکرار شده است. اکثر اشعار بهار درباره زنان مربوط به سال‌های بعد از هیجان‌ها و انقلاب‌های دوره مشروطه است و اولین شعر وی درباره زنان قصیده‌ای است با عنوان «زن شعر خداست» که در سال ۱۳۰۷ هش در وصف زن خوب، مذمت چند زنی و رفع حجاب سروده است. در این قصیده بهار زن خوب را زنی می‌داند که باب دل شوهر باشد و حدوده دوازده بیت در مذمت چندزنی می‌سراید. او انصاف میان دو زن را شیوه پیامبر می‌داند و به مردان توصیه می‌کند که بیش از یک زن نداشته باشند. او ریشه حرص و حسد و کینه را در میان نسب‌ها از همین حضور دو زن و دو مادر در خانه می‌داند. بهار در پایان قصیده هم اعلام می‌کند که تا زن پیچیده به معجر است، تباهی‌های جامعه هم فراوان است:

خانم آن نیست که جانانه و دلبر باشد خانم آن است که باب دل شوهر باشد

زن یکی بیش مبر زانکه بود فتنه و شر فتنه آن به که در اطراف تو کمتر باشد

زن بود شعر خدا مرد بود نثر خدا مرد نثری سره و زن غزلی‌تر باشد

در این مقاله سعی در تبیین جایگاه زن در دیوان بهار داریم. مضامین زیر از مهم‌ترین مضامین درباره زنان در شعر بهار است که مورد بررسی قرار می‌گیرد. زن و نهاد خانواده، زن و حجاب، ستایش زنان برجسته، ترغیب زنان به علم آموزی، در اخلاق و نفوس

زنان، اهمیت مادر بودن زن و صفات مادری.

الف) جایگاه زن در خانواده

جز خاندان حیدر کرّار در جهان / یک خانواده نیست به تعظیم هم‌تکم
در ملک خویش و در همه آفاق مشتهر / بر خانوادهٔ خود و بر خود مبارکم

(*دیوان*، ج ۲، ۴۷۸)

در دیوان بهار نهاد خانواده جایگاه بالایی دارد. خود بهار مردی اهل خانواده است و با وجود مشغله‌های فراوان از همسر و فرزندان خود در اشعارش بارها سخن می‌گوید. او به خانواده خود عشق می‌ورزد و زنان خانواده خود را نمونه بهترین زنان می‌داند. در قصیده «خانواده» که در سال ۱۳۰۸ هش سروده شده، بهار ویژگی زن خوب را از نظر خود بیان کرده و همسرش را تحسین می‌کند و او را نمونه زن نجیب، خانه‌دار، شوهردار و مادری واقعی می‌داند. بهار قوام و پایداری خانواده را به زن می‌داند و او را فرمانروای بی‌چون و چرای این ملک می‌داند همان‌گونه که همسرش در این سرزمین فرمانروا است:

وان خاتون کوست مادر اطفال / کدبانوی منزل است و نیک اختر
زیر نظر وی است هر چیزی / از مطبخ و از اتاق و از دفتر
در ضبط خزینه و هزینهٔ اوست / چیزی که به خانه آید از هر در
هم ناظر خانه است و هم بندار / هم مالک منزل است و هم سرور
زیر قلم وی است و در دستش / خرج خود و خانواده و شوهر
آزاد بود به خانه و برزن / مانند یکی امیر در کشور

(*دیوان*، ج ۱، ۵۰۹)

بهار همسر خود را می‌ستاید که به پرورش و تربیت کودکان می‌پردازد و از آموزش و تعلیم ایشان نیز غافل نیست:

خود زاید و خود بپرورد اطفال / خود شیر به کودکان دهد یکسر
در حفظ مزاج کودکان کوشد / مانند یکی پزشک دانشور
از مدرسه کودکان چو برگردند / بنشسته و درسشان کند ازبر
زان پیش که درس و مشق‌شان باشد / یک دم ننهد به بازی دیگر
دشنام و دروغشان نیاموزد / و آموزد آنچه باشد اندر خور

(*دیوان*، ج ۱، ۵۰۹)

در همین قصیده بهار یکی از صفات خوب همسر خود را بیرون نرفتن از خانه جز به حاجت ضرور می‌داند. در سال‌هایی که این قصیده سروده می‌شد، حضور زنان بیرون از خانه توجیهی نداشت و زن خوب پاک فرمانروا زنی بود که تنها به خانه و خانواده می‌اندیشید و از خانه بیرون نمی‌رفت:

هرگز ننهد ز خانه بیرون پای جز بهر لقای مادر و خواهر
یا بهر خرید چیزکی کان را ستوار نداشته است بر نوکر

در پایان قصیده، بهار از اینکه زنان ایرانی گرفتار حجاب‌اند، تأسف می‌خورد و از سطح پایین فرهنگ زنان و افسون و جادوهای ایشان می‌نالد:

دردا که زنان خطّه ایران ماندند به زیر نیلگون چادر
یک نیمه خراب مشرب دیرین یک نیمه خراب مسلک نوبر
یک بهره ذلیل جهل جان اوبار یک بهره اسیر فسق جان اوبر
یک طایفه «الف لیله» شان هادی قومی «سه تفنگدار»شان رهبر
این کرده ز مهر شوی دل خالی وان داده به خورد جفت مغز خر

ب) زن و حجاب

بهار از پیشروان نهضت آزادی زنان بوده و معتقد است که زنان با کنار گذاشتن پیچه و روبند و چادر می‌توانند در میدان اجتماع چون مردان حاضر شوند. وی معتقد بود که لباس زنان دست و پاگیر است و موجب می‌شود تا نیمی از جمعیت ایرانی خانه‌نشین شود. اما بهار مدافع عفت و عصمت و ناموس است و با اینکه لباس زنان را در آن سال‌ها نمی‌پسندد، با بی‌پردگی و بی‌جمالی هم مخالف است. او دینداری و به آیین شرع بودن را توصیه می‌کند و آن را از هر چیز بالاتر می‌داند. در سال ۱۳۱۴ هـ‌ش که قانون رفع حجاب تصویب شد، بهار قصیده‌ای با عنوان «ای زن!» سرود و ایشان را به علم و تربیت و حفظ عفت تشویق کرد:

سوی علم و هنر بشتاب و کن شکر که در این دورهٔ والایی ای زن!
حجاب شرم و عفت بیشتر کن کنون کآزاد ره پیمایی ای زن!
به کار علم و عفت کوش امروز که مام مردم فردایی ای زن!

در گفتار پنجم مثنوی که بهار در سال ۱۳۱۲ هـ‌ش در زندان سرود، از دین و آیین و صفت

وجدان می‌گوید و از زایل شدن دین و آیین شکایت می‌کند و معتقد است که ریشه همه بی‌رسمی‌های روزگار بی‌دینی است:

این تمدن که در جهان باشد / دین و آیین اساس آن باشد
دین توجه به مبدأ است و معاد / هست آیین اساس نظم بلاد
اصل‌هایی نهاده شد ز قدیم / که از آن اصل‌هاست ملک قویم
رفت آن اصل‌ها به یاد خمول / یافت وجدان مقام جمله اصول

(*دیوان*، ج ۲، ۴۴)

در حکایت «رفیق بی‌وجدان» بهار داستان جوانی را می‌آورد که با دوستش خدعه و فریب، همسر وی را از راه به در می‌کند و به بهانه تجدّد، زن دوست خود را به کنار گذاشتن حجاب وادار می‌کند و در نتیجه با زن عشق می‌بازد و دوست خود و همسر وی را دچار بدبختی و سرگشتگی و سرگردانی می‌کند. در پایان داستان مرد حکیم دلایل بدبختی وی را می‌شمرد و از جمله بی‌دینی را دلیل می‌آورد:

دومین جرمت آنکه بی‌دینی / یار بد داری و بد آیینی
هرکه آیین و دین نداند چیست / حق صحبت یقین ندارد چیست

(*دیوان*، ج ۲، ۵۷)

تا بود خانواده و زیور / صد هزاران تجملات دگر
هست واجب معاد و برزخ هم / هست لازم بهشت و دوزخ هم
دین و ایمان و عفت است ضرور / شرم و تقوی و غیرت است ضرور

(*دیوان*، ج ۲، ۵۸)

بهار به دین و آیین اسلام پای‌بند است و بی‌آیینی را نمی‌پسندد اما آرزو می‌کند زنان با حفظ عفت و عصمت و ناموس خود بتوانند به مدرسه بروند، دانش بیاموزند و تربیت شوند تا فرزندان این بر و بوم از مادران لایق و دانشمند برخوردار باشند. غیر از بهار، میرزاده عشقی، ابوالقاسم لاهوتی، عارف قزوینی و ایرج میرزا از دیگر طرفداران حضور زنان در جامعه بودند و اعتقاد داشتند که چادر و پیچه، حجاب زن نیست و حفظ عفت و ناموس مقوله‌ای دیگر است:

در پی پردهٔ ناموس نهان شو زیرا / چادر و پیچه حجاب زن بدکار نشد

(*دیوان*، ج ۲، ۳۸۹)

نشود منقطع از کشور ما این حرکات تا که زن بسته و پیچیده به چادر باشد
حفظ ناموس ز معجر نتوان خواست بهار که زن آزادتر اندر پس معجر باشد

(*دیوان*، ج ۱، ۴۵۲)

ج) اخلاق و نفوس زنان

در همان مثنوی «کارنامه زندان» و داستان «رفیق بی‌وجدان» بهار ابیاتی را در صفات زنان می‌آورد. او زن را موجودی لطیف می‌داند که احساس و اعصاب ظریفی دارد. موافق نظم و نظام و خصم بی‌نظمی و بی‌اندامی است. زن پیش‌بین است و با استمداد از قوهٔ درّاکهٔ خود حقایق را زودتر درمی‌یابد. اما در عین حال حامی آزمودن است و او را با ناآزموده‌ها و تازه‌ها کاری نیست. بهار زنان را دشمنان افکار و رفتار تازه می‌داند و معتقد است چون زن به حفظ و امنیت جنین و فرزند می‌اندیشد، از هر نوع خروج از هنجاری هراس دارد:

چون که اعصاب زن دقیق‌تر است حس پنهانی‌اش رقیق‌تر است
بیند از پیش چیزهایی را آفتی: ربتی، ابتلایی را
پیرو امن و حفظ آرامی است خصم بی‌نظمی و بی‌اندامی است
هست بالطبع زن محافظه‌کار می‌کند از اصول تازه فرار
هست اعصاب زن لطیف و رقیق می‌گریزد ز بحث و از تحقیق
حس نماید که در رحم فرزند شود از حفظ نظم نیرومند
خصم افکار تازه‌اند زنان منکر کار تازه‌اند زنان

(*دیوان*، ج ۲، ۴۷)

بهار آلت حرب و حجت زنان را در چشم گریان و آه و ناله آنها می‌داند:

کالت زن به چشم گریان است حجتش اشک و آه، برهان است
منطق اوست چشم گوهر بار لب خموش و دو دیده در گفتار

(*دیوان*، ج ۲، ۴۹)

پیش زن مدح دیگران مکنید خوبی غیر را بیان مکنید
زانکه جنس لطیف بی‌باک است هم حسود است و هم هوسناک است
حسن زن گر شنید، رشک برد حسن مرد ار شنید، دل سپرد

بهار در گفتار دهم همین مثنوی بخشی را در صفت زن، صفت زن خوب و صفت زن بد و

طبیعت زن سروده است. او زن خوب را زن شوهر دوست وفادار دانا می‌داند اما عجز خود را از شناخت او ابراز می‌دارد:

راست خواهی زنان معمایند / پیچ در پیچ و لای برلای‌اند
زن بود چون پیاز تو بر تو / کس ندارد خبر ز باطن او
در طبیعت طبیعتی ثانی است / کارگاه نتاج انسانی است

(*دیوان*، ج ۲، ۱۲۳)

او زنان را صاحبان دل و عشق می‌داند، در مقابل مردان که صاحبان عقل و نظام کار جهان‌اند و معتقد است که با آشتی عقل و عشق و دل و مغز است که نظام کار جهان راست می‌آید:

نیست زن را به کار سر، سر و کار / کار او با دل است و این سره کار
عقل را مغز می‌دهد یاری / عشق را دل کند هواداری
هر که با عشق طرح الفت ریخت / رشته ارتباط عقل گسیخت
زن و عشق و دل و شعور نهان / مرد و عقل و نظام کار جهان
من ندانم پی صلاح بشر / زین دو مذهب کدام اولی‌تر
گر دل و مغز هر دو یار شدی / عقل با عشق سازگار شدی
جای بر هیچ کس نگشتی تنگ / آشتی آمدی و رفتی جنگ

(*دیوان*، ج ۲، ۱۲۵)

بهار در طول این منظومه سعی در شناخت زنان دارد. اما شناخت بهار از زنان موکول به زنان عصر خود اوست و او با معیارهای آن سال‌ها سعی در شناخت زنان جامعه دارد. طبیعی است که زنان از مردان عاطفی‌تر هستند اما اینکه یک‌سره اعلام می‌کند که زن را به کار سر و عقل کاری نیست و به کار دل مشغول است درخور، شایسته زنان امروز نیست. در عصر و جامعه بهار زنان هنوز در عرصه جامعه حاضر نشده‌اند و لیاقت‌ها و بزرگی‌های خود را ننموده‌اند. همین‌قدر که بهار زنان را متمّم و مکمّل مردان و جامعه مردانه می‌داند و او را از نقش بنده و کنیز مرد بیرون می‌آورد و راه آزادی را برای او فراهم می‌سازد، باعث می‌شود که او از جمله روشنفکران و پیشروان آزادی و تجدد زنان باشد. بهار معتقد است زنان در صورت آزاد شدن، صفات اصلی خود را نشان خواهند داد. وی صفات منفی‌ای را که برای زنان برمی‌شمرد، معلول قوانین روزگار می‌داند. او جهل و

نادانی و روی بستگی و در حجاب بودن را علت‌العلل بدبختی‌های زنان می‌داند. او معتقد است زنان در صورت آزادی همه بزرگی‌ها را نمایش خواهند داد:

ای که اصلاح کار زن خواهی — بی‌سبب عمر خویشتن کاهی
زن از اول چنین که بینی بود — هیچ تدبیر چاره‌ای ننمود
گر قوانین ما همین باشد — ابدالدهر زن چنین باشد
گر نخواهی که خویش بنماید — به سر تو که بیش بنماید
باید آزاد سازی‌اش ز قفس — تا فرود آید از هوا و هوس

(*دیوان*، ج ۲، ۱۲۱)

د) زن و نقش مادری

بود علاقه مادر به حالت فرزند — حکایتی که محال است شرح آن دادن

بهار از پدر و مادری بزرگوار زاده شده بود و پاس حرمت ایشان می‌داشت. پدر بهار ملک‌الشعرای صبوری بود که بهار در مرگ او قصاید و رباعیاتی دارد. در میان رباعیات بهار چند رباعی نیز در سوگ از دست دادن مادر دیده می‌شود:

ای شمع شبستان من ای مام گرام — رفتی و سیه شد به من از غم ایام
بر قبر تو اوفتادم ای گمشده مام — چون فانوسی که شمع آن گشته تمام

(*دیوان*، ج ۲، ۵۱۸)

و نیز:

ای روح روان که فارغ از این بدنی — جویای عزیز کردهٔ خویشتنی
ای خفته به خاک، من تو هستم تو منی — من فرزندم تو مادر ممتحنی

و نیز:

ای مادر اگر دسترسی داشتمی — سنگ سیه از گور تو برداشتمی
خود را گل و خاک تیره پنداشتمی — تنهات به زیر خاک نگذاشتمی

بهار بر نقش پدر و مادر در پرورش و تعلیم و تربیت فرزندان تأکید می‌کند. او معتقد است که فرزندان چون موم در دست مادر هستند و این مادر است که باید به آن شکل دهد:

اطفال به دست مادران موم‌اند — سازند ز موم گونه گون پیکر
گاهی گل و سرو و بلبل و طاووس — گه کژدم و مار و ناوک و خنجر

گه آدمی‌ای فریشته صورت — گه اهرمنی قبیح و هول‌آور
در دامن مادر است پنداری — آسایش خلد و نقمت آذر

(دیوان، ج ۱، ۵۱۰)

به همین جهت او منشاء همه نامرادی‌های جوانان و خطاها و گناهانشان را از مادر و پدر می‌داند و ایشان را مقصر اصلی معرفی می‌کند. در قطعه «دختر ناکام» دیدگان اشک‌آلود، روی زار و نزار، در به دری و خستگی دختر را از پدر و مادر می‌داند:

چه شد که این چمن نو شکفته گشته خراب — بهار این همه تقصیر مادر و پدر است

(دیوان، ج ۲، ۴۴۰)

در قطعه «زبان مادر» حکایت پسر شتر دزدی را می‌خوانیم که هنگامی که در محکمه او را به اعدام محکوم می‌کنند زبان مادر را طوری می‌گزد تا از آن خون جاری شود و از اینکه مادرش زشتی عمل دزدی را به او نگفته است، شکوه می‌کند و داستانی از کودکی خود نقل می‌کند که تخم مرغی دزیده و مادرش به او خندیده بود و بی‌اعتنایی مادر را به این عمل، دلیل اصلی گناه خود و به دار آویخته شدنش می‌داند.

در بحث از صفات و اخلاقیات زنان، گفتیم که بهار معتقد است زنان مظهر عشق‌اند و مادران نمونه‌های عالی عاشقی‌اند و هیچ کس در عشق با ایشان برابری نمی‌کند. در قطعه «به منکر عشق» سعی در نشان دادن رسوخ عشق در جان و دل زنان دارد. باردار شدن، به دنیا آوردن کودکان و نگاهداری از آنان همه نشانه‌های عاشقی‌اند:

سختم عجب آید ز خلقت زن — کایزد را زین کرده ملتمس چیست
زهدان چو شود از جنین گرانبار — آن شادی حُبلی به هر نفس چیست
با آن همه سنگینی و مشقت — این بستگی و انقیاد کس چیست
از بهر یکی کودکی، عروسی — از هیچ تحمل نکرده بس چیست
شب گوش نهادن به ناله طفل — چون قافله بر ناله جرس چیست
لالایی محزون که از سموات — صوت ملکش داده باز پس چیست
گر نیم‌شبی از تبی بجنبید — جنبیدن و جستن به خار و خس چیست
رفتن پی داروی او شبانه — چون موسی عمران پی قبس چیست
در پاس وی از خواب و خور گذشتن — مانند یکی نامور عسس چیست
من سخت فرومانده‌ام در این راز — کاین معنی اگر عشق نیست پس چیست

(دیوان، ج ۲، ۴۳۲)

مثنوی «دل مادر» که در سال ۱۳۱۲ هش سروده شده، از بی‌مهری فرزند و عروس او نسبت به مادر حکایت دارد. پسر، مادر را تحت تأثیر سخنان زن خود به بیابان و وادی‌السباع می‌افکند اما مادر به دعای فرزند مشغول می‌شود. سواری، پیر زال را در بیشه می‌بیند و از او نسبت احوال را می‌پرسد. پیرزن پاسخ می‌دهد:

پیرزن گفت بدو کای سره مرد / گرد کار من و فرزند مگرد
گر میان من و او شد شکرآب / تو مزن دست و مشوران دگر آب
که جوان است و جوان نادان است / رنج او بر دل من آسان است
گرچه دارم جگر از جورش ریش / بد نخواهم به جگرگوشه خویش
پهلوان گفت به خویش از سر درد / لاف مردی چه زنی؟ اینک مردا!
شیر مردان ز تو بودند فکار / اینکت پیرزنی کرد شکار
نرّه شیر است و یا پیرزن است / پیرزن نیست که این شیرزن است
با چنین قلب و چنین لطف و گذشت / می‌توان بر دو جهان سلطان گشت
هاتفی گفت که ابرام بنه / مادر است این، دلش آزار مده
این چنین دل نبود با همه کس / کاین دل مادرکان باشد و بس
گر بود هیچ دلی عرش خدا / بود آن دل، دل مادر تنها

(*دیوان*، ج ۲، ۲۱۲)

در قطعه «وعده مادر» نیز داستان مادری را می‌خوانیم که به وعده ناراست پیر می‌فریبد تا کمتر غم خورد و تحمل رنج مرگ کند. بهار داستان پسر جنایتکاری را می‌آورد که به مرگ محکوم است و مادرش به او وعده می‌دهد که او را نجات خواهد داد به این نشانی که در صبحی که او را به سوی چوبه دار می‌برند اگر مادر لباس سپید پوشیده باشد پسر بداند که از ماجرا جان سالم به در خواهد برد. پس پسر حلقه دار را به گردن می‌آویزد و امیدوار است که نخواهد مرد و نجات خواهد یافت. وقتی از مادر سبب وعده دادن به دروغ را پرسیدند گفت:

جواب داد چو نومید گشتم این گفتم / که بچه‌ام نخورد غم به وقت جان دادن

(*دیوان*، ج ۲، ۴۸۴)

در داستان «صخر شرید» که درباره پهلوان عرب است، به مقایسه میزان علاقه و عشق همسر و مادر می‌نشینیم و سخنان و رفتار متفاوت زن و مادر را در مقابل بیماری و

جراحت مرد می‌بینیم. این داستان را بهار در *عقدالفرید* و احتمالاً *وفیات‌الاعیان* ابن خلکان خوانده و در دیوانش به نظم کشیده است. صخر شرید در جنگی جراحتی سخت برمی‌دارد و همسر و مادرش به پرستاری وی می‌پردازند. وقتی از همسر حال شوهر را می‌پرسند، پاسخ می‌دهد:

گفت در رنج و عذابم شب و روز　　بی‌نصیب از خور و خوابم شب و روز

راحتی هست به یأس و به امید　　یأس و امید از این خانه رمید

به نگردد که دلم شاد شود　　نه بمیرد مگر از یاد شود

(*دیوان*، ج ۲، ۲۱۴)

و وقتی همین سؤال را از مادر می‌پرسند، می‌گوید:

گفت درمان شود ان‌شاءالله　　خوش و خندان شود ان‌شاءاللّه

من نه مادر که کنیز صخرم　　برخی جان عزیز صخرم

گرد سر گردم و درمان کنمش　　جان ناچیز به قربان کنمش

(*دیوان*، ج ۲، ۲۱۵)

و بهار نتیجه می‌گیرد:

زن کجا همسر مادر باشد　　کی مه و مهر برابر باشد

آنکه زن همسر مادر دارد　　وان دو را قدر برابر دارد

روزش ار تیره شود هست بجا　　زن کجا مادر پرمهر کجا؟

بهار در قطعه «خدا و والدین» مقام مادر و مادری را از هر کس و هر چیز برتر می‌داند:

ایا کودک خوب شیرین زبان　　مشو غافل از مادر مهربان

بدار این سه مقصود را نصب عین　　نخستین خدا، زان سپس والدین

خدا منعم است و مربّی پدر　　بود مادر از هردو دلسوزتر

خدا را پرست و پدر را ستای　　ولی جان به قربان مادر نمای

در خاتمه مثنوی «دل مادر» بهار درباره مادر و عشق و مادری و ارزش آن چنین می‌گوید:

ای پسر مادر خود را مازار　　بیش از او هیچ کرا دوست مدار

تو چه دانی که چه‌ها در دل اوست　　او تو را تا به کجا دارد دوست

نیست از عشق فزون‌تر مهری　　آنکه بسته است به موی و چهری

عشق از وصل بکاهد باری　　کم شود از غمی و آزاری

لیکن آن مهر که مادر دارد / سایه کی از سر ما بردارد؟
مهر مادر چو بود بنیادی / نشود کم ز عزا یا شادی
مام را با تو همان مهر به جاست / نیست این مهر که این مهر خداست
گر نبودی دل مادر به جهان / آدمیت شدی از چشم نهان
معنی عشق در آب و گل اوست / عشق اگر شکل پذیرد دل اوست

(*دیوان*، ج ۲، ۲۱۳)

ه) زن و علم‌آموزی

بهار از جمله مشوّقان زنان به آموختن و تعلیم و تربیت است. او جامعه نسوان را از پرداختن به آرایش و زر و زیور باز می‌دارد و توجه آنان را به دنیای علم و دانش جلب می‌کند:

تکیه منمای به حسّ و به جمال ای دختر / سعی کن در طلب علم و کمال ای دختر
ذره‌ای علم اگرت در وسط مغز بود / به که در کنج لبت دانه خال ای دختر
بی‌هنر نیست مؤثر صفت غنج و دلال / با هنر جلوه کند غنج و دلال ای دختر

و در قصیده «دیروز و امروز» می‌گوید:

یک روز کسب علم و ادب عار دختر بود / امروز کسب علم و ادب فخر دختر است

(*دیوان*، ج ۱، ۶۹۵)

و) ستایش زنان در دیوان بهار

اولین بانویی که بهار سخن خود را به ستایش وی می‌آراید، حضرت فاطمه(س) است. بهار در سال ۱۲۸۷ هش به مناسبت جشن ولادت حضرت زهرا(س) قصیده‌ای در مشهد سرود. در این قصیده وی از بزرگی‌های حضرت یاد می‌کند و او را از مریم و عیسی و آدم و حوا برتر می‌داند. آنکه قدرش از جمله کائنات افزون‌تر است. پرده‌نشین حریم احمد مرسل و صدرنشین بساط ایزد دادار است:

فاطمه فرخنده مام یازده سرور / آن به دو گیتی پدرش سید و سالار
پرده‌نشین حریم احمد مرسل / صدر گزین بساط ایزد دادار
قدر وی از جمله کاینات فزون است / نی نی کاو راست زین فزون‌تر مقدار

عصمت، چرخ است و اوست اختر روشن　　عفت، بحر است و اوست گوهر شهوار
آدم و حوا دو بندهایش به درگاه　　مریم و عیسی دو چاکریش به دریا

(*دیوان*، ج ۱، ۱۶۱)

پروین اعتصامی شاعره نامی معاصر ملک‌الشعرا بهار، بزرگ بانوی دیگری است که بهار در مرگ او که در سال ۱۳۲۰ هش اتفاق افتاد، قطعه‌ای سرود و در آن بزرگی‌هایش را ستود. در این قطعه بهار، پروین را گل بوستان شاعری می‌داند، آنکه خود را از جمله هوا و هوس‌های مصون داشت و صاحب لب شیرین بود. بهار او را نظام‌بخش عقد سخن می‌داند:

کسی که عقد سخن را به لطف داد نظام　　ز جمع پردگیان بی‌خلاف پروین بود

(*دیوان*، ج ۲، ۴۴۶)

بهار در دیوان خود از شاعران بسیاری ابیاتی را تضمین کرده است. رابعه بنت کعب قزداری، شاعر زن قرن سوم هجری، از جمله شعرایی است که بهار ابیاتی را از او تضمین کرده و شعر او را چون همت صوفی بلند می‌نامد و تحسین می‌کند:

قصه کوته‌بین چه گوید بنت کعب　　قطعه‌ای چون همت صوفی بلند
عاشقی‌خواهی که تا پایان بری　　بس که بپسندید باید ناپسند
زشت باید دید و انگارید خوب　　زهر باید خورد و انگارید قند
توسنی کردم ندانستم همی　　کز کشیدن سخت‌تر گردد کمند

(*دیوان*، ج ۲، ۴۴۹)

قمرالملوک وزیری و قمر ضرابی نیز دو بانوی آوازه‌خوان ایرانی بودند که بهار در صفت ایشان اشعاری سروده است.

در میان فرزندان ملک‌الشعرا، پروانه بیش از همه به بهار نزدیک بود. او همراه و همدم وی در دوران سفر اروپا و معالجه سوئیس بود. بهار پروانه را بسیار دوست می‌داشت و پس از شوهر کردنش چندبیتی درباره دلتنگی خود از رفتن پروانه سرود:

آن شمع دل‌افروز من از خانه من رفت　　پروای گلم نیست که پروانه من رفت
دارم صدف‌آسا کف خالی و لب خشک　　تا از کفم آن گوهر یکدانه من رفت
چون باغ خزان دیده ز پیرایه فتادم　　زین شاخه پرگل که ز گلخانه من رفت

(*دیوان*، ج ۲، ۴۴۱)

قطعه «مونس پدر» را بهار در ستایش پروانه سرود:

ای دختـــر خـــوب نـازنین مـن	پـــروانـــه مـــاه مـــه‌جبین مـن
تـــو بـخت مـنی در آسـتان مـن	تـــو دست مـنی در آسـتین مـن
از مـــادر مـــهربان جـدا گشـتی	گشـتی بـه سـوئیس هـمنشین من
دیـدی پـدرت ز رنـج نـالان است	از روی وفـــا شـدی قـرین مـن
ای مـــرهم ســینه فکـــار مـن	وی مـــونس خـاطر حـزین مـن
هرچند بـهار مـن ز مـن دور است	هســتی تـو بـهار دل‌نشـین مـن
بـا ایـن خـرد و کـمال و زیبایی	فـــرزند مـــنی و جـانشین مـن
خـوی تـو و رویت ای پـری آمـد	شـــایسته مـــدح و آفـــرین مـن
یـــزدانت جـزای خـیر فـرماید	ای دخـتر خـوب و نـازنین مـن

(دیوان، ج ۲، ۴۸۶)

قصیده‌سرایی بهار

فاطمه مدرسی*

در گرما گرم نهضت مشروطه‌طلبی و قیام آزادی‌خواهی مردم آزاده ایران، شاعران دو دسته شدند. برخی بی‌اعتنا به جنبش حق‌طلبانه و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی، در محافل درباری و اشرافی ماندند و هنر خود را در مدح حاکمان بی‌تشخیص زورمدار و توصیف دلبر خیالی به کار گرفتند و گروهی دیگر که از ضعف و ناتوانی قاجاریه و اوضاع نابسامان مملکت و فقر و پریشان‌حالی مردم به ستوه آمده بودند، ترک دربار گفتند و به صفوف مردم انقلابی پیوستند و تلاش و کوشش مردم ایران را برای رهایی از نظام استبدادی و دست‌یابی به حکومت قانون در آثار خود منعکس ساختند. از جمله برجسته‌ترین شاعران این دسته می‌توان از ایرج میرزا، عارف قزوینی و ملک‌الشعرا بهار نام برد. در این میان، اشعار پرشور بهار در حمایت از آزادی، عدالت، تجدد، مبارزه با فساد هیأت حاکم و مداخلات بیگانه و تنویر افکار و هدایت اهل ذوق تأثیر و اهمیت خاصی دارد.

این استاد فرزانه، بی‌گمان بزرگ‌ترین سخنور پارسی در چند سده اخیر از تاریخ ادبی ایران است. او نه تنها گوینده‌ای زبان‌آور، بلکه پژوهشگری توانا، نویسنده‌ای کوشا و روزنامه‌نگاری پرتلاش و خلاق و استادی لایق بود که با الهام از حوادث و تحولات و اندیشه‌های نوین، در شعر کلاسیک ایران تحول و دگرگونی‌های بسیار ایجاد نمود و با شیوه خود، راه را برای رواج اندیشه نو و آزادی‌خواهانه هموار کرد.

---

* عضو هیأت علمی دانشگاه ارومیه.

دوران زندگانی بهار مقارن بود با استثنایی‌ترین دوران تاریخ ایران، یعنی سال‌های نخستین جنبش مشروطیت و مبارزه مشروطه‌طلبان و خودکامگان. او با برخورداری از هوشی بسیار و ذهنی وقاد و داشتن سه فضیلت ادبی، یعنی شاعری و نویسندگی و سخنوری، و درک درست زمان، در عرصه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی گام نهاد و قریب نیم قرن در زمینه‌های مختلف ادبی طبع‌آزمایی کرد، کتاب خواند و قلم زد؛ بدین معنی که در فاصله سال‌های ۱۲۸۸ هـش روزنامه نوشت و بارها هم روزنامه‌اش توقیف گردید، اشعار انقلابی سرود. وی در سال ۱۲۹۴ هـش برای نخستین‌بار در ایران، انجمن ادبی با برنامه‌ای روشن تأسیس کرد. در سال ۱۲۹۷ هـش با همکاری تنی چند از جوانان فاضل به انتشار مجله‌ای در زمینه پژوهش‌های ادبی دست زد و برای اعتلای نظم و نثر پارسی تلاشی مجدانه کرد؛ مقالات متعددی درباره زبان و ادب پارسی و فرهنگ ایرانی نوشت؛ زبان‌های ایران باستان و پهلوی آموخت و در ترجمه برخی از متون پهلوی اهتمام ورزید و چندین متن معتبر پارسی از جمله کتاب‌های *تاریخ بلعمی* و *تاریخ سیستان* و *مجمل‌التواریخ و القصص* را با دقت و مجاهدت بسیار تصحیح انتقادی کرد و به چاپ رسانید؛ با نوشتن مقاله‌هایی در زمینه ادبیات، در مجله *دانشکده* و مجله‌های دیگر در رواج نقد ادبی ایران کوشید. با آنکه در فاصله سال‌های ۱۲۹۰-۱۳۱۳ هـش محبوس یا تبعید گردید، اما در ایام محنت و محبس نیز از سرودن و نوشتن و ترجمه کردن دست برنداشت؛ چند دوره وکیل مجلس شورای ملی شد و سپس به استادی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و دانشسرای عالی برگزیده شد. فن سبک‌شناسی را در ایران او بنیاد نهاد و کتابی در همین موضوع در سه مجلد تألیف و منتشر کرد. آنچه امروز به‌عنوان درس «سبک‌شناسی» در دانشکده‌های ادبیات ایران تدریس می‌شود، به واقع چیزی جز تفصیل و گسترش مطالب سبک‌شناسی استاد بهار نیست.

برجسته‌ترین ویژگی ملک‌الشعرا بهار تحقیق در انواع رشته‌های ادب و فرهنگ ایرانی است که وی در طول عمر پربار خود به آن دست یافته و گونه‌گون آثاری است که در همه این زمینه‌ها از خود به یادگار نهاده است. از این منظر، استاد بهار اگر در طول تاریخ فرهنگی و ادبی ایران بی‌مانند نباشد، به یقین همانندانش معدود و انگشت شمارند. نکته درخور تأمل آنکه آثار استاد بهار را باید با روزگار خود او سنجید و ارزیابی کرد. با این همه، تحقیقات وی چنان عمق و جامعیتی دارد که در عصر حاضر هم می‌توان در آن

نکته‌های تازه و اطلاعات سودمندی یافت. از نظر دکتر شفیعی کدکنی، بهار یک استثنا است و معیار سنجش او بافت تاریخی یک نسل و یک قرن نیست، باید او را در زنجیره تاریخ هزار و دویست ساله شعر فارسی با بزرگانی از نوع منوچهری و فرخی و مسعود سعد و خاقانی و ناصرخسرو مقایسه کرد.[۱]

ملک‌الشعرا بهار با آنکه مسائل اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و مذهبی را در قالب‌های مختلف شعری به قلم آورده، اما آنچه مایه شهرت و مزیت او در سخنوری شده، قصاید اوست که همزمان با کوشش‌های سیاسی و اجتماعی در راه دموکراسی مقبولیت پیدا کرد و اشاعه یافت.

در دوره بازگشت اگرچه قصیده‌سرایان چیره‌دستی چون فتحعلی خان صبا، سروش و شیبانی در پیروی و اقتفا از استادان پیشین سبک خراسانی و عراقی در میدان قصیده‌سرایی فرس رانده‌اند، اما هیچ یک از آنها نتوانسته‌اند در این عرصه گوی سبقت را از استاد بهار بربایند؛ زیرا بیشتر مضامین و موضوعات قصاید آنها، تکرار معانی و مفاهیم گویندگان سده چهارم و پنجم است. بهار ۲۷۲ قصیده استوار بلند و تابناک سرود. این قصاید در حالی که صلابت و خرمی شعرهای دوران سامانی و غزنوی را داراست، غالباً از مسائل روز و مباحث سیاسی موضوع گرفته و تردستی او در جمع این دو عنصر متضاد گاه به اعجاز نزدیک می‌شود. بهار نخستین کسی نیست که بازگشت به سبک خراسانی را رواج داد، ولی برجسته‌ترین عامل این نهضت به شمار می‌آید.[۲]

از عواملی که سبب توفیق این سخن‌سرای پرآوازه در قصیده‌سرایی گشته، غیر از سلیقه و ذوق و غور و تأمل در آثار شعرای گذشته، می‌توان به تعلیمات و تأثیرات پدر وی، ملک‌الشعرا صبوری ـ که خود قصیده‌سرا بود و در سلام‌هایی که در آستان قدس برپا می‌گشت، اندیشه‌های مذهبی را در کسوت قصیده بیان می‌داشت ـ اشارت نمود. افزوده بر این، شاگردی در محضر ادیب نیشابوری که او هم شیفته استادان قصیده‌سرا بود، در تشدید رغبت و میل وی به این سبک سخن بی‌تأثیر نبوده است. خود بهار در این‌باره می‌نویسد:

> پدرم به سبک شعرای قدیم خراسان و ترکستان شعر می‌گفت و اساساً همه ادبای خراسان به این سبک راغب بودند تا به سبک عراقی یا سبک هندی. من هم به همان رویّه شروع به تتبعات کرده، در مدت یکی دو سال، تمام کتب نظم و نثر

موجود آن زمان را از چاپی و خطی مرور کرده و در آن، تتبعات کافی و عمیق نمودم و محفوظات من در اشعار قدما به بیست هزار رسید. این تتبعات عمیق که مقدمات منظم و ماهرانه آن را در زمان حیات پدرم استوار بودم، اشعار مرا در عداد بهترین شعرای کلاسیک معاصر قرار داد، لیکن در قصاید سیاسی و اجتماعی که مقصودم نشر افکار خاصی بود، سبک کلاسیک کافی شمرده نمی‌شد. بدین جهت تتبعات من در سبک کلاسیک و سبک معاصر و ساده هر دو پیشرفت کرده و توانستم به هر رویّه و سبکی که بخواهم، شعر بگویم چه قصاید کلاسیک، چه مستزادها و مسمّط‌های ملی ساده، چه قطعات و رباعیات و مثنویات عوام‌پسند، و چه غزل‌هایی عاشقانه به سبک عراقی. در همه اینها کار کرده و در هر موقعی به مناسبت موضوع، تفنن و طبع آزمایی کردم.(۳)

استاد بهار در یکی از حبسیات، خود چنین می‌گوید:

کیستم شاعری قصیده‌سرا　　　چیستم کاتبی بهار لقب(۴)

این شاعر فرزانه به اسلوب کهن سرایندگان پیشین ایران انس و شیفتگی خاصی داشت و به سنت‌های ادبی گذشته از آن جمله عروض و طنین آهنگین شعر فارسی سخت پای‌بند بود اما توفیق یافت تا خود را از قید موضوعات کهنه و قدیم بیرون آورد و مسائل جدید و دیگرگونی‌های ژرف جامعه را با الفاظ فاخر و پرصلابت بیان دارد. مزیت و تفوّق قصاید بهار بر دیگران در تبعیت از اسلوب و طرز بیان قدما نیست، در این است که وی به سبب قریحه خلاق و ذوق آفریننده خود، کلام را با الفاظ فخیم و شیرین چنان می‌آراید که آن شیوه کهن و فرسوده طراوت و تازگی بسیار پیدا می‌نماید. با این همه، باید اذعان داشت که «در تغزل‌ها و تشبیهاتش شکوه و استواری آهنگ رودکی با شیرینی و سادگی بیان فرخی همراه است. در حبسیاتش آهنگ مسعود سعد و خاقانی به گوش می‌آید، اما درد و شکایت او از آنها برای ما مأنوس‌تر است و محسوس‌تر به نظر می‌آید. در آنچه راجع به وصف باده گفته، لحن بشّار و خیام و منوچهری شنیده می‌شود. شک نیست که تتبع همه این شیوه‌ها، کار آسانی نیست، اما قدرت قریحه شاعر بیشتر در مواردی جلوه بارز دارد که به عمد و قصد می‌خواهد در تتبع اشعار قدما طبع‌آزمایی کند. در همه این آزمایش‌ها تسلط بر انواع و انحای ترکیبات و تعبیرات آشکار است».(۵)

قصاید استاد بهار اگرچه قالب کهن دارد، اما از خون و فریاد و سیاست و توجه به

مسائل و موضوعات ژرف آکنده است.(۶) زیرا بهار با وجود دل‌بستگی و عنایت به شیوه و سبک شعرای گذشته، چون از تحولات زمان و مقتضیات روزگار خود آگاه بود، برخلاف سنت‌گرایان تندرو، شعر نو و سنتی را در برابر هم قرار نداد، بلکه تلاش کرد تا روش‌های جدید را با اصول کهن و سنن خراسانی و عراقی تلفیق و سازش داده و نشان دهد که مسائل نوین چون صلح و آزادی و عدالت و تعلیم و تربیت و دیگر اندیشه‌های تازه را می‌توان در قالب‌های کهن بیان نمود و با الفاظ فاخر از مسائل سیاسی و اجتماعی سخن گفت. از این‌رو، بهار در تجدید سبک و ابداع شیوه تازه کنونی، پایگاه خاصی دارد و از دوستداران نوآوری و اصلاحات در شعر فارسی به حساب می‌آید، اما اصلاحاتی که مورد نظر بهار است، اصلاحاتی است استوار بر سنت، استحکام فرم و زبان شعری.

چنانکه اشاره شد، استاد بهار در تمام قالب‌های شناخته شده شعر پارسی طبع آزموده اما به رغم همه تنوعی که در قالب شعر او به چشم می‌آید، هنر او در قصیده‌سرایی است و باید او را آخرین قصیده‌سرای بزرگ شعر فارسی به شمار آورد. «بی‌شک از روزگار خاقانی، قصیده‌سرایی به اهمیت او به جهان نیامده است».(۷)

بهار به طرز شاعران قدیم عراق و فارس غزل می‌سرود. گاهی در برخی از غزلیات او می‌توان رایحه اسلوب غزل سعدی و عراقی و خواجو و سلمان را یافت. اما به‌طور کلی غزلیات او رنگ و بوی سیاسی دارد و از آن شور و حال عاشقانه و مضامین پرسوزی که عشق و سرمستی مایه سرودن آنها شده باشد، عاری است. بیان لطیف و تراش‌خورده و جلایافته غزل، این نوع اشعار وی را صفا نداده است. آنچه در بیشتر غزلیات او انعکاس دارد، مضامینی از جنس زمان و شرایط زندگی عصر و جوّ سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه است مثل این غزل:

دلفریبان که به روسیه دل و جا دارند — مستبدانه چرا قصد دل ما دارند
گرچه در قاعده حسن و سیاسات جمال — مسلک آن است که خوبان اروپا دارند
عاشقان را سر آزادی و استقلال است — کی ز پلتیک سر زلف تو پروا دارند
این چه صلحی است که در داخلهٔ کشور دل — خیل قزاق اشارات تو مأوا دارند
به کمیسیون عرایض چه کنم شکوه ز تو — که همه حال من بی‌دل شیدا دارند
ما به توضیح دو چشمان تو قانع نشویم — زانکه با خارجیان الفت و نجوا دارند
در پناه سر زلف تو بهارستانی است — که در او هیأت دل مجلس شورا دارند(۸)

با این همه، «بی‌انصافی است اگر غزل‌های او را با غزل‌های شهریار یا عماد خراسانی یا سایه قیاس کنید. اگر بعضی از غزل‌های او به دلایلی شهرت بسیار یافته (مثل غزل معروف «من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید» و امثال آن) و بهار در غزل توفیقی داشته است، باز در غزل‌های سیاسی است نه غزل به معنی شعر عاشقانه. حق آن است که «بهار، روح غزل‌سرایی و زمینه نفسانی این‌گونه شعر را هیچ‌گاه نداشته و تجارب او در این باب، ناکام‌ترین تجارب شعری اوست».[۹]

درونمایه‌های قصاید بهار هر یک به نوعی متأثر از باورهای دینی و تجربیات وی در زندگی سیاسی و اجتماعی و ظرافت‌های هنری وی در ابعاد گوناگون زندگی است. این همه تنوع موضوع که در قصاید بهار دیده می‌شود، در دیوان هیچ یک از شاعران قصیده‌سرای دوره بازگشت، از جمله دو شاعر نامی همزمانش، یعنی ادیب‌الممالک امیری و ادیب نیشابوری مشاهده نمی‌شود. تفسیر تفصیلی این درونمایه‌ها، خود دفتری جداگانه‌طلب می‌کند، اما از آنجایی که اشاره به آنها، اگرچه به اجمال و به‌طور گذرا، بایسته می‌نماید، به ذکر شاخص‌ترین آنها که درخور و مناسب آن برهه از زمان بودند، بسنده می‌شود.

عشق به ایران و تاریخ و مفاخر و مآثر گذشته، یکی از درخشان‌ترین مضامین شعر استاد بهار است که در بیشتر قصاید او به نحوی بارز جلوه می‌یابد. باید اذعان داشت که هیچ سخنور نامی ایران پس از فرزانه توس، فردوسی گرانمایه، تا این پایه به ایران و مظاهر آن، چه در دوران پیش از اسلام و چه در دوره اسلامی، عشق نورزیده و با نیروی تخیل و استعداد شگرف در فضاسازی و صحنه‌پردازی مناسب با موضوع، چهره ایران را زیباتر از بهار به نمایش در نیاورده است. بهار به دلیل دلبستگی بسیار به ایران و فرهنگ و تاریخ آن، از هر آنچه به فرهنگ و ذوق ایرانی تعلق دارد، نادانسته نگذشته و در باب آن مطالعه و تحقیق نموده است، چنانکه نقاشی و تذهیب، بازی‌های عامه مردم خراسان و اشعار محلی کردی، فلسفه و تصوف ایرانی و دیگر جلوه‌های زندگی مردم این مرز و بوم، از جمله مسائلی است که مورد تأمل و تعمق وی قرار گرفته است. افزون بر این «بهار از نخستین کسانی است که ادبیات را از حوزه ادب خواص گسترش داده و به فرهنگ عامه و لهجه‌های محلی و آثار ادبی آنها و آداب و رسوم قومی و نکاتی از این قبیل پرداخته‌اند. این بحث در آن عصر، موضوعی تازه بود و بهار نه تنها از فوایدی که از این

فن در زبان و لغت و دستور و مردم‌شناسی و غیره حاصل می‌شود، مکرر سخن رانده و احتیاجِ زبان ادب را به برخورداری از زبان عامه یادآور شده، بلکه دیگران را نیز به تحقیق و پژوهش در این زمینه تشویق کرده است».[۱۰]

شوق و همت نستوه استاد در تحریر صدها مقاله در زمینه مسائل سیاسی و اجتماعی ایران و حداقل صد مقاله در موضوع‌های گوناگون ادبی و تصحیح انتقادی برخی از متون کهن ارزشمند پارسی و سرودن اشعار غرّای حماسی در واقع جلوه‌ای است از علاقه او به تاریخ و فرهنگ ایران. او ایران را می‌شناخت و از درخشندگی فرهنگ و زبان پارسی و پیروزی‌های مردم ایران و تلاش آنها در راه آزادی آگاه بود. بدین سبب هرگاه از ایران یاد می‌کرد، کلامش آکنده از فخر و شور حماسه می‌شد؛ برای نمونه عشق به ایران و مباهات بدان را در «قصیده پیام به ایران» ـ که در آن مفاخر گذشته را به خاطر می‌آورد و هشدار می‌دهد که مبادا فرزند وطن، سنت نیاکان را در تجدد و ترقی فراموش کند ـ به‌طور محسوس و بارزی می‌توان یافت. از این قصیده چند بیتی در ذیل نقل می‌شود:

به هوش باش که ایران تو را پیام دهد — تو را پیام به صد عز و احترام دهد
تو را چه گوید؟ گوید که خیر بینی اگر — به کار بندی پندی که باب و مام دهد
نسیم صبح که بر سرزمین ما گذرد — ز خاک پاک نیاکان تو را سلام دهد
وز استخوان نیاکانت برگذشته بود — دم بهار که از گل به گل پیام دهد
تو پای‌بند زمینی و رشته‌ای است نهان — که با گذشته تو را ارتباط تام دهد
گذشته پایه و بنیان حال و آینده است — سوابق است که هر شغل را نظام دهد[۱۱]

در بخش عمده‌ای از اشعار وطنی استاد بهار، می‌توان انعکاس روشنی از توجه و علاقه وی به تاریخ و فرهنگ ایران دید. این شور و علاقه بهار، ایران آن روز را که به شدت تحت تأثیر اشعار و مقالات وی بود، شیفته فرهنگ و تاریخ باستان نمود. «ابراهیم پورداود، صادق هدایت، رشید یاسمی و احمد کسروی هم در ترویج این‌گونه علاقه کوشا بودند، اما شور و اشتیاق بهار، حرارت دیگر داشت و تأثیر آن را نمی‌توان با تأثیر دیگران قیاس کرد».[۱۲] هدف بهار در معرفی مفاخر گذشته ایران، پیوند فرهنگ قویم گذشته با حیات کنونی برای ساختن امروز و فردای ایران بود زیرا او می‌دانست که بی‌خبری از تاریخ و فرهنگ گذشته موجب بی‌ریشگی و بی‌ثباتی ملت می‌شود.

از درونمایه‌های دیگر قصاید بهار می‌توان به «وطن» اشاره کرد. وطن در معنای

سرزمینی که مردمانی با مشترکات قومی و زبانی و فرهنگی در آن زندگی می‌کنند، از موضوعاتی است که در دوره مشروطیت وارد شعر فارسی شد. البته شاعران در رویارویی با این موضوع رویکردی یکسان ندارند. وطن در دیدگاه‌های متعدد آنان معانی متفاوت دارد. وطنی که بهار از آن سخن می‌گوید، ایرانی است در ناب‌ترین معنی آن. باید یادآور شد که بهار مظهر کامل قومیت و فرهنگ ایرانی است در شکل معتدل و معقول و همه کس پسندش؛ شکل منطقی و قابل ستایش آن. «او برخلاف بعضی از وطن‌پرستان، ایران را محدود به ادبیات هخامنشی یا ادبیات اوستا و دین زردشت و ماقبل اسلام نمی‌کرد، بلکه ایران را موجودی زنده با همان سوابق و لواحق بسیار درخشان از عصر اسلامی می‌دانست که هنوز هم هست و بعدها هم خواهد بود، نه اینکه اسطوره عزیز فراموش شده‌ای در خلال افسانه‌ها باشد.[۱۳] زیباترین ستایش‌ها از وطن را در دیوان او می‌توان دید:

ای خطه ایران مهین، ای وطن من | ای گشته به مهر تو عجین جان و تن من

دور از تو گل و لاله و سرو و سمنم نیست | ای باغ گل و لاله و سرو و سمن من

تا هست کنار تو پر از لشکر دشمن | هرگز نشود خالی از دل محن من

بسیار سخن گفتم در تعزیت تو | آوخ که نگریاند کسی را سخن من

وآنگاه نیوشند سخن‌های مرا خلق | کز خون من آغشته شود پیرهن من

وامروز همی گویم با محنت بسیار | دردا و دریغا وطن من، وطن من[۱۴]

استاد بهار وطن‌خواهی و ایران‌دوستی را از فردوسی به ارث برده بود و عشق به آزادی و ظلم‌ستیزی را از انقلاب مشروطه.

یکی از موضوعاتی که در شعر بهار و بیشتر شعرای دوره مشروطیت بازتابیده است، «آزادی» است. واژه آزادی به فراوانی در شعر کلاسیک فارسی به کار رفته است به‌طوری که درباره آن، اشعار بسیار می‌توان یافت. اما معنی غربی آزادی که به معنی حکومت قانون و نظم اجتماعی استوار بر برابری است،[۱۵] چیزی است که از دوران مشروطیت در اندیشه و احساسات شاعران و اهل قلم ایران بازتابیده است. آزادی در فرهنگ و باور سنتی دو معنی دارد: یکی معنی حریت یا اختیار و دیگری معنی عرفی آنکه در برابر «بند» و «زندان» قرار می‌گرفت. آزادی در سروده‌های مسعود سعد و خاقانی در این معنی اخیر بسیار به کار رفته است.

ملک‌الشعرا بهار ستایشگر بزرگ آزادی است و از شاعران بزرگ ایران هیچ کس به خوبی او از آزادی سخن نگفته است.(۱۶) در اینجا برای نمونه قصیده‌ای ذکر می‌شود که بهار به سال ۱۲۹۷ وقتی که روزنامه‌های تهران، از آن جمله روزنامه *بهار* توقیف شد، آن را سرود و در مجله ادبی *دانشکده* که خود مؤسس آن بود، انتشار داد:

تا بر زبر ری است جولانم — فرسوده و مستمند و نالانم
عمری به هوای وصلت قانون — از چرخ برین گذشت افغانم
در عرصه گیر و دار آزادی — فرسود به تن، درشت خفتانم
گفتم که مگر به نیروی قانون — آزادی را به تخت بنشانم
و امروز چنان شدم که بر کاغذ — آزاد نهاد خامه نتوانم
ای آزادی، خجسته آزادی — از وصل تو روی برنگردانم
تا آنکه مرا به نزد خود خوانی — یا آنکه تو را به نزد خود خوانم(۱۷)

از درونمایه‌های دیگر قصاید بهار که وی به جای مضامین تکراری و ملال‌آور پیشین دست‌مایه اشعار خود ساخته، می‌توان به زن و تعلیم و تربیت او اشارت نمود. طرح این موضوع به‌عنوان یک مسأله اجتماعی در میان شاعران برجسته و پیشرو گذشته متداول نبود. بیان این معنی با مشروطیت آغاز می‌شود و یکی از درونمایه‌های اصلی شعر این دوران را تشکیل می‌دهد؛ چنانکه ملک‌الشعرا بهار و پروین اعتصامی و ایرج میرزا با شور و شوق انقلابی در اشعار خود به حمایت از حقوق زن برمی‌خیزند. بهار تعلیم و تربیت زن را نخستین گام در تجدید و ترقی و اصلاح مملکت می‌داند. از این‌رو با ذوق ویژه خود می‌کوشد این معنی را با شیوه و نگرشی که به مذاق ایرانی ناخوشایند نباشد، بیان دارد. با وجود این، کار به جایی می‌رسد که افراد متعصب به سبب حمایت بهار از زنان، به دشمنی با وی کمر می‌بندند و حکم تکفیرش را صادر می‌نمایند. اما این مرد سیاست و فرهنگ، بی‌اعتنا به این داوری‌ها، واقع‌گراترین و پرشورترین توصیف‌ها را از زن و استعدادهای شگرف او ارائه می‌نماید:

جوان‌بخت و جهان‌آرایی ای زن — جمال و زینت دنیایی ای زن
صدف خانه است و صاحب‌خانه غوّاص — تو در وی گوهر یکتایی ای زن
تو در عین لطافت زورمندی — تو هم گوهر تو هم دریایی ای زن
طبیعت جذبهٔ عشق از تو آموخت — که تو خود عشق را مبنایی ای زن

دریغا گر تو با این هوش و ادراک — به جهل از این فزون‌تر پایی ای زن
دریغا کز حساب خود وطن را — به نیمه تن فلج فرمایی ای زن
به کار علم و عفت کوش امروز — که مام مردم فردایی ای زن

نکته آخر آنکه شور و عواطف دینی و تجارب لطیف عارفانه و بهره‌وری این استاد فرزانه از معارف اسلامی و کلام الهی سبب شده که شعرش آکنده از مضامین قرآنی و قصص دینی شود. سزاوار یادآوری است که در همان ایام، برخی از شاعران با مبانی مذهب مبارزه می‌کردند و با قضایای بنیادی آن به انکار بر می‌خاستند، چنان که عشقی به مانند داروین‌گرایان به صراحت تمام می‌گفت:

قصهٔ آدم و حوّا همه وهم است و دروغ — نسل میمونم و افسانه بود از خاکم[۱۹]

به رغم شعر این دسته از گویندگان، روح دیانت و رایحه دلپذیر عرفانی ملایم، در بیشتر قصاید بهار مشام جان خواننده را معطر می‌سازد. با آنکه بارزترین جلوه دینداری او را در قصایدی که در مدح پیامبر(ص) و امامان سروده، می‌توان دید ولی اشعار اخلاقی و اجتماعی و سیاسی وی که با تلمیحات و تعبیرات قرآنی آراسته شده، نیز حاکی از دینداری اوست.

در قصاید برگزیده بهار، مجموعه عناصر شعری با حالت اعتدال و یک‌دست جلوه می‌کنند. عاطفه و خیال و هدف انسانی همراه با نیرومندترین کلمات، استادانه در شعر او به هم آمیخته‌اند.

بهار افزون بر خلق ترکیبات جدید با وارد کردن بسیاری از لغات متروک و کهن پارسی و احیای آنها در آثار خود، توانسته برخی از کلمات عامیانه و غیرشعری و اصطلاحات سیاسی و اجتماعی را که تا آن زمان در شعر فارسی متداول نبوده (چون نام کشورهای خارجی، وسائل و دست‌افزارهای جمعی، اصطلاحات سیاسی و ملی مثل کمیسیون عرایض، مسلک، انجمن سرّی و غیره) با چیره‌دستی وارد زبان پارسی کند و از این طریق دایره واژگان شعر فارسی را وسعت و غنا بخشد. «این هنر خاص اوست که گاه از به‌کار بردن کلمات ناشاعرانه یا عامیانه دریغ نورزد، بی‌آنکه به ابتذال درآید».[۲۰] از جمله این سروده‌ها قصیده «خیال خام» است که بهار آن را به سال ۱۳۱۶ هش در بحبوحهٔ جنگ چین و ژاپن، بدان هنگام که دول زورمند گفت‌وگو از ترک سلاح کرده و در باطن استعمار ملل ضعیف را وجه حرص و آز خود قرار داده بودند، سروده:

کسان که شور به ترک سلاح عام کنند
خدنگ غمزه خونریز را چه نام کنند؟
مسلم است که جنگ از جهان نخواهد رفت
ز روی وهم گروهی خیال خام کنند
گمان مبر که برای نمونه مدعیان
به صلح دادن ژاپون و چین قیام کنند
به موی تو که همین صلح‌پیشگان فردا
ز بهر قسمت چین شور و ازدهام کنند
ندای صلح به عالم فکنده‌اند اول
یک معده پاک ز هضم عراق و شام کنند(۲۱)

بهار در همه اشعارش با تمام تنوّع مضامین به‌عنوان یک شاعر سیاسی و اجتماعی، به تعهد و رسالت شاعری خود وفادار مانده است به‌طوری که کمتر شعری را در دیوان این قصیده‌سرای بزرگ شعر فارسی می‌توان یافت که اندیشه و احساسی از نوع زمان نداشته و به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم جلوه‌ای از اوضاع سیاسی و اجتماعی این دوره از تاریخ ایران، با زبانی حماسی پر صلابت و منسجم در آن باز نتابیده باشد. این چکامه سرای بزرگ بی‌شک برجسته‌ترین و بارورترین استعدادی بود که پس از چندین سده بار دیگر در شعر کلاسیک فارسی به روزگار ما چهره نمود[۲۲] و قصیده در معنی درست کلمه، بر پایه سنت‌های کهن فارسی و دور از هرگونه پریشان‌گویی، نیز آخرین‌بار در شعر او تجلی کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک: شفیعی کدکنی، محمدرضا، «فروزانفر و شعر»، مجموعه *اشعار بدیع‌الزمان فروزانفر*، به اهتمام عنایت‌الله مجیدی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۱.

۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی، «به یاد دهمین سال درگذشت ملک‌الشعرا بهار»، *پیام نوین*، ۱۳۴۰، س ۳، ش ۱۰، ص ۱۰.

۳. بهار، محمدتقی، *شرح حال بهار به قلم او*، ضمیمه خبرهای دانشگاه، ج ۵، جزوه ۹، ۱۳۳۰، ص ۱۵.

۴. ـــــ *دیوان اشعار*، انتشارات طوس، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۸، ص ۴۸۰.

۵. زرین‌کوب، عبدالحسین، *با کاروان حلّه*، انتشارات علمی، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۷۳، ص ۳۷۷.

۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا، ادبیات فارسی، *از عصر جامی تا روزگار ما*، ترجمه حجت‌الله اصیل، نشر نی، تهران، ۱۳۷۸، ص ۹۰.

۷. همان، ص ۷۹.

۸. بهار، محمدتقی، *دیوان اشعار*، به کوشش دکتر مهرداد بهار، انتشارات طوس، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۲۰.

۹. شفیعی کدکنی، محمدرضا، شهر *بهار*، آینده، ۱۳۶۳، س ۱۰، ش ۱۰ و ۱۱، ص ۶۴۲.

۱۰. یوسفی، غلامحسین، *برگ‌هایی در آغوش باد*، انتشارات علمی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۷۷.

۱۱. *دیوان اشعار*، ج ۱، ص ۵۹۶.

۱۲. ر.ک: متینی، جلال، «صدمین سال ولادت بهار»، *ایران‌نامه*، ش ۴، سال ۱۳۶۶، ص ۵۴۹.

۱۳. زرین‌کوب، عبدالحسین، *حکایت همچنان باقی*، سخن، تهران، ۱۳۷۶، ص ۳۳۹.

۱۴. *دیوان اشعار*، ص ۲۰۹.

۱۵. *ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما*، ص ۶۶.

۱۶. *با کاروان حلّه*، ص ۳۷۳.

۱۷. *دیوان اشعار*، ص ۲۲۷.

۱۸. همان، ص ۶۰.

۱۹. *ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما*، ص ۷۴.

۲۰. «به یاد دهمین سال درگذشت ملک‌الشعرا بهار»، همان.

۲۱. *دیوان اشعار*، ج ۱، ص ۷۰۷.

۲۲. ر.ک: شفیعی کدکنی، محمدرضا، «ماخ اولا»، *راهنمای کتاب*، ۱۳۴۵، س ۹، ش ۶، ص ۵۹۹.

منابع

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی، «به یاد دهمین سال درگذشت ملک‌الشعرا بهار»، *پیام نوین*، سال ۳، شماره ۱۰، ۱۳۴۰.

۲. بهار، ملک‌الشعرا، *دیوان اشعار*، چاپ پنجم، تهران: توس، ۱۳۶۸.

۳. ـــــ ، «شرح حال بهار به قلم او»، ضمیمه *خبرهای دانشگاه*، جلد ۵، جزوه ۹، ۱۳۳۰.

۴. زرین کوب، عبدالحسین، *با کاروان حلّه*، چاپ هشتم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۳.

۵. ـــــ ، حکایت *همچنان باقی*، تهران: سخن، ۱۳۷۶.

۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا، *ادبیات فارس از عصر جامی تا روزگار ما*، ترجمه حجت اللّٰه اصیل، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.

۷. ـــــ ، «شعر بهار»، *آینده*، سال ۱۰، شماره ۱۰ و ۱۱، ۱۳۶۳.

۸. ـــــ ، «فروزانفر و شعر» مندرج در: *مجموعه اشعار بدیع‌الزمان فروزانفر*، به اهتمام عنایت‌اللّٰه مجیدی، تهران: ۱۳۶۸.

۹. ـــــ ، «ماخ اولا»، *راهنمای کتاب*، سال ۹، شماره ۶، ۱۳۴۵.

۱۰. متینی، جلال، «صدمین سال ولادت بهار»، *ایران‌نامه*، شماره ۴، ۱۳۶۶.

۱۱. یوسفی، غلامحسین، *برگ هایی در آغوش باد*، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۲.

بررسی ساختار و تنوع طنز و هجو و هزل در اشعار بهار

جهانگیر صفری*

مقدمه

میرزا محمدتقی بهار روز پنج‌شنبه دوازده ربیع‌الاول ۱۳۰۴ هـ ق در شهر مشهد به دنیا آمد و از چهارده سالگی به همراه پدر در گروه آزادی‌خواهان حاضر شد و با آشنایی با افکار جدید در بیست سالگی هنگامی که در سال ۱۳۲۴ هـ ق مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت را صادر کرد، به جمع مشروطه‌خواهان پیوست. بهار با عضویت در احزاب سیاسی و انتشار روزنامه و مجلات متعدد و با همکاری با روزنامه‌ها و مجلات آزادی‌خواهان در روشنگری اجتماعی و آگاهی‌بخشی به مردم نقش مهمی ایفا نمود.[۱]
او پس از انقلاب مشروطه اشعار خود را وقف انقلاب و آزادی‌خواهی کرد و با استادی و هزینه‌های خاص و با اشعار پرمغز و صمیمی خود با سیاست‌های استعماری و حکام ستمگر و عوامل عقب‌ماندگی ملت ایران به پیکار برخاست و از درد و رنج و خشم و نفرت و بیچارگی مردم سخن گفت.

نگارنده این مقاله جلوه‌های ظهور طنز و هجو و هزل را در اشعار بهار بررسی می‌کند. اما قبل از بررسی اشعار، تعریفی برای این سه مقوله ذکر می‌گردد.

طنز

طنز در لغت به معنی ناز و فسوس کردن، سخریه، استهزا، دست انداختن، طعنه زدن،

---

* عضو هیأت علمی دانشگاه شهرکرد

سرزنش‌کردن، عیب‌جویی و امثال آن آمده است و در عرف ادب و اصطلاح، به یک نوع ادبی خاص اطلاق می‌شود که در آن شاعر یا نویسنده با نگاهی انتقادی و زیرکانه به کشف تناقضات و نابسامانی‌ها و عیب‌های افراد و جامعه می‌پردازد و آنها را با شیوه‌ای هنرمندانه، تمسخرآمیز، اغراق‌آمیز و خنده‌آور به منظور تنبیه و اصلاح و تزکیه بیان می‌کند به‌گونه‌ای که خواننده را به فکر و تأمل درباره موضوع وادار سازد.

هجو

هجو در لغت به معنی برشمردن عیب‌های کسی، نکوهیدن و سرزنش کسی، مذمت و بدگویی، فحاشی و ناسزاگویی به‌کسی، لعن و نفرین و امثال آن آمده است و در اصطلاح ادبی، یکی از انواع غنایی است که شاعر بیشتر از روی اغراض شخصی به منظور لکه‌دار کردن یا از بین بردن شخصیت و آبروی افراد یا جوامع، با استفاده از کلمات زشت و زننده و فحش و ناسزا، به بیان زشتی‌ها، معایب و کاستی‌های آنها ـ خواه به ادعا و خواه به حقیقت ـ می‌پردازد.

هزل

هزل در لغت به معنی مزاح، لاغ، سخن بیهوده، شوخی، سخریه، سخن مهمل و غیر جد و امثال آن آمده است و در اصطلاح ادب، سخنی است با مضامین خنده‌آور درباره ناهنجاری‌های جامعه و افراد که شاعر یا نویسنده به قصد خنداندن و تفریح و خوش اوقات مخاطب، با لحن و عبارات خاص و گاهی رکیک بیان می‌کند.

باید توجه داشت هر چند در تعاریف مذکور تلاش شده است حد و مرز این سه نوع سخن مشخص گردد ولی در بعضی از نمونه‌ها در آمیختگی این سه نوع سخن را می‌توان دید.

بررسی اشعار هجو، هزل و طنز بهار

هرچند بهار به دلیل موقعیت اجتماعی، یعنی ملک‌الشعرایی آستان قدس رضوی، قسمت زیادی از اشعار خود را در مناقب و مدایح اولیای دین گفته و اشعار دیگری در مدح و وصف و اندرز و رثا سروده است، پاره‌ای از اشعار او، به‌خصوص بعد از انقلاب

مشروطه، با الهام از تحولات سیاسی و اجتماعی آن روز، در هجو حکام و طنز و انتقاد از اوضاع و احوال آن روزگار سروده شده است.

بررسی اشعار هجو بهار

اگر به اشعار هجو و خاستگاه آنها توجه کنیم، می‌بینیم که خاستگاه‌های گوناگونی برای سرودن اشعار هجو وجود دارد که بیشتر آنها از انگیزه‌های حقیر و پست مادی و شخصی نشأت می‌گیرد. اما اشعار هجوی بهار از نوعی دیگر است. می‌توان گفت همه اشعار هجوی او برای مبارزه با ستمکاران سفّاک سروده شده است، افرادی که برای آمال و آرزوهای بیدادگرانه خود، بر مردم جامعه ظلم و جور روا داشته‌اند و آزادی‌خواهان را اسیر و محبوس کرده‌اند. پس می‌توان گفت که انگیزه سیاسی، عامل مهم سرودن هجویات بهار است.

الف) مضامین اشعار هجو بهار

اگر به دیوان بهار نگاهی بیفکنیم، درمی‌یابیم که بهار از میان پادشاهان دوران خود، هجویه‌ای علیه مظفرالدین شاه نسروده است. شاید بتوان علت آن را به دلیل مقام ملک‌الشعرایی بهار دانست که مظفرالدین شاه به او عطا کرده بود و یا به این دلیل که فرمان مشروطیت به دست این پادشاه امضا شده بود. پس از مرگ مظفرالدین شاه محمدعلی شاه به حکومت رسید. بهار در ابتدا با مدح و پند و اندرز با او برخورد کرد اما هنگامی که متوجه شد پادشاه به اصول مشروطه پای‌بند نیست، به هجو او پرداخت.

اولین مواجهه بهار با محمدعلی شاه، در ترکیب‌بند طولانی «آیینه عبرت» و بعد از آن در مسمّط تضمینی «پند سعدی» نمایان می‌شود. در مسمّط پند سعدی می‌گوید:

جز خطاکاری از این شاه نمی‌باید خواست
کانچه ما در او بینیم سراسر به خطاست
مدهش پند که بر بد منشان پند هباست

پند سعدی که کلید در گنج سعد است
نتواند که به جا آورد الا مسعود

(دیوان، ج ۱، ص ۱۲۸)

برخورد شدیدتر بهار را با محمدعلی شاه در مستزاد ترجیعی «کار ایران با خداست» می‌بینیم که در آن هجو تند و طنزآمیز با نسبت دادن القاب و صفات تحقیرآمیز به شاه دیده می‌شود.

با شه ایران زآزادی سخن گفتن خطاست — کار ایران با خداست
مذهب شاهنشه ایران ز مذهب‌ها جداست — کار ایران با خداست
شاه ایران گر عدالت را نخواهد باک نیست — زانکه طینت پاک نیست
دیده خفاش از خورشید در رنج و عناست — کار ایران با خداست

(*دیوان*، ج ۱، ص ۱۴)

بعد از فرار محمدعلی شاه، پرخاشگری و افشاگری بیشتر می‌شود. در ترجیع‌بند طنزآمیز «لحمدالله» می‌گوید:

آنانکه ما را کشتند و بستند — قلب وطن را از کینه خستند
از کج نهادی پیمان شکستند — از چنگ ملت آخر نجستند

از حضرت شیخ تا حضرت شاه
الحمدلله الحمدلله

(*دیوان*، ج ۱، ص ۱۴۴)

با روی کارآمدن احمد شاه، نائب‌السلطنه او «ناصرالملک» عرصه را بر آزادی‌خواهان تنگ کرد و با رفتاری مستبدانه، تمام امیدها را به ناامیدی بدل نمود. بهار در ترکیب‌بند «ناصرالملک» به شدت از او انتقاد می‌کند و به هجو و سرزنش او می‌پردازد. وقتی که خود احمد شاه نیز قدرت را به دست می‌گیرد، تغییری در اوضاع داده نمی‌شود. بهار به هجو او نیز اقدام می‌کند. پول‌پرستی، زراندوزی و بی‌توجهی احمد شاه به اوضاع کشور و بی‌لیاقتی‌ها دیگر او، بهار را در هجو احمد شاه دلیر می‌کند.

زین شه نادان امید ملکرانی داشتن
هست چون از دزد چشم پاسبانی داشتن
کذب و جبن و احتکار و خست و رشوه‌خوری
هیچ ناید راست با تاج کیانی داشتن
گرگ زاده عاقبت گرگست و بی‌شک از خری است
ماده گاوی زین و برگ از زرکانی داشتن

(*دیوان*، ج ۱، ص ۳۱۳)

با انقراض سلسله قاجار، رضا خان سردار سپه، سلسله پهلوی را بنیاد می‌نهد. از میان شش پادشاهی که بهار در زمان حکومت آنان می‌زیسته است، طولانی‌ترین دوران حکومت را رضا شاه داشته است. همچنین جنجالی‌ترین و پر سر و صداترین دوران زندگی شاعر نیز درگیر و دار به حکومت رسیدن رضا خان است و در عین حال، آرام‌ترین و خاموش‌ترین دوران زندگی بهار - از نظر سیاسی - نیز بعد از استقرار کامل همین پادشاه است. بهار بیشترین مدح و ستایش و در عین حال، زیادترین هجو و سرزنش را در حق همین پادشاه گفته است. برخلاف شاهان پیش که بهار با مدح، سعی در راهنمایی و هدایت آنان داشت، برخورد او با رضا شاه از ابتدا با هجو و بدگویی همراه بود. بهار که عضو اقلیت مجلس پنجم به رهبری سید حسن مدرّس بود، مخالفت خود را با جمهوری‌خواهی رضاخان از ابتدا آشکار کرد و در مسمّط ترجیعی «جمهوری نامه» که ابتدا به نام عشقی مشهور شده بود، درباره رضاخان سرود:

رضاخان کهنه الدنگ قلندر — نموده نوحهٔ جمهوری ازبر
عجب جنسی است این! الله‌اکبر — گهی عرعر نماید چون خر نر
زمانی پاچه گیرد چون سگ هار — ولی غافل ز گردن‌بند و افسار

(*دیوان*، ج ۱، ص ۳۸۸)

بهار در مدت حکومت رضاشاه، چندین‌بار مورد اذیت و آزار قرار گرفت و به زندان افتاد و تبعید شد، ولی در مجموع تسلیم نشد و در سال‌های بعد، باز اشعار هجوآلودی در مورد رضا شاه سرود. او مسمّط «تا کی و چند» را در سال ۱۳۰۸ هش هنگامی که در زندان شهربانی اسیر بود، سروده است:

خام عیّاری، بنشسته بر او رنگ کیان — پارگین جنسی، خفته به دواج سلطان
اهرمن جای گرفته به حریم یزدان — شده دانایان بازیچه مشتی نادان

ای عجب دانا بازیچه نادان تا چند

(*دیوان*، ج ۱، ص ۵۱۶)

بهار پس از فرار رضاشاه نیز دست از سر او برنمی‌دارد و باز به هجو او زبان می‌گشاید و دو قطعه با عنوان‌های «رضا شاه» و «فرار رضای سارق» در هجو او می‌سراید. بهار او را عامل انگلیس و روس می‌خواند و مسأله نوکری رضاشاه برای بیگانگان، بارها از ابتدا روی کار آمدن رضاشاه، در اشعار بهار مشاهده می‌شود.

آنچه آمد نمونه‌ای از هجویات سیاسی بهار در مورد پادشاهان معاصر خود بود. البته بهار مدایحی نیز برای این پادشاهان سروده است که خود برای این مدایح، در مقدمه کتاب *تاریخ مختصر احزاب سیاسی* توضیحاتی داده است. همچنین برای درک بهتر موقعیت بهار در ایام رضاشاه، می‌توان به کتاب *تاریخ بیست ساله* از حسین مکی مراجعه نمود.

بهار علاوه بر پادشاهان، بعضی از معاصران خود را نیز هجو نموده است؛ از جمله سرتیپ محمد درگاهی، رئیس شهربانی را در سال ۱۳۰۹ هش در شعری با عنوان «نوش جانت» هجو می‌کند. همچنین هجویاتی با عناوین «در پاسخ آن مرد حسود که اشعار بهار را از دیگران می‌دانست»[۳] و «به یکی از مدیران جراید»،[۴] «ذم ری یا مذمت تهران»[۵] و «جعل»[۶] سروده است. شعر «جعل» در پاسخ نویسندهٔ مقاله‌ای در روزنامه *مرد آزاد* سروده شده است. او به تحقیر درباره بهار گفته بود «ما از بهار چیزی نفهمیدیم»، در زیر چند بیت از هجوی که درباره یکی از مدیران جراید گفته است، آورده می‌شود.

ای مدیری که ز نوک قلمت　　تیر در دیده اهل نظر است
هیکل نحس تو و اخلاقت　　هر یکی از دگری زشت‌تر است
تویی آن حلقه مفقود که او　　بین بوزینه و جنس بشر است

(*دیوان*، ج ۲، ص ۴۳۹)

ب) خصوصیات سبکی و زبانی هجویات بهار

۱. هجوهای بهار از نظر موقعیت افراد مورد هجو، بر دو نوع‌اند؛ یکی پادشاهان معاصر بهار، مانند محمدعلی شاه، احمدشاه و رضاشاه، وگروه دیگر، هجوهای نسبتاً شخصی است که اینها نیز زمینه‌های سیاسی و صنفی دارند. در این هجویات نام خاصی ذکر نشده است و با بررسی مسائل مربوط به آنها، می‌توان دریافت که منظور بهار چه کسی بوده است.

۲. بهار در هجوگویی میانه‌روی و اقتصاد را رعایت کرده است. هجو او نه چندان عفیفانه است و نه چندان بی‌شرم و وقیح. البته فحش و ناسزای زشت در شعر او دیده نمی‌شود، ولی در عین حال، هجویاتش گزنده و مؤثرند.

۳. همان‌طور که بهار را شاعر توانای قصیده دانسته‌اند، هجویات او نیز بیشتر در قالب قصیده (۵ مورد) است. همچنین از قالب‌های قطعه، مسمّط ترجیعی، مثنوی و غزل نیز (حداقل از هر کدام یک‌بار) استفاده شده است.

۴. گاهی بهار در هجویات خود عبارات طنزآمیز به کاربرده است و به نوعی هجو را با طنز آمیخته است؛ مانند ترجیع‌بند «الحمدلله» و غزل «نوش جانت».

۵. استحکام و فخامت سخن در هجویات بهار نیز مانند دیگر اشعار او کاملاً نمایان است و شاید از این جهت سرآمد معاصران خود باشد و موضوع ناپسند هجو، نتوانسته به ساختار محکم زبان و سبک او خللی وارد کند.

۶. بهار از بین آرایه‌های ادبی، از تشبیه بیشتر استفاده کرده است، به‌خصوص تشبیه کردن به حیوانات مانند:

شاه تن‌پرور به تخت اندر بدان ماند درست — ماده گاوی زین و برگ از زرکانی داشتن

(*دیوان*، ج ۱، ص ۳۱۳)

عجب جنسی است این! الله‌اکبر — گهی عرعر نماید چو خر نر

زمانی پاچه گیرد چون سگ هار — ولی غافل ز گردن بند و افسار

(*دیوان*، ج ۱، ص ۳۸۸)

ج) شگردهای ایجاد هجو در هجویات بهار

۱. آوردن القاب و صفات زشت و زننده برای فرد مورد نظر:

طبع بلند مرا کیست که فرمان برد — ز من پیامی بدان مردک کشخان برد

(*دیوان*، ج ۱، ص ۲۹)

۲. نکوهش خاندان فرد مورد نظر، برای تحقیر و توهین:

کی سزد از ارتجاعی زاده قانون پروری — کی سزد از گرگ امّید شبانی داشتن

(*دیوان*، ج ۱، ص ۳۱۳)

۳. تشبیه کردن فرد مورد نظر به چیزها و حیوانات پست، مانند سگ هار، گرگ، ماده گاو، خر، عقرب، بوزینه، جُعَل و امثال آن.

با تو ای مظهر خر چتوان کرد؟ — تف به گور پدر هر چه خر است

(*دیوان*، ج ۲، ص ۴۳۹)

۴. نسبت دادن اعمال و صفات زشت به فرد مورد هجو، مانند:

زین شه نادان امید ملکرانی داشتن
هست چون از دزد چشم پاسبانی داشتن
کذب و جبن و احتکار و خست و رشوه خوری
هیچ ناید راست با تاج کیانی داشتن

(*دیوان*، ج ۱، ص ۳۱۳)

۵. توصیف ظاهر ناپسند و اخلاق فرد مورد نظر، مانند:

هیکل نحس تو و اخلاقت هر یکی از دگری زشت‌تر است

(*دیوان*، ج ۲، ص ۴۳۹)

۶. گاهی شاعر، هجو خود را در قالب یک حکایت بیان می‌کند؛ مانند مثنوی «جُعَل» که در آن به توهین و تحقیر فردی می‌پردازد که در روزنامه مرد *آزاد* به بهار انتقاد کرده بود و گفته بود: «ما از بهار چیزی نفهمیدیم». بهار آن فرد را به جعل مانند می‌کند و علت نفهمیدن او را ویژگی پهن‌دوستی و گریزان بودن از بوی خوش می‌داند. این مثنوی با این بیت شروع می‌شود:

یک جُعَل روزی به اصطبلی حقیر ناگهان افتاد در باغ امیر

(*دیوان*، ج ۲، ص ۱۰۲۵)

۷. هجویات بهار نسبتاً طولانی است.

بررسی اشعار طنز بهار

اشعار طنزآمیز بهار دارای مضامین اجتماعی، سیاسی و فرهنگی گوناگونی هستند که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود.

۱. مضامین مهم در اشعار طنز بهار

الف) مضامین سیاسی

در بخش مضامین سیاسی، به طنزهایی که بهار درباره پادشاهان، وکیلان مجلس، وزیران و بعضی از قدرتمندان دیگر سروده است، اشاره می‌شود.

بهار در مستزاد ترجیعی «کار ایران با خداست»[۷] که در اواخر حکومت مستبدانه

محمدعلی شاه سروده است، با طعن و طنز از حکومت او انتقاد می‌کند. همچنین در ترجیع‌بند «الحمدلله»[۸] که پس از فرار محمدعلی شاه سروده است، از او به طنز انتقاد می‌کند و گاهی به هجو او می‌پردازد و در ترجیع‌بند «سبحان‌الله این چه رنگ است»[۹] که از زبان محمدعلی شاه سروده شده است، باز با مطایبه و طنز، درباره شکست محمدعلی شاه برای تصرف تهران و فرار او به روسیه سخن می‌گوید:

من ممدلی گریز پایم — با دولت روس آشنایم
تهران تو کجا و من کجایم — خواهم که به جانب تو آیم
کز عشق تو کله‌ام دبنگ است — سبحان‌الله این چه رنگ است

(*دیوان*، ج ۱، ص ۲۰۰)

بهار از رضا خان نیز با زبان طنز و طعن سخن گفته است. در قصیده «استهزا» که درباره بازگشت رضاخان سردار سپه از جنگ حاکم خوزستان و آذین بستن کوی و برزن برای خوش‌آمد به او سروده است، او را به شدت به مسخره می‌گیرد:

رستم از کار زار می‌آید — شیر نر از شکار می‌آید
تو بمیری که بعد جنگ جمل — صاحب ذوالفقار می‌آید
به سبیلت قسم که از این جنگ — فاتح بختیار می‌آید

و در ادامه قصیده سخن، رنگ هجو گرفته است:

ایها الناس واقعاً که خرید — خر به نزدیک بار می‌آید
بهر تأمین گنج سعدآباد — یک عدد اژدهار می‌آید
یا که این ملت پدر سگ را — پدر تاجدار می‌آید
هیچ کاری نکرده از ره دور — طالب اشتهار می‌آید
او خجالت نمی‌کشد که چنین — سرخوش و شاد خوار می‌آید
عوض کوس جنگ شوش، به گوش — نغمه عود و تار می‌آید
به کف اجنبی قباله نفت — داده و شاهوار می‌آید
مدح او می‌کنم به روز و به شب — زانکه بی‌اختیار می‌آید

(*دیوان*، ج ۱، ص ۴۰۴)

و در پایان این قصیده نیز یک شریطه یا تابیدیه بسیار خنده‌آور و طنزآمیز می‌آورد:

تا به میزان کدوی زرد رسد — تا به جوزا خیار می‌آید

تا که قاطر ز نسل خر باشد تا شتر در قطار می‌آید
باد پاینده عیش لاشخوران که یکی لاشخوار می‌آید

بهار در ساختن قصاید طنزآمیز در ادب فارسی بی‌نظیر است. همچنین او در اشعار غنایی خود نیز گاهی به رضاشاه گوشه و کنایه می‌زند. او در غزلی در وصف معشوق می‌گوید:

کرده از سر نیزه فوج بهادر تیزتر ابرو از شمشیر سردار سپه خونریزتر

(*دیوان*، ج ۲، ص ۱۲۳۵)

گاهی بهار با بهانه قراردادن حوادثی، از نائب‌السلطنه و نائب‌الحکومه‌های آن زمان نیز انتقاد می‌کند. در مسمّط ترجیعی با عنوان «بلدی»[۱۰] به دلیل مهمل ماندن قانون انجمن ایالتی و ولایتی توسط ناصرالملک نائب‌السلطنه، به انتقادی از او می‌پردازد. در شعر دیگری با عنوان «انتقاد از اوضاع خراسان»[۱۱] با اشاره به عشق نائب‌الحکومه مشهد به یک معشوقه اسرائیلی و عاطل ماندن امور خراسان، با طنز به انتقاد از او می‌پردازد. این شعر از زبان نائب‌الحکومه مشهد گفته شده است:

چون فکل از ستمت سینه فکارم خانم چون کراوات گره خورده به کارم خانم
من فکل بند و کراوات گذارم خانم من که مسؤول توام باک ندارم خانم
که من از دولت خود نیز مواجب دارم چه مواجب! که همان مهر تو واجب دارم

همچنین بهار در اشعاری با عنوان «دوز و کلک انتخابات»،[۱۲] «مجلس چهاردهم»[۱۳] و «محشر خر»[۱۴] از شیوه برگزاری انتخابات، مجلس، وکیلان و اعمال و رفتار آنها با طنز و تمسخر انتقاد می‌کند:

صاحب‌الرأیا! رو صبح‌نشین روی خرک رأی‌ها پیش نه و داد بزن: های جگرک
پوت قند آید از بهر تو و توپ برک می‌دود پیشتر و می‌دهدت بیشترک

هرکه عقلش کم و فضل و خردش کمترک است
انتخابات شد و اول دوز و کلک است

این وکالت نه به آزادی و خوش تعلیمی است
نه به دانستن تاریخ و حقوق و شیمی است
بلکه در تنبلی و کم دلی و پر بیمی است
یا به پوطین و کلاه و فکب و تعلیمی است

یا به تسبیح و به عمامه و تحت‌الحنک است
انتخابـات شد و اول دوز و کلک است

(*دیوان*، ج ۱، ص ۳۱۲)

ب) مضامین اجتماعی و فرهنگی

در مضامین اجتماعی و فرهنگی، بهار موضوعات مختلفی را بیان کرده است که به پاره‌ای از آنان اشاره می‌شود. شاعر در قصیده‌ای با عنوان «مطایبه و انتقاد»(۱۵) از حیف و میل‌های اقتصادی و تعدّی بر مردم سخن می‌گوید. این قصیده که از زبان حاج ملک‌التجار تهرانی و شریکان گفته شده، درباره شرکت سهامی‌ای است که پول مردم را بالاکشیده و به آنها جوابی نمی‌دهد. دو بیت از آن را می‌آوریم:

مال مردم خوردن از اسلام باشد دور و ما — مال مردم خورده تا خود را مسلمان ساختیم
خواندن اسناد شرکت رفتمان از یاد لیک — از نماز و ذکر، جن را مات و حیران ساختیم

(*دیوان*، ج ۱، ص ۲۵۰)

گاهی نیز درباره مسائل جزیی و مشکلات کوچک مردم نیز به طنز سخن می‌گوید؛ مثلاً در شعر «خزینه حمام»(۱۶) درباره حمام‌های قدیم و حالت غیربهداشتی آنها به طنز سخن گفته و انتقاد کرده و قصیده «بلای گِل»(۱۷) در انتقاد از کوچه‌های گل آلود شهر مشهد سروده شده است.

در قسمت مسائل فرهنگی، مهم‌ترین موضوع اشعار طنز بهار، انتقاد از زاهدان و شیخان ریاکار و عابدان خشک مغز است. او در قصیده «جهنم»(۱۸) که از زبان یکی از این زاهدان ریایی و اعتقادات او درباره قیامت سروده شده است، در حد اغراق‌آمیزی از اعتقادات نه چندان مستحکم این گروه انتقاد می‌کند و تکبر و نخوت و ریای آنان را از زبان خودشان به نمایش می‌گذارد. چند بیت از این قصیده ذکر می‌شود:

جز چند تن ز ناعلما، جمله کاینات — هستند غرق لجّهٔ آتش نشان او
جز شیعه هر که هست به عالم خداپرست — در دوزخ است و روز قیامت مکان او
وز شیعه هر که فکل بست و شیک شد — سوزد به نار، هیکل چون پرنیان او
وانکس که با عمامهٔ سر، موی سرگذاشت — مندیل اوست سوی درک ریسمان او
وانکس که کرد کار ادارات دولتی — سوزد به پشت میز جهنم روان او

وانکس که شد وکیل و ز مشروطه حرف زد دوزخ بود به روز جزا پارلمان او

همچنین در مستزاد «از ماست که برماست»[۱۹] در مورد صاحبان افکار تازه و چماق تکفیر ملا نمایان به طنز سخن می‌گوید و در شعر «ضلال مبین»[۲۰] باز با شیوه‌ای بسیار ظریف و زیبا تلویحاً درباره همین موضوعات سخن می‌گوید:

دیدم به بصره دخترکی اعجمی نسب روشن نموده شهر به نور جمال خویش

می‌خواند درس قرآن در پیش شیخ شهر وز شیخ دل ربوده به غنج و دلال خویش

می‌داد شیخ درس «ضلال مبین» بدو وآهنگ ضاد رفته به اوج کمال خویش

می‌داد شیخ را به «دلال مبین» جواب وان شیخ می‌نمود مکرر مقال خویش

گفتم به شیخ: راه ضلال این‌قدر مپوی کاین شوخ منصرف نشود از خیال خویش

بهتر همان بود که بمانید هر دوان او در دلال خویش و تو اندر ضلال خویش

(*دیوان*، ج ۱، ص ۱۲۴۳)

گاهی نیز از اینکه مال و ثروت، جای فضل و کمال را گرفته و ارزش‌ها دگرگون شده، دل‌گیر و ناراحت است و اندکی طنزگونه از این عوض شدن ارزش‌ها انتقاد می‌کند:

عاقل آن نیست که فضلی و کمالی دارد عاقل واقعی آن است که مالی دارد

ای پسر فضل و ادب این همه تحصیل مکن فضل اندازه و تحصیل روالی دارد

اندرین دوره به مال است جمال همه کس نشود خوار عزیزی که جمالی دارد

ای پسر هر که تو را خواهد و تعقیب کند برحذر باش از او زانکه خیالی دارد

(*دیوان*، ج ۱، ص ۳۱۱)

۲. خصوصیت سبکی و زبانی اشعار طنز بهار

۱. بهار برای سرودن اشعار طنز از قالب‌های قصیده (هفت مورد)، مسمّط ترجیع‌بند (پنج مورد)، غزل (چهار مورد)، ترکیب‌بند (سه مورد)، مستزاد (دو مورد) و مثنوی و قطعه (هرکدام یک مورد) استفاده کرده است.

۲. طنزهای بهار از نظر زبان و استحکام سخن و ساختار کلی، قوی و نسبتاً جذاب هستند. در عین حال سخن او ساده و روش و قابل فهم برای عموم است.

۳. هرچند طنزهای بهار درباره مسائل روز است اما از عبارات و کلمات عامیانه و متداول روز، در آنها کمتر دیده می‌شود.

۴. گاهی در شعرهای طنزآمیز بهار، عباراتی تند و زننده و اندکی هجوآلود نیز مشاهده می‌شود؛ مانند ابیات زیر:

ای برادر تو خری، من ز تو خرتر بالله — بهتر از ما و تو دانی چه بود؟ خر بالله
خر به چاله ننهد پای مکرر بالله — زین خریت‌ها ویران شده کشور بالله
ما به فکر خر لنگیم امان از من و تو — من و تو هر دو جفنگیم امان از من و تو

(*دیوان*، ج ۱، ص ۱۸۰)

۵. بهار گاهی در اشعار خود از عبارت‌های مشهور عربی استفاده می‌کند؛ مانند:

در محرم اهل ری خود را دگرگون می‌کند
از زمین آه و فغان را زیب گردون می‌کنند
وز دروغ گندهٔ «یا لیتنا کنّا معک»
شاه دین را کوک و زینب را جگر خون می‌کنند

(*دیوان*، ج ۱، ص ۳۲۹)

۶. بهار گاهی سخن را با تأکید و تکیه خاص بیان می‌کند که به ساختار طنز کمک می‌نماید؛ مانند «تو بمیری» و «به سبیلت قسم» و «حق گواه است» در ابیات زیر:

تو بمیری که بعد جنگ جمل — صاحب ذوالفقار می‌آید
به سبیلت قسم که از این جنگ — فاتح و بختیار می‌آید

(*دیوان*، ج ۱، ص ۴۰۴)

حق گواه است ار محمد زنده گردد ور علی
هر دو را تسلیم نواب همایون می‌کنند

(*دیوان*، ج ۱، ص ۳۲۹)

۷. شاعر از ترجیع و تکرار، برای القای بهتر سخن به مخاطب استفاده نموده است، به‌گونه‌ای که بیش از یک سوم اشعار طنز او مسمّط ترجیعی یا مستزاد ترجیعی است.

۸. گاهی برخلاف قاعده، کلماتی ساخته است؛ مانند مصادر جعلی زیر:

ماه مشروطه در این ملک طلوعیدن کرد
انتخاب دگر بار شروعیدن کرد
شیخ در منبر و محراب خشوعیدن کرد
حقه و دوز و کلک باز شیوعیدن کرد

وقت جنگ و جدل و نوبت فحش و کتک است
انتخابات شد و اول دوز و کلک است
(*دیوان*، ج ۱، ص ۲۱۳)

۹. از بین آرایه‌های سخن، بهار از استعاره و تشبیه و ایهام استفاده بیشتر نموده است که چند نمونه از آنها آورده می‌شود. استعاره در ابیات زیر:

محشر خرگشت تهران، محشر خر زنده باد
خرخری ز امروز تا فردای محشر زنده باد
(*دیوان*، ج ۱، ص ۳۷۰)

گر وطن در دم نزع است برادر به توجه	تو که غمخوار وطن نیستی آخر به توجه
(*دیوان*، ج ۱، ص ۱۹۲)

و ایهام در «دلال» و «ضلال» در بیت زیر:

بهتر همان بود که بمانید هر دوان	او در دلال خویش و تو اندر ضلال خویش
(*دیوان*، ج ۱، ص ۱۲۴۳)

و تشبیه در بیت زیر:

فرقه‌ای چون امل خویش طویل‌اند و دراز
جرگه‌ای چون طمع خویش کلفت‌اند و قطور
(*دیوان*، ج ۱، ص ۷۷۸)

۳. شگردهای ایجاد طنز در اشعار بهار

۱. استفاده از القاب و صفات و نام‌های احترام‌آمیز، برای افرادی که واقعاً از نظر شاعر محترم نیستند و این القاب برای تمسخر آنان استفاده شده است؛ مانند «حضرت» در بیت زیر:

آنان که ما را کشتند و بستند	قلب وطن را از کینه خستند
از کج نهادی پیمان شکستند	از چنگ ملت آخر نخستند

از حضرت شیخ تا حضرت شاه
الحمدلله الحمدلله

(*دیوان*، ج ۱، ص ۱۴۴)

یا در ابیات زیر، که به تمسخر به رضاشاه، «رستم» و «صاحب ذوالفقار» گفته است، که قراردادن دو فرد غیرمتجانس و متضاد کنار هم و اطلاق این نام‌ها به رضاشاه برای تمسخر است.

رستم از کارزار می‌آید — شیر نر از شکار می‌آید
تو بمیری که بعد جنگ جمل — صاحب ذوالفقار می‌آید

(*دیوان*، ج ۱، ص ۴۰۴)

۲. آوردن فعل‌های مثبت و احترام‌آمیز، برای اعمال و اشخاص غیرمحترم؛ مانند، «زنده باد» و «نوش جانت» در ابیات زیر:

ای محمد خان به دژبانی فتادی، نوش جانت
آبروی تازه را از دست دادی، نوش جانت
در حضور پهلوی اردنگ خوردی، مزد شست
هر کتک خوردی و هی بالا نهادی، نوش جانت

(*دیوان*، ج ۱، ص ۵۴۵)

محشر خرگشت تهران، محشر خر زنده باد
خرخری ز امروز تا فردای محشر زنده باد

(*دیوان*، ج ۱، ص ۳۷۰)

برای کتک خوردن، آبرو از دست دادن و دربانی کردن، «نوش جانت» نمی‌گویند و برای خر و محشر خر و خرخری کردن نیز، گفتن «زنده باد»، خلاف عادت و غیر متعارف است.

۳. گاهی شاعر با شخصیت‌بخشی یا «تشخیص» به ارکان اجتماعی یا چیزهای بی‌جان، به شکل خاصی به توصیف آنان می‌پردازد. عدم ارتباط این صفات و اعمال با آن رکن یا چیز، خودبه‌خود ایجاد خنده می‌کند و نوعی تضاد و خلاف عرف در آن دیده می‌شود.

چار ماه است که مهمل شده کار بلدی — آخر این قوم ندادند قرار بلدی؟
گشته از غصه و غم زرد عذار بلدی — خفته در خاک عدم، جسم نزار بلدی
نرود فاتحه خوانی به مزار بلدی — آه و صد آه بر این حالت زار بلدی

(*دیوان*، ج ۱، ص ۱۹۵)

۴. استفاده از تشبیه به شکل خاص، بدین‌گونه که فردی را به موجودی یا حیوانی

مضحک و پست مانند کنند که عدم تجانس و همانندی در آنها، زمینه ایجاد طنز و خنده را فراهم می‌آورد؛ مانند:

تویی آن حلقه مفقوده که او   بین بوزینه و جنس بشر است

(*دیوان*، ج ۲، ص ۴۳۹)

۵. گاهی برای کاری ناپسند که شایسته توبیخ و انتقاد است، کلمه‌ای تحسین‌برانگیز می‌آورد و با ایجاد این تضاد، طنز را می‌سازد؛ مانند به‌کار بردن «شاهوار» در بیت زیر:

به کف اجنبی قباله نفت   داده و شاهوار می‌آید

(*دیوان*، ج ۱، ص ۴۰۴)

۶. گاهی برخلاف عرف قصیده‌سرایی که شریطه را با کلمات و عباراتی بسیار متین و امیدوارکننده می‌آورند، عبارات و کلمات سبک و بی‌معنا می‌آورد و سخن را طنزآمیز می‌کند. در شریطه زیر، درباره رضاشاه گفته است:

تا به میزان، کدوی زرد رسد   تا به جوزا خیار آید

تا که قاطر ز نسل خر باشد   تا شتر در قطار می‌آید

باد پاینده عیش لاشخوران   که یکی لاشخوار می‌آید

(*دیوان*، ج ۱، ص ۴۰۴)

۷. بهار گاهی برای ساختن طنز خود، موضوع طنز را از زبان فردی که مورد طنز است، بیان می‌کند و مطالبی را از زبان این فرد بیان می‌کند که هیچ‌گاه در حالت معمولی، نه خود آن فرد حاضر است بیان نماید و نه تحمل شنیدن آن را از دیگران دارد و این مطالب را از اسرار خود می‌داند. با تضادی که بین این شخصیت اجتماعی فرد و گفته‌های او به‌وجود می‌آید، طنز ساخته می‌شود. بهترین نمونه برای این نوع، قصیده «جهنم» است که بسیار زیرکانه و رندانه، برنخوت و تکبر و گمراهی مُلّایان زهدفروش اشاره می‌کند. بیت اول این قصیده آورده می‌شود:

ترسم من از جهنم و آتش‌فشان او   وآن مالک عذاب و عمود گران او

(*دیوان*، ج ۱، ص ۱۵۸)

علاوه بر این قصیده، ترکیب‌بندی که از زبان نائب‌الحکومه مشهد و عشقبازی او با معشوقه اسرائیلی‌اش گفته است[۲۱] و قصیده دیگری که از زبان صاحبان شرکت سهامی عام حاج ملک‌التجار تهرانی بیان کرده است[۲۲] و مسمّط ترجیعی که از زبان محمدعلی

شاه بعد از شکست او برای تصرف تهران سروده است،[۲۳] از این نوع‌اند.
۸. گاهی با بیان بین آنچه باید باشد و آنچه واقعاً هست، طنز را به‌وجود می‌آورد؛ مانند ابیات زیر که بین کار طبیب که ساختن دارو و درمان است و نتیجه عکس، که مرگ است، نوعی ارتباط برقرار کرده و گفته است این طبیبان عوض دارو و درمان، معجون مرگ می‌سازد.

طبیبانی که دانایان رازند — مریضان را ز درد آگه نسازند
چو دردش گویی و درمان نگویی — یقین می‌دان تو عزرائیل اویی
طبیبانی که در بالین مایند — به عزرائیل دلالی نمایند
چو تبخالی زند از غلظت خون — بگویند آه طاعون است طاعون
طبیبان وطن زین ساز و زین برگ — نمی‌سازند معجون به جز مرگ

(*دیوان*، ج ۲، ص ۱۸۷)

ارتباط این طبیبان با امور سیاسی کشور، طنز را جلوه‌ای بیشتر بخشیده و کامل کرده است.

۹. گاهی این تضاد بین وضعیت جایی است که باید ویژگی‌های خاص خود را داشته باشد، ولی ویژگی‌های متضادی با آنچه هدف از ساخت آن بوده، پیداکرده است. حمام محل نظافت و پاکیزگی است و برای نظافت به آنجا می‌روند ولی با وصفی که در ابیات زیر می‌آید، تصویری کاملاً متضاد با آنچه باید باشد، پیداکرده است:

افتاد به حمام رهم سوی خزینه — ترکید کدوی سرم از بوی خزینه
گر کودک بی‌مو ز خزینه به در آید — پر پشم شود پیکرش از موی خزینه
موی بدن و چرک و حنا و کف صابون — آبی است که جاری بود از جوی خزینه
سرگین گرو از عطر برد گر بگشاید — عطار سپس دکّه به پهلوی خزینه
پیکر شودش زود به رنگ مگس نحل — هرکس که برون رفت ز کندوی خزینه

(*دیوان*، ج ۱، ص ۳۳۶)

۱۰. گاهی اغراق باعث خنده می‌شود. چون خود اغراق نیز نمایش و بیان نوعی عدم تناسب است؛ مانند اغراق در عیوب خزینه در ابیات مذکور، یا این ابیات که درباره گل و لای کوچه‌های مشهد گفته شده است:

گرصد هزار کفش بدرد به پای خلق — هرگز نمی‌رسند به کشف غطای گل

با خضر اگر روند به ظلمات کوچه، خلق / اسکندری خورند در آن چشمه‌های گل
اول قدم که بوسه زند گل به پای ما / افتیم بر زمین و ببوسیم پای گل
گل هرچه را به پنجه در آورد ول نکرد / صدآفرین به پنجه معجز نمای گل
از پشت تا به شانه و از پیش تا به ریش / هستند خلق یکسره غرق عطای گل
آید اگر جهاز زره پوش ز انگلند / حیران شود ز لُجّه بی‌منتهای گل

(*دیوان*، ج ۱، ص ۱۶۰)

۱۱. گاهی توصیف عدم تناسب اندام افراد نیز باعث خنده می‌شود؛ مانند:

به بهارستان افتاد مرا دوش عبور / جنتی دیدم بی‌حور و سراپای قصور
سربه‌سر یافته تبدیل به آیات عذاب / آن کجا بود سراپای پر از آیت نور
همه راگردن فربه، همه راگنده شکم / این یکی مستحق چاقو و آن یک ساطور
فرقه‌ای چون امل خویش طویل‌اند و دراز / جرگه‌ای چون طمع خویش کلفت‌اند و قطور

(*دیوان*، ج ۱، ص ۷۷۸)

هزلیات بهار

در دیوان بهار گاهی اشعار هزل‌آمیزی نیز دیده می‌شود که از جهت ساختار و زبان، چندان تفاوتی با هجویات و طنزهای او ندارد. تعداد آنها اندک است و رکاکت و زشتی لفظ در آن کمتر دیده می‌شود. دو نمونه از این هزلیات آورده می‌شود. قطعه «شوخی با پارلمان»:

دوش گفتم به دست غیب وکیل / کای مثل در بلند فریادی
در کمیسیون خارجه بنویس / نام این بنده را به استادی
داد پاسخ سفید خواهم داد / که چنین است شرط آزادی
گفتمش مایه تعجب نیست / تو همیشه سفید می‌دادی

(*دیوان*، ج ۲، ص ۵۷۷)

همچنین در قطعه هزل‌آمیز دیگری با عنوان «لطیفه» می‌گوید:

مستقلی با من ز روی طنز گفت / صحبت از فضلت به کشور می‌رود
گر تو را دستی است در علم سیر / کشف این رمزت میسر می‌رود
این جهان چه؟ گاو چه؟ ماهی کدام؟ / کز خیالش عقلم از سر می‌رود

گـفتم انـدر بـی‌ثباتی‌های دهـر زیـن اشـارت‌ها مکـرّر مـی‌رود
یـعنی ایـن دنـیاست روی شـاخ گـاو پشت کـردی تـا بـه آخـر مـی‌رود

(*دیوان*، ج ۲، ص ۴۴۷)

کثرت اشعار بهار و موقعیت‌های گوناگون زندگی او در طول حیاتش، باعث تنوع زیادی در اشعار او شده است. دکتر شفیعی کدکنی، درباره تنوع موضوع در شعر بهار می‌گوید:

«در شعر بهار... تنوع اقالیم شعری را نباید فراموش کرد؛ در حوزه‌های گوناگون، وصف طبیعت (گیلان و مازندران)، خشم و خروش‌های انقلابی (دماوند)، در قلمرو طنز (ترسم من از جهنم و آتش‌فشان او)، در قلمرو وطنیات که حوزه اصلی شعر اوست (نوروز آمد سپس بهمن و اسفند)، در قلمرو سیاسی روز (جغد جنگ) و بسیاری از اقالیم دیگر، دیوان بهار متنوع‌ترین دیوان شعر فارسی است در عصر مشروطیت».(۲۴)

در برابر این انبوه اشعار با مضامین گوناگون، اشعار طنز، هجو و هزل بهار اندک است، به همین دلیل او در هیچ یک از این انواع شهرت نیافته است. اما از آنجا که بهار به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران قوی‌ترین شاعر دوران مشروطه و واسطة‌العقد شهر کهن و معاصر شناخته شده است و هجویات و مطایبات او نیز نسبتاً استحکام و فخامت سایر اشعار او را دارند، بررسی این‌گونه اشعار او واجب می‌نمود. یادآوری می‌شود که اشعار طنز و هجو و هزل او از فخیم‌ترین اشعار این نوع از جهت زبان و کلام است.

پی‌نوشت‌ها

۱. آرین‌پور، یحیی، *از صبا تا نیما*، ج پنجم، کتاب‌های حبیبی، تهران، ۱۳۵۷ (برای مطالعه زندگی‌نامه ملک‌الشعرا بهار به این اثر مراجعه شود).

۲. بهار، محمدتقی، *دیوان بهار*، به کوشش مهرداد بهار، ج پنجم، توس، تهران، ۱۳۶۸، ۲ جلدی (اشعاری که این تحقیق ذکر می‌شوند، از این نسخه است).

۳. بهار، دیوان، ص ۲۹.

۴. همان، ج ۲، ص ۴۳۹.

۵. همان، ج ۱، ص ۵۸۴.

۶. همان، ج ۲، ص ۱۰۲۵.

۷. همان، ج ۱، ص ۱۴۱.

۸. همان، ج ۱، ص ۱۴۴.

۹. همان، ج ۱، ص ۲۰۰.

۱۰. همان، ج ۱، ص ۱۹۵.

۱۱. همان، ج ۱، ص ۱۹۲.

۱۲. همان، ص ۲۱۳.

۱۳. همان، ص ۷۷۸.

۱۴. همان، ص ۳۷۰.

۱۵. همان، ص ۲۵۰.

۱۶. همان، ص ۳۳۶.

۱۷. همان، ص ۱۶۰.

۱۸. همان، ص ۱۵۸.

۱۹. همان، ص ۲۶۱.

۲۰. همان، ص ۱۲۴۳.

۲۱. همان، ص ۱۹۳.

۲۲. همان، ص ۲۵۰.

۲۳. همان، ص ۲۰۰.

۲۴. شفیعی کدکنی، محمدرضا، «شعر بهار» مجله *آینده*، شماره ۱۰ و ۱۱، سال دهم، ص ۶۳۷ تا ۶۳۹.

منابع

۱. آرین‌پور، یحیی، *از صبا تا نیما*، تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۷.

۲. بهار، ملک‌الشعرا، *دیوان بهار*، به کوشش مهرداد بهار، تهران: توس، ۱۳۶۸.

۳. شفیعی کدکنی، محمدرضا، «شعر بهار»، مجله *آینده*، سال ۱۰، شماره ۱۰ و ۱۱، ۱۳۶۳.

مروری کوتاه بر کارنامه شاهنامه‌پژوهی ملک‌الشعرا بهار

سجاد آیدنلو*

در طبقه‌بندی پژوهشگران معاصر فرهنگ و ادب ایران، شادروان استاد محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا) متعلق به نسلی از استادان و محققان هستند که افزون بر فصل تقدم، در مجموع از نظر محتوا و کیفیت تحقیقات نیز بر اخلاف خویش یعنی نسل دوم و سوم برتری یا به تعبیری تقدم فضل دارند.[۱] ویژگی نمایان و تا اندازه‌ای منحصربه‌فرد مرحوم استاد بهار این است که ایشان هم در عرصه پژوهش‌های ادبی ـ با توجه به زمان زندگی خویش ـ جزو شخصیت‌های برجسته به‌شمار می‌روند و هم در شعر و سخنوری به ویژه قصیده‌سرایی، بی‌گمان از شاعران توانا و نامدار تاریخ ادبیات ایران هستند و از آن جایی که «جمع میان محقق و شاعر از مقوله اضداد است».[۲] و به نوشته زنده یاد دکتر زرین‌کوب «حق آن است که کمتر دیده‌ام محققی راستین در شعر و شاعری هم پایه‌ای عالی احراز کند».[۳] استاد بهار را باید از چهره‌های استثنایی دانست ـ چنان که دکتر شفیعی کدکنی را در میان پژوهندگان امروزین ـ که یکی از نتایج درخشان پیوند درست همت، استعداد و پرورش در خاندانی ادیب و فرهنگ پرور (محیط مناسب) است. بر اثر همین عوامل است که بهار در هفت سالگی، *شاهنامه* را نزد پدر (مرحوم کاظم صبوری، ملک‌الشعرا آستان قدرس رضوی) می‌خواند و مشکلات آن را حل می‌کند و پس از یک دوره خواندن کامل *شاهنامه*، زیر تأثیر آن بیتی به بحر متقارب می‌سراید و از پدر پاداش می‌گیرد:

---

* عضو هیئت علمی دانشگاه ارومیه

تــهمتن بــپوشید بـبر بـیان　　　بیامد به میدان چو شیر ژیان[۴]

استاد بهار به صراحت می‌نویسند که «این کتاب (منظور: *شاهنامه*) به طبع و ذوق من در فارسی و لغت و تاریخ ایران کمک بی‌نظیری کرد که هیچ وقت فواید آن را از خاطرم نمی‌توانم برد»[۵] و بر بنیاد چنین آشنایی و بهره‌مندی دیرینی بوده است که به نقل از دختر ایشان، خانم چهرزاد بهار: «وی همواره *شاهنامه* را کنار داشت و حتی در زندان و تبعید و به وقت بیماری در تخت بیمارستان از خود جدا نمی‌ساخت».[۶] و در طول زندگانی پر فراز و نشیبشان به گفته خویش، دوازده باز *شاهنامه* را بازخوانی کرده بودند[۷] که با رویکرد بدین نکته افسوس‌آمیز که بیشتر فارغ‌التحصیلان دوره‌های عالی و مدرسان ادبیات دانشگاه‌های روزگار ما حتی یک‌بار نیز *شاهنامه* را به‌طور کامل و دقیق نخوانده‌اند، علاقه و پشتکار و اشراف استاد بهار به خوبی آشکار و ثابت می‌شود.

نمود عملی عشق بهار به فردوسی و *شاهنامه*[۸] در قالب مقامات و اشعار گوناگون، گواه استواری است تا ایشان را در کنار زنده یادان سید حسن تقی‌زاده، عباس اقبال آشتیانی، علامه قزوینی، رضازاده شفق، فروغی و چند تن دیگر[۹] از پیشگامان *شاهنامه*پژوهی علمی و نوین در ایران بدانیم. کارنامه *شاهنامه*پژوهی استاد بهار، به‌طور کلی در سه بخش قابل بررسی است. نخست: مقالات و یادداشت‌های تحقیقی، دوم: نکات مربوط به تصحیح *شاهنامه* که در اصل شاخه‌ای از بخش اول است و سه دیگر: اشعار ایشان در باب فردوسی و *شاهنامه*. در این یادداشت آثار و آرای مرحوم بهار در هر سه دسته مذکور، به کوتاهی مرور خواهد شد و اگر اشاره یا نکته‌ای جهت اصلاح و تکمیل ذکر شود صرفاً برای آگاهی بیشتر و دقیق‌تر خوانندگان است چون بر اهل فن هرگز پوشیده نیست که اعتبار تحقیقات استاد بهار مناسبت زمان نگارش آنهاست و ارزیابی مقالاتی که به هنگام تحریر و چاپ آکنده از نکات جدید و بعضاً معتبر بوده‌اند. براساس یافته‌های شصت یا هفتاد سال بعد از آن، هیچ‌گاه درست و از سر انصاف علمی نخواهد بود بلکه ـ به قول غلامحسین یوسفی ـ «باید دید بهار آن را در چه موقعی نوشته، با چه وسایلی و در چه محیطی؟ آن گاه می‌توان فهمید این بحث در آن وقت تا چه حد تازگی داشته و در مجامع ادبی عصر چه تأثیری کرده است؟»[۱۰] در فهرست آثار (کتاب‌شناسی) روان شاد بهار، هفت مقاله مستقل و یک خطابه در حوزه شاهنامه‌شناسی دیده می‌شود که مجموع آنها ـ جز از مقاله‌ای که در ادامه اشاره خواهد

شد و خطابه‌ای که در کنگره هزاره فردوسی (۱۳۱۳) ایراد کرده بودند و ظاهراً در جایی چاپ نشد ـ به همراه اشعار ایشان در موضوع مربوط، در کتاب «فردوسی نامه بهار» به کوشش آقای محمد گلبن (تهران، مرکز نشر سپهر، ۱۳۴۵) گرد آمده است. در معرفی و بررسی این مجموعه، در مجله سخن (دوره ۱۷، شماره ۴، تیر ۱۳۴۶) یادداشتی به امضای (ش.ک) ـ که محتملاً دکتر شفیعی کدکنی است ـ به چاپ رسیده که در بخشی از آن به درستی اشاره شده است: «(با توجه به) تاریخ نگارش این مقاله‌ها و نیز توجه به اینکه بعضی مسائل مربوط به زندگی فردوسی، سال‌ها بعد حل شده و عقیده‌های تازه‌ای ابراز گردیده، در این کتاب نکته‌های بسیار جالب درباره زندگی و شعر استاد توس می‌توان یافت».[۱۱] نخستین مقاله فردوسی‌شناختی استاد بهار، «قبر فردوسی، *نوبهار هفتگی*، ۱۳۰۱-۱۳۰۲ ش» نام دارد که در آن ایشان از ویرانی گورجای فردوسی انتقاد کرده و خواستار ساخته شدن مقبره‌ای درخور شأن والای حکیم توس شده‌اند و گویا پیشتر از این یادداشت نیز ساختن قبر فردوسی را به سردار سپه، رضاخان پهلوی، پیشنهاد کرده بودند که با مخالفت برخی از پایتخت‌نشنیان روبه‌رو شده بود (گلبن، ۱۳۴۵: ۷ و ۱۴). به هر حال ظاهراً مرحوم بهار در پیشنهاد آبادانی مقبره فردوسی بر دیگران تقدم دارند چنان که در همین مقاله (ص ۱۴) نوشته‌اند: «افتخار داریم که در این پیشنهاد بر سایر هم‌وطنان خود مقدم بوده‌ایم». نکته جالب گفتار مورد بحث درباره عظمت جهانی مقام فردوسی این اشاره است که: «در لندن مجسمه فردوسی علیه‌الرحمه را بر سر قبر شوهر ملکه ویکتوریا ساخته و آن پیکر با عظمت را... محترم شمرده و به آن سلام می‌دهند/ ص ۱۵».

مقاله «فردوسی (شرح حال فردوسی از روی *شاهنامه*)، *باختر*، ۱۳۱۳» چنان که مرحوم دکتر مهرداد بهار نیز اشاره کرده‌اند، یکی از بهترین تحقیقات استاد بهار در عرصه فردوسی‌شناسی[۱۲] و پس از مقالات شادروان تقی‌زاده در مجله *کاوه* (چاپ برلین) از نخستین پژوهش‌های مفصل و مستند درباره سرگذشت فردوسی و *شاهنامه*، در ایران است که بسیاری از محققان بعدی از آن بهره‌ها گرفته‌اند.[۱۳] در این مقاله به افسانه‌آمیز بودن زندگانی فردوسی در مقدمه‌های *شاهنامه* و اختصار و پوشیدگی حقایق مربوط به این موضوع اشاره شده و خلاصه بسیار کوتاهی از داستان سرایش *شاهنامه*، به زعم و استنباط ایشان آمده است که رؤوس آن عبارت است از:

۱. ۳۵ سال زمان شاهنامه؛
۲. تقدیم کتاب به محمود که در آن مقاصدی چون عزت، شهرت و ثروت نیز منظور بوده است؛
۳. ماندن نسخه‌ای از *شاهنامه* در غزنین؛
۴. گردآوری و ضبط شاهنامه توسط سلطان غوری به روایت چهار *مقاله*؛
۵. احتمال نظم یوسف و *زلیخا* در روزگار پیری؛
۶. تولد فردوسی در (۳۲۸-۳۲۹) و وفات (۴۱۱-۴۱۶).

تا جایی که نگارنده جست‌وجو کرده، نکته چهارم در چهار *مقاله* نظامی عروضی نیست و تنها در حکایت نخست مقالت دوم به شاهنامه خوانی علاالدین غوری اشاره شده است،[۱۴] مثنوی یوسف و زلیخا نیز (نکته ۵) به استناد تحقیقات مستدل کسانی چون مرحوم عبدالعظیم قریب، استاد مینوی، حافظ محمود خان شیرانی، دکتر ریاحی و... از فردوسی نیست و چندین سده بعد به استاد توس نسبت داده شده است[۱۵] همان‌گونه که خود استاد بهار در جای دیگر از این مقاله (گلبن، ۱۳۴۵: ۵۷) نوشته‌اند: «من مشکل است که باور کنم که یوسف و زلیخا از فردوسی است». این مقاله طولانی (همان: ۲۱-۷۹) پس از مقدمه، در هفت بخش، جنبه‌های گوناگون زندگی نامه فردوسی و *شاهنامه*سرایی او را بررسی می‌کند که بخشی از نکات آن قابل ذکر و بررسی است از جمله این که: به درستی تأکید کرده‌اند که بهترین منبع احوال فردوسی، متن مصحح و مقابله شده شاهنامه است (ص ۲۳) درباره کیستی «یکی مهتری بود گردن فراز» در دیباجه *شاهنامه*، با طرح احتمالات: ابومنصور محمد بن عبدالرزاق، منصور بن عبدالرزاق و ابوعلی سمیجور و رد آنها بر پایه دلایلی، موضوع را: «بسی پیچیده و غیرقابل حل» شمرده (صص ۲۶ و ۲۷) و در یکی از حواشی *تاریخ سیستان* و *سبک‌شناسی* (ج ۱، ص ۱۶۷) به دلیل ذکر نام امیرک طوسی، یکی از یاران طاهر بوعلی، در مقدمه دوم شاهنامه او را به‌عنوان «مهتر گردن‌فراز» حامی فردوسی محتمل‌تر دانسته‌اند،[۱۶] در صورتی که بررسی‌های بعدی تقریباً ثابت کرده که این شخص، منصور بن محمد بن عبدالرزاق بوده است.[۱۷] این دو بیت را:

نبیند کسی نامه پارسی — نوشته به ابیات صدبار سی
اگر بازجویی در او بیت بد — همانا که کم باشد از پانصد

(مسکو ۳۳۷۱/۲۱۰/۹ و ۳۳۷۲)

که بیشتر محققان (حتی برخی از شاهنامه‌پژوهان) نادرست، و مربوط به *شاهنامه* معنی کرده‌اند، درست و دقیق توضیح داده‌اند (صص ۲۹ و۵۲) که متأسفانه مورد مراجعه یا دقت نظر پژوهشگران قرار نگرفته است: «در هرنامه پارسی که سه هزار بیت در آن باشد، کمتر از پانصد بیت شعر بد دیده نخواهد شد».

در یک‌جا (ص ۳۰) این احتمال درست را مطرح کرده‌اند که فردوسی به غزنین رفته و مایوس بازگشته است. در *شاهنامه* سال‌های متفاوتی از عمر فردوسی آمده است. مرحوم بهار در این باره احتمال داده‌اند (ص ۳۷) که شاید برخی از آنها تحریف شده باشد یا پس از ختم کتاب به تفاریق افزوده شده و یا اینکه ناشی از نظم نامرتب و جداگانه داستان‌هاست. در این میان ظاهراً پذیرفته‌تر این است که سنوات گوناگون عمر فردوسی از افزوده‌های تدوین دوم *شاهنامه* (۳۸۴ـ۴۰۰ یا چند سال بعد) است. در جایی (ص ۳۸) آمده است: «تنها آنچه از خود *شاهنامه* برمی‌آید وی از مردم طابران بوده که قصبه بلوک معروف به طوس است» اما همان‌گونه که خود نیز در حاشیه به *چهار مقاله* ارجاع داده‌اند، این آگاهی از آن متن به دست می‌آید و در شاهنامه از زادگاه فردوسی، ذکری نیست. استاد بهار درباره سوگ سروده فردوسی در مرگ فرزند جوانش (مسکو ۲۱۶۷/۱۳۸/۹ـ۲۱۴۸) معتقدند که: «در ادبیات فارسی منحصر به فرد» است و بر «تمام دیوان‌های نوحه‌سازان مزیت دارد/ ص ۴۳» که این دریافت و نظر با توجه به شعرشناسی مرحوم بهار بسیار قابل عنایت است. در این بیت:

می‌لعل پیش آور ای هاشمی   ز خُمّی که هرگز نگیرد کمی

(مسکو ۶۵۸/۲۵۶/۷)

«هاشمی» را نام ندیم و دوست فردوسی دانسته‌اند (ص ۴۸) که به نظر نگارنده شاید بهتر از برخی تأویل‌های دیگر درباره این شخص باشد[۱۸] گرچه در هیچ منبعی از کسی به نام هاشمی به‌عنوان یکی از یاران فردوسی نامی نیامده است. همچنین در این بیت از داستان رستم و سهراب:

چنین گفت بهرام نیکو سخن   که با مردگان آشنایی مکن

(۱۰۱۰/۱۹۹/۲)

«بهرام نیکوسخن» را همان بهرام بن مردانشاه، مؤبد شهر شاپور انگاشته‌اند که کتاب او مأخذ حمزه بن حسن و *مجمل‌التواریخ* بوده است (ص ۴۹) ولی به رغم نظریات دیگری

نیز که در این باره وجود دارد،[۱۹] هویت «بهرام» در اینجا دقیقاً مشخص نیست و نهایتاً باید او را حکیمی اندرزگو دانست.

مرحوم بهار با دقتی که در سبک نظم و به‌ویژه لغات عربی نامأنوس داستان اسکندر ـ در مقایسه با بخش‌های دیگر *شاهنامه* ـ کرده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند (صص ۶۳ و ۶۴) که «فردوسی این داستان را از مأخذ عربی گرفته یا از مأخذ عربی در متن منثوری که پیش دست شاعر بوده، نقل قول شده است». که گویا احتمال دوم درست‌تر است و بخش اسکندر از ترجمه عربی وارد *شاهنامه* منثور و به واسطه آن، وارد اثر فردوسی شده است.

به اعتقاد استاد بهار: «فردوسی با زبان پهلوی آشنا نبوده است / ص ۶۵» و این نظری است که محققانی مانند نولدکه، دکتر خالقی مطلق و دکتر دبیرسیاقی آن را می‌پذیرند و در مقابل دار مستتر، ژول مول، لازار، دکتر ماهیار نوابی، دکتر ریاحی و دکتر زرین‌کوب رد می‌کنند. این یادآوری هوشمندانه که «اشاراتی که فردوسی به دهقان یا به آزاد سرو و ماهور و بهرام و غیره دارد، اشاراتی است که در اصل نسخه بوده و مشارالیه عیناً آن راویان را نام برده است / ص ۷۰» استنباط درستی است که دقیقاً در برابر فرضیات دیک دیویس (D.Davis) و الگا دیویدسن (O.Davidson) قرار دارد که با دریافت ظاهری از این ارجاعات فردوسی، آنها را دلیل شفاهی و شنیداری بودن منابع شاهنامه پنداشته‌اند.[۲۰]

شادروان بهار در بحث از آن دسته داستان‌های پهلوانی که فردوسی به نظم در نیاورده است، در باب انتساب «سام‌نامه» به خواجوی کرمانی با تردید سخن گفته‌اند: «سام‌نامه که ظاهراً خواجو که درست معلوم نیست کدام خواجو است آن را به نظم آورده... در *کلیات* خواجوی کرمانی آن کتاب دیده نشده است / ص ۷۴» احتمالاً ایشان نخستین کسی (یا حداقل جزو اولین محققانی) هستند که این موضوع را مطرح کرده‌اند و سپس مورد بحث دیگران واقع شده است.[۲۱]

و سرانجام اینکه در بیت:

چوبگذشت سال از برم شصت و پنج فزون کردم اندیشه درد و رنج
(مسکو ۸۴۳/۳۸۱/۹)

شصت و پنج را به اشاره مرحوم فروغی، سال ۳۶۵ و منظور از بیت را بیان زمان آغاز نظم *شاهنامه* دانسته‌اند (صص ۷۶ و ۷۷) در صورتی که تقریباً به یقین، مراد ۶۵ سالگی

فردوسی و تصمیم وی برای اهدای کتاب به محمود غزنوی است.(۲۲)

در مقاله کوتاه «فردوسی بزرگ‌ترین شاعر ایرانی است. مجله مهر، ۱۳۱۴» زنده یاد بهار به هفت دلیل فردوسی را برترین سخن‌سرای ایران محسوب کرده‌اند:

۱. کهن‌ترین شاعری است که اثر وی کامل به دست ما رسیده است.

۲. فردوسی مردی میهن‌دوست و ایران‌ستا بوده است.

۳. در راه اثر بزرگ خویش، رنج‌ها دیده است.

۴. کار بزرگ او از سر اندیشه و آگاهی بوده است.

۵. بدون اینکه پادشاهی از فردوسی حمایت کند، آوازه‌اش عالم‌گیر شده است و شاعران نامدار دیگر او را به استادی ستوده‌اند.

۶. در *شاهنامه* مجموعه‌ای از فنون شعری گوناگون در حد اعلای مهارت آمده است و این کتاب از نظر نکات حکمی و اخلاقی در میان آثار شعرای جهان بی‌مانند است.

۷. *شاهنامه*، افزون بر ظرایف زبانی، عظمت دارد.

نیازی به گفتن ندارد که در عین پذیرش ویژگی‌های مذکور، اسناد عنوان «بزرگ‌ترین شاعر ایران» به فردوسی را باید برخاسته از شور و احساس فراوان مرحوم بهار یا به تعبیر دکتر زرین‌کوب، عشق به فردوسی و حماسه ملی ایران دانست وگرنه هر یک از بزرگان سخن پارسی در جایگاه خود بزرگ‌ترین و غیرقابل مقایسه‌اند.

هدف مقاله «خط و زبان پهلوی در عصر فردوسی، مجله مهر، ۱۳۱۴» بررسی پهلوی‌دانی دقیقی و فردوسی، تأثیر واژگان پهلوی در *شاهنامه* و رواج خط و زبان پهلوی در میان شاعران کهن (تقریباً هم روزگار فردوسی) است. استاد بهار در مجموع به این نتایج درست و مقبول رسیده‌اند که: فردوسی و دقیقی در نظم داستان‌هایی که اصل پهلوی آنها موجود است، از ترجمه پارسی این روایات استفاده کرده‌اند نه متن پهلوی آنها و این، از راه تفاوت‌های معنایی لغات در سخن دقیقی و فردوسی با معنای اصلیشان در پهلوی و اختلاف ابیات دقیقی حاصل می‌شود (صص ۱۱۲-۱۱۷) و در میان داستان‌های *شاهنامه* بیش از همه داستان اردشیر به متن پهلوی آن یعنی کارنامه اردشیر بابکان نزدیک‌تر است (ص ۱۱۷) که ظاهراً طبق پژوهش‌های جدیدتر «اندرز بزرگمهر» از نظر همخوانی با اصل پهلوی خویش «یادگار بزرگمهر» مقدم بر دیگر داستان‌هاست و داستان اردشیر، پس از آن جای می‌گیرد.(۲۳) همچنین با دقت تمام اشاره کرده‌اند که در شاهنامه

واژه «پهلوی» یا «پهلوانی» معانی گوناگون دارد، از جمله در بیت:

نبشته من این دفتر پـهلوی　　　به پیش تو آرم نگـر نـغنوی

(خالقی ۱۴۲/۱۴/۱)

و نمونه‌های دیگر «پهلوی» به معنای «فارسی» است و نباید آن را ـ چنان که در برخی از گزارش‌های شاهنامه می‌بینیم ـ به مفهوم زبان پهلوی دانست و نتیجه گرفت که فردوسی با این زبان آشنا بوده یا از متون پهلوی بهره‌مند شده است (صص ۱۱۹-۱۲۲). نکته قـابل توجه اینکه مرحوم بهار در بین شواهد واژه «پهلوی: پارسی دری» این بیت مقدمه بیژن و منیژه را:

مرا گفت گر چون ز من بشنوی　　　بـه شـعر آری از دفتر پـهلوی

(خالقی ۲۲/۳۰۶/۳)

نیز آورده و نوشته‌اند: «می‌دانیم که در قطعه اول و این قطعه مراد فردوسی از دفتر، همانا *شاهنامه* ابومنصوری است/ ص ۱۲۰» از این روی می‌توان گفت که به نظر استاد بـهار مأخذ داستان بیژن و منیژه، *شاهنامه* ابومنصوری بوده است همان‌گونه که امروز ده‌ها سال پس از این اشاره کوتاه، دو شاهنامه‌پژوه ایرانی بر این نـظریه تأکـید دارنـد(۲۴) در صورتی که بیشتر شاهنامه‌پژوهان در این باره کـه مـنبع بـیژن و مـنیژه غـیر از *شـاهنامه* ابومنصوری بوده است، تقریباً هم داستانند.

در مقاله «فلسفه فردوسی، سال نامه شرق ۱۳۱۷» بهار فردوسی را مردی شـیعه و معتزلی می‌دانند که اسماعیلی یا زیدی یا دوازده امامی بودنش درست معلوم نیست (ص ۱۴۹) و با بررسی باورهای فردوسی در دیباجه *شاهنامه* و مقدمه داستان‌ها اصول فلسفه، اندیشه و جهان‌بینی حکیم توس را بر می‌شمردند از جمله: خداوند با ابزار عـقل قـابل شناخت نیست و انسان باید به شناخت خویش بپردازد و به هستی خداوند، جاودانگی روح و سرای دیگر معتقد باشد. فردوسی در کارهای دنیا و آخرت توکلی است و ایـن روحیه تسلیم و اتّکال، محصول شرایط آشفته و متغیر زمانه است.

از استاد بهار مقاله‌ای به نام «نام‌های پادشاهان و دلیران ایران» در مجله مهر (۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ ش) چاپ شده که در مجموعه «فردوسی‌نامه» نیامده است اما بـه جـهت ارتـباط موضوعی با *شاهنامه* و مباحث حماسی باید مورد توجه قرار گیرد. در این پژوهش ایشان صورت درست و ریشه نام‌های بعضی از شهریاران و یلان حـماسی ـ اسـاطیری ایـران

زمین را که دچار تغییر و تصحیف شده است، آورده‌اند. شماری از این نام‌ها با املا و تلفظ مورد نظر شادروان بهار چنین است: کیومرث، طهمورث، جمشید (اصح به حال اضافی است و افصح «شیم جم» است)، کاوه، آتبین، ستور، سوفزا (احتمالاً سوخرا درست است) و... در پایان با اشاره به امانتداری فردوسی، احتمال داده‌اند که شاید تصحیف و تغییر برخی نام‌ها و نیز حذف شماری از پادشاهان، متأثر از *شاهنامه* ابومنصوری و رعایت متن آن در نظم فردوسی بوده است.[۲۵]

زنده یاد بهار به نوشته (*فردوسی نامه مهر*، ص ۳۰۱)، خطابه‌ای در کنگره هزاره فردوسی (۱۳۱۳) ایراد کرده بودند که در جایی چاپ نشده است و موضوع آن بر پایه همان منبع «شعر فردوسی و شاعری در عصر فردوسی و مختصری از افکار شعری ایرانیان و فردوسی و نیز افکار ضد شعوبی در میان آل بویه و غزنویان»[۲۶] بود. گویا استاد بهار در این خطابه به موضوع شاهنامه‌ستیزی تا مدت‌ها پس از نظم حماسه ملی ایران اشاره و شعر معزی را به‌عنوان نمونه ذکر کرده‌اند.

غیر از این مقالات مستقل، یادداشت‌ها و اشارات کوتاه بهار در مجلدات *سبک‌شناسی* نیز به هنگام مرور کارنامه و نظریات *شاهنامه*پژوهی ایشان درخور توجه است، مواردی مانند: ابوعلی سمیجور، حاکم خراسان از (۳۸۴-۳۷۸) از مشوّقان فردوسی بوده است (ج ۱، ص ۱۶۶) که محتملاً استنباطی است عقلی و مبتنی بر روحیه خراسان‌گرایی این شخص؛ چون در منابع، ذکر صریحی از این موضوع دیده نمی‌شود. با قایل شدن به سه زردتشت که یکی زردشت قدیم بوده (ج ۱، ص ۱۴) و «به قول *شاهنامه* زردشت معروف نهم فرزند او بوده است». ما که ظاهراً در چاپ‌های معتبرتر شاهنامه بیت یا ابیاتی دال بر این نکته وجود ندارد. اشاره ظریف مرحوم بهار به اینکه ابوعلی محمد بن احمد بلخی همان ابوالمؤید بلخی است که در آثارالباقیه به اشتباه ابوعلی نوشته شده است (ج ۲۷ ص ۳) نکته‌ای است که سال‌ها بعد دو تن از پژوهشگران برجسته نیز پذیرفته‌اند.[۲۷] این احتمال که شاید *شاهنامه* ابومنصوری به نظر دقیقی نرسیده و مأخذ او در هزار و چند بیت بازمانده، *شاهنامه* ابوالمؤید بلخی بوده است (ج ۲، ص ۲۴) هر چند که با نصّ آشکار *شاهنامه* فردوسی درباره استفاده دقیقی از شاهنامه ابومنصوری مغایرت دارد اما نشان‌دهنده هوشیاری و ژرف‌نگری استاد بهار است که ناقص و بی‌مقدمه بودن کار دقیقی را طبق ابیات موجود در اثر فردوسی، دریافته‌اند.[۲۸]

ذکر و توضیح نمونه‌های گوناگون از *شاهنامه* در مباحث مختلف دستوری، واژگانی و سبکی نیز شاهد دیگری از تسلط ادبی و دقیق مرحوم بهار بر *شاهنامه* است چنان که برای مثال تا جایی که نگارنده دیده است، ظاهراً نخستین‌بار ایشان در *سبک‌شناسی* (ج ۲، صص ۸۲ و ۸۳) معنای اصطلاحی ترکیب «اسپ خواستن» در *شاهنامه* و نیز *تاریخ بیهقی* را توضیح داده‌اند.

تصحیح *شاهنامه* به معنای رسمی و علمی آن در ایران با فعالیت‌های بنیاد شاهنامه (سابق) و انتشار نخستین دفتر آن داستان رستم و سهراب (۱۳۵۲ش) آغاز شده است اما پیش از این، نوشته‌ها و راهنمایی‌های دانشمندانی چون علامه قزوینی، عباس اقبال، ابراهیم پورداوود،[۲۹] استاد مینوی، مرحوم بهار و... در تبیین اهمیت کار و تعیین برخی از اصول و مقدمات آن، سودمند بوده است. استاد بهار به دلیل احاطه بر ویژگی‌های زبانی و سبکی ادوار مختلف ادب پارسی «به اصطلاح علم درایه» صاحب معرفت لحن بوده‌اند و بر همین پایه بعضی از حدس‌های ایشان درباره ضبط واژگان در متون کهن پس از به دست آمدن نسخ قدیم‌تر و انتشار تصحیحات علمی‌تر تأیید شده است[۳۰] این شم ادبی به همراه دقت‌های علمی درکار تصحیح ـ که نمونه‌های آن در *تاریخ سیستان* و *مجمل‌التواریخ* دیده می‌شود ـ سبب شده است که مرحوم بهار را در طراز مصححان برجسته متقدم به شمار آوردند. بر همین بنیاد اگر چه ایشان تصحیح جداگانه‌ای از *شاهنامه* ارائه نکرده‌اند اما یادداشت‌ها و نکات روشنگرشان شایان توجه است، خصوصاً تذکرات ایشان درباره دخالت کاتبان در متن *شاهنامه* با بیان نمونه‌هایی بسان: بر ساخته بودن بسیاری از ابیات هجونامه منسوب به فردوسی (گلبن، ۱۳۴۵: ۲۲، ۳۰ و ۳۱)؛ افزوده شدن چند بیت در نبرد سهراب و گُردآفرید از سوی شاعران قرن هشتم و نهم که پس از مراجعه به دست‌نویس‌های معتبر نیز اثبات شده است (همان: ۲۳ و ۲۴) داستان ناسخ شاهنامه و فرزند حاکم خان لنجان اصفهان که تا مدت‌ها سرودهٔ فردوسی پنداشته می‌شد (ص ۲۳) واضافه شدن دو صفحه به بحر متقارب در بخشی از داستان زال و رودابهٔ *شاهنامه* امیربهادری برای پرکردن صفحات خالی کتاب (گلبن، ۱۳۷۱: ج ۱۰۰۱، ۳) در مجموع نشان می‌دهد که استاد بهار از نخستین کسانی هستند که به موضوع بیت‌های الحاقی در *شاهنامه* اشاره کرده‌اند به‌طوری که مقاله ایشان با نام «شعرهای دخیل و تصحیف‌ها در *شاهنامه*، مجله *آینده*، ۱۳۲۳» شاید اولین بحث رسمی در این‌باره در مطالعات شاهنامه

شناختی داخل کشور باشد که چندین سال بعد از سوی مرحوم حسین مسرور[۳۱] و به صورت جدی‌تر و علمی‌تر، شادروان استاد مینوی و پژوهشگران بنیاد شاهنامه و مهم‌تر از همه، دکتر جلال خالقی مطلق پی‌گیری شده است. در مقاله مذکور، شادروان بهار به دلیل عدم توجه محمود به شاهنامه معتقدند که شاهنامه در آن عصر رواجی نیافت و ظاهراً در قرن هفتم گردآوری شد: «از این‌رو معلوم نیست که شاهنامه‌های امروز همان نسخه فردوسی باشد/ ص ۱۵۹» امابه احتمال قریب به یقین استنساخ و توزیع *شاهنامه* از همان زمان فردوسی معمول بوده است[۳۲] و شاعرانی که پیش از قرن هفتم می‌زیسته‌اند. به یاری همین دست‌نویس‌ها با فردوسی و متن اثرش آشنا شده‌اند ولی متأسفانه غیر از نسخه ناقص فلورانس (۶۱۴) دست‌نویس دیگری که مربوط به پیش از حمله مغول باشد، تا امروز به دست نیامده است. در این مقاله، دو اشاره باریک به مباحثی از تصحیح و متن‌شناسی (به‌ویژه در پیوند با *شاهنامه*) آمده که با در نظر گرفتن زمان نگارش آن، بسیار توجه‌برانگیز است. نخست اینکه به علت تفاوت زبان و سبک فردوسی به شیوه و زبان دوره‌های بعد، واژگان و عبارات دشوار و کهن شاهنامه «به تدریج به لفظ تازه بدل شده/ ص ۱۶۰» و این استنباط درست، همان است که پایه اصل ضبط دشوارتر، برتر است «Lectio difficilior» در ضوابط تصحیح علمی ـ انتقادی محسوب می‌شود. ثانیاً پیش از نقل دو بیت شاهد برای تغییر مصراع‌ها و بیت‌های *شاهنامه* نوشته‌اند: «در شاهنامه‌های موجود که از خانواده شاهنامه‌های بایسنقری هستند/ص ۱۶۰» این توجه ظریف به «خانواده نسخ» امروز با نام‌هایی چون: تبارشناسی نسخه‌ها، مادر نسخه، دست‌نویس‌های هم‌خانواده و... طرح و بحث می‌شود و بدین معناست که تعدادی از نسخه‌ها ممکن است در اصل به یک نسخه مشترک (مادر نسخه واحد) برسند و به همان دلیل، شباهت بسیار و یا حداقل نزدیک (خویشاوندی) داشته باشند و این نکته مهم باید در شناسایی و طبقه‌بندی دست‌نویس‌ها برای تصحیح یک متن، لحاظ شود.[۳۳] ایشان در بحث تغییر مصراع‌ها و ابیات در *شاهنامه* به دو نمونه استناد جسته‌اند، ابتدا درباره بیت معروف:

توانا بود هر که دانا بود — ز دانش دل پیر برنا بود

(خالقی ۱۴/۴/۱)

نوشته‌اند که در نسخه‌های مربوط به خانواده شاهنامه‌های بایسنقری به همان صورت

مشهور و رایج است اما در نسخه‌ای از یک فرهنگ فارسی به ترکی مصراع دوم با ضبط: «به هر کار بستوه کانا بود» آمده و از نظر معنی درست‌تر است[۳۴] (صص ۱۶۰ و ۱۶۱). در اینجا باید اشاره کرد که نه تنها در نسخه‌های پس از *شاهنامه* بایسنقری بلکه در تمام دست‌نویس‌های معتبر و کهن *شاهنامه* هم بیت به همان صورت متداول است و در نتیجه ضبط یگانه آن در فرهنگ دو زبانه تغییر یافته است نه برعکس.

ذیل این بیت از داستان سیاوش:

چنین گفت من خویش گرسیوزم   به شاه آفریدون کشد پروزم

آورده‌اند: «در نسخه‌های قدیمی این شعر چنین است:

چنین گفت من خویش گرسیوزم / که از باب و از مام با پروزم» و «پروز» را به معنی مجازی «حاشیت از خَدَم و حشم» دانسته‌اند نه نژاد (ص ۱۶۱). در توضیح افزوده می‌شود که ضبط مصراع دوم تنها در برخی از دست‌نویس‌های *لغت فرس اسدی* به صورت مورد نظر مرحوم بهار آمده و در هیچ یک از نسخ کهن و معتبر *شاهنامه* چنین ضبطی دیده نمی‌شود،[۳۵] از این روی معلوم نیست که مراد ایشان از «نسخه‌های قدیمی» کدام دست‌نویس‌های *شاهنامه* است و درجه اعتبار و اصالت آنها تا چه اندازه است؟ در این گفتار مرحوم بهار، بار دیگر به برخی از ابیات بر ساخته و الحاقی در شاهنامه پرداخته‌اند، از جمله اینکه بیت معروف:

چون ایران نباشد تن من مباد   بر این بوم و بر زنده یک تن مباد

ضبطی تغییر یافته و مجعول از دو بیت دیگر در داستان رستم و سهراب است که بنا درست شایع شده است (ص ۱۶۶) همان‌گونه که امروز نیز کم و بیش شهرت بیت به همان صورت مصحف به نام فردوسی محفوظ است. استاد بهار که به اذعان خویش پس از ده‌بار بررسی دقیق *شاهنامه* و مراجعه به نسخ گوناگون چاپی و خطی آن ـ از جمله دست نویس دکتر سعید کردستانی (ظاهراً از قرن هشتم) که امروز آگاهی و نشانی از آن در اختیار نیست ـ وجود دگرگونی‌ها و ملحقات بسیار در *شاهنامه* را آشکارتر از خورشید یافته بودند، در این مقاله و جایی دیگر (گلبن، ۱۳۴۵: ۲۲) تأکید کرده‌اند که ضروری است متخصصانی متن شاهنامه را با مقابله ده‌ها دست‌نویس (مانند عکس چند نسخه کهن که از لنینگراد و قاهره فرستاده‌اند/ ۱۶۷) و صرف چند ده سال زمان تصحیح کنند چون «عمارت متن شاهنامه به مراتب از عمارت قبر فردوسی لازم‌تر است.» اما این خواست و

آرزوی استاد تقریباً سی سال بعد با تأسیس بنیاد *شاهنامه* به تحقق پیوست کـه آن هـم متأسفانه «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود». ولی جای بسی شکر و شادی است که این آرزوها و زمینه‌سازی‌های پیشگامانی بسان بهار و دیگران، با همت مـصحّحانی همچون دکتر خالقی مطلق و مهندس جیحونی جامه عمل پوشیده است و خوشبختانه پس از اتمام و انتشار متن دکتر خالقی و همکارانشان، دیگر این جمله دردناک شادروان بهار مصداق نخواهد داشت که: «من به جرأت می‌گویم که ما نه *شاهنامه* درست داریم و نه فرهنگ لغات فارسی درست و هر چه در این‌باره نشر شده، مغلوط و فاسد است / ص ۱۶۸».

در موضوع «بهار و تصحیح *شاهنامه*» و نیز بررسی کارنامه شاهنامه‌پژوهی ایشان باید از حواشی استاد بر *شاهنامه* مورد استفاده خویش، یعنی چاپ بمبئی (۱۲۷۶ هـق) به خط میرزا محمدرضا بن آقا میرزا محمدحسین خوش‌نویس شیرازی، یادی کرد اما از آن جایی که توضیح و بررسی این یادداشت‌ها (به‌ویژه با توجه به حجم بیشتر نکات مربوط به تصحیح واژگان و ابیات) نیازمند مقاله‌ای مستقل و دقیق است، تنها با استفاده از مقدمه آقای علی میرانصاری که این *شاهنامه* به کوشش ایشان چاپ شده است (انتشارات استاد، تهران، ۱۳۸۰) تقسیم‌بندی کلی حواشی استاد بهار از نظر موضوعی آورده می‌شود:

۱. بیت‌هایی که مرحوم بهار به یاری ذوق و دریافت خویش، ضبط صحیح آنها را حدس زده است؛
۲. بیت‌هایی که استاد در درستی ضبط آنها تردید کرده اما صورت مورد نظر خویش را نیاورده است؛
۳. توضیح واژه‌ها و ترکیبات؛
۴. نکات دستوری و بلاغی؛
۵. توضیح برخی اعلام و روی‌دادهای تاریخی؛
۶. نکته‌هایی درباره زندگانی فردوسی.[۳۶]

همان‌گونه که در مقدمه نیز اشاره شد، ملک‌الشعرا بهار در عرصه شعر از برجستگان تاریخ ادبیات ایران هستند و به عقیده یکی از صاحب‌نظران «بـزرگ‌ترین قـصیده‌سرای چندین قرن اخیر و یکی از سه چهار قصیده‌سرای بزرگ تاریخ هزار و دویست ساله شعر دری است».[۳۷] بر همین بنیاد باید بـه جـلوه‌های هـنری عشـق ایشـان بـه فـردوسی و

شاهنامه در قالب اشعار گوناگون توجه کرد. در دیوان مرحوم بهار، مجموعاً نُه قطعه شعر (پنج قصیده و چهار مثنوی) در موضوع فردوسی و *شاهنامه* وجود دارد که یکی از آنها ترجمه شعر انگلیسی درینک واتر (D.Water) است که به درخواست گروهی از استادان در قالب مثنوی و به بحر متقارب سروده و در یکی از جلسات کنگره هزاره فردوسی خوانده شد. در پایان این مثنوی استاد بهار، ۱۱ بیت در وصف مستشرق انگلیسی و نیز جمیل صدقی زهاوی، سناتور عراقی که علی رغم مخالفت دولتش اشعاری درباره فردوسی سرود و مقام خویش را در عراق از دست داد. در قصاید استوار بهار بیت‌های بسیار زیبایی در تعظیم فردوسی و *شاهنامه* آمده است که برخی از آنها سزاوار است که همچون مثلِ سایر زبان زد مراسم مربوط به حکیم توس و حماسه ملی ایران شود، برای نمونه:

ثنا کنیم تو را که زنده‌ایم به دهر
که شاهنامه‌ات ای شهره مرد محیی ماست[۳۸]

(*دیوان*، ج ۱، ۳۴۴)

شاهنامه هست بی‌اغراق قرآن عجم　　رتبه دانای توسی رتبه پیغمبری[۳۸]

در این اشعار گاه نظریات استاد بهار و نکات تاریخی ـ ادبی نیز گنجانده شده است، برای مثال در قصیده (فردسی ۱۳۰۲ ش) ملک‌الشعرا بر این باورند که مضامین گوناگون موجود در شاهنامه اعم از رزم و بزم و حکمت و تدبیر نشان‌دهنده هنرمندی و توانایی فردوسی در این زمینه‌هاست:

صریح گوید گفتارهای او کاین مرد　　به غیرت از امرا و به حکمت از حکماست
کجا تواند یک تن، دو گونه فکر کردن　　جز آنکه گویی دو روح در تنی تنهاست
یکی به صحنه شهنامه بین که فردوسی　　به صد لباس مخالف به بازی آمده راست

(*دیوان*، ج ۱، ص ۳۴۳)

یا در قصیده (آفرین فردوسی، ۱۳۱۳) به درستی داستان شاهنامه‌سرایی فردوسی به دستور محمود را افسانه شمرده‌اند:

قصه محمود غزنی سر به سر افسانه است　　بی‌نسب مردم نجوید نام‌پور آتبین

(*دیوان*، ج ۱، ص ۳۴۳)

در قصیده «کل الصید فی الجوف الفرا» هم با توجه به قطعه معروفی (از جامی و نیز گویا

عبدالله هاتفی) که انوری را در کنار فردوسی و سعدی، جزو پیامبران شعر پارسی می‌داند.[۳۹] چنین داد سخن داده‌اند:

من عجب دارم از آن مردم که هم پهلو نهند در سخن فردوسی فرزانه را با انوری
انوری هر چند باشد اوستادی بی‌بدیل کی زند با اوستاد طوس لاف همسری

(*دیوان*، ج ۱، ص ۶۶۷)

در همین قصیده در سه بیت، سال تولد فردوسی (۳۲۹ یا ۳۳۰) آغاز و پایان نظم *شاهنامه* (۳۶۵-۴۰۰) و تاریخ وفات فردوسی (۴۱۱) را آورده‌اند (ج ۱، ص ۶۶۹) غیر از این اشعار ویژه که آنها را باید به‌طور کامل در دیوان بهار دید و خواند، سه قطعه شعر از ایشان با موضوع شاهنامه‌ای به یادگار مانده است، مثنوی مستزادگونه‌ای درباره جنگ تهمورث با دیوان که طولانی اما ناتمام است (*دیوان*، ج ۲، صص ۱۰۳۸-۱۰۵۶) و نیز مثنوی (رستم و اسفندیار) در باب نبرد این دو پهلوان که آن نیز ناقص است (ج ۲، صص ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳) و نمونه سوم - و مهم‌تر - قصیده رستم نامه، (۱۳۰۷ ش) که با این دو بیت آغاز می‌شود:

شنیده‌ام که یلی بود پهلوان رستم کشیده سر زمهابت بر آسمان رستم
ستبر بازو و لاغر میان و سینه فراخ دو شاخ ریش فروهشته تا میان رستم[۴۰]

در این قصیده ۱۱۴ بیتی، رستم زنده از چاه شغاد بیرون می‌آید و به هند می‌رود و کیش زرتشت را بر می‌گزینند و پس از آگاهی از نابسامانی اوضاع ایران به زابلستان باز می‌گردد و در کوه قلعه‌ای می‌سازد. در آنجا با جوانی ممیز و آلوده به مواد مخدر آشنا می‌شود[۴۱] و او را میهمان می‌کند. جوان پس از دو هفته به خراسان می‌رود و از سر طمع به گنجینه پهلوان، گزارشی به دروغ ارائه می‌کند که رستم در پی سرکشی و تجزیه سیستان است لذا با فریب سپهداران خراسان به سوی دژ رستم لشکر می‌کشد و رستم به گمان اینکه سپاهی از توران حمله کرده است، سوار بر رخش و گرز به دست به نبرد می‌شتابد اما بر اثر گلوله‌باران، رخش پی می‌شود و یارانش کشته می‌شوند. رستم به درون حصار می‌گریزد و با آتش زدن پر سیمرغ و حضور این پرنده سترگ، به یاری او: «شد از دیده‌ها نهان رستم». ملک‌الشعرا در پایان قصیده، چند بیتی به یاد گذشته ایران و نکوهش خیانت‌ها و بی‌رسمی‌ها سروده است از آن جمله:

دروغ و حقه و وافور و جعبه سیگار چسان نهد به بر فره کیان رستم
به لون ظاهرشان کی خورد فریب چو یافت خبر ز باطن این قوم بد نهان رستم

به راستی که بیرون ز آستانه‌اند، گریست چو دید کج منشان را بر آستان رستم(۴۲)

شاید این قصیده ـ که مشابه مضمونی آن در «رستم در قرن بیست و دوم» صنعتی‌زاده کرمانی هم دیده می‌شود و در آن، رستم قرن ۲۲، در برابر موتورسیکلتی ناتوان و درمانده است ـ از نظر اینکه جهان پهلوان *شاهنامه* را برای بیان اندیشه و عقاید شاعر در قالب داستانی بر ساخته تخیل، به زمان معاصر آورده است، پیش نمونه ابیاتی باشد که گاهی در برخی از نشریات چاپ و در آنها با استفاده از حضور رستم در شرایط اجتماعی ـ اقتصادی امروزین، نکته‌هایی طنزآمیز و انتقادی گفته می‌شود.

یادداشت‌ها

۱. درباره طبقه‌بندی استادان و پژوهشگران فرهنگ و ادب ایران و بررسی و مقایسه آثار تحقیقی آنها ر.ک: شفیعی کدکنی، محمدرضا: چراغ‌های خاموش، فصل‌نامه هستی، تابستان ۱۳۸۰ صص ۱۸ و ۱۹.

۲. پورنامداریان، تقی: «سیری در هزاره دوم آهوی کوهی»، *سفرنامه باران* (نقد و تحلیل و گزیده اشعار دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی)، به کوشش دکتر حبیب‌الله عباسی، نشر روزگار، چاپ چهارم ۱۳۷۸، ص ۱۱۱.

۳. نامه دکتر زرین‌کوب به دکتر شفیعی کدکنی، *سفرنامه باران*، همان ص ۱۵.

۴. درباره شاهنامه‌خوانی بهار در هفت سالگی و نخستین تجربه شعری ایشان، رک:اتحاد، هوشنگ: *پژوهشگران معاصر ایران*، فرهنگ معاصر، ۱۳۷۹، ج ۲، صص ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۵۵ و ۱۵۶؛ بهار، مهرداد: «زندگی محمدتقی بهار»، جستاری چند در *فرهنگ ایران*، انتشارات فکر روز، چاپ دوم، ۱۳۷۴، ص۳۰۷.

۵. رک: *پژوهشگران معاصر ایران*، همان، ص ۱۵۶

۶. رک: سجادی، سید صادق: «شاهنامه بهار»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۴۸، مهر ۱۳۸۰، ص ۸۴. برای نمونه دیگری از انس با شاهنامه، از کودکی تا بستر بیماری (ز گهواره تا گور)، ر.ک: آیدنلو، سجاد: «زرین‌کوب و شاهنامه»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۶۰، مهر ۱۳۸۱، صص ۷۰ و ۷۱.

۷. رک: شعرهای دخیل و تصحیف‌ها در *شاهنامه*، *فردوسی‌نامه بهار*، به کوشش محمد گلبن، مرکز نشر سپهر ۱۳۴۵، ص ۱۶۳

۸. مرحوم دکتر زرین‌کوب در سخنرانی‌ای درباره ملک‌الشعرا بهار (سخنرانی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، آشنا، شماره ۲۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۴، ص ۲۳) گفته‌اند: «یکی از جنبه‌های خوب بهار، عشق او به تاریخ ایران و مخصوصاً به فردوسی و حماسه ملی ایران بود».

۹. برای نام و تاریخ چاپ مقالات این پژوهشگران، رک: افشار، ایرج: کتاب‌شناسی فردوسی، انتشارات انجمن آثار ملی، چاپ دوم، ۱۳۵۵ صص ۲۷-۸۷.

۱۰. یوسفی، غلامحسین: «یادگار بهار»، بهار و ادب فارسی، به کوشش محمد گلبن، شرکت سهامی ۱۱. رک: عابدی، کامیار: به یاد میهن (زندگی و شعر ملک‌الشعرا بهار) نشر ثالث، ۱۳۷۶، صص ۸۰ و۹۸ و برای اشاره دکتر زرین‌کوب درباره اهمیت ویژه ملاحظات استاد بهار در باب شناخت شاهنامه و منابع آن، رک: نقد ادبی، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۹ ج ۲، ص ۶۵۷.

۱۲. رک: پژوهشگران معاصر ایران، ج ۲، ص ۱۶۸

۱۳. دکتر باستانی پاریزی (شاهنامه آخرش خوش است، انتشارات عطایی، ۱۳۷۲، ص ۳۳۱) می‌نویسند: «مرحوم ملک‌الشعرا یکی از کسانی است که نخستین مقاله مفصل تحقیقی را در باب فردوسی نوشت که منبع بسیاری از تحقیقات بعدی فردوسی‌شناسان معاصر شده است».

۱۴. رک: نظامی عروضی، *چهار مقاله* (از روی تصحیح علامه قزوینی) شرح و توضیح از دکتر سعید قره بگلو، دکتر رضا انزابی نژاد، نشر جامی، ۱۳۷۶، صص ۴۶ و۱۵۵.

۱۵. برای بحثی کوتاه درباره رد این انتساب و معرفی برخی از منابع مربوط، ر.ک: رزمجو، حسین: *قلمرو ادبیات حماسی ایران*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۱، ج۲، صص ۵۰۷-۵۱۱؛ و برای چگونگی این نسبت بر ساخته، رک: ریاحی، محمدامین: «یوسف و زلیخا چگونه به نام فردوسی بسته شد». پایداری حماسی، انتشارات مروارید ۱۳۷۹، صص ۱۳۹ـ۱۴۸.

۱۶. درباره این نظریات و بررسی آنها، ر.ک: خالقی مطلق، جلال: «جوان بود و از گوهر پهلوان»، ناموارهٔ دکتر محمود افشار، به کوشش ایرج افشار با همکاری کریم اصفهانیان، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۴، ج۱، صص ۳۴۲ و۳۴۳ و بعد.

۱۷. در این‌باره غیر از مقاله دکتر خالقی مطلق، (یادداشت ۱۶) ر.ک: محیط طباطبایی، محمد: ابومنصور محمد، *بانی نظم شاهنامه*، *فردوسی و شاهنامه*، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹، صص ۲۱۳ـ۲۲۳؛ سیدی، مهدی: سراینده کاخ نظم بلند، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱، صص ۴۱ـ۷۷.

۱۸. برای نمونه‌ای از این برداشت‌ها، ر.ک: ابوالحسنی (منذر)، *علی*: *بوسه بر خاک پی حیدر*، انتشارات عبرت، ۱۳۷۸، صص ۳۲۹ـ۳۳۶؛ و جیحونی، مصطفی: *شاهنامه فردوسی*، انتشارات شاهنامه‌پژوهی، اصفهان، ۱۳۷۹، کتاب صفر، صص ۳۶ و ۳۷.

۱۹. برای نمونه ر.ک: صفا، ذبیح‌الله: *حماسه‌سرایی در ایران*، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۳، ص ۸۳؛ و همایون فرخ، رکن‌الدین: *شاهنامه و فردوسی*، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۸۳۶.

۲۰. درباره فرضیات این دو محقق آمریکایی و نقد و بررسی آنها، برای نمونه، رک: امید سالار، محمود: در «دفاع از فردوسی»، ترجمه ابوالفضل خطیبی، *نامه فرهنگستان*، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۷۶، صص ۱۲۰ـ۱۴۰؛ و متینی، جلال: «درباره مسأله منابع فردوسی»، *ایران‌شناسی*، سال دهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۷، صص ۴۰۱ـ۴۳۰.

۲۱. برای نمونه ر.ک: *حماسه سرایی در ایران*، همان، صص ۳۳۹ و ۳۴۰، رستگار فسایی، منصور: برگزیده سام‌نامه، انتشارات نوید شیراز ۱۳۷۰، صص ۱۳ـ۲۱.

۲۲. در این‌باره ر.ک: ریاحی، محمدامین: سرچشمه‌های *فردوسی‌شناسی*، مؤسسه مطالعات و تحقیقات

فرهنگی، ۱۳۷۲، صص ۳۷ و ۳۹، که در حاشیه از این نظر مرحومان فروغی و بهار اظهار شگفتی کرده‌اند: «نظر دانشمندان بزرگ ما در این‌باره عجیب است».

۲۳. در این‌باره رک: اکبرزاده، داریوش: *شاهنامه و زبان پهلوی*، انتشارات پازینه ۱۳۷۹، ص ۱۹۱.

۲۴. رک: امیدسالار، محمود: «هفت خان رستم، بیژن و منیژه و نکاتی درباره منابع و شعر فردوسی»، جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار ۱۳۸۱، صص ۱۹۴ـ۲۰۱؛ و خطیبی، ابوالفضل: «یکی نامه بود از گه باستان»، *نامه فرهنگستان*، شماره ۱۹، اردیبهشت ۸۱، صص ۶۷ـ۷۰.

۲۵. برای متن کامل این مقاله، رک: *بهار و ادب فارسی*، همان، ج ۲، صص ۲۱۲ـ۲۴۲، بهار، محمدتقی: سبک‌شناسی زبان و شعر فارسی، به اهتمام کیومرث کیوان، انتشارات مجید، ۱۳۷۷، صص ۳۱ـ۶۸.

۲۶. فردوسی‌*نامه بهار*، ص ۷.

۲۷. ر. ک: خالقی مطلق، جلال: ابوعلی بلخی، *دانشنامه ایران و اسلام*، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷، ج ۸، ص ۱۰۷۷؛ و اذکایی، پرویز: «شاهنامه و خداینامگ‌ها»، فصل‌نامه هستی، پاییز ۱۳۸۰، صص ۳۴ و ۳۵.

۲۸. این بحث پیچیده که چرا ابیات دقیقی در *شاهنامه*، با وجود اشتراک منبع وی و فردوسی، به جای پادشاهی کیومرث از بخش گشتاسب، آن هم بدون هیچ پیش‌درآمدی (برخلاف شیوه داستان‌سرایی این‌گونه منظومه‌ها) آغاز شده است، موضوع جداگانه‌ای است که نگارنده در گفتاری دیگر بدان خواهد پرداخت.

۲۹. در این‌باره ر. ک: نصیری، محمدرضا: «مکاتباتی درباره شیوه تصحیح شاهنامه»، پیک نور (فصل‌نامه دانشگاه پیام نور) سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۸۲، صص ۳۹ـ۵۴.

۳۰. در این‌باره رک: شمسا، سیروس: *کلیات سبک‌شناسی*، انتشارات فردوس، چاپ بهار ۱۳۷۵، صص ۱۰۷ـ۱۰۹ و ۱۱۲.

۳۱. ر. ک: حسین مسرور، *شعرهای قلابی در شاهنامه فردوسی*، وحید، دی ۱۳۴۴، صص ۱۷ـ۲۱.

۳۲. در این‌باره ر. ک: ریاحی، محمد امین: «تأملی دیگر در سال‌شماری زندگی فردوسی و سیر تدوین و تکمیل شاهنامه»، پایداری حماسی، همان، ص ۸۷؛ و مجتبایی، فتح‌الله: شاهنامه فردوسی همراه با خمسه نظامی، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، صص ده و یازده (مقدمه).

۳۳. برای توضیحی کوتاه و مفید درباره خویشاوندی نسخ شاهنامه، رک: شاهنامه فردوسی، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، انتشارات روزبهان، ۱۳۶۸، دفتر یکم، صص نوزده ـ بیست و یک (مقدمه

مصحح).

۳۴. نگارنده این نظر را از زبان مرحوم دکتر حسین خطیبی نیز که یکی از نزدیک‌ترین شاگردان استاد بهار بوده‌اند، شنیده است.

۳۵. در این‌باره، ر.ک: خالقی مطلق، جلال: *یادداشت‌های شاهنامه*، بنیاد میراث ایران، نیویورک، ۱۳۸۰، ص ۵۶۵. هم او: *شاهنامه*، دفتر دوم /۳۳/۲۰۴.

۳۶. برای معرفی کوتاهی از این شاهنامه و نمونه‌هایی از یادداشت‌های بهار، ر.ک: سجادی، سید صادق: *شاهنامه بهار*، همان، صص ۸۴ و۸۵؛ و آل داوود، سیدعلی: شاهنامه فردوسی به تصحیح ملک‌الشعرا بهار، *نامه فرهنگستان*، شماره ۱۹، اردیبهشت ۸۱، صص ۱۶۳ـ۱۶۵.

۳۷. شفیعی کدکنی، محمدرضا: فروزانفر و شعر، *مجموعه اشعار بدیع‌الزمان فروزانفر*، به اهتمام عنایت‌الله مجیدی، کتابخانه طهوری ۱۳۶۸، صص ۱۲ و۱۳

۳۸. *دیوان اشعار محمدتقی بهار* (ملک‌الشعرا) انتشارات توس، چاپ پنجم ۱۳۶۸، ج۱، صص ۳۴۴ و ۶۶۷

۳۹. درباره این قطعه و دو روایت از آن، ر.ک: شفیعی‌کدکنی، محمدرضا: *مفلس کیمیافروش*، انتشارات سخن، ۱۳۷۲، صص ۱۲۱ و ۱۲۲.

۴۰. بخشی از توصیفی که بهار در آغاز قصیده از رستم ارائه می‌دهد، براساس روایت‌های مردمی و نگارگری‌های مبتنی بر آنهاست. از جمله کلاهخودی که تهمتن از سر اکوان دیو (در برخی تابلوها، دیو سپید) بر سر دارد:

بریده کلّهٔ اکوان دیو و هشته به ترگ   به جای مغفر پولاد زر نشان رستم

۴۱. بهار درباره این جوان می‌گوید:

یکی جوانک از این لاله زاریان که بود

به زر حریص چو بر جنگ هفت‌خوان (خان) رستم

۴۲. برای متن کامل این قصیده رک: دیوان بهار، ج۱، صص ۴۷۹ـ۴۸۷ و درباره قصیده، ر.ک: زرین‌کوب، عبدالحسین: *با کاروان حله*، انتشارات علمی، چاپ نهم، ۱۳۷۴، ص ۳۸۰ و ۳۸۱.

منابع

۱. آل داوود، سیدعلی، «شاهنامه فردوسی به تصحیح ملک‌الشعرا بهار»، *نامه فرهنگستان*، شماره ۱۹، اردیبهشت ۱۳۸۱.

۲. آیدنلو، سجاد، «زرین‌کوب و شاهنامه»، *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*، شماره ۶۰، مهر ۱۳۸۱.

۳. ابوالحسنی (منذر)، علی، *بوسه بر خاک پی حیدر*، انتشارات عبرت، ۱۳۷۸.

۴. اتحاد، هوشنگ، *پژوهشگران معاصر ایران*، جلد دوم، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۷۹.

۵. اذکایی، هوشنگ، «شاهنامه و خداینامگ‌ها»، *فصلنامه هستی*، پاییز ۱۳۸۰.

۶. افشار، ایرج، *کتاب‌شناسی فردوسی*، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵.

۷. اکبرزاده، داریوش، *شاهنامه و زبان پهلوی*، تهران: انتشارات پازینه، ۱۳۷۹.

۸. امیرسالار، محمود، «در دفاع از فردوسی»، ترجمه ابوالفضل خطیبی، *نامه فرهنگستان*، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۷۶.

۹. ـــــ ، «هفت‌خوان رستم، بیژن و منیژه و نکاتی دربارهٔ منابع و شعر فردوسی»، *جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۱.

۱۰. باستانی پاریزی، محمدابراهیم، *شاهنامه آخرش خوش است*، تهران: انتشارات عطایی، ۱۳۷۲.

۱۱. بهار، ملک‌الشعرا، *دیوان بهار*، تهران: توس، ۱۳۶۸.

۱۲. ـــــ ، *سبک‌شناسی زبان و شعر فارسی*، به اهتمام کیومرث کیوان، انتشارات مجید، ۱۳۷۷.

۱۳. بهار، مهرداد، «زندگی محمدتقی بهار»، جستاری چند در *فرهنگ ایران*، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۴.

۱۴. پورنامداریان، تقی، «سیری در هزاره دوم آهوی کوهی»، *سفرنامه باران*، به کوشش حبیب‌الله عباسی، نشر روزگار، ۱۳۷۸.

۱۵. جیحونی، مصطفی، *شاهنامه فردوسی*، اصفهان: انتشارات شاهنامه‌پژوهی، ۱۳۷۹.

۱۶. خالقی مطلق، جلال، «ابوعلی بلخی»، *دانشنامهٔ ایران و اسلام*، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷.

۱۷. ـــــ ، «جوان بود و از گوهر پهلوان»، *ناموارهٔ دکتر محمود افشار*، به کوشش ایرج افشار، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ج ۱، ۱۳۶۴.

۱۸. ـــــ ، *یادداشت‌های شاهنامه*، نیویورک: بنیاد میراث ایران، ۱۳۸۰.

۱۹. خطیبی، ابوالفضل، «یکی نامه بود از گه باستان»، *نامه فرهنگستان*، شماره ۱۹، اردیبهشت ۱۳۸۱.

۲۰. رزمجو، حسین، *قلمرو ادبیات حماسی ایران*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۱.

۲۱. رستگارفسایی، منصور، برگزیده *سام‌نامه*، شیراز: انتشارات نوید شیراز، ۱۳۷۰.

۲۲. ریاحی، محمدامین، «تأملی دیگر در سالشماری زندگی فردوسی و سیر تدوین و تکمیل شاهنامه»، *پایداری حماسی*، مروارید، ۱۳۷۹.

۲۳. ـــــ ، *سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.

۲۴. ـــــ ، «یوسف و زلیخا چگونه به نام فردوسی بسته شد»، *پایداری حماسی*، مروارید، ۱۳۷۹.

۲۵. زرین‌کوب، عبدالحسین، *با کاروان حلّه*، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۴.

۲۶. ـــــ ، *نقد ادبی*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹.

۲۷. سجادی، سیدصادق، «شاهنامه بهار»، *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*، شماره ۴۸، مهر ۱۳۸۰.

۲۸. سیدی، مهدی، *سراینده کاخ نظم بلند*، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱.

۲۹. شفیعی کدکنی، محمدرضا، «چراغ‌های خاموش»، *فصلنامه هستی*، تابستان، ۱۳۸۰.

۳۰. ـــــ ، «فروزانفر و شعر»، *مجموعه اشعار بدیع‌الزمان فروزانفر*، به اهتمام عنایت‌الله مجیدی، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۸.

۳۱. ـــــ ، *مفلس کیمیا فروش*، تهران: سخن، ۱۳۷۲.

۳۲. شمیسا، سیروس، *کلیات سبک‌شناسی*، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۵.

۳۳. صفا، ذبیح‌الله، *حماسه‌سرایی در ایران*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۳۴. عابدی، کامیار، *به یاد میهن* (زندگی و شعر ملک‌الشعرا بهار)، تهران: نشر ثالث، ۱۳۷۶.

۳۵. عباسی، حبیب‌الله، *سفرنامه باران*، تهران: نشر روزگار، ۱۳۷۸.

۳۶. فردوسی، ابوالقاسم، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، انتشارات روزبهان، ۱۳۶۸.

۳۷. گلبن، محمد، *بهار و ادب فارسی*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۱.

۳۸. ـــــ ، *فردوسی‌نامه بهار*، تهران: مرکز نشر سپهر، ۱۳۴۵.

۳۹. متینی، جلال، «دربارهٔ مسأله منابع فردوسی» *ایران‌شناسی*، سال ۱۰، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۷.

۴۰. مجتبایی، فتح‌الله، *شاهنامه فردوسی همراه با خمسه نظامی*، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹.

۴۱. محیط طباطبایی، محمد، «ابومنصور محمد، بانی نظم شاهنامه»، *فردوسی و شاهنامه*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹.

۴۲. مسرور، حسین، «شعرهای قلّابی در شاهنامه فردوسی»، وحید، دی ۱۳۴۴.

۴۳. نصیری، محمدرضا، «مکاتباتی درباره شیوع تصحیح شاهنامه»، پیک نور، (فصلنامه دانشگاه پیام نور)، سال ۱، شماره ۱، ۱۳۸۲.

۴۴. نظامی عروضی سمرقندی، *چهارمقاله*، به کوشش سعید قره بگلو و رضا انزابی‌نژاد، تهران: نشر جامی، ۱۳۷۶.

۴۵. همایون فرخ، رکن‌الدین، *شاهنامه و فردوسی*، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷.

۴۶. یوسفی، غلامحسین، «یادگار بهار»، *بهار و ادب فارسی*، به کوشش محمد گلبن، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۱.

بهار و ادیب نیشابوری

یدالله جلالی پندری*

ادیب نیشابوری (۱۳۰۵-۱۲۴۲هـ‌ش) شاعر و مدرس کم نظیر ادبیات عرب در خراسان پایان عصر قجر، در مدت چهل سال تدریس خود شاگردانی پرورده است که برخی از آنها همچون ملک‌الشعرا بهار و بدیع‌الزمان فروزانفر هم در عرصه تدریس و هم در پهنهٔ شاعری از جنبهٔ دوگانه درس و شعر ادیب بهره‌مند شده‌اند(۱) و این در حالی است که پدر بهار، ملک‌الشعرا صبوری -که خود از شاعران برجستهٔ خراسان به شمار می‌رفت- ظاهراً از فرزند نوجوان خود انتظار بسیاری داشت اما در میان توقع خود و استعداد آن زمان فرزند خویش، به یأس و نومیدی رسیده بود:

> در حیاط دیدم طفلی راه می‌رود و در کنار گل‌ها و درختان می‌گردد که سیزده یا چهارده سال دارد،من پرسیدم که این نو رسته کیست؟ مرحوم صبوری گفت: این فرزند من است. گفتم: او را در اطاق حاضر کنید که نهار (کذا) نزد ما بخورد. آن مرحوم گفت:خیر،قابل نیست. من گفتم: او را بخوانید و توجه کنید که دانشمند و فاضل شود.آن مرحوم گفت:چشمم از این ولد آب نمی‌خورد و نوری در او نمی‌بینم!(۲)

به دنبال این یأس، یأس دیگری به سراغ صبوری آمد و آن احساس نومیدی نسبت به آیندهٔ شاعران بود.

> پدرم هم تا سن پانزده سالگی من، در قسمت شاعری من، سعی زیادی به خرج می‌داد. بعد یک مرتبه خیالاتش عوض شد زیرا تغییر اوضاع ایران بعد از مرگ ناصرالدین شاه و

* عضو هیئت علمی دانشگاه یزد

در عهد مظفرالدین شاه طوری محسوس بود که پدرم می‌گفت قهراً اوضاع دربار و دولت عوض شده، کس مِن بَعد به شعر و شاعران اعتنا نخواهد کرد و علم و فضل را رونق و جمالی نخواهد ماند و اهل این حرفت گرسنه و بیکار و از لذت حیات و سعادت زندگی مهجور خواهند ماند. این خیال در مغز پدرم چنان قوت گرفت که مرا از شعر گفتن تقریباً منع کرد و اصرار داشت که به تجارت بپردازم.(۳)

در این میان پدر نه تنها بهار را از شاعری منع کرد بلکه او را از تحصیل نیز محروم ساخت.(۴) اما روزگار هزار نقش، نقش دیگری برآورد: پدر بهار در سال ۱۳۸۲هش در گذشت و جایگاه ملک‌الشعرایی آستان قدس خالی ماند. همگان گمان داشتند که این منصب به ادیب‌الممالک فراهانی که در آن زمان در مشهد می‌زیست سپرده خواهد شد اما او محیط مشهد را مساعد نیافت و برای انتشار روزنامهٔ خود به تهران رفت(۵) بنابراین برای حفظ سنت، بهار موقتاً جایگزین پدر شد و مقرر گردید تا قدرت شاعری خود را در آزمون‌های شاعرانه نشان دهد. در این زمان بهار تحصیل نیمه‌تمام خود را در محضر ادیب نیشابوری ادامه داد:

من اصول ادبیات را در نزد پدرم آموخته بودم. به هنگام مرگ وی هیجده سال داشتم. در این وقت تحصیلات خود را در نزد ادیب نیشابوری که از ادبا و شعرای مشهور مشهد بود دنبال کردم.(۶)

همزمان با تحصیل در محضر ادیب، سرودن‌های او در آستان قدس نیز ادامه یافت و سرانجام قصیده‌ای با مطلع:

ایا نسیم صبا ای برید کار آگاه   ز طوس جانب ری این زمان بپیما راه

سرود و در آن به ستایش مظفرالدین شاه پرداخت و خواسته‌ای را مطرح ساخت:

صبوری آنکه چهل سال بد ثنا گستر   به ظل مرحمتت جان و تن بدش به رفاه
...به یادگار به جا مانده است از او پسری   که بحر مدح تو را می‌کند به ذوق شناه
امیدش آنکه زالطاف شه شود دلشاد   که سوی اوست امیدش ز بعد لطف‌اله(۷)

او هنوز نوزده ساله بود که در پی سرودن این شعر به فرمان مظفرالدین شاه ملک‌الشعرا آستان قدس رضوی گردید.(۸)

اما این فرمان آغاز فرخنده‌ای برای هنر شاعری بهار نبور زیرا هجوم حسادت‌ها آغاز شد و نوجوان بودن بهار بهترین بهانه بود تا در قدرت شاعری او شک روا دارند و اشعار

او را از آن پدرش بدانند:

در کرمان که بودم وفات مرحوم میرزا محمدکاظم صبوری ملک‌الشعرا را شنیده بودم. در این شهر که آمدم از فرزند آن مرحوم آقا میرزا محمدتقی استفسار کردم، دیدم جماعتی از مردم از فضل و ادب و شعر او تمجید می‌کنند و جماعتی دیگر می‌گویند اشعار پدر خود را دزدیده در هر قصیده یکی دو بیت کم و زیاد کرده در مجالس به اسم خود می‌خواند.(۹)

قدرت قریحه بهار در محیط ادبی خراسان آن قدس می‌گفت و از تبحر او در شیوه قدما حکایت می‌کرد(۱۰) رشک‌برانگیز بود و بهار در مقابل این حسادت‌ها خود را ملزم به پاسخ گفتن می‌دید:

آنکه ز بی‌دانشی نظم نداند زنثر
بهر چه نزدیک خلق عیب سخندان برد(۱۱)

و در دفاع از هنر شاعری خود به مفاخره می‌پرداخت:

پس از صبوری کنون منم که طبع من
قاعده نظم و نثر روان حسان برد
به خردسالی مراست ترانه‌های بدیع
که سالخورد اندرو دست به دندان برد
خرمن دانش مراست وان دگران خوشه چین
خوشه به خرمن کسی به تحفه نتوان برد(۱۲)

طبعاً چنین سخنانی بر ادیب سالخورد که سمت استادی نسبت به بهار داشت، گران می‌آمد،مخصوصاً که بهار در پاسخ حاسدان، گاهی همه اهل خراسان را نکوهش می‌کرد:

کنون چو بینی این مرز و بوم را گویی — که بنگه دد، نی جایگاه انسان بود
مقام دیوان گشتی به روزی این کشور — اگر در او نه مقام ولی یزدان بود(۱۳)

در این میان حاسدان شبهه دیگری برانگیختند و چنین شایعه کردند که اشعاری که بهار به نام خود می‌خواند از آن شاعری غیر خراسانی به نام بهار شیروانی(۱۴) است، حتی شاعر و تذکره‌نگاری چون عبرت نائینی در این شبهه و شایعه چنان به یقین رسیده بود که در تذکرهٔ خود نوشت:

در ۱۲۷۵ قمری به همراهی ادیب ناصر به طهران آمده از آنجا به خراسان رفته در خانهٔ صبوری، ملک‌الشعرا آستانهٔ رضوی، بود. دیوانش در آنجا بماند و به دست بهار، پسر صبوری، افتاد و اکثر اشعار که از سبک او بیرون است و به خود می‌بندد از بهار شیروانی است. وقتی آن دیوان را از منزلش به سرقت می‌برند، پس از چندی آن را در جایی سراغ کرده، مبلغی داده باز می‌ستاند. ای کاش به دست من افتاده بود تا تمام آن را در این تذکره می‌نوشتم تا از دستبرد دزدان سخن محفوظ بماند».(۱۵)

این داستان گمان‌آمیز به گوش عارف قزوینی نیز رسیده بود و او که با بهار کدورتی پیدا کرده بود، این موضوع را دستاویز قرار داده و به نکوهش بهار پرداخته بود:

مکرر به گوش من این داستان — فرورفته از گفتهٔ راستان
شنیدم چو طومار عمر «بهار» — بپیچید اجل زد خزانش به بار
ز شروان سوی طوس آمد فرود — به خوان تو مهمانکش آمد فرود
چو از تن برون شد روان جان او — به دست تو افتاد دیوان او
اگر زنده از مرگ او نام توست — حقیقت نمی‌میرد ای نادرست
من این راز بنهفته بودم مگر — که خود فاش گردد به دست دگر(۱۶)

با اینکه ادیب نیشابوری در حجرهٔ خود در انزوا می‌زیست اما از قضای زمانه با بهار شیروانی آشنایی پیدا کرده بود و آنچه این آشنایی را قوّت می‌بخشید ره‌آوردی از دلبستگی بود که بهار شیروانی واسطه آن شده بود:

روزی ادیب در ضمن گردش، قصه آشنا شدنش را با مرحوم بهار شیروانی خیلی به اجمال گفت که: بهار شیروانی در زمان اقامتش در مشهد به مغازهٔ بزازی در محاذات مدرسهٔ نواب در ضلع جنوبی «بالاخیابان» مشهد متعلق به یک نفر قفقازی اهل «نوخو» (از توابع شیروان) آمد و رفت می‌کرده است. این همولایتی بهار شیروانی پسر صاحب جمالی داشته است که بهار شعری در وصف او سروده بوده است. گویا ادیب نیشابوری در این مغازه بزازی با بهار ملاقات می‌کند و آشنا می‌شود و بهار (شیروانی) به دوست ترک صاحب جمالی خود توصیه می‌کند که برای آموختن فارسی خوب، به محضر ادیب در مدرسهٔ نواب...برود و او گاهی بر حسب توصیهٔ بهار نزد ادیب می‌رفته است(۱۷) ولی

> در جوانی فوت می‌کند و ادیب که تعلق خاطری به او پیدا کرده بوده است، در مرثیهٔ او شعری (گویا به عربی) می‌گوید.[۱۸]

با وجود فوت معشوق مشترک، رابطهٔ ادیب و بهار شیروانی استمرار یافت تا اینکه بهار شیروانی نیز به معشوق پیوست و بعد از مرگ او ادیب نیشابوری نیز ناخواسته به جمع راویان حاسد پیوست:

> ادیب می‌فرمود که... بعد از او مجموعهٔ اشعارش به دست محمدتقی می‌افتد و او بعضی از قصاید بهار (شیروانی) یا مضامین آنها راکه در منقبت امام و وصف حرم و بارگاه شاهانهٔ او بوده است، با تصرفاتی به اسم خودش می‌کند و به همین مناسبت داوطلب ملک‌الشعرایی آستانه بعد از فوت پدرش می‌شود.[۱۹]

این‌گونه سخنان رابطه ادیب و بهار را سرد و سردتر می‌کرد تا اینکه علت دیگری برای این‌گونه کدورت خاطرها نیز ظاهر شد: ادیب نیشابوری دلبستهٔ شعر قاآنی بود: «در نیشابور فقط دیوان قاآنی را داشتم و شاعر دیگری جز به اسم نمی‌شناختم».[۲۰] سپس به توصیهٔ صید علی خان درگزی که بهار نیز تربیت سبک‌شناسی خود را مدیون او می‌داند،[۲۱] پیروی از قاآنی را رها کرده و به شیوهٔ منوچهری و فرخی روی آورده بود[۲۲] اما همچنان به گذشتهٔ خود دلبستگی داشت و انتقادهای بهار از قاآنی را تعریضی نسبت به خود می‌پنداشت در حالی که در دوره ناصرالدین شاه «شعرای خراسان همه به شیوهٔ قاآنی شعر می‌گفتند».[۲۳] و انتقاد بهار از قاآنی[۲۴] ارتباط مستقیمی با ادیب نداشت زیرا بهار ادیب را از جملهٔ کسانی می‌شمرد که از سبک قاآنی دست برداشته‌اند: «شعرایی در نتیجهٔ این بحث و انتقاد از سبک قاآنی که سبک نیمه ترکستانی و نیمه عراقی بود دست برداشتند و به سبک جدید روی آوردند که از آن جمله مرحوم صبوری و مرحوم صفای اصفهانی و مرحوم ادیب نیشابوری و مرحوم سید احمد ادیب پیشاوری و گروهی دیگر بودند».[۲۵] اما طبع حساس ادیب که به ستایش‌های شاگردان و دوستداران خود خو کرده بود راهی دیگر می‌پیمود و همه اینها را اظهار وجود یک شاگرد جوان در مقابل خود می‌دانست. بهار نیز از اینکه ادیب نیشابوری حاضر به پذیرش قدرت قریحهٔ شاعری او نبود ناخرسند بود و این ناخرسندی او در قصیده‌ای که به سال ۱۲۸۳ هش سرود ظاهر گشت:

تا به چند اندر پی عشق مجازی   چند با یار مجازی عشقبازی

چند گردی گرد اسرار حقیقت — ای ندانسته حقیقی از مجازی
چون بهار از شاهد معنی سخن گو — نز بت نوشادی و ترک طرازی
در دبستان ازل بنهادم از کف — دفتر نیرنگ و درس حیله‌سازی
زین کلام پارسی گویند بر من — آنچه گفتند اندر آن گفتار تازی[۲۶]

ادیب «از این شعر بهار... سخت رنجیده‌خاطر شده بود چون «بت نوشادی» و «ترک طرازی» تعریضی به سخنان ادیب است،[۲۷] و می‌گفت: همین قصیده هم از بهار ترک است زیرا بهار ترک در یک قصیده به فارسی شعر گفتن (خود) افتخارمی‌کند و می‌گوید:

زبان ترکی و این‌گونه پارسی گفتن — تبارک الله این معجزه است نی سخنا[۲۸]

بهار غیر از شعر مذکور، در شعر دیگری که به سال ۱۲۸۵هش سروده و حاسدان را نکوهش می‌کند، کنایتی به ادیب نیز دارد:

ز شعر قدر و بها یافتند اگر شعرا — منم که شعر ز من یافته است قدر و بها
به پیش نادان گر قدر من بود پنهان — به پیش دانا باشد مقام من پیدا
همی نشاید گفتن که تیره شد خورشید — اگر نیاید روشن به دیدهٔ اعمی[۲۹]

که «دیدهٔ اعمی» می‌تواند تعریضی به نابینایی ادیب نیشابوری باشد.[۳۰] همچنین در شعر دیگری:

به هرکه شعر تراشد ادیب نتوان گفت — که بس فراخ بود عرصهٔ جهان ادب[۳۱]

اشارتی به تفاخرهای ادیب دارد که خود را «ادیب‌الکل» و «ادیب فحل» می‌نامید:

ادیب فحل خراسانم و سخنور طوس — هم اوستاد به تازی زبان و هم به دری

***

ادیب کلّم و خود را ز یمن همت عشق — به جزو و کل همه فرمانگذار می‌بینم

***

زنهار آسمان چون ادیب‌الکل — ناورده کس به نادره‌پردازی

***

من همی نی ادیبم ثری را — بل ادیب‌الثری والسمایم[۳۲]

ادیب نیشابوری علاوه بر مفاخره‌های شاعرانه، علاقه داشت که دیگران نیز به او افتخار کنند:

در سال ۱۳۴۰ هجری که من بنده به خراسان بودم به کرات صحبتش دست داد. تمام صفات وی

را پسندیده یافتم جز این صفت که مایل بود بر اینکه وی را بستایند و تحسین و تمجیدش کنند اگر چه انصاف توان داد که سزای ستایش در خود نیایش بود ولی بهتر آن بودی که این خوی در نهادش نبودی تا بر هنرش برفزودی.(۳۳)
اما بهار به جای آنکه رعایت حال ویژهٔ ادیب را بکند و او را استاد خود در هنر شاعری بداند، صید علی خان درگزی(۳۴) را استاد شعر خود می‌دانست:

امیری، نامداری، کامکاری | که درس نامداری کرده از بر
دلش چون سینهٔ دریا گشاده | ز دانش اندرو بسیار گوهر
ز میران و مهان چون او ندیدم | بسی بنشسته‌ام با میر و مهتر
مرا استاد شعر پارسی اوست | به نام ایزد زهی استاد و سرور(۳۵)

و اشعار خود را برای اصلاح به صید علی خان عرضه می‌داشت: «به کرات ملک‌الشعرا بهار شعری که می‌گفت به مرحوم صید علی خان عرضه می‌داشت و مشارالیه شعر ملک را حک و اصلاح می‌کرد».(۳۶) و ادیب برای آنکه پاسخی به این بی‌اعتنایی بهار داده باشد خود را پادشاه سرزمین «پادشاهان ادب» می‌نامید و این چنین با تعریض از ملک‌الشعرا یاد می‌کرد:

بندهٔ خاص ادیبیم همه | ملک الملک ملوک ادبیم(۳۷)

و خود را دلداری می‌داد:

زین سپس آید هر شاعر استاد ادیب | به نخست استادی نام تو را یاد کند(۳۸)

اما بهار گاهی در شعر خود به مقابلهٔ شعر ادیب می‌رفت تا تسلط خود را بر زبان و شعر به او نشان دهد:

ادیب:

از جهان دگرم با زبان دگرم
با زبان دگرم از جهان دگرم
نه از این خاکم و خشت نه از این گیتی زشت
نوگل باغ بهشت باغبان دگرم(۳۹)

بهار:

این عالم بشری را من زادهٔ گل و خاکم | لیکن زجان و دل پاک از عالم دگرم من(۴۰)

ادیب:

سخت تنگ است به من کاخ نه توی سپهر

سایه می‌داد ای کاش سایه‌بان دگرم[۴۱]

بهار:

بال و پریم دگر ده جاییم خرم و ترده

زیرا در این قفس تنگ مرغی شکسته پرم من[۴۲]

سرانجام بهار درسال ۱۲۹۳ هش مشهد راترک کرد و به‌عنوان نمایندهٔ مجلس به تهران رفت[۴۳] اما بی‌مهری ادیب در غیاب او همچنان ادامه یافت:

با استاد ادب خراسان مرحوم میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری رابطهٔ گرمی نداشته است؛ یعنی بهار همیشه دم از شاگردی ادیب نیشابوری زده و تا آخر عمر به آن تفاخر می‌کرد (اما) این ادیب بودکه تا زنده بود نسبت به بهار حسن بیانی نداشت. خوب به یاد دارم که سفری از تربت حیدریه به مشهد آمده، به حضور ادیب رفتم. وی مجله‌ای راکه قصیدهٔ بهار بود در آن چاپ و نزد ادیب بود، برداشته فرمود: آقای گلشن! منظور ملک از این «مصراع تا بر زبر ری است جولانم» چیست؟ و آن بیان حالت تکدیر و مذمت داشت.[۴۴]

لیکن بهار چنان در تهران سرگرم حاسدان سیاسی شده بود که دیگر پروای حاسدان عرصهٔ شاعری را نداشت بلکه دوری او از خراسان باعث شده بود تا با نگاه دیگری به بی‌مهری‌های استاد خود بنگرد:

قدر استاد را بدانید و دیگر حتی به اشاره از ایشان انتقاد نکنید که خلاف حق‌شناسی و مراعات مقام استادی است. من خودم بارها شنیده‌ام که استاد نسبت به من اظهار بی‌لطفی می‌کنند ولی هرگز راضی نشده‌ام یک کلمه که حاکی از خرده‌گیری و عیب‌جویی باشد دربارهٔ ایشان بگویم زیرا او استاد است و پدر، هر چه بفرماید مختار است و آزاد... آقای ادیب اگر شاعر بزرگی نیست ولی مربی بسیار بزرگی است که قرن‌ها ایران چنین مربی عالی‌قدر و بزرگی به خود ندیده و نخواهد دید.[۴۵]

از سوی دیگر، گذشت روزگار ادیب را نیز بر سر لطف آورده بود:

شبی روزنامهٔ *نوبهار هفتگی* راکه درآن «دماوندیه» چاپ شده بود، در دست ادیب یافتم. ادیب به روزنامهٔ *نوبهار هفتگی* مرحوم ملک علاقه داشت و چون

خودش بیش از یک ربع چشم نداشت شاگردانش برای وی برخی از کتاب‌ها یا مجلات و جراید را می‌خواندند. در آن موقع هر وقت مجلهٔ *نوبهار* می‌آمد، نگارنده آن را می‌خواند و به‌خصوص ادیب به مقالهٔ مرحوم اقبال آشتیانی دربارهٔ حافظ علاقه داشت و می‌خواست شعرهای خود ملک را هم بشنود. شبی که «دماوندیه» چاپ شده بود ادیب پیش از رفتن من به حجرهٔ وی، خود قصیده را خوانده بود و همین که من وارد شدم با نهایت خوشحالی گفت: آقا این قصیده را بخوانید به راستی اعجاز است. ملک به حق استاد شاعران ایران است. من از گفته‌های پیشین خود عدول می‌کنم... ملک بی‌گمان و بی‌گفت‌وگو استاد سخنوران معاصر است. «بهار تُرک» غلط می‌کند که بتواند این‌گونه مضامین بلند را در سبک خراسانی بسراید. سپس نگارنده شروع به خواندن قصیده (دماوندیه) کردم. یک‌باره ادیب برآشفت و گفت: آقا! حق سخن را ادا نمی‌کنی، این قصیده را باید با لحن خراسانی و با همان طمطراق و ابهتی خواند که در الفاظ و معانی آن نهفته است، و آن‌گاه خودآن مرحوم مجله را گرفت و آن را با همان شیوهٔ مهیج و آوازی که انسان را تکان می‌داد، فروخواند، و از آن پس همواره نام ملک را به احترام یاد می‌کرد.(۴۶)

بهار قصیدهٔ «دماوندیه» خود را در مجلهٔ *نوبهار هفتگی* به مسابقه گذاشت و شعری برای شرط مسابقه سرود:

بگفتم چامه‌ای بهر دماوند	که اندر عالمش ثانی نباشد
کرا بهتر از آن گوید، ز دینار	کم از پنجاه ارزانی نباشد
ولی یک شرط باشد اندری کار	که گوینده خراسانی نباشد(۴۷)

بعدها در توضیح مصراع آخر شعر مزبور نوشت:

مراد از شعر اخیر احترام استاد بود زیرا در آن اوقات مرحوم ادیب نیشابوری که سمت استادی به من بنده داشت، در قید حیات بود و نخواستم در این اقتراح موجب تکدر خاطر آن بزرگ فراهم آید.(۴۸)

بهار همچنین در مقدمه‌ای که به سال ۱۳۲۱ بر جلد اول کتاب *سبک‌شناسی* خود نوشت به نیکی از ادیب یاد کرد: «مؤلف که فرزند صبوری است این تربیت را نزد پدر آموخت و پس از آن در خدمت ادیب نیشابوری و صید علی‌خان درگزی مدت‌ها تلمذ کرد و پس از

آمدن به پایتخت این مبحث را در مطبوعات پایتخت خاصه مجلهٔ *دانشکده* و انجمن ادبی به همین نام انتشار داد».[۴۹]

و سرانجام در قصیده‌ای با مطلع:

به بهارستان افتاد مرا دوش عبور جنتی دیدم بی‌حور و سراپای قصور

که به سال ۱۳۲۳ هش در تهران سرود این چنین با ستایش از ادیب یاد کرد:

این قصیده اگر از ری به خراسان افتد
اوستادان به رهی طعنه زنند از ره دور
آری از ری به خراسان نبرد زیرک شعر
راست چون زیره به کرمان و به تبریز انگور
آن خراسان که در او بود صبوری و حبیب
این یک از پشت شهید آن دگر از نسل صبور
آن خراسان که در او بوده ادیب الادبا
ثانی اثنین رضی‌الدین در نیشابور[۵۰]

اما دریغا که «ادیب‌الادبا» در سال ۱۳۰۵ هش چشم از دنیا فرو پوشیده بود و نمی‌توانست پس از هیجده سال، ستایش بهار راکه سال‌ها انتظار آن راکشیده بود ببیند یا بشنود. در دیوان بهار نیز مرثیه‌ای در سوگ درگذشت ادیب نیشابوری دیده نمی‌شود در حالی که بهار به هنگام درگذشت ایرج (اسفند ۱۳۰۴) و قتل میرزادهٔ عشقی (خرداد ۱۳۰۳) مرثیه‌هایی در سوگ آنها سروده است،[۵۱] اما درگذشت ادیب (خرداد ۱۳۰۵) و همچنین عارف قزوینی (بهمن ۱۳۱۲) در دیوان بهار انعکاس نیافته است. با توجه به سابقهٔ کدورت خاطر بهار و عارف،[۵۲] آیا این موضوع نشانهٔ بی‌اعتنایی بهار به درگذشت ادیب نیشابوری و همچنین عارف بوده است یا دغدغهٔ فعالیت‌های سیاسی بهار در تهران باعث این فراموشی شده است؟ به هر حال، درکنار مرثیه‌هایی که شاگردان ادیب در رثای او سروده‌اند[۵۳] جای مرثیه‌ای از بهار همچنان خالی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. دربارهٔ تدریس ادیب ر. ک: دکتر غلامحسین یوسفی: «به یاد ادیب نیشابوری» مندرج در: *برگ‌هایی در آغوش باد*، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۲، جلددوم، ص ۸۹۰، نیز: علی‌اکبر گلشن آزادی: صدسال شعر خراسان، به کوشش احمد کمال‌پور، مشهد: مرکز آفرینش‌های هنری آستان قدس، ۱۳۷۳)ص ۶۰، همچنین: یدالله جلالی پندری: «ادیب نیشابوری بنیانگذار دانشکده‌های ادبیات ایران»، مجلهٔ هستی، دورهٔ دوم، سال چهارم، شمارهٔ پانزدهم (پاییز ۱۳۸۲)، ص ۱۰۷-۹۸.

۲. افضل‌الملک (ادیب کرمانی)،به نقل از: محمدعلی عبرت نائینی: نامه فرهنگیان، تهران: کتابخانهٔ مجلس ،۱۳۷۷، ص ۲۹۷.

۳. محمدتقی بهار: دیوان اشعار، به کوشش دکتر مهرداد بهار (چاپ پنجم، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۸)، جلد اول، ص ده.

۴. همان، ص یازده.

۵. محمد محیط طباطبایی: «بهار روزنامه‌نگار» مندرج در: گفتارهایی دربارهٔ چند تن از رجال ادب و تاریخ ایران، به کوشش: قاسم صافی (تهران: کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۱۳۵۷)،ص ۱۲۱.

۶. محمدتقی بهار: دیوان اشعار، جلد اول، ص یازده.

۷. همان، جلداول، ص ۳و۴.

۸. اقبال یغمایی: «بهار: چهل و سومین وزیر فرهنگ» ماهنامهٔ *آموزش و پرورش*، دورهٔ۴۴، شماره ۸،به نقل از: هوشنگ اتحاد: پژوهشگران معاصر ایران، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۷۹، جلد دوم، ص ۱۵۷.

۹. افضل‌الملک (ادیب کرمانی)به نقل از: محمدعلی عبرت نائینی: *نامهٔ فرهنگیان*، ص ۲۹۷، نیز: محمود فرخ: «یادی از انجمن‌های ادبی خراسان»، مندرج در: یادگارنامهٔ حبیب یغمایی به کوشش دکتر غلامحسین یوسفی و دیگران، تهران: انجمن استادان ادبیات فارسی، ۱۳۵۶، ص ۲۷۴،نیز: دیوان اشعار بهار، جلد اول، ص بیست و دو .

۱۰. دکتر عبدالحسین زرین‌کوب: *با کاروان حلّه*، چاپ ششم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۰، ص ۳۷۳.

۱۱. آرین پورتقی بهار: *دیوان اشعار*، جلد اول، ص ۳۰.

۱۲. همان، ص ۳۰ و ۳۱.

۱۳. همان، ص ۲۸.

۱۴. دربارهٔ میرزا نصرالله بهار شیروانی ر. ک: محمدعلی عبرت نائینی: *مدینة‌الادب*، تهران :کتابخانهٔ مجلس، ۱۳۷۶، ص ۴۷۹-۴۷۶؛ و مقایسه شود با: سید محمدباقر برقعی: سخنوران نامی معاصر ایران،

تهران: نشر خرم، ۱۳۷۳، جلد اول، ص ۵۸۰-۵۸۴ که شرح حال بهار شیروانی را عیناً و بدون ذکر مأخذ از مدینه‌الادب نقل کرده است.

۱۵. محمدعلی عبرت نائینی: *مدینه‌الادب*، ص ۴۷۶، نیز: دیوان اشعار بهار، جلد اول، ص بیست و دو ..

۱۶. دیوان عارف قزوینی، به کوشش عبدالحمن سیف آزاد، (چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ص ۴۷۷.

۱۷. ادیب نیشابوری در این باره سروده است:

تو مرا از دگران یکدل و یکرو می‌دان	تاکه من هم به دگر کس نکنم چشم‌فراز

پیرچونین را چونان پسری شایسته است	تو مرا شایی و بس ای تو به خوبی ممتاز

زی ادیب آی و بیاموز هنر نز دگران	که ندانم به هنرمندی او را انبار

بنگرید به: دیوان اشعار ادیب نیشابوری، به کوشش یدالله جلالی پندری، چاپ دوم، تهران: نشر بنیاد، ۱۳۷۷، س ۱۹۲.

۱۸. دکتر مهدی آذر: «چشم‌اندازی دیگر از زندگی ادیب نیشابوری» مندرج در: دیوان اشعار ادیب نیشابوری، ص ۱۹۹، برای شعر عربی مزبور بنگرید به: دیوان أشعار ادیب، ص ۲۳۵.

۱۹. همان، ص ۱۱۹.

۲۰. همان، ص ۱۶۷.

۲۱. محمدتقی بهار: *سبک‌شناسی*، چاپ ششم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰، جلداول، ص ۲۶، (مقدمه)؛ دربارهٔ صیدعلی خان درگزی ر. ک: *دیوان* اشعار ادیب نیشابوری، ص ۵۷-۵۱.

۲۲. محمود فرخ: «خاطراتی از ادیب نیشابوری» به نقل از: *دیوان* اشعار ادیب نیشابوری، ص ۱۶۷؛ نیز: دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی: «ادیب نیشابوری و در حاشیهٔ شعر مشروطیت» مندرج در: *دیوان* اشعار ادیب نیشابوری، ص ۸ و ۹؛ همچنین: علی‌اکبر گلشن آزادی: *صد سال شعر خراسان*، ص ۶۳.

۲۳. محمدتقی بهار: *سبک‌شناسی*، جلد اول، ص ۲۵ مقدمه .

۲۴. بهار: «عیب دیگر طرز قاآنی خشونت اوست در معاشقه و بیان حرکات عنیف و جست وخیز و کشتی‌گیری که از ظرافت و لطافت شاعری فرسنگ‌ها دور است و به اخلاق عوام بیشتر شباهت دارد تا اخلاق حکیم و شاعری چون قاآنی، و اتفاقاً بیشتر تغزل‌های او به این معنی از برجستن و دویدن و آویختن و زنخ‌تافتن و چسبیدن و چنگ‌زدن و کارهای دور از نزاکت منتهی می‌شود». - *بهار و ادب فارسی*، به کوشش: محمد گلبن چاپ سوم، تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۱)، جلد اول، ص ۶۳) و عجیب آنکه بهار خود بعداً به نوع دیگری با قاآنی شباهت پیدا می‌کند: «این خاصیت شعر بهار (یعنی تلوّن و تزلزل) انسان را به یاد قاآنی می‌اندازد که دورنگی و ناپایداری و بی‌ثباتی او را ممدوحانش نیز

نمی‌پسندیدند و اگر این مایه تلوّن از شاعری مانند قاآنی پذیرفتنی باشد از آن شاعری که داعیهٔ مسلک اجتماعی دارد چگونه ممکن هست مورد قبول بیفتد؟» دکتر عبدالحسین زرین‌کوب: «شعر بهار» به نقل از هوشنگ اتحاد: *پژوهشگران معاصر ایران*، جلد دوم، ص ۱۱۷.

۲۵. محمدتقی بهار: سبک‌شناسی، جلداول، ص ۲۵ و ۲۶ مقدمه، نیز: بهار و ادب فارسی، جلد اول، ص ۵۳.

۲۶. *دیوان* اشعار بهار، جلد اول، ص ۱۱ و ۱۲

۲۷. منظور این اشعار ادیب است:

باز از فراق آن بت نوشادی — چشم من است دجلهٔ بغداد

(دیوان، ص ۲۷۷)

ای به خوبی تو به رخ خسروخوبان طراز — کاش بودی تو به خو خسرو خوبان خزر

(دیوان، ص ۱۹۲)

۲۸. محمد پروین گنابادی: «دربارهٔ صادق هدایت»، مندرج در: *گزینهٔ مقاله‌ها* (تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۶)، ص ۵۰۷ و ۵۰۸.

۲۹. *دیوان* اشعار بهار، جلد اول، ص ۱۰۳.

۳۰. ادیب ثانی: «یک چشم ایشان نابینای فقط بود، گل درشتی هم داشت و به قول خودشان یک چشم دیگرشان ربع دیدن داشت، ولی گفته‌اند: من ثمن چشم دارم!» دیوان ادیب نیشابوری، ص ۲۰ و ۲۱.

۳۱. *دیوان* اشعار بهار، جلد اول، ص ۷۱۹.

۳۲. *دیوان* اشعار ادیب نیشابوری، به ترتیب صفحات: ۲۰۹ و ۱۶۳ و ۱۷۹ و ۲۲۶.

۳۳. محمدعلی عبرت نائینی: *مدینه‌الادب*، جلداول، ص ۲.

۳۴. پانویس شمارهٔ ۲۱ دیده شود.

۳۵. دیوان اشعار بهار، جلد اول، ص ۲۵۶. ضمناً تاریخ سرودن این شعر سال ۱۲۹۱ ش است.

۳۶. ابراهیم عنبرانی: «صید علی خان درگزی»، به نقل از دیوان ادیب، ص ۵۶.

۳۷. *دیوان* اشعار ادیب، ص ۱۶۷.

۳۸. همان، ص ۱۴۶.

۳۹. همان، ص ۱۵۸.

۴۰. *دیوان* اشعار بهار، جلد اول، ص ۴۹.

۴۱. *دیوان* اشعار ادیب، ص ۱۶۰.

۴۲. *دیوان* اشعار بهار، جلد اول، ص ۵۰.

۴۳. دکتر مهرداد بهار، مقدمه بر دیوان اشعار بهار، جلد اول، ص ۲۵.

۴۴. علی‌اکبر گلشن آزادی: *صد سال شعر خراسان*، ص ۱۳۷. ضمناً تاریخ سرودن شعر «تابر زبر ری است جولانم» سال ۱۲۹۷ ش است (*دیوان بهار*، جلد اول، ص ۳۲۶).

۴۵. سخنان بهار به نقل از: هدایت‌الله شهاب فردوسی: *پایان* حیرت (مشهد: بی‌تا، ۱۳۴۱)، ص ۵۶.

۴۶. محمد پروین گنابادی: «دربارهٔ صادق هدایت»، مندرج در: گزینهٔ مقاله‌ها، ص ۵۰۸. نیز: همو: «پنجمین سال درگذشت بهار» مجلهٔ سخن، دورهٔ ششم، شمارهٔ چهارم، (خرداد ۱۳۳۴)، ص ۳۵۳.

۴۷. دیوان اشعار بهار، جلد دوم، ص ۱۲۳۵، ضمناً تاریخ سرودن دماوندیه سال ۱۳۰۱ ش است.

۴۸. همانجا

۴۹. محمدتقی بهار: سبک‌*شناسی*، جلد اول، ص ۲۶ مقدمه.

۵۰. *دیوان* اشعار بهار، جلد اول، ص ۷۸۱.

۵۱. ر. ک: *دیوان* اشعار بهار، جلد دوم، صفحات ۱۲۷۸، ۱۲۳۱ و ۱۲۲۴.

۵۲. پانویس ۱۶ دیده شود، برای اطلاع بیشتر بنگرید به دیوان عارف قزوینی، به کوشش عبدالرحمن سیف آزاد، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۴۷۶.

۵۳. دربارهٔ مرثیه‌های شاگردان ادیب بنگرید به: دیوان اشعار ادیب نیشابوری، ص ۷۹.

منابع

۱. آذر، مهدی، «چشم‌اندازی دیگر از زندگی ادیب نیشابوری»، *دیوان اشعار ادیب نیشابوری*، به کوشش یدالله جلالی پندری، تهران: نشر بنیاد، ۱۳۷۷.

۲. اتحاد، هوشنگ، *پژوهشگران معاصر ایران*، جلد دوم، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۷۹.

۳. ادیب نیشابوری، *دیوان اشعار*، به کوشش یدالله جلالی پندری، تهران: نشر بنیاد، ۱۳۷۷.

۴. برقعی، سید محمدباقر، *سخنوران نامی معاصر ایران*، جلد اول، تهران: نشر خرّم، ۱۳۷۳.

۵. بهار، ملک‌الشعرا، *دیوان اشعار*، به کوشش مهرداد بهار، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۸.

۶. ـــــ ، *سبک‌شناسی*، سه جلد، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰.

۷. جلالی پندری، یدالله، «ادیب نیشابوری بنیان‌گذار دانشکده‌های ادبیات ایران»، *مجله هستی*، دوره دوم، سال ۲، شماره ۱۵، پاییز ۱۳۸۲.

۸. زرین‌کوب، عبدالحسین، *با کاروان حلّه*، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۰.

۹. ـــــ ، «شعر بهار»، مندرج در *پژوهشگران معاصر ایران*، جلد دوم، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۷۹.

۱۰. شفیعی کدکنی، محمدرضا، «ادیب نیشابوری و در حاشیه شعر مشروطیت»، *دیوان ادیب نیشابوری*، به کوشش یدالله جلالی پندری، تهران: نشر بنیاد، ۱۳۷۷.

۱۱. شهاب فردوسی، هدایت‌الله، *پایان حیرت*، مشهد: [بی‌نا]، ۱۳۶۹.

۱۲. عارف قزوینی، *دیوان اشعار*، به کوشش عبدالرحمن سیف آزاد، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.

۱۳. عبرت نائینی، محمدعلی، *مدینةالادب*، تهران: کتابخانه مجلس، ۱۳۷۶.

۱۴. ـــــ ، *نامه فرهنگیان*، تهران: کتابخانه مجلس، ۱۳۷۷.

۱۵. عنبرانی، ابراهیم، «صید علی خان درگزی»، *دیوان ادیب نیشابوری*، به کوشش یدالله جلالی پندری، تهران: نشر بنیاد، ۱۳۷۷.

۱۶. فرخ، محمود، «خاطراتی از ادیب نیشابوری»، *دیوان ادیب نیشابوری*، به کوشش یدالله جلالی پندری، تهران: نشر بنیاد، ۱۳۷۷.

۱۷. ـــــ ، «یادی از انجمن‌های ادبی خراسان»، *یادگارنامه حبیب یغمایی*، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران: انجمن استادان ادبیات فارسی، ۱۳۵۶.

۱۸. گلبن، محمد، *بهار و ادب فارسی*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۱.

۱۹. گلشن آزادی، علی‌اکبر، *صد سال شعر خراسان*، به کوشش احمد کمال‌پور، مشهد: مرکز آفرینش‌های هنری آستان قدس، ۱۳۷۳.

۲۰. گنابادی، محمد پروین، «درباره صادق هدایت»، *گزینه مقاله‌ها*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۶.

۲۱. ـــــ ، «پنجمین سال درگذشت بهار»، *مجله سخن*، دوره ششم، شماره ۱۴، خرداد ۱۳۳۴.

۲۲. محیط طباطبایی، محمد، «بهار روزنامه‌نگار»، *گفتارهایی درباره چند تن از رجال ادب و تاریخ ایران*، به کوشش قاسم صافی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.

۲۳. یغمایی، اقبال، «بهار: چهل و سومین وزیر فرهنگ»، *ماهنامه آموزش و پرورش*، دوره ۴۴، شماره ۸.

۲۴. یوسفی، غلامحسین، «به یاد ادیب نیشابوری»، *برگ‌هایی در آغوش باد*، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۲.

بهار و تعامل معتدل با سنت و تجدد

سید مهدی زرقانی*

گذشته از نوشته دکتر شفیعی کدکنی و دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن که به جنبه‌هایی از شعر و شخصیت بهار پرداخته‌اند و مرحوم دکتر زرین‌کوب که به بررسی‌های فنی شعر بهار روی آورده و مرحوم آرین‌پور که از منظر یک مورخ ادبی می‌خواهد جایگاه بهار را در تاریخ ادبیات معاصر تبیین نماید - هرچند به دور از افراط و تفریط‌هایی نیست و هم مرحوم زرین‌کوب بر آن نقدی نوشته و هم کامیار عابدی - و گذشته از *یادنامه بهار* که شامل مجموعه مقالاتی از متقدمان و متأخران است، یک کتاب دیگر هم با عنوان *به یاد میهن* به چاپ رسیده که نویسنده سعی کرده در آن، هم تصویری روشن از زندگی تاریخی بهار ارائه دهد و هم در شعر او تأملاتی داشته باشد و این غیراز کتاب‌ها و مقالاتی است که به جزئیاتی دیگر از شعر و شخصیت وی پرداخته‌اند که برخی از آنها هم به زبان‌های دیگر است.[۱] هر کدام از این تحقیقات، گوشه‌ای از زندگی و شعر بهار را به ما نشان می‌دهند و سؤال اصلی ما در این مقاله در ادامه همان نوشته‌هاست، مرحوم بهار چه تعاملی با سنت و تجدد - به معنای وسیع هر دو کلمه - داشته است؟

این قدر مسلم است که بهار در میان شاعران روزگار خودش از چند جهت سرآمد بود که از آن جمله می‌توان به وسعت اطلاعات و تیزبینی تاریخی و در عین حال ایران‌دوستی او اشاره نمود. این ویژگی باعث گردید که وی، ضمن بهره‌گیری از دستاوردهای تمدن جدید بشری، به شیوه‌ای معتدل به تصفیه سنت - به معنای وسیع کلمه که شامل سنت

---

* عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد

ادبی، تاریخی، فرهنگی و عقیدتی می‌شود ـ بپردازد و غربالی به دست گرفته، آن مقدار از سنت را که برای زندگی معاصر مناسب می‌دید، برگزیند و مابقی را از دامنه فرهنگ معاصر ایران دور کند. به اعتبار این تعامل معتدل با سنت و تجدد، بهار در میان شاعران عصر خود کم‌نظیر است. اصلاً «تعامل معتدل با سنت و تجدد» می‌تواند معیار خوبی برای ارزیابی کار شاعر در هر دوره‌ای باشد. باید توجه داشت که شاعری با سنت چه برخوردی داشته؟ آیا یک‌باره آن را به کناری نهاده و غث و ثمین آن را به چشم انکار نگریسته؟ یا اینکه از سوی دیگر بام‌افتاده و چنان مفتون سنت شده که حتی خار و خاشاک آن را هم در هاله‌ای از تقدس قرار داده؟ یا رفتاری خنثی و بدون واکنش خاص در پیش گرفته؟ و یا اینکه با تعاملی معتدل، هم از سنت و هم از تجدد بهره گرفته اما در هیچ یک، کاملاً گرفتار نمانده است؟ بدون تردید این راه آخرین، بهترین است .

وقتی به بررسی فرهنگ و ادب عصر مشروطه می‌پردازی، می‌بینی که در آن اوان و حتی مدت‌ها پس از آن، به علت شوکی که در نتیجه ارتباط با غرب بر پیکره فرهنگی ایران وارد شده بود، فضای عموی فرهنگ بحرانی گردیده و افراط و تفریط‌هایی در برخورد با سنت و تجدد به وجود آمده بود. گروهی در این آشوب و غوغا، دانسته یا ندانسته، به موج‌سازی و موج سواری اهتمام داشتند و گروه دیگری نیز چشم وگوش بسته، در زیر پرچم موج سواران فرهنگی ـ ادبی قرار گرفتند. زیاد نبودند روشن‌فکرانی که بتوانند با نگرشی همه‌جانبه، تسلیم امواج خروشان نشوند و راه میانه را برگزینند. هیاهو و غوغا هم‌چنان بود که تشخیص راه درست و بر کنار ماندن از موج‌های پدید آمده، حقیقتاً، کار مشکلی بود و نیاز به تیزبینی و هوشیاری فراوان داشت. اینکه برخی معتقد بودند باید «از ناخن پا تا فرق سر غربی شد» و یا اینکه گروهی «پرداختن به سعدی را در حکم ارتجاع ادبی می‌دانستند»،(۲) جلوه‌هایی از دو سوی این افراط و تفریط است. بهار توانست در آن آشفته بازار راه میانه را برگزینند.

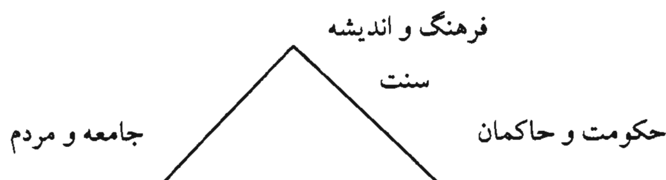
جالب است که تقریباً همزمان با مرحوم بهار در گوشه دیگری از قاره پهناور آسیا نیز شاعر اندیشمند دیگری ظهور کرد که او هم نگرش‌هایی شبیه مرحوم بهار داشت. وقتی اجتماعیات این دو شاعر متفکر را کنار هم می‌گذاریم، از این همه شباهت ایده‌ها و نظرگاه‌ها شگفت‌زده می‌شویم. این دو شاعر، هم پاس سنت را می‌داشتند و هم به تصفیه آن همت گمارده بودند و هم در عین حال نمی‌خواستند چشمشان را به روی رهاورد

تمدن جدید غرب ببندند. از سنت خودی و تجدد غربی بهره گرفتند اما یکسره مفتون هیچ کدام از این دو نشدند. این شاعر متفکر کسی نیست جز اقبال لاهوری که باید هر دوی اینان را مصلحان اجتماعی ـ فرهنگی نامید. شعر و هنر در نظر آنها وسیله‌ای بود در خدمت تصفیه فرهنگ خودی و بومی کردن فرهنگ غرب؛[۳] چنانکه با حال و هوای شرقی هماهنگ باشد. بهار در این باره چنین می‌سراید:

زغرب علم فراگیر و ده به معده شرق که فعل هاضمه‌اش با تن انضمام دهد
تو شرقیی و به شرق اندرون کمالاتی است ولی چه سود که غربت فریب تام دهد[۴]

درست به همین علت است که هم در شعر بهار و هم اقبال، بیشتر اهمیت و برجستگی از آن محتوا است تا فرم. زیرا برای آنان خود شعر هدف اولیه نبوده بلکه محتوا و اندیشه شعری در درجه اول اهمیت قرار داشته و صد البته که قدرت شعری بهار قابل مقایسه با اقبال نیست و وجه تشابه اینها فقط در دو موردی است که گفتیم.

برای اینکه قضاوتمان در خصوص بهار دقیق‌تر باشد، بهتر است ابتدا دو ساختار اجتماعی ـ فرهنگی را که مطلوب متفکران عصر بهار بوده تبیین نماییم و سپس عملکرد بهار را در این حوزه به تماشا بنشینیم، متذکر می‌شویم که این دو ساختار در تاریخ معاصر، کاملاً جنبه عینی و بیرونی نیافته و در برخی سطوح، در حد نظری باقی مانده است. به دو نمودار زیر توجه کنید .



(نمودار ۱)



(نمودار ۲)

نمودار اول نشان‌دهنده کسانی است که می‌خواستند پایه و اساس نظم اجتماعی و فرهنگی را فقط بر مدار سنت خودی قرار دهند. ما نام این گروه را سنت‌مداران می‌گذاریم و نمودار دوم حاکی از تمایل گروهی است که می‌خواستند بنای جامعه و فرهنگ را فقط بر پایه محورهایی قرار دهند که با سنت خودی مغایرت داشت و برعکس، با آنچه در مغرب زمین جریان داشت، کاملاً سازگار بود. بهتر است اینان را متجددان رادیکال بنامیم. اشکال عمده گروه اول این بود که گرفتار تفریط شده بودند و نمی‌خواستند واقعیت را بپذیرند. آنان به اشتباه کلیت سنت را در هاله‌ای از تقدس قرار داده بودند و در نظر آنان سنت در همه ابعادش وحی منزل بود و هرگونه تغییر در آن، خلاف حکم ازلی. این سخت‌گیری و تعصب جلوه‌های بارزی داشت؛ مثلاً در سطح سیاسی، گروهی بودند که با اصل مشروطه ـ به علت اینکه پدیده‌ای متعلق به جامعه کفار است و نظیرش در جامعه رسول نبوده ـ مخالفت می‌کردند.[۵] اما اشکال گروه دوم، سنت‌ستیزی افراطی و غرب‌گرایی شتابزده آنها بود. غافل از اینکه تفاوت‌هایی عمده میان فرهنگ بومی و غربی وجود دارد و رسالت یک روشنفکر، بومی کردن مفاهیم وارداتی است و زمینه‌سازی برای استفاده از آنها، نه استفاده خام از آنها. توضیح اینکه، بعد از آشنایی ایرانیان با مغرب زمین، اندک اندک گروهی از روشنفکران ایده‌های نوینی را مطرح کردند که در سه سطح فرهنگ و اندیشه، حکومت و نظم اجتماعی با سنت موجود در فرهنگ خودی مغایرت داشت. این تفکرات درست مانند نیلوفری که بر تنه درخت می‌پیچد و به سرعت بالا می‌رود و همه قسمت‌های درخت را در سلطه خود در می‌آورد، از شاخ و برگ درخت جامعه ایران بر آمد و به طرز شگفت‌آوری رشد کرد. مقابله با هر آنچه بوی عربی ـ سنتی می‌داد از جمله دین در این دوره مطرح گردید.[۶] این چنین شد که چالشی تند بین طرفداران سنت و تجدد در گرفت و هر گروه با چوب و چماق به میدان آمده و به چیزی غیر از نابود کردن حریف، رضا نمی‌دادند. ناگفته نماند که این جدال، در سطح متفکران و نخبگان بیشتر نمود داشت و توده مردم در این میان به مانند گرد و غباری بودند که در مسیر تند باد قرار گرفته باشند و هر لحظه به جانبی افکنده می‌شدند. حال پرسش محوری ما در این است که مرحوم بهار در این میان چه روشی را برگزیده است؟ نسبت او با سنت و تجدد چه بوده است؟ ما نمی‌خواهیم فقط برخورد بهار را با سنت ادبی بررسی کنیم بلکه زاویه دید ما کمی بازتراست و می‌خواهیم برخورد او را با سنت به‌طور عام بررسی نماییم، «چون که صد آید نود هم پیش ماست».

۱. بهار و تعامل با ضلع اول مثلث

ضلع اول مثلث مذکور، فرهنگ و اندیشه است. بدیهی است سنت‌مداران، فرهنگ و اندیشه‌ای را می‌پذیرفتند که بر مبنای سنت خودی باشد و تجددطلبان برعکس. برای هر دو گروه در این حوزه مسائلی مطرح بود؛ مثلاً تجددطلبان با استناد با ناسیونالیسم ـ که پدیده‌ای غربی بود و ریشه در سنت ما نداشت ـ به ایران‌پرستی و باستان‌ستایی افتاده بودند و با هر چه رنگ و روی غیرایرانی داشت ـ از جمله عربیت و در نتیجه اسلام ـ به مبارزه برخاسته بودند. اندیشه دینی هم برای هر دو گروه مطرح بود، اما هر کس حرف خودش را می‌زد. میراث فرهنگی از دیگر موضوعات مورد مناقشه بود. بهار در خصوص این سه مسأله مربوط به حوزه فرهنگ و اندیشه نظریاتی داشته است.

الف) ناسیونالیسم:

احساسات ناسیونالیستی در دوران مشروطه و عصر رضاخان اوج گرفت. این ناسیونالیسم در دوره مشروطه بیشتر صبغه باستانگرایی و در عین حال احساساتی داشت ودر عهد رضاخان جنبه ضد عربی و در نتیجه ضد دینی هم به آن افزوده شد و در هر دو مورد گرفتار افراط و تفریط گردید. به اعتبار همین ویژگی‌های غیر معتدل آن است که برخی اعتقاد دارند این «ناسیونالیسم، اصولاً یک ایدئولوژی رمانتیک است».[۷] همچنین ناسیونالیسم این روزگار گرفتار آفت قوم‌گرایی و نژادگرایی هم گردید[۸] و متأسفانه بسیاری از اندیشمندان، شاعران و نویسندگان کم و بیش به آن گرفتار آمدند. بهار متوجه این افراط و تفریط شده بود. بنابراین «برخلاف بعضی از وطن‌پرستان عصر ما، ایران را محدود در سنگ‌نوشته‌های هخامنشی و یا ادبیات اوستا و دین زرتشت و عصر ماقبل اسلام نمی‌دانست، بلکه ایران را موجودی زنده با همان سوابق و با لواحق بسیار درخشان از عصر اسلامی می‌دانست».[۹] این بود که از یک‌سو سعی داشت نوعی ناسیونالیسم خالص را ـ که عبارت بود از وطن‌دوستی و غیرت ملی برای حفظ هویت قومی ـ در اشعارش تبلیغ کند و از دیگرسو، نگاه خوانندگان شعر خود را متوجه این نکته مهم بنماید که اولاً، در ایران باستان هم اشکالات فراوانی وجود داشته (مثلاً حکومت‌ها استبدادی بوده است).[۱۰] وثانیاً اسلام و تفکر اسلامی مغایرتی با ناسیونالیسم و وطن‌دوستی ندارد چون این دین جزیی از هویت تاریخی ماست و بهترین راه‌ها را برای

فلاح و رستگاری بشریت ارائه داده است. بر این اساس، هم با آنانی که به بهانه ناسیونالیسم به باستان‌پرستی افتاده بودند، مخالفت می‌کرد و هم با آنان که دین اسلام را مغایر ناسیونالیسم قلمداد می‌کردند. او می‌خواست یک مسلمان ایرانی متجدد باشد و برای او ناسیونالیسم عبارت بود از ایران‌دوستی، دین‌داری و اصلاح فرهنگ بیمار کلاسیک. این نوع ناسیونالیسم در بسیاری از اشعار دیوان او نمود دارد؛ از جمله در مثنوی بلند «هدیه تاگور» و قصیده «آیینه عبرت». حتی مرحوم بهار در بخشی از غزلیات و اشعار تغزلی خود این احساس معتدل ایران‌دوستی را نشان داده است .

ـ از غم ایران دلم گرفته به نوعی

کز پی درمان خود فراغ ندارد[۱۱]

ـ نیست دل ز ایران گسستن خوش ولی ترسم بهار

دل ز ایران بگسلد زین فتنه ایران گسل[۱۲]

ـ عشق من این بود که در ملک جم

نابغه‌ای قد بنماید علم

نابغه‌ای صالح و ایران‌پرست

رشته افکار بگیرد به دست[۱۳]

و نیز در قالب‌های دیگر شور کنترل‌شدهٔ وطن‌دوستی را به خواننده القا می‌کند و او را از همان مسیر عاطفی می‌گذراند که خود عبور کرده است:

بده ساقی آن می که خواب آورد — شرابی که در مغز تاب آورد
شرابی که گر نوشدش نیکلا — دگر چشم پوشد ز آزار ما...
خوشا مرز آباد ایران زمین — خوش آن شهریاران با آفرین
کجا رفت آن کاوه نامدار — کجا شد فریدون والا تبار
ببینند کین جای مانده تهی — ز آورنگ و دیهیم شاهنشهی[۱۴]

اگر این احساس معتدل بهار را معیار شاخص برای «ناسیونالیسم معتدل» در نظر بگیریم، بدون تردید راه به خطا نبرده‌ایم. در حق بهار همین بس که در آن بحبوحه باستان‌گرایی افراطی و ناسیون‌گرایی غیرمعقول، او بهترین راه را برگزید. دیگران هم به این حس بهار اشاره کرده‌اند: بهار «ایران را دوست دارد و در اندیشه اعتلا و آبادی اوست.... گذشته او، ادبیات و فرهنگ او، زیبایی‌ها و شوربختی‌های او را می‌شناسد و او را شایسته

دوست داشتن می‌شمرد».[۱۵] ناگفته نماند بهار در اشعارش هیچ‌گاه از واژه ناسیونالیسم استفاده نکرده است.

ب) اندیشه دینی:

در حوزه اندیشه دینی نیز بهار سعی دارد از افراط و تفریط بر کنار بماند. البته، بررسی ابعاد و زوایای اندیشه دینی بهار از حوصله این مقاله خارج است و بنده تفصیل مطلب را در جای دیگری آورده‌ام.[۱۶] اینجا فقط اشاره می‌کنم که بدون تردید، در اندیشه بهار، دین نقش محوری دارد. به نظر او، ضرورت دین برای زندگی فردی و اجتماعی بشر، امری بدیهی و غیرقابل انکار است. بر همین اساس بود که نگرش‌های لائیک را خطای بشر قلمداد می‌کرد:

دولت و دین هم‌نواست ملت بی‌دین خطاست
زانکه در اصل بقاست دولت و دین توأمان[۱۷]

همین بیت نشان می‌دهد که او با سکولاریسم (جدایی دین از سیاست) که توسط برخی تجددطلبان مطرح می‌شد، نیز مخالف است. هم این بیت و هم حجم زیادی از ادبیات دینی که در دیوان بهار است، به ما نشان می‌دهد که در ژرف‌ساخت اندیشه بهار، دین در همه شؤون فردی و اجتماعی زندگی بشر نقش بسیار برجسته‌ای دارد. در همین‌جاست که خط او از خط تجددطلبان افراطی جدا می‌گردد و انگار خطاب به همین گروه است که در بخشی از مثنوی‌ها با عنوان «در نیکنامی و بدنامی»، چنین می‌سراید:

متجدد نما و کهنه‌پرست — بی‌رقم قوشچی و بی‌می مست
گویی از ملت و خدا و نماز — گوید:این ژاژها به دور انداز
کهنه شد این و کهنه نیست به کار — دهر نو شد تو نیز چیز نو آر[۱۸]

و یا در حکایت «رفیق بی‌وجدان» آن گروه از تجددطلبان را ـ که با استفاده از چند نام دهان پر کن، اصل دین را زیر سؤال می‌برند ـ به ابلیسی تشبیه می‌کند که جوانان ساده لوح را گمراه می‌کنند:

چند سطر از لافونتن و مولیر — چند شعری ز روسو ولتر
که ز مونتسکیو سخن راندی — که ز داروین مقالتی خواندی
سخنان قشنگ و ساده فریب — برد از آن ساده‌لوح صبر و شکیب[۱۹]

تا اینجا موضع بهار را نزدیک به طرفداران سنت می‌بینیم و حتی نوک پیکان انتقادش را متوجه شلنگ‌اندازی‌های تجددطلبان رادیکال. اما زیبایی و عمق کار او آنجاست که وی از منظرهای دیگری هم به پدیده‌ها می‌نگرد و بخش‌هایی از سنت را به انتقاد می‌گیرد و از اصلاحات دینی سخن می‌گوید. در واقع آنچه او را به حوزه مثلث دوم نزدیک کرده و از حصار مثلث اول خارج می‌کند، همین نگاه جدید است. به زعم بهار، دینداران در طول تاریخ خرافات و شائبه‌هایی بر پیکره دین وارد آورده‌اند. بنابراین لازم می‌بیند ذهنیت دینی قوم را اصلاح کند. به نظر او دینداران در طول تاریخ، قدر گوهر تابناک اکنون در غبار آلاینده‌ها از درخشش افتاده است. تعصب‌های مذهبی بی‌جا میان مسلمانان از عمده‌ترین این اضافات است:

دین را مکن آلوده تعصب کاسلام از آلایش است عاری

بی‌دین فسرد مردم زمانه بی‌دینی را نیست استواری[۲۰]

در این آسیب‌شناسی تاریخی ـ دینی، غیر از تعصب، وی سه آفت را برجسته‌تر نشان می‌دهد که بر درخت تناور دین افتاده و رشد آن را مختل کرده است:

۱. آغشته شدن دین با تفسیرها و باورهای قشری مذهبان و جاهلانی که حقیقت دین و جریان‌های دینی ـ مثلاً واقعه عاشورا و غیبت امام عصر ـ را نمی‌فهمند و

۲. ارتباطی خنثایی که توده مردم با باورهای مذهبی دارند و در نتیجه هیچ‌گاه دین را به صورت جدی و آگاهانه وارد زندگی عملی خود نمی‌کنند:

ـ ای سفیهان بهر خود هم اندکی غوغا کنید

حال خود را دیده واغوثاه و واویلا کنید

کشته شد شاه شهیدان تا شما گیرید پند

پیش ظالم پافشاری یکه و تنها کنید[۲۱]

ـ هی علی و هی حسین و هی حسن گویم چو نیست

نی علی و نی حسین و نی حسن من باکیم

خلق ایران دسته‌ای دزدند و بی‌دین دسته‌ای

سینه‌زن، زنجیرزن، قداره‌زن، مس باکیم

گویم این قداره را برگردن ظالم بزن

لیک شیطان گویدش بر خویش زن من باکیم

گـویم ایـن زنـجیر بـهر قـید دزدان است و او
هـی زنـد زنـجیر را بـر خـویشتن، مـن بـاکـیم
گـویمش بـاید بـپوشانی کـفن بـر دشـمنان
بـاز مـی‌پوشد بـه عـاشورا کـفن، مـن بـاکـیم
گـویمش دیـن رفت از کـف گـوید ایـن باشد نشان
بـر ظـهور مـهدی صـاحب زمـن، مـن بـاکـیم[۲۲]

بهار در خصوص برداشت‌های غلطی که دینداران از دین کرده‌اند، حکایت «کلبه بینوا» را به نظم کشیده و در آن آورده است:

ز داد و ز دیـن بـر تـو رفت ایـن ستم — کـه ایـن داد و دیـن از جـهان باد کـم
گر این داد و دین است پس کفر چیست — بر این داد و دیـن بـر ببـاید گـریست[۲۳]

۳. اختلافات مذهبی مسلمانان باعث گردیده مشرکان بر آنها فایق آیند و اینان در جنگی بی‌سرانجام، از دست یافتن به گوهر سعادت باز مانند:

ـ ثـروت و مـلک و نـاموس مـا را — بـرده ایـن اختلافات مـذهب[۲۴]
ـ دیـن جـدا کـردمان ز یکـدیگر — لعـنت حـق بـاد بـر نـفاق بشـر
ـ زان که بُد اسلام در آن گه به جـد — یک جهت و متحد و متحد و متفق
لیک نـفاق آمـد و کـرد آنچه کـرد — تا که فـتادیم بـدین رنـج و درد[۲۵]
ـ مـا زچـه بـر فـرع هـیاهو کـنیم — قـاعده اصـل ز پـا افکـنیم...
آنکـه مـر ایـن دیـن را بـنیان نـهاد — قـاعده کـار بـه قـرآن نـهاد
مـعنی قـرآن ز مـیان بـرده‌ایـد — جـان پـیمبر را آزرده‌ایـد[۲۶]

بنابراین، آنچه بهار را از متجددان تندرو جدا می‌کند، این است که دین و حکومت دین‌مدار را برای زندگی فردی و اجتماعی بشر لازم می‌داند و مثلاً اعتقادی به سکولاریسم ندارد و آنچه او را از سنت‌مداران متعصب جدا می‌کند، اعتقاد او به ضرورت اصلاحات در دین است. منظور ما از تعامل معتدل با سنت و تجدد این است.

ت) رویکرد جدی به اصلاح و تصفیه میراث فرهنگ خودی:

این هم از دیگر مظاهر نگاه چندجانبه بهار است. به نظر می‌رسد در مرکز وجودی بهار، شاعری ایستاده که می‌خواهد هر موضوعی را از چند منظر ببیند. در این ساحت، البته

بهار به موضوع طرفداران مثلث دوم نزدیک‌تر شده و به اصطلاح یک اصلاحگر می‌شود. او به خوبی دریافته که از سنت بهره بردن خوب است اما در آن گرفتار ماندن بد. بنابراین «در برابر اندیشه‌های نو و تحول زمان و پیشرفت‌های علم، باز و پذیرنده است».[۲۷] استاد شفیعی کدکنی هم در جایی آورده که «گرایش به اصلاحات در شعر وی دیده می‌شود».[۲۸] عمده آرای اصلاح‌گرایانه او در چند محور خلاصه می‌شود. نخست اصلاح‌طلبی در زمینه حکومت و سیاست و توجه به اصلاح اخلاقی قوم. در این راستا، هم معضلات مربوط به اخلاق فردی و هم کج‌روی‌های موجود در اخلاق اجتماعی قوم را با دقت و همچون طبیبی آگاه تشخیص داده و آن را در قالبی هنری پیش چشم مردمش می‌آورد و البته راه‌حل‌هایی فراخور نیز ارائه می‌دهد؛ به نمونه زیر توجه کنید.

این دود سیه فام که از بام وطن خاست — از ماست که برماست
وین شعله سوزان که برآمد ز چپ و راست — از ماست که برماست
جان گر به لب ما رسد از غیر ننالیم — با کس نسگالیم
از خویش بنالیم که جان سخن اینجاست — ازماست که برماست
یک تن چو موافق شد یک دشت سپاه است — با تاج و کلاه است
ملکی چو نفاق آورد، او یکه و تنهاست — ازماست که برماست
ما کهنه چناریم که از باد ننالیم — بر خاک ببالیم
لیکن چه کنیم کاتش ما در شکم ماست — از ماست که برماست
اسلام گر امروز چنین زار و ضعیف است — زین قوم شریف است
نه جرم ز عیسی نه تعدّی ز کلیساست — از ماست که برماست
ده سال به یک مدرسه گفتیم و شنفتیم — تا روز نخفتیم
و امروز بدیدیم که آن جمله معماست — از ماست که برماست
گوییم که بیدار شدیم این چه خیالیست — بیداری ما چیست
بیداری طفلی است که محتاج به لالاست — از ماست که برماست
از شیمی و جغرافی و تاریخ نفوریم — از فلسفه دوریم
و ز قالب و أنْ قُلْتَ به هر مدرسه غوغاست — از ماست که برماست[۲۹]

و گاهی در قالب غزلیات که به حیث عاطفی در سطح بالاتری از اشعار انتقادی قرار

دارند، به چنین مضامینی می‌پردازد:

زین قوم چه خواهی که بهین پیشه‌ورانش گهواره تراشند و کفن‌دوز و دگر هیچ
زین مدرسه هرگز مطلب علم که اینجا لوحی سیه و چند بدآموز و دگر هیچ(۳۰)

دوم، اصلاحگری در میراث فرهنگی کلاسیک: بهار به خوبی دریافته بود که فرهنگ سنتی خودی با وجود درخشش تاریخی، به‌طور جدی نیاز به خانه تکانی دارد. بنابراین یک پایه مدینه فاضله خود را بر اصلاح و تصفیه این میراث کهن نهاده بود و رویکرد جدی به تجدد را ضرورتی همه‌جانبه می‌دانست:

فرتوت گشت کشور و او را بایسته‌تر ز گور و کفن نیست
یا مرگ یا تجدد و اصلاح راهی جز این دو پیش وطن نیست(۳۱)

بنابراین نه مانند متجددان رادیکال یک‌باره همه گذشته تاریخی خود را انکار کرده و بر آن غبار فراموشی و نفرت می‌پاشد و نه آن سنت و میراث را در حکم وحی منزل قلمداد می‌کند که امکان هیچ جرح و تعدیلی در آن نباشد.

اما کجای این «قبای ژنده» توجه بهار را جلب کرده است؟ «پوستینی کهنه» که هم گرانقدر است و هم بر دامان آن لکه‌هایی به چشم می‌خورد که باید زدوده شوند. آن‌طور که از مجموعه اشعار بهار بر می‌آید، وی تصوف انحرافی ـ نه عرفان ناب ـ را از خطرناک‌ترین پدیده‌های فرهنگی ـ عقیدتی می‌دانسته که نه تنها در طول تاریخ با جان و رگ و پی ایرانیان در آمیخته و جزیی از شخصیت قومی آنها شده، بلکه رسوبات آن تا دوره خود شاعر هم رسیده است. این ایدئولوژی برای زندگی مدرن و با معیارهایی که عقلانیت مدرن در زندگی بشر ایجاد کرده بود، هیچ تناسبی نداشت .لذا می‌بایست از دامان فرهنگ زدوده می‌شد. ارمغان این پدیده (تصوف انحرافی) برای فرهنگ سنتی ما چه بوده است؟ جبرگرایی، خردگریزی، اشراق به جای دلیل، دنیاستیزی و علم‌گریزی ـ به معنای علم دنیایی ـ گوشه‌نشینی و رواج روحیه تسلیم. واکنش تاریخی ایرانیان به این پدیده نامیمون هم جای تأسف دارد. گروهی تسلیم این جریان انحرافی شده و دست کم در حد تئوری، دنیاستیز، جبرگرا، علم گریز، انعطاف‌گرا و گوشه‌نشین شدند و گروه دیگری درمقابل، از سوی دیگر بام افتادند و چنان غرق شادخواری و شادکامی شدند که جنبه انسانی و معناگرای زندگی را در تاریکخانه ذهنشان پنهان کردند. ادبیات فارسی مشحون است از نمودهای این افراط و تفریط‌هایی که نقطه مقابل اعتدالی بود که در

زیرساخت اندیشه بهار وجود داشت. از این رو وی در صدد اصلاح ساختمان اندیشه تصوف‌گرای قوم برآمد و در این راستا چهار اقدام عمده انجام داد:

۱. در شعرش، رویکردی جدی به درونمایه‌های صوفیانه ندارد؛

۲. در همان مقداری که به مضامین صوفیانه ـ عارفانه پرداخته، کاملاً نگرشی متفاوت از نوع نگاه افراطی ـ تفریطی گذشته دارد؛

۳. دنیا را از زندانی که تصوف انحرافی برایش ساخته بود، رها می‌کُند و به کار و کوشش دنیوی بهای فراوانی می‌دهد، می‌پذیرد که ما آمده‌ایم تا زندگی کنیم نه بمیریم و زود رها شویم. برخلاف ایدئولوژی صوفیانه، خود زندگی دنیوی برای او موضوعیت دارد و اگر قرار است آخرتی آباد شود، در نتیجه آبادانی همین دنیاست. البته در این مسیر، گرفتار شادخواری افراطی نمی‌شود و یا ارزش‌های مقدس را فدای دنیا و مافی‌ها نمی‌کند؛

۴. سعی می‌کند ذهنیت مخاطبان را از احساس‌محوری و عاطفه‌مداری جدا کرده و در جای مناسب خودشان بنشاند. حال برای اینکه موضوع مسجل شود، نمونه‌هایی از اشعار او را بررسی می‌کنیم.

بر تختگاه تجرد سلطان نامورم من	با سیرت ملکوتی در صورت بشرم من
این عالم بشری را من زاده گل و خاکم	لیکن ز جان و دل پاک از عالم دگرم من
سلطان ملک فنایم منصور دار بقایم	با یاد هوست هوایم وز خویش بی‌خبرم من
پیش خزان جهالت و اسفند ماه تحیر	خرم بهار فضایل و اردی مه هنرم من
از کید مادر دنیا غار غمم شده مأوا	مر خسرو علوی را گویی مگر پسرم من[۳۲]

یک ویژگی منفی تصوف انحرافی، انکار و تقبیح وجود انسانی بوده به بهانه مبارزه با کبر و انسانیت تا جایی که اینان رسیدن به کمال انسانی را تنها پس از گذر از مرتبه انسانی و تولد در مراتب فراانسانی (فنا) امکان‌پذیر می‌دانستند. آنان گاه در این راه چندان پیش می‌رفتند که عزت انسانی کاملاً تحت‌الشعاع قرار می‌گرفت. بهار با انتخاب ردیف من و نسبت دادن مرتبه‌های کمال عرفانی به همین من، به خواننده چنین القا می‌کند که می‌توان در همین مرتبه انسانی باقی ماند و روحیه عزت انسانی خویش را هم حفظ نمود و در عین حال، به کمال مورد نظر عرفا هم رسید. دیگر اینکه در این غزل، فلسفه حیات نه بر اساس دنیاستیزی و گوشه‌گیری که اتفاقاً برعکس، مبتنی بر مهرورزیدن به زیبایی‌های

زندگی و جنبه‌های مادی آن است. شاعر خود را به سلطان، بهار خرم، اردیبهشت ماه و پسر خسرو علوی تشبیه کرده است که کاملاً از آن دنیاگریزی افراطی صوفیانه به دور است. نکته جالب‌تر اینکه او جهالت را به خزان و تحیر را به زمستان تشبیه کرده و هم از جهالت می‌گریزد و هم از تحیر. این در حالی است که در تفکر صوفیانه ـ عارفانه، تحیر اساس جهان‌بینی سالک کمال یافته را شکل می‌دهد.

اجازه بدهید برای ذکر نمونه دیگر به شعری استناد بجویم که در دوران کودکی و در کتاب‌های درسی آن ساله خوانده بودم و بدون اینکه علت آن را بدانم، پیوسته در اثر خواندن این شعر در من میل به تلاش و کوشش تقویت می‌شد. عجیب است که کودکان امروزی نیز هر گاه شعر مذکور را می‌خوانند، همان احساس را تجربه می‌کنند:

برو کار میکن مگو چیست کار که سرمایه جاودانی است کار
نگر تا که دهقان دانا چه گفت به فرزندگان چون که می‌خواست خفت
که میراث خود را بدارید دوست که گنجی ز پیشینیان اندروست
من آن را ندانستم اندر کجاست پژوهیدن و یافتن با شماست
چو شد مهر مه کشتگه بر کنید همه جای آن زیر و بالا کنید
نمانید ناکنده جایی ز باغ بگیرید زآن گنج هر جا سراغ...
قضا را در آن سال، از آن خوب شخم ز هر تخم برخاست هفتاد تخم
نشد گنج پیدا ولی رنجشان چنان چون پدر گفت شد گنجشان[۳۳]

در شعر صوفیانه کلاسیک گنج در نتیجه گوشه‌نشینی و خراب کردن درون به دست می‌آید؛ چنانکه جایگاه گنج، خرابه‌ها و گوشه‌های دور افتاده تعیین شده بود و در اثر قناعت می‌شد به گنج رسید نه تلاش مادی. اصولاً در شعر عرفانی فارسی، «گنج و کنج و قناعت»، مثلثی را تشکیل می‌دهد که سوای تناسب فرمی، هر یکی تداعی‌کننده معنای دیگری نیز هست:

اوحدی مراغه‌ای:

گنج وصلت هم در این ویرانه‌هاست آنچنان گنجی ز ناکامم بده[۳۴]

خواجوی کرمانی:

کرده‌ایم از ملک هستی کنج عزلت اختیار
وین دل ویرانه گنج و نیستی گنجور ماست[۳۵]

سعدی:

به صبرش در آن کنج تاریک جای به گنج قناعت فرو رفته پای[۳۶]

صائب:

گنج در ویرانه صائب جمع سازد خویش را

از دو عالم گوشه ویرانه‌ای ما را بس است[۳۷]

از این نمونه‌ها در شعر عرفانی فارسی فراوان یافت می‌گردد. در شعری که از بهار آوردیم، اولاً اصالت به کار و تلاش بدنی و بیرونی داده شده است و گنج در نتیجه همین تلاش بیرونی و آبادکردن دنیا به دست می‌آید، نه گوشه‌نشینی و قناعت و توجه به دنیای درون. به‌طور کلی بهار در مجموعه اشعارش سعی دارد نگاه درون‌نگر و انفسی ایران را پس از چندین قرن، به بیرون جلب نموده و آن را آفاقی گرداند. این مسأله در مرکز اندیشه شعری او نشسته است چنانکه آن را برابر با ماهیت زندگی می‌بیند:

زندگی جنگ است و تدبیر معاش زندگی خواهی چو مردان کن تلاش

و در ادامه همین ابیات، از قول مرحوم اقبال می‌آورد:

شمه‌ای در حال و استقبال تو هان نه من گویم که گفت اقبال تو

زندگی جهد است و استحقاق نیست جز به علم انفس و آفاق نیست

فارغ از اندیشه اغیار شو قوّت خوابیده‌ای، بیدار شو[۳۸]

او درباره هر گروه و طبقه اجتماعی که سخن می‌گوید ـ از شاه گرفته تا وزرا و وکلا و تا اوساط‌الناس و تا طبقه فروتر ـ تأکید فراوانی دارد بر تلاش و کوشش تا فرهنگ را از آن حالت رخوت و سستی خارج نماید:

ـ بر کار شود مردم دانشمند پرکار نابود شود این گروه لافزن رند[۳۹]

ـ وان کاهلی و سستی و بطالت فقر آورد و نیستی و زاری[۴۰]

پدیده فکری ـ فرهنگی دیگری که در دوره کلاسیک رشد سرطانی کرده بود و بهار آن را هم برای جامعه عصر خودش زیان‌آور تشخیص داده بود و در پی اصلاح آن برآمد، احساساتی بودن شخصیت قومی و در هم ریختن مرز میان عقل و دل ـ به‌عنوان کانون‌های تفکر و احساس ـ بود. او به‌درستی دریافته بود که روحیه احساس‌محور به جای خردمدار و حکومت دل به جای حکومت عقل که قرن‌ها دامن‌گیر ایرانیان شده بود، آنها را از مسیر اعتدال خارج کرده و مانع پیشرفت این قوم مستعد گردیده است:

ـ ذوق بشریت را این عشق کهن گم کرد   عشقی نو و فکری نو اندر بشر اندازید[۴۱]

برای مداوای این بیماری مزمن وخطرناک ـ که به حد اپیدمی هم رسیده بود ـ بهار در مجموعه اشعارش، به جنبه‌های صرفاً عاطفی انسان و ابعاد غذایی کمتر پرداخته است. اگر به دیوان بهار مراجعه کنیم، در نگاه اول متوجه حجم کم تعداد غزل‌ها و اصولاً روحیه تغزلی می‌شویم. آیا این، از جمله، بدان جهت نیست که وی تزریق چنین روحیه‌ای به پیکره فرهنگ را مضر می‌دانسته لذا از توجه جدی به آن پرهیز کرده است؟ هر چند ممکن است که علت دوم آن، استعداد حماسی و غیرتغزلی بهار در شاعری باشد. به نظر می‌رسد بهار به خوبی دریافته بود که هر چند عشق و روحیه عاشقانه، به شیرینی عسل است، اما برای فرهنگ ما که دچار بیماری احساس‌گرایی افراطی است، همین عسل، به منزله سم است. جالب‌تر اینکه، بهار در همان حدی هم که به مضامین تغزلی پرداخته، از منظری شاد و پویا و سرزنده است .در این‌گونه اشعار، نه از آن سادیسم و دیگر آزاری معشوق جلوه و جلای چندانی می‌بینم و نه از مازوخیسم و خودشکنی عاشق؛ بلکه عشق عامل فعالی است که انرژی حیات را در آدمی تولید می‌کند. عشق، بیش از آنکه یک مفهوم ذهنی و اثیری و آسمانی باشد، پدیده‌ای است عینی و دارای مصادیق روشن و در خدمت زندگی بشر در روی زمین نه در آسمان:

ـ یاس را آواره کرد افرشته عشق و امید
قوتی دیگر ز فیض نو جان افزا گرفت[۴۲]

ـ طبیعت جذبه عشق از تو آموخت
که تو خود عشق را مبنایی ای زن[۴۳]

ـ سر به سر هستی از این عشق و از این جاذبه خاست
باشد این قصه و اسرار ازل افشانی[۴۴]

خلاصه و نتیجه آنکه بهار در ضلع اول مثلث ـ اندیشه و فرهنگ، نه تسلیم موج‌سازی‌ها و موج‌سواری‌های متجددان رادیکال شده و نه چنان مفتون سنت که به نقد آن نپردازند. وی هم از سنت و هم از دستاوردهای جدید بشر بهره گرفته تا جامعه را به طرف کمال هدایت کند.

۲. بهار و ضلع دوم مثلث

ضلع دوم مثلث، حکومت و حاکمان هستند. در سراسر سنت دو هزار و پانصد ساله

ایرانی، نوع حکومت‌ها، جز در دوره‌هایی محدود، سلطنتی مطلقه (استبدادی) بوده است. در این حکومت‌ها، حاکم در حکم سایه خدا بوده و سخن او با چند واسطه همان سخن خدا. فرهنگ غالب بر جامعه فرهنگ شبان ـ رمگی بود که بر اساس آن، نسبت حاکمان به مردم، نسبت چوپان به گوسفندان بوده و صلاح و مصلحت مردم را نه خودشان که حاکمانشان تشخیص می‌داده‌اند.(۴۵) بهار این نوع حکومت‌ها را به تجربه ذهنی و از راه مرور تاریخ دریافته، گو اینکه در اوایل جوانی کیفیتی از آن را نیز در دم و دستگاه‌های قاجاری به چشم دیده بود. از مجموعه عملکرد سیاسی و اشعار بهار بر می‌آید که چنین حکومتی را مناسب روزگار خود نمی‌دانست. وی در مجموعه اشعارش هر کجا به نوع حکومت‌های استبدادی رسیده، موضعی خصمانه به خود گرفته است:

گوش کن که پیش از ما در جهان بسی بودست
قصرها که ایوانشان برگذشتی از کیوان
کوروش معظم کو وان که قفل‌ها برداشت
از دفاین آشور وز خزاین کلدان
کبر و سرکشی تا چند ای سلاله انسان
حال آخرین بنگر ذکر اولین برخوان(۴۶)

هم اینجا که با سنت حکومتی و حکومت سنتی مخالف است و با تجدد موافق، و هم آنجا که به حکومت سلطنتیْ مشروطه با چشم قبول می‌نگرد، موضع او به طرفداران مثلث دوم نزدیک شده است. در این راستاست که در قصیده‌ای خطاب به شاه، از او می‌خواهد که تعهدات خود را نسبت به مشروطه پیش چشم داشته باشد(۴۷) و در شعر دیگری از بازگشایی مجلس شورا، به کور شدن چشم استبداد تعبیر می‌نماید که در مجموع بیانگر تمایلات اوست نسبت به این نوع حکومت:

شاه نو بر تختگه مأوا گرفت   بار دیگر حق به مرکز جا گرفت
روز شادی و سرور است ای بهار   چشم استبداد کور است ای بهار(۴۸)

در همین جهت است مدیحه‌های مکرّری که وی در ستایش آزادی‌خواهان و انقلابیون مشروطه سروده است.(۴۹)

اینکه بهار گوشه‌چشمی به نوع حکومت‌های مغرب دارد، باز ناشی از همین تجددطلبی و نوگرایی اوست و در این مورد البته به مثلث دوم نزدیک‌تر هم می‌شود؛ از

جمله در شعری که در آن به مقایسه ناصرالدین شاه با بیسمارک و گلادستون پرداخته و مرتبه شاه ایران را دون پایه می‌شمارد[۵۰] و در شعر دیگری از دموکراسی به اختر سعد تعبیر می‌نماید:

اختر سعد دموکراسی ز مغرب بر دمید

پرتو آن اختر از مغرب سوی مشرق رسید[۵۱]

اکنون حکومت و حاکمان ایده‌آل بهار را در دیوان او جست‌وجو می‌کنیم. فهرست صفات شاه ایده‌آل: عدل (با بیشترین تأکید)، نیک رفتاری با مردم و حمایت از مظلومان، طرفداری از آزادی بیان و اندیشه، دانشمندی وخردمندی، قانون‌مداری، تلاش برای آبادی وطن، آشنایی با طباع مردم و علومی نظیر تاریخ و جامعه‌شناسی، جود و کرم، برخورداری از اعتدال، هوشیاری، دین پژوهی، توجه به خدا، تقوی، راستی و شجاعت، اعتدال رفتاری، حزم و عزم پایدار، وقار، خوشخویی و خوش‌گفتاری و چیزهایی در همین راستا.[۵۲]

چنانکه می‌بینیم وی به پنج صفت تأکید بیشتری دارد: عدالت (هم در سطح رفتاری فردی و هم اجتماعی)، خردمندی و دانشوری، قانون‌مداری و وطن‌دوستی، دین‌مداری و اخلاق‌گرایی. در خصوص دیگر کارگزاران حکومت نیز بر همین چند صفت تأکید بیشتری می‌ورزد:

شاه بود ناگزیر در همه حال از وزیر — تجربه باید ز پیر هست چو دولت جوان

ـ عالمانند دایه کشور — از جهالت وقایه کشور

تا قلم هست در کف جهال — نشود کم ز دهر جنگ و جدال[۵۴]

ـ همه استمگران جهولانند — ظالمان جاهلان و غولانند

جاهلان ظالمند یا مظلوم — مترادف بود جهول و ظلوم...[۵۵]

اینها نشان می‌دهد نقص عمده‌ای که بهار در حکومت‌های سنتی یافته، استبداد، جهل و دوری از جوهره اخلاق و دین بوده است. در مقابل، تجربه حکومت‌های مغرب زمین به بهار ثابت کرده که تکیه بر مردم و مشارکت مردم در نهاد حکومت، می‌تواند هم مانع استبداد گردد و هم عدالت اجتماعی را در سطح گسترده‌ای ترویج دهد. این دو نتیجه از تأمل در سنت حکومتی شرق و غرب برای او حاصل شده بود.

نمونه‌هایی از اشعار او که بر جنبه‌های دینی ـ اخلاقی حکومت تأکید داشت را ذکر

کردیم. بخشی از اشعار او به نقش و جایگاه مردم در نهاد حکومت تأکید دارد. به زعم بهار، مردم و شاه در اداره کشور نقشی موازی و مکمّل دارند و این‌گونه نیست که یکی در مقام حاکم مطلق و دیگری در مرتبه محکوم بالذات باشد. این معنا از چند جای دیوان بر می‌آید: یکی آنجا که شاه و پارلمان را به دو کفه ترازو تشبیه نموده و در ادامه همان شعر تأکید می‌کند که هم انتخابات مهم است و هم آزادی؛ و یا در شعر دیگری آورده که دولت و ملت دو بازوی شاهند که یکی بی‌دیگری ناقص است.(۵۶) به نظر می‌رسد اشعاری را که بهار در ستایش مشروطه و مشروطه‌خواهان سروده و در ضمن آنها فواید مجلس قانون‌گذاری مردمی را برشمرده و یا اشعاری را که درباره آزادی، حقوق مردم و قانون‌مداری انشاد کرده نیز در همین راستا قرار می‌گیرد.(۵۷) همچنین به نظر وی برخورداری از پشتوانه مردمی برای اقتدار حکومت لازم است، چنانکه نفرت مردم را از حکومت، خطر بزرگی برای اضمحلال دولت‌ها به شمار می‌آورد.(۵۸)

با این حال، وی قوه قهریّه را برای حکومت ضرور می‌داند و برای آن، دو کارکرد عمده معرفی می‌کند: نخست برای برخورداری از اقتدار کافی در مقابل دشمنان داخلی و خارجی، و دوم استفاده از این قوه برای برپایی عدالت و خاموش کردن شعله‌های فتنه و ظلم. اما او به خوبی دریافته که استفاده از قوه قهریّه می‌تواند حکم «تیغ دادن به دست زنگی مست» را داشته باشد. بنابراین تأکید می‌کند که استفاده‌کنندگان از قوه قهریه باید هم «مغز حکیم» داشته باشند و هم «دل یزدان‌پرست»:

قاعده ملک سر نیزه است — کس نزند بر سر سرنیزه دست
همره سرنیزه بباید دوچیز — مغز حکیم و دل یزدان‌پرست
آنکه به سرنیزه نمود اکتفا — با کف خود دیده توفیق بست(۵۹)

از حکایت «کلبه بینوا» هم چنین بر می‌آید که به زعم وی، بایستی حاکمان به مدد ابزارهایی که در اختیار دارند، زمینه گناه را در اجتماع به حداقل برسانند نه اینکه گناهکاران را به مدد قوه قهریّه، بکشند. این موارد است که بهار را در موضوع حکومت و حاکمان، به مثلث دوم نزدیک می‌کند. اما در مواردی که راهش از متجددان تندرو جدا می‌گردد، وقتی است که می‌گوید حکومت، بدون اخلاق و دین، پایه و اساس درستی نخواهد داشت و جدایی دین و حکومت را هم که در مغرب زمین تجربه شده بود، نمی‌پسندد. همچنین او به کیفیت رابطه ما با مغرب زمینیان دقیق‌تر از متجددان ساده‌لوح

می‌نگرد و اصرار دارد که این رابطه نباید به‌گونه‌هایی باشد که بر تمامیت ملی ایران لطمه‌ای وارد آید. این مسأله از آنجا اهمیت خاص پیدا می‌کند که بدانیم عصر بهار، مقارن است با زمانی که استعمار غرب در اندیشه تاراج ثروت مشرق زمین بر آمده بود. غفلت حکومت‌های ایرانی و شیطنت استعمارگران غربی، پروسه‌ای بود که از مدت‌ها قبل شروع شده بود[۶۰] و بهار در این گیر و دار، دست‌اندرکاران حکومت و مردم را متوجه خطری می‌کرد که امنیت و ثروت ملی را در معرض تهدید قرار داده بود. برای رسیدن به این مقصود، اولاً ماهیت حقیقی اشک تمساح غربیان را برای مردم روشن می‌کرد و ثانیاً با رویکرد به تاریخ کهن و اسطوره‌ای، در دل و جان مردم، غیرت و هویت ملی را تقویت می‌نمود.[۶۱] او به درستی دریافته بود که این غیرت مقدس، قوی‌ترین پشتوانه برای حفظ هویت فرهنگی قوم در برابر شبیخون فرهنگی بیگانه است. ضمن اینکه بصیرت سیاسی کم نظیرش او را به این نتیجه جزمی رسانده بود که بیگانگان جز برای سود و مصلحت خود و کشورشان گامی بر نمی‌دارند و نباید از آنها چشم یاری و حتی انصاف داشت:

قوم مغرب را بر اهل شرق یاری هست، نیست　　رو بجو یاری دگر[۶۲]

در این راستا، وابستگی سیاستمداران داخلی به بیگانگان را خطر بزرگی قلمداد کرده و نوک پیکان انتقاد و استهزا و حتی تمسخر را متوجه چنین سیاستمدارانی می‌کرد.[۶۳] «در ذهن او، دولت ملی و دولت آزادی‌خواه، دولتی است که از زیر سلطه نفوذ بیگانه به تمام معنی رها باشد».[۶۴] درست برعکس، در مورد کشورهای اسلامی و حتی در یک نگاه کلی‌تر شرقی، رابطه برادری و اتحاد را توصیه کرده و افغانی و «تخاری‌زاد» را ایرانی و پاک‌نژاد به شمار می‌آورد. رابطه‌ای که به زعم وی می‌توانست منجی ملت‌های شرق و جهان اسلام باشد. در این حوزه اخیر، ایده‌های او به اندیشه‌های سید جمال‌الدین خیلی نزدیک می‌گردد و در عین حال به تفکرات اقبال لاهوری که در گوشه‌ای دیگر از جهان اسلام همین دغدغه‌ها را داشت:

ـ چند گویی چرا مانده ویران　　هند و افغان و خوارزم و ایران...
جنبش دوستی و وداد است　　روز یکرنگی و اتحاد است
ثروت و ملک و ناموس و مذهب　　چار چیز است در ما مرکّب
ثروت و ملک و ناموس ما را　　برده این اختلافات مذهب...

عزت ما به دو چیز بسته ست اتحاد اول و بعد مکتب
هند و ترکیه و مصر و ایران تونس و فاس و قفقاز و افغان
در هویت دو اما به دین یک مختلف تن ولی متحد جان(۶۵)

نکته جالب توجه اینکه در این اوان، احساسات باستان‌گرایی ایرانیان، به‌خصوص در سطح روشنفکران، حالتی افراطی به خود گرفته بود و بهار با تیزبینی و اعتدال‌گرایی از همین احساسات در جهت تقویت غیرت ملی و حفظ هویت فرهنگی بهره‌گرفت و چنین ندا در داد:

بلبل شیفتهٔ خوب سخن در خطر است
ای وطن‌خواه زنهار وطن در خطر است
عهد غیرت مشکن عهد شکن در خطر است
ای وطن‌خواهان زنهار وطن در خطر است(۶۶)

بنابراین مرحوم بهار در ضلع دوم مثلث هم، بر مسیر اعتدال حرکت کرده و حاکم و حکومتی را در شعرش تبلیغ می‌کند که ترکیبی از دموکراسی (مربوط به مثلث دوم) و دین‌مداری (مربوط به مثلث اول) را در خود جمع دارد. در تبیین نظر حکومت نیز بهار هم بر جنبه‌های مثبت حکومت‌های مغرب زمین (یعنی مشارکت مردم در نهاد حکومت) تأکید دارد و هم از تجربه و سنت فرهنگ خودی بهره می‌گیرد و بر دین‌مداری حکومت و اخلاق محوری حاکمان تأکید می‌ورزد.

۳. بهار و ضلع سوم مثلث

ضلع سوم مثلث، حامعه و مردم است. در ذهنیت شاعرانه بهار این موضوع دو وجه دارد: نخست اینکه او نگاهی واقع‌گرایانه به جامعه افکنده و کاستی‌های جامعه را به خوبی دریافته و به تصویر کشیده است. حاصل این تلاش ذهنی او را در اشعار اجتماعی - انتقادی می‌توان سراغ جست. در این قسمت او نقش طبیبی را بازی می‌کند که می‌خواهد درد را به درستی تشخیص داده و آن را با نهایت دقت توصیف کند. شاعر در چنین اشعاری، موضع کاملاً رئالیستی به خود می‌گیرد، آن هم از نوع رئالیسم اجتماعی - انتقادی. اما در ساحت دوم که به ارائه راه‌حل‌هایی برای مشکلات اجتماعی ایران اهتمام می‌ورزد، نیمه ایده‌آلیستی شخصیت بهار را می‌بینیم.

اگر از پشت عینک رئالیستی بهار به ایران آن روزگار بنگریم، مردمی خواهیم دید که به وطن‌دوستی ایمان ندارند؛ جهل و نیرنگ و جدال‌های بیهوده در میان آنان رواج دارد؛ سرمایه آنان دغل و تزویر است؛ غول‌های اقتصادی بر دارایی مردم چشم دوخته‌اند و سعی می‌کنند راه‌های فرار از قانون را بیاموزند و به کار گیرند؛ فساد اداری بیداد می‌کند و نفاق، سبب تیره‌روزی قوم شده است؛ نابخردان و نیرنگ‌بازان مورد تکریم و احترامند و مثلاً برای ورود به مجلس قانونگذاری، پوشیدن لباس شیک و ظاهر فریب شرعی مهم است نه دانستن علم سیاست و قانونگذاری؛ ارزش آدم‌ها به میزان ثروت آنهاست نه فضل و دانش؛ نشانه‌های تمدن در زندگی ایرانیان به چشم نمی‌آید و آزادی اندیشه و بیان هم نیست؛ فقر بیداد می‌کند و اخلاق تحت‌الشعاع شرایط موجود قرار گرفته است.(۶۷)

در جای دیگری هم با سرودن دو قصیده با عنوان «داد از دست خواص» و «داد از دست عوام» به ذکر بیماری‌های اجتماعی می‌پردازد. این دو قصیده با دو مطلع زیر:

از عـوام است هـر آن بـد که رود بـر اسلام　　　داد از دست عوام(۶۸)

از خواص است هر آن بد که رود بر اشخاص　　　داد از دست خواص(۶۹)

بلافاصله پشت سر هم آمده است. انگار که نمی‌خواهد فقط یک گروه خاص را مسؤول اشکالات اجتماع بداند. به‌طور خلاصه، انتقاد عمده او به عوام ناظر است بر جهالت و کج‌فهمی، و انتقاد اصلیش از خواص این است که آنها با اینکه راه و چاه را از هم باز می‌شناسند، خودشان بر راه می‌روند و عوام را در چاه می‌اندازند. گروه اول جهالت دارند و گروه دوم شیطنت. سراسر دیوان مشحون است از چنین مضامینی که بیانگر اوضاع نابسامان اجتماعی ایران عصر بهار است. ناگفته نماند که اشعاری با چنین درونمایه‌هایی متعلق به یک دوره خاص از زندگی او نیست. در مجموع، بهار سه معضل اساسی در جامعه ایران می‌بیند و ترسیم می‌کند که عبارت است از فقر فرهنگی، فقر اقتصادی و فقر اخلاقی. در این حوزه انتقادی، بهار هم نظر دارد به ارزش‌های سنتی که به فراموشی سپرده شده و سعی دارد آنها را احیا کند و هم بر ارزش‌هایی که حاصل ارتباط با غرب است و رنگ و رویی متجددانه دارد، مثل احترام به قانون و تربیت سیاسی مردم.

حال باید دید این طبیب اجتماعی، پس از تشخیص درد ـ و در ساحت دوم که آرمانگرایی باشد ـ چه نسخه‌ای تجویز می‌کند. در مبحث حکومت دیدیم که وی بر چند اصل تأکید داشت، عدالت، خردمندی، قانونمداری، دین‌محوری، اخلاق‌گرایی، وطن‌دوستی و مردم‌سالاری. آنچه وی به‌عنوان راه حل، پیش پای مردم می‌گذارد نیز در

جهت کلی همین‌هاست. می‌توان بیانات او را در خصوص حقوق و تکالیف مردم در چند اصل کلی خلاصه کرد:

الف) آزادی: به زعم بهار آزادی بیان و اندیشه و دیگر آزادی‌های مشروع، حق ملت است. ولی آزادی باید توأم با قانون باشد. به نیروی قانون است که می‌توان آزادی را بر تخت نشاند. آزادی اصل آبادی است ولی باید مراقب بود که شعار آزادی منجر به از بین رفتن آن نشود:

- بی نیروی قانون نرود کاری از بیش / جز بر سر آهن نتوان برد ترن را
- آزادی ماست اصل آبادی ما / این است نتیجه خدادادی ما
آزاد بزی ولی نگر تا نشود / آزادی تو رهزن آزادی ما[۷۰]

ب) قانونگرایی: لازم می‌بیند که اولاً مجلسی مردمی به‌عنوان مرجع قانونگذاری تشکیل شود و ثانیاً قانون وسیله آزار، حبس و تبعید قانون‌طلبان نباشد. ثالثاً بر اساس قانون و آزادی است که می‌توان به نظم مطلوب اجتماعی دست یافت:

- امروز امید همه زی مجلس شوراست / سر باید کاسوده نگه دارد تن را[۷۱]
- در سایه قانون سر قانون‌طلبان را / از تن ببریدند و نکردند تحاشی[۷۲]
- عمری به هوای وصلت قانون / از چرخ برین گذشت افغانم
گفتم که مگر به نیروی قانون / آزادی را بر تخت بنشانم[۷۳]

در واقع، به نظر بهار «بدون قانون و حکومت قانون، هیچ تضمینی برای آزادی یا استقلال نخواهد بود».[۷۴] بدیهی است دین‌محوری و واردکردن دین به زندگی فردی و اجتماعی -که در ذیل بحث از فرهنگ و اندیشه به آن پرداختیم- نیز جزء اصولی است که بهار برای آن در اتوپیای خود اهمیت زیادی قائل است. بنابراین در ضلع سوم نیز، هم می‌توان مظاهری از سنت‌مداری را دید و هم جلوه‌هایی از تجددطلبی.

خلاصه و نتیجه

در عصر بهار و در نتیجه ارتباط با غرب، دو جریان افراطی سنت‌مدار و تجددطلب پدید آمد. این دو جریان بر سطوح مختلف جامعه، اعم از فرهنگی ـ عقیدتی، اجتماعی، سیاسی و ادبی تأثیر گذاشته بودند.

بهار در شعرش، به سه موضوع محوری «اندیشه و فرهنگ»، «حکومت و حاکمان» و «جامعه و مردم» پرداخته و در هر سه مورد، از سنت و تجدد بهره گرفته اما مفتون هیچ‌کدام نشده است. به این اعتبار است که ما تعامل او را با سنت و تجدد، تعاملی معتدل می‌دانیم.

یادداشت‌ها

۱. برای تحقیقات بهارشناسی بنگرید به یکصد و دهمین *سالگرد میلاد بهار*، سید هادی حائری، تهران: حدیث، چاپ اول، ۱۳۵۷؛ و از صبا تا نیما، یحیی آرین‌پور، تهران: زوار، ج دوم، چ پنجم، ۱۳۷۳؛ و به یاد میهن، کامیار عابدی، تهران: ثالث، چاپ اول، ۱۳۷۶. در همین کتاب از نویسنده‌ای خارجی یاد می‌شود که رساله دکتریش درباره بهار است. برای مشخصات کامل نویسنده و کتابش، بنگرید به ص ۲۴۶ به یاد میهن.

۲. *از صبا تا نیما*، ص ۳۴۷ به بعد گزارشی از این جدال‌ها را آورده است. برای این افراط و تفریط در حوزه فرهنگ و مذهب بنگرید به *تاریخ بیداری ایرانیان*، ناظم‌الاسلام کرمانی، علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: آگاه، چاپ چهارم، ۱۳۶۲؛ و *تاریخ مشروطه ایران*، احمد کسروی، تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۴۹.

۳. برای بررسی اندیشه‌های شعری اقبال ر. ک: در *شناخت اقبال*، غلامرضا ستوده، دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۶۵،ص ۳۹ تا ۴۶ و ۵۷ تا ۵۹ و *صدای رویش خیال*، مهدی محبتی، تهران: زهد، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۴. *دیوان* اشعار ملک‌الشعرا بهار، به کوشش محمد ملک‌زاده، تهران: چاپخانه فردوسی، ج اول، ۱۳۵۵، ص۵۳۳.

۵. برای تفصیل مطلب ر. ک: *چالش جمهوری و سلطنت در ایران*، داریوش رحمانیان، تهران: مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۲۷ به بعد؛ و

- *سلسه پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج*، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۳۶ به بعد؛ و
- *دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی*، دکتر محمدعلی (همایون) کاتوزیان، حسن افشار، تهران: مرکز، چاپ دوم، ۱۳۸۰، ص ۳۶۰ به بعد؛ و تشیع و مشروطیت در ایران ونقش ایرانیان مقیم عراق، عبدالهادی حائری، تهران: امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۰.

۶. ر. ک: تشیع و مشروطیت در *ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، فصل اول و یا مرگ یا تجدد، ماشاءالله آجودانی، تهران: اختران، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۵-۵۴ و ۶۵.

۷. *یاد صادق هدایت*، به کوشش علی دهباشی، نشر ثالث، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰، ص ۲۵

تصویرهای خیالی شعر ملک‌الشعرا بهار

رضا افضلی*

بی‌گمان یکی از تواناترین و پرنفوذترین شاعران عصر مشروطیت، ملک‌الشعرا بهار است. اقتدار او در سخنوری همین بس که ادیبان زمان در نوجوانی چهار واژه آینه، اره، کفش و غوره را به او می‌دهند و از وی می‌خواهند که با آن کلمات، فی البداهه دو بیت شعر بگوید. بهار ارتجالاً این رباعی را می‌سراید که دارای دو تشبیه و دو کنایه است:

چون آینه نورخیز گشتی احسنت　　　چون اره به تیز گشتی احسنت
در کفش ادیبان جهان کردی پای　　　غوره نشده مویز گشتی احسنت(۱)

او که از چهارده سالگی در مجامع آزادی‌خواهان شرکت می‌کرده است(۲) بعد از پدر، ملک‌الشعرا آستان قدس می‌شود و به زودی به مشروطه‌خواهان می‌پیوندد و هنر خود را در خدمت آزادی و انقلاب قرار می‌دهد. تخیل بهار ادامه تخیل شعرای پیشین است و در همان حوزه ضمن تتبع آثار قدما، به آفرینش تصویرهای مستقل‌تر و مضامین تازه می‌پردازد و این کوشش او برای نوآفرینی، در دیوانش مشهود است.

در سال ۱۳۰۱ بهار چکامه‌ای دوبیتی (یعنی چهارپاره) و به سبک جدید(۳) می‌سراید و در آن از تأثیر وراثت و سایر رموز اسرار خلقت،(۴) سخن می‌گوید:

چیست هستی افقی بس تاریک　　　و اندران نقطه شکّی مشهود(۵)

به دنبال این شعر است که شعر معروف «سرود کبوتر»،(۶) را می‌سراید:

بیایید ای کبوترهای دلخواه　　　بدان کافورگون پاها چو شنگرف

---

* عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد شیروان

بپرّید از فراز بام و ناگاه — به گرد من فرود آیید چون برف
سحرگاهان که این مرغ طلایی — فشاند پر ز روی برج خاور
ببینمتان به قصد خودنمایی — کشیده سر ز پشت شیشه در[۷]

بهار در این شعر، اضافه بر نوآوری در انتخاب قالب، برای ابداع تصاویر تازه نیز می‌کوشد و در کنار شعرهای چهار پاره ـ که تعدادشان زیاد نیست ـ به سرودن قصیده‌هایی غرا می‌پردازد.او هرگونه تجدد در ادبیات را می‌پذیرد، منتهی مشروط بر آنکه اصول و سنت‌های قدیم محفوظ بماند. نوشته‌اند که در آخر عمر بهار برای گویندگان، آزادی بیشتری قائل می‌شود و «حتی آنان را از سرودن شعر سفید بی‌قافیه منع نمی‌کند،[۸] ولی خود به سبک خراسانی وفادار می‌ماند و این سنت شعری را به کمال می‌رساند.[۹] تا آن‌جا که دکتر شفیعی کدکنی درباره او می‌نویسد: «بی‌هیچ تردید از ایام خاقانی به بعد قصیده‌سرایی نظیر او به عرصه نرسیده است».[۱۰]

بهار در آغاز جوانی مثل بیشتر شاعران تازه کار آن زمان، تصاویر کلیشه‌ای چون «بند طرّه» و «تیر غمزه» را در شعر به کار می‌برد:

بند طره بر من بیدل نه — تیر غمزه بر من غمگین زن[۱۱]

او در همان شعر از «خنجر مژگان» و «ساعد سیمین» هم سخن می‌گوید. بهار در آن زمان بیست ساله است و این قصیده را به‌عنوان امتحان شاعری می‌سراید. او شاعری است که برای اثبات شاعری‌اش آزمون‌های گونه‌گونی را گردن می‌نهد. شاعر پس از صدور فرمان مشروطیت، این تصویر پیوندی یا تلفیقی را در شعر می‌آورد:

انگور شد آبستن، هان ای بچهٔ حور — برخیز و به گهواره فکن بچهٔ انگور
اکنون شده آبستن و بر گردش هر روز — چون قابلگان آمده یک قافله زنبور[۱۲]

بهار در سال ۱۳۰۹هـش در پایان قصیده‌ای، از تصویرهای کهنه و تکراری انتقاد می‌کند و تصویر مکرر را اگر قند هم باشد، باعث رنجیدن خاطر می‌داند:

بهارا همتی‌جو التفاتی کن به شعر نو
که رنجیدم زشعر انوری و عرفی و جامی
مکرّر، گر همه قند است خاطر را کند رنجه
زبادامم بد آید بس که خواندم چشم بادامی[۱۳]

منظور بهار از «شعر نو، نوآوری در مضمون و انقلاب در صور خیال است و ظاهراً با

شعر نو که به‌وسیلهٔ سنت‌شکن بزرگ ادبیات فارسی (نیما) پایه‌گذاری شده تفاوت دارد. ملک‌الشعرا بدین‌سان دلگیری‌اش را از «چشم بادامی» که نمایندهٔ تصاویر رنگ‌باخته و بی‌فروغ و کلیشه شده است، اظهار می‌دارد. او در سال ۱۳۱۲هـش به هنگامی که در زندان است، شعری به نام «شباهنگ» در قالب چهار پاره و به طرز برخی از اشعار مغرب زمین[۱۴] می‌سراید:

برشو ای رایت روز از در شرق   بشکف ای غنچه صبح از بر کوه
دهر را تاج زر آویز به فرق   کامدم زین شب مظلم به ستوه

***

ماه چون بیوه زنان پوشیده   به حجاب سیه اندر، همه تن
سخت پوشیده جمال از دیده   تا ندانند که پیرست آن زن[۱۵]

این شعر از زندان‌سروده‌های بهار است و شب مظلم در آن می‌تواند هم شب زندان باشد و هم سمبل زندگی سیاه و خفقان و وحشت مردم ایران در زمان او. بهار افزون بر نوآوری در تصویر، با نگاهی تازه به طرح مسائل و مشکلات اجتماعی زمانش می‌پردازد. در این بند از همان شعر از بیداد شب، شکوه می‌کند:

از تو و تیرگیت داد ای شب   که دلم پاره شد از واهمه‌ات
زین سیه‌کاری و بیداد ای شب   به کجا برد توان مظلمه‌ات[۱۶]

پیداست که شیوهٔ بیان در این شعر با چگونگی بیان در اشعار صریحی مثل بیت زیر کاملاً تفاوت دارد:

شاهی که بس به مردی خود افتخار کند   همچون زنان ز هیبت دشمن فرار کرد[۱۷]

در بیت بالا، ارائه مستقیم صورت گرفته و تشبیه رضاخان به زنان ترسو با همهٔ نفرتی که بر می‌انگیزد، از نظر هنری تکراری و فاقد ارزش به نظر می‌رسد. ولی زیبایی شعر «شباهنگ» با کیفیت بیان تصویری ارتباط دارد و راز زیبایی شعر، در ارائه غیرمستقیم و در نتیجه هنری بودن آن نهفته است. اگر استاد بهار شعر اولی را بدین شکل می‌سرود آن را تبدیل به نظم کرده بود:

از تو و از ستمت داد ای (شاه)   که دلم پاره شد از واهمه‌ات
زین سیه‌کاری و بیداد ای (شاه)   به کجا برد توان مظلمه‌ات

تعویض واژه‌های مجازی با کلمات حقیقی، بیان شعر را مستقیم و غیر هنری می‌کند. بهار

به تفاوت بین شعر و نظم کاملاً آگاهی دارد و در تعریف آن دو، قطعه‌ای می‌سراید که مضمون آن بیانگر عقیدهٔ مترقی او در شعر و شاعری است:

شعر دانی چیست مرواریدی از دریای عقل
شاعر آن افسونگری کاین طرفه مروارید سفت
صنعت و سجع و قوافی هست نظم و نیست شعر
ای بسا ناظم که نظمش نیست الا حرف مفت
شعر آن باشد که خیزد از دل و جوشد زلب
باز در دل‌ها نشیند هر کجا گوشی شنفت
ای بسا شاعر که او در عمر خود نظمی نساخت
وی بسا ناظم که او در عمر خود شعری نگفت(۱۸)

با این همه، در چکامه‌هایی که خود به مناسبت‌های مختلف می‌سراید نظم‌های فاقد تخیل هم فراوان می‌آورد:

گر چه کس رأی نداده است ولی از صندوق
خود به خود رأی برون آمده پنجاه هزار
زآن که نظمیه زحمال و ز مزدور بسی
برده و رای گرفتند یکی چندین بار(۱۹)

اما هنگامی که پای در رکاب توسن خیال می‌کند، دستورالعمل شاعری را به حق به کار می‌بندد:

کوه از درخت گویی مردی مبارز است
پرهای گونه گون زده چون جنگیان به خود(۲۰)

می‌بینم عنصر تصویر با همهٔ زیبایی‌اش سنتی است زیرا در زمان بهار، مبارزان کلاه‌خود پردار بر سر نمی‌گذاشته‌اند، مگر در نمایش‌ها و شبیه‌خوانی‌ها.

ملک‌الشعرا در شعری، از شیوهٔ شاعران قدیم سخن می‌گوید و ابتذال را حاصل پیروی و تقلید می‌داند. بهار اعتقاد دارد که شاعران مشروطه از جمله خود او سبک‌های تازه آورده‌اند:

چاپ شد آثار استادان پیش	شاعران را تازه شد آیین و کیش
سبک‌ها شد گرگ و میش.	از پس مشروطه نو شد فکرها

سبک‌هایی تازه آوردیم ما شد جراید پر صدا[۲۱]

بهار، در ادامهٔ این شعر تمامی تصانیف عارف را نیک دانسته و سبک عشقی را به سبک او نزدیک می‌شمارد و اعتقاد دارد که ایرج میرزا در شاعری پیرو سبک قائم مقام است و در اشعارش از لفظ و فکر و سبک او وام می‌گیرد. او در همین شعر است که عارف و عشقی را «عوام» می‌خواند.

بهار، سبک اشرف‌الدین حسینی را تازه و بی‌بدل می‌داند. اما می‌گوید که شعر او منتحل[۲۲] است زیرا که هُپ‌هُپ‌نامه را زیر بغل گرفته است. او در دنبالهٔ این اظهارنظرها شعر شهریار را تازه و خوشگوار توصیف می‌کند اما از کندکاری او سخن به میان می‌آورد.

ملک‌الشعرا، برای یافتن مضامین تازه، انواع شگردها را می‌آزماید؛ مثلاً از اصطلاحات متداول در زمان خود برای ساختن تصاویر شعری سود می‌جوید. از بررسی کامل دیوان او و اشعار عشقی و شهریار دریافت می‌شود که استفاده از اصطلاحات روز برای تصویرآفرینی، یکی از ویژگی‌های صور خیال در عصر مشروطیت و دورهٔ بعد از آن بوده است.

تصویرسازی از «انجمن سرّی» و «نطق»:

رازداران تو در انجمن سرّی دل نطقی از رمز دهان تو تمنا دارند[۲۳]

استفاده از «عدلیه» و «حاشا»:

دل غارت شده در محضر عدلیهٔ عشق متظلم شد و چشمان تو حاشا دارند[۲۴]

اصطلاحات نظامی:

فرماندهی است چشم تو زابرو کشیده تیغ

پیش سپاه مژّه به حال درازکش[۲۵]

البته تصاویری که رنگ سپاهی دارند در شعر کلاسیک فراوان است و سابقه آن به عصر غزنویان بر می‌گردد.[۲۶]

چنان که اشاره شد در میان تصاویر شعری بهار تصاویر کلیشه‌ای هم یافت می‌شود و این مسأله هرگز نوجویی این شاعر بزرگ را نفی نمی‌کند. برخی از تصاویر شعر بهار آن‌قدر طرفه و بدیع است که می‌توان با قطع و یقین گفت که آن همه را طبع خلاق و تصویرگرای او آفریده است. تصاویر تازه و رنگین او در شعرهایی مثل «دماوندیه» و

«جغد جنگ» و «سرود کبوتران» و نظیر آنها یافت می‌شود. ملک‌الشعرا در شعرش از انواع صور خیال سود می‌جوید. او مجاز مفرد مرسل را اضافه بر هدف زیباسازی شعر، برای بیان مقاصد سیاسی و اجتماعی و مبارزه با دشمنان ایران انتخاب می‌کند و به دشمنان با نام‌های مجازی زاغ و زغن، خس و خار، مار، جغد، خرس، گاو، گرگ، پلنگ، لاشخور، خوک، شگال، خر، خفاش و بوف و از این قبیل می‌تازد. او آزادگان و وطن‌خواهان را با مجازهایی مانند سنبل، سوسن، ریحان، سمن، هزار، بلبل، گلبن، مرغ گرفتار، عندلیب، طاووس و سیمرغ یاد می‌کند و بدین وسیله حرفش را در جامهٔ سمبل به گوش مردم می‌رساند. استفادهٔ بهار از تشبیهات حسی به حسی فراوان است زیرا سبک شعری او متمایل به سبک خراسانی است و چنین تشبیهاتی در سبک خراسانی قدیم هم بسیار بوده است. در اشعار بهار، تصاویری که از محیطی دینی تأثیر گرفته است به فراوانی دیده می‌شود. در بسیاری از تشبیهات او عناصری از قبیل سجود، سید، زاهد، نیت، سجاده، گناه، ثواب و معصیت به چشم می‌خورد:

خم گشت و سجود برد، نی بر خاک چون سجده زاهدان به سجاد[۲۷]

تشبیه مرکب به مرکب نیز در شعرش فراوان است و این هم به خاطر گرایش او به سبک خراسانی است. تشبیهاتی هم که دو سوی آن مفرد باشد یا هر دو طرف آن مقید، در شعرش کم نیست. بهار از تشبیهات عقلی به حسی نیز سود می‌جوید، مثلاً در قصیده «جغد جنگ»، اجل را به جوجه مانند می‌کند و در تشبیهات حسی به عقل هم توانایی خود را نشان می‌دهد.

آن آب قوی بین که بجوشد به تک حوض گویی که مگر روح زمین در قلیان است[۲۸]

ملک‌الشعرا در ساختن تشبیهات وهمی و خیالی نیز توانا است؛[۲۹] مثلاً شاخهٔ آلوی سیاه را به مار بالدار و برف روشن را در میانه شب سیاه به ثواب و گناهی که درهم شده باشند مانند می‌کند. اضافه‌های تشبیهیِ او برخی تکراری و بعضی تازه‌اند. او در اشعارش از انواع تشبیه استفاده می‌کند و بسیاری از آنها را به حق در کمال استادی به کار می‌برد. تشبیهات مرسل و مؤکد در شعر او خودنمایی می‌کند. بهار از تشبیهات مضمر فراوان دارد ولی تشبیهات تفضیل در دیوان او کمتر به نظر می‌رسد.

ملک‌الشعرا از انواع استعاره برای ساختن تصاویرش بهره می‌جوید و هنر خود را در استعاره‌آفرینی در شعرهایی مثل «دماوند» و «جغد جنگ» و اشعاری از این قبیل به اوج

می‌رساند. استعاره‌های او بیشتر از نوع مصرّحه به نظر می‌رسد و هنگامی که به استعارهٔ مکنیه ـ که همان تشخیص است ـ روی می‌آورد اشیا در شعرش جان می‌گیرند و به حرکت در می‌آیند. برخی از اضافه‌های استعاری در شعر او فرسوده‌اند؛ مثل دست جور و پای ظلم و بعضی تازه به نظر می‌رسند مانند: مشت درشت روزگار و کتف دشت.[۳۰] کنایات در شعر او دو نوع است نوع اول کنایاتی است که می‌توان آنها را در فرهنگ‌ها دید و نوع دوم کنایاتی است که می‌توان با حدس و گمان به مکنی عنه آنها پی برد.

یادداشت‌ها

۱. *دیوان بهار*/۱/ بیست و سه

۲. *از صبا تا نیما*/۲/۱۲۴

۳. *دیوان بهار*/۱/۳۷۱

۴. همان ۱/۳۷۱

۵. همان، همان صفحه

۶. همان/۳۷۲

۷. همان /۳۷۳

۸. *از صبا تا نیما*/۲/۳۳۸

۹. رک: ماهنامه *خاوران* سال اول شماره ۶-۵ ص ۱۶۳

۱۰. *ادبیات نوین ایران*/۳۴۰

۱۱. *دیوان بهار*/۱/۱۳

۱۲. همان /۱/۱۱۸

۱۳. همان /۱/۵۹۹

۱۴. *دیوان بهار*/۱/۵۹۰

۱۵. همان/۱/۵۹۱

۱۶. *دیوان بهار*/۱/۵۹۲

۱۷. همان/۲/۱۲۳۲

۱۸. *دیوان بهار*/۲/۱۲۱۳

۱۹. همان /۱/۴۷۷۴

۲۰. همان /۱/۶۸۳

۲۱. *دیوان بهار*/۲/۱۰۳۰

۲۲. انتحال شده، به خود بسته (شعر دیگری را). فرهنگ فارسی

۲۳. *دیوان بهار* /۲/۱۱۶۸

۲۴. همان /۲/۱۱۶۸

۲۵. همان /۲/۱۳۰۰

۲۶. رک: *فرخی سیستانی*/۴۰۹ و *صورخیال*/۲۴۴

۲۷. دیوان بهار/۲/۱۲۶۰

۲۸. همان/۱/۷۳۹

۲۹. رک: بررسی صور خیال در شعر معاصر. بخش تشبیهات وهمی و خیالی

۳۰. رک: همان. بخش اضافهٔ استعاری در شعر بهار

منابع

۱. آرین‌پور، یحیی، *از صبا تا نیما* (جلد دوم)، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، ۱۳۵۱.

۲. آژند، یعقوب (ترجمه و تدوین)، *ادبیات نوین ایران*، از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۳. افضلی، رضا، «بررسی صورخیال در شعر معاصر»، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، مشهد، دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فردوسی، سال ۱۳۷۱.

۴. بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا)، *دیوان* بهار، (۲ جلد) به کوشش مهرداد بهار، تهران: توس، چاپ چهارم ۱۳۶۸.

۵. بهار، مهرداد، «بهار و سنت‌گرایی و نوآوری» *خاوران* (ماهنامه)، شمارهٔ ۵-۶، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۰.

۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا، *صورخیال در شعر فارسی*، تهران: آگاه، چاپ سوم، ۱۳۶۶.

مفهوم «آزادی» از دیدگاه ملک‌الشعرا بهار

غلامعلی زارع*

مقدمه

بی‌شک ملک‌الشعرا بهار یکی از شاعران برجستهٔ معاصر است که در تحول و تجدد شعر معاصر فارسی، نقش مؤثری داشته است. آنچه امروز زیر عنوان «شعر معاصر» گنجانده می‌شود، جدید و خاص این عصر است. چند و چون تجدد در این شاعران متفاوت و گوناگون است و این خود عللی قابل درک و بحث دارد.

بهار با درک پیامدهای انقلاب مشروطه و نیاز عصر و ضرورت تحول و تجدد[1] در ارکان جامعه، به ضرورت تجدد در شعر فارسی پی برده بود[2] و کوشید چه در زمینهٔ «قالب شعر و نوع توصیف» و چه در زمینهٔ محتوا و درونمایه[3] تحولی متناسب با احتیاجات عصر خویش، در شعر فارسی بجوید که هر چند این جوشش و کوشش او در شعر به ابداع هنری نینجامید، در پی‌ریزی و نوآوری ادبی و ابداع[4] در شعر سنت‌زدهٔ فارسی در دوران معاصر، مؤثر بود که سرانجام در زبان و بیان نیمایوشیج محقق می‌شود.[6] بهار «یگانه استاد سبک قدیم»[7] و «واپسین شاعر بزرگ کلاسیک ادب فارسی»[8] در بین شاعران معاصر است که بیشتر در قصیده‌سرایی طبع توانای شعری خویش را با اقتفا از شاعران پیشین، به نمایش گذاشته است.

آنچه در اینجا و نیز در بحث از شعر معاصر، دربارهٔ بهار شایستهٔ یادآوری است، این است که بهار «با وجود انتساب به مکتب شعر قدیم توانسته است شعر خود را با

---

* عضو هیأت علمی دانشگاه مشهد

خواسته‌های ملت هماهنگ سازد و ندای خود را در مسائل روز و حوادثی که هموطنان وی را دچار اضطراب و هیجان ساخته بود، بلند کند».[۹] که به نظر می‌رسد همین ویژگی در بهار و شعر او، شعر او را در حوزهٔ شعر متجدد معاصر فارسی جای داده است؛ زیرا در پی این آمادگی بود که مضمون و درونمایهٔ شعر او با دگرگونی‌های اجتماعی روزگار او هماهنگ می‌شود و این هماهنگی شعر با احتیاجات عصر، مهم‌ترین تجدد و تحول شعری بهار، نسبت به شعر سنتی فارسی است.[۱۰]

او آیینهٔ عصر خویش است که از پاسخ به نیاز عصر و تقاضای زمانه خاموش ننشسته است و از مبارزه برای آزادی و قانون غافل نشده است[۱۱] و به خوبی صدای روزگار خود را به گوش معاصران و اعصار بعد رسانده و خواهد رساند. همین اهتمام جدی به اجتماع، درونمایهٔ شعر او را نسبت به شعر سنتی فارسی برجسته و متجدد نموده است. همین اهتمام به جامعه و تحولات اجتماعی، که از ویژگی‌های سبکی شعر معاصر[۱۲] شمرده می‌شود، خود محصول تحول شخصیت شاعر معاصر است[۱۳] که سرانجام منجر به تحول و تجدد در همهٔ عناصر شعر می‌گردد،[۱۴] زیرا، «آن عاملی که شاعران امروزی را وادار به دستکاری در وزن‌ها می‌کند و موجب توسعه و تغییر آنها می‌شود، واقعیت‌ها و مسائل زندگی امروز است».[۱۵]

بنابراین، با توجه به ضوابط مقاله‌نویسی، آنچه در این مقاله به آن می‌پردازیم، هنر شعری نیست، مضمون، محتوا و درونمایهٔ شعر است، آن هم، تنها یک درونمایه از درونمایه‌های شعر بهار، یعنی «آزادی». امید است که با شناخت و تبیین و تحلیل مختصر نوع نگرش شاعر و تفاوت نگاه او به مقولهٔ «آزادی» که متفاوت از قدماست،[۱۶] با سبک شاعر و تا حدودی شعر معاصر فارسی، بیشتر آشنا شده، چند و چون تحول و تجدد درونمایه در شعر بهار و شعر معاصر را تبیین نماییم.

معنا و مفهوم نوین آزادی با نگاهی گذرا به تاریخ آن در گذشته

واژهٔ «آزادی»، واژه‌ای فارسی است که از «ریشهٔ پهلوی «آزات» یعنی وارسته، نجیب و جوانمرد آمده است».[۱۷] این واژه در متون ادب فارسی در معانی بسیاری همچون رهایی، خلاص، حریت، اختیار، خلاف بندگی و اسارت، قدرت عمل و ترک عمل، قدرت انتخاب، جدایی، آزادمردی و...[۱۸] به کار رفته است و مرحوم معین هم اولین

معنای آن را «حریت»(۱۹) در مقابل «بندگی» ثبت کرده است که شایع‌تر از معانی دیگر است و در این معنای عام، فرهنگ و ادب فارسی سرشار از متونی است که هر یک به‌گونه‌ای درس آزادی و آزادگی می‌آموزند و تاریخ ایران گواه مبارزات مستمر ایرانیان در راه آزادی و آزادگی است؛ تا جایی که حتی صفت «آزاده» به معنای «ایرانی»(۲۰) ثبت شده است و در ادبیات فارسی مترادف با «ایرانی» به‌کار رفته است.

آرش کمانگیر، نماد روح و روان آزاده و آزادی‌خواه ایرانی است که حاضر است برای آزادی کشورش از لوث وجود بیگانگان، حتی از جان خویش بگذرد و پیکار کاوهٔ آهنگر ـ که از میان تودهٔ مردم برمی‌خیزد و پرچم مبارز با ستم و اسارت بلند می‌کند ـ نماد خیزش و خواهش همگانی در راستای آزادی و ستیزه با ستم است و رستم پهلوان پهنهٔ *شاهنامه*، برجسته‌ترین نمایندهٔ جان و روان آزادهٔ ایرانی است که به هیچ‌گونه، بند و بندگی برخویشتن نمی‌پسندد که به نظر می‌رسد این ویژگی او، بیش از هرجا در برخورد او با اسفندیار آشکار می‌گردد، چون حاضر می‌شود هر تقاضایی را از اسفندیار بپذیرد مگر بند و اسارت را؛ زیرا در نزد رستم، زندگی بی‌آزادی، ارزش ندارد و مایهٔ ننگ و عار است. البته چنان که پیشتر اشاره شد، این آزادی «مفهوم پیچ در پیچ ظاهر فریب امروزی را هنوز به خود نگرفته است؛ غیرت است و حمیت و همت، رگ و استعداد برخورندگی، و خلاصه آنچه از گوهر انسانی انسان جدایی‌ناپذیر شناخته می‌شده و خارج از مرز آن دیگر زندگی ارزش زیستن نداشته».(۲۱) و این به آن معناست که روح جمعی ایرانی با هر آن کس و هر آن چیزی که آزادی او را به خطر افکند، مبارزه می‌کند، حتی اگر آن کس یا آن چیز، منسوب به خود ایران باشد.

اگر ایرانی، چهارده قرن پیش به عرب تمکین کرد، به این دلیل بود که روح آزادی او از عناصر داخلی آزرده و ناامید بود و اسلام را دین آزادی و آزادگی شناخت و پذیرفت. همان‌طور که چند دهه بعد، همین ایرانیان، هنگامی که برخورد آزادی‌ستیز، نژادپرستانه و تحقیرآمیز اعراب را می‌بینند، در عین عشق به آزادی و آزادگی اسلامی، از اعراب رو برمی‌گردانند و نهضت‌ها و قیام‌های متعددی را علیه اعراب به راه می‌اندازند و رهبری می‌کنند. این قیام‌ها «گرچه غالباً خالی از شائبهٔ جاه‌طلبی و نفع شخصی نبود، در عمق، با قصد رهایی ایران از سلطهٔ اعراب همراه بود».(۲۲) عمدهٔ این قیام‌های کوچک و بزرگ که با اهداف متفاوت و در مکان‌های مختلف و با پیش‌زمینه‌های گوناگون رخ داده‌اند، در

تاریخ ثبت است که می‌توان از این قیام‌ها نتیجه گرفت که ایران و آزادی آن پیوسته مورد توجه ایرانیان بوده است، چنانکه این توجه و «علاقه به ایران از قدیمی‌ترین آثار ادبی و مذهبی آن، یعنی اوستا گرفته تا آخرین آثار معروف عهد ساسانی، از همه‌جا، به نحوی کامل لایح و آشکار است».(۲۳) از طرفی دیگر، خود حماسه‌سرایی در قرون بعد، به‌ویژه قرن چهارم و شاهنامه‌خوانی در قرون بعدی، حاکی از روح رهایی‌طلب و استقلال‌جوی ایرانی است؛ زیرا با درهم شکسته شدن قیام‌های بسیار ایرانیان در راه، روح خستگی‌ناپذیر ایرانی از تب و تاب نیفتاد و «ایرانیان که برای ایجاد جامعه‌ای آزاد و عادلانه از بنی‌امیه و بنی‌عباس، هردو، سرخورده بودند، در گذشتهٔ افتخارآمیز خویش پناه گرفتند و پس از گذراندن یک دوران بهت‌زدگی و انتظار، از نو حافظهٔ خود را بازیافتند و خواستار آن شدند که لااقل از جهت روحی و معنوی، شخصیت خویش را احیا کنند».(۲۴) این جوش و خروش در راه آزادی تا عصر حاضر همچنان پابرجاست و کارنامهٔ آزادی ایران، هرچند سرخ، اما سپید است.

با توجه به موضوع مقاله، این نکته جالب است که در دوران معاصر، ایرانیان در راستای همان کوشش ممتد آزادی‌خواهانه خویش، با تکیه بر روح آزادی‌خواه خود و با تأثر از تحولات و انقلابات جهانی، کاری بس سترگ می‌کنند و آن انقلاب مشروطیت ایران است که بر تمام ابعاد زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ایران تأثیر جدی به جا گذاشت؛ زیرا «مشروطیت آزادی عقیده، تساوی حقوق افراد و حکومت مردم بر مردم را در ایران استوار کرد و تقدیرات ملک و ملت را به خود مردم سپرد و ملت را در وضع قوانین مناسب با اخلاق و صلاح جامعه مختار و آزاد نمود».(۲۵) و برای اولین‌بار «آزادی»(۲۶) را در مفهوم نوین خود تفهیم و تبیین نمود که نسبت به گذشته در معنایی خاص، دقیق و روشن به کار رفته است.

آزادی در مفهوم جدید، معادل واژهٔ LIBERTE در زبان فرانسه و FREEDOM(۲۷) در زبان انگلیسی است. معادل فرانسوی آن، «از ریشهٔ لاتین LIBERTAS آمده است و به مفهوم فقدان جبر و دوری از قید و بند و تنگناهاست».(۲۸) از لحاظ اجتماعی، آزادی انواع مختلف و نیز جنبه‌های متعدد دارد و یکی از ارکان اساسی دموکراسی است، عمدتاً به معنای «آزادی عقیده و مذهب، آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی اجتماعات و آزادی مسافرت است»(۲۹) که در اعلامیهٔ حقوق بشر بر آن تأکید شده است.

آزادی در اندیشه و شعر بهار

ملک‌الشعرا بهار پس از انقلاب مشروطه به‌طور فعال به آزادی‌خواهان پیوست و به ستایش از آزادی و آزادی‌خواهان پرداخت. او مدیحه‌سرای آزادی در معنای جدید است. «بهترین ستایش‌ها از آزادی در آثار بهار وجود دارد»[۳۰] بهترین راه شناخت نگرش بهار به آزادی و جایگاه آن در زبان و اندیشهٔ او، بازگشت به نوشته‌ها و سروده‌های خود بهار است. با توجه به اینکه شعر او منظور این نوشته است، ما در اینجا تنها به استناد به دیوان اشعار بهار و آنچه درباره شعر اوست، و بررسی و تحلیل آنها اکتفا می‌کنیم.

دیوان شعر بهار، کتاب آزادی است! او گاهی از آزادی ستایش می‌کند و هنگامی دیگر که از استشمام بوی آزادی به وجد می‌آید؛ گزارشگر حال خویش است و زمانی راه و روش آزادی را می‌آموزد و وقتی دیگر شروط و حدود آن را بیان می‌کند و در مناسبتی دیگر، مقدمات آن را یادآوری می‌کند و در فرصتی مزایای آزادی را می‌سراید و هر از چند گاهی آزادی‌خواهان را می‌ستاید و در اشعاری پادشاهان وقت را به عبرت از تاریخ فرامی‌خواند و دربارهٔ آزادی به آنان هشدار می‌دهد و آن ساعتی هم که فروغ آزادی را در این کشور در غروب می‌بیند، بی‌محابا و مردانه علیه استبداد می‌خروشد و لحظاتی که از آزادی ناامید می‌شود، سوگ آزادی را می‌سراید؛ مثلاً پس از مرگ مظفرالدین شاه و نشستن محمدعلی شاه قاجار به تخت سلطنت، اعمال مستبدانهٔ او ملّیّون و مشروطه‌طلبان را سخت مشوش و نگران ساخته بود. ملک‌الشعرا بهار در این هنگام برای نصیحت به شاه و عبرت او، ترکیب‌بند مفصل «آیینه عبرت» را در سال ۱۲۸۵ هش می‌سراید و به شاه هشدار می‌دهد که از مستی و خواب‌گران برخیزد و پاسدار آزادی، مجلس شورا و قانون اساسی که دستاورد قیام مشروطه است، باشد.

پاسبانا تا به چند این مستی و خواب‌گران
پاسبان را نیست خواب، از خواب سر بردار هان![۳۱]

با توجه به اندرزهای بهار در این ترکیب‌بند و درخواست‌های او از محمدعلی شاه و نیز اشارهٔ بهار در این شعر به واژگانی همچون مجلس شورا، قانون اساسی و انجمن‌های شهر و روستا، معلوم می‌شود که منظور او از «آزادی»[۳۲] در پایان شعر، آزادی به مفهوم نوین دموکراسی غربی است؛ زیرا سخن گفتن از آزادی در این معنا، به‌طور مشخص و

جدی با مشروطیت شروع می‌شود که خود «حاصل انقلاب کبیر فرانسه (بعد از ۱۷۸۹) و انقلاب صنعتی انگلستان (از حدود ۱۷۵۰ به بعد) و پیامدهای آن است».[۳۳] پس از آنکه بهار از محمدعلی شاه ناامید می‌شود و کینه‌جویی‌های مستبدانه او را با مشروطه‌خواهان و آزادی‌طلبان می‌بیند، مستزاد «کار ایران با خداست» را در سال ۱۲۸۶هش می‌سازد و سخن گفتن از آزادی را با شاه ایران خطا می‌داند و شاه را تهدید به فتح کشور از سوی آزادی‌خواهان می‌کند[۳۴] و سرانجام پس از حملهٔ قوای ملی و پیشرفت مشروطه‌خواهان و منکوب شدن مستبدان و دشمنان مشروطیت و فرار محمدعلی شاه، بهار شور و سرور خود را از آزادی و آسودگی کشور، در اشعار خویش از جمله در ترجیع‌بند «الحمدلله»[۳۵] نشان می‌دهد؛ زیرا زمینه را برای آزادی مورد نظر خویش مساعد می‌بیند. همان‌طور که اگر به هنگام جلوس احمد شاه بر تخت سلطنت می‌گوید «نام آزادی بلند آوازه شد»[۳۶] همین مفهوم را در ذهن دارد که نقطهٔ مقابل استبداد است:

روز شادی و سرور است ای بهار چشم استبداد کور است ای بهار[۳۷]

بهار شیفته آزادی است،[۳۸] اما آن را مطلق نمی‌داند و ضمناً آن را از طریق قانون قابل اجرا و اعمال می‌داند و این چنین به‌عنوان یک راهنمای استاد، برای مفهوم و اندیشه‌ای که در ذهن دارد، مصداق و مجرا نشان می‌دهد.

چنانکه پیشتر اشاره شد، آزادی‌خواهی LIBERALISM به‌عنوان یک اصطلاح نوین، جدا از قانون‌گرایی نیست. این اصطلاح بر دیدگاه یا خط ومشی کسانی دلالت دارد که گرایش اولیهٔ آنان در سیاست و حکومت «کسب یا حفظ میزان معین آزادی از قید نظارت یا هدایت دولت»[۳۹] یا عوامل دیگر است. «آزادی به مفهوم مطلق آن مطلوب هیچ ایدئولوژی و مکتبی نیست، ولی در مفهوم پذیرفته شدهٔ آن، یعنی در حدی که به حقوق و آزادی‌های دیگران لطمه نزند، مورد تأیید همه مکاتب و ایدئولوژی‌هاست...».[۴۰] از اشعار بهار هم همین‌گونه استنباط می‌شود؛ مثلاً بهار آزادی را از قانون‌گرایی جدا نمی‌داند وگاهی با اشاره وگاهی صریح این اندیشه را در شعر خود می‌گنجاند:

گفتم که مگر به نیروی قانون آزادی را به تخت بنشانم[۴۱]

و جابه‌جا بر حفظ مجلس و قانون‌گرایی و پایبندی به قانون اساسی، تأکید می‌کند.[۴۲]

در سال ۱۳۲۰هـش پس از آنکه محمدرضا پهلوی به جای پدر به سلطنت می‌رسد، بهار قصیده‌ای به رسم پند و اندرز خطاب به او می‌سراید که محصول ذوق وطن‌دوستی و حس آزادی‌خواهی اوست. او در پایان این قصیده، آزادی اندیشیدن، گفتن و نوشتن را از شاه می‌خواهد و قدرت کشور را در گرو آن می‌داند:

ملک را زآزادی فکر و قلم قوّت فزای   خامهٔ آزاد نافذتر زنوک خنجر است[۴۳]

آزادی اندیشه و قلم از دیگر جنبه‌های آزادی در مفهوم نوین است که در تعاریف مندرج دربارهٔ آزادی، از جمله در اعلامیهٔ حقوق بشر، بر آن تصریح و تأکید شده است.

به انواع آزادی و جنبه‌های متعدد آن در اشعار بهار اشاره شده است. او در طول زندگی آزادانه خویش، در جوانی و پیری، بیماری و تندرستی، بند و رهایی و در غم و شادی، هماهنگ با پیشامدهای روزگار خویش آنها را سروده است.[۴۴]

سخن آخر اینکه بهار به موانع آزادی و زمینه‌های تحقق آن هم توجه کرده است. او حاکمان طماع و بی‌نصیب از تربیت و فرهنگ را مانع تحقق آزادی و اصلاح وطن می‌شمرد و «آزادی و قانون را نیاز بزرگ ملت خویش می‌دانست که قرن‌ها از آن محروم بوده‌اند»[۴۵] و حصول آن را در برپایی مجلس شورا می‌انگاشت.

... اصلاح زنامرد می‌خواهید که نبود
یک مرتبه شمشیر زن و دایره زن را
بی‌تربیت، آزادی و قانون نتوان داشت
«سعفص» نتوان خواند، نخوانده «کلمن» را
امروز امید همه زی مجلس شوراست
سر باید کاسوده نگه دارد تن را...[۴۶]

تحلیل نهایی و نتیجه‌گیری

از آنچه نوشتیم می‌توان استنباط کرد که مفهوم «آزادی» در شعر بهار متفاوت از مفهومی است که پیشینیان از آن می‌فهمیدند و به کار می‌بردند. دیگر اینکه این تحول موضوع و درونمایه در شعر بهار، متأثر از تحولات جهانی بوده است و این تحول درونمایه در شعر او، خود زمینه‌ساز تحول درونمایه در شعر معاصر فارسی بوده است و از این نظر شعر بهار، مهم و تأثیرگذار و متجدد دانسته می‌شود. نکتهٔ دیگر اینکه مفهوم نوین آزادی در

ذهن و زبان بهار اهمیت بسیار دارد و بهار به خوبی آن را درک کرده است و به ضرورت تحقق آن در راستای اصلاح جامعه پی برده و بر آن اصرار داشته است، تا جایی که او در شعر خویش به انواع آزادی و جوانب آن اشاره کرده است.

با این همه این آزادی در مفهوم نوین، که تحقق آن آرزوی بزرگ بهار بود، به منزلهٔ طرحی خام و یا پیش‌نویسی برای مفهوم نوین «آزادی» است که طبعاً ناگفته‌هایی هم دارد؛ از جمله چگونگی تحقق و اجرای آن در همه ابعاد و جوانب و نیز تطبیق آن متناسب با فرهنگ ملی است که البته این تدقیق و تطبیق از حوزهٔ شعر بهار بیرون است. مهم این است که بهار به‌عنوان یک شاعر بیدار، آزادی را در مفهوم نوین درک کرده است و شعر خود را با این شعور ارزنده در خدمت اهداف والای اجتماعی به کار گرفته است و خود موجب تحول درونمایه در شعر معاصر فارسی شده است.

در پایان برای اینکه دقیق‌تر با اندیشه و نگرش بهار درباره مفهوم «آزادی» آشنا شویم، فهرست‌وار، تنها به انواع آزادی در شعر بهار اشاره می‌کنیم و در این مقاله به همین اکتفا می‌کنیم:

الف) آزادی وطن از سلطهٔ بیگانگان

ب) حکومت آزاد و دمکراتیک

پ) آزادی از ستم حکام داخلی

ت) آزادی از انواع تبعیض در انواع بهره‌مندی‌ها و برابری در برابر قانون

ث) آزادی از استبداد داخلی

ج) آزادی اندیشه

چ) آزادی قلم

ح) آزادی بیان

خ) آزادی عقیده

د) آزادی زن

پانوشت‌ها

۱. در نوجویی و تجددطلبی بهار شکی نیست. او همان‌طور که در زمینهٔ شعر و ادبیات متجدد است، در زمینهٔ جامعه نیز قائل به تجدد است و چنان به آن معتقد است که در سال ۱۲۹۳هش قصیدهٔ «یامرگ یا تجدد» را می‌سراید. ر. ک: *دیوان* اشعار محمدتقی بهار «ملک‌الشعرا»، به اهتمام چهرزاد بهار، انتشارات توس، ۱۳۸۰، ص ۲۹۷.

در این مقاله هر جا به اشعار بهار استناد می‌جوییم، همین چاپ مورد نظر است، که با عنوان «دیوان بهار» نام برده می‌شود.

۲. بهار تجدد را در لفظ و شکل و مضمون و محتوای شعر پذیرفته بود:

بهارا همتی جو،اختلاطی کن به شعر نو | که رنجیدم زشعر انوری و عرفی و جامی

مکرر گر همه قند است، خاطر را کند رنجه | زبادامم بد آید بس که خواندم چشم بادامی

(*دیوان* بهار، ص ۵۰۳) و نیز رجوع شود به آنچه بهار خودش دربارهٔ قصیدهٔ «جمال طبیعت» نگاشته است. (*دیوان* بهار، ص ۵۰۴).

۳. *ادوار شعر فارسی*، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، ۱۳۸۰، صص ۳۹ و۱۰۷ و نیز ر.ک: چون سبوی تشنه، دکتر محمدجعفر یاحقی، انتشارات جامی، ۱۳۷۴، ص ۳۶.

۴. ابداع «آن است که شاعر و نویسنده مضمون تازه و نو و معنی لطیف و متین و نیکو در نظم و نثر خود بیاورد، در حالی‌که با انشاد معنی بدیع الفاظش نیز عذب و روان و از تکلف و تعسف بر کنار بوده دیگری را در آن مشارکت نباشد و...» (فرهنگ بلاغی ـ *ادبی*، دکتر ابوالقاسم رادفر، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۹).

۵. «سنت به اصول و قواعد پذیرفته‌شده‌ای اطلاق می‌شود که همواره به صورت موضوع، قالب یا صناعتی در آثار ادبی تکرار می‌شود.» (فرهنگ *اصطلاحات ادبی*، سیماداد، انتشارات مروارید، ۱۳۷۱، ص۲۳۳).

۶. *بدعت‌ها و بدایع نیما* یوشیج، مهدی اخوان ثالث، انتشارات زمستان، ۱۳۷۶،ص ۲۳ به بعد.

۷. «اما ملک‌الشعرا بهار یگانه استاد سبک قدیم در زمان ما بود». (نیما یوشیج، از نامه‌ای به آقای نیکوهمت، ۸ تیرماه، ۱۳۳۵ (نامه‌ها، ص۷۰۷) به نقل از: نیما یوشیج، عبدالمحمد آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵، ص۳۹).

۸. *ادوار شعر فارسی*، همان، ص ۵۴.

۹. *از صبا تا نیما*، یحیی آرین‌پور، انتشارات زوار، چاپ پنجم، ۱۳۷۳، ج ۲، ص۱۲۷.

۱۰. ر. ک: *ادبیات امروز ایران* (۲)، محمد حقوقی، نشرقطره، ۱۳۷۸، ص ۳۸۵.

۱۱. ر. ک: *چهار شاعر آزادی*، محمدعلی سپانلو، انتشارات نگاه،۱۳۶۹، صص ۲۷۰، ۳۱۹ و ۳۲۹.
ـ البته در اینکه این گرایش به اجتماع، بر هنر شعری یا شعر هنری اثر مثبت دارد یا نه، نکته‌ای قابل تأمل و محل بحث و نظر است، که از موضوع مقاله خارج است.

۱۲. ر. ک: *سبک‌شناسی شعر*، دکتر سیروس شمیسا، انتشارات فردوس، ۱۳۷۴، ص ۳۴۹.

۱۳. نیما یوشیج در «شعر و شاعری» نوشته است: «این جز گمراهی نیست که آدم خیال کند تا شخصیت کسی عوض نشده، ذوق و سلیقه و فکر او باید عوض شود».
(ر. ک: *دربارهٔ شعر و شاعری*، از مجموعه آثار نیما یوشیج، گرد آورنده: سیروس طاهباز، انتشارات دفترهای زمانه، چاپ اول، ۱۳۶۸، ص۶۹).

۱۴. ر. ک: *کلیات سبک‌شناسی*، دکتر سیروس شمیسا، انتشارات فردوس، ۱۳۷۳، ص ۱۵ و نیز، نظریه‌های نقد ادبی معاصر، مهیار علوی مقدم، سمت، ۱۳۷۷، ص ۴۹.

۱۵. فروغ فرخزاد، *مصاحبهٔ ایرج گرگین با فروغ فرخزاد*، آرش، شماره ۱۳، اسفند ۱۳۴۵. به نقل از: پریشادخت شعر، محمود مشرف آزاد تهرانی، نشر ثالث،۱۳۷۸.

۱۶. *ادوار شعر فارسی*، ص ۱۰۴.

۱۷. فرهنگ اصطلاحات علمی ـ اجتماعی، محمد آراسته‌خو، نشر گستره، ۱۳۷۰، ص ۳۹.

۱۸. ر. ک: *لغت‌نامهٔ دهخدا*، زیر واژه.

۱۹. فرهنگ *فارسی*، دکتر محمد معین، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۶.

۲۰. همان، زیر «آزاده» و نیز ر. ک: *برهان قاطع*، محمدبن حسین بن خلف تبریزی، به اهتمام دکتر محمد معین، چاپ پنجم، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۵.

۲۱. *داستان داستان‌ها*، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، انتشارات آثار، ۱۳۷۴، ص ۷۵.

۲۲. زندگی و مرگ *پهلوانان*، محمدعلی اسلامی ندوشن، انتشارات یزدان، ۱۳۶۳، ص ۱۷.

۲۳. *تاریخ ادبیات ایران*، دکتر ذبیح‌الله صفا، انتشارات فردوس، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۱۹.

۲۴. زندگی و مرگ *پهلوانان*، همان، ص ۱۹.

۲۵. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملک‌زاده، انتشارات علمی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۱.

۲۶. «آزادی در اصطلاح قدما به معنی دموکراسی و برابری نبود، بلکه رها شدن به معنی خام و ابتدایی آن بوده» است (*ادوار شعر فارسی*، ص۱۰۴).

۲۷. فرهنگ *کامل* جدید *انگلیسی فارسی*، عباس آریانپور کاشانی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۸۴۲.

۲۸. فرهنگ *اصطلاحات علمی ـ اجتماعی*، همان، ص ۳۹.

۲۹. فرهنگ *جامع سیاسی*، محمود طلوعی، نشرعلمی، ۱۳۷۷، ص ۲۹.

۳۰. *ادوار شعر فارسی*، ص ۳۵.

۳۱. دیوان اشعار بهار، ص ۱۱۸ به بعد.

۳۲. همان، ص ۱۴۹.

۳۳. *ادوار شعر فارسی*، ص ۳۵ و نیز: *فکر آزادی*، دکتر فریدون آدمیت، انتشارات سخن، ۱۳۴۰، ص ۱۵.

۳۴. *دیوان* بهار، ص ۱۸۳ به بعد.

۳۵. این ترجیع‌بند با مطلع زیر آغاز می‌شود:

می ده که طی شد دوران جانکاه   آسوده شد ملک، الملک لله

(*دیوان* بهار، ص ۱۸۵ به بعد.)

۳۶. *دیوان* بهار، ص ۲۰۹.

۳۷. همان.

۳۸.

ای آزادی، خجسته آزادی!   از وصل تو روی برنگردانم

یا آنکه مرا به نزد خود خوانی   یا آنکه تو را به نزد خود خوانم

(*دیوان* بهار، ص ۳۲۷) و نیز رجوع شود به اشعار بسیار تند و دلاورانهٔ او علیه احمد شاه و رضا شاه. (*دیوان* بهار، صص ۳۱۶ و ۴۶۹).

۳۹. فرهنگ *علوم اجتماعی*، جولیوس گولد و ویلیام ل.کولب، ویراستار محمدجواد زاهدی مازندرانی، انتشارات مازیار، ۱۳۷۶.

۴۰. فرهنگ جامع سیاسی، همان، ص ۲۹، و نیز ر.ک: آزادی، آیزایا برلین، ترجمه محمدعلی موحد، خوارزمی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۳۹ و نیز: *رساله دربارهٔ آزادی*، جان استوارت میل، ترجمهٔ جواد شیخ‌الاسلامی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۲۳۸ به بعد.

۴۱. *دیوان* بهار، ص ۳۲۷.

۴۲. همان، صص ۱۴۹ و ۶۸۴ و....

۴۳. همان، ص ۶۴۲.

۴۴. البته در دیوان اشعار بهار، نمونه‌هایی هم هست که با عزم راسخ و همت والای او در راه آزادی و آزادگی و آزادی‌خواهی، به ظاهر سازگار نمی‌نماید؛ همچون «قهر و آشتی»، ص ۳۲۰، خدعهٔ حسود،

ص ۳۳۴، که به نظرم اینها عرضی هستند و جزء شخصیت ثابت بهار نیستند. چنانکه در سال ۱۳۰۸هش در زندان رضا شاه در اثر گرمی و کثافت هوا و فضای داخلی زندان و وحشت از بی‌سر و سامانی و فقر خانواده، ناچار می‌شود در مدح رضاخان، قصیده‌ای بسراید تا آسوده شود.

۴۵. چشمهٔ روشن، دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی، چاپ چهارم، ص ۴۵۶.

۴۶. *دیوان* بهار، ص ۶۸۴.

فعالیت‌های سیاسی ـ اجتماعی ملک‌الشعرا بهار

بدرالزمان آذر*

اوضاع ادبی عصر بهار

مشروطیت رویدادی شگرف بود؛ رخدادی بزرگ که تمامی جنبه‌های سیاسی ـ اجتماعی و به‌طور کلی مادی و معنوی جامعه ایرانی را تحت تأثیر خود قرار داد و یقیناً حیات ادبی این مرز و بوم نیز در آن مقطع حساس روندی دگرگونه یافت و از آنجایی که ادبیات هر ملتی به مثابه آیینهٔ تمام‌نمای وقایع تاریخی است، ادبیات مشروطه نیز بازتابی از رخدادهای تاریخی گردید. دیری نپایید که گروهی از شعرا و نویسندگان به اردوی آزادی‌خواهان پیوستند و با آغاز مشروطیت فرصت یافتند که آزادانه و آشکارا از راه قلم به پیکار برخیزند. اما باید به این نکته توجه داشت که کتب و رساله‌هایی که در مورد نهضت مشروطیت به نگارش درآمده مبین این معناست که تحول عمیقی در صحنهٔ ادبی ایران صورت نگرفت و به قولی «قریحهٔ بارزی که بتواند دوش به دوش با انقلاب سیاسی اجتماعی همراهی کند، به وجود نیامد».(۱)

ناگفته پیداست که «اشعار مطبوعاتی» با همهٔ ارزش و اهمیتی که در بیداری ملت و پیشرفت انقلاب داشتند به مثابه مسکنی مقطعی به حساب آمده و ماهیت آنها به‌گونه‌ای بوْد که پویایی نوینی را می‌طلبید تا به آن جسارت پیوستن به جرگهٔ ادبیات رسمی و پایدار زمان را بدهد. خوشبختانه این مهم با آگاهی بسیاری از گویندگان احساس گردید اما «اصول و قواعد سخت ادبی چنان حصار مشیّدی از اوزان مطبوع و نامطبوع و قوافی

---

* عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور اصفهان

مشکل و تشبیهات و استعارات و تلمیحات قراردادی بر پیرامون شاعر کشیده و مخالفت داوران سرشناس ادب با هرگونه ابداع و ابتکار و تخلف از سنن شعر قدیم چنان شدید بود که کسی جرأت نکرد پا از دایرهٔ «مقررات» فراتر نهد».(۲)

بدیهی است قالب‌های غزل و قصیده تاب تحمل مفاهیم تند و گزندهٔ انقلابی را نداشته و دست و پای شاعر را برای بازتاب شوریدگی به سختی می‌بسته‌اند. پاره‌ای از شعرا خود را رهانیده و همچنان به توصیف یار پرداخته و «آرامش خویش و آرایش شعر» را بر هم نزدند! برخی گویندگان در تکاپوی بیان مفاهیم جدیدی بودند که اقتضای زمان، آن را فریاد می‌کرد، اما چگونه معنای سترگ آزادی، میهن‌پرستی و مبارزه با ظلم و جور داخلی و خارجی را در ظرف محدود قصیده و غزل بگنجانند؟ به راستی این کار بس گران می‌نمود اما پاره‌ای از شعرای چیره‌دست توانا از عهدهٔ این مهم برآمدند و بهار سرآمد آنان بود. «او که در محیط شعر کلاسیک پرورش یافته بود، پس از انقلاب مشروطیت با سلاح مستحکم شعر به آزادی‌خواهان پیوست».(۳)

البته ناگفته نماند که تحول ادبی در ارتباط با حوزهٔ نثر، برخلاف شعر قابل رویکرد بوده است. نثر دورهٔ مشروطه به دلیل محصور نبودن در قالب و وزن و بحر، قابلیت انعطاف درخور داشته و طبیعی است که در زمینهٔ نثر وسعت و کمال بیشتری دیده شود. همچنین نثر در ادبیات قدیم ایران آن مقام شامخی را که نظم برای خود فراهم کرده بود، نداشت و از این روی، تغییر و تحول در نثر مشکل نبود. با توجه به این مسائل «مشروطیت و تحولات سیاسی ناشی از آن توانست نثر فارسی را از دست منشیان و مترسّلان رهایی بخشند و با نسیم خود جانی تازه در آن بدمد».(۴)

شرح کوتاه زندگانی «بهار»

شرح حال «بهار» را اکثر منابع ادبی و تاریخی چنین آورده‌اند:

میرزا محمدتقی بهار، فرزند صبوری، ملک‌الشعرا آستان قدس رضوی در سال ۱۳۰۴ هـق در مشهد به دنیا آمد. این لقب را مظفرالدین شاه پس از وفات پدرش به او داده است. بهار، ادب پارسی را ابتدا نزد پدر و سپس در محضر ادیب نیشابوری فراگرفت. به جاست در اینجا توصیفی کوتاه از این شاعر گرانقدر که معلم راستین بهار بود، آورده شود. درباره‌اش گفته‌اند:

«... معاصر حاج محمدتقی شوریده (فصیح‌الملک) اما جوان‌تر بود؛ از میان یک خانوادهٔ دهقان میانه حال خراسانی برآمد، به دشواری درس خواند اما بر دانشی بس شگرف دست یافت».(۵) و بیهوده نیست که بهار دامان او را به قصد پرورش برگزیده است. «... هدفش پایدار و لغزش‌ناپذیر بود؛ هرگز در برابر هیچ‌کس خود را کوچک نشمرد؛ بزرگان را به باد انتقاد می‌گرفت و از این کار باکی نداشت؛ کوچک‌تران را می‌ستود و پیوسته در جست‌وجوی آگاهی بیشتر بود.... ادیب به ارج فراوانی دست یافت اما شاعری نوآور نبود و نسبت به رویدادهای زمان حساسیت نشان نمی‌داد.... اوستاد زبان عربی بوده و با این زبان نیز شعر می‌گفت. ارزش وی بیش از هر چیز به فعالیت‌های تربیتی مربوط است. او در خراسان یک نسل کامل را تربیت کرد. او به تفسیر شعر بسنده نکرده بلکه آن را به نقد نیز می‌کشاند».(۶)

«بهار» از چهارده سالگی همراه پدر در محافل آزادی‌خواهان شرکت می‌کرد و هنگام اعلام مشروطیت بیست ساله بود.... در دورهٔ استبداد صغیر در خراسان روزنامهٔ خراسان را انتشار داد. بعد از فرار محمدعلی شاه در جشن‌های ملی مشهد اشعاری که خوانده می‌شد، همه از بهار بود.(۷)

ادوار براون او را صاحب امتیاز روزنامهٔ *نوبهار* معرفی نموده و می‌نویسد:

پس از توقیف بهار، «نوبهار» دوباره به نام «تازه بهار» منتشر گردید.

سپس می‌افزاید:

... سابقاً هم این نکته را مورد تأکید قرار داده‌ام که شعر امروز ایران باید به جای ستودن شاهزادگان، وزرا و اشراف، سلیقهٔ روزافزون عامهٔ مردم را مد نظر داشته باشد.(۸)

به نظر می‌رسد این مطلب تأییدی ضمنی بر شعر بهار است. به هر تقدیر، «بهار» تخلص خود را از «بهار شیروانی» دارد. این شخص از سخنوران به نام عهد ناصرالدین شاه است که در مشهد به دوست خود صبوری (پدر بهار) وارد شد و در خانهٔ او درگذشت.(۹)

«بهار» پس از آنکه صاحب شغل دولتی و منصب ملک‌الشعرایی شد، به تکمیل زبان عربی پرداخت و از راه مطالعهٔ کتب و مجلات بر اطلاعات خود افزود و با دنیای نو آشنایی یافت.(۱۰) اکثر منابع «بهار» را استاد مسلم شعر و ادب فارسی به شمار آورده‌اند و همچنین در این معنا که او شاعری «تجددخواه» و «آزادی‌طلب» بوده است، توافق

دارند. اما داوری برخی نظریه‌پردازان در مورد آن بزرگوار «خام‌اندیشی گوینده» و «عدم شناخت درست» در مورد او را تداعی می‌نماید:

عنوان «آخرین بازگشتی» دورهٔ قاجار و یا «دست بالا شاعر مشروطه»،(۱۱) نسبتی نه درخور آن شاعر گرانقدر و پرمایه است. بزرگ‌مردی که جان خویش را بی‌پروا، به سبب بیان و انعکاس ظلم و جور و بی‌عدالتی بر کف نهاده بود.

سعید نفیسی دربارهٔ «بهار» می‌نویسد:

من نزدیک سی سال با بهار مربوط بوده‌ام و گاهی با او کارهای ادبی و اجتماعی کرده‌ام و می‌توانم به جرأت بگویم که او از همهٔ شاعران عصر ما خوش تشخیص‌تر و موقع شناس‌تر بود. فطرتاً و ذاتاً تجددخواه بود، دلش می‌خواست از جهان و از تمدن عقب نماند، اما گاهی هم او را می‌فریفتند. با این همه در آن فریب بسیار نمی‌پایید و اندکی راهنمایی که به او می‌کردی، از آن راه کج بر می‌گشت. همین خصلت را در هیچ‌یک از اقران او ندیدم.(۱۲)

مرحوم زرین‌کوب دربارهٔ او چنین می‌نویسد:

... سبک بیانش تا پایان عمر، قطع نظر از پاره‌ای تفنن‌ها بر سنت قدما مبتنی بود و مخصوصاً در قصاید خود در این زمینه قدرت قریحه نشان داد، چنانکه در قصیدهٔ معروف «جغد جنگ» که از آخرین اشعارش محسوب می‌شد، شیوهٔ منوچهری را با قدرت تتبع و احیا کرده بود.(۱۳)

همان نویسنده سپس تحلیلی کامل‌تر در مورد شیوهٔ شاعری بهار با این مضمون می‌آورد:

مکتب بهار که در پیکار کهنه و نو تجددی معتدل و در حد توافق، تحول بالنسبه ملایم احوال اجتماعی را توصیه می‌کرد، تعداد قابل ملاحظه‌ای از استعدادهای جوان را تحت تأثیر شعار پویا اما آرام خویش قرار داد. کسانی که به جرگهٔ او ملحق نشدند یا تندروان افراطی بودند یا شاعرانی که هنگام به وجود آمدن جرگهٔ دانشکدهٔ وی، خود در زمینهٔ شعر و شاعری آوازه یا داعیه داشتند... بهار معتقد بود که در محدودهٔ سنت‌ها نباید توقف کرد اما تندتر و پیش‌تر از زمان هم نباید حرکت کرد. مجلهٔ دانشکده و روزنامهٔ نوبهار او حدود تحولی را که او در کار شعر و شاعری توصیه و الزام می‌نمود، معین می‌کرد.(۱۴)

اوضاع سیاسی اجتماعی عصر بهار

اکثر منابع در تشریح اوضاع سیاسی اجتماعی عصر بهار به‌گونه‌ای توافق دست یافته‌اند و می‌نویسند:

در دورهٔ پنجاه سالهٔ سلطنت ناصرالدین شاه و از همان ابتدای کار او عوامل و موجباتی پدید آمد که مجموعاً و هر یک به تنهایی در پیدایش اندیشه‌های آزادی‌خواهی مؤثر بودند... گاه شاه دست به انجام اصلاحاتی می‌زد و آن را به مثابه دریچهٔ اطمینان می‌نگریست اما بنابر قول اسناد و منابع ره به جایی نمی‌برد چنانکه نوشته‌اند:

> ... گفت و شنودی که بر سر نقشهٔ اصلاح سیاست در دورهٔ پانزده سالهٔ آخر تاجداری ناصرالدین شاه (۱۲۹۸ـ۱۳۱۳ هـق) درگرفت، بیشتر هوس‌آلود بود؛ هیچ همت مستمری در این راه به کار نرفت. فشار پیشامدهای داخلی و یا خارجی بارها دولت را به خیال بهبود وضع حکمرانی انداخت اما هر نوبت به شکست انجامید.[۱۵]

به هر صورت پادشاهی که دم از اصلاحات می‌زد، تمامی دوران حکومتش به ظلم و جور و بی‌عدالتی گذشت و پس از نیم قرن پادشاهی مطلقه و دادن امتیازات زیاد به بیگانگان، چهار روز قبل از جشن سال پنجاهم سلطنت خود در حرم شاه عبدالعظیم به ضرب ششلول مردی آگاه و جسور به نام میرزا رضای کرمانی از شیفتگان سید جمال‌الدین، داعی اتحاد اسلام، کشته شد.[۱۶]

مجموعهٔ عواملی که زمینه‌ساز وقوع انقلاب مشروطیت شد به اختصار چنین است: گذشته از ترویج فنون و صنایع که به تدبیر قائم مقام وزیر با فرهنگ عباس میرزا به وجود آمد، می‌توان اصلاحات امیرکبیر و به‌ویژه تأسیس دارالفنون را در سال ۱۲۶۸ به ابتکار و اهتمام و دعوت آموزگاران خارجی و تعلیم علوم جدید اروپایی به فرزندان ایران را نخستین قدم در این راه بشماریم. بعد از دو سفر سید جمال‌الدین به ایران در سال‌های ۱۳۰۴ و ۱۳۰۷ هـق و تبلیغات دامنه‌دار او بر ضد استبداد و لزوم اصلاحات و کوشش پیروان و یاران پرشور وی هر کدام در بیداری افکار ایرانیان آثار قطعی داشتند. همچنین باید یادآور شد که روشنفکران و آزادی‌خواهان ایران که از مدت‌ها پیش فقر مادی و معنوی کشور را دریافته و نگران اوضاع بودند، در خارج از کشور دست به قلم بردند و به‌وسیلهٔ روزنامه و کتاب به روشن کردن ذهن مردم و تربیت فکر آنان پرداختند... اینها

رشته عواملی بود که به تدریج و هر کدام در زمان خود در تار و پود سازمان فاسد اجتماع ایران رخنه کرد و طبقهٔ حاکم ایران را از طرز ادارهٔ قدیم که دیر یا زود کشور را در معرض بیع سرمایه‌های خارجی یا اشغال قریب‌الوقوع روس و انگلیس می‌گذاشت، متوحش کرد و مردم را برای قبول تحول اساسی در شکل اداره و انتخاب راه و روش نوین زندگی آماده ساخت و بدین‌سان میل به دگرگونی کردن وضع کهنه و فرسودهٔ زندگی اجتماعی و مدنی که بذر آن از همان نیمه‌های قرن سیزدهم هجری پاشیده شده بود، به تدریج و تأنی نشو و نمو کرد و انقلاب مشروطیت را به وجود آورد.(۱۷)

فعالیت‌های سیاسی اجتماعی بهار

همان‌گونه که اشارت رفت، بنابر قول اکثر منابع، بهار از چهارده سالگی همراه پدر در محافل آزادی‌خواهان شرکت می‌کرد و به مشروطه و آزادی دل بست و در زمان اعلام مشروطیت، بیست سال داشت. اشعار دورهٔ جوانی او منحصر به مدح است اما پس از پیوستن به آزادی‌خواهان مشروطه، شعر خود را وقف ستایش آزادی کرد؛ اشعار پرشوری که مبارزه با استعمار را القا می‌کند.

پس از جنگ جهانگیر اول بهار فعالیت ادبی خود را آغاز کرد و ابتدا در مشهد و سپس در تهران به مدت سه سال روزنامهٔ *نوبهار* را ادامه داد. در سال ۱۳۳۴ هـق مجلهٔ *دانشکده* را دایر نمود که بیش از یک‌سال منتشر نشد. بهار پس از آن به انتشار مجلهٔ *نوبهار* پرداخت. این مجله هم یکسال بیشتر دوام نداشت. پس از آن بهار در ششمین دورهٔ انتخابات مجلس شرکت نمود و به‌عنوان نمایندهٔ مجلس انتخاب شد. پس از آن به تدریس روی آورد و هفده سال از عمرش به دور از سیاست گذشت. بهار در سال ۱۳۲۵هـش با قوام‌السلطنه نخست وزیر وقت همکاری نمود و در تأسیس حزب دموکرات نقش مؤثر ایفا کرد و از آن حزب به نمایندگی مجلس شورای ملی منتخب و رئیس فراکسیون پارلمانی آن حزب گردید. در تابستان ۱۳۲۶هـش به علت کسالت به سوئیس رهسپار شد و پس از چندی به ایران بازگشت و از غوغای اجتماع خود را برکنار داشت تا آنکه کسالت تخفیف یافت و در مردادماه ۱۳۲۹ رهبر جمعیت ایرانی هواداران صلح گردید و در اردیبهشت سال ۱۳۳۰ چشم از جهان فروبست.(۱۸)

نتیجه

ملک‌الشعرا «بهار» نه تنها یک شاعر که سیاستمداری فرهیخته بود و بی‌محابا در جریان‌های سیاسی وارد شده و با قلم و بیان خویش، اهداف مقدس آزادی‌خواهی را به رشتهٔ نظم می‌کشید. ویژگی خاص بهار که او را از بسیاری از شعرای قبل و بعد ممتاز می‌سازد، این است که با وجود پیروی از شیوهٔ قدما توانسته است شعر خود را با خواسته‌های اجتماعی مردم هماهنگ نموده و قدم به قدم شعر خویش را با زمان پیش برد. آنچه به راستی ملک‌الشعرا را «همیشه بهار» می‌سازد، اشعار انقلابی اوست. گرچه آموزگاران مسلم شعر پارسی او را اوستاد انواع شعر معرفی نموده‌اند ـ که به راستی چنین بوده است ـ اما بی‌پروایی بهار در انعکاس استبداد سیاسی و دغل کاری شاه و درباریان در آستانهٔ جنبش مشروطه شگفت‌آور و درخور تجلیل است.

شعر آن بزرگوار در یخبندان «استبداد» شکفتن گرفت و آکنده از شور و گرمی «آزادی» با «مشروطه» به بارنشست.

پی‌نوشت‌ها

۱. یحیی آرین‌پور، از *صبا تا نیما*، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ج ۲، تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۲۱

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۲۶.

۴. همان، ص ۲۳۶.

۵. یان ریپکا، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمهٔ کیخسرو کشاورزی، انتشارات گوتنبرگ و جاویدان خرد، ج ۱، تهران، ۱۳۷۰، ص ۴۹۳.

۶. همان.

۷. *از صبا تا نیما*، ص ۱۲۴.

۸. ادارد براون، تاریخ ادبیات ایران، ترجمهٔ بهرام مقدادی، تحشیه و تعلیق ضیاءالدین سجادی و عبدالحسین نوایی، نشر مروارید، چ اول، تهران، ۱۳۶۹، ص ۲۲۹.

۹. میرزا نصرالله بهار شیروانی (۱۳۰۰-۱۲۵۱هـق) در شهر شماخی در یک خانوادهٔ بازرگان به دنیا آمد. در جوانی به عزم سیاحت و تجارت به هندوستان رفت و در سال ۱۲۷۵هـق به ایران آمد و در دربار ناصرالدین شاه ترقی کرد و لقب ملک‌الشعرایی گرفت. او دیوانی از قصاید و غزلیات به فارسی و آذربایجانی داشته که نسخهٔ خطی آن همیشه همراهش بوده و بعد از مرگش به دست نیامده است.

۱۰. *از صبا تا نیما*، صص ۱۲۳-۱۲۴.

۱۱. شمس لنگرودی، *تاریخ تحلیلی شعر نو*، نشر مرکز، ج ۱، چ اول، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۵۳.

۱۲. به نقل از:

محمدباقر برقعی، *سخنوران نامی معاصر ایران*، نشر خرم، چ ۱، ج ۱، قم، ۱۳۷۳، ص ۵۸۵.

۱۳. *ازگذشتهٔ ادبی ایران*، انتشارات بین‌المللی الهدی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۵، ص ۵۰۶.

۱۴. همان، ص ۵۴۳.

۱۵. فریدون آدمیت، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، پیام، تهران، ۱۳۵۵، ص ۴.

۱۶. ناظم‌الاسلام کرمانی می‌نویسد: میرزا رضای کرمانی همراه برادر شیخ احمد روحی که ابوالقاسم نام داشت از اسلامبول به ایران آمد و میرزا رضا به تهران آمده ناصرالدین شاه را کشت. (۱۸ ذیقعدهٔ ۱۳۱۴): *تاریخ بیداری ایرانیان*، نشر پیکان، ج ۱، چ پنجم، تهران، ۱۳۷۷، صص ۱۱ و ۱۲.

۱۷. *از صبا تا نیما*، ج ۲، ص ۲۲۶

۱۸. *سخنوران نامی معاصر ایران*، همان.

گزیده منابع

ـ آدمیت، فریدون، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، پیام، تهران، ۱۳۵۵.

ـ آرین‌پور، یحیی، *از صبا تا نیما*، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۵۷.

ـ آوری، پیتر، *تاریخ معاصر ایران*، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی، عطایی، تهران، ۱۳۷۷.

ـ بروان، ادوارد، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمهٔ بهرام مقدادی، مروارید، تهران، ۱۳۶۹.

ـ برقعی، محمدباقر، *سخنوران نامی معاصر ایران*، نشرخام، قم، ۱۳۷۳.

ـ بهار، محمدتقی، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی*، علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۵۷.

ـ دولت آبادی، یحیی، *حیات یحیی*، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.

ـ ریپکا، یان، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمهٔ کیخسرو کشاورزی، انتشارات گوتنبرگ و جاویدان خرد، تهران، ۱۳۷۰.

ـ زرین‌کوب، عبدالحسین، *ازگذشتهٔ ادبی ایران*، انتشارات بین‌المللی الهدی، تهران، ۱۳۷۵.

ـ شعر بهار، مجله سخن، دورهٔ ۸، شماره ۹ و ۱۰.

ـ سایکس، سرپرستی، *تاریخ ایران*، ترجمهٔ سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، ۱۳۳۵.

ـ فوریه، *سه سال در دربار ایران*، ترجمهٔ عباس اقبال، انتشارات علمی، تهران، ۱۴۳۲۵.

ـ کسروی احمد، *تاریخ مشروطهٔ ایران*، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۵.

ـ لنگرودی شمس، *تاریخ تحلیلی شعر نو*، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۰.

ـ ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، نشر پیکان، تهران، ۱۳۷۷.

ـ هدایت، مهدی قلی خان، *خاطرات و خطرات*، تهران، ۱۳۲۹.

نگرشی بر طرز شعر بهار و آراء انتقادی او

حسن حیدری*

برای اینکه شعری را نقد کنیم پیش از عوامل دیگر، نخست باید تعریفی از شعر و دوم ملاکی برای ارزیابی شعر داشته باشیم تا شعر موردنظر را با آن بسنجیم. اگرچه نقد قطعه شعر خاصی در آثار ملک‌الشعرا بهار تاکنون دیده نشده اما در آثار موجود او هم تعریف شعر و هم آراء انتقادی و نیز ملاک‌های شعر خوب به نظم و نثر بیان شده است. این ملاحظات انتقادی هرچند خود معلول عوامل چندی است که برخی از آنها را در سطور بعد بیان می‌کنیم، اما چون از زبان یکی از بزرگ‌ترین گویندگان و ادیبان دوران معاصر بیان شده، درگرایش‌های ادبی عصر خود تأثیر قابل توجهی داشته است. دلیل دیگری که این ملاحظات را شایسته بررسی می‌سازد، صداقت و وفاداری گوینده بدان‌هاست. بهار چه در مقاله‌های خود در مجله دانشکده که در این باب نوشته و چه در چند جای دیوان که نام شاعران مورد پسند خویش را آورده و به نوعی موازنه شعری پرداخته، به درستی آنها باور داشته و از ملاک‌ها و تعاریف خود در بیشتر مواضع عدول نکرده است.

آشنایی با این دیدگاه‌ها که حدود هشتاد سال پیش مطرح شده، ممکن است برای خواننده امروزی نیز جالب باشد؛ مثلاً وقتی بهار حافظ را شاعر درجه اول نمی‌داند یا شعر مولوی در نظر او یکدست نیست و «همه چیز را با همه چیز مخلوط و ممزوج نموده»[۱] و در عوض منوچهری «سرآمد ادبای عجم» است و «روز به روز به شهرت و اعتلای مقام او در محیط ادبیات عالم خواهد افزود و به زودی در عالم تمدن جایی برای

---

* عضو هیأت علمی دانشگاه اراک

خود در پهلوی فردوسی و خیام و سعدی باز خواهد کرد»،[۲] ممکن است خلاف باور پژوهنده و خواننده امروزین جلوه کند. برای اینکه تصور بهتری از آراء بهار درباره شعر و شعر خوب داشته باشیم، نخست به دسته‌بندی آنها می‌پردازیم:

۱. تعریف شعر

«شعر نتیجه عواطف و انفعالات و احساسات رقیقه یک انسان حساس متفکر است».[۳]

۲. شعر خوب

شعری است که از احساسات، عواطف و انفعالات و از حالات روحیه صاحب خود از فکر دقیق و پرهیجان و لمحه تحریک شده یک مغز پرجوش و یک خون پرحرارتی حکایت کند. با این قید از شاعران خوب فردوسی و مسعود سعد هستند. همچنین شعر خوب، شعری است که علاوه بر احساسات موزون، از روی یک اخلاق عالی برخاسته باشد، از یک حالت خوب عمومی و از یک رشته اخلاق خوب عمومی. این شعر همه وقت و همه‌جا خوب است. شعر خوب باید از پسندیده‌ترین اخلاق، قوی‌ترین احساس، لطیف‌ترین سلیقه باشد. هرچه این صفات در آن شدیدتر و عمومی‌تر شود، آن شعر دیرپاتر می‌شود. عوامل فرعی دیگر از قبیل موقعیت زمانی و مکانی و روحی و حالت حاضره و طرز ادای شعر نیز در مقبولیت آن دخیل است.

۳. تقسیم‌بندی شعر

الف) شعر اخلاقی (اشعاری که تشویق و ترغیب به پیروی از اصول خوب احساسات سالم، حریت افکار و آزادی عقیده، وطن‌پرستی و شرافت و دوستی، راستی و نیکوکاری و اجتناب از صفات رذیله بنمایند). با این تعریف، فردوسی مطلقاً خوب است و سنایی و مسعود سعد و فرخی در مدایح خود شاعر خوبی نیستند اما در بقیه اشعار مقبول هستند.

ب) شعر وصفی: شاعر در آنها نقاشی و تابلوسازی می‌کند در بیان غضب، دلتنگی، شکوه شادی و.... در اینجا هر چه سلیقه شاعر بهتر و احساسات قوی‌تر باشد، شعر بهتر می‌شود. این قسمت نمک، ادبیات و قسمت عمده آن است. در ادبیات ایران این صفت

هست ولی غالباً تشبیهات بی‌روح است و شعر عرب از این جهت بر شعر فارسی برتری دارد. از نمونه‌های خوب این نوع، فردوسی، رودکی و منوچهری هستند.

پ) شعر روایی: سرگذشت و وقایع تاریخی، قصه و حسب‌حال را می‌گویند و از قدیم‌ترین اقسام شعر است. با این تعریف، فردوسی مقبول است. در شعر نظامی احساس و هیجان عمومی کم است، وحشی یک مثال است. بوستان سعدی از غزلیاتش جاودانه‌تر است. مولوی همه چیز را با همه چیز مخلوط و ممزوج نموده و بیشتر تحقیق است و استفاده ادبی مطلق ندارد. جامی مانند وحشی است. حافظ از نقطه نظر عشق و مغازله عمومیت ندارد مگر آنجا که فلسفه‌های عمیق و کلمات دقیق به کار می‌برد که در آن‌جا شعر او خوب است.(۴)

مطالبی که نقل شد، دیدگاه‌هایی است که بهار در مجله دانشکده مطرح کرده است. در دیوان او نیز همین آراء با اندک اختلافاتی به صورت نظم و گاه به صورت موازنه بین دو شاعر مطرح شده است و در همه حال، از نظر او تنها شاعری که در هر زمینه‌ای از سخن در اوج است، فردوسی است. از جمله مواردی که بهار در دیوان به مقوله شعر پرداخته، قصیده‌ای است که در مدح فردوسی با مطلع زیر سروده:

سخن بزرگ شود چون درست باشد و راست

کس ار بزرگ شد از گفتهٔ بزرگ رواست

و ضمن آن گفته است:

کمال هر شعر اندر کمال شاعر اوست　　صنیع دانا انگاره دل داناست

در اینجا بهار منشاء شعر خوب را شاعر خوب می‌شمارد و همچنان بر فواید اخلاقی شعر تأکید دارد:

سخاوت آرد گفتار شاعری که سخی است

گدایی آرد اشعار شاعری که گداست

نشان سیرت شاعر ز شعر شاعر جوی

که فضل گلبن در فضل آب و خاک و هواست

درست شعری فرع درستی طبع است

بلند رختی فرع بلندی بالاست

نشان خوی دقیقی و خوی فردوسی است
تفاوتی که به شهنامه‌ها ببینی راست[۵]

در جای دیگر بهار باز به مناسبتی که سخن از فردوسی در میان است، عقاید خود را در باب شعر مطرح می‌کند و در اینجا آشکارا فردوسی را بر انوری و فرخی و عسجدی و زینتی و عنصری برتری می‌دهد:

چار تن در یک زمان جستند در دوران سری
پنج نوبت کوفتند از فرّ شعر و شاعری
جاه و آب رودکی شد تازه زین چار اوستاد
فرخی و عسجدی و زینتی و عنصری
با چنان حشمت که بودند آن اساتید بزرگ
مال و نعمت در کنار و فضل و حکمت بر سری
بندگان بودند و شاگردان برِ استاد طوس
زان که بودش بر سخن‌سنجان دوران سروری
من عجب دارم از آن مردم که هم‌پهلو نهند
در سخن فردوسی فرزانه را با انوری
انوری هرچند باشد اوستادی بی‌بدیل
کی زند با اوستاد طوس لاف همسری
آن یکی پند و نصایح آن یکی عشق و مدیح
آن یکی زهد و شریعت آن یکی صوفی‌گری
بهترین شعری از این اقسام در شهنامه است
از مدیح و وصف و عشق و پند چون خوش بنگری

بعد از این موازنه شعری، شاعر به همان عقیده پیشین خود برمی‌گردد که شعر خوب به منش شاعر بستگی دارد:

شعر شاعر نغمه آزاد روح شاعر است   کی توان این نغمه را بنهفت با افسونگری
فی‌المثل گر شاعری مهتر نباشد در منش   هرگز از اشعار او ناید نشان مهتری
ور نباشد شاعری اندر منش والاگهر   نشنوی از شعرهایش بوی والاگوهری[۶]

شاید یکی از علت‌های فردوسی‌ستایی بهار به زمانه او برگردد. بهار در اشعار خود بارها

به وطن که در نظر او وضع اسفباری داشته و او خواستار سربلندی و آبادانی و پیشرفت آن شده، اشاره کرده است. وی به قوم و ملیت ایرانی اهمیت زیادی می‌دهد و این مضمون به دنبال خود قهرمان‌پرستی و ظهور یک منجی را پیش می‌کشد. ستایش گذشته باشکوه ایران و چهره‌های ممتاز آن در اشعار بهار مکرر دیده می‌شود که به نوعی آرمان‌های او نیز هستند واین همه را برای اصلاح روزگار خویش می‌خواهد. همه این مضامین به تکرار در *شاهنامه* نیز مطرح شده است. گویی دغدغه‌های این دو شاعر در مواردی یکسان است، پس علاوه بر قدرت کلام و نیروی شاعری که در سخن فردوسی هست، دلایل سیاسی و اجتماعی نیز در آراء انتقادی بهار دخیل است. بنابراین بیهوده نیست که بهار *شاهنامه* را قرآن عجم می‌خواند:

شاهنامه هست بی‌اغراق قرآن عجم   رتبه دانای طوسی رتبه پیغمبری[۷]

از قضا بهار از شاعرانی است که در شعر به شخصیت و شیوه شاعری و سبک فردی خود نیز پرداخته است که در شناخت او فواید بسیاری دارد. بهار در جای جای دیوان، صفات اخلاقی خود را برشمرده و به داشتن آن فضایل افتخار کرده است. اما قبل از آن می‌خواهیم به مواردی اشاره کنیم که شاعر به سبک شعر خود پرداخته است. بهار می‌پذیرد که در لفظ به اساتید خراسان اقتفا کرده است اما در معنی خود را مستقل می‌شمارد:

به لفظ ار به کس اقتفا کرده‌ام   به معنی نکردم به کس اقتفا
تنحل نکردم به شعر اندرون   نسازد به دریوزه اهل غنا[۸]

چون تتبع زیادی در شعر گذشته داشته پس توارد در شعر او زیاد است و حتی آن را بلا خوانده است.[۹] شاعر در اینجا به علت گرایش افراطی خود به شیوه باستان که گویا باعث خرده‌گیری اهل عصر نیز شده، اشاره می‌کند. از نظر بهار شیوه باستان سخن را از انحطاط نگه می‌دارد و کلید مشکل‌گشایی است. به علاوه، نظم عمومیت ندارد و یک فن خاص محسوب می‌شود که لازم نیست همه آن را بدانند ولی نثر عمومیت دارد و همه باید آن را بیاموزند تا بتوانند معرفت لازم را نسبت به عالم حاصل کنند، از این جهت بهار شعر قدیم را به همان صورت اصلی حفظ کرده ولی در نثر تغییر ایجاد کرده است.[۱۰] بر این نکات می‌توان اضافه کرد که اصولاً بهار شیوه شاعری را از پدر خود و در مکتب ادیب آموخته است و در انجمن‌های ادبی آن روزگار نیز همان شیوه باستان رواج و حتی

نوعی تقدس داشته است. بنابراین بهار حاضر نیست در شعر، این میراث گرانبها را با چیزی عوض کند:

به علم خویش بکن تکیه و به عزم درست   که علم و عزم تو را عزت و مقام دهد
ولی ز سنت دیرین متاب رخ زیرا   به ملک سنت دیرینه احتشام دهد
ز درس پارسی و تازی احتراز مکن   که این دو قوت ملی علی‌الدوام دهد[۱۱]

ضمناً وقتی شاعری می‌تواند مفاهیم و مقتضیات جدید را با همان فصاحت و قدرت فرخی سیستانی و مسعود سعد و سایر شعرای سبک خراسانی بیان کند ـ کاری که بهار به تکرار آن را آزموده و پیروز شده است ـ چرا راه نارفته را بیازماید؟ هرچند بهار در شیوه‌های جدید نیز طبع خود را آزموده و از وسوسه نوجویی که برخی از شعرای همدوره او شیفته آن بوده‌اند برکنار نمانده است، حتی گاهی از آن همه تکرار سنت ملول شده:

بهارا همتی جو اختلاطی کن به شعر نو
که رنجیدم ز شعر انوری و عرفی و جامی
مکرر گر همه قند است خاطر را کند رنجه
ز بادامم بد آید بس که خواندم چشم بادامی[۱۲]

نکته دیگر اینکه مخاطبان روزگار بهار که از هر قشری اعم از شاه و وزیر و وکیل تا سیاست‌پیشه و عامی بودند نیز به همین «شیوه باستان» معرفت داشتند. واکنش‌هایی که طبقات نام برده به اشعار او نشان داده‌اند و گوشه‌هایی از آن در دیوان او منعکس شده است، گویای همین مسأله است. در خلال جوابیه‌ای که بهار به شعر یکی از دوستداران خود نوشته، آمده است:

نبشته بودی کان چامه مضارع را
به خواجه خواندم و بشنید و سخت بپسندید[۱۳]

به گفته او در شعرش اغراق نیست و از دل برخاسته:

سخن‌های ما خود ز دل خاسته است   در آن نیست یک ذره ریو و ریا
بر آنم که شعرم نگوید دروغ   وگر چند گوید سخن در قفا
به‌ویژه که در شعرم اغراق نیست   صریح است و پاکیزه و جان‌فزا[۱۴]

در جای دیگر از دیوان در جواب شاعری که از او خواسته تا سبک نوینی را رهبری کند،

باز بهار در باب شعر اشاره‌ها دارد. در اینجا پرسنده به نفس تحول اشاره کرده که لازمه هر چیزی است و از جمله لازمه شعر، اما بهار در جواب، همان سخن معهود را تکرار می‌کند: تحولی که در شعر فارسی دیده می‌شود مربوط به محتواست نه صورت:

گر نو آید در نظر شعر کسی اختراعی نیست در شعرش بسی
هست فکرش نورسی

و همان نکته پیشین را تکرار می‌کند که:

من خود از اهل تتبع بوده‌ام جانب تقلید ره پیموده‌ام
وز تعب فرسوده‌ام

لیک در هر سبک دارم من سخن پیرو موضوع باشد سبک من
سبک نو سبک کهن

بود در طرز کهن نقصی عظیم رفع کردم نقص اسلوب قدیم
با خیال مستقیم

سبک‌ها در طبع من ترکیب یافت تا که «طرزی مستقل» ترتیب یافت[۱۵]

درباره این «طرز مستقل» که بهار خود را بدان خوانده، در اینجا توضیح بیشتری نداده اما به احتمال بسیار مقصود او همان حفظ قالب‌های قدیم و ریختن فکر نو و محتوای جدید در آنهاست. بهار از این حیث برخلاف آنچه بعضی از محققان پنداشته‌اند قطعاً شاعر صاحب سبک به شمار می‌رود.[۱۶] در طول تاریخ شعر فارسی شاعرانی نظیر بهار بوده‌اند که در ساخت و صورت شعر تحول چشم‌گیری ایجاد نکرده‌اند اما از نظر محتوا مبدع بوده‌اند. از این حیث بهار با سنایی غزنوی قابل قیاس است. سنایی در قالب‌ها و صورت شعر فارسی تحول چندانی ایجاد نکرد اما از حیث فکر نو و محتوای جدید که دمیدن روح عرفان به شعر و ادبیات قلندرانه و انتقاد اجتماعی بود، جای مشخصی در تاریخ شعر فارسی دارد. بهار نیز عمدتاً ساخت قصاید فارسی را حفظ کرده است، هرچند در قسمت ابیات تخلص و شریطه تغییراتی ایجاد کرده است؛ مثلاً یکی از آخرین ساخته‌های او قصیده «جغد جنگ» است که در آنجا به اقتفای «اوستاد دامغان» رفته است و همین امر وفاداری او را به تتبع تا آخر عمر نشان می‌دهد. در قصیده منوچهری که خود به اقتفای شاعران عرب سروده شده و سخن از اطلال و دمن است، صنعت غالب تشبیه است و توصیف و اغراق، و محتوای آن مدح و تفاخر است و این شکل عمده

قصاید آن دوره بود، اما بهار در محتوا ابداع بیشتری نشان داده و به جای تشبیب و تخلص، مستقیم به اصل موضوع پرداخته است و به جای ستایش ممدوح به ستایش صلح پرداخته است. او نیز از تشبیه و تشخیص بیشتر استفاده کرده و در قیاس با شعر منوچهری، به دلیل استفاده بیشتر از اسناد مجازی، قصیده بهار حرکت و حیات بیشتری دارد. موضوعی که انتخاب کرده نیز بر ارزش شعر می‌افزاید، جنگ و صلح از پدیده‌هایی هستند که پیوسته با بشر بوده‌اند. بنابراین با معیارهای پیشنهادی بهار هم این قصیده جزو اشعار «خوب عمومی» قرار می‌گیرد. یکی دیگر از ویژگی‌هایی که در عموم اشعار بهار و از جمله در این قصیده هست، سادگی و به گفته شاعر صراحت در بیان است و آن را می‌توان از شاخصه‌های طرز مستقل او دانست.[۱۷] این هنر او وقتی بیشتر به چشم می‌آید که بدانیم بهار پیوسته در حال تورّق و توغّل در دواوین گذشته بوده و به اذعان خودش بیتی خوب در آن دیوان‌ها نبوده که در حافظه نداشته است[۱۸] و در عین حال، توانسته است کلمات و اصطلاحات جدید را با زبان شعر قدیم پیوند دهد، ضمن اینکه ساده‌گویی در دوره او مثل ایرج‌میرزا و ادیب‌الممالک نشانگر همین امر است.

نکته دیگری که در بررسی طرز مستقل بهار باید به آن توجه داشت، لحن خطابی اوست، شعر بهار آن چنان که در بادی امر انتظار می‌رود، صنعت‌گرا نیست بلکه بیان مستقیم و خطابی است. این لحن خطابی به‌ویژه در اشعاری که در دوره اقامت در تهران سروده شده، مشهود است و علت آن، سیاسی شدن شعر او و ورود به تلاطم جامعه است و سرودن شعر برای مردم. از صنایع شعری بسامد تشخیص و اسناد مجازی در شعر او چشم‌گیر است و به همین سبب چنان‌که قبلاً اشاره شد، تجسم و حرکت و حیات در شعر او موج می‌زند، ضمن اینکه خود شاعر صراحت در بیان و زندگی را می‌ستاید و دوره پرتلاطم او نیز خطاب مستقیم را می‌طلبد. بهار مخاطب را هر که و هرچه هست بی‌واسطه مورد خطاب قرار می‌دهد. بررسی بسامد منادا در دیوان او، این نکته را ثابت می‌کند:

- از تو و تیرگیت داد ای شب / که دلم پاره شد از واهمه‌ات
- ای شب جان شکر عمر گداز / ای ز جور تو به هر دل اثری[۱۹]

- ای گنبد گیتی ای دماوند... - ای خطه ایران من.. تا جایی که در قصیده «هیجان روح» لحن منادایی بیش از ۳۶ بار تکرار می‌شود: ای خامه دو تا شو و به خط مگذر.[۲۰] و البته

برای بیان خشم و خروش و انتقاد از اوضاع لحن بسیار متناسبی است.

در قصایدی که بهار به اقتفای استادان گذشته رفته، عمدتاً توانسته است ضمن حفظ همان قالب، پیام خود را به مخاطب زمانه برساند، اما در همه اشعار چنین شیوه‌ای ندارد و در بسیاری از قصاید به سبک قصاید قدیم نخست تغزل را می‌سراید که گاهی در وصف یکی از مظاهر طبیعت است و یا تشبیب که به همان شیوه شعرای خراسانی گاهی معشوق مذکر است:

خمیده پشتی و گوژی نشان پیران است دو زلف تو پسرا از چه گوژگشت و خمید(۲۱)

تا پایان این فقره، شباهت تام و تمامی با سروده‌های دوره سامانی و غزنوی دارد، اما وقتی این قسمت تمام می‌شود شاعر بدون هیچ مقدمه‌ای به زمان حال می‌رسد و از مجلس و مشروطه و آزادی و انتخابات سخن می‌گوید. این فاصله چند قرن بین تشبیب و اصل مطلب، گاه برای خواننده امروزین توجیه‌ناپذیر است. این نکته در جای خود درست است اما چنان که اشاره شد، بهار از طرفی به سنت و فرهنگ گذشته سخت وابسته است و از طرف دیگر مفاهیم جدیدی مثل آزادی، دموکراسی، تجدد و احزاب در دوره او به تازگی از غرب وارد کشور شده‌اند و شاعر شیفته و ستایش‌گر آنها شده است:

ای آزادی خجسته آزادی از وصل تو روی برنگردانم
تا آنکه مرا به نزد خودخوانی یا آنکه تو را به نزد خود خوانم(۲۲)
ـ یا مرگ یا تجدد و اصلاح راهی دگر برای وطن نیست(۲۳)
ـ امروز امید همه زی مجلس شوراست سر باید کاسوده نگه دارد تن را
ـ بی‌نیروی قانون نرود کاری از پیش جز بر سر آهن نتوان برد ترن را(۲۴)

حسرت می‌خورد که چقدر برای به دست آوردن آنها خون دل خورده است:

عمری به هوای وصلت قانون از چرخ برین گذشت افغانم
در عرصه گیر و دار آزادی فرسود به تن درشت خفتانم
گفتم که مگر به نیروی قانون آزادی را به تخت بنشانم
و امروز چنان شدم که بر کاغذ آزاد نهاد خامه نتوانم(۲۵)

بنابراین خود دیوان بهار محل هم‌نشینی و گاه برخورد سنت و تجدد است؛ محتوا جدید است اما زبان همان زبان کلاسیک شعر فارسی است که بهار آن را ساده کرده و در بیان

مقاصد جدید به‌کار می‌برد. در چند شعری که بهار قالب‌های نو را آزموده است، باز زبان شعری او تغییر نکرده و فقط قالب نو شده است؛ مثلاً در شعر «کبوتران»، کلمات گاه با همان ریخت کهن به‌کار رفته‌اند:

شوند افرشتگان از چرخ نازل — به زعم مردمان باستانی
شما افرشتگان از سطح منزل — بگیرید اوج و گردید آسمانی(۲۶)

همان مختصات زبانی سبک خراسانی بر جمله‌ها حاکم است:

بپرید از فراز بام و ناگاه — به گرد من فرود آیید چون برف
ببینمتان به قصد خودنمایی — کشیده سر ز پشت شیشه در(۲۷)

تغییر اساسی در صورت و محتوای شعر را همزمان با سال‌هایی که بهار تنها به تفنن شعر نو می‌گفت، نیما یوشیج به عهده گرفت و شعر را در مسیر تازه‌ای انداخت، نیما به اندازه بهار بر ادب قدیم مسلط نبود و به همین خاطر شیفتگی‌اش نیز به آن کمتر بود و به همان نسبت شهامت بیشتری در شکستن قالب‌های قدیم و جست‌وجوی راه‌های تازه از خود نشان داد.

پی‌نوشت

۱. *بهار و ادب فارسی*، جلد ۱، ص ۱۴، به نقل از مجله *دانشکده*، شماره‌های ۶ و ۷، آبان ۱۲۹۷ ش.

۲. همان، همان صفحه.

۳. همان، ص ۲.

۴. نقل به مضمون از صفحات ۱ـ۱۴، مقاله «شعر خوب»، چاپ شده در مجله دانشکده.

۵. *دیوان* اشعار بهار، جلد ۱، ص ۳۴۰.

۶. همان، ص ۳۴۰.

۷. همان.

۸. همان، ص ۳۹۹.

۹. (ج ۱، ص ۳۹۹)

بلای توارد بلایی است صعب — به یزدان گریزم من از این بلا

۱۰. (دیوان، ص ۳۹۹)

مرا عیب کردند در سبک نظم — که این باستانی سخن تا کجا

ندانند کان باستانی سخن — کلیدی است در فضل مشکل‌گشا

زبان را نگه دارد از انحطاط — سخن را نگه دارد از انحنا

۱۱. دیوان، جلد ۱، ص ۵۳۰.

۱۲. همان، ص ۵۰۳.

۱۳. این خواجه اعتمادالدوله وزیر فرهنگ است که از کار برکنار شده بود. به نقل از پانوشت صفحه ۵۴۶، جلد ۱ دیوان.

۱۴. همان، ص ۳۹۹.

۱۵. همان، جلد ۲، ص ۲۵۵.

۱۶. *از صبا تا نیما*، جلد ۲، ص ۳۳۹. مؤلف می‌نویسد «حقیقت این است که بهار هیچ‌گاه در شعر صاحب شیوه خاص و مستقلی نبوده و سهم وی در باز کردن راه‌های تازه و آفریدن مضامین نوین حتی از ایرج که هیچ گونه تظاهر به تجددخواهی نمی‌کند، کمتر است.» مؤلف کتاب *تاریخ تحلیلی* شعر نو نیز بهار را آخرین بازگشتی دوره قاجار خوانده است (*تاریخ تحلیلی* شعر نو، جلد ۱، ص ۱۵۳). اما داوری دکتر زرین‌کوب به حقیقت نزدیک‌تر است که او را از پیشروان تجدد ادبی امروز ایران خوانده است و در شیوه قدیم، احیاکننده بزرگ سنت‌های شاعران کهن در روزگار ما. ر. ک: *با کاروان حله*، ص ۳۸۴.

۱۷. (دیوان، ج ۱، ص ۴۵۷)

من بر آنم که نیست زیر سپهر صنعتی چون شجاعت ادبی

باادب‌باش‌وراست‌باش‌وصریح ره حق جوی از آنچه می‌طلبی

۱۸. اندر آن دوران نبود اندر دواوین عجم ز اوستادی شعر خوبی کان مرا از بر نبود(ج ۱، ص ۳۶۷).

۱۹. همان، ص ۵۲۶.

۲۰. همان، ص ۳۴۵.

۲۱. همان، ص ۵۴۴.

۲۲. همان، ص ۲۶۰.

۲۳. همان، ص ۲۶۰.

۲۴. همان، ص ۶۸۴.

۲۵. همان، ص ۲۶۰.

۲۶. همان، ص ۲۹۸.

۲۷. همان، ص ۲۹۷.

فهرست منابع و مآخذ

آرین‌پور، یحیی، *از صبا تا نیما*، انتشارات زوار، چاپ پنجم، ۱۳۷۳.

بهار، محمدتقی، *دیوان اشعار*، به کوشش چهرزاد بهار، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۸۰.

ـــــــ بهار و ادب فارسی، مجموعه *صد مقاله از بهار*، به کوشش محمد گلبن، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ سوم، ۱۳۷۱.

زرین‌کوب، عبدالحسین، *با کاروان حله*، انتشارات علمی، چاپ سوم، ۱۳۷۰.

لنگرودی، شمس، *تاریخ تحلیلی شعر نو*، نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۷۸.

بهار و حماسه‌سرای طوس

لیلا جانی*

مقدمه

شادروان محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا) شاعر و نویسندهٔ گمنامی نیست که به معرفی وی و آثارش بپردازیم. همین اندازه کافی است که بدانیم ملک‌الشعرا (۱۲۶۶ـ۱۳۳۰) سیاستمدار، روزنامه‌نگار، محقق و استاد دانشگاه از بزرگ‌ترین شاعران دوران مشروطیت در ایران بود و به دلیل تنوع و حجم فعالیت‌های ادبی‌اش تأثیر خود را در همه جای تاریخ نهضت مشروطیت برجای گذاشته است. وی را برخلاف تمام تنوعی که در فرم‌های شعرش نشان داده است، باید آخرین قصیده‌سرای شعر فارسی به حساب آورد و بدون تردید از زمان خاقانی به بعد قصیده‌سرایی نظیر او به عرصه ظهور نرسیده است.(۱)

اعتقاد و مرام بهار ترکیبی بود از تجلیل ملیت ایرانی با اتکا به تاریخ کهن این سرزمین و الهام روح دیانت که انصاف الهی و عدالت اجتماعی است و تبلیغ منشاء ملی و مردمی حکومت که در قالب مشروطیت تجلی کرد.

وی آثار ارزشمند زیادی از خود به یادگار نهاده است از جمله: *سبک‌شناسی* در ۳ جلد، *تاریخ احزاب سیاسی*، چندین ترجمه و تصحیح متون کهن و غیره و در آخر دیوان اشعار او در ۲ جلد که با بررسی دیوان شعر وی به خوبی می‌توان عشق و علاقه وافر او را به ایران و تاریخ گذشته ایران فهمید. همچنین دیوان شعر او آینهٔ حکمت و عبرت است. وی در

---

* فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور قزوین

قصاید خویش مکرر از مفاخر و مآثر گذشتگان یاد می‌کند. وقتی از شاهان گذشته می‌گوید لحن او شور و هیجان زیادی دارد که این شیفتگی و هیجان در تمام کلام او به چشم می‌خورد. همین عشق و علاقه به تاریخ ایران است که او را وامی‌دارد تا عمرش را در کار تحقیق تاریخ ادب و زبان ایران صرف کند.[۲]

احاطهٔ بهار بر تاریخ و فرهنگ ایران، عشق او را به ایران کهن بیشتر کرده است؛ عشقی که در سراسر دیوانش به چشم می‌خورد. همین عشق در زمانی که استبداد حاکم، درهای سیاست را به روی او می‌بندد، انگیزه‌ای می‌شود برای تحقیق و پژوهش در ادب و فرهنگ و آموختن زبان پهلوی به منظور جست‌وجو در زوایای تاریک تاریخ گذشته ایران.[۳] همین عشق و علاقه است که او را به طرف حکیم فردوسی، شاعر توانای ایران‌زمین، و *شاهنامه* گرانمایه وی می‌کشاند و باعث غور و تأمل در آن گنجینه می‌گردد؛ همان‌طور که خود می‌گوید:

> در هفت سالگی *شاهنامه* را نزد پدرم در ایام تعطیل می‌خواندم و معانی مشکلهٔ آن را پدرم به من می‌فهماند و این کتاب به طبع و ذوق من در فارسی و لغت و تاریخ آن کمک بی‌نظیری کرد که هیچ وقت فؤاید آن را از خاطر نمی‌توانم برد.[۴]

و همین ارادت و اعتقاد به فردوسی است که استاد بهار را وامی‌دارد تا در تجلیل آن حکیم فرزانه قصایدی بسراید و اشعار و مقالاتی در مراسم و هزاره‌های یادبود او با خلوص نیت بیان کند. روحش شاد و گرامی باد.

تو را ثنا کنم و بس کز این دغل مردم همی ندانم یک تن که مستحق ثناست
ثنا کنیم تو را تا که زنده‌ایم به دهر که شاهنامه‌ات ای شهره‌مرد محیی ماست

(*دیوان*، ج ۱، ۳۴۰)

در این مقاله اشعار و مقالاتی راکه استاد بهار دربارهٔ حکیم فردوسی دارند، بیان می‌کنیم. ابتدا به بررسی مقالات وی می‌پردازیم.

مقاله قبر فردوسی

این مقاله راکه استاد بهار برای تشویق به بازسازی قبر فردوسی نوشته‌اند، در سال ۱۳۰۱-۲ در تهران و در مجله *نوبهار* هفتگی به چاپ رسید. در این مقاله استاد بهار ابتدا به بیان شأن و منزلت حکیم طوس، فردوسی بزرگوار، زنده‌کننده ملیت و نژاد ایران

می‌پردازد و می‌گوید روزی که فردوسی *شاهنامه* را می‌سرود، به جز عده قلیلی از بزرگان خراسان که با احساسات نژادی سعی در کاستن نفوذ اعراب و خلفای بغداد از ملک خود داشتند، دیگر کسی از مفاخر تاریخی و نژادی و اخلاقی نیاکان خود باخبر نبود. ایرانیان هم‌عصر فردوسی، دوره‌های مدنیت و عظمت پدران تاجدار خود را به عصر جاهلیت تعبیر می‌کردند و از آن نفرت داشتند تا چه برسد که به آن افتخار کنند. از طرف دیگر حکام بنی‌امیه و بنی‌عباس با سوءاستفاده از شرایط موجود، آیین مقدس اسلام را وسیله جهانگیری و پادشاهی و استبداد رأی قرار داده و به محو و انقراض آثار جلال و شکوه ایران باستان می‌کوشیدند. در این بین بزرگان و امرای خراسان و ماوراءالنهر و نیمروز با توجه به تعصب و تعلق کامل به دین اسلام، بازخواهان استقلال حکومت در سیاست خود بودند. بنابراین گاه‌گاهی برای اینکه از جلال و شوکت پادشاهان ایران لذت ببرند، شاعران را به سرودن اشعار و ابیاتی از *شاهنامه* تشویق می‌کردند؛ اما باز هم فایده‌ای نداشت، زیرا روح بزرگ و باعظمتی را می‌طلبید تا بتواند کمی از بزرگی‌ها و عظمت و قدرت حقیقی ایران باستان را به قلم توانای خود به تصویر بکشد. برای رسیدن به چنین هدفی، شاعرانی مانند مؤیّدی بلخی، دقیقی، عنصری و غیره طبع‌آزمایی کردند اما هیچ یک به مقصود نهایی نرسیدند تا اینکه مردی بزرگ از دهکده‌ای کوچک که در اطراف شهر طوس، با قدرت و قوت روحی خود پرده از عظمت و جلال و شکوه پدران بزرگوار خود برگرفت و مجلداتی ضخیم از *شاهنامه* را به نظم کشید و بزرگان ایران را به تأسیس ایران مستقل تشویق کرد. اما افسوس که این مرد بزرگ در زندگی خود بهره‌ای نبرد و بعد از مرگ نیز مقبره‌اش در اثر بی‌توجهی از بین رفت.

استاد بهار پیشنهادی به دولت مبنی بر بازسازی مقبرهٔ فردوسی کرده بود که با مخالفت عده‌ای از مردم روبه‌رو گشته و باعث جریحه‌دار شدن احساسات وطن‌دوستانه بهار شده بود که وی را وادار به انتقاد از مردم و دولت می‌کند و با جواب‌های کوبنده به محکوم کردن مخالفان می‌پردازد و از اینکه شهر طوس، جایگاه بزرگ‌مرد ایران، تبدیل به مأوای جغدها و موش‌ها گردیده، اظهار تأسف می‌نماید و از امیر معزّی مثال می‌آورد؛ در جایی که گفته:

بر جای رطل و جام می گوران نهادستند پی

بر جای چنگ و نای و نی آوای زاغ است و زغن

استاد بهار در پایان اظهار امیدواری می‌کند که عمارت قبر فردوسی که موجب نیک‌نامی و خدمت به بزرگان قدیم است، انجام گیرد.(۵)

مقاله شرح حال فردوسی از روی شاهنامه

استاد بهار این مقاله را در اصفهان در سال ۱۳۱۳ به مناسبت جشن هزارمین سال استاد سخن، حکیم ابوالقاسم فرودسی، ارائه نمودند و در مجلهٔ *باختر* به چاپ رسید. در این مقاله ابتدا شادروان بهار به خطابهٔ آقای فروغی، رئیس‌الوزرا دربارهٔ زوایای تاریک زندگی حکیم فردوسی اشاره می‌کنند و همچنین به دیگر مقالاتی اشاره می‌کند که در این‌باره نوشته شده‌اند ولی ذره‌ای از ابهامات زندگی آن بزرگوار را آشکار نکرده‌اند؛ لیکن با وجود این تیرگی‌ها استاد بهار تعجب می‌کنند که چطور برخی از دیباچه‌نگاران، این غموض و پیچیدگی‌ها را روشن و حل شده می‌دانند و لاطائلاتی بی‌بنیاد ساخته و در مقدمه *شاهنامه* به نام گزارش حیات فردوسی می‌نگارند.

این ابهامات، بسیاری از کنجکاوان متن *شاهنامه* را به تردید انداخته به‌گونه‌ای که صریحاً می‌نویسند بیشتر اشعار *شاهنامه* از فردوسی نیست. بنابراین استاد بهار در این مقاله به اشکالاتی که درباره *شاهنامه* وجود دارد، می‌پردازد و پس از بررسی و تحقیق در مورد آنها به جواب‌هایی می‌رسد. این چنین که خود می‌گوید:

> بعد از آنکه زیاده از ده دوره شاهنامه را با تأنی و غور بررسی و مطالعه کرده و به نسخ عدیده مختلفه خطی و چاپی مراجعه نموده‌ام، به رای‌العین تصرفاتی با رد و اضافاتی اظهر من‌الشمس و تصحیفاتی فاحش و اصطلاحاتی غلط در آن میانه یافتم که دفع و رفع همه آنها با مقابله ده‌ها نسخه قدیمی و صرف ده سال عمر چندین استاد خبره باز میسر نخواهد بود.(۶)

و در جای دیگر می‌فرماید:

> به عقیده من بنده، عمارت متن خراب شاهنامه به مراتب از عمارت قبر فردوسی لازم‌تر و به مراتب حق‌شناسی و قدردانی نزدیک‌تر و در نزد روح حکیم ـ رحمة‌الله علیه ـ هم گوارنده‌تر خواهد افتاد.(۷)

استاد بهار در این مقاله همچنین به زمان شروع *شاهنامه* و سن فردوسی و رنجی که در طی ۳۵ سال متحمل شده است اشاره می‌کند، و تصمیم می‌گیرد که کتاب خود را به

سفارش یکی از بزرگان طوس یا خراسان به سلطان محمود بسپارد که در اثر بی‌توجهی سلطان محمود کار وی بی‌نتیجه می‌ماند و در پی بردن به جواب این سؤال که مشوق فردوسی در تقدیم *شاهنامه* به محمود غزنوی و تدارک‌بینندهٔ نسخه منثور *شاهنامه* (که شاید همان نسخه ابومنصوری بوده) کیست، بررسی‌هایی نموده و سرانجام می‌گوید:

> این است اولین اشکال که غالباً آن را حل شده و روشن می‌دانند و به راستی که بسی پیچیده و غیرقابل حل است.(۸)

و همین‌طور در مورد این سؤال که آیا فردوسی به غزنین و به حضور سلطان محمود غزنوی رفته یا اینکه کتاب خویش را توسط یکی از سالاران به غزنین فرستاده که او قدرت معرفی کتاب را به شاه نداشته است، نیز جواب قانع‌کننده‌ای نیافته است. و اشکال بعدی اینکه آیا فردوسی غیر از نسخه ابومنصوری به مأخذهای دیگر و به مردمان دیگری هم رجوع کرده است یا نه؟ استاد بهار در جواب به این اشکالات این‌طور می‌گوید:

> دلایلی وجود دارد که محمود غزنوی فردوسی را برای گفتن شاهنامه احضار نکرده و به او وعده‌ای نداده است؛ زیرا نه از شاهنامه گفتن خوشش می‌آمده و نه از مدح پادشاهان و پهلوانان پیشین راضی بوده؛ زیرا که خود را برتر از همه آنها می‌دانسته است.

استاد بهار مآخذی را نام برده که فردوسی روایات *شاهنامه* را کلمه به کلمه از روی آنها گفته است و همین‌طور داستان‌هایی را نام برده که از قدیم بوده و جزو شاهنامه ابومنصوری نبوده و یا فردوسی از خود نساخته است مانند: گرشاسب‌نامه، سام‌نامه، بهمن‌نامه و جهانگیرنامه... که نسخه‌هایی از *شاهنامه* معاصر این داستان‌هاست که نقالان و شاهنامه‌خوانان هندوستان آنها را جور کرده‌اند و در *شاهنامه* آورده‌اند. بالاخره استاد بهار در پایان این مقاله مجدداً یادآور می‌شوند که فردوسی در سال ۳۲۹ هجری به دنیا آمده و در سال ۳۶۵ هجری شروع به نظم کتاب کرده که ۳۵ سال داشته و بعد از ۲۲ سال در سال ۳۸۷ هجری که محمود غزنوی پادشاه شده، *شاهنامه* را به نام وی کرده که خود می‌گوید:

ز هجرت شده پنج هشتاد بار   که گفتم من این نامه نامدار

که مراد از هشتاد، هفتاد و دو یا سه سالگی را می‌گوید که نزدیک به هشتاد است. اگر به

جز این باشد، شعر الحاقی است.(۹)

مقاله فردوسی بزرگ‌ترین شاعر ایران است

این مقاله در تهران در سال ۱۳۱۴ هش در مجله مهر به چاپ رسید. استاد بهار در این مقاله به این مطلب پرداخته‌اند که فردوسی ـ علیه‌الرّحمه ـ صرف‌نظر از مقامات علمی که بیشتر استادان قدیم ما دارا بوده‌اند، از چند نظر بر دیگران ارجحیت داشته و بزرگ‌ترین شاعر ایران است. این دلایل عبارتند از:

۱. قدیم‌ترین شاعری است که آثار او دست نخورده یا شبه دست نخورده و کامل به ما رسیده است که گفته‌اند «فضل با متقدمان است».

۲. فردوسی مردی وطن‌پرست و ایران‌ستای بوده که امروز نیز بزرگ‌ترین صفت، صفت وطن‌پرستی است.

۳. فردوسی مردی درد و رنج کشیده است که عمری را در راه اندیشه و نیت صواب و اقدام بزرگ سپری کرده که از آن بهره‌ای نبرده و مظلوم از دنیا رفته و مردم نسبت به مظلومان مهربان‌ترند.

۴. فردوسی از روی تفکر و تدبیر به کاری بزرگ دست زده و نتیجه آن را می‌دانسته و مکرراً گفته که ایران را زنده کرده است و شک نیست هر کس خدمتکار و ستاینده خود و پدران خود را دوست دارد.

۵. فردوسی تا اوایل مغول بزرگ‌ترین شاعر ایران به شمار می‌رفته و با آنکه در خراسان و غزنین شهرتی نیافته؛ اما بعد از مرگش بدون داشتن حامی، چنان شهرتی می‌یابد که ابن‌اثیر که مردی عرب و مورخ و غیرشعوبی بوده، از کتاب وی به‌عنوان «قرآن عجم» نام می‌برد و شاعران و بزرگانی چون سعدی، انوری، خاقانی و... او را مدح کرده‌اند. این تمجیدها تملق نبوده، بلکه از تأثیر شعر و فکر بزرگ و بلند فردوسی بوده است.

۶. در هر شعر فنی است، اما در *شاهنامه* برای اهل ذوق و در هر فنی شعری است که در حد کمال و زیبایی است که چنین حسنی در هیچ شعری از شاعران بزرگ یافت نمی‌شود.

۷. دلیل آخر عظمت فردوسی آن است که عظمت موضوع، بحر، کلمات، افکار و

عظمت تأثیر وجود کتاب بر یک ملت که عظیم‌ترین صفت آنها نخوت ملی است، در کنار هم باعث برتری و تفوق فردوسی بر دیگران است.(۱۰)

مقاله خط و زبان پهلوی در عصر فردوسی

این مقاله در تهران، در سال ۱۳۱۴هـش در *فردوسی‌نامهٔ مهر* به چاپ رسیده است. استاد بهار در این مقاله به این سؤال پاسخ می‌گوید که آیا حکیم فردوسی با زبان پهلوی آشنا بوده و یا دقیقی زرتشتی بوده است؟ و علاوه بر آن به تأثیر لغات پهلوی در *شاهنامه* و رواج این خط و زبان در میان شاعران باستان می‌پردازد.

وی برای بررسی این مطالب ابتدا به معرفی زبان پهلوی می‌پردازد که زبان پهلوی در اصل چه بوده و در میان کدام مناطق رواج داشته است و سپس به ریشه‌یابی خط و زبان پهلوی و دری به‌طور مفصل می‌پردازد و فرق میان آنها را بیان می‌دارد و در ادامه بحث به معرفی شاعرانی که پهلوی می‌دانسته‌اند، پرداخته و در این مورد از فخر گرگانی و زردشت بهرام نام برده است. در مورد اینکه دقیقی یا فردوسی کدام‌یک پهلوی می‌دانسته‌اند، استاد بهار معتقد است که شاعری که از روی متنی شعر می‌سازد، محال است که متن مزبور در اشعار وی سرایت نکند و یا شاعری که به لهجه‌ای از لهجه‌های فصیح فارسی آشنا باشد، ممکن نیست اثر آن زبان یا لهجه در اشعارش پدیدار نشود.(۱۱) ملک‌الشعرا در خاتمه این بحث گفته است که «در عهد فردوسی و تا دویست سال بعد از آن هم لغات پهلوی در ایران و خراسان مفهوم بوده و اگر کتب پهلوی را به خط عربی می‌نوشتند، خوانده و دانسته می‌شد؛ اما ظاهراً اشکال در خط پهلوی بوده که خواندن آن حتی بر اغلب موبدان نیز دشوار بوده و هنوز هم بدون تعلیم کافی مشکل است. به این علت برای فردوسی و دقیقی و سایر استادان، تسلط بر آن خط و رساله‌های مربوط به آن کاری دشوار بوده و تصور می‌شود که آنها (فردوسی و دقیقی) تسلطی بر خط و زبان پهلوی نداشته‌اند. اگر هم لغتی از لغات پهلوی به‌طور صحیح در اشعار استادان دیده شود، مربوط به لهجه‌های محلی است و اصل داستان‌هایی که فردوسی و دقیقی به نظم درآورده‌اند، ظن نزدیک به یقین از روی مآخذ پهلوی ترجمه شده است و جملات و لغات پهلوی در آنها به عین ضبط بوده و یکی از علل فصاحت *شاهنامه* و کم بودن لغات عربی در آن مربوط به همین معنی است.(۱۲)

مقاله فلسفه فردوسی

این مقاله در تهران در سال ۱۳۱۷ هش در سالنامه «شرق» به چاپ رسیده است. در این مقاله استاد بهار ابتدا به تعریف علم در دنیای قدیم پرداخته، سپس علوم را به علم معاش و علم معاد تقسیم کرده، هر کدام را به‌طور مفصل تفسیر نموده‌اند؛ مثلاً در تعریف علم معاش گفته‌اند:

> علمی که امروزه علوم صحیحه می‌نامند و به کار زندگی می‌خورد طب، ریاضیات، کیمیا و علم‌الحیل، تدبیر منزل، احکام حقوقی مدنی و امثال آنها.(۱۳)

در تعریف علم معاد این‌گونه گفته‌اند:

> علمی است که به زعم قدما اصل علم آن بوده و در آن از لاهوت و نفس بحث می‌کنند. این علم ظاهراً اولین علمی است که نام علم بر آن نهادند و دانستن آن را مایهٔ مباهات شمردند و در دنیای قدیم عنوان و شأن داشته و انبیا برای همین علم و زد و خورد مردم بر اثر این علم پیدا شده‌اند و علما به قول خودشان دانایان این علم‌اند.(۱۴)

در ادامه این بحث شادروان ملک‌الشعرا به بررسی فلسفه می‌پردازد که همانند علم، ابتدا تعریف فلسفه، سپس اقسام آن را که عبارت هستند از فلسفه طبیعی و فلسفه الهی بیان می‌کند و از این بحث گریزی می‌زند به بررسی لقب حکیم که چرا بعضی از بزرگان و علما در قدیم حکیم نامیده می‌شدند. سپس به بررسی زندگی حکیم فردوسی می‌پردازد که وی نیز فردی حکیم و دهقانی محترم بوده؛ اما در اثر انقلاب محلی جزو فقرای مملکت محسوب می‌شد چنان از یک‌بارش تگرگ و برف فقیر می‌شده است که گفته:

تگرگ آمد امسال بر سان مرگ	مرا مرگ بهتر بدی زآن تگرگ
در هیزم و گندم و گوسفند	ببست این برآورده چرخ بلند

استاد بهار در جواب اینکه حکیم کیست؟ می‌گوید: حکیم فردی است که با دلایل عقلی و برهان بتواند وجود خداوند و بقای نفس و جاودان بودن روح را ثابت کند (یعنی از کجا آمده، چرا آمده، به کجا می‌برندش) و این اعتقاد و فلسفه حکیم است؛ اما گروه‌هایی نیز وجود داشته‌اند که از راه‌های مختلف به شناخت خداوند پرداخته‌اند. عده‌ای از راه دل و کشف و شهود در این راه قدم برداشته‌اند. جماعتی از راه کلام و تفسیر و احادیث

درصدد شناخت حقیقت‌اند وگروه اندکی نیز با هوش و قریحه خود فلسفه‌ای ساخته که در لباس افسانه و داستان و شعر مقاصد خود را مطرح می‌کردند که در بین آنها فردوسی بزرگ‌ترین فلسفه‌ها را دارد. در این رده افراد بزرگی مانند حافظ، مولوی و سعدی نیز به شمار می‌آیند. بهار با ارادت خاصی که به حکیم فردوسی داشته، وی را حکیمی می‌داند که حکمت و براهین منطقی ابن‌سینا و ارسطو او را قانع نکرده و هم عبادت عرفا نیز دل وی را صید نکرده، بلکه به مبدأ (یعنی خدای بزرگ) قایل بوده است. در اینجا بهار با نازک‌بینی به بررسی عقاید فردوسی از طریق اشعار وی می‌پردازد و آفرینش را از دید وی تشریح می‌کند و فلسفه فردوسی را این چنین بیان می‌کند که خدا را با قوّت عقل و اسباب و ابزار بشری که حواس پنجگانه است، نمی‌توان شناخت، بلکه باید به وحدانیت او از راه عجز و اقرار به مقصود معترف گشت (به هستیش باید که خستو شوی). بهار در جای دیگر اشاره می‌کند که «فردوسی از حکمای الهی بالاتر رفته، زیرا آنها را در تردید رها کرده، به پرگویی خودشان سپرده و بر صوفیان و زهّاد که به دنیا پشت کرده‌اند، نیز اعتنا ندارد و بر سر مسأله جبر و اختیار و قضا و قدر نیز بحث نمی‌کند، بلکه کارها را از نظر جزیی مربوط به سعی و اراده بشر، و از نظر کلی از اختیار بشر خارج می‌داند.

چه داند کسی غیر پروردگار — که فردا چه بازی کند روزگار

فردوسی متوکّل و قناعت‌پیشه است؛ خواه توکل در امور دنیا، خواه در امور آخرت. در پایان این مقاله ملک‌الشعرا این‌طور نتیجه‌گیری کرده که فردوسی هم فیلسوف و هم شاعر و هم اجتماعی و هم وطن‌دوست بوده و در طول عمر خود دو هدف را دنبال کرده:

۱. بیان فلسفه الهی و طبیعی و حکمت عملی یعنی علم اخلاق و تدبیر منزل؛

۲. خدمت به شعوبیه که حزب مقدس ایران‌دوست آن عصر بوده و فردوسی خود را در راه پیشرفت آن فکر مقدس که بنیان عظمت و ابهت ایران و احیای آثار گذشتگان ایران و تحریک عرق حمیت آیندگان بوده، فدا کرده و دیروز و امروز و فردا جزو بزرگ‌ترین وطن‌پرستان ایران محسوب می‌شود. اوست که دربارهٔ ایرانیان می‌گوید.[۱۵]

هنر نزد ایرانیان است و بس — ندارند شیر ژیان را به کس
همه یک دلان‌اند و یزدان‌شناس — به گیتی ندارند از کس هراس

شعرهای دخیل و تصحیف‌ها در شاهنامه

این مقاله در تهران در سال ۱۳۲۳ هش در مجله *آینده* به چاپ رسید. ملک‌الشعرا بهار در

این مقاله بیان می‌کند که *شاهنامه* فردوسی ابتدا در غزنین مورد توجه واقع نشد؛ اما بعد از طی دوران محمود غزنوی و فردوسی، اولین فردی که به ترویج *شاهنامه* فردوسی پرداخت، مسعود سعد سلمان، شاعر و دبیر و مرد سیاسی دربار هندوستان بود. سپس *شاهنامه* در قرن ۶ و ۷ هجری شهرت پیدا کرد و تا جایی اهمیت یافت که ابن‌اثیر آن را «قرآن عجم» نامید. بعد از گذشت سیصد و اندی در زمان تیموریه به فرمان شاهزاده «بایسنقر» این کتاب بار دیگر با نقوش زیبا مدون شد و به دست خوانندگان و نویسندگان طوری دستکاری و تصحیف شد که پیدا کردن چهار شعر دست نخورده و از حذف و تبدیل برکنار مانده، مشکل بود.

ملک‌الشعرا تفاوت بسیاری بین *شاهنامه* زمان فردوسی و *شاهنامه* امروز قائل است؛ چراکه زبان فردوسی با زبان امروز متفاوت بوده و بسیاری از کلمات شاهنامه به کلی تغییر یافته است، مانند بیت زیر:

توانا بود هر که دانا بود   به دانش دل پیر برنا بود

درگذشته به نقل استاد بهار چنین بوده است:

توانا بود هر که دانا بود   به هر کار بستوه کانا بود[۱۶]

به همین ترتیب ابیات دیگری یافت می‌شوند که با اصل آنها در نسخه‌های قدیم متفاوت است. ملک‌الشعرا بهار می‌فرمایند: روزی که برای دوازدهمین‌بار شاهنامه را دوره می‌کردم، متوجه شدم اشعار دخیل بسیار در آن به کار رفته و در حاشیه آن نوشته «به عقیده نگارنده غالب اشعار اوایل صفحه زاید و الحاقی است که برای زینت دادن به داستان شعر و متوسطین ساخته‌اند... بعد ابیات دخیل را یکی یکی نام بردم» که در تحقیقات بعدی و در جشن هزاره فردوسی با توجه به نسخه‌های قدیم بایسنقری و شوروی و قاهره به درستی مطلب پی بردیم.[۱۷]

شادروان بهار در پایان مقاله خود از تحریف‌هایی که در *شاهنامه* شده، انتقاد می‌کند که راه اصلاح کتاب را دشوار ساخته است مخصوصاً نسخه قدیم که کمتر به دست می‌آید؛ اما وی امیدوار است که با وجود کارشناسان لایق در ادبیات فارسی، این کتاب بزرگ احیا شود و اشعار سست و ساختگی و بی‌معنی از آن جدا گردد.[۱۸]

اشعار بهار درباره حکیم فردوسی

ملک‌الشعرا بهار به علت ارادت و اعتقاد خاصی که به حکیم فردوسی داشت، اشعاری

به مناسبت‌های مختلف (از جمله جشن هزارهٔ فردوسی) برای تجلیل از آن حکیم فرزانه سروده است که به بررسی آنها می‌پردازیم. ابتدا قصیده‌ای با عنوان «فردوسی» که در تجلیل آن حیکم سروده شده است.

فردوسی

این قصیده در سال ۱۲۹۹ هـش در شماره ۲۸ نوبهار هفتگی بعد از مقاله تشویق عمارت قبر فردوسی به چاپ رسیده است.[۱۹]

سخن بزرگ شود، چون درست باشد و راست
کس ار بزرگ شد از گفته، رواست

چه جد، چه هزل، درآید به آزمایش کج
هر آن سخن که نپیوست با معانی راست...

بزرگوارا! فردوسیا! به جای تو، من
یک از هزار نیارست گفت ز آنچه رواست

تو را ثنا کنم و بس کز این دغل مردم
همی ندانم یک تن که مستحق ثناست

دریغ کز پس یک عمر خدمت وطنی
ندید چشمم یک جزو از آنچه دل می‌خواست

ز پخته‌کاری اغیار و خام‌طبعی قوم
چنان بسوخت دماغم که دود از آن برخاست

ثنا کنیم تو را تا که زنده‌ایم به دهر
که شاهنامه‌ات ای شهره‌مرد محیی ماست

(*دیوان* ج ۱، ۳۴۰)

دومین قصیده‌ای که استاد بهار به علت عشق به ایران کهن و فردوسی بزرگ سروده «رستم‌نامه» است. در این قصیده اندیشه عهد کیان و دوران رستم با طرز فکر و زندگی مردم امروز مقایسه می‌شود که در قالب داستان و با چاشنی طنز و ظرافت همراه است. داستان بدین‌گونه است که برخلاف پندار عامه، رستم از چاه شغاد زنده بیرون می‌آید و به هند می‌رود و سپس چون جاوید است، آیین زرتشت را می‌پذیرد و به عبادت مشغول می‌شود. وقتی از امنیت ایران باخبر می‌شود، از خطّه هند به زابل‌زمین می‌آید و در جایی

به زراعت و عبادت می‌پردازد. بعد از چندی، جوانی تهرانی برای مالیات به سیستان می‌آید که مهمان رستم شده و پذیرایی مفصّل می‌شود؛ اما زمانی که جوان سیگار آتش می‌زند و منقل و وافور خود را مهیا می‌کند، رستم غرق حیرت می‌شود و از اینکه جوانک آتش مقدس را با گرز (وافور) می‌کوبد، به خشم می‌آید چون طاقت دیدن آن را ندارد و همین‌طور تحمل بوی عفن وافور را. وقتی جوانک ویولون می‌زند، رسم غرق شگفتی می‌شود/ سرانجام جوان به مال و ثروت رستم طمع کرده و به سران دولت گزارش می‌دهد که آنها با وسایل مدرن روز به جنگ رستم می‌آیند؛ اما رستم با وسایل قدیم و رخش فرتوت خود توان مقابله ندارد. پس پر سیمرغ را آتش زده و به‌وسیله آن نجات می‌یابد و با خود عهد می‌کند که هرگز به یاد ملک کیان نیفتد و از این قومی که امروز از آن همه فرّ و شکوه و عظمت (فر کیان) خود را به دروغ و حقّه و وافور و جعبه سیگار دلخوش کرده است، چشم امید نداشته باشد. استاد بهار در این داستان دلآویز پر از نیش و کنایه، به عظمت گذشته ایران اشک پنهان می‌ریزد.[۲۰]

رستم‌نامه

این قصیده مفصل از آثار سال ۱۳۰۷ هش استاد بهار است که با رعایت اصطلاحات زمان باستان و تجسم طرز فکر و اندیشه عهد کیان و دوران رستم پهلوان و مقایسه آن با طرز فکر و زندگی امروز ایران داستان پرارزش و تابلوی زیبایی به وجود آورده است.

شنیده‌ام که یلی بود پهلوان رستم / کشیده سر ز مهابت بر آسمان رستم
ستبر بازو و لاغرمیان و سینه‌فراخ / دو شاخ ریش فروهشته تا میان رستم
نیاش سام و پدر زال و مام رودابه / ز تخم گرشاسب مانده در جهان رستم
به کودکی سر پیل سپید کُفته به گرز / سپس به دیو سپید آخته سنان رستم

(دیوان، ج ۱، ۴۴۲)

در سال ۱۳۱۳ هش دولت ایران درصدد آن برآمد که هزارمین سال تصنیف *شاهنامه* فردوسی را جشنی بزرگ چنانکه درخور مقام والای گوینده شهیر باشد، برپا سازد. در پی این نیت خیر، جشن‌های بزرگ و باشکوهی در تمام شهرهای ایران خاصه تهران و مشهد برپا ساختند و از جمع کثیری از دانشمندان و مستشرقان عالی‌قدر جهان رسماً دعوت کردند که به ایران آمده، در این مراسم شرکت کنند. در خلال مجالس جشن و

کنفرانس‌ها هر یک از ادبا و مستشرقان ایرانی و خارجی با تحقیق در آثار و اشعار فردوسی در تجلیل مقام آن مرد بزرگ آثار گرانبهایی به یادگار گذاشتند.

استاد بهار که از دیرباز مفتون و هواخواه فردوسی بود، چکامه‌ای دل‌پسند و مقاله‌های محققانه‌ای به پیشگاه زنده‌کننده زبان فارسی عرضه داشت که در اینجا به ذکر آن قصاید می‌پردازیم.

آفرین فردوسی

آنچه کورش کرد و دارا و آنچه زرتشت مهین
زنده گشت از همت فردوسی سحرآفرین

تازه گشت از طبع حکمت‌زای فردوسی به دهر
آنچه کردند آن بزرگان در جهان از داد و دین...

شد درفش کاویانی باز برپا تا کشید
این سوار پارسی رخش فصاحت زیر زین

جز بدو هرگز کجا در «طابران» پیدا شدی
فرّه‌ای کز خسروان در «خاوران» بودی دفین

(دیوان، ج ۱، ۵۷۵)

کُلُّ الصَّید فی جوف الفَرا

چار تن در یک زمان جستند در دوران سری
پنج نوبت کوفتند از فرّ شعر و شاعری

جاه و آب رودکی شد تازه زین چهار اوستاد
فرخی و عسجدی و زینتی و عنصری

ردگه محمدشه زین چار شاعر پرفروغ
همچنان کز هفت اختر گنبد نیلوفری

(دیوان، ج ۱، ۵۸۰)

در ادامهٔ این قصیده ملک‌الشعرا بهار انتقاد می‌کند به گروهی که انوری را می‌ستایند و وی را هم‌پایهٔ فردوسی می‌دانند؛ همان‌طور که دکتر محمدجعفر محجوب گفته:

انوری چندان استادی نشان داد که گروهی از فضلا او را بزرگ‌ترین شاعر خواندند؛ اگرچه گروهی دیگر به برابر نهادن وی با استاد طوس اعتراض کردند از

جمله استاد بهار در این ابیات که می‌فرماید:[۲۱]

من عجب دارم از آن مـردم کـه هـم‌پهلو نـهند
در سـخن فـردوسی فـرزانـه را بـا انـوری
انـوری هـرچـند بـاشد اوسـتادی بی‌بدیل
کـی زنـد بـا اوستاد طـوس، لاف هـمسری؟
سحر هر چندان قوی، عاجز شـود بـا مـعجزه
چون کند با دست موسی، سحرهای سامری؟
شـاهنامه هست بـی‌اغـراق قـرآن عـجم
رتـبهٔ دانـای طـوسی رتـبهٔ پـیغمبری

چون استاد طوس، فردوسی، در *شاهنامه* خاصه در آغاز و پایان داستان‌ها و هنگام مرگ پهلوانان و درگذشتن پادشاهان و بزرگان از اندرز دادن به خوانندگان خویش غافل نمانده، استاد بهار در این قصیده اندرزگویی و حکمت‌آموزی فردوسی را با این بیت‌های فصیح و غرّا می‌ستاید.[۲۲]

شـاعری را شـعر سـهل و شـاعری را شـعر صـعب
شـاعری را شـعر سـخته، شـاعری را سـرسری
آن یکـی پـند و نـصایح، آن یکـی عشـق و مـدیح
آن یکـی زهـد و شـریعت، آن یکـی صـوفی‌گری
بـهترین شـعری از ایـن اقسـام در شـهنامه است
از مدیح و وصف و عشق و پند، چون خوش بنگری
(همان، ج ۱، ۵۸۰)

ترجمهٔ شعر شاعر انگلیسی (درینک واتر)

در جشن هزاره فردوسی (۱۳۱۳هـ‌ش) آقای جان درینک واتر (J. Drink Water) شاعر و مستشرق عالی‌مقام انگلیسی، یکی از دعوت‌شدگان خارجی، در این جشن قصیده‌ای به زبان انگلیسی ساخته بود و آن را در یکی از مجالس جشن تهران خواند. استاد بهار بنا به تقاضای جمعی از دانشمندان قصیده شاعر انگلیسی را به زبان فارسی به نظم درآورد که در پایان چند بیت نیز از زبان خود بر آن افزود و مورد تحسین اهل مجلس و شاعر انگلیسی قرار گرفت.

به قسطنطنیه بتابید ماه / بلرزید از آن برج‌های سیاه
ز قَرنُ الذَّهب ساخت سیمین کمند / مگر بگذرد زان بروج بلند
نگارا، نگه کن که این نور پاک / دگر باره از این شب تابناک
پیامی ز من آورد سوی تو / ز روزن درآید به مشکوی تو

(*دیوان*، ج ۲، ۳۲۲)

ابیات زیر از زبان ملک‌الشعرا بهار است.

سخن‌گسترا، موی بشکافتم / کز اندیشه‌ات روزنی یافتم...
همی بوی مهر آید از روی تو / همی یاد شرم آید از خوی تو
زدریا گذشته است اندیشه‌ات / بود سفتن گوهران پیشه‌ات

(همان، ج۲، ۳۲۲)

لحن حماسی و سرشار از عواطف وطنی و زبانی فردوسی در اشعار او موج می‌زند و بهار در اشعارش بسیار متأثر از فردوسی بود به‌خصوص در قصیدهٔ «سپیدرود» که ابیات بلند و باشکوه فردوسی بزرگ را در وصف مازندران که با این بیت آغاز می‌شود:

ز مازندران شهر ما یاد باد / همیشه بر و بومش آباد باد

را در خاطر دارد؛ از همین روی قصیده‌ای در فروردین ماه سال ۱۳۱۵ هش هنگام سفر به مازندران و گیلان ساخته است:

سپیدرود

هنگام فروردین که رساند ز ما درود / بر مرغزار دیلم و طرف سپیدرود
کز سبزه و بنفشه و گل‌های رنگ‌رنگ / گویی بهشت آمده از آسمان فرود
دریا بنفش و مرز بنفش و هوا بنفش / جنگل کبود و کوه کبود و افق کبود
جای دگر بنفشه یکی دسته بدروند / و این جایگه بنفشه به خرمن توان درود

(*دیوان*، ج ۱، ۵۹۴)

بهار دو مثنوی کوتاه دارد که یکی درباره فردوسی و با عنوان «نقش فردوسی» و دیگری با عنوان «رستم و اسفندیار» و با الهام از داستان رستم و اسفندیار فردوسی سروده شده است که به دلایل نامعلوم آن را ناتمام گذاشته است.

نقش فردوسی

پژوهندگی را سپیده‌دمان / فرشته به خاک آمد از آسمان
بدان گه که مردم به خواب اندر است / دل دیو ریمن به تاب اندر است

به جز یاد فردوسی پاک‌رای که در هر دلی داشت نقشی به جای

(*دیوان*، ج ۲، ۳۳۵)

داستان رستم و اسفندیار

چو اسفندیار آن شه نیک‌بخت به باغ مهی خسروانی درخت
فروزندهٔ چهر دین بهی فرازندهٔ چتر شاهنشهی
فزایندهٔ کشور باستان به هر جای در پردلی داستان

(*دیوان*، ج ۲، ۳۳۶)

مجسمه فردوسی

این قصیده آخرین شعر بهار درباره فردوسی است که آن را در مهرماه ۱۳۲۴هش هنگام پرده‌برداری از مجسمه فردوسی (که از طرف پارسیان هند اهدا شده بود و اینک در قسمت غربی دانشگاه نصب است)، سروده و در میدان فردوسی شهر تهران قرائت نمود.

مهرگان آمد به آیین فریدون و قباد
وز فریدون و قباد اندرزها دارد به یاد
گوید ای فرزند ایران راستگویی پیشه کن
پیشه ایران چنین بود از زمان پیشداد
در چنین روز گرامی هدیه‌ای آمد ز هند
هدیه‌ای عالی ز سوی پارسی‌زادان راد
طرفه تندیسی فرستادند از هندوستان
زآن حکیم پاک اصل و شاعر دهقان‌نژاد
نصب گشت این‌جا به امر خسرو ایران‌زمین
روز عید مهرگان جشن فریدون و قباد

(*دیوان*، ج ۱، ۶۶۶)

ملک‌الشعرا بهار در سال ۱۳۲۹ هش برای درمان بیماری سل به سوئیس رفت؛ اما سرانجام پس از سالیانی نبرد با بیماری سل در روز اول اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ هش (برابر با ۱۳۷۰ ه.ق) در تهران درگذشت و روز بعد با تشییع باشکوه مردم در مسجد سپهسالار در مقبره «ظهیرالدوله» در جایگاه ابدی آرام گرفت و به این ترتیب شور و هیجان بهار روزنامه‌نویس، بهار سیاستمدار، بهار پژوهشگر و بهار شاعر که در مدت ۶۶ سال زندگی او همواره بر دوام بود، فرونشست. روحش شاد.[۲۳]

یادداشت‌ها

۱. *ادبیات نوین ایران*، ص ۳۴۰.

۲. مجلهٔ ماهانه علمی و ادبی سخن، ص ۹۵۵.

۳. چون سبوی تشنه، ص ۳۵.

۴. بهار، محمدعلی سپانلو، ص ۱۶۱.

۵. فردوسی‌نامه بهار، صص ۷ـ۱۶.

۶. همان، ص ۲۲.

۷. همان، ص ۲۳.

۸. همان، ص ۳۰.

۹. همان، صص ۲۱ـ۹۸.

۱۰. همان، صص ۱۱۱ـ۱۱۸.

۱۱. همان، ص ۳۲.

۱۲. همان، ص ۱۷۰.

۱۳ و ۱۴. همان، ص ۱۸۸.

۱۵. همان، صص ۱۸۷ـ۲۰۴.

۱۶. همان، ص ۲۰۹.

۱۷. همان، صص ۲۱۲ و ۲۱۳.

۱۸. همان، ص ۲۱۸.

۱۹. این قصیده در شماره ۲۸ *نوبهار* هفتگی، در ۹ جوزا سال ۱۳۰۲ بعد از مقاله «قبر فردوسی» به چاپ رسیده. گویا سال ۱۲۹۹ که در دیوان شعر در مقدمه این قصیده ذکر کرده‌اند، اشتباه است (گلبن، فردوسی‌نامه، پاورقی، ص ۱۷).

۲۰. مجله علمی و ادبی سخن، صص ۹۵۵ـ۹۶۰.

۲۱. *سبک خراسانی در شعر فارسی* (بررسی مختصات سبکی شعر فارسی)، ص ۵۷۹.

۲۲. همان، ص ۴۷۸.

۲۳. *برکران بی‌کران*، ص ۱۱۰.

فهرست منابع

۱. *ادبیات نوین ایران* (از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی)، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳.

۲. بهار، محمدتقی، *دیوان اشعار ملک‌الشعرا بهار*، ۲ جلد، به کوشش چهرزاد بهار، انتشارات توس، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰.

۳. *فردوسی‌نامه*، به کوشش محمد گلبن، انتشارات سپهر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۹.

۴. محمدعلی سپانلو، *بهار*، چاپ صهبا، انتشارات طرح نو، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۴.

۵. داریوش صبور، *بر کران بی‌کران* (نگاهی به شعر معاصر فارسی)، انتشارات سخن، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸.

۶. محمدجعفر محجوب، *سبک خراسانی در شعر فارسی* (بررسی مختصات سبکی شعر فارسی)، انتشارات فردوس و جامی، تهران، بی‌تا.

۷. محمدجعفر یاحقی، چون سبوی تشنه (ادبیات معاصر فارسی)، انتشارات جامی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۷.

۸. مجله *دانشکده*، انتشارات معین، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۰.

۹. مجله ماهانه علمی، ادبی، اجتماعی سخن، دوره هشتم، انتشارات علمی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۴.

حضور و جایگاه مردم در شعر بهار

ابراهیم رنجبر

در تاریخ و فرهنگ ایران خواندن و نوشتن و آنچه معروف و مصطلح به سوادآموزی است، مختص طبقات حاکم سیاسی و معنوی یعنی شاهان و موبدان و اولاد آنان بوده و مردم از این موهبت بی‌بهره بوده‌اند. سیرالملوک‌نویسان این حکایت را در حد افسانه شهره خاص و عام کرده‌اند که انوشیروان عادل! ننگ شکست از دشمن خارجی را سبک‌تر می‌شمرد از ننگ به زانو نشستن پسرش در مکتب با پسر کفشگری که می‌خواست در قبال تحصیل پسرش کسری بودجه جنگ شاه را جبران کند. البته زنان و دختران این طبقات نیز از کسب دانش بی‌بهره بودند. کتاب نیز گنجی بوده که جای در خزانه ملوک داشت و خواندن آن برای دیگران حتی سرداران لشکرها جرم محسوب می‌شد و شواهد فراوانی بر این مدعا هست. تا دوره مشروطه این روند ادامه داشت و تنها امتیاز این دوره نسبت به دوره‌های قبل این است که وابستگان دربار، تاجران و کسانی که به خارج از ایران راه یافته بودند، به این دو طبقه افزوده شدند[1] اما مردم همچنان امی و به سائقه فطرت به حیات مألوف خود ادامه می‌دادند و از علوم و تاریخ و جغرافیای خویش بی‌خبر بودند.

---

۱. شاید این بیماری مزمن کارمندگرایی در ایران محصول همان ایام است که هر کس خواندن و نوشتن بلد بود ـ و اغلب میرزایان / میرزادگان بودند ـ شغلی را تصدی می‌کرد و اکنون هر ایرانی که فرزند به مدرسه می‌سپارد به افق یک شغل دولتی و پشت میزنشینی چشم دوخته است و ابتکار عمل از مدارس ما گرفته شده و جز کارمندپروری هنری ندارند.

توبیخ و ملامت مردم درمانده‌ای که در چنین اوضاعی زیسته‌اند و تازیانه‌های نهب و غارت از شاهان و مهاجمان داخل و خارج خورده‌اند و جز انفعال و گوشه‌نشینی و درون‌گرایی درمانی به درد لاعلاج خود نبسته‌اند، دور از انصاف و مانند ملامت بیماری است به اینکه چرا بیمار است. فساد و مصیبتی را که مردم ایران تنها از قوم مغول دیده ـ و چندین مثل آن و بدتر از آن را از سر گذرانده است ـ هیچ یک از ملل دیگر در طول تاریخ حیات خود ندیده است.[1] از نظام‌های غلط و ستم‌گر حاکم، نظام‌های فکری و اقتصادی بیمار و از اینها، فرهنگ و مردم بیمار متولد می‌شود. نظام فکری سنتی ارزش‌ها و ابعادی که برای وجود انسان در نظر گرفته بود، در این عصر کارایی نداشت.

بعد از آنکه دروازه‌های ایران به سوی کشورهای خارج، از جمله اروپا، باز شدند و ایرانیان ترقیات ملل دیگر را به دیده حیرت و حسرت دیدند، بدین فکر افتادند که به دنبال کاروان ترقی بروند. برای عملی شدن این آرزو نیازمند کشوری بودند که قانون به جای احکام مستبدانه شاه فریب‌خورده جاهلان زراندوز، بر آن حاکم باشد و سرمایه‌های ملی را صرف ترقیات ملی کنند نه صرف برآوردن آرزوهای شخص شاه که در رأس هرم استبداد قرار گرفته بود. بدین جهت روشنفکران و آزادی‌خواهان به دو دسته تقسیم شدند: دسته‌ای خواستند مردم را بیدار کنند. در ساختن تاریخ ایران جایگاه و وظیفه‌ای به آنان بسپارند و بار مسؤولیت آزادی و آبادی ایران را به دوش مردم بگذارند. این گروه، مردم را تحقیر، تخطئه و ملامت نکردند بلکه آنان را به سوی بیداری و عمل فراخواندند و راه را به آنان نشان دادند. در آثار این گروه، مردم جایگاه خاصی دارند که این خود موضوع مهمی است و بحث و فحص وسیعی را می‌طلبد. گروه دوم مردم را تحقیر و تخطئه کرده، بدون اینکه مردم را به همراهی بطلبند، به مبارزه با دستگاه حاکم خائن و جاهل ادامه دادند و دیدند از انواع آزار و سختی و شکنجه آنچه دیدند. بهار را در زمره گروه دوم باید جای داد. نگاه بهار به مردم نگاهی سنتی و از نوع نگاه فرخی و سعدی است، تنها تفاوتی که در نگاه بهار هست تحقیری است که به جای دلسوزی سنتی نشسته است. حال آنکه دستگاه نظری سنتی برای انسان صنعتی متناسب نبود. در حقیقت بهار مبارزه برای مردم را تکلیف خود دانست و مردم را آماده و توانا و شاید لایق برای مبارزه ندید.

البته باید پیش از ایجاد هر نوع تصور بد و سوءظن در حق بهار، باید گفت که تردیدی

نداریم که بهار یکی از بزرگان شعر، ادب، تحقیق، تفکر و مهم‌تر از همه آزادی‌خواهی در ایران دوره مشروطه است و سرمایه‌های مادی و معنوی بسیار ارزشمند خود را در این راه صرف کرد و چنانکه شایسته و بایسته بود، از مردم ایران پاداش نگرفت.

بهار را باید منشأ تجدد و تحول در فکر و شعر شمرد؛ فکر مبارزه با حکام ظالم و جاهل که خود را مالک رقاب رعیت می‌دانستند و از امور معقول و نامعقول آنچه به کامشان بود، می‌راندند، منظم و کلاسیک ـ چنانکه بر آیندگان نیز مؤثر بیفتد ـ در اشعار بهار به اشکال حکایات تاریخی، پندها، سرودهای وطنی و هجو شاهان، وزیران، نمایندگان مجلس، بزرگان و عموماً حاکمان مردم تجلی پیدا کرده است. در شعر نیز اگرچه در قالب، تحول چشم‌گیری ایجاد نکرده، در محتوا تحولات قابل توجهی ایجاد کرده است. در دوره اقامت در خراسان، دوره اول شاعری، سال‌های ۱۲۸۲ تا ۱۲۹۲ه‍.ش، سخت در تلاش است که تالی و ثانی شاعران سبک خراسانی باشد. در قالب و محتوا در این طرز پای می‌افشارد و می‌دانیم که در سبک خراسانی محور حیات اجتماعی، شاه است و مردم آن شأن و شوکت را ندارند که در شعر شاعران حضور پیدا کنند تا آنجا که محمود غزنوی تاب تحمل شنیدن وصف حتی رستم را هم از زبان فردوسی ندارد. بهار مانند فرخی و امثال او پای در اقلیم ستایش حاکمان گذاشته و سر از مدح شاهان برآورده است. چندین بار مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه، احمد شاه قاجار، صدراعظم میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم و رضا شاه پهلوی را مدح گفته است، هرچند به هجو برخی از اینان و دیگران نیز دست یازیده است. البته باید گفت که این مدایح آمیخته به نصایح، در مقابل حجم کلان اشعار بهار ناچیزند و اغلب مانند سعدی پای در مرز پند و اندرز بزرگان نهاده، مانند او خواسته است که دل سلطان را بر رعیت نرم کند تا دادی بورزد و نخواسته مانند شعرای بعد از خود چون نیما یا نسیم شمال آتش خشم رعیت را متوجه خرمن هستی ظالمان کند. در دوره‌های بعدی حیات شاعری خود، قالب را حفظ کرده، در محتوا تغییرات کلی داده، به موضوعاتی توجه کرده که مربوط به عمران و آزادی ایران و ایرانی و ستیز با دشمنان اینان است. اگر موضوعات دیوان بهار را بسنجیم، بیشترین اشعار به مدح بزرگان، منقبت چهارده معصوم، وقایع ایران و جهان، و نصایح قشرهای مختلف اختصاص یافته‌اند.

از تازگی شعر بهار نسبت به پیشینیان، هجو شاهان و وزیران و دیگر قشرهای حاکم

ایران است. در سال ۱۲۸۹ هش در استهزای محمدعلی شاه ترجیع‌بندی ساخت. پنج سال بعد از تاج‌گذاری احمد شاه، در هجو این «شه نادان» قصیده مختصری پرداخت و این شه نادان در اواخر عمر نیز از تیغ هجو بهار نرست. در سال ۱۲۹۰ هش قصیده‌ای در هجو ناصرالملک قراگوزلو پرداخته، او را به تبعیت از اروپاییان متهم ساخت. نمایندگان مجلس را حقه‌باز، اهل دوز و کلک، بی‌خرد، عاطل از حلیه فضل، بی‌سواد، تنبل، کم‌دل و پربیم خواند. احزاب، وزیران و ارکان دولت شوم، بدپی،(۲) موجب ضعف اسلام و غلبه یاغیان‌اند.(۳) برای اینکه با خاطر آسوده به حاکمیت خود ادامه دهند و مردم را هرچه بیشتر غارت کنند، هر روز کوره جنگ را افروخته‌تر می‌کنند و ادیان را که موجبات اتحاد و صلح اقوام را در جوهر دارند و برای الفت قلوب پدید آمده‌اند، دست‌آویز جنگ‌های خونین قرار می‌دهند.(۴) این حاکمان بدون استثنا و مطلقاً موجب ویرانی ایران‌اند و بر این امر سخت اصرار دارند. وطن را در دست دشمن می‌گذارند و قوم ایرانی را بی‌سر و سامان می‌کنند. شخص شاه چون موجودی است که حیاتش به ممات ایران بسته است و اگر وطن ویران و مردم بی‌سر و سامان نباشد، حیاتی برای او متصور نیست.(۵) در کشور ویرانی که مردم، سنگ‌های خاموش‌اند، شاه بی‌خبر و وزرا چنان گنگ‌اند که گویی زبان به دهن ندارند و دیگر حکام چنان نابکارند که با اجانب غارت‌گر همکاسه شده‌اند و با حیله و فن در ویرانی ایران می‌کوشند و مردان دور از حیله و فن را از کار برکنار یا از قید حیات بیرون می‌کنند.(۶) حاکمان ایران، دیوان و ددانی هستند که متکی به غریزه خویش و از عقل و اندیشه بی‌خبرند؛ تابع احکام هیچ دینی نیستند؛ به سیرت دیو، در صورت مردم‌اند؛ پوستین خلق به آزار می‌درند؛ از دوکدان پیرزن سهم و رسد می‌برند؛ از رعونت چون شتر مست‌اند؛ گدایانی‌اند که در کسوت خواجگان، خود می‌نمایند.(۷) بدان جهت بهار ایران را بئس‌المقر و حاکمان را ظالم و مردم را مظلوم خوانده است.(۸)

بهار از حاکمان ایران عموماً و از بزرگان و حاکمان ری خصوصاً، دل پردرد دارد. این گروه اخیر را بوم مرثیه‌خوان، خام، مظهر حماقت، خبیث، زراندوز، پرادعا، بددل، سست‌گمان، بدگمان، مردم‌آزار، مقلد،(۹) ننگین، گدا، متملق، پست‌فطرت، دزد، دغل، کور و کچل و لوس خوانده است که از وجود اینها بر دربار ری، نه شیوه ملیت، نه رسم تمدن / نه رابطهٔ طایفه، نه قاعده حی، حاکم است.(۱۰)

اصل در تفکر آزادی‌خواهی آن است که مجاهدان این راه به سائقه رسالت

وطن‌دوستی، مردم‌نوازی، فداکاری به نور دانش و خلوص می‌خواهند چراغی بیفروزند اما بهار اغلب این گروه را متهم به جهل و نیرنگ‌بازی کرده، آنان را عموماً و مشروطه‌خواهان ری را خصوصاً موجب ویرانی ایران دانسته است.(۱۱) حتی به صراحت آنان را مظهر حماقت، موجب فریب و سرگردانی مردم و ویرانی وطن و غلبه دشمن خوانده،(۱۲) به معایبی چون بی‌خون و رگ و پی بودن، بی‌علم، خل و جلف معیوب ساخته است.(۱۳)

سخنان بهار در شیوه خاص خودش در باب هجو شاهان، امیران و عموماً ارکان حکومت، اگر از سیف فرغانی، حافظ و عبید زاکانی و پروین اعتصامی صرف‌نظر کنیم، در تاریخ ادبیات ایران، پدیده‌ای نو متناسب با اقتضای زمان و محیط روزگار او و جنبش‌های مردمی در گوشه و کنار جهان است.

بهار توجه دارد که در ایران از عدالت و رفاه اجتماعی هیچ خبر و اثری نیست. در نتیجه مردم به دو قطب بسیار غنی و بسیار فقیر تقسیم شده‌اند. اغنیا بی‌اعتنا به حال فقرا و فقیران بی‌اختیار از تغییر وضع اسفبار خویش هستند. اگر اغنیا دستشان برسد، می‌خواهند برای اطفای نایرهٔ شهوت خویش، گوهر عفت از فقرا نیز بربایند بی‌آنکه دیناری در کف دستشان بگذارند.(۱۴)

مردم در دیده بهار مظهر حماقت و سستی‌اند.(۱۵) به حقیقت اموری که انجام می‌دهند، وقوف ندارند و چون حیوانات مقلد، یا کار به تقلید و تلقین می‌کنند و به حرکات دست حاکمان می‌رقصند و یا به فطرت و غریزه.

با کیسه‌های خالی، لباس‌های ژنده، خانه‌های خراب، دکان‌های کساد، قانون پایمال شده، و کلاً حقوق از دست رفته، به جای آنکه به خود بیایند و دشمنان درونی و بیرونی خود را بشناسند و سفلگان را از حاکمیت امور خود ساقط کنند، برای کسانی دل می‌سوزانند و اشک می‌ریزند که خود آنان سوگوار بدبختی این پریشان‌روزگاران و امثال اینان بوده‌اند.(۱۶) این مردم زبان آتشین دارند؛ خوش نطقند؛ بیان غرا دارند؛ چون سخن گویند، برنده سنان‌اند و عنان اختیار را از کف بسپارند، چنان گویند که گویا شاه جهان و فرمانروای اقلیم دانش و فلسفه‌اند؛ بر استخوان‌های پوسیده خسروان کهن می‌نازند و جز مباهات به تاریخ درخشان ایشان مزیتی ندارند اما در عمل در گل فرومی‌مانند؛ جبان و اهل جفنگند؛ جهول و تن‌آسانند؛ اگر روی زمین را همگی آب بگیرد، اینان را خواب

می‌برد؛ عرضه ندارند که ننگ شکست پایمال شدن را در جنگ جهانی از خود دور بدارند؛ جز کبر و ناز و افاده هیچ هنری در شهری و روستایی نیست؛ یک مرد دلیر نپرورده‌اند؛ گروهی مفت‌خورند و بی‌اعتنا و گروهی رنج‌برند و دربه‌در؛... موجب تضعیف دین هستند زیرا از حقیقت دین بی‌خبرند و آن قسم از جوهر دین را که موجب هدایت است، در ضلالت به کار برند. نبوت نوح نپذیرند اما به الوهیت گوساله تسلیم شوند؛ در پیش عاقلان چون شیر شرزه نمایند اما در پیش غولان مطیع‌اند و قصه فرمانبری خوانند؛ فی‌الجمله عوام‌اند و کالانعام.[۱۷]

همان‌گونه که در باب ارکان دولت و خواص نیز دیدیم، بهار علاوه بر عموم مردم ایران، به تقبیح مردم ری توجه خاصی داشته است. این مردم را موجب ویرانی ایران، احمق، و شاه آنان را نادان زرپرستی دانسته است که جز چنگ و دف و نی نشناسد؛ در دامن زنانی پرورش یافته‌اند که بنده شهوت‌اند و بدان جهت مردانش همگی بی‌همت، بی‌غیرت و لاشی‌اند. در هر دو شعر «دماوندیه»، هر چیزی را که به قلمرو بدی و نفرین منسوب است، بر ری و اهل آن آرزو کرده، از دماوند خواسته است که مشتی شود بر سر مردم ری و باران نار و سعیر و گاز و گوگرد و دود و حمیم و صخره و گند بر سر ری ببارد. بعدها در نفرین و دشنام، تهران را نیز مقرون ری کرده، آن را محشر جاهلان خوانده، از انواع بدگویی در هجو چیزی فرونگذاشته است.[۲۱] پس از برشمردن این اوصاف دل‌آزار، به طریقه طنز و به طرز استعاره عنادیه، این مردم را شیر، دلیر، جانفشان، ملک نگه‌دار، مرد و صاحب سطوت جمشیدی و بهمنی خوانده است.[۲۲]

بهار انتظار دارد که جوان ایرانی گذشته را پایه تاریخ جدید خود قرار داده، از کام و ناکامی‌های گذشته‌اش درس عبرت بگیرد. از پدران خود ننگ ندارد ولی بر استخوان پوسیده نیز نبالد؛ به علم و عزم درست خویش تکیه کند و از این طریق به عزت و مقام عالی برسد؛ از سنن دیرین و درس تازی و پارسی رخ برنتابد؛ علم غربی را در معده شرقی هضم کند؛ با خون خود حیات مشرق‌زمین را سیراب و شاداب سازد؛ با عقل و عدل شرق را آباد کند؛ جای شیران کهن را پر کند و با خرد، فضل و شرف وطن را از چنگ لئام برهاند.[۲۳]

در قصیده بلند بالای «رستم‌نامه» که در سال ۱۳۰۷ هش سروده، رستم و دوران او را با جوانان و روزگار خویش مقایسه کرده و مجمر تدخین، وافور، باده‌گساری نه به آداب،

دروغ‌زنی و گنگی لهجه آنان را با مجمر آتش مقدس، گرز، باده به آداب خوردن، راست‌گویی و صراحت لهجه رستم سنجیده و از جوان خودباختهٔ بی‌فرهنگ تهران مأیوس شده و چنین استنباط کرده است که دیگر نه رستمی در این آب و خاک پیدا خواهد شد نه تاریخ و فرهنگ رستم‌پروری.[۲۴]

خلاصه کلام اینکه بهار مردم ایران را محکومان غریزه و فطرت، منفعل، عاطل از هر ارزش و فضیلتی، و دور از هر نوع شأن و مقامی دانسته که قابلیت توجه، عنایت و ظهور در شعر بهار را داشته باشند. بدان جهت برخلاف آثار کسانی که در راه آزادی‌خواهی جان‌فشانی کرده و قلم‌ها زده‌اند، جهل و بدبختی مردم در دیوان بهار چندان سترگ، مهم، کلان، هراس‌آور، دهشتناک و موجب همه تیره‌روزی‌ها تصویر نشده است.

نتیجه‌ای که بهار بدان رسیده، این است که ترقی در ایران از محالات است زیرا در این کشور قحط‌الرجال است و اگر رجلی شیردل پیدا شود که آستین به هر کار سترگ بالا زند، فوراً چند ولگرد بی‌عار دوره‌اش کرده، او را ضایع و کار را راهی مسیری دیگر می‌کنند.[۲۶]

در شعر «یا مرگ یا تجدد» کشور چنین شاهان، بزرگان و مردمان را کهن پودهٔ فرتوتی تصویر کرده که بایسته گور و کفن است. این کشور را یا باید اصلاح و تجدید حیات کرد که از محالات است، یا باید به خاک ویرانی سپرد و تنها افکار جوان می‌توانند این کهنه را نو کنند و افکار جوان در مغزهای جوان هستند نه در مغزهای کهن. در این کشور ویران، شخصی زعیم و کارگشا و مردی دلیر و نیزه‌فکن نیست و بدتر از همه اینکه همه مردم منفعلانه و دور از هر نوع اراده و اختیار چشم بر دست و زبان خدایگان، شاه ایران، دوخته‌اند که شاید قطره‌ای باران رحمت بر دل دردمند آنان بیفکند. بدتر از آن هم اینکه بهار در آرزونامه‌ای که سروده، هماهنگ و هم‌رأی با این مردم منفعل، به سبک و سیاق قدیم، هرگونه ابتکار و فرصت عمل را از مردم سلب کرده، رعیت را قومی بی‌اراده و اختیار دانسته، آنان را منتظر رحمت سلطان تصویر و آرزو کرده است که ای کاش تیر آه مظلومی به هدف برسد و بحر بخشایش الهی به جنبش درآید و سلطانی صاحب‌قران بفرستد تا نگاهی پرعاطفه و عنایت به حال رعیت اندازد. این از جمله افکاری است که آزادی‌خواهان روشنفکر، با آن سخت جنگیده‌اند و در این راه جان خود را فدا کرده‌اند. مردم را به ابتکار و اراده فراخوانده‌اند و سلاطین را گرگانی قلمداد کرده‌اند که باید این

قوم از آنان برحذر باشند نه منتظر رحمت آنان.

سخن تازه‌ای که بهار به اختصار تمام برگزار کرده و چندان بااهمیت نیز تلقی نکرده است، این است که رابطه شاه و مردم ایران باستان را که بر مدار عدل و عمران پنداشته، با رابطه شاه و مردم عصر خویش که بر مدار رابطه گرگ و میشی بوده، برابر هم و رابطه کهن را برتر نهاده و در حسرت آن ایام شیرین آه حسرت زده است و برای احیای آن ایام و الگو قرار دادن آن برای جهان معاصر، داستان کسری و دهقان جوزکار را پرورده است که از یک کار خیر و دو نکته دلنشین، سه کیسه زر از دست کسری به پاداش برد.(۲۸)

در باب بی‌اعتنایی به مردم و تأثیر آنها در تعیین سرنوشت خود و گاهی تحقیر و تخطئهٔ مردم و کیفیت رابطه شاه و مردم، سخنی نگفته که پیشینیان نگفته‌اند و در حقیقت از سکوت بهار در این مورد می‌توان استنتاج کرد که بهار مردم را به چیزی نمی‌گیرد و نسبت به آنان بسیار بدبین نیز هست. اما باید اذعان کرد که مردم در این جهل و درماندگی هیچ تقصیری ندارند و باید نظام‌های حاکم را به جای مردم ملامت و تحقیر کرد زیرا در طول تاریخ با اعمال رعیت‌ستیزی چنین سرنوشتی را بر مردم تحمیل کرده‌اند و در حقیقت بر سر شاخه ایستاده و آن را از بن بریده‌اند. مَثَل مردم نادان منفعل و بدبینی بهار مَثَل معلول ذهنی است که حکیمی حاذق به جای درمان او این نقیصه را بر او عیب بشمارد، حال آنکه این مرضی است که باید برطرف کرد.

نتیجه

خلاصه اینکه بهار همه چیز خود را فدای آبادی ایران و آزادی مردم و ترقی دانش کرد اما مردم در شعر او وجهه‌ای ویژه و رنگی مشخص از نوع پسندیده ندارند و همه بدگویی و تحقیر و توهین است. ارزش‌ها، مفاهیم و گرایش‌های فکری بهار در آنچه ناظر بر مردم است، متعلق به ایام زندگانی رستم شاهنامه است که هیچ یک از اینها زاییده مقتضیات معاصر او نیست بلکه حاصل مطالعات او در لابه‌لای کتب است. ستیز او علیه ستم به ارزش اساسی زندگانی بدل نشده و معیاری برای دیگر ارزش‌ها نیست. در شعر بهار از سعادت مردم نه در بعد سنتی (فردگرایی) و نه در بعد معاصر (جستن رفاه فردی در نظام اجتماعی) هیچ سخنی نیست. گویا با هجو دستگاه حاکم همه مشکلات حل می‌شوند و همه ارزش‌ها تجدید شده، در جای خود می‌نشینند. بهار می‌خواهد جامعه کهنه و از هم

پاشیده را با مردم نادان و بی‌سر و سامان و حاکمان ظالمش، تجدید، احیا و اصلاح کند.و در این امر جانفشانی قهرمانانه می‌کند اما طرحی جامع برای جامعه جدید که سعادت مردم را تأمین کند و هر قشری را در جای خود بنشاند، ندارد و دانسته نیست که اگر مردم این بی‌نظمی موجود را برهم زدند، در چه نظامی انتظام خواهند گرفت.

منابع

۱. بهار، محمدتقی، ملک‌الشعرا، *دیوان*، چاپ اول، نشر آزاد مهر، تهران، ۱۳۸۲.

۲. زرین‌کوب، دکتر عبدالحسین، *یادداشت‌ها و اندیشه‌ها*، چاپ چهارم، سازمان انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۶۲.

ناگفته‌ای چند از بهار

سید علی آل‌یاسین

این بنده از شاگردان مرحوم بهار هستم. نه آنکه در سر کلاس درس هفته‌ای یک ساعت او را دیدار کرده باشم بلکه به جهت رابطه‌ای که بهار با مردم کاشان داشت و از دیرباز پس از مهاجرت حاج عبدالقدیر جد او از کاشان به مشهد که به منظور مجاورت بارگاه امام هشتم(ع) صورت گرفت و به قول خود بهار در قصیده‌ای که در پاسخ حسین پرتوبیضایی از نسب‌نامه خود یاد کرده است «پویه عقبایی» بود. همه ساله که زائران کاشان به مشهد می‌رفتند، از این خاندان دیدار و تجدید عهد مودت می‌نمودند. پدر من سید نظام‌الدین آل‌یاسین از روحانیون طرفدار مشروطه بود و از طرف مردم کاشان به نمایندگی اولین دور مجلس شورای ملی انتخاب و به تهران آمد و بهار هر گاه به تهران می‌آمد، به منزل او وارد می‌شد تا آنکه محمدعلی شاه مشروطیت را تعطیل نمود و روزگار، روزگاری دیگر شد. رابطه مرحوم بهار با خاندان من، رابطه محبت و دوستی میراثی بود. از این جهت اجازه داشتم هر گاه و بی‌گاه به زیارت آن مرد بزرگ بروم و از خرمن فضائل او بهره داشته باشم. مرحوم بهار به سعدی علاقه خاصی داشت و بسیاری از تک بیت‌های سعدی را تضمین کرد. بسیاری از این تضمین‌ها در دیوان بهار نیست و چون چاپ دیوان با همکاری محمد ملک‌زاده، برادر بهار و مهرداد بهار فرزند او منتشر شد از آنان پرسیدم چرا بعضی از اشعار که می‌دانیم از بهار است در دیوان نیاورده‌اید؟ آن دو گفتند چون نسخه این اشعار به خط مرحوم بهار به دست نیامد، احتیاط کردیم. پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ه‍.ش روزی خدمت بهار بودم. رادیو خبر داد شخصی به نام محمدعلی روشن از لُژِ تماشاچیان مجلس شورای ملی به سوی مرحوم ذکاءالملک

فروغی که آن‌وقت نخست‌وزیر بود و متفقین ایران را اشغال کرده بودند، سنگ پرتاب کرد و اعتراض نمود. زیرا فروغی می‌گفت مردم آرامش خود را حفظ کنند، اینها می‌آیند و می‌روند و به کسی کاری ندارند.

مرحوم بهار این خبر را شنید. مداد را برداشت و روی تکه کاغذ کوچکی نوشت:

فروغی یا کلوخ کهنه خویش　　سر ملت شکست و گفت جنگ است

حریفی بر سرش سنگی زد و گفت　　کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است

یا تضمین دیگری که شهرت بسیار داشت:

پهلوی را کسی به شوخی گفت　　کای به دریای عزم و حزم نهنگ

تو که با شاه نادر افشار　　خویش همدوش خواندی و همسنگ

تو که در آستی سپاه گران　　از گروهان و تیپ و لشکر و هنگ

لر و کرد و عرب بمالیدی　　عرصه کردی به ترکمانان تنگ

از چه رو تا سپاه غیر رسید　　مرد و مردانه رو زدی از جنگ؟

شاه گفتا جواب داده تو را　　پاسخی نغز شیخ بافرهنگ

گربه شیر است در گرفتن موش　　لیک موش است در مصاف پلنگ

ابیات دیگری که در زمان‌های گوناگون به مناسبت‌ها گفته در خاطر است ولی چون نام برخی اشخاص در آن است به طنز یا هزل، نمی‌آورم. همچنین تضمین «گِلی خوشبوی در حمام روزی» یا تضمین غزل معروف سعدی «نشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست». هر دو در دیوان به چاپ رسیده است.

گویند سال‌ها پس از رحلت پیامبر کسی از ام‌المؤمنین عایشه پرسید اخلاق پیامبر را برای من بگو عایشه گفت قرآن بخوان. برای آگاه شدن از سیر حالات روحی ملک‌الشعرا بهار هم باید آثار نظم و نثر و دیوان او را خواند. بهار مردی به تمام معنی آزادی‌خواه و مخالف با استبداد بود حتی اگر استبداد در راه خیر جامعه، نیروی خود را به‌کار برد. او با نفس استبداد مخالف بود و هر جا توانست آن را اظهار کرد. این مثنوی کوتاه مخالفت او را با تبعیض نژادی روشن می‌کند و با آنکه در زمان حیات بهار به نام او در خوان دنیا چاپ شد در دیوان نیست.

یکی ماه‌رخسار با فرّ و جاه　　تنفر نمود از غلامی سیاه

غلام سیه‌چرده شد تنگدل　　چنین گفت با آن بت سنگدل

خدا گر تو را صورت بدر داد | مرا چهره لیلة‌القدر داد
اگر اندکی از سیاهی من | به روی تو افتد بوجه حَسَن
از آن خال حسنت یکی صد شود | خریدار حُسن تو بی‌حد شود
وگر از بیاض تو برعکس کار | شود لکّه‌ای بر تنم آشکار
مرا خلق دانند مبروص‌وشم | گریزند از من به هر شهر(مرز) و بوم
از این روسیاهی دلم تنگ نیست | سیه‌روی بودن مرا ننگ نیست

چون در ۱۳۳۰/۲/۱ بهار پس از ۶۶ سال زندگانی درگذشت، من که گوهری گرانبها از دانش و فرهنگ از دست داده بودم، در رثای او این ابیات را گفتم و در برخی از جرائد آن روز درج شد:

دوش از حلقه ما مست بشد رقص‌کنان | بوسه بر خاک زد و رفت به گلزار جنان
ملکِ شعر محمدتقی آن کان هنر | شهریار سخن و رهبر شیرین‌سخنان
روی در خاک نهان کرد بهار این نه عجب | که ندادند به کس خط امان گورکنان
غزل و قافیه و شعر سیه پوشیدند | در عزای ملک، آن پیشرو خوش‌قلمان
آن بهاری که از او باغ هنر خرم بود | در بهاران بشد و باغ هنر گشت خزان
در سراپرده رضوان همه در رقص شدند | که ملک آمد آن نادره‌گوی دوران
سال تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت | (شاهی از ملک ادب رفت سوی بزم جنان)

مرحوم ملک به من گفت در سال ۱۳۱۶ روزی که سخت بیمار بودم، تب داشتم و بر اثر بیماری دی‌سانتی‌ری هر از چند دقیقه به دستشویی می‌رفتم. تلفنی به من شد که شاه فرموده‌اند شعری بگو و در جشن هفتصدمین سال کتاب *گلستان* سعدی بخوان. من با آن حال خراب و ضعف بسیار ناچار به اطاعت امر بودم و غزل شیوای سعدی را تضمین کردم با این مطلع: «سعدیا چون تو کجا نادره‌گفتاری هست». این شعر من واقعاً شعر نیست و نظم است چراکه شعر باید از روح حسّاس شاعر به‌طور آزاد تراوش نماید و من با آن حال تب و بیماری آنچه آوردم، یک شعر واقعی نبود. مرحوم ملک از نوابغ روزگار بود چنانکه «زهره و منوچهر» ایرج‌میرزا را که ناتمام مانده بود، پس از او تکمیل کرد به‌طوری که کمتر کسی می‌تواند دریابد تا کجا اثر طبع ایرج‌میرزا و از کجا اثر طبع بهار است، همان‌گونه که فردوسی هزار بیت از دقیقی را وارد *شاهنامه* کرد که اگر کسی به روایات توجه نکند مشکل بتواند دریابد که از کجا تا کجا شعر از دقیقی است.

باستان‌گرایی در شعر ملک‌الشعرا بهار

ریحانه فرامرزی*

باستان‌گرایی یا آرکائیسم[1] یعنی کاربرد کلمات، عبارات، اصطلاحات یا شیوه نحوی که در زبان امروز متداول نیست. به‌کار بردن تعمدی و آگاهانه شیوهٔ بیان مهجور و منسوخ که در بازآفرینی حال و هوای گذشته، مؤثّر است.[2] در این مورد شاعر یا نویسنده برای آنکه کلام خود را از سطح عادی و روزمره زبان بالا ببرد، از زبان و یا تصاویر گذشته استفاده می‌کند. بهار از این عنصر در اشعار خود در حدّ بسیار زیادی استفاده می‌کند؛ زیرا او مطالعات وسیعی در زمینه‌های تاریخ، موسیقی، ادبیات و سیاست دارد و در برخی موارد تحت تأثیر همین مطالعات مختلف قرار می‌گیرد. از دیگر سو، او زبان پهلوی می‌داند و به ایران زمین عشق می‌ورزد و تلاش می‌کند برخی از آداب و رسوم ایران باستان را در اشعار خود بیان کند و این امر می‌طلبد که از زبان کهن و واژگان مهجور استفاده کند؛ مثلاً قصیده‌ای با نام «مراسم صبحانهٔ یک خانوادهٔ زرتشتی قدیم» سرودهٔ سال ۱۳۱۱ هـ‌ش، به ذکر پاره‌ای از لغات و اصطلاحات پارسی پرداخته است.

صبح دوم شد سپیده تابانا — زهره هویدا و ماه پنهانا
دست افق مِطرفی[3] کشید بنفش — سنجابین پَرَوزش[4] به دامانا
برگ درختان چو می‌کشان به صبوح — خوش خوش برهم زنند پنگانا[5]
زمزمهٔ مرغکان به شاخ درخت — چون به میزد[6] اجتماع مهمانا[7]

باستان‌گرایی بهار در زبان به دو شکل است:

---

* کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی.

۱. باستان‌گرایی واژگانی؛
۲. باستان‌گرایی نحوی.

باستان‌گرایی واژگانی

شاعر با توجّه به عشقی که به زبان فارسی دارد، تلاش می‌کند واژگان مهجور فارسی را در زبان شعر استفاده کند تا بتواند آنها را به طریقی از مهجوریّت خارج کند. این نوع باستان‌گرایی در اشعار بهار بسیار مشاهده می‌شود؛ مانند:

همه گرد آمدند در بر من همچو عشاق گردِ مهر گیا
که زمستان رسید و برف نشست خیز و پیرایه ده به حجره و گاه[۸]

کلمهٔ «گاه» به معنای «تخت» و «کرسی» مورد استفاده قرار گرفته است.

***

گفت ماده که بچهٔ بط را نیست جز ابر و بحر دایه و داه[۹]

کلمه «داه» به معنای «پرستار» به کار رفته است.

***

بخ بخ به مرکبی که بدیدم به درگهت پوینده‌ای بدیع و گرازنده‌ای گُرنگ[۱۰]

«کرنگ» به معنای «اسب سرخ رنگ» است.

***

هماناکیفر و مهر خداوندی که هستی تو
به یک جا گرم بادافره به یک جا گرم پاداشن[۱۱]

«بادافره» به معنای «پاداش بد» و «پاداشن» به معنای «پاداش نیک» به کار رفته است.

***

برکش ز سر این سپید معجر بنشین به یکی کبود اورند[۱۲]

«اورند» به معنای «تخت» است.

***

شعاع جاودانی راکه داری در درون، سر ده
فروغ آخشیجی را که داری از برون، بفکن[۱۳]

«آخشیجی» در معانی «مادی» استفاده شده است.

شاعر با توجّه به آنکه به‌طور کامل با زبان و ادبیّات عرب آشناست از کلمات مهجور عربی خیلی کم استفاده می‌کند. (البتّه با توجّه به میزان اشعارش) مانند:

وانگه به مجاعه کرد الفغده　　　　از گندم خشک تا پیاز تر(۱۴)

***

زهی به کعبه، شرافت فزای رکن و حطیم

زهی مقام تو فخر مقام ابراهیم(۱۵)

با توجّه به اطّلاعات وسیع تاریخی، گاه از مناطقی یاد می‌کند که سال‌ها قبل از میان رفته‌اند و در برخی موارد نام کهن سرزمین‌ها و مناطق امروزی را استفاده می‌کند.

ور نباشدت باور، رو ببین که در مغرب

با عمارت وردن خود چه می‌کند دوران(۱۶)

«وردن» نام یکی از «قلاع فرانسه» است که در جنگ جهانی اوّل ویران شد.

***

تیسفون و صیدا کو؟ کو سبا و کو تَدْمُر؟

صور و بعلبک چون شد؟ ثیبه چون شد و انزان؟(۱۷)

«تسیفون» یا «تیسفون» نام شهری قدیم در کنار دجله بوده است که عرب‌ها آن را «مداین» نامیدند. «صیدا» از شهرهای فینیقیان در ساحل مدیترانه بوده است. «سبا» شهر معروف و سرسبز یمن. «تدمر» شهری بوده است در بر شام بین عراق و انطاکیه، و ملکه زینوبیا آن را آباد کرد. «صور» از شهرهای فینیقیان. «بعلبک» از شهرهای سوریه. «ثیبه» یا «ثب» پایتخت فراغنهٔ مصر. «آنزان» یا «انشان» نخستین سرزمین قوم عیلام بوده است در پارس.(۱۸)

مثلاً در بسیاری از اشعار بهار ری را به جای تهران استفاده می‌کند.

به شهر ری شدم از دشت خاور　　　　بدیدم کار ملک و کار کشور(۱۹)

***

ای قلّهٔ کوه، آتش افشان کن　　　　وی قلعهٔ ری، به خاک یکسان شو

شهر ری بی‌هنر فریسهٔ تو است　　　　ای شیر براین فریسه غرّان شو(۲۰)

***

رای دادنــــد از دره‌گــــز وز کــــلات و از ســـرخس
تا شوم زی ری که چون منشان یکی غمخور نبود(۲۱)

***

نک‌بر آن عـزمم کـه از ری بـاز گـردم زی وطـن
کاندرین میخانه‌ام جـز زهـر در سـاغر نـبود(۲۲)

***

از همه ملک بـه مـنشان نگـه افتاد ز مـهر زان کـه بـود از بـدی و کـژّی، پـرهیز مـرا
کـرد فـارغ ز تُـرشرویی بـجنورد عـبوس انـتخاب هـنری مـردم تـرشیز مـرا(۲۳)
ترشیز نام قدیم کاشمر است.

***

داســتان گــوی گــرک بــاز ایــن چنین فـرمود یـاد
واین چنین ز استخر و نقش بیستون مطلب گشاد(۲۴)
گرِک نام قدیم یونان است

***

چند نمونهٔ دیگر از باستان‌گرایی واژگانی در اشعار بهار:
چون مسلسل شد سخن، پـذرفت آن شـیر یـله
هــمّت آخـر شـیر را افکـند انـدر سـلسله(۲۵)

***

دینش از بلخ و خراسان انـدر ایـران پـر گشـاد
بــازرِ گشــتاسب شــاه و نـیزهٔ اسـفندیاد(۲۶)

***

مــــادر شـــه بــا دگــر دربــاریان شــور بــخت
هــمره بــیگانگان گشــتند و کـوشیدند سـخت
شــــاه را دادنــد بــیم از انــتقال تــاج و تــخت
شاه چُربَک خورد و بنهاد ارّه بر پای درخت(۲۷)

باستان‌گرایی نحوی

۱. شاعر از لحاظ ساختاری در بسیاری موارد فعل‌ها را به شکل کهن استفاده می‌کند؛ مثلاً، فعل مضارع اخباری را با پیشوند «همی» و پسوند «ی» به‌کار می‌برد.

کهکشان، گفتی همی پیچیده گردون بر میان
دیبهی زربفت زیر شعری خاکستری[۲۸]

***

خامش منشین سخن همی گوی   افسرده مباش خوش همی خند[۲۹]

***

کنون گشته‌ای سخت پیر و حریص   همی خواسته نیز گردآوری[۳۰]

***

گویی که همی این ناحیه را   بگزیده بهار از جمله جهان[۳۱]

***

آنجا خطِ مزّور، ناید همی به کار   که ایزد ورا ز راستی و پاکی آفرید[۳۲]

***

در برخی موارد از «ب» زائد یا زینت در آغاز فعل استفاده می‌شود؛ مانند:

فرصت جمع سیم و زر بنداد   کار درس و کتاب، اینت گناه[۳۳]

***

صد بار بگفتمت کزین مردم   بگریز و فزون مخور غم کشور[۳۴]

***

شاعر گاهی فعل پیشوندی کهن را مورد استفاده قرار می‌دهد؛ مانند:

دوش چون برشد آن درفش سیاه   گشت پیدا طلایهٔ دی ماه[۳۵]

***

وانگه به کلاتت اندر اندازند   آنجا که عقاب افکند شهپر[۳۶]

***

یک مرغ جفت و جوجه به شاهین سپرده است
یک مرغ جفت و جوجه به بر درکشیده است[۳۷]

***

زان نحس که بر تراود از کیوان   بال و پر و پویه و اثر گیرم[۳۸]

۲. شاعر ضمیر متّصل را به همراه حرف اضافه استفاده می‌کند. این نوع کاربرد باستان‌گرایی نحوی در اشعار بهار بسامد بسیاری دارد.[۳۹] مانند:

گویند مرا کت سخنوری نیست   خود اینت یکی ناستوده مذهب[۴۰]

***

تو نازکنی از این کت دلبر خود خوانم

من فخر کنم از این کم بندهٔ خود خوانی[۴۱]

***

جوان کش بود زنده مام و پدر   بود چون به بیشه درون، شیر نر[۴۲]

***

کسی کش فکندی و کردیش خوار   مدارش به نزدیک خویش استوار[۴۳]

***

هم از بد نژادان و بد گوهران   مکن وام کش هست وخشی گران[۴۴]

۳. ملک‌الشعرا مفعول را به شکل کهن (یعنی به همراه دو حرف نشانهٔ «مر» و «را») استفاده می‌کند. این کاربرد در دیوان بهار نیز زیاد وجود دارد.[۴۵] مانند:

زمان‌ها بباید که مر رنگ‌ها را   جداگانه ببینند به تاریک جانی[۴۶]

***

چو مادر مر مرا رخ زی سفر دید   گلاب افشاند از آن دو تازه عبهر[۴۷]

***

مر مرا خوش‌تر که در این دیو لاخ   خواجهٔ با دیو و رنگی بودمی[۴۸]

***

پادشاهی را یکی دستور بود   کز خط نعمت‌شناسی دور بود...

مر وزیران دگر را پیش خواند   داستان‌ها زان خیانت کیش راند...[۴۹]

۴. بهار در بسیاری از موارد برای یک متمم از دو حرف اضافه استفاده می‌کند.[۵۰] مانند:

رو به بازی نگر که افکندند   چون شیر نَرَم به حبسگاه اندر[۵۱]

شاعر متمم «حبسگاه» را با دو حرف اضافهٔ «به» و «اندر» به کار برده است که حرف اضافهٔ دوم «اندر» شکل کهن حرف اضافهٔ «در» است.

به کان اندر، آن مایه زر توده نیست　　　که باشد درین دکّهٔ زرگری[۵۲]

***

آن ناکسان چراغ چو دیدند و جنبشم
خامش شوند و تن به حجاب اندر آورند[۵۳]

***

جهانخوران گنج بَر به جنگ بر　　　مسلطاند و رنج و ابتلای او[۵۴]

۵. شاعر دو کلمه را در هم ادغام می‌کند. این مورد نسبت به موارد قبل کمتر در دیوان اشعار بهار دیده می‌شود.[۵۵] مانند :

آدمی و حیوان چیست، جنس ناقص و کامل
گر تو ز آدمی چبود از تو فرق تا حیوان؟[۵۶]

«چبود» ترکیبی از دو واژهٔ «چه» و «بود» است.

***

زنگ بیسیکلت هفاهف موتور سیکلت
زین دو بتر طاق طاق گاری بی دین[۵۷]

واژهٔ «بتر» در اصل «بدتر» بوده است.

***

نگه کن بدان تازه گل در بهار　　　که خرّم چنو گونهٔ یار نیست[۵۸]

واژهٔ «چنو» مرکّب از دو کلمهٔ «چون» و «او» است.

پی‌نوشت‌ها

۱. Archaism

۲. میر صادقی، جمال، میر صادقی، میمنت، *واژه‌نامهٔ هنر داستان‌نویسی*، ص ۴۰.

۳. مطرف: جامه و ردایی که از خز دوخته باشند.

۴. پَروَز: سجاف، حاشیهٔ لباس

۵. پنگان: فنجان

۶. مَیزد: ولیمهٔ عمومی، جشن شراب

۷. بهار، دیوان اشعار، ج ۱، ص ۵۲۳

۸. همان مأخذ، ص ۴۳۲

۹. همان مأخذ، ص ۴۳۴

۱۰. همان مأخذ، ص ۲۶۱

۱۱. همان مأخذ، ص ۳۵۷

۱۲. همان مأخذ، ص ۳۵۴

۱۳. همان مأخذ، ص ۳۵۸

۱۴. همان مأخذ، ص ۳۴۶

۱۵. همان مأخذ، ص ۱۸۰

۱۶. همان مأخذ، ص ۳۰۶

۱۷. همان مأخذ پیشین

۱۸. به نقل از همان مأخذ، صص ۳۰۶ و ۳۰۷

۱۹. همان مأخذ، ص ۲۶۸

۲۰. همان مأخذ، صص ۳۵۰ و ۳۵۱

۲۱. همان مأخذ، ص ۳۶۸

۲۲. همان مأخذ، ص ۳۶۹

۲۳. همان مأخذ، ص ۳۷۳

۲۴. همان مأخذ، ص ۱۲۱

۲۵. همان مأخذ، ص ۱۴۵

۲۶. همان مأخذ، ص ۱۲۱

۲۷. همان مأخذ، ص ۱۴۵

۲۸. همان مأخذ، ص ۳۵۹

۲۹. همان مأخذ، ص ۳۵۳

۳۰. همان مأخذ، ص ۲۶۲

۳۱. همان مأخذ، ص ۴۰۷

۳۲. همان مأخذ، ص ۴۹۶

۳۳. همان مأخذ، ص ۴۳۱

۳۴. همان مأخذ، ص ۳۴۶

۳۵. همان مأخذ، ص ۴۳۲

۳۶. همان مأخذ، ص ۳۴۷

۳۷. همان مأخذ، ص ۴۷۴

۳۸. همان مأخذ، ص ۴۹۵

۳۹. ر.ک. دیوان، ج ۱، صص ۳۴۶، ۴۰۷. ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۳۶۹ و... .

۴۰. همان مأخذ، ص ۱۵۳

۴۱. همان مأخذ، ج ۲، ص ۴۲۷

۴۲. همان مأخذ، ص ۳۶۶

۴۳. همان مأخذ، ص ۳۶۰

۴۴. همان مأخذ، ص ۳۵۳

۴۵. ر.ک: دیوان، ج ۱، صص ۱۲۲، ۱۲۴، ۴۲۳، ۴۴۶، ۵۸۵ و... .

۴۶. همان مأخذ، ص ۵۸۵

۴۷. همان مأخذ، ص ۲۶۹

۴۸. همان مأخذ، ص ۲۶۳

۴۹. همان مأخذ، ج ۲، ص ۲۴۷

۵۰. ر.ک: دیوان، ج ۱، صص ۲۶۲، ۵۰۵، ۶۹۴

۵۱. همان مأخذ، ص ۳۴۶

۵۲. همان مأخذ، ص ۲۶۲

۵۳. همان مأخذ، ص ۳۱۲

۵۴. همان مأخذ، ص ۶۹۴

۵۵. ر.ک: دیوان، ج ۱، صص ۴۳۳، ۴۰۹، ۳۱۲، ۵۰۵ و... .

۵۶. همان مأخذ، ص ۳۰۶

۵۷. همان مأخذ، ص ۴۶۴

۵۸. همان مأخذ، ص ۵۰۵

منابع و مآخذ

۱. بهار، محمدتقی، *دیوان اشعار*، به کوشش چهرزاد بهار، دورهٔ دوجلدی، انتشارات توس، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰.

۲. صفوی، کوروش، *از زبان‌شناسی به ادبیات*، جلد ۱، نشر چشمه، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۳. علوی‌مقدم، مهیار، *نظریه‌های نقد ادبی*، انتشارات سمت، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷.

۴. معین، محمد، *فرهنگ فارسی*، دورهٔ شش جلدی، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۷۱.

۵. مقدادی، بهرام، *فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی*، انتشارات فکر روز، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۶. میرصادقی، جمال و میمنت میرصادقی، *واژه‌نامهٔ هنر داستان‌نویسی*، کتاب مهناز، چاپ اول، ۱۳۷۷.

وطن‌دوستی در شعر بهار

علی حسین‌پور*

مقدمه

یکی از مهم‌ترین مفاهیم و موضوعاتی که به تکرار در اشعار بهار به کار رفته است، موضوع وطن‌دوستی و میهن‌ستایی است. دورانی که بهار در آن می‌زیسته، ایران روزهایی پر تب و تاب و پر التهاب را از سر می‌گذرانده است؛ دورانی که استبداد داخلی از یک‌سو و استعمار خارجی از دیگرسو هویت ملی و تمامیت ارضی این کشور را تهدید می‌کرده‌اند. در چنین شرایطی، بهار با درک درستی که از اوضاع زمان خویش داشته است، زیباترین و ماندگارترین اشعار را در دفاع از آزادی و استقلال و در حمایت از وطن سروده است. وطن برای بهار تنها به‌عنوان یک زادگاه یا زیستگاه مطرح نبوده، چراکه در نگاه بهار، وطن تمام هویت تاریخی، ملی، اقتصادی و عاطفی مردمان این سرزمین را در تمامی اعصار، و تمام ریشه‌ها و پیشینه‌ها و اصالت‌ها و نجابت‌های آنان را یکجا در خود جمع داشته است.

در مقاله حاضر، برای اینکه موضوع وطن‌دوستی در اشعار بهار بهتر و دقیق‌تر درک شود، نخست در نگاهی اجمالی، به مفهوم وطن در نزد شاعران سنتی فارسی پرداخته شده و پس از آن، وطن‌دوستی در شعر دوره مشروطه و شاعران هم عصر بهار مورد توجه قرار گرفته و در نهایت، مسأله وطن‌دوستی در شعر بهار با بسط بیشتر و با ارائه نمونه‌های متنوع و متناسب، تبیین و تحلیل شده است.

---

* استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه کاشان

مفهوم وطن در شعر سنتی

شکی نیست که شاعران سنتی فارسی نمی‌توانسته‌اند همان دریافتی را که ما امروز از مفهوم وطن داریم، داشته باشند؛ چرا که مفهوم وطن مانند بسیاری از دیگر مفاهیم امروزین همچون انقلاب، آزادی، استقلال و حقوق بشر، محصول مدنیت امروزی بشر است و ریشه در نوع نگاه انسان معاصر به جهان، جامعه و انسان دارد؛ به بیان دیگر، نیاکان ما به علت متغیر و نامشخص بودن مرزهای ملی و محدوده‌های جغرافیایی، شکاف عظیم موجود بین حاکمان و مردم و عدم نقش مردم در تعیین یا تغییر نظام حاکم، عدم رسمیت حکومت‌ها وکشورها به‌وسیله نظام‌ها و نهادهای پذیرفته شده بین‌المللی و علل متنوع دیگر، قادر نبوده‌اند همچون ما امروزیان به درک عمیق و دقیقی از مسأله وطن نائل آیند.

از این‌رو، وطن در نگاه شاعران سنتی بیشتر به معنی همان منطقه جغرافیایی خاصی است که در آن به دنیا آمده‌اند (زادگاه) و یا مدت مدیدی از عمر خویش را در آن به سر برده‌اند (زیستگاه)؛ و طبعاً هر انسانی مطابق با فطرت پاک الهی خویش، به زادگاه و زیستگاهش انس و الفتی نشان می‌دهد. اگر از این نظرگاه به شعر سنتی فارسی بنگریم، به نمونه‌های نغز و ناب قابل توجهی در ستایش از وطن بر می‌خوریم تا آنجا که باید گفت: «تلقی از زادگاه و زادبوم به‌عنوان وطن از زیباترین جلوه‌های عواطف انسانی در شعر پارسی است. در اینجاست که عواطف وطن‌دوستی و شیفتگی به سرزمین بیش از هر جای دیگر در شعر فارسی جلوه‌گر شده است. نکته قابل ملاحظه‌ای که در این باب می‌توان یادآوری کرد این است که این شیفتگی عواطف وطنی بیش وکم در مواردی به شاعران دست داده که از وطن دور مانده‌اند و احتمالاً احساس نوعی تضاد ـ که اساس درک وطن و قومیّت است ـ با دنیای پیرامون خویش کرده‌اند».(۱)

همین عشق به «زادگاه» بود که سعدی را پس از حدود سی سال دوری از وطن، سرانجام به «پاک بوم» شیراز برگرداند و مقیم آنجا کرد:

در اقصای عالم بگشتم بسی — به سر بردم ایام با هر کسی...

چو پاکان شیراز خاکی نهاد — ندیدم که رحمت بر این خاک باد

تولای مردان این پاک بوم — برانگیختم خاطر از شام و روم(۲)

و همین عشق به «زیستگاه» بود که حافظ را همه عمر پای‌بسته خویش کرده بود:

نمی‌دهند اجازت مرا به سیر سفر   نسیم باد مصلّا و آب رکناباد[۳]

از این مفهوم وطن‌دوستی در شعر سنتی که بگذریم، در برخی از متون کهن فارسی خاصه متون حماسی به نوع دیگری از وطن‌پرستی بر می‌خوریم که بیشتر جنبه قومی و نژادی دارد؛ یعنی آنجا که به دفاع از نژاد ایرانی یا ایرانی پرداخته می‌شود و هر چیز و هر کسی که در برابر آن قرار گیرد، بیگانه شمرده می‌شود. مهم‌ترین منبعی که در آن به ستایشی از این دست از وطن بر می‌خوریم، *شاهنامه* فردوسی است که بخش‌های زیادی از این اثر حماسی سترگ، در بیان تضاد و تقابل بین قوم و نژاد اصیل ایرانی یا (پارسیان) در برابر متجاوزان ترک و تورانی یا تقابل بین ایران و انیران است؛ برای نمونه، در بخشی از شاهنامه، «وقتی کاووس در دام شاه‌ها ماوران اسیر است، شاهان اطراف از همه‌سو به ایران می‌تازند و حتی ترکان و تازیان بر سر تصاحب این سرزمین با هم می‌جنگند. ایرانیان که میهن‌شان را از دست رفته می‌بینند، به سراغ رستم به زابلستان می‌شتابند و از او یاری می‌خواهند. آنچه را آنان برای برانگیختن رستم به جنگ با دشمنان ایران بر زبان می‌آورند، خالی از حس وطن‌پرستی عمیق آنان نمی‌بینیم و بی‌گمان فردوسی به‌عنوان گزارنده این ماجرا، خود چنین احساسی داشته است. ایرانیان به جهان پهلوان می‌گویند:

دریغ است ایران که ویران شود   کنام پلنگان و شیران شود
همه جای جنگی سواران بدی   نشستنگه شهریاران بدی
کنون جای سختی و رنج و بلاست   نشستنگه تیز چنگ اژدهاست»[۴]

از متون حماسی نیز که بگذریم به متون عرفانی می‌رسیم که در آنها با مفهومی دیگرگونه از واژه وطن مواجه می‌شویم؛ یعنی وطنی که بیشتر جنبه تأویلی و عرفانی دارد. در اینجاست که حتی مفهوم کلام مشهور «حب الوطن من الایمان»[۵] که همواره عرفا آن را به‌عنوان حدیثی نبوی حکایت و روایت کرده‌اند، دگرگون می‌شود. در اینجا دیگر نه تنها سخن از زادگاه و زیستگاه این جهانی که حتی سخن از قومیت و ملیت نیز در بین نیست. در این دیدگاه، وطن اصلی انسان نه برهوت زمین، که ملکوت آسمان‌هاست؛ یعنی همان عالمی که روح تبعیدی انسان پیش از تعلق به این عالم خاکی و جسمانی حضور داشته است. این است که مولانا مفهوم «حبّ‌الوطن» را این‌گونه تأویل می‌کند:

از دم حبّ‌الوطن بگذر مه ایست   که وطن آن سوست جان این سوی نیست
گر وطن‌خواهی گذر زان سوی شط   این حدیث راست را کم خوان غلط[۶]

و شیخ بهایی درباره آن می‌گوید:

قُمْ تَوَجَّهْ شَطْرَ اقْلیمِ النَّعیم   وَاذْکُرِ الْأَوْطانَ و الْمَعْهَدَ القَدیم
این وطن مصر و عراق و شام نیست   این وطن شهری است کان را نام نیست
رو بتاب از جسم و جان را شاد کن   موطن اصلی خود را یاد کن[7]

با این همه، در اندک موارد، در بین اشعار شاعران سنتی به مواردی بر می‌خوریم که درک درست‌تری از مفهوم وطن در آنها نمود یافته است. بارزترین شکل این مسأله را در شعر برخی از شاعران معاصر با حمله مغول شاهد هستیم؛ از جمله این شاعران، کمال‌الدین اسماعیل است. «کمال‌الدین اسماعیل دوره وحشتناک حمله مغول را به تمامی درک کرد و به چشم خویش قتل‌عام مغول را به سال ۶۳۳ در اصفهان دید و در آن باب چنین گفت:

کس نیست که تا بر وطن خود گرید   بر حال تباه مردم بد گرید
دی بر سر مرده‌ای دو صد شیون بود   امروز کسی نیست که بر صد گرید

و خود او دو سال بعد یعنی به سال ۶۳۵ به دست مغولی به قتل رسید».[8]

وطن‌دوستی در شعر دوره مشروطه

با شروع انقلاب مشروطه تحوّلی محتوایی در شعر فارسی ایجاد شد و شعر به سمت انقلابی شدن پیش رفت. در این شعر انقلابی، مفاهیم و موضوعات جدیدی رخ نمود که یکی از مهم‌ترین آنها مسأله دفاع از وطن بود.

نمونه‌های این وطن‌دوستی در اشعار شاعران صدر مشروطه چنان چشم‌گیر است که این‌گونه اشعار از همان زمان، نام خاصی به خود گرفته و به‌عنوان «اشعار وطنیه» معروف شده‌اند.

در کتاب داستانی ـ تاریخی *سیاحتنامه ابراهیم بیگ* نخستین و ناب‌ترین نمونه‌های این اشعار وطنیه را می‌خوانیم؛ چرا که ابراهیم بیگ (شخصیت اصلی این داستان) خود فردی ایران‌دوست و وطن‌پرست است که حوادث روزگار او را به کشور مصر کشانده و در آنجا مقیم گشته است؛ اما برای لحظه‌ای هم از یاد ایران غافل نیست. او شدیداً تحت تأثیر اشعار وطنیه‌ای بوده است که در جراید آن زمان خاصه در روزنامه *حبل‌المتین* چاپ می‌شده است. در قسمتی از این کتاب می‌خوانیم:

امشب به خانه حاجی محسن آقا جمع شده، قدری شوخی و ظرافت با ابراهیم

بیگ نمودیم. حاجی محسن آقا گفت: حبل‌المتین قصیده وطنیه درج نموده، گوش دهید تا بخوانیم. قصیده وطنیه من کلام بدیع:

الا بکوش به حفظ دیانت و ناموس
که گشت رأیت اسلام در جهان معکوس
به اتفاق بکوشید از آنکه هر ملت
قوی نمی‌شود الا به اتحاد نفوس
به دفع دشمن بددل کمر ببند ای دوست
مکن هراس از او همچو ماکیان ز خروس...

حاجی تبریزی با وجد و طربی عجیب گفت: خدا توفیق دهد این‌گونه شعرا را. اگر عموم شعرای ما در این مسلک قدم زده، آواز به آواز یکدیگر داده، داد وطن‌پرستی می‌زدند، یقیناً ما را از گرداب مهلک جهالت به ساحل نجات و از تیه گمراهی به شاهراه هدایت و سعادت می‌رساندند.(۹)

همان‌گونه که در عنوان قصیده نیز ذکر شده، شعر فوق از شاعری به نام «بدیع» است. در همین کتاب *سیاحتنامه*، از شاعری دیگر به نام آقا محمداسماعیل عطاءالله اوف متخلص به منیر، قصیده وطنیه تأثیرگذار دیگری نقل شده که دو بیت آغازین آن چنین است:

عنکبوت ار لانه دارد، آدمی دارد وطن
عنکبوت آسا تو هم دور وطن تاری بتن
بهر حفظ لانهٔ خود می‌تند تار عنکبوت
ز عنکبوتی کم نی‌ای، ای غافل از حفظ وطن(۱۰)

نکته جالب توجه آنکه شاعران عهد مشروطه به جای اینکه همانند شاعران کهن با دلبران و دلارامان به مغازله و معاشقه برخیزند، از «دلبر وطن» یا «مام میهن» داد سخن می‌دهند:

تا کی ای شاعر سخن پرداز	می‌کنی وصف دلبران طراز
دفتری پر کنی ز موهومات	که منم شاعر سخن پرداز
کهنه شد این فسانه‌ها یکسر	کن حدیث نوی ز سر آغاز
از وطن نیست دلبری بهتر	به وطن دل بده ز روی نیاز
در اصول ترقیات وطن	شعر گو برگزیده و ممتاز(۱۱)

مدحیه‌ها و مرثیه‌هایی که شاعران مشروطه درباره وطن سروده‌اند، چنان زیاد است که اگر همه آنها در یکجا جمع شود، خود کتاب مستقل مفصلی می‌شود. تقریباً تمام شاعران

مشروطه، از عارف و عشقی گرفته تا نسیم شمال و دهخدا و بهار، همگی در بسیاری از اشعار خود به مسأله وطن توجّه کرده‌اند و با شور و حرارت خاصی از آن سخن رانده‌اند. پیش از آنکه به وطن‌دوستی در شعر بهار بپردازیم، تنها به نقل بیتی چند از یکی از اشعار وطن‌خواهانه شاعران مشروطه بسنده می‌کنیم. این نمونه، شعری است در قالب مستزاد، از شاعر مردمی و محبوب عصر مشروطه، نسیم شمال:

گردیده وطن غرقهٔ اندوه و محن وای ای وای وطن وای
خیزید و دوید از پی تابوت و کفن وای ای وای وطن وای
از خون جوانان که شده کشته در این راه رنگین طبق ماه
خونین شده صحرا و تل و دشت و دمن وای ای وای وطن وای
تنها نه همین گشت وطن ضایع و بد نام گمنام شد اسلام
پژمرده شد این باغ و گل و سرو و سمن وای ای وای وطن وای(۱۲)

وطن‌دوستی در شعر بهار

بهار هنوز جوان بود که انقلاب پرالتهاب مشروطه آغاز شد و او که در آن زمان به جانشینی پدر، ملک‌الشعرا آستان قدس رضوی بود، به صف انقلابیون پیوست و تمام ذوق شعری و شور جوانی خود را در این راه به کار گرفت و خیلی زود نامش بر سر زبان‌ها افتاد. «در آغاز، در دوران مظفرالدین شاه که فرمان مشروطه را امضا کرده بود، ممکن بود هم از آزادی سخن گفت و هم شاه را ستود؛... اما هنوز دو ـ سه سالی از مرگ پدر و آغاز ملک‌الشعرایی او نگذشته بود که مظفرالدین شاه درگذشت و مشروطه‌خواهان با محمدعلی شاه روبه‌رو شدند؛ مجلس شورا به توپ بسته شد و قیام تبریز آغاز گشت».(۱۳)

از این زمان به بعد است که بهار همچون دیگر شاعران انقلابی عهد مشروطه به زبان گویای مبارزان و مردم و منادی و مدافع انقلاب و مشروطه تبدیل می‌شود و اشعار تند و آتشینی که سرشار از آزادی‌خواهی و میهن‌پرستی است می‌سراید و منتشر می‌کند. درست است که بهار در دوره‌های بعد، خاصه در عصر اختناق رضا خانی، بر اثر جوّ سرکوب و سانسور موجود، گاه از مواضع انقلابی پیشین خود کوتاه می‌آید و حقیقت را فدای برخی مصالح می‌کند و به ناچار برخی از حکام جبر و جور را مدح‌گونه‌ای

می‌کند،(۱۴) اما این امر باعث نمی‌شود تا ما در شخصیت آزاده و انقلابی او و مردم‌دوستی و وطن‌خواهی‌اش تردید روا داریم؛ چرا که اگر از این مقطع و مرحله زودگذر زندگی بهار کریمانه بگذریم، کلیت زندگی بهار را با آزادگی و مبارزه‌جویی و میهن‌پرستی قرین می‌یابیم.

به هر روی، آنچه که ما در این مقال درصدد تبیین آن هستیم، مسأله وطن‌دوستی در اشعار بهار است؛ مسأله‌ای که چنان در اشعار بهار بازتاب گسترده یافته است که به عنصری سبک‌ساز و تعیین‌کننده در سطح محتوایی و زبانی اشعار او تبدیل شده است چرا که «بهار اوج ستایش‌گری وطن است؛ یعنی از دریای شعر او اگر دو ماهی یا نهنگ بخواهیم صید کنیم آن دو که از همه چشم‌گیرتر و بارزترند عبارتند از وطن و آزادی».(۱۵)

بهار و عشق به وطن

سراسر دیوان بهار، از قصاید و غزلیاتش گرفته تا تصنیف‌ها و ترانه‌هایش، گواهی است صادق بر عشق و علاقه آتشینی که بهار نسبت به وطن خویش داشته است. کافی است تا شعر سوزناک «ای وطن من» او را از نظر بگذرانیم تا به میزان مهر و محبت او نسبت به میهن عزیزش پی ببریم. این شعر را بهار در سال ۱۲۸۹ هـ.ش سرود، همان هنگامی که لشکریان روس تزاری به خراسان و نواحی شمالی کشور لشکرکشی کرده بودند:

ای خطّهٔ ایران مهین ای وطن من — ای گشته به مهر تو عجین جان و تن من
ای عاصمه دنیی آباد که شد باز — آشفته کنارت چو دل پر حزن من
دور از تو گل و لاله و سرو و سمنم نیست — ای باغ گل و لاله وسرو و سمن من
تا هست کنار تو پر از لشکر دشمن — هرگز نشود خالی از دل محن من
و آنگاه نیوشند سخن‌های مرا خلق — کز خون من آغشته شود پیرهن من
و امروز همی گویم با محنت بسیار — دردا و دریغا وطن من، وطن من...(۱۶)

به جرأت می‌توان گفت که پس از فردوسی بزرگ که حسّ میهن‌ستایی و غرور ملی در حماسه ماندگارش جلوه تام و تمامی یافته است، هیچ شاعری همچون بهار با این حدّت و حرارت و با این وسعت و عظمت از وطن سخن نگفته است. شاید راز علاقه مفرط بهار به فردوسی نیز که در چندین قصیده او انعکاس یافته است، در همین ویژگی روحی و روانی این دو بزرگ نهفته باشد. برای نمونه می‌توان از قصیده‌ای از بهار با عنوان

«فردوسی» و با مطلع «سخن بزرگ شود چون درست باشد و راست / کس ار بزرگ شد از گفته بزرگ، رواست» یاد کرد که بهار در آن خود را از آن جهت که پس از «یک عمر خدمت وطنی» پاداشی درخور نیافته است، به فردوسی تشبیه می‌کند:

دریـــغ کـــز پس یک عـــمر خـــدمت وطـــنی
ندید چشمم یک جزو از آنچه دل می‌خواست
ز پـــخته کـــاری اغـــیار و خـــام طـبعی قـوم
چنان بسوخت دماغم که دود از آن برخاست(۱۷)

بهار در بسیاری از اشعار دیگرش نیز به این نکته اشاره کرده است که یک عمر خدمت به وطن کرده و در راه وطن جانبازی‌ها کرده و سرمایه جوانی خویش را در راه وطن خرج کرده است:

جـوانـی بـه راه وطـن دادم از کـف دریغا وطن رفت و طی شد جوانی(۱۸)

شاعر همچنین با استناد به حدیث معروف منتسب به پیامبر، «حبّ‌الوطن من الایمان» که پیشتر از آن سخن رفت، قصیده «حبّ الوطن» را می‌سراید و در مطلع آن می‌گوید:

هر که را مهر وطن در دل نباشد کافر است
معنی «حبّ‌الوطن» فرموده پیغمبر است(۱۹)

عشق شدید بهار به وطن حتی در شعر «سرود مدرسه» که برای کودکان سروده است، نیز کاملاً آشکار است:

مـــا هـــمه کـــودکان ایـــرانـیم مـــادر خـــویش را نگـــهبانیم
مـلک ایـران یکـی گـلستان است مـــا گـــل سـرخ ایـن گـلستانیم
چـون نـیاکـان بـاستانی خـویش راســـتگوی و درست پـــیمانیم
هـــمه در فکـــر مـلت و وطـنیم هـــمه در بـــند دیـن و ایـمانیم
حـــالیا بـــهر افـــتخار وطـــن ما شب و روز درس می‌خوانیم(۲۰)

در بسیاری از شعرها، بهار از اینکه وطن پرافتخار باستانی‌اش به چنان حال زار و نزاری افتاده که از قافله تمدن عقب مانده و پامال اجانب شده است، نوحه و ناله سر می‌دهد:

امـــروز ز بـی‌حسی مـا کـار خـراب است
بـنیاد کـهن سـال وطـن بـر سـر آب است

امروز مرا دیده از این غصه پر آب است

کاین خاطر آسوده چرا زار و حزین شد...[۲۱]

بهار حتی آن‌گاه که در آخر عمر خویش جهت درمان بیماری سل به سوئیس می‌رود، با دیدن آبادی آن سرزمین و آزادی مردمان آن سامان به یاد خرابی و خفقان موجود در کشور خویش می‌افتد و غزل سوزناک «لاله بی‌داغ» را می‌سراید:

ملک جهان چون سوئیس باغ ندارد — لاله باغ سویس داغ ندارد

جز دل ایرانیان خسته در این ملک — یک دل غمگین کسی سراغ ندارد

شهر و ده اینجاست غرق نور ولیکن — مرکز ایران به شب چراغ ندارد

بلبل گویا به باغ گرم سرود است — لاشخور و کرکس و کلاغ ندارد

از غم ایران دلم گرفته به نوعی — کز پی درمان خود فراغ ندارد[۲۲]

البته راهی که شاعر برای رهایی وطن از این همه خرابی و تباهی پیشنهاد می‌کند، تجددگرایی و اصلاح‌طلبی است. در قصیده «یا مرگ یا تجدّد» (۱۲۹۳ هـ‌ش) می‌گوید:

هر کاو در اضطراب وطن نیست — آشفته و نژند چو من نیست

یا مرگ یا تجدّد و اصلاح — راهی جز این دو پیش وطن نیست

ایران کهن شده است سراپای — درمانش جز به تازه شدن نیست[۲۳]

بهار و بیزاری از دشمنان وطن

یکی از مظاهر مهم وطن‌دوستی بهار، دشمن‌ستیزی و بیگانه‌گریزی اوست. بهار چنان دلبسته وطن خویش است که در برابر هر عامل خارجی که بخواهد استقلال، امنیت و آزادی کشورش را به خطر افکند، آشکارا و به شدیدترین وجهی به مقابله بر می‌خیزد. برای نمونه می‌توان به قصیده «صفحه‌ای تاریخ» او اشاره کرد که در آن، بهار این‌گونه نفرت خود را از اشغال‌گران انگلیس و روس اعلام می‌دارد:

ظلمی که انگلیس در این آب و خاک کرد

نه بیوراسب کرد و نه افراسیاب کرد

کرد انگلیس آن همه بیداد و بر سری

اخلاق ما تباه و جگرها کباب کرد

اندر هزار و نهصد و هفت آن زمان که روس
با ژرمن افتتاح سؤال و جواب کرد
روباه پیر یافت که آلمان به قصد شرق
دندان و پنجه تیزتر از شیر غاب کرد
با روس عهد بست و شمال و جنوب را
اندر دو خط مقاسمتی ناصواب کرد
از غرب تا به مرکز و از شرق تا شمال
تسلیم خصم چیرهٔ وحشی مآب کرد(۲۴)

همچنین می‌توان از قصیده «نفرین به انگلستان» او یاد کرد که بهار آن را در شهریور ۱۳۲۰ هـش پس از اشغال ایران توسط متفقین سروده است و در آن، جنایات انگلیس را در ایران برملا می‌کند و همین‌طور از تبانی این کشور با روس‌ها در چپاول ایران پرده برمی‌دارد. مطلع قصیده این است:

انگلیسا در جهان بیچاره و رسوا شوی　　زآسیا آواره گردی، وز اروپا، پاشوی(۲۵)

جز اینها در دیوان بهار به اشعار بسیاری بر می‌خوریم که در آنها مسأله دشمن‌ستیزی و دفاع از وطن، محور و موضوع مضمون‌آفرینی شاعرانه قرار گرفته است که از جمله آنها می‌توان به شعرهای «هشدار به اروپا»، «ایران مال شماست»، «پیام به انگلستان»، «توپ روس»، «لوح عبرت»، «خیانت»، «مرگ تزار» و «پیام ایران» اشاره کرد.

البته می‌دانیم که بهار در برهه‌ای از عمر خویش همانند برخی از هم‌عصرانش گرایش‌گونه‌ای به کشور آلمان نشان داده و از پیروزی قوای آلمان و شکست روس‌ها و انگلیسی‌ها با شادی و شیرینی یاد کرده است؛ از جمله در قصیده «فتح ورشو» که از سروده‌های ۱۲۹۳ هـش بهار و مناسبت سرایش این قصیده، پیروزی آلمان و سقوط شهر ورشوی لهستان است این مسأله نمود بیشتری یافته است:

قیصر گرفت خطّه ورشو را　　در هم شکست حشمت اسلو را
جیش تزار را یورشش بگسیخت　　چون داس باغبان علف خو را
دیری نمانده کز یورشی دیگر　　مُسکُف زکف گذارد مسکو را...(۲۶)

اما این امر نه تنها نشان بیگانه‌پرستی بهار نیست، که حتی نماد وطن‌پرستی اوست. معلوم است که شادی سر دادن بهار به این سبب نیست که آلمان خواهد آمد و ایران را نیز چون

کشورهای دیگر فتح خواهد کرد، بلکه مقصود واقعی آن است که پیروزی آلمان نتیجه‌اش شکست دو دشمن دیرینه ایران یعنی روس و انگلیس است و شکست این دو کشور یعنی آزادی و آبادی ایران. پس بهار در حقیقت و در نهایت به آزادی ایران می‌اندیشد، نه پیروزی آلمان؛ آلمانی که بهار در همین شعر از او با عنوان طنزآمیز «یله شده ورزو» یعنی گاو نر قدرتمند بی‌لجام و بی‌مهار یاد می‌کند:

ورشو که بد عروس لهستان گشت همخوابه آن یله شده ورزو را[۲۷]

همچنین برخی از صاحب‌نظران عضویت بهار در «انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی» و پذیرش ریاست شعبه ادبی این انجمن و همچنین قبول ریاست «انجمن هواداران صلح» را نشان ـ که در اواخر عمرش صورت گرفت ـ «شیفتگی» او به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی گرفته‌اند.[۲۸] ولی حقیقت آن است که بهار به شوروی توجه نشان می‌دهد چون «داعیهٔ مساوات و رفاه رنجبران را در آن می‌یابد، اما چون پای تمامیت ارضی زادبومش در میان می‌آید، با همان نگرانی از شوروی یاد می‌کند که از روسیه تزاری یاد می‌کرد. بنابراین برای کسانی که به نظر او قصد تجزیه ایران را دارند، القابی جز «گرگ صفت» و «دزد» و «خوره» ندارد. بهار ریاست جمعیت هواداران صلح را می‌پذیرد چون به‌عنوان یک، شاعر انسان دوست از جنگ و مردن کسی بیزار است و به جلسه می‌رود چون صحبت آشتی و رفاقت است... . برای ملک‌الشعرا بهار بیگانه، بیگانه است و مملکت قدیم و قویم ایران عزیزترین چیزی است که خداوند خلق فرموده».[۲۹]

به نظر می‌رسد در این زمینه، این بیت بهار از قصیده «حبّ‌الوطن» از اقامه هر دلیلی و ارائه هر توضیحی راهگشاتر باشد:

مردن از هر چیز در عالم بتر باشد ولی بنده بیگانگان بودن ز مردن بدتر است[۳۰]

بهار و باستان‌گرایی

یکی دیگر از جلوه‌های مهم وطن‌دوستی بهار را باید در باستان‌گرایی او جست‌وجو کرد. هر چند باستان‌گرایی در شعر بهار خود می‌تواند موضوع پژوهش جداگانه‌ای باشد، اما تاآنجا که به مقاله حاضر مربوط می‌شود باید گفت که وطنی که بهار می‌شناسد و از آن سخن می‌گوید، وطنی نیست که تنها زمینه و زمانه‌ای راکه او در آن می‌زیسته است در بر گیرد، بلکه «وطن برای او چه به لحاظ تاریخی و چه به لحاظ جغرافیایی از امتداد

بیشتری برخوردار است. وطن او ایران بزرگی است که از دوران اساطیر آغاز می‌شود و عرصه جغرافیایی آن بسی پهناورتر از آن است که اکنون هست».[۳۱] به همین دلیل، دیوان بهار چونان آیینه‌ای است که تاریخ، تمدّن و فرهنگ ریشه‌دار و ماندگار این مرز و بوم در آن به زیبایی بازتاب یافته است؛ به‌ویژه آنکه بهار در زمینه زبان، تاریخ و تمدن ایران کهن تحقیقات و تتبعات گسترده‌ای کرده و اطلاعات دامنه‌داری داشته است. کافی است به قصیده «لزنیّه» او که آن را در اواخر عمرش و در حال بیماری در سال ۱۳۲۷ هـ‌ش در لزن سوئیس سروده است، نیک بنگریم تا از میزان آگاهی او از زوایا و خبایای تاریخ گذشته ایران از یک‌سو، و شدت عشق و اشتیاق او به عظمت و اعتبار و افتخار گذشته باستانی ایران در شگفت شویم:

آن روز چه شد کایران از انوار عدالت
چون خلد برین کرد زمین را و زمان را

آن روز که گودرز پی دفع عدو کرد
گلرنگ ز خون پسران دشت پشن را

آن روز که پیوست به اروند و به اردن
کورش، کُر و وَخش و تَرَک و مرو و تجن را

و آن روز که کمبوجیه پیوست به ایران
فینیقی و قرطاجنه و مصر و عدن را...

در پیش دو دریای خروشان، سپه پارت
سد گشت و دلیرانه نگه داشت وطن را...

خون در سر من جوش زند از شرف و فخر
چون یاد کنم رزم کراسوس و سورن را[۳۲]

همین احساس و ابراز «شرف و فخر» نسبت به بخش‌های اسطوره‌ای، پهلوانی و تاریخی ایران کهن با همین شدت و حدت در بسیاری دیگر از قصاید غرّای بهار نمود یافته است و قصیده بلند «آفرین فردوسی» که بهار آن را در سال ۱۳۱۳ هـ‌ش به مناسبت جشن هزارمین سال تصنیف *شاهنامه* سروده است، یکی از مهم‌ترین این قصیده‌هاست. بیت آغازین این قصیده این است:

آنچه کورش کرد و دارا و آنچه زردشت مهین
زنده گشت از همت فردوسی سحر آفرین(۳۳)

همچنین می‌توان به قصیده مشهور «پیام ایران» اشاره کرد که در آن بهار ضمن ابراز حس میهن‌ستایی و غرور ملی و دشمن‌ستیزی، جوانان را از «تقلید غربیان» برحذر داشته و به رو آوردن به «هنر شرقی» و معارف و شعایر آبا و اجدادی ترغیب کرده است:

به هوش باش که ایران تو را پیام دهد
تو را پیام به صد عزّ و احترام دهد
شعائر پدران و معارف اجداد
حسیات و قدرت اقوام را قوام دهد
مباش غرّه به تقلید غربیان، که به شرق
اگر دهد هنر شرقی احترام دهد
پیام مام جگر خسته را ز جان بشنو
که پند و موعظه‌ات با صد اهتمام دهد...
وطن به چنگ لئام است، کو خردمندی
که درس فضل و شرافت بدین لئام دهد(۳۴)

نکته مهمی که درباره وطن‌دوستی بهار و باستان‌گرایی او می‌توان گفت، آن است که با همه شور و شوقی که بهار در برابر وطن از خود نشان می‌دهد، این شیفتگی هیچ‌گاه به ناسیونالیسم افراطی، یا به تعبیر دقیق‌تر، شوونیسم منجر نمی‌شود. می‌دانیم که اصطلاح شوونیسم «از نام نیکولا شوون، سرباز فدایی ناپلئون بناپارت گرفته شده است و در ادبیات سیاسی، به معنای ملت‌پرستی افراطی همراه با تحقیر سایر ملت‌ها و نفرت از آنها به کار برده می‌شود. علت این نامگذاری، اطاعت بی‌چون و چرای شوون از ناپلئون نامدار بود. در زبان انگلیسی، این واژه به کنایه برای هرگونه زیاده‌روی خودپرستانه به کار می‌رود».(۳۵) چنین درک و دریافتی از مفهوم وطن (تلقی شوونیستی از وطن) با اینکه رگه‌هایی از آن در اشعار معدودی از شاعران پس از مشروطه خاصه دوره رضاخان دیده می‌شود، خوشبختانه در آثار بهار جلوه و جایگاهی ندارد. خاصه مسأله «عرب‌ستیزی» که برخی از شعرا و ادبای آن دوره بدان دامن می‌زده‌اند، با اندیشه و اعتقاد بهار همخونی و همخوانی ندارد چرا که می‌دانیم بهار در آغاز شاعری ملک‌الشعرا آستان قدس رضوی

بوده است و در دیوان او به اشعار مذهبی بسیاری بر می‌خوریم که به مناسبت ولادت یا وفات پیشوایان دینی و یا بزرگداشت اعیاد و آیین‌های دینی سروده شده است. هم زندگی و هم شعر بهار مؤید این نکته است که می‌توان مسلمان مؤمن و معتقدی بود و در کنار آن، وطن آبا و اجدادی خود را سخت دوست داشت و به ارزش‌ها و افتخارات باستانی پدران خویش بالید و در عین حال، ملت‌ها و مدنیت‌های دیگر را تحقیر نکرد و دشمن نشمرد. البته دشمن‌ستیزی بهار خود حرف و حساب جداگانه‌ای دارد چرا که مسأله دشمن‌ستیزی ارتباطی با ملت‌ها و ملیت‌ها و فرهنگ‌ها و تمدن‌ها ندارد بلکه در آنجا سخن از مبارزه با استعمار و اشغال‌گری است و دفاع از خویش و وطن و آرمان خویش در برابر هجوم و حمله جباران و جهان‌خواران است.

با نقل بیتی چند از یکی از اشعار وطن دوستانه بهار که در آن، هم عشق شدید شاعر به وطن، هم باستان‌گرایی و حمیّت ملی، هم دشمن‌ستیزی و هم غیرت دینی و ایمانی، توأمان بازتاب یافته است، سخن خود را به پایان می‌بریم:

هان! ای ایرانیان! ایران اندر بلاست مملکت داریوش، دستخوش نیکلاست
مرکز ملک کیان، در دهن اژدهاست غیرت اسلام کو؟ جنبش ملّی کجاست؟

برادران رشید! این همه سستی چراست؟
ایران مال شماست، ایران مال شماست

به کین اسلام باز، خاسته بر پا صلیب
خصم شمال و جنوب، داده ندای مهیب
روح تمدّن به لب، آیهٔ «أمّن یجیب»
دین محمد یتیم، کشور ایران غریب

بر این یتیم و غریب، نیکی آیین ماست
ایران مال شماست، ایران مال شماست...[۳۶]

تعلیقات و منابع

۱. شفیعی کدکنی، محمدرضا، «تلقی قدما از وطن»، مجله *الفبا*، ج ۱ (۱۳۵۲)، ص ۱۳.

۲. سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین، *بوستان*، به تصحیح غلامحسین یوسفی، چ ۶، خوارزمی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۳۷.

۳. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، *دیوان غزلیات*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، ج ۲۰، صفی علیشاه، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۳۸، غزل ۱۰۱.

۴. سرّامی، قدمعلی، *از رنگ گل تا رنج خار: شکل‌شناسی قصه‌های شاهنامه*، چ ۲، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳، ص ۷۱۴.

۵. فروزانفر، بدیع‌الزمان، *احادیث مثنوی*، چ ۳، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱، ص ۹۷.

۶. مولوی، جلال‌الدین محمد، *مثنوی معنوی*، به همت رینولد الین نیکلسون، چ ۸، مولی، تهران، ۱۳۷۰، ج ۲، دفتر ۴، بیت ۲۲۱۱ـ۲۲۱۲.

۷. *کلیات شیخ بهایی*، ص ۱۰. به نقل از: راستگو، سید محمد، *تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی*، چ ۱، سمت، تهران، ۱۳۷۶، ص ۵۷ـ۵۸.

۸. صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، چ ۸، فردوس، تهران، ۱۳۶۷، ج ۲، ذیل کمال‌الدین اسماعیل، ص ۸۷۳.

۹. مراغه‌ای، زین‌العابدین، *سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ*، به کوشش محمدعلی سپانلو، چ ۱، نشر اسفار، تهران، ۱۳۶۴، ص ۳۳۷ـ۳۳۸.

۱۰. به نقل از همان، ص ۳۴۷ـ۳۴۸.

۱۱. فراهانی، ادیب‌الممالک، *دیوان اشعار*، با تصحیح و حواشی وحید دستگردی، چ ۱، مطبعه ارمغان، تهران، ۱۳۱۲، ص ۲۸۵ـ۲۸۶. البته این شعر در *سیاحتنامه ابراهیم بیگ* (ص ۳۳۷ـ۳۳۸) از شاعری به نام «بدیع» دانسته شده و در بیت آخر آن، نام «بدیع» ذکر شده است. هر چند که این بیت در دیوان ادیب‌الممالک نیامده است. بیت موردنظر این است:

زین بیان لب فروبند «بدیع»!   که نیاید ز مردگان آواز

۱۲. نسیم شمال (سید اشرف‌الدین حسینی)، *دیوان نسیم شمال*، چ ۱، تهران، رجبی، ص ۱۶۳-۱۶۵، شعر «ای وای وطن وای».

۱۳. بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا)، *دیوان اشعار*، بامقدمه مهرداد بهار، چ ۵، توس، تهران، ۱۳۶۸، ج ۱، مقدمه، ص بیست و سه و بیست و چهار.

۱۴. برای نمونه ر.ک: دیوان اشعار بهار، ج ۱، قصیده «دیروز و امروز»، ص ۷۲۶، و قصیده «وارث طهمورث

و جم»، ص ۶۴۶، و قصیده «حبّ‌الوطن»، ص ۷۴۵.
۱۵. شفیعی کدکنی، محمدرضا، «تلقی قدما از وطن»، ص ۲۲.
۱۶. بهار، محمدتقی، *دیوان اشعار*، ج ۱، شعر «ای وطن من»، ص ۲۰۸-۲۰۹.
۱۷. همان، شعر «فردوسی»، ص ۳۴۴.
۱۸. همان، شعر «تاریخچه انقلاب مشروطه»، ص ۷۵۹.
۱۹. همان، شعر «حبّ‌الوطن»، ص ۷۴۵.
۲۰. همان، شعر «سرود مدرسه»، ص ۵۷۶.
۲۱. همان، شعر «ای چرخ»، ص ۱۳۸.
۲۲. همان، ج ۲، شعر «لاله بی‌داغ»، ص ۱۱۸۴.
۲۳. همان، ج ۱، شعر «یا مرگ یا تجدد»، ص ۲۸۷.
۲۴. همان، شعر «صفحه‌ای از تاریخ»، ص ۷۵۰.
۲۵. همان، شعر «نفرین به انگلستان»، ص ۷۵۲.
۲۶. همان، شعر «فتح ورشو»، ص ۲۸۴.
۲۷. همان‌جا.
۲۸. ر.ک: آرین‌پور، یحیی، *از نیما تا روزگار ما*، چ ۲، زوّار، تهران، ۱۳۷۶، ص ۴۸۰.
۲۹. سپانلو، محمدعلی، *بهار*، چ ۱، طرح نو، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۲۹-۱۳۰.
۳۰. بهار، ملک‌الشعرا، *دیوان اشعار*، ج ۱، شعر «حبّ‌الوطن»، ص ۷۴۵.
۳۱. شفیعی کدکنی، محمدرضا، «تلقی قدما از وطن»، ص ۲۲.
۳۲. بهار، ملک‌الشعرا، *دیوان اشعار*، ج ۱، شعر «قصیده به یاد وطن یا شعر لزنیّه»، ص ۸۰۷-۸۰۸.
۳۳. همان، شعر «آفرین فردوسی»، ص ۶۵۸.
۳۴. همان، شعر «پیام ایران»، ص ۵۹۶-۵۹۹.
۳۵. علیزاده، حسن، فرهنگ علوم سیاسی، با مقدمه دکتر صادق زیبا کلام، چ ۱، روزنه، تهران، ۱۳۷۷، ص ۷۰.
۳۶. بهار، ملک‌الشعرا، *دیوان اشعار*، ج ۱، شعر «ایران مال شماست»، ص ۲۵۷-۲۵۸.

اندیشهٔ بهار در نوبهار
تحلیل محتوای دورهٔ نخست روزنامه نوبهار مشهد

صادق حیدری‌نیا*

درآمد

نشر جراید و مطبوعات در ایران با امضای فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی، دوران جدید حیات و فعالیت خود را آغاز کرد که تا استبداد صغیر و توقیف و تعطیلی تمام مطبوعات آزاد (به‌جز چند نمونه انگشت‌شمار در رشت و تبریز) ادامه یافت. در این دوران پرحادثه و کوتاه ـ که کمتر از دو سال به طول انجامید ـ بیش از سیصد عنوان نشریه منتشر شد که البته اغلب آنها به صورت نامنظم (گاهنامه) و یا حتی تک شماره چاپ شده‌اند. با تأسیس مجلس شورای ملی، نخستین فرمان آزادی مطبوعات توسط شاه صادر شد. در این فرمان، شاه به میرزا محسن مجتهد، مجوز انتشار روزنامه *مجلس* را اعطا کرد و محتوای آن را از نظارت وزارت انطباعات معاف کرد. طبق دستخط شاه، روزنامه *مجلس* به «آزادی قلم مخصوص و ممتاز» شد. انجمن نیمه دولتی معارف هم توانست امتیاز انتشار روزنامه *معارف* را از شاه دریافت کند. این جریده هم به دلیل محتوای علمی و فرهنگی و نیز نظارت انجمنی که شاه خود اعضای آن را برگزیده بود، از نظارت معاف شد. (پروین/ ص ۴۸۸) سه ماه پس از امضای فرمان مشروطه، نخستین روزنامه مستقل با نام *ندای وطن* در تهران مجوز نشر گرفت. شاه در فرمان خود مبنی بر اجازه انتشار *ندای وطن*، تصریح کرد که روزنامه تحت نظارت وزارت انطباعات منتشر

---

* عضو مؤسسه مطالعات فرهنگ و تمدن ایران‌زمین

شود. (ندای وطن، شماره ۱/ ۱۱ ذیقعده ۱۳۲۴ هـ ق)

به رغم این فرامین، با گذشت زمان و گسترش جراید آزاد، معضل جدیدی پیشِ روی اصحاب مطبوعات قرار گرفت؛ فقدان قانون و نظام‌نامه مشخصی که حدود آزادی مطبوعات و نحوه اعطای مجوز به آنها را بیان کند موجب شد که در دوره پیش از استبداد صغیر، رسیدگی به عملکرد مطبوعات و انتشار آنها با آشفتگی و نابسامانی همراه باشد. مثلاً همان زمانی که در تهران، شاه به روزنامه‌های ***مجلس، معارف*** و ***ندای وطن*** مجوز نشر می‌داد، در تبریز انجمن ایالتی آذربایجان، امتیاز نشر روزنامه ***جریده ملی***، ارگان رسمی انجمن را صادر کرد. این روزنامه که بعدها به ***انجمن*** معروف شد، تنها تحت نظارت اعضای انجمن منتشر می‌شد. چالش اصلی در این عرصه، میان مجلس و وزارت انطباعات رخ داد، این وزارت که از بقایای عصر استبداد بود، خارج از دو قوه مجریه و مقننه و فقط تحت نظارت شاه قرار داشت، از این رو مجلس وجود آن را مغایر با اساس مشروطه می‌دانست. برای رفع این معضل، وزارت‌خانه جدیدی با نام وزارت معارف و اوقاف در سال ۱۳۲۵ هـ ق تشکیل شد و وزارت انطباعات در زمره ادارات آن وزارت در آمد.[۱] (پروین/ ص ۴۸۹)

تا اواخر سال ۱۳۲۴ هـ ق. در سراسر ایران فقط ۹ نشریه منتشر می شد، اما ـ چنانکه گفته شد ـ اندکی پس از امضای فرمان مشروطه و صدور فرمان آزادی مطبوعات، شمار عناوین نشریات در سراسر ایران گسترش یافت. به نحوی که ۱۳ شهرستان که تا پیش از این تنها ۴ شهر از آنها صاحب روزنامه بودند، به کار نشر جریده همت گماردند. این وضع در تهران و تبریز شتاب بیشتری داشت. از زمان امضای فرمان مشروطه تا به توپ بستن مجلس، دست کم ۲۳ روزنامه در شهرستانها و ۲۶ روزنامه در پایتخت منتشر شد. این اتفاق در شرایطی رخ داد که تقریباً امکانات فنی نشر تغییری نکرده بود بلکه تنها زمینه فکری و سیاسیِ جدیدی فراهم آمده بود. این رقم شامل نشریاتی است که هم‌زمان در سراسر ایران به چاپ می‌رسید حال آنکه اگر تعداد عناوین نشریاتی که حداقل یک یا چندبار به چاپ رسیده و سپس توقیف و یا تعطیل شدند را هم محاسبه کنیم به رقمی شگفت‌آور خواهیم رسید. اما بر پایه آنچه تا روزگار ما رسیده می‌توان با قطعیت از انتشار بیش از یکصد و هفتاد نشریه در تهران و بیش از یکصد و نود نشریه در شهرهای مختلف یاد کرد. (پروین/ ص ۷۹۸)

نخستین تجربه بهار روزنامه‌نگار

محمدتقی بهار، ملک الشعرای آستان قدس رضوی، در طلیعهٔ نهضت آزادی و آزادی‌خواهی ایران، کار روزنامه‌نگاری را آغاز کرد. هرچند که بهار در دوره مشروطه اول (تا فتح تهران) شخصاً صاحب روزنامه نبود، اما می‌توان ردّ پای او را در مطبوعات خراسان جستجو کرد. البته بهار سهمی در نشر و نگارش نخستین مطبوعات آزاد مشروطیت نداشت. نخستین حضور او به عنوان روزنامه‌نگار، نویسندگی در روزنامه نیمه‌مخفی *خراسان* است که در دوره استبداد صغیر در آن خطه از کشور منتشر می‌شد. هرچند که بهار، شخصاً به این دوره بهای چندانی نداده و آغاز کارش به عنوان نویسنده در جراید ملی را از فتح تهران به بعد می‌داند. (بهار / دیباچه، د) اما این به معنای غیبت وی در نهضت مشروطه نیست؛ چنانکه خودش هم تصریح دارد، در آغاز نهضت مشروطیت، تحت تأثیر افکار نوگرایانه پدر با مشروطه‌خواهان هم‌زبان شد، با سرودن اشعاری، به حمایت از نهضت مشروطیت پرداخت. مستزاد مشهور «*با شَه ایران زِآزادی سخن گفتن خطاست/ کار ایران با خداست*» یادگار این دوران است. این قصیده معروف برای نخستین بار در روزنامه سرّی *خراسان* که بهار و یارانش با نام مجازی رئیس الطلاب منتشر می‌کردند به چاپ رسید. (بهار / دیباچه، ا و ب) روزنامه *خراسان* وابسته به انجمن سعادت استانبول، از کانون‌های مشروطه‌خواهان در مشهد بود.

سه ماه پس از تعطیلی *خراسان* مطبعه طوس که پیش از این ناشر خراسان بود، روزنامه *طوس* را به همت میرزا هاشم‌خان قزوینی منتشر کرد. نشر این روزنامه با آغاز به کار مجلس دوم هم‌زمان شد. شمار زیادی از بزرگان خراسان، از جمله محمدتقی بهار با *طوس* همکاری می‌کردند. در سال نخست روزنامه، بسیاری از سرمقاله‌ها را بهار می‌نوشت، ضمن آنکه اشعار وی هم در آنجا چاپ می‌شد. در نوزده شعبان ۱۳۲۸ ه‍ ق *طوس* به مدت سه سال توقیف شد.[۲] (میرانصاری/ ص۲۲)

پنجاه روز پس از توقیف *طوس*، روز پنجشنبه نهم شوال ۱۳۲۸ه‍ ق، بهار نخستین شماره *نوبهار* را در مشهد منتشر کرد. به رسم معمول، مرام روزنامه بر طلیعه آن نقش بست اما بر خلاف اغلب جراید عصر مشروطه که واژه آزاد را در سرلوحه می‌آوردند، بهار در نخستین شماره *نوبهار* را اینگونه معرفی کرد: «نامه‌ایست سیاسی، ادبی، سرگذشتی، اخباری، خواهان یگانگی و فزونی اسلام و اسلامیان و هوادار بزرگی و

نیرومندی ایران و ایرانیان». روزنامه در چهار صفحه و به قطع ۳۰ در ۴۵ سانتی‌متر، هفته‌ای دوبار منتشر می‌شد. به رغم آنکه در سرلوحه *نوبهار*، ترتیب انتشار هفته‌ای دوبار ذکر شده است، اما از تاریخ نشر و اخطاری که از سوی اداره روزنامه در شماره نهم درج شده، در می‌یابیم که روزنامه خیلی منظم منتشر و توزیع نمی‌شده است، چراکه در شماره نهم ذیل تیتر «*اخطار از جانب اداره*» آمده است: «به‌عموم مشترکین شهری اعلان و اخطار می‌شود که از دیر رسیدن بعضی شماره‌ها دلگیر نشوند اول کار است. امید است که متدرجاً این نواقص اصلاح پذیرد». درهمین اعلان نکته دیگری آمده که از فهوای آن می‌توان دریافت که تیراژ روزنامه هم محدود بوده است؛ به رغم آنکه تعداد مشترکان در آن دوره انگشت‌شمار بوده، اداره *نوبهار* از تأمین سه شماره نخست روزنامه برای مشترکان جدید خود عاجز شده و برای اجتناب از تجدید چاپ روزنامه، از مشترکانی که وجهی پرداخت نکرده و از دریافت شماره‌های آینده هم منصرف شده‌اند و نیز از نمایندگان فروش روزنامه در شهرهای دیگر درخواست کرده که شماره‌های اضافی را به حساب اداره روزنامه، به دفتر پست کنند. (نوبهار/ ش ۹) دریافت وجوه اشتراک نیز با خواهش و تمنا و پس از شش ماه نسیه فروشی وصول می‌شده است. «*اخطار مخصوص*» اداره در شماره ۴۲ مبین این مطلب است که شش ماهه نخست نشر روزنامه، وجهی از مشترکان مطالبه نشده و در پایان شش ماه درخواست شده که طبق قرار فی‌مابین حق اشتراک را پرداخت کنند. (نوبهار/ ش ۴۲)

بهار در نخستین شماره، با نگاهی به حوادث سه سال گذشته (از فرمان مشروطیت تا فتح تهران) از اوضاع فعلی دولت و کشور ابراز تأسف و نگرانی کرده است. وی در نخستین سرمقاله روزنامه ذیل مطلب «*یکسال است متوقفیم*» اهمال در تأمین امنیت، تقویت قشون و ترتیب مالیه را عامل باقی ماندن قشون بیگانه روس در کشور و توقف یکساله کشور و دولت در اصلاح امور دانسته است. (نوبهار/ ش ۱)

معمولاً در اغلب شماره‌های *نوبهار*، ستونی به نام اخبار خراسان به چشم می‌خورد. البته در بعضی شماره‌ها اخبار سایر ولایات و گاهی هم اخبار تلگرافی (خارجه) درج شده، اما ستون خبر روزنامه، بیشتر به اخبار خراسان اختصاص دارد. بیشتر سرمقاله‌ها یا مقالات در چند شماره و به صورت مسلسل منتشر شده‌اند. حتی شماره نخست نیز از این قاعده مستثنی نیست. بهار در بیشتر شماره‌ها این نکته را روشن بیان کرده، اما در

برخی شمارگان، مانند شماره دو، ربط معنایی و محتوایی میان سرمقاله‌ها با عبارت «بقیه از شماره...» بیان نشده است.

در بسیاری از شمارگان **نوبهار** مقالات ادبی و تاریخی درج شده که البته در شماره‌های نخست این مباحث بیشتر به‌چشم می‌خورد. مثلاً در شماره دوم دو مقاله یکی درباره «*شعر و شاعر*» و دیگری با عنوان «*سرگذشت اکتشاف و نفوذ اروپا در آسیا*» نگاشته شده است. اولی ذیل تیتر «*قسمت ادبی*» و دومی زیر عنوان «*قسمت تاریخی*» آمده است. بهار در هر دو مقاله تلاش کرده با رجوع به گذشته پر افتخار ایران‌زمین روح حرکت و خودباوری را در خوانند زنده کند. (نوبهار/ ش ۲) هر دو مقاله به مانند پاورقی مطبوعات امروزی در شماره‌های بعدی پی گرفته شده‌اند. وی در این دو مقاله به سابقه باستانی شعر و شاعری در یونان و آغاز سفرهای شرقی غربیان از قرون میانه به بعد پرداخته است. از این رو می‌توان سیاق هر دو نوشته را تاریخی دانست.

گرایش بهار به حزب دموکرات و مواضع ضد اشرافی او را می‌توان از همان نخستین شمارگان **نوبهار** برداشت کرد. عنوان سرمقاله شماره چهارم «*مجلس سنا یا سنگر اعیان*» است. بهار که دلبسته حزب دموکرات بود، سالها بعد **نوبهار** را ناشر افکار حزب دموکرات ایران معرفی کرد. وی در سفر حیدرخان عمواوغلی به خراسان، با همراهی عده‌ای از دوستانش، شعبه حزب در خراسان را دایر و خود به عضویت کمیته ایالتی حزب درآمد. (بهار. دیباچه هـ) حضور قوای روسیه تزاری در خراسان، جدی‌ترین تهدید از نظر اعضای حزب دموکرات بود. انتقاد وی به تشکیل مجلس سنا هم از منظر مرامنامه حزب دموکرات است؛ بهار مانند مقالات ادبی ـ تاریخی‌اش، در این نوشته نیز به سراغ تاریخچه مجلس سنا در مشروطه انگلیس و فرانسه رفته و با تأکید بر این نکته که «ما تاریخ مشروطیت انگلستان را درست از بر داریم، ما خیانتهای اعیان بریطانیا را کلمه به کلمه و سال به سال برابر چشم نهاده‌ایم» به حضور اعیان و اشراف در مجلس سنا انتقاد کرده و این موضوع را امتیازی فراقانونی برای اشراف دانسته است. (نوبهار/ ش ۴) وی این موضوع را در شماره‌های بعدی هم دنبال کرده است.

اعلان (آگهی) که از آغاز مهم‌ترین شریان حیات مطبوعات بوده، در **نوبهار** هم به چشم می‌خورد، یکی از جالب‌ترین اعلان‌های روزنامه، آگهی حراجی است که توسط رئیس حمل [و] نقل ایرانی (قوقان) درج شده است. در این اعلان فهرست اقلام زیادی از

مایحتاج مصرفی نظیر دارو، پارچه، البسه، ظروف شکستنی و... که اغلب از مسکو، عشق‌آباد، بادکوبه، تفلیس و چند شهر دیگر وارد شده، به منظور فروش به کسبه و تجار درج شده است. قیمت این اقلام که همراه با واحد اندازه‌گیری آنها (۳کیسه آرد، ۲ عدل کاغذ، ۳ عدل رخت‌خواب، ۱ بسته دواجات...) ثبت شده، اطلاعات مفیدی از اوضاع اقتصادی، کالاهای وارداتی و الگوی مصرف ایرانی را ارائه می‌دهد. این اعلان از شماره ششم به بعد چندین بار درج شده است.

بهار و هم‌فکرانش با ناصرالملک که سر دوستی با روسیه تزاری داشت، چندان میانه خوبی نداشتند، از این رو بسیاری از حوادثی که در *نوبهار* گزارش شده، به فراخور موضوع به ناصرالملک ربط داده شده است. بهار در شماره هفتم از تغییر مکرر کابینه گله کرده (ذیل تیتر بازکابینه وزرا تغییر کرد) و چون کابینه قبلی به حزب دموکرات نزدیک‌تر بوده، این تغییر را به صوابدید ناصرالملک دانسته است. (نوبهار/ ش ۷)

هشت سال پیش از صدور فرمان مشروطیت، عده‌ای از وطن‌خواهان در اصفهان گردآمده و با هدف تقویت تولید ملی از تأسیس شرکت اسلامیه حمایت کردند. این شرکت با هدف تولید پارچه و البسه ی ایرانی و ایجاد اشتغال برای مردم، با مشارکت جمعی از تجار اصفهانی تأسیس شد. سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی برای تشویق و تقویت این کار، علاوه بر سخنرانی در حمایت از آن، در سال ۱۳۱۸ هـ ق رساله‌ای با عنوان *لباس‌التقوی* منتشر کرد و در آن با استناد به آیات و روایات عنوان کرد که نباید ایرانیان لباس و کالای خارجی بخرند. این رساله چنان مورد توجه خاص و عام قرار گرفت که ۸ نفر از علمای برجسته ی آن روزگار بر آن تقریظ نوشته و از شرکت اسلامیه نهایت حمایت را ابراز داشتند.[۳] این اندیشه در دوره مشروطه نیز میان بسیاری از رجال ملی وجود داشت. بهار در سر مقاله مفصل شماره نهم با عنوان «*سیاست ـ با تجارت*» تلاش کرده با دعوت مردم به تحریم کالاهای روسی هم به تقویت اقتصاد ملی بپردازد و هم در راستای استقلال گام بردارد. وی نوشته‌اش را با این عبارت آغاز می‌کند: «یک جنس آدمیان برای توسعه تجارت به‌اسم سیاست پا روی حقوق مردم می‌گذارند. ما هم برای حفظ حقوق خودمان تا یک مدت به‌اسم سیاست پا بروی تجارت مردم بگذاریم». در واقع بهار سیاست موازنه منفی را علیه استعمار پیش می‌گیرد اما در این مقاله نیز مانند سایر نوشته‌های روزنامه، هدف اصلی دولت روس است. بهار با این تحلیل که روسها با

هدف کسب منافع اقتصادی، استقلال سیاسی ایران را زیر پا گذاشته‌اند پیشنهاد می‌کند که با مأیوس کردن تجار روس از فروش اجناس خود در ایران، پای روس را از سیاست ایران نیز کوتاه کنیم. وی در ادامه می‌گوید: «از هر چیزی که حرف روس در آن است مشمئز باشیم. این سه حرف ر ـ و ـ س را روی یک تخته نوشته در مدارس به گردن شاگردهای بداخلاق متعدی که مورد مجازاتند آویزان کرده، خجالتش بدهیم. هر کس لباسش از پارچه‌های ماهوت و فاسونی و چیت و مخمل روسی است مورد طعن و مسخر قرار دهیم». نکته ظریف این مقاله آن است که بهار فقط به تحریم کالای روسی اقدام کرده و در سراسر نوشته طولانی‌اش حتی یکبار هم نامی از تحریم اجناس سایر دولت‌ها نمی‌آورد. (نوبهار/ ش ۹)

بهار در گزارش‌ها و مقالاتی که از کشورهای دیگر ارئه کرده نیز توجه ویژه‌ای به مسائل روسیه دارد. سرمقاله شماره ۱۲ با عنوان «*روابط سیاسی بین برلن و پطرزبورغ*» به این موضوع اختصاص دارد. در حقیقت بهار به این نکته واقف است که تحولات سیاسی در جهان و روابط حاکم بین دول قدرتمند، تأثیر مستقیمی بر مسایل داخلی ایران دارد. وی در همین نوشته تصریح می‌کند که: «دولت انگلیس نظر به احتمال دخالت آتیه دولت آلمان در ایران و ملاحظه مسافرت امپراطور روس به‌برلین، به خیال پیش‌بندی هندوستان افتاده و یادداشت معلوم را به‌دولت ایران پیش نموده است» (نوبهار/ ش ۱۲)

بهار در سرمقاله شماره ۱۳ برای نخستین بار به طور مستقیم سیاست انگلیس را هدف قرار داده است. هرچند که در این نوشته با رجوع به تاریخچه روابط فی‌مابین ایران و انگلیس، تصویری مثبت از سابقه این روابط ترسیم کرده و نهایتاً به عملکرد چندماه اخیر این دولت انتقادکرده است. در همین شماره ذیل عنوان «*یک اخطار ملی*» یادداشتی از انجمن ولایتی خراسان و سیستان منتشر شده که طی آن، انجمن مزبور خواستار یک سلسله اصلاحات در وضعیت اداری، کشاورزی و خدماتی در خراسان و سیستان شده‌اند. از خلال این تقاضانامه ۱۳ بندی، مشکلات اساسی در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شرق ایران نمایان است. (نوبهار/ش۱۳)

زمانی که بهار *نوبهار* را در مشهد منتشر می‌کرد هنوز در کسوت روحانیت بود. شاید همین امر دلیلی برای توجه بیشتر وی به مسایل روحانیت می‌شد. او در سرمقاله شماره ۱۹ در بحثی با عنوان «امور سیاسی و روحانی (قابل توجه علمای خراسان)» بحثی را پی

گرفته که در مقاله‌ای در شماره ۱۷ آغاز کرده بود. او در قسمت اول مقاله از دو نیروی روحانی و سیاسی به عنوان دو قوه اساسی هر مملکتی یاد کرده و سپس نتیجه گرفته که عدم ورود هریک از این دو به حوزه اختیارات دیگری موجب حفظ سلامت سیاست و دیانت خواهد شد. بهار برای اثبات حقانیت سخنش در انفکاک روحانیت از سیاست به گزاره‌های تاریخی رجوع کرده و احوال نابسامان روزگار شاه سلطان حسین صفوی را که عده‌ای از روحانیت بی‌سیاست وارد آن شده بودند، مثال آورده است. (نوبهار/ ش ۱۷)

وی در ادامه یادداشت خود در شماره ۱۹، به اهمیت مطالبی که واعظان و ذاکران در ماه محرم بر منابر ایراد می‌کنند، اشاه کرده و از علما خواسته تا این گروه را به بیان مطالبی درباره تحولات جدید، لوازم اجتماعی و حقوق بشر و فرایض ملی و البته مشروطه‌خواهی توصیه کنند. (نوبهار/ ش ۱۹) بهار در شماره ۲۱ ـ که همچنان در ماه محرم منتشر می‌شده ـ در دو یادداشت کوتاه با عناوین «*عزاداری‌ها*» و «*ای روضه‌خوانها*» به تحریف و کژی‌های

حاکم بر مراسم عزاداری تأکید کرده و از فلسفه شهادت پیشوایان سخن گفته و می‌گوید: «روح انبیا و اولیا آنقدر که از این عزاداری‌های ظاهری ما خشنود می‌شود صدچندان از پی نبردن به‌حقوق خود و نفهمیدن نتایج این شهادت‌ها و از دست دادن قوای اجتماعیه و بر باد دادن روابط اسلامیه ما مکدر و متغیر است». بهار به روضه‌خوان‌ها هم حمله کرده و اظهار توبه برخی از آنها از مشروطیت که از فراز منبر بیان شده را دسیسه و دغل آنها خوانده و می‌گوید: «شما نوکر چایی بوده‌اید نه نوکر حسین! دست از دسیسه کاری بردارید و همان روضه را بخوانید و نه چیز دیگر، مگذارید عقیده بیچاره عوام بواسطه شما از اصل روضه خواندن هم برگردد». (نوبهار/ ش ۲۱) البته بهار خود نیز به برپایی مجلس روضه‌خوانی در ماه محرم مبادرت می‌ورزیده و همین امر موجب تأخیر در نشر برخی شمارگان *نوبهار* شده که وی از این بابت در شماره ۳۰ از مخاطبان عذر خواسته است. (نوبهار/ ش ۳۰)

توزیع روزنامه *ایران نو* از طریق اداره *نوبهار*، طی اعلانی در شماره ۲۸ به مخاطبان اعلام شده است: «روزنامه شریفه *ایران نو* که فوایدش از بدیهیات و مناقبش مستغنی از توضیح است همه هفته مرتباً باداره ما می‌رسد. هرکس طالب اشتراک این روزنامه گرامی است باداره ما یا آدرس خودش اطلاع بدهد تا مرتباً ارسال شود. در ولایات خرج پست

به عهده مشترکین است». (نوبهار/ ش ۲۸) پیش از این اشاره شد که بهار عضو حزب دموکرات ایران بود و *ایران نو* نیز ارگان رسمی این حزب محسوب می‌شد. همچنین در شماره ۳۰ اعلان دیگری مبنی بر توزیع و فروش رساله *تنقید اعتدالیون* به قلم رسول‌زاده سردبیر *ایران نو* درج شده است. (نوبهار/ ش ۳۰) انتشار بیانیه‌های فرقه دموکرات، اوج پیوند بهار با این حزب سیاسی است. در یکی از این بیانیه‌ها، فرقه دموکرات از دموکراسی در ایران به‌شدت دفاع کرده و دولت مشروطه را (در ایران) حکومت عده‌ای ممتاز بر اکثریت دانسته است. فرقه، تحقق دموکراسی را تنها راه نجات طبقه کارگر و رنجبر می‌داند. در واقع بیانیه با مشی سوسیال ـ دموکرات تنظیم شده است. این بیانیه با امضای کمیته ایالتی خراسانِ فرقه منتشر شده است. (نوبهار/ ش ۳۰) بیانیه دیگری هم با عنوان «*به‌دهاتیان و برزگران ایران*» که در شماره ۴۴ منتشر شده که امضای این بیانیه متعلق به کمیته مرکزی حزب است و در آن از حقوق و منافع رعیت کشاورز سخن گفته شده است. در این بیانیه موادی از مرامنامه حزب که در آن توجه خاصی به حقوق کشاورزان شده، نقل شده است. (نوبهار/ ش ۴۴)

روس‌ستیزی بهار در *نوبهار* به‌قدری پررنگ بود که وی ناچار شد در یکی از سرمقاله‌ها دربارهٔ این موضوع توضیح دهد. بهار در شماره ۲۹ ذیل عنوان «*ستون‌های اول جریده ما*» از اهمیت مباحث مندرج در ستون نخست جراید سخن گفته و شخصاً می‌پذیرد که ستون اول *نوبهار* بیش از هر موضوعی به روس اختصاص دارد: «متأسفانه مشاهده می‌شود که غالب ستون‌های اول جریده کوچک ما محتوای نام روس و مبین تجاوزات این دولت تمدن فرساست». (نوبهار/ ش ۲۹) وی موضوع تحریم کالای روسی را در مقاله دیگری با عنوان «*ترک امته روس یا مبارزه غیر مستقیم*» گوشزد کرده و از علما و حجج اسلام هم در این راه یاری خواسته است. (نوبهار/ ش ۳۰)

بهار در چندین مقاله به موضوع عقب‌ماندگی ایران پرداخته و تلاش کرده با علت‌یابی تاریخی، به این پرسش پاسخ دهد. مقاله «*ایرانیان چرا ابتر مانده‌اند*» تلاشی است برای تحلیل علل ناکامی نهضت مشروطیت در اصلاح امور و تقویت استقلال کشور. تشتت میان اهلی نهضت، دسیسه عیب‌جویان، کج‌فهمی و غرض رانی از جمله مواردی است که بهار به آن اشاره کرده است. در ادامه همین مقاله مکتوبی از علما مبنی اتحاد مسلمانان اعم از شیعه و سنی، و ایران و عثمانی درج شده که پای آن امضای بزرگانی نظیر آخوند

خراسانی، عبدالله مازندرانی و نورالله اصفهانی دیده می‌شود. (نوبهار/ ش ۳۱)

دفاع بهار از تحزب سیاسی در مقاله «*تشکیل فرق سیاسی*» و ادبیات سیاسی چپگرای او در دفاع از مساوات ذیل مقاله «*مساوات یعنی چه؟*» از مباحث نو در روزگار وی است. (نوبهار/ ش ۳۳) انتقاد مستقیم به نظام سرمایه‌داری و آفاتی که این نظام در عرصه تولید و عرضه برای مصرف‌کننده ایجاد کرده، قلم بهار را بیش از پیش به سوی سوسیالیسم سوق می‌دهد. (نوبهار/ ش ۳۰) این رویه در شماره‌های نخست کمتر به چشم می‌خورد.

درج اخبار مجلس، به ویژه نطق‌ها به ندرت در **نوبهار** دیده می‌شود؛ انتشار نطق ناصرالملک نایب السلطنه در مجلس شورای ملی، از موارد نادری است که در **نوبهار** منتشر شده است. (نوبهار/ ش ۳۴)

در لابه‌لای اخباری که در اغلب شماره‌ها در روزنامه درج می‌شود، خبر درگذشت طالبوف با شدت و حدّت بیشتر و در قالب یک مقاله منتشر شده است. بهار زیر تیتر «*عالم ادبیات ایران سیاه‌پوش است*» درگذشت طالبوف را در ردیف از دست دادن فردوسی و سعدی قرار داده و با معرفی آثار ادبی و داستانی او، شرحی از زندگی وی هم در ذیل خبر آورده است. (نوبهار/ ش ۴۱)

چنانکه پیشتر گفته شد، بهار در دورانی که **نوبهار** را منتشر می‌کرد در کسوت روحانیت بود و از این منظر در برخس مقالات به مسایلی نظیر روضه‌خوانی، وعظ و خطابه و امثال آن اشکال گرفته و یا در صدد اصلاح آن مطلبی نوشته است. یکی از مقالات جالب توجه **نوبهار** که با عنوان «*اسلام چیست و مسلمان کیست؟*» درج شده، با عباراتی انتقادی به نقد روایات مرسوم از مسلمانی و ظواهر آن پرداخته است: «بدیهی است که اسلام فقط وابسته به‌الفاظ و عبارات مستعمله و معینه میان خالی نیست. اسلام یک حقیقتی است مقدس و جلیل و مسلمان نیز کسی است که حقایق اسلام را احراز کرده باشد...» مسلمانی به کلفت کردن و پهنی ریش و بالا بالا نشستن و بلند بلند حرف زدن نیست...». این مقاله که در صفحه کامل روزنامه منتشر شده، یکی از طولانی‌تر نوشته‌های روزنامه است. (نوبهار/ ش ۴۶)

تأکید بیشتر بر نام فرقه دموکرات و بیانیه‌های آن و یا مقالاتی که مشخصاً بیان دیدگاه فرقه است در شش ماهه دوم نشر روزنامه بیشتر از قبل به چشم می‌خورد. مقالاتی نظیر «*به قلم یک دموکراتی*»، شماره ۴۷؛ «*اثر جگرخراش اشرافیون یا صدای دلسوز رنجبران*/

ازکمیته ولایتی اردبیل»، شماره ۵۴؛ «*انتباه‌نامه فرقه دموکرات ایران*»، شماره ۷۳؛

همچنین در شش ماههٔ دوم، روزنامه از قالب گذشته خود که بیشتر به مجله‌ای فرهنگی ـ سیاسی شبیه بود خارج شده و با درج اخبار بیشتر به ویژه درباره خراسان، بیش از پیش شکل یک روزنامه را به خود می‌گیرد.

مضامین شماره‌های ابتدایی روزنامه در سایر شماره‌ها هم تکرار شده است. علاوه بر دو موضوع اصلی یعنی مسأله روس و نوشته‌های فرقه دموکرات که حداقل هر هفته نمونه‌ای از آن در روزنامه درج شده، مباحث دیگری هم در برخی شماره‌ها در قالب مقالات مختلف تکرار شده است، که فهرست زیر نمایانگر عمدهٔ آنهاست:

- سلامت و بهداشت: «*حفظ الصحه*»، شماره ۴۷؛ «*خلاصه صحی*»، شماره ۶۲.
- اتحاد مسلمانان و جهان اسلام: «*اتحاد اسلامی برای تذکار برادران گول‌خوردهٔ ما*» شماره ۴۸؛ «*راجع به اتحاد اسلامی*»، شماره ۵۲؛ «*اتحاد اسلامی*: مرامنامه هیئت *اتحاد اسلامی*»: شماره ۶۱؛ «*ای پیروان شریعت خاتمیه*»، شماره ۷۵؛ «*عالم اسلام*»، شماره ۷۸.
- اقتصاد ملی، مشکلات اصناف و برزگران و کارگران: «*نظرات تجارتی*»، شماره ۸؛ «*مکتوب اصناف*»، شماره ۴۸. «*گرانی ارزاق*»، شماره ۵۳؛ «*نان و گوشت و سایر ارزاق*»، ش ۵۴؛ «تجارت، زراعت»، شماره ۶۴؛
- معرفی جراید آزاد و یا نقد آنها: **بهلول، شفق، چنتهٔ پابرهنه**، شماره ۵۱؛ «*روزنامه نویس*»، شماره ۵۱؛ نقد مجله «نجم باختر»، شماره ۵۴.
- آسیب‌های اجتماعی و اخلاقی: «*اخلاق ما!*»، شماره ۵۳؛ «*ضرر شرب مسکرات و یا مشروب الکلی*»، شماره ۶۲؛ «*ضرر شرب مسکرات*»، شماره ۸۰.
- اسلام، روحانیت و شعائر دینی: «*راجع‌به آستانه مقدسه*»، شماره ۲۰؛ «*روحانی و روحانیت*»، شماره ۵۳؛ «*فلسفهٔ اثرات دین*»، شماره ۶۳.
- مسایل سیاسی روز ایران: «*ما نظمیه نداریم*»، شماره ۸؛ «*برای خلاصی وطن چه‌باید کرد؟*»، شماره ۲۲؛ «*مسئله انتخابات*»، شماره ۵۵؛ «*به مناسبت عزل صاحب اختیار*»، شماره ۵۸؛ «*اختلال کابینه*»، شماره ۵۹؛ «*ارتجاع در چه حال است*»، شماره ۷۵؛ «*شروط محمدعلی با دولت روس: نقل از نامهٔ مقدس حبل‌المتین*»، شماره ۸۰.
- اوضاع ممالک دیگر: «*چین بیدار می‌شود*»: شماره ۶۰؛ «*روس ـ انگلیس و آلمان*»، شماره ۷۶؛ «*ملاقات پتسدام*»، شماره ۷۷؛ «*وقوع حرب در اروپا*»، شماره ۷۹.

به این ترتیب سال نخست روزنامه *نوبهار* با انتشار ۸۰ شماره خاتمه می‌یابد. بهار که یک تنه چرخ روزنامه را می‌گرداند در اخطاری در شماره آخر به عموم مشترکان اعلام کرد که: «به دلیل تفریق حساب و وصول وجوه اشتراک سال ماضی و ترتیب سال آینده، تقریباً بیست روزه جریدهٔ *نوبهار* تعطیل خواهد بود... در این بین هرگاه اخبار مهمه برسد با ورقه‌های فوق‌العاده به نظر قارئین محترم خواهم رسانید». (نوبهار/ ش ۸۰)

پیش‌بینی شاعر جوان خراسانی درست نبود و *نوبهار* دچار وقفه‌ای طولانی شد. در حالی که آخرین شماره سال اول در ۲۴ شوال ۱۳۲۹ هـ ق منتشر شد، نخستین شماره از سال دوم این روزنامه روز یکشنبه ۷ صفر ۱۳۳۲ هـ ق به چاپ رسید. در این دوره هم بهار موفق به انتشار ۷۵ شماره از روزنامه شد.

در انتخابات مجلس سوم مشروطه، بهار به عنوان نماینده حزب دموکرات از درگز و کلات و سرخس به مجلس راه یافت و از مشهد به تهران عزیمت کرد. بهار که روزنامه‌های *نوبهار* و *تازه‌بهار* را به شکل هفتگی و با امکانات نسبتاً محدود مشهد منتشر می کرد، پس از عزیمت به تهران، روزنامه *نوبهارِ تهران* (و در دوره توقیف آن روزنامه *زبان آزاد*) را تأسیس کرد.[۴] دوران طولانی روزنامه نگاری ملک الشعرا بهار نه تنها آیینهٔ اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران است، بلکه از خلال آن می‌توان تحول فکری این شاعر وطن‌خواه را بازجست.

یادداشت‌ها

۱. در آغاز نهضت مشروطیت، وزارت انطباعات که از روزگار ناصری تأسیس شده بود، همچنان به کار خود ادامه می‌داد لیکن مجلس شورای ملی موجودیت آن را به رسمیت نمی‌شناخت برای حذف آن تلاش می‌کرد. با مرگ مظفرالدین شاه، اعتمادالسلطنه، وزیر انطباعات ناصری، از محمدعلی‌شاه حکم دوباره‌ای گرفت و به این ترتیب در دوران سومین شاه همچنان مسئولیت وزارت انطباعات را برعهده داشت. اما در حالی که هنوز وزارت انطباعات وجود داشت، در نخستین دولت مشروطه به ریاست میرزا نصرالله مشیرالدوله، وزارتخانه علوم و اوقاف تأسیس شد. به این ترتیب شاه و دولت بر سر ادغام وزارت انطباعات در وزارت علوم و اوقاف به توافق رسیدند. در دولت بعدی این وزارتخانه به معارف و اوقاف تغییر نام داد. در این وزاتخانه اداره‌ای به نام اداره مطبوعات شکل گرفت که از قضا اداره این اداره هم به محمدباقرخان اعتمادالسطنه مطبعه‌چی پر سابقه و وزیر سابق انطباعات سپرده شد. رک: پروین، ص ۴۸۹.

۲. روزنامه طوس یکبار دیگر در سال ۱۲۹۳ ش در دوره دوم انتشار خود توقیف و این بار برای همیشه تعطیل شد. بهار که ظاهراً ارتباطش را با روزنامه تا این تاریخ حفظ کرده بود، در شماره ۱۷۰ نوبهار تهران از این واقعه اظهار تأسف کرد. رک: میرانصاری/ ص ۲۳.

۳. این هشت نفر عبارت بودند از: سیداسماعیل بن صدرالدین عاملی، حاج میرزا حسین تهرانی (نجل میرزا خلیل)، سیدمحمدکاظم یزدی، محمد غروی شربیانی، آخوند ملامحمد کاظم خراسانی، محمدحسن ممقانی، میرزا حسین نوری و میرزا فتح الله اصفهانی؛ رک: حائری، ص ۱۳۱ و نیز: الجمال، مقدمه.

۴. انتشار نوبهار در تهران با فراز و نشیب فراوان همراه بود. در همان شماره‌های نخست، سفرای روس و انگلیس به سرسخت‌ترین دشمنان روزنامه مبدل شدند و بارها زمینه توقیف آن را مهیا کردند. رک: سپانلو، ص ۲۵ و میرانصاری صص ۳۳-۳۱. در این دوره اعتبارنامه بهار به دلیل نگارش مقالاتی درباره آزادی زنان با دشواری به تصویب رسید به‌گونه‌ای که بیش از شش ماه گرفتار این مسئله بود. (سپانلو، ص ۲۵ و ۱۶۹ و نیز بهر، دیباچه: ز) به‌رغم دشمنی نیروهای داخلی و خارجی، بهار در دوره چهارم به نمایندگی مردم تهران راهی مجلس شد. البته در این دوره با استعفای حسینقلی خان نواب وزیر مختار مقیم برلن از نمایندگی (حائز اکثریت بود) و وفات سید حسین اردبیلی و محمدتقی شاهرودی، نمایندگان بعدی تهران، بهار حائز اکثریت و نماینده اول تهران شد. در همین دوره سید حسن درس به عنوان نماینده سوم مردم تهران به مجلس راه یافت. رک: تدین‌پور، ص ۳۱.

منابع

● بهار، محمدتقی، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، جلد اول: انقراض قاجاریه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.

● پروین، ناصرالدین، *تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان*، جلد دوم: بحران آزادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۹.

● تدین‌پور، منصوره، *اسناد روحانیت و مجلس*، زیر نظر غلامرضا فدایی عراقی، جلد ۲، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۵.

● حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در *ایران*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱.

● *الجمال* (روزنامه)، مقدمه و نمایه: صادق حیدری‌نیا، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.

● میرانصاری، علی، *بهار پنجاه سال بعد*: مجموعه مقالات بزرگداشت پنجاهمین سال درگذشت ملک الشعرای بهار (دانشگاه سوربن ـ پاریس)، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۳.

● سپانلو، محمدعلی، *بهار*، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴.

● *نوبهار*، سال اوّل، شمارگان ۱ تا ۸۰، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

استاد شاعران زمان

احمد نیکوهمت*

به افتخار گرانمایه شاعر کشور بهار آن ملک شاعران نام‌آور
به یادواره استاد شاعران زمان فراهم آمده جشنی بزرگ در کشور
درود باد تو را ای سخنور فرمند که جاودانه تاریخ مانده‌ای به اثر
فزوده‌ای به شکوه و جلال شعر دری فری به سعی تو ای شاعر همایونفر
چکامه‌های دل‌آرا سروده‌ای همه نغز به تابناکی و رخشندگی چو لعل و گهر

***

منم که از پی اعزاز و قدر دانی تو به اهتمام فراهم نموده‌ام دفتر
دو دفتر متعالی نموده‌ام تألیف که جاودانه بماند چو خسروانه اثر
مقاله‌ها بنوشتیم به یاد آن استاد نشاط‌بخش دل مردم ادب‌پرور
کلام دلکش و شیوای توست رامش جان برند شعر تو را اهل دل چو کاغذ زر
قصیده‌های دلاویز تو همه زیباست چو نوعروس که آرایدش زر و زیور
ز نظم و نثر به جا مانده بهترین آثار به یادگار از آن شاعر خجسته سیر
اگر لطایف اندیشه‌اش به جان طلبی به باغ خرم آثار او بگذر
به فتح دهلی و فردوسی و دماوندش گذشته است کلامش ز اوج شوکت و فر
سپیدرود و جمال طبیعتش همه‌جا بود نمونه بر مردم سخن‌گستر
به نقد و فحص مباحث نظیر او کم بود مقاله‌ها که ازو مانده هست یادآور

---

* رئیس انجمن ادبی و هنری سخنوران ایران

بدیهه‌گوی و بدایع‌نگار و پندآموز / سخن‌شناس و سخن‌گستر و سخن‌پرور

مُدوّن آمده چندین رساله از قلمت / که هست اهل ادب را مفید سرتاسر

به مُلک شعر ملک بودی و به جان بودند / سخنوران وطن مر تو را چو فرمانبر

ملوک تاج جواهر نشان نهند به سر / تو از سخن بنهادی به فرق خود افسر

به یمن شعر و ادب اهل معرفت گویند / که بعد جامی نامی تو بوده‌ای سرور

چنانکه نثر دلاویز توست راحت روح / تو را بود غزل ناب همچو شهد و شکر

سروده تو که باشد سروش افلاکی / سرور بخش دل آمد چو باده خلر

هر آن ادیب که آموخت از تو درس ادب / به لطف خاص و عمیم تو بود مستظهر

لوای نصرت و آزادگی به دست تو بود / به حادثات نصیب تو بوده فتح و ظفر

مقام یافت ز رأی منیع تو فرهنگ / برین مقال بود اهل حال مستحضر

نشانه‌هاست پدیدار از تو در فرهنگ / که بوده‌ای تو به فرهنگیان ما رهبر

نشانده شد ز تو بذر ادب به دانشگاه / به عصر خویش تو بودی یگانه دانشور

تو آن کسی که چنین گفته‌ای به بیتی نغز / حدیث خدمت خود را به اهل فضل و هنر

«به زیر منّت کس یک نفس به سر نبرد / کسی که شصت خزان و بهار برده به سر»

به کارنامه والای خویش گفتی باز / ز حسن خدمت خود ای ادیب والا فر

«من آن کسم که چهل سال خدمتم باشد / بر آسمان وطن زآفتاب روشن‌تر»

بهار من بشنو نیز چامهٔ «همت» / که بوده او همه‌جا مر تو را ستایش‌گر